

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ره‌توشه راهیان نور ویژه رمضان ۱۴۳۴

تهیه و تدوین:
دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم
معاونت فرهنگی و تبلیغی
گروه تأمین منابع
۱۳۹۲

عنوان و پدیدآور: ره توشه راهیان نور ویژه ماه مبارک رمضان ۱۳۹۲ / تهیه و تنظیم معاونت فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
مشخصات نشر: قم: تا ظهور، ۱۳۹۲.
مشخصات ظاهری: ۵۳۰ ص . (متون علمی - آموزشی ویژه مبلغان؛ ۱۱۶) شابک: ۹۷۸ - ۹۶۴ - ۲۹۷۴ - ۳۹ - ۹ - ۱۴۰۰۰۰ ریال.
وضعیت فهرس نویسی: فیبا.
یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس
موضوع: اسلام - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
موضوع: رمضان - مقاله‌ها و خطابه‌ها.
موضوع: اسلام - تبلیغات - راهنمای آموزشی.
شناسه افزوده (سازمان): دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم. معاونت فرهنگی و تبلیغی.
رده بندی کنگره: ۱۳۹۲ / ۹ / ۱۰/۵ BP
رده بندی دیوبی: ۲۹۷/۰۸

تهیه و تدوین: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، معاونت فرهنگی و تبلیغی، با همکاری پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی
نویسندگان: جمعی از پژوهشگران
ناظران محتوایی: حجج اسلام آقایان: خدامراد سلیمیان - سید علی رضا واسعی - سیدحسین فخر زارع - علی اکبر مؤمنی - علی رضا آل بویه - محمدعلی خادمی کوشا - منصور میر احمدی
ویراستار: علی نعیم‌الدین خانی
صفحه آرا: اکبر اسماعیل پور
نمونه خوان: سید محمد اسماعیلی
کارشناس ره توشه: علیرضا انصاری
کارشناس چاپ و نشر: محمود نوراللهی
کارشناس ناظر چاپ: مرتضی فراهانی
کارشناس بازار یابی: عطاءالله علیزاده

ره توشه راهیان نور ویژه رمضان ۱۴۳۴

ناشر: تا ظهور
لیتوگرافی، چاپ و صحافی: چاپخانه دفتر تبلیغات اسلامی
نوبت چاپ: اول، ۱۳۹۲
شمارگان: ۱۵۰۰۰ جلد
بهاء: ۱۴۰۰۰ تومان
تلفن: ۰۲۵ - ۳۷۱۱۶۰ داخلی ۱۲۴۶ **نمابر:** ۰۲۵ - ۳۷۷۴۳۱۷۶

پست الکترونیک: tabligh@dte.ir

امام خمینی (رحمة الله عليه)

با اخلاق مردم را خاضع کنید، و خضوع قلبی میزان است و اگر بتوانید قلب مردم را همراه خود کنید، این چیزی است که پیش خداوند دوام و ثبات دارد.

مسئولیت شما روحانیون و مبلغان، خیلی سنگین است. وظایف شما، غیر از وظایف عامه مردم می‌باشد. چه بسا اموری که برای عامه مردم مباح است، برای شما جایز نیست و ممکن است حرام باشد. مردم ارتکاب بسیاری از امور مباح را از شما انتظار ندارند. توجه بکنید که به آداب ماه مبارک رمضان عمل بکنید؛ فقط دعا نباشد، دعا به معنای واقعی‌اش باشد.

مقام معظم رهبری (مد ظله العالی)

آنچه را که ما در سال ۹۲ در پیش رو داریم، باز عمدتاً در دو عرصه مهم اقتصاد و سیاست است. در عرصه اقتصاد، به تولید ملی باید توجه شود؛ همچنان‌که در شعار سال گذشته بود. البته کارهایی هم انجام گرفت؛ منتها ترویج تولید ملی و حمایت از کار و سرمایه ایرانی، یک مسأله بلندمدت است؛ در یک سال به سرانجام نمی‌رسد.

فهرست مطالب

سخن اول	۹
فصل اول: بایسته‌های تبلیغ	۱۱
عوامل اثربخش در تبلیغ دینی: جعفر فکری	۱۳
روش تبلیغ چهره به چهره در سیره پیامبر اعظم <small>صلی الله علیه و آله</small> : کریم خان محمدی	۲۵
موضوعات سخنرانی در ماه رمضان: ناصر رفیعی	۳۹
فصل دوم: احکام رمضان	۵۱
رؤیت هلال: احمد رحمانی	۵۳
احکام کاربردی ماه رمضان: حمیدرضا دوزنده فردوس	۵۷
فصل سوم: مباحث اعتقادی	۷۵
چگونگی شناخت خدا: محمدعلی مبینی	۷۷
ره‌آورد معراج: سیدمحمدرضی آصف‌آگاه	۹۵
فضایل امام علی <small>علیه السلام</small> از نگاه قرآن: سید علی اکبر حسینی	۱۰۹
رابطه مقدرات شب قدر با اختیار انسان: سیدمحمد اکبریان	۱۳۷
یاد مرگ و آثار تربیتی آن: مصطفی آزادیان	۱۵۳
عالم برزخ؛ چیستی و ویژگی‌ها: نرگس محمودزاده	۱۶۹
آسیب‌شناسی مهدویت: خدامراد سلیمیان	۱۸۳
فصل چهارم: تاریخ و سیره	۲۰۱
مدارا با مردم در سیره پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> : فرج‌الله عباسی	۲۰۳
رفتارشناسی امام علی <small>علیه السلام</small> در برابر مخالفان: مهدی نورمحمدی	۲۱۷
صلح امام حسن <small>علیه السلام</small> ، تلاشی برای حفظ ارزش‌ها: علی اکبر ذاکری	۲۲۹

نگرشی بر زندگانی خدیجه کبری علیها السلام: سیدقاسم رزاقی موسوی ۲۴۹

فصل پنجم: مباحث اخلاقی ۲۶۳

فرهنگ دعا و سیره حضرت زهرا علیها السلام: روح‌الله عباسی ۲۶۵

آموزه‌های اخلاقی در دعای ابوحمزه ثمالی: سیدسجاد ایزدهی ۲۸۱

آداب میهمانی در اسلام: زهرا رضائیان ۳۰۵

حق‌الناس از منظر اسلام: روح‌الله شریعتی ۳۱۹

نقش دوست در سرنوشت انسان: جلال عراقی ۳۴۱

روزی حلال؛ ضرورت‌ها و پیامدها: علیرضا فجری محمد مهدی فجری ۳۵۳

فصل ششم: مباحث خانواده ۳۶۹

راهکارهای استحکام خانواده: علی‌اکبر بابازاده ۳۷۱

روش‌های اثربخش در تربیت کودکان و نوجوانان: حسن خلجی و مرضیه محمدخانی ۳۹۷

نقش والدین در تربیت فرزند: محمد سبحانی نیا ۴۱۷

طلاق عاطفی: محمدرضا جباران ۴۳۷

جوانی و جایگاه آن در تربیت اسلامی: حسین احمدی منش ۴۵۹

فصل هفتم: مباحث سیاسی و اجتماعی ۴۷۷

جمعیت از منظر اسلام: محمدحسین پوریانی ۴۷۹

صهیونیسم؛ ویژگی‌ها و اهداف: علی ابوالحسنی ۵۱۱

سخن اول

ماه مبارک رمضان، پرده از رخسار برمی‌گیرد و باز می‌آید. ماهی که هزاران جلوه دارد و هر دم بشارتی با خود به همراه دارد؛ بشارت: رحمت ویژه ربوبی، غفران الهی، برکت صمدانی، شب قدر و سرانجام نزول آیات رحمانی. ماهی که دل‌ها و جان‌های آماده را به مهمانی فرا می‌خواند و گشایش خوان رنگین و بی‌انتها را نوید می‌دهد. در این ماه، خانه‌های خدا را آذین می‌بندند، مهمانان فوج فوج می‌رسند و لب‌ها را شوق‌آمیز به آیه‌های الهی مترنم می‌سازند.

در هر سوی، چشمه‌ساران رحمت الهی جاری است و در گرمای این رحمت و غفران، این داعیان الی‌الله و مبلغان دینی‌اند که حلقه اتصال خَلق و خالق می‌شوند. هر یک از این مبلغان، چون شمعی فروزان چراغ راه می‌شوند و حریم معنوی مساجد را روشنی مضاعف می‌بخشند و کلام زلال حق را با وجهی بایسته‌تر به گوش جان مردمان می‌نشانند.

مبلغان در این هنگامه رحمت و غفران، ابتدا جان و دل خود در چشمه‌ساران رحمت پاک می‌دارند و آن‌گاه بساط تزکیه و تربیت را در کوی و برزن ایران اسلامی می‌گسترانند.

به راستی، مبلغان عزیز چه گران‌مایه‌اند و چه سرمایه‌ای گران‌بها در دست دارند و چه باری گران را باید بر دوش بکشند. امروز در جامعه ایران اسلامی که از یک سو آماج حمله‌های گاه و بی‌گاه است، این عزیزان، طلایه‌دار مبارزه با هجمه‌های گوناگون اعتقادی، فرهنگی، اجتماعی و سیاسی‌اند.

آری، مبلغان باری گران را بر دوش می‌کشند، چه این‌که از یک سو، باید باورها را تقویت و تعمیق کنند و از سویی، ناهنجاری‌های اجتماعی را به هنجار بدل کنند و نیز ارزش‌های اسلامی و انسانی را یادآور شوند و به آن دعوت کنند. و راستی، چه گران‌همتی می‌طلبند، این همه مسئولیت.

این سال، از سوی رهبر معظم انقلاب اسلامی (مدظله العالی)، سال حماسه نام گرفته است. به توفیق الهی، حماسه سیاسی را به‌شایستگی تمام پشت سر گذاشتیم و اینک، همچنان در نیمه راه بر پایی حماسه اقتصادی هستیم. که امید است همگان در تحقق این وظیفه نیز به شایستگی تمام ایفاء وظیفه نمایند.

دفتر تبلیغات اسلامی در راستای این همه اهداف والا، این ره‌توشه را همچون سالیان قبل متناسب با موضوعات ماه مبارک رمضان تهیه و عرضه نموده است.

و البته ممکن است در این مجموعه کاستی‌هایی نیز باشد که از همین جا دست یاری دوستان و همراهان را صمیمانه می‌فشاریم و چشم‌انتظار نکته‌سنجی‌های عزیزان هستیم. در پایان، از همه کسانی که زحمت تهیه این مجموعه را بر دوش کشیدند، به‌ویژه نویسندگان ارجمند و ارزیابان محترم و نیز حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر مؤمنی رئیس محترم گروه تأمین منابع تبلیغی و جناب آقای محمود نوراللهی مسؤل محترم چاپ و نشر سپاسگزارم.

از خدای بزرگ خالصانه می‌خواهم تا درک شب قدر را در این ماه مبارک روزیمان کند و ما را از دعوت کنندگان حقیقی به سوی حق و حقیقت به شمار آورد.

سعید روستا آزاد

معاون فرهنگی و تبلیغی

فصل اول: بایسته‌های تبلیغ

عوامل اثربخش در تبلیغ دینی

حجت الاسلام والمسلمین جعفر فکری*

اشاره

تبلیغ دینی، کاری بسیار مهم و استمرار حرکت پیامبران است. این وظیفه خطیر پس از پیامبر اسلام، به عهده امامان معصوم علیهم‌السلام که وارثان علوم پیامبرند، قرار گرفت تا معارف دین را بدون هیچ گونه آرایه و پیرایه‌ای به مردم ارائه کنند و زلال وحی و محتوای دین را از عوامل و عناصر تحریف حفظ نمایند. امامان نیز در ایفای نقش والای رهبری خود، عناصر مخلص را جذب کرده و تربیت می‌نمودند تا به عنوان مبلغان دینی ایفای نقش کنند و مسئولیت ارشاد و هدایت جامعه و انتشار علوم و معارف اسلامی را بر عهده گیرند و مصداق این آیه شریفه قرار گیرند: «الَّذِينَ يُبَلِّغُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا»^۱

مبلغان راستین اسلام، پرتوی از شعاع نبوت تبلیغی را عهده‌دار شده‌اند و با سخن و عمل خویش مردم را با اهداف و تعالیم مکتب اسلام آشنا می‌سازند و فرهنگ دین را در حوزه افکار جامعه نهادینه می‌کنند. بی‌شک، این مسئولیت خطیر، راهکارهایی را می‌طلبد که در این مقاله برآنیم تا درباره مهم‌ترین راه‌های تأثیرگذاری تبلیغ دینی در افکار و اندیشه دیگران سخن بگوییم.

عوامل مؤثر در تبلیغ دینی

تبلیغ، میدان گسترده و ابزار گوناگونی دارد؛ اما مهم‌ترین ابزار آن، سخن و قلم است. سخن گفتن، کلید ارتباط با دیگران و راه نفوذ بر دل‌آنان است. عوامل متعددی سبب می‌شود که سخن گوینده، مقبول طبع شنونده قرار گیرد و در نهاد او جایگزین شود. در

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر علوم قرآنی.

میان این عوامل، برخی از اهمیت بیشتری برخوردار بوده و نقش کلیدی دارد که به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. انتخاب موضوع

موضوعی که مبلغ تصمیم می‌گیرد با مردم در میان بگذارد، بسیار اهمیت دارد. هر قدر آن موضوع، از لحاظ دینی، سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و مانند آن، در نظر مردم مهم‌تر جلوه کند و درباره آن بیشتر احساس نیاز داشته باشند، میل به استماع و پذیرش آنان بیشتر خواهد بود.

۲. مهارت در بیان موضوع

مبلغ قوی و سخنران نیرومند، می‌تواند مطلب مورد نظر خویش را در کمال زیبایی ادا، و حداکثر توجه مردم را جلب کند. این امر، تأثیر به‌سزایی در اذهان مخاطبان خواهد داشت.

ادای مطالب، اگر مهم‌تر از ماده سخن نباشد، کمتر از آن نیست. چه بسا افرادی که مطالب مهم و ارزشمندی دارند، اما فاقد هنر سخنوری هستند و آن را به گونه‌ای بیان می‌کنند که اثر خوبی نمی‌گذارد؛ بلکه آن مطلب مهم را ناچیز و غیر قابل اعتنا نشان می‌دهد و بر عکس گوینده ماهری همان را به گونه‌ای آراسته به آرایه‌های دلنشین بیان می‌کند که شنوندگان مبهوت و مسحور سخن او شده و تا اعماق جانانشان نفوذ می‌کند.

چنان‌که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمود: «إِنَّ مِنَ الشُّعْرِ لِحِكْمَةٌ وَإِنَّ مِنَ الْبَيَانِ لَسِحْرًا»^۱ برخی اشعار، دارای معنای حکیمانه است و بعضی سخنان، آن قدر جذاب و مؤثر است که مانند سحر شنونده را مجذوب می‌سازد.

علی رضی الله عنه می‌فرماید: «رُبَّ كَلَامٍ أَنْفَدُ مِنْ سِهَامٍ»^۲ چه بسا کلامی که تأثیرش در شنوندگان، از تیرهای بران و دل شکاف‌زیادتر است.» این مسأله ایجاب می‌کند که

۱. ابن بابویه، محمد بن علی، من لا یحضره الفقیه، دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق، ج ۴، ص ۳۷۹.

۲. تمیمی آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، دار الکتاب الإسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق، ص ۳۸۲.

مبلغ، علاوه بر مطالعه کافی، در فن بیان و سخنوری مهارت کسب کند و از فنون تبلیغ و از ابزار تأثیرگذار بهره جوید.

نخستین وظیفه اساسی مبلغ آن است که بداند چه می‌خواهد بگوید و با چه نظم و ترتیبی آن را ادا کند و برای مقبولیت آن فضا سازی نماید.

۳. قانع کننده بودن سخن

مبلغ باید در موضوعی که مورد بحث قرار می‌دهد، آن قدر قوی و مسلط باشد که بتواند مخاطبان را در درستی و اصالت مطلبی که بیان می‌کند، قانع نماید و آنان را با خود موافق و هم‌عقیده سازد. انجام این کار مهم، در گرو آن است که از جایگاه و ارزش علمی لازم برخوردار و به میزان منزلت اجتماعی و علمی خود آگاه بوده، حدّ خویشتن را بشناسد و تنها در موضوعی که شایستگی آن را دارد، صحبت کند و از محدوده آن خارج نشود؛ وگرنه سخنانش ارزش و اعتبار چندانی پیدا نخواهد کرد. اگر مردم بدانند که مبلغ صادقانه سخن می‌گوید و در زمینه بحثش از دانش کافی برخوردار است، راهنمایی او را پذیرا می‌شوند؛ در حالی که اگر متوجه شوند او از آگاهی لازم برخوردار نیست، در پذیرش سخن او رغبتی نشان نمی‌دهند. داستان زیر، نمونه خوبی برای این حقیقت است.

داستانی از کشیش ناموفق:

محقق خراسانی - که مردی وارسته و دانشمند بود و تا سن ۸۰ سالگی منبر می‌رفت - می‌گفت:

«واتیکان برای تبلیغ مسیحیت، مبلغان فراوانی تربیت کرد و هر یک را به زبان مخصوص منطقه‌ای که مورد نظرش بود، آشنا کرد. یکی از آنان را برای مرزهای شمالی ایران فرستاد. قبل از رسیدن آن مبلغ مسیحی، خانه‌ای را در روستای مرزی خریداری کرده و به عنوان کلیسا قرار داده بودند تا مبلغ پس از ورودش به محل، برای تبلیغاتش جا و مکان داشته باشد.

مبلغ مسیحی نزدیک روستا که رسید، نوجوانی سیزده یا چهارده‌ساله را دید که با تعدادی گوسفند رهسپار صحرا بود. کشیش با او برخوردی محبت‌آمیز کرد و نشانی کلیسا را از او پرسید. نوجوان نشانی محل را به او داد. کشیش گفت: آفرین فرزندم، چه

نوجوان عزیز و با کرامتی هستی. من از تو دعوت می‌کنم وقت غروب به کلیسا بیایی. نوجوان پرسید: برای چه؟ گفت: برای این که راه بهشت را به تو نشان دهم. نوجوان نظری به چهره کشیش انداخت و گفت: برو بیچاره بدبخت. تو که از پیدا کردن کلیسا در گوشه یک روستا عاجز هستی و نشانی آن را از من پرسیدی، چگونه قدرت داری نشانی بهشت خدا را که در فضایی بی‌نهایت از معنویت است، در اختیار من بگذاری؟! کشیش، به فراست دریافت که عالمی بیدار و ناصحی دلسوز و واعظی بینا بر این روستا اشراف دارد که با بودن او، امکان تبلیغ مسیحیت نیست. به همین جهت، از همان جا بازگشت.^۱

این داستان به ما می‌آموزد که تبلیغ وقتی مؤثر واقع می‌شود که مردم علم و صلاحیت مبلّغ را باور داشته و او را راهنمایی آگاه بدانند.

۴. مخاطب شناسی

چون مقصود از تبلیغ دینی، ارشاد و هدایت مردم به راه حق و سوق دادن آنان به ایمان و اعتقاد به تعالیم الهی است، مبلّغ باید درجه عقل، نیروی درک، سطح فرهنگ، ظرفیت معنوی، استعداد فکری، قدرت فراگیری و طرز تفکر مخاطبان را بسنجد و با آن معیار، مطالب خود را بیان کند. مسأله سخن گفتن در خور فهم شنوندگان، آن قدر مهم و شایان ملاحظه است که تمام پیامبران الهی، در راه تبلیغ دین خدا، به آن مأموریت یافتند و مبلّغان اسلامی نیز باید این وظیفه اساسی را همواره رعایت کنند.

برای رسیدن به این هدف، رعایت دو نکته ضروری است:

اول: موضوعی را که برای بحث انتخاب می‌شود، شایسته و متناسب با فهم مخاطبان باشد. امام صادق علیه السلام فرمود: «قَامَ عَيْسَى بْنُ مَرْيَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ خَطِيباً فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَقَالَ: يَا بَنِي إِسْرَائِيلَ، لَاتُحَدِّثُوا الْجُهَالَ بِالْحِكْمَةِ؛ فَتَظْلِمُوهَا، وَ لَا تَمْنَعُوهَا أَهْلِهَا؛ فَتَظْلِمُوهُمْ»^۲ حضرت مسیح بن مریم، بین بنی اسرائیل برای خطابه به پاخاست. فرمود: ای بنی اسرائیل، مطالب حکیمانه را با افراد جاهل در میان نگذارید که این ظلم به حکمت است و آن را از افراد شایسته منع مکنید که ظلم به شایستگان است.»

۱. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۰۱.

رسول اکرم، فرمود: «إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أُمِرْنَا أَنْ نُكَلِّمَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ»^۱ ما پیامبران، مأموریت داریم که با مردم به اندازه عقلشان سخن بگوییم.» همچنین در روایت آمده است: «مَا كَلَّمَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ الْعِبَادَ بِكُنْهِ عَقْلِهِ»^۲ رسول گرامی اسلام هرگز با مردم، به عمق عقل و کنه خرد خود سخن نگفت؛ یعنی معیار گفتار آن حضرت با مردم، درجات عقل آنان بود.

۵. شخصیت مبلغ

به هر نسبتی که مبلغ نزد مردم محبوب تر و مقبولیتش در جامعه بیشتر باشد، به همان نسبت توجه مردم به سخنش زیادتر و اثر کلامش در آنان فزون تر خواهد بود. در این باره به بیان یک داستان بسنده می‌کنیم.

محدث قمی، مبلغی تأثیرگذار:

یکی از علمای تهران که سالیان دراز در زمان مرجعیت حضرت آیت‌الله العظمی حاج شیخ عبدالکریم حائری رحمته الله در قم بوده، حکایت می‌کند: زمانی که محدث قمی، صاحب «مفاتیح الجنان»، به قم آمد، مرحوم حاج شیخ به مدت ۱۰ شب از وی جهت سخنرانی بعد از نماز مغرب و عشا دعوت کرد و آن مرد شایسته و با تقوا، دعوت آن جناب را پذیرفت و شب‌ها در صحن حرم حضرت معصومه علیها السلام جهت مردم و طلباب به وعظ و موعظه پرداخت. خدمت مرحوم حائری عرضه داشتند که نظر شما نسبت به منابر حاج شیخ عباس چیست؟

با یک دنیا ادب فرمود: هر طلبه‌ای را کنار منبر او بینم و نشستن او را پای موعظه محدث مشاهده کنم، تا سه روز حاضرم تمام نمازهای واجب خود را به او اقتدا کنم؛ زیرا منابر و مواعظ این مرد، در شنونده ایجاد روح عدالت می‌کند؟! آری، واعظ وقتی صاحب معرفت، اهل معنا و صفا و متخلّق به اخلاق الهی و آراسته به صدق و خلوص باشد، شنونده لایق را از چاه ضلالت به عرش کرامت، و از

۱. برقی، احمد بن محمد بن خالد، المحاسن، دار الکتب الإسلامية، قم، چاپ دوم، ۱۳۷۱ق، ج ۱، ص ۱۹۵.

۲. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، دار الکتب الإسلامية، تهران، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق، ج ۱، ص ۲۳.

وادی اضطراب به فضای امن، و از نقطه دور به مقام قرب، و از بیابان هجران به گلستان وصال می‌رساند. موعظه انسان بیدار، همچون نَفَسِ مَسِيحِ جان‌بخش است.

از شیخ انصاری نقل شده که گاهی در پایان درس در روز چهارشنبه سؤال می‌کردند: حاج شیخ جعفر شوشتری کجا وعظ و موعظه دارد که روح متألّم و کدر شده و دل زنگار گرفته است؟ یا می‌پرسیدند: امروز یا امشب، منبر واعظی که زنگ از دل ببرد، کجا است؟^۱

۶. تبلیغ عملی

اگر گفته‌های مبلّغ با اعمال او هماهنگی و مطابقت داشته و تقوا و درستکاری وی نزد مردم روشن باشد، سخنانش در بین مؤمنان مؤثر واقع می‌شود و مسلمانان راستین او را با دیده تکریم و احترام نگریسته و دستورش را با علاقه‌مندی و رغبت به کار بسته و صمیمانه از وی اطاعت می‌کنند و چنین مبلّغی، هرچند از جهت فن بیان هم ضعیف باشد، پاکي و تقوا، ضعفش را جبران کرده و درستکاری و صحت عمل، موجب نفوذ کلامش خواهد شد. اما اگر مبلّغ، در فن سخن قوی و نیرومند باشد، ولی به گفته‌های خود که تعالیم الهی است، آن طور که باید، عمل نکند، در جامعه اسلامی قدر و منزلتی نداشته و سخنانش در مردم اثر عمیق نخواهد گذاشت.

از این رو، پیشوایان گرامی اسلام به تمام کسانی که دعوت‌کننده مردم به سوی الگوهای فضیلت و اسوه‌های کمال، یعنی دوستی اهل بیت علیهم‌السلام بودند، توصیه می‌فرمودند که مردم را با رفتار درست و کارهای پسندیده خویش به سوی خدا بخوانند و تنها به گفتن بسنده نکنند. در ذیل، بعضی از این روایات ذکر می‌شود.

امام صادق علیه‌السلام، به عبدالله بن جندب فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ قَوْمًا كَانُوا سِرَاجًا وَ مَنَارًا كَانُوا دُعَاةً إِلَيْنَا بِأَعْمَالِهِمْ وَ مَجْهُودٍ طَاقَتِهِمْ»^۲ خداوند رحمت کند آنان را که چراغ روشن و پایگاه بوده، مردم را با اعمالی که انجام می‌دهند و کوشش‌هایی که در توان دارند، به سوی ما دعوت می‌کنند.»

۱. انصاریان، حسین، عرفان اسلامی، ج ۱۱، ص ۳۵۷.

۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول عن آل الرسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، جامعه مدرسین، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق/

۱۳۶۳ش، ص ۳۰۱.

علی علیه السلام فرمود: «عَلِّمُوا النَّاسَ الْخَيْرَ بَعْدَ الْإِسْلَامِ وَ كُونُوا دُعَاةَ لَهُمْ بِفِعْلِكُمْ وَ الزُّمُوا الصِّدْقَ وَ الْوَرَعَ»^۱ خیر و خوبی را به مردم یاد بدهید، با غیر زبان خود و آنان را به نیکوکاری دعوت نمایید، با اعمال پسندیده خویش و همواره در عمل، ملازم راستی و تقوا باشید.»

در قرآن مجید نیز دعوت به سوی خدا قرین عمل صالح ذکر شده است که فرمود:

«وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ وَعَمِلَ صَالِحًا»^۲

بنابراین، ارزش دعوت به سوی خدا و تبلیغ آیین الهی، در گرو نیک‌کرداری دعوت‌کنندگان و مبلغان آن است.

روش پیامبر اسلام

از جمله علل پیشرفت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و گرایش مردم به دین اسلام، این بود که رسول اکرم، به گفته‌های خویش عمل می‌کرد و آنچه را از احکام دین به مردم ابلاغ می‌فرمود، خود، پیش از دیگران به کار می‌بست. همین امر، بر اطمینان خاطر مردم افزوده و موجب تشدید علاقه آنان به دین حق می‌گردید. علی علیه السلام که خود بزرگ‌شاگرد مکتب قرآن شریف است، فرموده:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي وَاللَّهِ مَا أَحْتَكُمُ عَلَى طَاعَةِ إِلَا وَ أَسْبِقُكُمْ إِلَيْهَا وَ لَا أَنهَاكُمُ عَنْ مَعْصِيَةِ إِلَا وَ أَتَاهِي قَبْلَكُمْ عَنْهَا»^۳ ای مردم، به خدا قسم! هیچ وقت شما را به طاعتی ترغیب ننمودم، مگر آن‌که خود، قبل از شما به آن سبقت جستیم و هیچ وقت شما را از معصیتی نهی ننمودم، مگر آن‌که خویشتن را پیش از شما از آن باز داشتم.»

همچنین امام علی علیه السلام می‌فرماید: «كَفَى بِالْمَرْءِ غَوَايَةً أَنْ يَأْمُرَ النَّاسَ بِمَا لَا يَأْتِمُرُ بِهِ وَ يَنْهَاهُمْ عَمَّا لَا يَنْتَهِي عَنْهُ»^۴ برای گمراهی یک انسان، کافی است که مردم را به چیزی امر کند که خود امتثال نمی‌نماید و از چیزی نهی کند که خود از آن باز نمی‌ایستد.»

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، دار صادر، بیروت، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. فصلت، آیه ۳۳.

۳. شریف الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغة (للصبيحی صالح)، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ق، ص ۲۵۰.

۴. آقا جمال خوانساری، محمد بن حسین، شرح آقا جمال الدین خوانساری بر غرر الحکم و درر الکلم، دانشگاه تهران، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۶۶ش، ج ۴، ص ۵۸۴.

به قول شاعر:

و غیر تقی یأمر الناس بالتقی طیبب یداوی الناس و هو علیل
 علی علیه السلام فرمود: «يَقْبُحُ عَلَى الرَّجُلِ أَنْ يُنْكَرَ عَلَى النَّاسِ مُنْكَرَاتٍ وَيَنْهَاهُمْ عَنْ رَذَائِلَ وَ
 سَيِّئَاتٍ وَإِذَا خَلَا بِنَفْسِهِ ارْتَكَبَهَا وَلَا يَسْتَنْكِفُ مِنْ فِعْلِهَا»^۱ برای مرد، قبیح است که با
 حضور مردم، منکراتی را منکر شمارد و از رذایل و گناهان نهیشان نماید و چون تنها
 شود، خود، آن‌ها را مرتکب گردد و از انجام معاصی ابا نداشته باشد.»

در تاریخ مبلغان دینی، کسانی هستند که نامور شده‌اند، مانند مرحوم حاج شیخ
 جعفر شوشتری. وقتی در شرح حال آنان مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم رفتار و عمل، پشتوانه
 گفتار پُر ثمرشان بوده است.

مرحوم سید عبدالزهراء حسینی خطیب درباره اهمیت خطابه می‌گوید: خطابه، شغل
 دشواری است؛ زیرا خدای تعالی از ما راستی در گفتار و اخلاص در عمل را خواسته
 است و این‌که به آنچه دیگران را بدان امر می‌کنیم، خود عامل به آن باشیم و از آنچه
 دیگران را نهی می‌کنیم، خود نیز مرتکب آن نشویم.

آن‌گاه اضافه می‌کند: شنیدم شیخ جعفر شوشتری در جایی که تبلیغ می‌کرد و منبر
 می‌رفت، روزی برده‌ای که چون دیگر مؤمنان پای منبر او حاضر می‌شد، به شیخ گفت:
 نفوذ کلام تو به قدری است که صاحب من هرچه از شما می‌شنود، به کار می‌بندد. از
 شما تقاضا می‌کنم روزی درباره اهمّیت و ثواب بنده آزاد کردن بحث کنید؛ بلکه سخن
 شما را بشنود و تحت تأثیر قرار گیرد و مرا آزاد کند. شیخ به او قول داد که این کار را
 انجام دهد. از آن پس، برده هر روز در مجلس شیخ حضور می‌یافت؛ اما سخنی در این
 باره نمی‌شنید. حدود شش ماه از قرار شیخ گذشته بود و او گمان می‌کرد شیخ فراموش
 کرده است؛ اما بر خلاف انتظار، روزی دید شیخ مفصل درباره ثواب آزاد کردن برده داد
 سخن داد و چون مجلس پایان یافت، برده هم به منزل برگشت و منتظر باز گشت
 صاحبش ماند تا بازتاب سخن شیخ را در او ببیند. وقتی صاحبش به منزل برگشت،
 خطاب به وی گفت: «أَنْتَ حُرٌّ لِرُؤْيَاكَ لِلَّهِ تَعَالَى؛ تو در راه خدای متعال آزادی.» برده
 آزادشده با شوق فراوان جهت تشکر نزد شیخ رفت و در ضمن، علت دیر مطرح کردن

۱. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، دار الحدیث، قم، چاپ اول، ۱۳۷۶ش، ص ۳۸۶.

مسأله را نیز از شیخ جويا شد. شیخ پاسخ داد: همیشه درخواست تو به یادم بود و هیچ گاه آن را فراموش نکردم؛ اما چون خود را ملزم کرده‌ام که چیزی را به دیگران امر نکنم، جز این که پیش از آنان خود بدان عمل کرده باشم و از چیزی نهی نکنم، جز آن که پیش از آنان آن را ترک کرده باشم و در این روش، به امیرمؤمنان (ع) تأسی نموده باشم. از این رو، از روزی که از من خواستی درباره آزادی برده صحبت کنم، روزانه مقداری از خرج زندگی خود کاستم و کنار گذاشتم تا مالی جمع شود و پیش از سخنرانی برده‌ای خریده در راه خدا آزاد کنم که امروز توانستم با آن پول عبدی خریده آزاد سازم. آن گاه درباره ثواب آن برای مردم سخن بگویم و آنان را به این کار تشویق کنم.^۱

آری، سخن چنین عالمان عامل است که در عمق جان مخاطبان می‌نشیند و جزء نهاد آنان می‌شود.

۷. خیرخواهی سخنور

حضرت هود (ع) به قومش فرمود: «أَبْلَغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَ أَنَا لَكُمْ نَاصِحٌ أَمِينٌ»^۲ پیام‌های پروردگارم را به شما می‌رسانم و برای شما خیرخواهی امینم.» سخنور باید به گونه‌ای باشد که شنونده بفهمد او از روی خیرخواهی مطالب را بیان می‌کند و نه اغراض و منافع شخصی. بسیاری از موارد که سخن گوینده‌ای بی‌تأثیر می‌شود، برای این است که خیرخواهی و بی‌غرض بودن گوینده برای شنوندگان آشکار نشده است. در این صورت، خطیب و سخنور وظیفه دارد با مقدمه‌چینی لازم، ابتدا خیرخواهی و مصلحت‌اندیشی خود را اثبات کند آن گاه مطلبش را بیان کند تا مؤثر واقع شود. داستان تاریخی زیر، این حقیقت را به روشنی نشان می‌دهد.

شاهدی از سیره پیامبر (ص):

محمد بن اسحاق گوید: حضرت رسول از اموال حنین ۱۰۰ شتر به ابوسفیان، ۱۰۰ شتر به معاویه، ۱۰۰ شتر به حکیم بن حزام، ۱۰۰ شتر به حارث بن کلد، ۱۰۰ شتر به حارث بن هشام، ۱۰۰ شتر به جبیر بن مطعم، و ۱۰۰ شتر به مالک بن عوف نصری

۱. الداخل، سید حسن، من لایحضره الخطیب، مؤسسة البلاغ، بیروت لبنان، ج ۲، ص ۱۵.

۲. اعراف، آیه ۶۸.

دادند... . جماعتی از انصار، از جریان تقسیم غنایم ناراضی شده، سخنان زشتی بر زبان جاری کردند. یکی از آنان گفت: این مرد، خویشاوندان و بنی‌اعماش را بر ما انصار که در یاری کردن او مشقت‌های فراوانی دیدیم، ترجیح داد.

هنگامی که حضرت رسول، از نیت انصار مطلع شد، امر کرد آنان در یک جا اجتماع کنند و دیگران در جلسه آن‌ها شرکت نداشته باشند. پس از این، در حالی که مقداری خشمگین به نظر می‌رسید و علی علیه السلام را نیز همراه خود داشت، در اجتماع آنان شرکت نمود و در میان مجلس در وسط مردم نشسته، گروه انصار را مخاطب قرار داده، فرمود: آیا شما در کناره حفره‌ای از آتش قرار نداشتید و من نزد شما آمدم و خداوند به وسیله من شما را از افتادن در آتش نجات داد؟ گفتند: آری، چنین است و ما منت خدا و رسول را قبول داریم و از این نعمت و فضیلت سپاس‌گزاریم. آن‌گاه حضرت فرمود: من نزد شما آمدم؛ در حالی که همه با هم دشمن بودید و خداوند بین شما الفت و مودت قرار داد. گفتند: آری، چنین است.

پس از این، فرمود: من در حالی نزد شما آمدم که عدد شما بسیار کم بود و خداوند به وسیله من شما را نیرو داد و بر جمعیت شما افزود. پس از آن، سکوت نمود و بعد گفت: چرا جواب نمی‌دهید؟ گفتند: جواب می‌دهیم ای رسول خدا! پدر و مادر ما فدایت باد، منت شما را قبول داریم و از این شرافت و فضیلت سپاس‌گزاریم.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود: ممکن است بگویید: شما را تکذیب کردند و از خانه و زندگی بیرون نمودند. پس ما شما را مکان دادیم و گفتارت را تصدیق کردیم و خوف را از شما برطرف ساختیم و وسایل آسایش شما را فراهم کردیم. در این هنگام، فریاد انصار بلند شد و بزرگان و مشایخ آن‌ها به پا خواستند و دست و پای حضرت را بوسیدند و گفتند: ما از خدا و رسولش رضایت داریم. اینک اموال ما را هم اختیار دارید که قسمت نمایید. سپس حضرت رسول، فرمود: ای گروه انصار! من برای این‌که عده‌ای را راضی داشته باشم و دل آنان را به دست بیاورم، مقداری از این اموال را به آن‌ها بخشیدم؛ ولی شما را به ایمان خودتان واگذار کردم.

ای گروه انصار! شما چگونه راضی نمی‌شوید که دیگران با گوسفندان و شتران باز گردند و شما به اتفاق رسول خدا مراجعت کنید. پس از این فرمود: جماعت انصار از یاوران و افراد مورد اعتماد من هستند. اگر همه مردم به طرفی روانه و انصار به طرفی،

من به راه انصار خواهم رفت. پروردگارا! انصار و فرزندان انصار را مورد لطف و مرحمت خود قرار بده.^۱

این قضیه نشان می‌دهد که پیامبر، چگونه توانست با تبیین کار خود، افکار گروه انصار را روشن ساخته و دل آنان را به دست آورد و حقانیت کار خویش را اثبات نماید.

جهت مطالعه بیشتر، به کتاب‌های ذیل مراجعه کنید:

۱. گام‌هایی در راه تبلیغ، علامه سید محمد حسین فضل‌الله، ترجمه دکتر احمد بهشتی، چاپ مرکز نشر؛
۲. تبلیغ، محمدتقی رهبر، سازمان تبلیغات اسلامی؛
۳. قرآن و تبلیغ، استاد محسن قرائتی؛
۴. سخن و سخنوری، از نظر بیان و فن خطابه، استاد محمدتقی فلسفی، انتشارات الحدیث.

۱. طبرسی، فضل بن علی، اعلام الوری، اسلامیه، تهران، ص ۱۱۹.

روش تبلیغ چهره به چهره در سیره پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله

حجت الاسلام والمسلمین دکتر کریم خان محمدی*

اشاره

ارتباطات میان فردی که عمدتاً به صورت «چهره به چهره»^۱ از طریق «کلامی»^۲ و «غیر کلامی»^۳ انجام می‌شود، در برابر ارتباط جمعی^۴ قرار می‌گیرد که در آن، پیام از طریق رسانه به مخاطبان بسیاری ارسال می‌شود که معمولاً برای پیام‌رسان، شناخته شده نیستند.^۵

برخی معتقدند با پیدایش رسانه‌های جمعی امروز ارتباط میان فردی یا تبلیغ چهره به چهره از اهمیت افتاده و پخش برنامه‌های مذهبی از رسانه از اعزام مبلغ کفایت می‌کند. مک لوهان در دهه ۱۹۶۰م در یک دیدگاه جبرگرایانه نسبت به تأثیر فناوری معتقد بود که تلویزیون جای مدارس سنتی را خواهد گرفت و کودکی که در منزل تلویزیون تماشا نماید، بیشتر از کودکی که به مدرسه می‌رود، خواهد آموخت. اما تجربه تاریخی طی دهه‌های گذشته نشان داده است که هیچ کودکی از طریق رسانه‌های عمومی، بدون کمک مستقیم دیگران، باسواد نشده است.^۶

پس ارتباطات جمعی نمی‌توانند جایگزین ارتباطات میان فردی گردند؛ هر کدام از اعتبار و جایگاه خاص خود برخوردارند؛ به‌ویژه این‌که رسانه‌های جمعی در انتقال مقولات مذهبی و مفاهیم عمیق اخلاقی و عرفانی از توان کافی بهره‌مند نیستند. نیاز

* عضو هیأت علمی دانشگاه باقرالعلوم ع.

1. face – to – face.
2. verbal.
3. Non verbal.
4. public/ mass communication.

۵. مبانی ارتباطات انسانی، ص ۱۶ - ۱۲.

۶. نظریه‌های ارتباطات، ص ۳۹۵.

امروز به ارتباطات چهره به چهره، کمتر از ادوار گذشته نیست. رسانه فقط می‌تواند «اطلاعات» را منتقل نماید. اما از طریق رسانه‌ها هرگز نمی‌توان به قلوب مردم دست یافت. ارتباط چهره به چهره و نفس به نفس است که قلوب را تسخیر می‌کند. به تعبیر مقام معظم رهبری: «دیروز روحانیت، عرصه حضورش، منبر و محراب مسجد بود و امروز این سؤال مطرح است که آیا این عرصه را تغییر دهد یا توسعه بخشد؟ مسلماً نباید آن را تغییر دهد؛ بلکه باید این عرصه را توسعه داده و رها نکند. مسجد پایگاه اصلی است و محل مواجهه رو در رو و چهره به چهره مردم با روحانیت... نباید رها شود. روحانیت وظیفه‌اش تداوم وظیفه پیامبران است.»^۱ بر فرض پذیرش اهمیت ارتباطات چهره به چهره، هیچ‌گویی نمی‌تواند به اندازه سیره پیامبر اسلام ﷺ مهم و قابل استناد باشد؛ زیرا قرآن کریم پیامبر را اسوه مسلمانان معرفی نموده است؛ «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ لِّمَن كَانَ يَرْجُو اللَّهَ وَالْيَوْمَ الْآخِرَ وَذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا»^۱ اولین نقش پیامبر ﷺ قبل از بشارت و ترساندن، «الگو» بودن است؛ «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»^۲

بنابراین، بررسی سیره ارتباطات میان‌فردی^۳ پیامبر ﷺ می‌تواند الگویی برای همگان، به ویژه طلاب در عرصه تبلیغ، ارائه نماید. منظور از روش، الگوی ثابتی است که در ادبیات دینی به آن سیره اطلاق می‌شود. واژه «سیره» در زبان عربی از «سیر» است. سیر، یعنی حرکت، رفتن؛ راه رفتن اما «سیره» یعنی نوع راه رفتن. پس سیر یعنی رفتار؛ ولی سیره، یعنی نوع و سبک رفتار. «پیغمبر اکرم مردی بود که در عمل سیره داشت، روش و اسلوب داشت، منطق داشت و ما مسلمانان موظفیم که سیره ایشان را بشناسیم، منطق عملی ایشان را کشف کنیم برای این‌که از آن منطق در عمل استفاده کنیم»^۴

۱. احزاب، آیه ۲۱.

۲. احزاب، آیه ۴۵.

3. interpersonal communication.

۴. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، ص ۶۵.

اصول تبلیغ چهره به چهره

با این مقدمه، به بیان اصول و فنونی می‌پردازیم که در سیره ارتباطی پیامبر ﷺ مشهود است.

۱. هنر گوش دادن: چشم و گوش به عنوان دو ابزار مهم ارتباطی در اندیشه پیامبر ﷺ به اندازه‌ای اهمیت دارند که حضرت آن دو؛ یعنی گوش شنوا و چشم بینا را میراث خویش به امت تلقی می‌نماید.^۱ البته در سیره پیامبر ﷺ شنیدن بر گفتن اولویت داشته و پیامبر ﷺ بیش از آن که بگوید، می‌شنید؛ به گونه‌ای که نابخردان همین امر را مایه طعن پیامبر ﷺ قرار داده و وی را «گوش» نامیدند. خداوند متعال در پاسخ آن‌ها، وی را «اذن خیر» می‌نامد؛ «از آنان کسانی هستند که پیامبر را می‌آزارند و می‌گویند: او [سراپا] گوش است - شنوای سخن هر کسی است - بگو: گوش نیکو است برای شما، به خدا ایمان دارد و مؤمنان را باور می‌دارد. و رحمتی است برای کسانی از شما که ایمان آورده‌اند.»^۱

۲. تغییر موج ارتباط: پیامبر ﷺ در موارد فراوانی ارتباط با خدا را به جهت ارتباط با خلق خدا قطع می‌نمود. البته تأمل در این مهم، نشانگر این است که این قطع ارتباط نیز در راستای رضایت خداوند و گونه دیگری از ارتباط با خدا است. پس پیامبر ﷺ موج عوض می‌کرد و در واقع، اتصال با یکی، به مفهوم قطع ارتباط با دیگری نبود. در ادامه، به سه نمونه از این تغییر موج اشاره می‌شود.

الف. پیامبر ﷺ اگر حاجت مندی منتظر وی بود، برای رفع نیاز او نماز خویش را کوتاه می‌نمود. غزالی در کتاب احیاء علوم الدین می‌نویسد: «هرگاه کسی نزد پیامبر ﷺ می‌آمد و آن حضرت مشغول نماز بود او آن شخص کنار پیامبر ﷺ می‌نشست، پیامبر ﷺ به جهت او نمازش را کوتاه می‌کرد، رو به او نموده و می‌فرمود: آیا حاجتی داری؟ بعد از آن که حاجت او را برآورده می‌نمود، باز به نماز می‌ایستاد.»^۱

ب. پیامبر ﷺ در حال نماز جماعت هرگاه صدای گریه کودکی را می‌شنید، برای این‌که مادرش از نماز فارغ گشته و به وی رسیدگی نماید، نماز را کوتاه می‌کرد. امام

۱. طباطبائی، محمدحسین، سنن النبی، ترجمه عباس عزیزی، ص ۳۰۷.

باقر علیه السلام فرمود: هرگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام نماز، صدای گریه طفلی را می‌شنید، نمازش را کوتاه می‌کرد تا مادرش به او رسیدگی نماید.^۱

ج. پیامبر صلی الله علیه و آله در روزهای بارانی برای ایجاد ارتباط مثبت با خلق خدا، نماز خویش را کوتاه می‌کردند. امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب‌های بارانی، نماز مغرب را به عقب می‌انداخت و در خواندن نماز عشاء عجله می‌نمود و هر دو را با هم می‌خواند و می‌فرمود: آن کسی که به دیگران رحم نکند، به او رحم نخواهد شد.»^۲

۳. توازن ارتباطی: رسول خدا صلی الله علیه و آله تلاش فرمود ارتباطات متوازن در جامعه افزایش پیدا کند و حتی برای کسانی که دسترسی به ارتباط مستقیم نداشتند، زمینه‌های ارتباط غیر مستقیم را فراهم نموده و می‌فرمود: «می‌بایست که حضار به گوش افراد غایب برسانند و نیاز و حاجت اشخاصی را که به من دسترسی ندارند، به من ابلاغ نمایند و آگاه باشید هر کس که نیاز شخص ناتوانی را نزد سلطانی بازگو کند، خداوند نیز قدم‌های او را در روز قیامت محکم و استوار می‌سازد.»^۳

پیامبر صلی الله علیه و آله نه تنها از مردم گریزپای نبود، بلکه خویشان را در معرض ارتباط قرار می‌داد. آیا هرگز تأمل کرده‌اید که چرا مسیر رفت و برگشت پیامبر صلی الله علیه و آله همواره متفاوت بود؟

سکونی روایت می‌کند «پیامبر صلی الله علیه و آله هرگاه برای نماز عید از راهی می‌رفتند، هنگام بازگشت، از راه دیگری بر می‌گشتند.»^۴ البته این امر یک اتفاق نبود، بلکه «سیره» و روش پیامبر همین بود. موسی بن بزیع می‌گوید: «به امام رضا علیه السلام گفتم: فدایت شوم! مردم می‌گویند هر گاه رسول خدا صلی الله علیه و آله از راهی عبور می‌کرد، هنگام مراجعت از راه دیگری باز می‌گشت. آیا این مطلب درست است؟ امام علیه السلام فرمود: آری! همین‌گونه است. من هم خیلی وقت‌ها همین کار را می‌کنم. این، کار سودمندتری است.»^۵

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۸۵، ص ۴۲.

۲. تهذیب الاحکام فی شرح المقنعه، ج ۲، ص ۳۲.

۳. مجلسی، محمدباقر، همان، ج ۱۶، ص ۱۴۸.

۴. شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۵۱۱.

۵. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۱۴.

آری، پیامبر ﷺ با این منش رفتاری، خویشتن را به عدالت در معرض ارتباطات میان فردی قرار می‌داد و نمی‌خواست ساکنان مسیر ویژه‌ای از امتیاز ارتباط با پیامبر ﷺ برخوردار باشند. جالب این‌که پیامبر ﷺ نه تنها مسیر رفت و برگشت را تغییر می‌داد، بلکه «کلاً آن حضرت در رفتن به سوی مصلی درازترین راه و در بازگشت کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌نمود.»^۱ به نظر می‌رسد پیامبر ﷺ در مسیر رفت با ایجاد ارتباطات چهره به چهره مردم را برای شرکت در مناسک جذب می‌کرد و در بازگشت چنین انگیزه‌ای وجود نداشت.

۴. پرهیز از موانع: پیامبر ﷺ از عواملی که ممکن است در ارتباط چهره به چهره مانع ایجاد کند، پرهیز می‌کرد. بنابراین، «از آن روزی که خدا خلقش کرده، بوی بدی از وی به مشام نرسیده است.»^۲ پیامبر ﷺ از همه گونه غذای در دسترس میل می‌نمود، اما از خوردن غذاهایی که دهان را بد بو می‌کند، ابا داشت. با این‌که پیامبر ﷺ خوردن پیاز و سیر را مفید می‌دانست، اما از خوردن آن به هنگام حضور در محافل عمومی پرهیز داشت و به اصحاب خویش توصیه می‌فرمود: «کسی پیاز، سیر یا تره بخورد، به مسجد وارد نشود.»^۳ پیامبر وقتی مشاهده نمود بوی بد مردم جریان ارتباطی در مسجد را مخدوش می‌نماید، برای ایام عید و جمعه «غسل» را ترغیب و تشویق فرموده و برای آن ثواب قائل شد. امام صادق علیه السلام فرمود: «علت تشریح غسل جمعه این بود که انصار در همه هفته به کار شتران آبکش و سایر حیوانات خود سرگرم بودند. وقتی روز جمعه می‌شد، بی‌آن که بدن خویش را بشویند، وارد مسجد می‌شدند و مردم از بوی بدن آن‌ها ناراحت می‌شدند. به همین جهت، رسول خدا ﷺ دستور داد که در روز جمعه غسل نمایند.»^۴ غسل روز عید فطر و شب‌های ماه رمضان که مردم در مسجد تجمع دارند، استحباب دارد.^۵

۵. خودآرایی: پیامبر ﷺ خویشتن را به تجهیزاتی که فرایند ارتباط را بهبود می‌بخشد، مجهز می‌ساخت. از این رو، «بیشتر لباس‌های پیامبر، سفیدرنگ بود و برای

۱. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللئالی، ج ۲، ص ۲۲۱.

۲. شیخ صدوق، کتاب من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۵۱۱.

۳. ابن طاووس، اقبال الاعمال، ص ۲۷۹.

روز جمعه لباس ویژه داشت.^۱ پیامبر ﷺ علاوه بر خود به دیگران نیز توصیه می‌نمود که لباس سفید بپوشند.^۲

علاوه بر رنگ لباس، پیامبر به ساختار لباس، یعنی تناسب آن نسبت به بدن خویش نیز توجه داشت. پیامبر ﷺ قبایی حریر داشت که وقتی می‌پوشید، رنگ سبز آن با سپیدی صورت آن حضرت زیبا جلوه می‌کرد.^۳ رسول خدا ﷺ عبایی سیاه‌رنگ داشت که آن را بخشید. ام سلمه گفت: پدر و مادرم فدایت! آن عبا چه شد؟ پیامبر ﷺ فرمودند: آن را بخشیدم! ام سلمه گفت: چیزی زیباتر از سپیدی شما در سیاهی آن عبا ندیده بودم؛^۴ یعنی سپیدی پیامبر ﷺ با سیاهی عبا؛ به عبارت دیگر، ساختار این ترکیب، هماهنگی و زیبایی ویژه ایجاد می‌کرد.

پیامبر ﷺ نه تنها هیچ‌گاه بوی بد نداشت، بلکه همواره معطر بود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: رسول خدا ﷺ عطر دانی داشت که بلافاصله بعد از هر وضو، آن را به دست گرفته و خود را عطرآگین می‌نمود. در نتیجه، هنگامی که از خانه خارج می‌شد، بوی عطر در گذرگاه آن حضرت می‌پیچید.^۵

و همو فرموده: رسول خدا ﷺ بیشتر از مقداری که برای خوراک خرج می‌نمود، پول برای عطر می‌داد.^۶ پیامبر به شانه زدن سر و محاسن تقید داشت. همواره مسواک می‌زد و به دیگران نیز، به‌ویژه جهت شرکت در مجامع، توصیه اکید داشت.^۷

۶. توجه مساوات‌طلبانه: شاید نتوان الگویی برای ارتباط آزاد، مساوات‌طلبانه، عادلانه و دو سویه، نظیر رابطه پیامبر ﷺ با اصحاب خویش پیدا نمود. در مجلس رسول خدا ﷺ معمولاً جلسات به صورت حلقه‌ای تشکیل می‌شد و هیچ فردی به لحاظ محل جلوس بر دیگری امتیازی نداشت؛^۸ حتی نگاه پیامبر ﷺ نیز به تساوی توزیع می‌شد.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۲. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. سنن النبی، ص ۱۶۷.

۴. همان، ص ۱۶۹.

۵. الکافی، ج ۴، ص ۴۳.

۶. حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۵۱۲.

۷. الکافی، ج ۶، ص ۵۰۵ - ۴۹۵.

۸. ابن عبدالبر، الاستیعاب فی معرفة الصحابة، ج ۲، ص ۷۵۱.

امام صادق علیه السلام فرمود: «رسول خدا ﷺ به طور مساوی و یکنواخت به یارانش نگاه می کرد.»^۱

این الگو به دیگران نیز توصیه شده است. بدین ترتیب، «یکی از سنت‌های پیامبر ﷺ این است که هرگاه با عده‌ای صحبت می‌کنی، در میان آن‌ها تنها به یک نفر معین توجه نمایی، بلکه همه را مورد توجه خود قرار دهی.»^۲ متغیرهایی همانند: سن، جنس، ثروت و قدرت در شیوه ارتباط میان فردی پیامبر تأثیرگذار نبود؛ به عنوان نمونه:

الف. پیامبر ﷺ در مواجهه با دیگران هیچ‌وقت برای خودش موقعیت فرادست اتخاذ نمی‌کرد. «هنگامی که سوار بر مرکبی بود، اجازه نمی‌داد که کسی پیاده همراه او حرکت کند؛ یا او را همراه خود سوار بر مرکب می‌نمود یا اگر شخص مقابل قبول نمی‌کرد، پیامبر ﷺ می‌فرمود: تو جلوتر برو و در فلان جا منتظر من باش.»^۳

ب. «پیامبر ﷺ هیچ‌گاه فقیری را به دلیل فقر یا بیماری‌اش تحقیر نمی‌کرد و از هیچ‌سلطانی به جهت ملکش نمی‌ترسید. فقیر و سلطان را به یک شکل به سوی خدا دعوت می‌نمود و این و آن در نظرش یکسان بود.»^۴

ج. پیامبر ﷺ همچنان‌که برای بزرگ‌سال منتظر، نماز خویش را کوتاه می‌کرد، برای کودک گریان نیز نماز را کوتاه‌تر می‌نمود.^۵

قطب راوندی گوید: «رسول خدا به بزرگ و کوچک سلام می‌نمود.»^۶ در سیرت رسول خدا ﷺ محبت به کودک زمینه‌ساز پرورش جوانانی بود که شایستگی امیری لشکر پیامبر ﷺ را کسب می‌نمودند. محمد بن حوط نقل می‌کند: «هنگامی که أسامة بن زید پسر بچه‌ای بود و تازه به مدینه آمده بود، دچار آبله گردیده و آب بینی او بر روی لب‌هایش می‌ریخت و عایشه از او نفرت داشت. پیامبر ﷺ آمد و شروع به شستن

۱. الکافی، ج ۲، ص ۶۷۱.

۲. ابن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۳۲.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۲۷۳.

۴. سنن النبی، ص ۷۴.

۵. وسائل الشیعه، ج ۸، ص ۴۲۱.

۶. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۴.

صورت او کرد و او را بوسید. عایشه گفت: به خدا سوگند! از این پس، او را از خود دور نمی‌کنم و نمی‌رانم.^۱

د. پیامبر ﷺ برخورد یکسانی را با زنان و مردان به نمایش می‌گذاشت. امام صادق (ع) فرمود: «رسول خدا ﷺ به زنها سلام می‌کرد. آنها نیز جواب سلام آن حضرت را می‌دادند.»^۲

۷. مثبت‌گرایی: پیامبر اکرم ﷺ مثبت‌گراترین مرد عالم است. پیامبر ﷺ نگرش مثبت به خود و دیگران داشت و تکیه‌گاه این نگرش، اعتماد به خداوند بود. پیامبر ﷺ همه عالم را جلوه الهی می‌پنداشت و هیچ مخلوقی را زاید و خارج از حکمت تلقی نمی‌نمود. از این رو، به مثابه ایمانش، مثبت‌اندیش‌ترین مرد عالم بود. آموزه‌هایی مانند: «حسن ظن»، «توکل»، «امید»، «انتظار»، «کتمان سر»، «تفأل به خیر» در مکتب پیامبر ﷺ، حکایت از مثبت‌گرایی پیامبر اسلام است. در سیره محمد ﷺ هنگام مواجهه با فقرا، واژه «نه» وجود نداشت. به گفته علی (ع): «هنگامی که از رسول خدا ﷺ چیزی درخواست می‌کردند، اگر اراده می‌نمود، جواب مثبت می‌داد و اگر قصد انجام آن را نداشت، سکوت می‌کرد؛ اما هیچ‌گاه کلمه «نه» را بر زبان جاری نمی‌ساخت.»^۳ البته سکوت در مرتبه سوم قرار داشت. «تا آن‌جا که برایش امکان داشت، نیاز درخواست‌کننده را برآورده می‌ساخت؛ و گرنه با زبان نرم و شیرین او را راضی می‌نمود؛ ولی هرگز جواب «نه» نمی‌گفت.»^۴

در ارتباطات میان‌فردی، پیامبر ﷺ از همه عواملی که ممکن است «مثبت‌گرایی را خدشه‌دار نماید، پرهیز داشت. رسول خدا ﷺ به یاران خویش می‌فرمود: «بدی‌های خودتان را نزد من بازگو نکنید؛ چرا که من دوست دارم با دلی آرام و عاری از هر کدورتی نزد شما بیایم.»^۵ اصولاً پیامبر ﷺ نه تنها به خویشان و دیگران نگرش مثبت

۱. واقدی، مغازی: تاریخ جنگ‌های پیامبر ﷺ، ص ۸۶۰

۲. علل الشرائع، ج ۳، ص ۴۶۷.

۳. واقدی، همان، ص ۸۲۸.

۴. طبرسی، حسن، مکارم الاخلاق، ص ۲۳.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۰.

(حسن ظن) داشت، بلکه از منفی‌بافی و تاریک‌اندیشی متفر بود. پیامبر همواره فال بد زدن را ناخوش داشت؛ اما فال زدن به خیر را دوست داشت.^۱

۸. حمایت‌گری: ارتباطات میان فردی پیامبر ﷺ به گونه‌ای حمایت‌گرانه بود که هیچ فردی از بیان خواسته‌های خویش در نزد وی هراس نداشت. پیامبر ﷺ «جلالت و هیبت خاصی داشتند»^۲ اما بر خلاف پادشاهان که در راستای هیبت‌افزایی تلاش می‌نمودند، پیامبر ﷺ سعی می‌کرد این هیبت را شکسته و مردم را به گفتگوی رها از ترس ترغیب نماید. ابن مسعود می‌گوید: «مردی می‌خواست با پیامبر ﷺ سخن بگوید؛ ولی مرعوب هیبت آن حضرت شد و لرزید. پیامبر ﷺ به او فرمود: بر خودت آسان گیر، من پادشاه نیستم؛ بلکه پسر زنی هستم که گوشت خشکیده می‌خورد»^۳. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «از رأفت و مهربانی پیامبر ﷺ این بود که با یاران خود مزاح می‌نمود تا این‌که عظمت و بزرگی‌اش آن‌ها را نگیرد تا بتوانند به او نگاه کرده و نیازهای خود را بازگو نمایند»^۴. آری، رفتار میان‌فردی رسول خدا ﷺ به کلی با رفتار پادشاهان متفاوت بود. «همانا، بر روی زمین غذا می‌خورد و همانند بندگان می‌نشست و کفش خود را با دست خویش وصله می‌کرد و بر دراز گوش لخت سوار می‌شد و شخص دیگری را هم ردیف خود سوار می‌نمود»^۵.

۹. همراهی و همدلی: سازگاری با مردم از اصول اساسی ارتباط میان‌فردی پیامبر است و در این زمینه از قدرت انطباقی بسیار بالایی برخوردار بود. همان‌گونه که قرآن نازل شده تا در سطح درک انسان‌ها بگنجد، پیامبر ﷺ نیز تواضع کرده و در سطح مخاطبان و نیازهای آن‌ها ارتباط برقرار می‌کرد. اگرچه پیامبر ﷺ اصول ثابتی داشت که در همه زمینه‌ها و برای همه انسان‌ها آن‌ها را ترویج می‌کرد، اما این اصول در قالب‌های مختلف به تناسب مخاطبان تغییر شکل می‌یافت. زیدبن ثابت می‌گوید: «هرگاه با رسول خدا ﷺ همنشین می‌شدیم، اگر صحبت از آخرت بود، پیامبر هم، همراه با ما، راجع به آن صحبت می‌فرمود و اگر درباره دنیا گفتگو می‌کردیم، با ما درباره دنیا صحبت

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ص ۳۷۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۰۷.

۴. همان، ص ۲۶۸.

می‌فرمود و اگر راجع به خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها سخن به میان می‌آمد، باز با ما درباره آن صحبت می‌فرمود.^۱

۱۰. خوش‌رویی و پرهیز از رفتارهای ابهام‌زا: پیامبر ﷺ در منش ارتباطی خویش، از عوامل ابهام و اختفا پرهیز می‌کرد. به گونه‌ای رفتار نمی‌کرد که طرف مقابل احساس نماید حوزه‌های ابهام وجود دارد و پشت پرده اطلاعاتی وجود دارد و پیامبر ﷺ از آن‌ها مخفی می‌کند. از این رو، پیامبر ﷺ به کسی خیره نمی‌شد^۲ و با چشم و ابرو یا دست اشاره نمی‌کرد.^۳ اشاره کردن را شأن پادشاهان دانسته و می‌فرمود: «اشارت کردن، خیانت است و شایسته هیچ پیامبری نیست که اشاره کند.»^۴

اصولاً «گفتگو» و به عبارت دیگر «بازکردن سر سفره دل» و در نتیجه ارائه اطلاعاتی از خود که با سلام، مصافحه و همنشینی شروع می‌شود، در مکتب اسلام اهمیت به‌سزایی دارد. بر خلاف نظریه‌پردازان دوره مدرنیته که «بی‌تفاوتی مدنی» را ترویج می‌کنند،^۵ رسول خدا ﷺ گفتگوی مدنی را ترویج و در ارتباطات میان‌فردی، به آموزه‌های زیر ملتزم بود:

الف. مصافحه: هنگامی که پیامبر ﷺ به مسلمانی می‌رسید، ابتدا با وی دست داده و مصافحه می‌کرد.^۶ پیامبر ﷺ مصافحه را قبل از طرف مقابل قطع نمی‌کرد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هرگز نشد که رسول خدا ﷺ با کسی دست بدهد و زودتر از طرف مقابل، دست خود را از دست او بیرون بکشد تا آن گاه که آن طرف، دست پیامبر ﷺ را رها می‌ساخت.»^۷

ب. سلام: رسول خدا ﷺ به هر کسی می‌رسید - کوچک و بزرگ - سلام می‌داد.^۸ اگر کسی پیش‌دستی کرده و جلوتر سلام می‌داد، «اگر می‌گفت: سلام علیک، پیامبر ﷺ

۱. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۵.

۲. همان، ۲۳۶.

۳. همان، ۳۳۲.

۴. ابن سعد، طبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۳۹.

۵. پیامدهای مدرنیته، ص ۹۶.

۶. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۶.

۷. الکافی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۸. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۶۴.

در جواب می‌فرمود: وعلیک السلام ورحمة الله، و هنگامی که آن مسلمان می‌گفت: السلام علیک ورحمة الله، می‌فرمود: وعلیک السلام ورحمة الله وبرکاته، و این گونه بود که رسول خدا ﷺ جواب سلام را اضافه‌تر می‌داد.^۱

ج. مجالست: پیامبر در شروع گفتگو، با سلام و مصافحه پیش‌دستی می‌کرد و هیچ‌گاه گفتگوی همدلانه و مجالست را قطع نمی‌کرد. علی رضی الله عنه می‌فرماید: «هرگز نشد که کسی با پیامبر آغاز به صحبت نماید و او پیش از طرف مقابل، سکوت نموده و گفتگو را قطع نماید.»^۲ هرگاه شخصی وارد شده و نزد رسول خدا ﷺ می‌نشست، پیامبر هرگز از جای خویش بر نمی‌خاست، تا آن‌گاه که خود آن شخص برخیزد.^۳ حتی موقع جدایی، میهمان را مشایعت می‌نمود.^۴

سخن پایانی

مطالعه سیر زندگانی پیامبر ﷺ نشان می‌دهد که «ارتباطات میان‌فردی و چهره به چهره» در انجام رسالت الهی نقش به‌سزایی دارد، اصول و قواعد ارتباطات میان‌فردی پیامبر ﷺ را می‌توان در گزاره‌های ذیل تلخیص نمود.

الف. پیامبر ﷺ از مردم گریزپای نبود و در نهایت توان، خویشان را در معرض ارتباطات میان‌فردی قرار می‌دادند.

ب. پیامبر ﷺ از همه زمینه‌های ساختاری برای برقراری ارتباط با توده مردم استفاده می‌کردند.

ج. پیامبر ﷺ در پشت صحنه، زمینه‌ها را به گونه‌ای فراهم می‌کردند که ارتباط به شکل مطلوب و عاری از مانع صورت بگیرد.

د. پیامبر ﷺ تلاش می‌کردند از همه موانع ارتباط پرهیز نموده و صحنه را برای گفتگوی دوطرفه آماده نمایند.

۱. همان، ص ۳۷۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۳۶.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۴۳۸.

۴. سنن النبی، ص ۱۰۸.

هر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصل مساوات را در ارتباط میان فردی مراعات کرده و به گونه‌ای رفتار می‌کردند که در تعاملات اجتماعی نقش متغیرهایی مانند: سن، جنس، قدرت و ثروت، به حداقل ممکن تنزل نماید و مخاطب احساس «فرودستی» نداشته باشد.

و. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به گونه‌ای حمایتگرانه گفتگو می‌کردند که مخاطب هیچ گونه احساس بازخواست ننموده و بدون ترس و واهمه، خواسته‌های خود را مطرح نماید.

ز. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از گشودگی بسیار بالایی برخوردار بوده و با بشاشت، خوشرویی و پرهیز از رفتارهای ابهام‌زا، مخاطب را به گفتگو ترغیب می‌نمودند.

ح. پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ با مثبت‌گرایی، گفتمان: «امید»، «خوش‌بینی»، «توکل» و «انتظار» را ترویج نموده و اصل «تجاهل» و «تغافل» نسبت به مخالفان را جایگزین اصل «تجسس» کردند.

منابع:

۱. ابن ابی الحدید معتزلی، شرح نهج البلاغه، قم، آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۲. ابن شهر آشوب مازندرانی، محمد، مناقب آل ابی طالب عَلَيْهِمُ السَّلَام، قم: مؤسسه انتشارات علامه، چاپ اول، ۱۳۷۹ق.
۳. ابن عبدالبر، ابوعمر یوسف بن عبدالله، کتاب الاستیعاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل، ۱۹۹۲م.
۴. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۵. حسن بن فضل طبرسی، رضی الدین، مکارم الاخلاق، قم: انتشارات شریف رضی، ۱۴۱۲ق.
۶. ریتزر، جورج، نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: علمی، چاپ هشتم، ۱۳۸۳ش.
۷. سورین، ورنر و تانکارد، جیمز، نظریه‌های ارتباطات، ترجمه علیرضا دهقان، تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول، ۱۳۸۱ش.
۸. سید بن طاوس، علی بن موسی، اقبال الاعمال، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷ش.
۹. شیخ صدوق، محمد بن علی، من لایحضره الفقیه، قم: انتشارات جامعه مدرسین، ۱۴۱۳ق.
۱۰. _____، علل الشرائع، قم: انتشارات مکتبه‌الداوری، بی‌تا.

روش تبلیغ چهره به چهره در سیره پیامبر اعظم ﷺ ■ ۳۷

۱۱. شیخ طوسی، محمد بن الحسن، التهذیب، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۱۲. علامه طباطبائی، سید محمدحسین، سنن النبی، ترجمه عباس عزیزی، تهران: صلاة، ۱۳۸۵ش.
۱۴. علامه مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۱۵. فرهنگ، علی اکبر، مبانی ارتباطات انسانی، تهران: رسا، چاپ هفتم، ۱۳۸۲ش.
۱۶. گافمن، اروین، داغ ننگ، ترجمه مسعود کیانپور، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۸۶ش.
۱۷. گیلدنز، آنتونی، پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول، ۱۳۷۷ش.
۱۸. محدث نوری، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسة آل البيت، ۱۴۰۸ق.
۱۹. مطهری، مرتضی، سیری در سیره نبوی، تهران: صدرا، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۱ش.
۲۰. واقدی، محمد بن عمر، مغازی: تاریخ جنگ‌های پیامبر ﷺ، ترجمه دکتر محمود مهدوی، تهران: مرکز نشر دانشگاهی، چاپ دوم، ۱۳۶۹ش.
۲۱. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، قم: انتشارات مکتبه الفقهیه، ۱۳۷۶ق.
۲۲. مقام معظم رهبری، حرم مطهر امام رضا علیه السلام، سخنرانی برای طلاب مشهد، ۱۳۸۶/۲/۲۶.
۲۳. کلینی، محمد ابن یعقوب، الکافی، تهران: دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.

موضوعات سخنرانی در ماه رمضان

حجت الاسلام والمسلمین دکتر ناصر رفیعی*

مبحث اول: اخلاق پیامبران از نگاه قرآن

اشاره

قرآن کریم در یک اصل کلی می‌فرماید: «أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ فَبِهِدَاهُمُ اقْتَدِهْ»^۱ پیامبران کسانی هستند که خدا هدایتشان کرده است. پس، از هدایت آنان پیروی کن. ده‌ها آیه در قرآن داستان‌ها و ویژگی‌های انبیا را ذکر نموده و به پیامبر اکرم ﷺ فرمان می‌دهد تا آنان را الگو قرار دهد. ویژگی‌های انبیا در قرآن، برخی مشترک و بعضی نیز از صفات برجسته اخلاقی یک پیامبر است که به اقتضای زندگی آنان، بر آن تأکید شده است. هر کدام از این صفات، به همراه ذکر مختصری از تاریخ آنان، می‌تواند محور خوبی برای بحث در ماه رمضان باشد.

ویژگی‌های اخلاقی پیامبران در قرآن

در ذیل، با ویژگی‌های اخلاقی و تربیتی پیامبران الهی که در آن قرآن کریم به آن‌ها تصریح شده، آشنا می‌شویم.

۱. توبه حضرت آدم عَلَيْهِ السَّلَام

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «فَتَلَقَىٰ آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ»^۲ هنگامی که آدم، کلماتی را از پروردگارش فرا گرفت و خداوند او را بخشید، همانا او توبه‌پذیر مهربان است.»

* عضو هیأت علمی جامعه المصطفی العالمیه.

۱. انعام، آیه ۹۰.

۲. بقره، آیه ۳۷.

محورهای بحث:

- مفهوم شناسی توبه خدا و بنده؛
- راه و روش توبه؛
- شرایط توبه؛
- مراتب توبه؛
- علل سستی در توبه.

۲. صداقت حضرت ادریس علیه السلام:

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِدْرِيسَ إِنَّهُ كَانَ صِدِّيقًا نَبِيًّا * وَرَفَعْنَاهُ مَكَانًا عَلِيًّا»^۱ و در کتاب آسمانی از ادریس یاد کن که پیامبری صدیق بود و او را بلندمرتبه گردانیدیم.»

محورهای بحث:

- الف. اهمیت و مفهوم صدق؛
- ب. اقسام صدق:
 - صدق در باورها؛
 - صدق در گفتارها؛
 - صدق در وفا به عهد؛
 - صدق در نیت؛
 - صدق در عزم.
- ج. آثار دروغگویی؛
- د. اقسام دروغ:
 - به خدا؛
 - به مردم؛
 - به مسئولان.

۳. شکرگزاری حضرت نوح علیه السلام:

«ذُرِّيَّةَ مَنْ حَمَلْنَا مَعَ نُوحٍ إِنَّهُ كَانَ عَبْدًا شَكُورًا»^۲

۱. مریم، آیه ۵۶ و ۵۷.

۲. اسراء، آیه ۳.

حضرت نوح علیه السلام طلایه‌دار مبارزه طولانی با مظاهر شرک و بت‌پرستی بود. او که در برابر نعمت‌ها و سختی‌های فراوانی قرار گرفت، همواره با استقامت، خیرخواهی و سعه صدر برخورد کرد و بنده بسیار شکرگزار خدا بود.

محورهای بحث:

- الف. فضیلت و مفهوم شکر؛
- ب. اقسام شکر (قلبی، زبانی و عملی)؛
- ج. آثار شکر (افزایش نعمت، مصونیت از عذاب، استمرار نعمت، تقویت باور).

۴. توکل حضرت هود علیه السلام

«إِنِّي تَوَكَّلْتُ عَلَى اللَّهِ رَبِّي وَرَبِّكُمْ»^۱

حضرت هود علیه السلام در میان قوم مغرور و بت‌پرست عاد بود؛ قومی ثروتمند و دارای کاخ‌های بی‌نظیر و شهرهای آباد. آنان دچار غرور شدند و با پیامبرشان به مبارزه برخاستند. حضرت هود علیه السلام همواره در برابر آنان بر خدا توکل می‌نمود.

محورهای بحث:

- الف. مفهوم و حقیقت توکل: رسول خدا صلی الله علیه و آله در مورد مفهوم توکل فرموده: «العلم بان المخلوق لا يضر ولا يعطي ولا يمنع واستعمال اليأس من الخلق»^۲
- ب. آثار توکل (قوت قلب، تقویت اراده، نشاط و شادابی، جلب محبت الهی،^۳ دوری از وسوسه شیطان^۴ و پاداش اخروی)؛
- ج. راه کسب توکل؛
- د. داستان‌های متوکلان.

۵. خیرخواهی و امانت‌داری حضرت صالح علیه السلام

«إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ صَالِحٌ أَلَا تَتَّقُونَ * إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ»^۵

۱. هود، آیه ۵۶.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، ح ۳۶۵۷.

۳. آل عمران، آیه ۱۵۱.

۴. نحل، آیه ۹۹.

۵. شعراء، آیه ۱۴۲ و ۱۴۳.

حضرت صالح علیه السلام به میان قوم ثمود فرستاده شد. او مردم را به تقوا و بندگی خدا دعوت می‌کرد. او خیرخواه و امانت‌دار بود. قوم صالح دو دسته شدند؛ عده‌ای او را تصدیق نمودند و عده‌ای نیز استکبار ورزیدند.

محورهای بحث:

- الف. ارزش و اهمیت نصیحت و خیرخواهی؛
- ب. اقسام نصیحت و خیرخواهی؛
- ج. آداب نصیحت و خیرخواهی؛
- د. ارزش امانت‌داری.

۶. انابه و شکیبایی حضرت ابراهیم علیه السلام

«إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ؛^۱ همانا ابراهیم بردبار، نرم‌دل و بازگشت‌کننده بود.» ده‌ها ویژگی حضرت ابراهیم علیه السلام در قرآن کریم آمده است: حنیف، منیب، صدیق، شاکر، قانت، مطیع، نیکوکار، عبد صالح، حلیم، اوّاه و ستوده. او به منصب‌های امامت، خلت و برگزیدگی رسید و با بت‌پرستان مبارزه کرد. در این آیه، به سه ویژگی: حلم، حزن قلبی و بازگشت به سوی خدا اشاره شده است.

محورهای بحث:

- الف. مفهوم و اهمیت حلم؛
- ب. تفاوت حلم و کظم غیظ؛
- ج. راه‌های کسب حلم و بردباری؛
- د. مفهوم انابه و تفاوت آن با توبه.

۷. وفای به عهد حضرت اسماعیل علیه السلام

«وَأَذْكُرُ فِي الْكِتَابِ إِسْمَاعِيلَ إِنَّهُ كَانَ صَادِقَ الْوَعْدِ.»^۲

در دو آیه، پنج ویژگی حضرت اسماعیل علیه السلام آمده است^۳ که عبارت‌اند از: وفای به عهد، رسالت، نبوت، اهتمام به تربیت خاندان خود در زمینه نماز و زکات و انجام کار برای رضای خدا.

۱. هود، آیه ۷۵.

۲. مریم، آیه ۵۴.

۳. مریم، آیه ۵۴ و ۵۵.

محورهای بحث:

- الف. اهمیت وفای به عهد؛
- ب. اقسام وفای به عهد؛
 - عهد با خدا؛
 - عهد با مردم؛
 - عهد با امام معصوم علیه السلام.
- ج. نقش وفای به عهد در روابط اجتماعی.

۸. حضرت شعیب علیه السلام و اصلاح طلبی

«مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ.»^۱

حضرت شعیب علیه السلام در برابر قومی که انحراف اقتصادی داشتند، با شعار اصلاح به میدان آمد. او استطاعت و توفیق را دو شرط اصلی اصلاح طلبی دانست.

محورهای بحث:

- الف. اهمیت اصلاح و تفاوت آن با تخریب؛
- ب. اقسام اصلاحات؛
 - اصلاح نفس؛
 - اصلاح اعتقادی؛
 - اصلاح اقتصادی؛
 - اصلاح روابط بین مردم؛
 - اصلاح در خصوص ارتباط با خدا.

۹. ایوب علیه السلام، پیشوای صبر و بردباری

«إِنَّا وَجَدْنَاهُ صَابِرًا نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ»^۲ ما ایوب را شکیبایافتیم. چه بنده خوبی است که بسیار بازگشت کننده به خدا است.»

۱. هود، آیه ۸۸.

۲. ص، آیه ۴۴.

حضرت ایوب علیه السلام دارای اموال و دارایی فراوانی بود. او به انواع گرفتاری و بیماری مبتلا شد؛ اما در همه این مشکلات، شکیبیا و صبور بود و دائم ذکر و تسبیح خدا می‌گفت.^۱ او اسوه تحمل بود و هرگز شکوه نکرد.

محورهای بحث:

- الف. صبر در قرآن در کنار ارزش‌های معنوی، مانند: نماز، یقین، شکر، توکل، استغفار، جهاد، عمل صالح؛
- ب. راه‌های تقویت صبر؛
- ج. اقسام صبر؛
- د. ثمرات و نتایج صبر؛
- ه. نمونه‌هایی از صابران تاریخ؛
- و. صبر در سیره معصومان علیهم السلام.

۱۰. شرح صدر حضرت موسی علیه السلام

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي.»^۲

داستان حضرت موسی علیه السلام، از متنوع‌ترین و پرفراز و نشیب‌ترین داستان‌های قرآنی است که در ده‌ها آیه آمده است. او به هنگام مبارزه با فرعون، از خدا تقاضای شرح صدر کرد. شرح صدر، پنج مرتبه در قرآن آمده است.

محورهای بحث:

- الف. اهمیت شرح صدر و اقسام آن؛
- شرح صدر اسلامی؛
- شرح صدر کفری.
- ب. راه‌های کسب شرح صدر (علم، ذکر، دعا، تمرین، عادت)؛
- ج. آثار و نشانه‌های شرح صدر.

۱۱. زکریا علیه السلام و شتاب به کار خیر

«... إِنَّهُمْ كَانُوا يُسَارِعُونَ فِي الْخَيْرَاتِ.»^۳

۱. انبیاء، آیه ۸۳ و ۸۴.

۲. طه، آیه ۲۵ و ۲۶.

۳. انبیاء، آیه ۹۰.

قرآن کریم در مورد حضرت زکریا علیه السلام و خانواده‌اش، آنان را با سه ویژگی ستوده است: شتاب به کار خیر، خواندن خدا با بیم و امید، خشوع و فروتنی. سرعت به کار خیر، یعنی دنبال اعمال صالح بودن و پیشگامی در همه کارهای پسندیده.^۱

محورهای بحث:

- الف. مفهوم‌شناسی خیر در برابر شر؛
 - ب. گونه‌شناسی مردم در برابر کار خیر (مَنَاعٌ لِلْخَيْرِ، أَشِحَّةٌ عَلَى الْخَيْرِ، تَفَعَّلُونَ الْخَيْرِ، فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ، يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ)؛
 - ج. آثار خیرخواهی؛
 - د. نمونه‌هایی از داستان‌های پیشگامان در خیر.
- نکته:

آنچه ذکر شد، یازده نمونه از اخلاق انبیا در قرآن بود. بررسی و تتبع سایر موارد، مانند: عفت یوسف، دادگری داود، زهد سلیمان، ذکر یونس، مبارک بودن عیسی و اسوه کامل بون رسول خدا صلی الله علیه و آله را به عهده مبلغان گرامی می‌گذاریم.

مبحث دوم: دعاهای پیامبران در قرآن

اشاره

بیش از ۱۵۰ دعا در قرآن آمده است که تقریباً ۵۰ درصد آنها از زبان پیامبران است. بیشترین دعاها در قرآن نیز از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام و پرکاربردترین دعا، طلب مغفرت است. دعاهای هر یک از انبیا می‌تواند موضوع سخنرانی یک جلسه قرار گیرد. بحث‌های مقدماتی دعا هم می‌تواند در یک جلسه مطرح شود.

نگاهی به دعاهای انبیا در قرآن

در ذیل، با برخی از این دعاها آشنا می‌شویم:

۱. دعاهای حضرت آدم علیه السلام

«قَالَ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنْفُسَنَا وَإِنْ لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَتَرْحَمْنَا لَنَكُونَنَّ مِنَ الْخَاسِرِينَ»^۱

۱. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۶۳۵.

محورهای بحث:

الف. اقسام ظلم:

- اعتقادی؛

- اخلاقی؛

- اجتماعی.

ب. اهمیت آمرزش خواهی؛

ج. مفهوم خسران و عوامل زیانکاری.

۲. دعا‌های حضرت نوح علیه السلام

دعا‌های متعددی از زبان حضرت نوح علیه السلام در قرآن آمده است،^۲ از جمله: «وَقُلْ رَبِّ

أَنْزِلْنِي مُنْزَلًا مُّبَارَكًا وَأَنْتَ خَيْرُ الْمُنْزِلِينَ»^۳

محورهای بحث:

الف. مفهوم برکت؛

ب. اسباب برکت؛

ج. عوامل برکت.

منبع: الخیر و البرکة فی القرآن و الحدیث، محمدی ری شهری.

۳. دعا‌های حضرت ابراهیم علیه السلام

۲۵ دعا در قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام ذکر شده است، از جمله شش

درخواست آن حضرت از خداوند: «رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَأَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ * وَأَجْعَلْ لِي

لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ * وَأَجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ * وَأَغْفِرْ لِأَبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ

الضَّالِّينَ * وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ»^۴

محورهای بحث:

الف. مفهوم حکومت؛

ب. اهمیت ارتباط با صالحان؛

۱. اعراف، آیه ۲۳.

۲. شعراء، آیه ۱۱۷ و ۱۱۸؛ نوح، آیه ۲۶ و ۲۸؛ قمر، آیه ۱۰.

۳. مؤمنون، آیه ۲۹.

۴. شعراء، آیه ۸۳ - ۸۷.

ج. شهرت به صدق نزد مردم؛

د. راه‌های وارث بهشت شدن.

۴. دعاهای حضرت لوط علیه السلام

«قَالَ رَبِّ انصُرْنِي عَلَى الْقَوْمِ الْمُفْسِدِينَ»^۱

محورهای بحث:

الف. مفهوم و اهمیت نصرت؛

ب. اقسام نصرت (قلبی، زبانی و عملی)؛

ج. آثار نصرت دینی.

۵. دعاهای حضرت سلیمان علیه السلام

از حضرت سلیمان چند دعا در قرآن ذکر شده است، از جمله چهار درخواست مهم آن حضرت از خداوند متعال: «رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ»^۲

محورهای بحث:

الف. اهمیت شکر؛

ب. تفاوت ایزاع، الهام و توفیق؛

ج. شکر نعمت‌های اعطا شده به والدین؛

د. توفیق عمل صالح.

۶. دعای حضرت شعیب علیه السلام

«رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ»^۳

محورهای بحث:

الف. مفهوم فتح و گشایش؛

ب. راه‌های گشایش در امور؛

ج. رابطه «قضا و قدر» و «فتح الهی».

۱. عنکبوت، آیه ۳۰.

۲. نمل، آیه ۱۹.

۳. اعراف، آیه ۸۹.

۷. دعاهای حضرت موسی علیه السلام

از جمله می‌توان به این دعا اشاره کرد: «رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ»^۱

محورهای بحث:

الف. اقسام فقر:

- ممدوح (فقر الی الله یا فقر ذاتی)؛

- مذموم.

ب. رابطه فقر الی الله و غنای نفس.

۸. دعای حضرت زکریا علیه السلام

«رَبِّ هَبْ لِي مِنْ لَدُنْكَ ذُرِّيَّةً طَيِّبَةً إِنَّكَ سَمِيعُ الدُّعَاءِ»^۲

محورهای بحث:

الف. دعا برای فرزندان؛

ب. ویژگی فرزندان صالح و ناصالح؛

ج. راه‌های تربیت فرزند؛

د. محدودیت یا کثرت فرزندان.

۹. دعای حضرت عیسی علیه السلام

«اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ لَنَا عِيدًا»^۳

محورهای بحث:

الف. مفهوم عید؛

ب. ادله بزرگداشت و تکریم مناسبت‌ها؛

ج. پاسخ‌گویی به شبهات و هابیت در مورد مراسم اعیاد و وفیات.

۱۰. دعاهای رسول خدا صلی الله علیه و آله

در قرآن کریم چندین دعا از آن حضرت نقل شده است، مانند: «وَقُلْ رَبِّ أَدْخِلْنِي

مُدْخَلَ صِدْقٍ وَأَخْرِجْنِي مُخْرَجَ صِدْقٍ وَاجْعَلْ لِي مِنْ لَدُنْكَ سُلْطَانًا نَصِيرًا»^۴

۱. قصص، آیه ۲۴.

۲. آل عمران، آیه ۳۸.

۳. مائده، آیه ۱۱۴.

۴. اسراء، آیه ۸۰.

محورهای بحث:

- الف. آغاز شایسته؛
 - ب. فرجام شایسته؛
 - ج. عوامل عاقبت به خیری.
- نکته:

آنچه ذکر شد، ده نمونه از دعاها بود، سایر دعاها نیز به همین شیوه مورد بحث قرار می‌گیرد.

توجه:

جهت مطالعه بیشتر، به منابع ذیل مراجعه کنید:

۱. دعا‌های قرآن، حسین واثقی.
۲. دعا‌های انبیا در قرآن، مهدی خزائلی.
۳. نهج الدعاء، دو جلدی، محمدی ری شهری.
۴. تفاسیر.

فصل دوم: احكام رمضان

رؤیت هلال

حجت الاسلام والمسلمین احمد رحمانی*

اشاره

استهلال و رؤیت هلال ماه، از جمله موضوعاتی است که هم‌زمان با شنیدن نام ماه مبارک رمضان به اذهان می‌آید و مردم از همدیگر سؤال می‌کنند که آیا هلال رؤیت خواهد شد؟ ماه مبارک رمضان، چند روزه است؟ معمولاً مردم این سؤالات را از روحانی که به مسجدشان آمده است، می‌پرسند. این‌جا است که وظیفه همه ما و به خصوص مراکز نجومی، بیشتر می‌شود و باید نسبت به وضعیت هلال آگاهی بیشتری داشته باشیم. ما نیز در این‌جا خلاصه‌ای از روش استهلال و نظرات مراجع عظام تقلید و همچنین پیش‌بینی وضعیت هلال ماه‌های رمضان و شوال ۱۴۳۳ هـ - ق را بر اساس استخراج مرکز مطالعات و پژوهش‌های فلکی نجومی وابسته به دفتر حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی (مدظله العالی) خواهیم آورد.

بهترین شرایط رؤیت هلال ماه

۱. هلالی که سن آن حداقل ۱۰ ساعت از تولدش (خروج ماه از محاق) گذشته باشد.
۲. جدایی ماه از خورشید باید بیشتر از ۷ درجه باشد (حد دانژون).
۳. اگر ماه با خورشید، اختلاف در سمت بیشتری داشته باشند، امکان رؤیت بهتر خواهد بود.
۴. ارتفاع ماه: هر چه ارتفاع ماه در لحظه غروب خورشید بیشتر باشد، ماه دیرتر غروب می‌کند. در این صورت، هم آسمان تاریک‌تر می‌شود و هم ماه در منطقه‌ای تاریک‌تر از آسمان حاضر می‌شود و از خورشید بیشتر فاصله می‌گیرد از این رو، به بزرگی و درخشندگی هلال می‌افزاید.

* کارشناس مرکز مطالعات و پژوهش‌های فلکی نجومی وابسته به دفتر آیت‌الله العظمی سیستانی (مدظله العالی).

۵. مکث ماه: عبارت است از مدت‌زمانی که ماه بعد از غروب خورشید در آسمان می‌ماند. بنابراین، حداقل زمان لازم برای رؤیت با چشم غیر مسلح، حدود ۳۰ دقیقه و برای چشم مسلح، حدود ۲۰ دقیقه است.
۶. ضخامت هلال: مقدار زاویه بین دو طرف هلال در وسط هلال را گویند. کمترین ضخامت لازم برای مشاهده با چشم مسلح، ۱۳/۰ و با چشم غیر مسلح، ۲۵/۰ دقیقه قوسی است؛ هر دقیقه قوسی، برابر با ۶۰ ثانیه قوسی است. هرچه ماه به زمین نزدیک‌تر باشد، مقدار آن بیشتر شده و رؤیت هلال آسان‌تر خواهد شد.
۷. فاز هلال: درصد بخش روش سطح ماه از دید ناظر فرضی واقع در مرکز زمین را فاز ماه گویند. در زمان مقارنه، فاز ماه صفر درصد و برای هلال‌های جوان حدود نیم درصد است. هر چه فاز هلال بیشتر باشد، ضخامت و جدایی هلال بیشتر بوده و در نتیجه، رؤیت‌پذیری هلال ماه، آسان‌تر می‌گردد.
۸. در اوج یا حضیض بودن ماه: اگر هلالی که مورد نظر است، در حضیض مداری خودش باشد، شرایط بهتری خواهد داشت؛ زیرا سرعت حرکتش افزون‌تر خواهد شد و در فاصله زمانی اندک به جدایی بیشتری از خورشید خواهد رسید.
۹. عوامل محیطی: مقدار ابر، دما، فشار و رطوبت، وجود گرد و غبار، از جمله عوامل محیطی است که در رؤیت ماه بسیار مؤثر می‌باشد.

دلایل دشواری رؤیت هلال

زیاد بودن ارتفاع ماه در هنگام غروب خورشید؛ زیاد بودن اختلاف سمت ماه و خورشید در هنگام غروب خورشید؛ زیاد بودن مدت زمان مکث؛ زیاد بودن سن ماه؛ زیاد بودن فاز هلال؛ زیاد بودن ضخامت میانی؛ مثبت بودن عرض دایرة البروجی و در حضیض بودن ماه موجب آسان شدن رؤیت می‌شود و بر عکس کم بودن ارتفاع ماه در زمان غروب خورشید؛ کم بودن اختلاف سمت ماه و خورشید؛ کم بودن سن هلال؛ کم بودن مدت زمان مکث؛ کم بودن فاز هلال؛ کم بودن ضخامت میانی؛ منفی بودن عرض دایرة البروجی و نهایتاً در اوج بودن ماه.

علت اختلاف نظر مراجع عظام نسبت به اول ماه

چرا مراجع عظام تقلید در مورد آغاز ماه قمری با هم اختلاف دارند؟ اختلاف در موضوع اول ماه، مانند دیگر فروع احکام، امری طبیعی و عادی می‌باشد و در واقع، به اختلاف در مبانی آن بزرگواران باز می‌گردد. بر این اساس، در این جا به صورت مختصر، مبانی آنان را بیان خواهیم نمود:

۱. شکل رؤیت هلال:

- گروهی قائل به رؤیت با چشم غیر مسلح می‌باشند، مانند: حضرات آیات: خویی، سیستانی، وحید، اردبیلی، مکارم و صافی.
- گروه دیگر رؤیت با چشم مسلح (دوربین یا تلسکوپ) را نیز معتبر می‌دانند، مانند: حضرات آیات: بهجت، خامنه‌ای، فاضل، جوادی آملی و نوری.

۲. نقش افق:

- گروهی معتقدند: اشتراک در شب در تمام نقاطی که در محل رؤیت در شب مشترک‌اند،^۱ اول ماه ثابت می‌گردد، حضرات آیات: خوئی، تبریزی، فاضل، وحید و نوری.
- گروهی بر این باورند که مناطق هم‌افق و افق‌های نزدیک به هم، اگر در شهری اول ماه ثابت شود، برای مردم شهر دیگر فایده ندارد؛ مگر آن‌که دو شهر به هم نزدیک باشند یا انسان بداند که افق آن‌ها یکی است، مانند حضرات آیات: امام خمینی، اراکی، خامنه‌ای، سیستانی، زنجانی، مکارم، گلپایگانی و بهجت.

پیش‌بینی وضعیت هلال ماه مبارک رمضان و سوال ۱۴۳۴

مرکز مطالعات و پژوهش‌های فلکی نجومی حضرت آیت‌الله العظمی سیستانی (مدظله العالی) هر ماه وضعیت هلال را پیش‌بینی و اعلام می‌نماید و ما نیز در این جا پیش‌بینی ماه‌های رمضان و سوال را می‌آوریم:^۲

۱. اشتراک در شب، عبارت است از این‌که مقداری از شب را با هم شریک باشند؛ مثلاً در یک نقطه، ۵ دقیقه به طلوع مانده باشد و در نقطه دیگر، از غروب خورشید گذشته باشد.
۲. گفتنی است که ماه شعبان بر اساس پیش‌بینی این مرکز، ۲۹ روزه می‌باشد.

* پیش‌بینی می‌شود به خواست خداوند متعال، هلال ماه مبارک رمضان روز سه شنبه ۲۹ شعبان ۱۴۳۴ ق. برابر با ۱۳۹۲/۴/۱۸ دیده خواهد شد. ارتفاع آن از افق شهر مقدس قم هنگام غروب آفتاب، ۵ درجه و ۲۰ دقیقه، در سمت ۲۸۳ درجه و ۴۷ دقیقه با درخشندگی ۶۸،۱٪ و لحظه محاق آن در ساعت ۱۱:۴۶ و هنگام خروج آن از شعاع خورشید، ساعت ۱۳:۳۳ روز پیش، و غروب آن ساعت ۲۰:۵۲ می‌باشد و سمت آفتاب ۲۹۷ درجه و ۵۸ دقیقه و غروب آن ساعت ۲۰:۲۱، و مدت مکث ماه بعد از غروب آفتاب، ۳۱ دقیقه بوده و اختلاف سمت ماه و خورشید ۱۴ درجه و ۱۱ دقیقه می‌باشد.

پیش‌بینی هلال شوال

* پیش‌بینی می‌شود به خواست خداوند متعال، هلال ماه شوال روز پنج شنبه ۳۰ ماه مبارک رمضان ۱۴۳۴ ق. برابر با ۱۳۹۲/۵/۱۷ دیده خواهد شد. ارتفاع آن از افق شهر مقدس قم هنگام غروب آفتاب، ۶ درجه و ۱۶ دقیقه، در سمت ۲۷۱ درجه و ۱۹ دقیقه با درخشندگی ۹۴،۲٪، و لحظه محاق آن در ساعت ۰۲:۲۳ و هنگام خروج آن از شعاع خورشید، ساعت ۰۴:۰۷ روز پیش، و غروب آن ساعت ۲۰:۳۶ می‌باشد و سمت آفتاب ۲۹۰ درجه و ۳ دقیقه و غروب آن ساعت ۲۰:۰۱ و مدت مکث ماه بعد از غروب آفتاب، ۳۵ دقیقه و اختلاف سمت ماه و خورشید، ۱۸ درجه و ۴۴ دقیقه می‌باشد.

همچنین پیش‌بینی می‌شود ماه در شب قبل با ارتفاع آن از افق شهر مقدس قم هنگام غروب آفتاب، ۰- درجه و ۵ دقیقه، در سمت ۲۸۰ درجه و ۴۹ دقیقه با درخشندگی ۵۳،۰٪ و لحظه محاق آن در ساعت ۰۲:۲۳ و هنگام خروج آن از شعاع خورشید ساعت ۰۴:۰۷ همان روز، و غروب آن ساعت ۲۰:۰۳ می‌باشد و سمت آفتاب ۲۹۰ درجه و ۲۴ دقیقه، و غروب آن ساعت ۲۰:۰۲، و مدت مکث ماه بعد از غروب آفتاب ۱ دقیقه، و اختلاف سمت ماه و خورشید، ۹ درجه و ۳۵ دقیقه می‌باشد. با توجه به محاسبات انجام شده، هلال در افق وجود ندارد بنابراین، قابل رؤیت نخواهد بود.

احکام کاربردی ماه رمضان

حجت الاسلام والمسلمین حمیدرضا دوزنده فردوس*

اشاره

بیان و آموزش احکام فقهی، از وظایف اساسی حوزه‌های علمیه و مبلّغان دینی است که البته بیان این نوع مسائل، دارای پیچیدگی‌های بسیاری می‌باشد؛ چرا که از یک طرف، موضوعات و فروع جدید فقهی هر روز مورد سؤال واقع می‌شود و از سوی دیگر، اختلاف فتاوی مراجع عظام در بعضی از موارد به‌راحتی در دسترس مبلّغان نیست. به این جهت، برای سرعت دسترسی مبلّغان، در ماه مبارک رمضان، بعضی از موضوعات مورد نیاز در این ماه در باب روزه و احکام مسافر و زکات فطره مورد بررسی قرار گرفته است. در این مجموعه، سعی شده تا جواب‌ها مطابق با آخرین فتاوی مراجع معظم باشد. جهت رعایت اختصار، از آوردن القاب و عناوین مراجع معظم خودداری شد و به همین جهت، نشانی بسیاری از مسائل، به صورت کلی همچون: توضیح المسائل دوازده مرجع، احکام مسافر تدوین گروه فقه مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، جزوه روزه، بخش استفتائات کتبی جامعه الزهراء و استفتائات موجود در مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی بیان شده است. البته در این منابع، نشانی مسأله به طور دقیق از رساله‌ها و استفتائات آنان بیان شده است. گفتنی است که نشانی‌ها در پاروقی با علامت اختصاری می‌آید، مانند: مراجع م ۱۵۷۰ (توضیح المسائل دوازده مرجع، مسأله ۱۵۷۰)، استفتائات مرکز ملی (استفتائات موجود در مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی) و جزوه جامعه الزهراء (جزوه روزه واحد پاسخگویی جامعه الزهراء). از همکاری مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، در به ثمر رسیدن این مقاله نهایت تشکر و سپاس‌گزاری می‌شود.

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، ارزیاب مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی.

احکام کاربردی ماه رمضان

مهم‌ترین احکام کاربردی مربوط به ماه مبارک رمضان عبارت‌اند از:

۱. نیت روزه

سؤال: اگر فردی در ماه مبارک رمضان تصمیم به خوردن چیزی بگیرد، اما قبل از خوردن منصرف شود، روزه‌اش چه حکمی دارد؟

الف. روزه باطل می‌شود: وحید، گلپایگانی، بهجت، تبریزی، خوئی، مکارم، نوری.

ب. روزه باطل نمی‌شود: امام، فاضل.

ج. امساک کند و به احتیاط واجب قضا کند: رهبری، سیستانی.

توضیح: اگر نیت کند روزه نباشد، به فتوای همه مراجع عظام، روزه‌اش باطل

می‌شود.

سیستانی: اگر دو مرتبه نیت روزه کند، احتیاط واجب آن است که روزه را تمام و

بعداً قضا کند.^۱

۲. مبطلات روزه

الف. خوردن و آشامیدن:

سؤال ۱: فرو بردن اخلاط سر و سینه در حال روزه، چه حکمی دارد؟

اگر خلط به فضای دهان برسد، برای روزه‌دار:

الف. به احتیاط واجب، جایز نیست.

ب. به احتیاط مستحب، جایز نیست: سیستانی، زنجانی.^۲

ج. نباید فرو برد: وحید، اراکی.

سؤال ۲: استفاده از اسپری جهت معالجه، در ماه مبارک رمضان چه حکمی دارد؟

اشکال ندارد: امام، رهبری، سیستانی، فاضل، تبریزی.

در حد ضرورت، مبطل نیست: نوری.

اگر به صورت گاز رقیق وارد بدن شود، اشکال ندارد: مکارم.

گاز رقیق، مبطل نیست؛ ولی گاز غلیظ، مبطل است: بهجت.

۱. مراجع، م ۱۵۷۰؛ وحید، م ۱۵۷۸؛ رهبری: اجوبة الاستفتائات، س ۷۵۸.

۲. مراجع، م ۱۵۸۰؛ وحید، م ۱۵۸۸.

اگر آن را روی زبان بزنند و گازهای آن را استنشاق کنند و آب دهان را بیرون بریزند که مطمئن شوند مواد به حلق نرسیده، اشکال ندارد: صافی.^۱

سؤال ۳: چکاندن قطره در بینی یا گوش و یا چشم، در حال روزه چه حکمی دارد؟

الف. مکروه است و در صورتی که به حلق برسد، موجب بطلان روزه می‌شود: امام، بهجت، رهبری، صافی.

ب. اگر نداند به حلق می‌رسد، مکروه است و اگر بداند به حلق می‌رسد، جایز نیست: اراکی، تبریزی، خوبی، سیستانی، زنجانی، فاضل.
تبصره: در صورتی که خود قطره به حلق نرسد و فقط مزه یا بوی آن به حلق برسد، روزه باطل نمی‌شود.^۲

سؤال ۴: تزریق انواع آمپول، در حال روزه چه حکمی دارد؟

الف. آمپول، روزه را باطل نمی‌کند: سیستانی، نوری، گلپایگانی، صافی، اراکی، خوبی، وحید.

ب. آمپول غذایی اجتناب شود؛ ولی آمپول بی‌حسی اشکال ندارد: امام، بهجت، زنجانی، فاضل.

ج. آمپول‌های وریدی اشکال دارد؛ ولی آمپول‌های غیر وریدی اشکال ندارد: مکارم، رهبری (غیروریدی غیر مغذی، اشکال ندارد).^۳

سؤال ۵: آیا اندوسکپی موجب باطل شدن روزه می‌شود؟

الف. باطل نمی‌کند: سیستانی، نوری.
ب. اگر همراه آن موادی داخل حلق شود، مبطل است و آلا خیر: فاضل، صافی، رهبری.

ج. مبطل است: بهجت، تبریزی، مکارم، اراکی.

نکته: در صورت روغن مالیدن به لوله اندوسکپی، همه مراجع باطل می‌دانند.^۴

۱. جزوه جامعه الزهراء، ص ۳۹؛ مکارم، استفتانات، ج ۱، س ۲۸۵؛ رهبری، استفتانات مرکز ملی؛ نوری:

استفتانات، ج ۲، س ۲۵۰؛ فاضل: جامع المسائل، س ۵۵۰؛ امام: استفتانات، ج ۱، ص ۳۰۶، س ۷.

۲. جزوه روزه جامعه الزهراء، ص ۴۱؛ عروة الوثقی، الصوم/ ما يجب الامساک عنه الصوم من المفطرات، م ۴.

۳. جزوه روزه جامعه الزهراء، ص ۳۵؛ مراجع، م ۱۵۷۶.

۴. جزوه روزه جامعه الزهراء، ص ۳۱.

ب. رساندن غبار غلیظ به حلق:

سؤال: آیا رساندن غبار غلیظ به حلق موجب باطل شدن روزه می‌شود؟

- الف. مبطل نیست: زنجانی (مگر آن‌قدر غلیظ شود که عرفاً خوردن حساب شود)، مکارم (اگر در حلق تبدیل به گل شود، مبطل است).
- ب. به احتیاط واجب، مبطل است: سیستانی، خویی، اراکی، وحید.
- د. باطل می‌کند: بهجت، گلپایگانی، صافی، امام، نوری.^۱

ج. باقی ماندن بر جنابت تا اذان صبح:

سؤال: اگر جنب در ماه رمضان عمداً غسل نکند تا وقت تنگ شود و تیمم کند، آیا روزه او صحیح است؟

- الف. معصیت کرده؛ ولی روزه او صحیح است: امام، گلپایگانی، بهجت، فاضل، نوری.
- ب. معصیت کرده و بنابر احتیاط واجب، روزه بگیرد و بعداً قضا کند: خویی، صافی، وحید، مکارم.^۲

د. صحت روزه زن مستحاضه:

سؤال: آیا صحت روزه زن مستحاضه کثیره، مشروط به انجام غسل‌های واجبش می‌باشد؟

- الف. بله: امام، وحید، خویی، تبریزی (ولی در استحاضه متوسط اگرچه غسل نکند، روزه‌اش صحیح است).
- صحت روزه، مشروط به انجام غسلی است که باید برای نماز صبح انجام دهد؛ ولی غسل نمازهای مغرب و عشاء شب گذشته و شب آینده، در صحت روزه شرط نیست: بهجت.
- ب. انجام غسل‌ها، شرط صحت روزه نیست: زنجانی، سیستانی.^۳

۱. مراجع، م ۱۶۰۴؛ وحید، م ۱۶۱۱.

۲. مراجع م، ۱۶۲۱؛ وحید م، ۱۶۲۹.

۳. م ۱۶۴۳؛ وحید، م ۱۶۵۱.

۳. قضا و کفاره:

سؤال ۱: اگر در ماه رمضان بعد از تحقیق، یقین کند که صبح نشده و کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد و بعد معلوم شود صبح بوده، آیا باید روزه را قضا کند؟

جواب: قضا لازم نیست.

نکته: در صورت شک در این که مغرب شده یا نه، نمی‌تواند افطار کند.^۱

سؤال ۲: آیا اطمینان به ساعت در مورد خوردن سحری و افطار کفایت می‌کند؟

الف. کفایت می‌کند: مکارم، فاضل، رهبری.

ب. کفایت نمی‌کند و ملاک، افق است: زنجانی، تبریزی، سیستانی.^۲

سؤال ۳: کسانی که به واسطه پیری روزه نگرفته‌اند، آیا لازم است در صورت توانایی بعد از ماه رمضان قضا کنند؟

الف. باید قضا کنند: اراکی، زنجانی، بهجت.

ب. بنابر احتیاط واجب باید قضا کنند: امام، گلپایگانی.

ج. احتیاط مستحب آن است که قضا کنند: خوبی، سیستانی، فاضل، صافی، نوری.

د. لازم نیست روزه را قضا کنند: تبریزی، وحید.^۳

سؤال ۴: اگر کسی در ماه مبارک رمضان روزه‌اش را با کار حرام مانند استمنا باطل کند، آیا کفاره جمع دارد؟

الف. کفاره جمع ندارد: رهبری، سیستانی.

ب. کفاره جمع دارد: اراکی، گلپایگانی، صافی.

ج. به احتیاط واجب، کفاره جمع دارد: امام، فاضل، مکارم، بهجت، وحید.

د. زنجانی (اگر جماع حرام یا خوردن و آشامیدن حرام باشد، کفاره جمع دارد و در

غیر این دو، صورت تخییری دارد).^۴

سؤال ۵: آیا دختر ۹ ساله که قدرت روزه گرفتن ندارد، از اول صبح می‌تواند روزه‌اش را بخورد؟ و حکم قضا و کفاره آن چیست؟

۱. مراجع، م ۱۶۹۲؛ وحید، م ۱۷۰۰؛ مراجع، م ۱۶۹۳؛ وحید، م ۱۷۰۱.

۲. استفتائات مرکز ملی؛ مراجع، م ۱۶۹۲.

۳. مراجع، م ۱۷۲۶؛ وحید، م ۱۷۳۴.

۴. مراجع، م ۱۶۶۵؛ وحید، م ۱۶۷۳؛ رهبری: استفتائات مرکز ملی.

چون شرایط عام تکلیف را که قدرت است، ندارد، از محدوده تکلیف خارج است و می‌تواند از اول صبح روزه را بخورد و امساک لازم نیست و باید قضا کند؛ ولی کفاره ندارد: همه مراجع، به جز مکارم.

مکارم: اگر تا سال بعد توانایی روزه گرفتن ندارد، قضا ساقط است؛ ولی برای هر روز، یک مد طعام کفاره بدهد.^۱

توضیح: کسی که شرایط عام تکلیف را دارد، ولی موانعی برای روزه‌اش پیش می‌آید، مثل کسی که ناچار به کار کردن است و این کار او را به ضعف مفرط در بین روزه‌اش می‌اندازد، باید به اندازه رفع خطر چیزی بخورد و بقیه روز را امساک کند: همه مراجع.

نکته: کسانی که به دلیل مشاغل سخت، روزه گرفتن برای آنها مشقت دارد، می‌توانند با سفر به مسافت شرعی و افطار در آنجا، مسافر شوند و بعد از ماه رمضان، روزه را قضا کنند: همه مراجع.

سؤال ۶: اگر روزه‌دار به واسطه مثلاً با زن خود بدون قصد بیرون آمدن منی ملاحظه و شوخی کند و اتفاقاً منی خارج شود، حکم روزه او چیست؟

الف. اگر عادت نداشته و شوخی را تا آنجا که خروج منی نزدیک است، ادامه نداده، روزه او صحیح است: امام.

ب. روزه‌اش باطل می‌شود؛ مگر این‌که اطمینان داشته که منی از او خارج نمی‌شود: وحید، گلپایگانی، صافی، فاضل، اراکی، خویی، سیستانی، تبریزی، زنجانی، مکارم (به احتیاط واجب).^۲

سؤال ۷: اگر روزه‌دار به خیال این که روزه‌اش باطل شده، عمداً یکی از مبطلات را انجام دهد، آیا روزه‌اش باطل می‌شود؟

الف. باطل نمی‌شود؛ ولی احتیاط مستحب، قضای آن است: مکارم.

ب. باطل نمی‌شود؛ مگر در خوردن و آشامیدن و جماع: سیستانی.

ج. باطل می‌شود: سایر مراجع و وحید.^۳

۱. استفتائات مرکز ملی؛ مراجع، م ۱۷۱۵.

۲. مراجع، م ۱۵۹۵؛ وحید، م ۱۶۰۳.

۳. مراجع، م ۱۶۵۴؛ وحید، م ۱۶۶۲.

سؤال ۸: اگر روزه‌دار غیر آب چیز دیگری را در دهان خود قرار دهد و بی‌اختیار فرو رود، آیا قضا بر او واجب است؟

قضا واجب نیست: همه مراجع، به جز مکارم.

مکارم: هرگاه چیز دیگری غیر مایعات را در دهان برد، حکم مضمضه آب و فرو رفتن آن را دارد.^۱

نکته: حکم فرورفتن سهوی آب، در مسأله ۱۶۸۸ توضیح المسائل مراجع آمده است. مراجعه شود.

سؤال ۹: اگر روزه‌دار به واسطه ندانستن مسأله کاری که روزه را باطل می‌کند، انجام دهد، آیا علاوه بر قضا، کفاره بر او واجب می‌شود؟

۱. اگر می‌توانسته مسأله را یاد بگیرد، ولی در یادگرفتن کوتاهی کرده است (جاهل مقصر):

الف. به احتیاط واجب، کفاره دارد: امام، فاضل.

ب. کفاره ندارد: خوئی، تبریزی، سیستانی، وحید، زنجانی (هرچند گناهکار است).

۲. اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده و موقع به جا آوردن، احتمال مفطر بودن را می‌داده است، کفاره دارد: گلپایگانی، صافی.

۳. اگر در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده، ولی موقع به جا آوردن، احتمال مفطر بودن را نمی‌داده و غفلت داشته است، کفاره دارد: صافی.

۴. در یادگیری مسأله کوتاهی نکرده و یا در موقع به جا آوردن، التفات و توجهی به مفطر بودن آن نداشته است،

کفاره واجب نیست: اراکی، امام، زنجانی، سیستانی، صافی، گلپایگانی، مکارم.

۵. اگر عقیده قطعی داشته که مبطل روزه نیست، کفاره ندارد: سیستانی، وحید.

۶. اگر می‌دانسته کاری که انجام می‌دهد حرام است، ولی نمی‌دانسته روزه را باطل

می‌کند:

الف. به احتیاط واجب، کفاره دارد: مکارم.

ب. کفاره دارد: خوئی، تبریزی.^۲

۱. مراجع، م ۱۶۸۹؛ وحید، م ۱۶۹۷؛ مراجع، م ۱۶۸۸؛ وحید، م ۱۶۹۶.

۲. مراجع، م ۱۶۵۹؛ وحید، م ۱۶۶۷.

نکته: با توجه به مسأله فوق، در جایی که فرد در یاد گرفتن مسأله کوتاهی کرده و جاهل مقصّر بوده است و در موقع به جا آوردن، احتمال مفطر بودن را هم می‌داده است، به فتوای غالب مراجع، علاوه بر قضا باید کفاره بپردازد: خوئی، وحید، سیستانی، تبریزی (به جز زنجانی که کفاره ندارد).

اما اگر کوتاهی نکرده و جاهل قاصر بوده است و در موقع به جا آوردن، احتمال مفطر بودن را هم می‌داده است، به فتوای غالب مراجع کفاره ندارد.

و اگر در یادگرفتن مسأله کوتاهی نکرده و جاهل قاصر بوده، ولی می‌دانسته کاری که انجام می‌دهد، حرام است (مانند علم به حرمت استمنا، دروغ بستن به خدا و پیامبر)، هرچند مبطل بودن آن را نمی‌دانسته است، به فتوای غالب مراجع علاوه بر قضا، کفاره نیز دارد (به جز سیستانی).^۱

سؤال ۱۰: حکم روزه اشخاص معتاد به سیگار یا تریاک و... را که ترک برای آنان محال یا بسیار سخت است، از نظر وجوب افطار و عدم آن و قضا و کفاره بیان فرمایید؟

از مفطرات، غیر کشیدن تریاک امساک کند و آن را هم به مقدار ضرورت اکتفا نماید. در این صورت، - ان شاء الله - بر او چیزی نیست: گلیپایگانی. اگر به علاج و درمان هم مقدور نباشد و عادتاً قابل تحمل نباشد، به مقدار ضرورت اکتفا کند و از مفطرات دیگر امساک نماید و اگر مقدور شد، در روزهای کوتاه سال قضا کند: بهجت.

روزه‌دار باید از استعمال دخانیات اجتناب کند و سیگار نکشیدن جان انسان را در خطر قرار نمی‌دهد و تریاک هم حکم سیگار را دارد؛ هرچند اعتیاد به تریاک، حرام است: تبریزی.

روزه را واجب است بگیرند و با فرض اضطراب در کشیدن تریاک، جایز است کشیدن آن در حال روزه، به مقدار دفع ضرورت: امام.^۲

سؤال ۱۱: اگر کسی در ماه مبارک رمضان عمداً کاری بکند که باعث استفراغ بشود، آیا علاوه بر قضا باید کفاره نیز بپردازد؟

الف. کفاره ندارد: امام، فاضل، سیستانی، نوری.

۱. استفتائات مرکز ملی، مکارم؛ مراجع، م ۱۶۵۹؛ عروة الوثقی، فصل فی کفارة الصوم، ج ۱، ص ۳۸.

۲. موسوی خوئی، سید حجت، برکرانه فقه، قم، نشر مهر امیرالمؤمنین، ۱۳۸۲ش، ص ۲۵۲.

ب. کفاره دارد: بهجت، مکارم.

ج. به احتیاط واجب، کفاره دارد: اراکی، وحید، گلپایگانی، خویی، صافی، تبریزی، زنجانی.^۱

سؤال ۱۲: مقدار کفاره غیر عمد، چقدر است و آیا دادن پول آن به فقیر، کفایت می‌کند؟

مقدار کفاره، یک مُد (۷۵۰ گرم) است: بیشتر مراجع.

یک مُد که حدود ۹۰۰ گرم است: زنجانی.

نکته: دادن پول کفایت نمی‌کند؛ ولی اگر فقیر را در خرید و قبول آن وکیل کند و فقیر نیز انجام دهد، کافی است.^۲

سؤال ۱۳: خانمی به علت بارداری، ماه رمضان را روزه نگرفته و تا رمضان آینده به علت شیردادن نتوانسته قضا کند. آیا ایشان علاوه بر فدیة و قضا باید کفاره تأخیر را هم بپردازد؟

الف. فدیة کافی است و کفاره تأخیر لازم نیست: بهجت.

ب. کفاره تأخیر دارد: سیستانی، نوری، فاضل.

ج. در هر دو صورت، کفاره لازم است: رهبری.

د. در فرض ضرر بر بچه، کفاره دارد؛ ولی در فرض ضرر بر خود مادر، کفاره ندارد: مکارم.

هـ. به احتیاط واجب، کفاره دارد: صافی.^۳

احکام فطریه

سؤال ۱: فطریه میهمانی که فقط شب عید فطر قبل از غروب میهمان شده است، بر عهده صاحب‌خانه است یا خود میهمان؟

الف. اگر وقت وجوب زکات فطره نانخور او حساب شود، بر عهده صاحب‌خانه

است: بهجت، نوری

ب. بر عهده خود میهمان است: فاضل، مکارم، سیستانی، امام، رهبری، زنجانی.

ج. بر عهده صاحب‌خانه است: وحید، خویی، تبریزی، گلپایگانی، صافی.

۱. مراجع، م ۱۶۵۸؛ وحید، م ۱۶۶۶.

۲. مراجع، م ۱۶۶۰؛ وحید، م ۱۶۸۲.

۳. جزوه جامعه الزهراء، رهبری: استفتائات مرکز ملی؛ مراجع، م ۱۷۲۸.

اگر عرفاً نانخور محسوب شود، بر عهده صاحب‌خانه است: امام، رهبری.
میهمان، یک‌شبه نانخور محسوب نمی‌شود: رهبری.^۱

سؤال ۲: اگر افطار آخر را میهمان باشیم و شب را نیز در آن‌جا بخوابیم، فطریه بر عهده کیست؟

الف. بر عهده میهمان است: مکارم، امام، رهبری، زنجانی، فاضل.
ب. بر عهده صاحب‌خانه است: بهجت، نوری، صافی، سیستانی.
اگر دعوت نشده باشد و شب را بخوابد، بنابر احتیاط واجب و اگر دعوت شده باشد بنابر فتوا، به عهده صاحب‌خانه است: تبریزی.^۲

سؤال ۳: اگر شخصی شب عید فطر افرادی را در مسجد و هیأت افطاری دهد، فطریه بر عهده کیست؟

بر عهده میزبان نیست: بهجت، فاضل، سیستانی، تبریزی، امام، رهبری، مکارم، زنجانی.^۳

سؤال ۴: فطریه کارگران که پیش صاحب‌کار غذا می‌خورند، بر عهده کیست؟

اگر صاحب کار غذا را به عنوان بخشی از اجرت یا شرایط کار می‌دهد، بر عهده کارگر می‌باشد.^۴

سؤال ۵: برای این‌که فطریه میهمان بر عهده صاحب‌خانه باشد، میهمان چند شب لازم است که بماند؟

۴ یا ۵ روز کافی است (تعداد روز، عرفی است): مکارم و دیگر مراجع.
یک شب نیز کافی است: بهجت، نوری، صافی.
اگر قبل از غروب عید آن‌جا باشد و شب را نیز آن‌جا بماند، بر عهده صاحب‌خانه است؛ حتی اگر بعد غروب نیز آن‌جا باشد و شب را بماند، بنابر احتیاط واجب، بر عهده صاحب‌خانه است: سیستانی، تبریزی.^۵

۱. مراجع، م ۱۹۹۵؛ وحید، م ۲۰۱۲.
۲. مراجع، م ۱۹۹۵؛ استفتانات مرکز ملی.
۳. استفتانات مرکز ملی؛ عروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۵.
۴. استفتانات مرکز ملی.
۵. استفتانات مرکز ملی؛ عروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۵.

سؤال ۶: اگر فقط شب آخر را میهمان باشد و قبل از غروب بیاید؛ اما به هر دلیل، افطاری نخورد، فطریه بر عهده کیست؟

بر عهده صاحب خانه: بهجت، صافی.

اگر قبل از غروب بیاید و شب را آنجا بماند، هرچند چیزی نخورد، باید صاحب خانه بدهد و اگر بعد از غروب بیاید، بنابر احتیاط واجب، بر عهده صاحب خانه است: تبریزی، سیستمی.

امام، رهبری، فاضل: بر عهده میهمان است.^۱

سؤال ۷: اگر کسی چند روز میهمان صاحب خانه باشد، ولی قبل از غروب عید فطر بیرون برود و شب برگردد، در این صورت، فطریه بر عهده کیست؟

بر عهده صاحب خانه است: همه مراجع.^۲

سؤال ۸: زکات فطریه را باید در چه کاری مصرف کرد؟

بنابر احتیاط واجب، باید صرف فقرا شود: وحید، مکارم، صافی، سیستمی.

همان مصرف زکات مال است؛ هرچند بهتر است به فقیر داده شود: دیگر مراجع.^۳

سؤال ۹: آیا می شود بعد از جدا کردن پول به عنوان زکات فطره، آن را با پول دیگر عوض کرد؟

خیر: همه مراجع.^۴

سؤال ۱۰: پدر سیدی فوت کرده و خانمش که غیر سیده است، سرپرست خانواده است. آیا می توان فطره غیر سادات را به او داد تا خرج فرزندان سیدش کند؟

می توانند به تملیک زن درآورند یا خودش تملیک کند و بعد برای آنها خرج کند:

همه مراجع.^۵

روزه مسافر

سؤال ۱: شرط اول در احکام مسافر این است که سفرش کمتر از ۸ فرسخ شرعی نباشد: الف.

مسافت شرعی چند کیلومتر است؟ ب. رفت و برگشت به چه صورتی باشد؟

۱. استفتائات مرکز ملی.

۲. استفتائات مرکز ملی؛ عروة الوثقی، ج ۲، ص ۱۹۵.

۳. مراجع، م ۲۰۱۴؛ وحید، م ۲۰۳۱۲.

۴. مراجع، م ۲۰۳۲؛ وحید، م ۲۰۴۹.

۵. استفتائات مرکز ملی.

الف:

۱. ۴۵ کیلومتر: امام، بهجت، خامنه‌ای، فاضل، سبحانی.
۲. ۴۴ کیلومتر: خویی، گلپایگانی، تبریزی، وحید، سیستانی، صافی، نوری.
۳. ۴۰ کیلومتر: زنجانی.
۴. ۴۳ کیلومتر: مکارم.^۱

ب:

۱. مجموع رفت و برگشت، هشت فرسخ و رفتن، کمتر از ۴ فرسخ نباشد: فاضل و رهبری.
۲. مجموع هشت فرسخ و هر یک از رفت و برگشت، کمتر از چهار فرسخ نباشد: خویی، گلپایگانی، وحید، صافی، نوری.
۳. روی هم هشت فرسخ؛ اعم از این که رفت یا برگشت، کمتر باشد: بهجت، تبریزی، زنجانی، سبحانی، سیستانی، مکارم.^۲

سؤال ۲: ملاک در کثیرالسفر بودن به چه صورت است؟

۱. در هر کمتر از ده روز، یک سفر: امام، رهبری، گلپایگانی، بهجت، صافی.
 ۲. در طول یک ماه، حداقل چهار سفر: فاضل.
 ۳. سفرهای متعدد به مقداری که عرفاً بگویند کثیرالسفر شده: زنجانی.
 ۴. نصف ایام هر ماه (پانزده روز ناپیوسته)؛ به گونه‌ای که ده روز در یک جا نماند و اگر سه یا دو روز در هفته در سفر باشد، به احتیاط واجب در همه سفرها بین سفر و تمام جمع کند: وحید.
- سه روز در هفته تا دوازده روز در ماه: مکارم
۵. حداقل ده روز در ماه: هر روز، یک سفر یا ده روز در سفر، در ضمن دو یا سه سفر: سیستانی.^۳

سؤال ۳: مدت لازم برای تحقق حکم کثیرالسفر چه مقدار است؟

۱. دو ماه یا بیشتر: رهبری، وحید.

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۲، ص ۱۳۳.

۲. همان، س ۴، ص ۱۳۴.

۳. همان، ص ۱۶۵.

۲. یک ماه کافی است: فاضل.
۳. یک ماه اگر هر روز باشد؛ به استثنای جمعه‌ها، یا دو ماه باشد و به این صورت که هفته‌ای سه روز یا مجموعاً ۱۲ روز در هر ماه: مکارم.
۴. ۶ ماه در یکسال یا سه ماه در چند سال: سیستانی.
- توضیح: یعنی ملاک کثرت سفر را اگر مدت سفر یکساله است، ۶ ماه در ضمن این یکسال داشته باشد و اگر سفر چند سال است، ملاک کثرت سفر را سه ماه در ضمن چند سال داشته باشد، مثل این که سه ماه تابستان را در طول چند سال دارای ملاک کثرت سفر باشد.
۵. ۴ ماه یا بیشتر: صافی.
۶. عرفاً او را کثیرالسفر بگویند: زنجانی.
۷. حداقل دو ماه؛ هر کمتر از ده روز یکبار یا در یک ماه هر روز: بهجت.^۱

سؤال ۴: ملاک در کثیرالسفر بودن، آیا مسافرت شغلی است یا غیر شغلی را هم شامل می‌شود؟

۱. ملاک کثیرالسفر، سفر شغلی است: رهبری، صافی.
۲. ملاک کثیرالسفر، سفر غیر شغلی را هم شامل می‌شود: فاضل، بهجت، وحید، مکارم، زنجانی، سیستانی.
۳. تلفیق از سفرهای شغلی و غیر شغلی را هم شامل می‌شود، مانند سفر برای تحصیل و سفر برای زیارت: فاضل، زنجانی، سیستانی، وحید.
۴. در سفرهای تلفیقی از شغلی و غیر شغلی، استمرار شرط است؛ مثلاً هر هفته به طور مستمر، یک روز برای تحصیل، یک روز برای کار و یک روز برای صله رحم به یک محل یا محل‌های متفاوت برود: مکارم.
- اگر در سفر غیر شغلی، در همان مسیر شغلی حرکت کند، نماز تمام است و در غیر آن مسیر، شکسته است: بهجت.^۲

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۴، ص ۱۶۷.

۲. همان: امام، ۱۶؛ فاضل، ۵۸؛ بهجت، ۴۲؛ وحید، ۷۷؛ زنجانی، ۹۴؛ مکارم، ۱۱۰؛ گلپایگانی، ۳۴.

سؤال ۵: کثیرالسفر، از چه زمانی نماز و روزه‌اش تمام است؟

الف. راننده و مانند آن؛ «من شغله السفر.»

۱. اگر در همان سفر اول عنوان شغلی عرفاً بر او صادق باشد، از همان اول باید تمام بخواند و اگر صادق نیست، از زمان صدق عنوان شغلی، نماز تمام است: خویی، تبریزی، وحید، سیستانی.

۲. از سفر دوم به بعد: صافی و گلپایگانی (همچنین سفر اول طولانی شود)، بهجت (معیار سفر اول، پیمودن ۴۵ کیلومتر است): فاضل، نوری، همدانی، امام.

۳. از سفر سوم به بعد: رهبری.

۴. نماز، قصر است؛ تا زمانی که عرفاً کثرت سفر تحقق پیدا کند و یقین به تحقق کثرت سفر پیدا کند: زنجانی.

۵. اگر سفر او یک ماه یا بیشتر و هر روز باشد یا ۴۵ روز به استثناء پنجشنبه و جمعه‌ها باشد از همان سفر اول نماز تمام است و اگر دو ماه یا بیشتر و هفته سه روز باشد باید سه چهار روز اول را جمع و پس از آن نمازش تمام است: مکارم.

ب. غیر راننده؛ «من شلغه فی السفر.»

۱. از سفر اول، نماز تمام است: خویی، تبریزی، وحید (همین که سفر شغلی بر آن‌ها منطبق شود).

۲. از سفر دوم به بعد، نماز تمام است: فاضل، نوری، همدانی.

۳. از سفر سوم به بعد، تمام است: گلپایگانی.

۴. سفر اول قصر، سفر دوم احتیاط به جمع بین قصر و تمام و از سفر سوم به بعد تمام است: صافی.

۵. در دو هفته اول، به احتیاط واجب، در نماز بین قصر و تمام جمع کنند و روزه بگیرند و قضا کنند و بعد آن نماز را تمام بخوانند و روزه، صحیح است: سیستانی.

۶. به چهار روز اول، بین قصر و تمام جمع کند: مکارم.

۷. نماز، قصر است تا زمانی که عرفاً کثرت سفر صدق کند: زنجانی.^۱

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۴، ص ۱۶۶. همان: امام، ۱۶؛ خویی، ۲۶؛ گلپایگانی، ۳۵؛ بهجت، ۴۳؛ تبریزی، ۵۱؛ فاضل، ۵۸؛ رهبری، ۶۵؛ وحید، ۷۴؛ سیستانی، ۱۶۷ و ۸۵؛ زنجانی، ۹۴؛ صافی، ۱۰۲؛ مکارم، ۱۱۱؛ نوری، ۱۲۵.

سؤال ۶: مسافری که قصد اقامت ده روز کرده، اگر از اول قصد داشته به کمتر از مسافت شرعی برود و برگردد، آیا به قصد اقامت وی ضرری می‌زند؟

۱. بیش از یکی دو ساعت، در مجموع ده روز نباشد: امام، وحید.
۲. مطلقاً اشکال دارد؛ هرچند به مدت یکی دو ساعت باشد: گلپایگانی، صافی.
۳. مُعظم (بیشتر) روز را آن‌جا بماند، کافی است: بهجت.
۴. اگر شب را آن‌جا بیتوته کند، کافی است: فاضل.
۵. تا ۶ و ۷ ساعت در کل ده روز، اشکال ندارد: رهبری.
۶. تا نصف روز، جایز است برود: سیستانی.
۷. اگر هر روز یکی دو ساعت برود، مضرّ به قصد اقامه نیست: مکارم.^۱

احکام وطن

سؤال ۱: یک فرد چند وطن می‌تواند داشته باشد؟

- الف. دو وطن. بیشتر از دو وطن نمی‌تواند داشته باشد: امام، زنجانی.
- ب. دو وطن. بیشتر از دو وطن، محل اشکال است؛ به این معنا که در بیشتر از دو وطن، به احتیاط واجب، نماز را هم قصر و هم تمام بخواند: فاضل.
- ج. انسان می‌تواند بیش از دو وطن فعلی داشته باشد؛ (به این معنا که یکی از آن‌ها وطن اصلی و یا هر دو، اتخاذی باشد که فقط در آن دو زندگی کند) و اگر بخواهد وطن سومی اتخاذ کند، به طوری که در هر کدام چهار ماه از سال زندگی کند، در صورتی که عرفاً آن‌جا را وطن او بدانند، مانعی ندارد و با عدم صدق عرفی، محل اشکال است: رهبری.
- د. هر فرد می‌تواند حداکثر سه وطن داشته باشد: مکارم.
- هـ. انسان می‌تواند بیشتر از دو وطن داشته باشد: خویی، گلپایگانی، بهجت، تبریزی، وحید، سبحانی، سیستانی، صافی، نوری.^۲

سؤال ۲: اعراض از وطن به چه صورتی محقق می‌شود؟

- الف. اعراض آن است که شخص پس از خروج از وطن تصمیم داشته باشد که دیگر برای زندگی به آن‌جا برنگردد؛ هرچند برای دیدن اقوام و بستگان به آن‌جا برود (اعراض قصدی): همه مراجع، به جز مکارم.

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۲، ص ۲۶۵.

۲. همان، ص ۲۳۹.

ب. تصمیم بر عدم برگشت برای زندگی تا چند سال (پنج سال)، اعراض محسوب می‌شود (اعراض عملی یا قهری)؛ مگر این‌که هر سال، هرچند به صورت پراکنده، به آن‌جا برود. در این صورت، اعراض محقق نمی‌شود و همچنان وطن او خواهد بود.^۱

سؤال ۳: آیا ترک موقت وطن، اعراض محسوب می‌شود؟

الف. خیر: همه مراجع، به جز مکارم.

ب. اگر تصمیم برای ترک وطن برای چند سال (مثلاً پنج سال) داشته باشد، اعراض (عملی و قصری) محسوب می‌شود و نماز او، قصر است: مکارم.^۲

سؤال ۴: زنی که ازدواج می‌کند و به شهر دیگری می‌رود، آیا وطن پدر و مادرش باز هم وطن او محسوب می‌شود؟

الف. اگر به طور طبیعی قصد برگشت برای زندگی به آن‌جا را ندارد، اعراض حاصل شده و وطنش نیست و صرف این‌که در صورت فوت همسر یا طلاق به آن‌جا برمی‌گردد (با فرض این‌که این دو پدیده معمولاً به‌زودی محقق نمی‌شود)، مانع اعراض نیست: همه مراجع، به جز مکارم.

ب. اگر مدت طولانی (مثلاً پنج سال) به وطن برنگردد و یا قصد کند تا این مدت برنگردد، اعراض قهری حاصل شده و آن‌جا وطن او نیست؛ مگر این‌که هر سال، مجموعاً ۹۰ روز، هرچند به صورت پراکنده، به آن‌جا برود: مکارم.^۳

سؤال ۵: مقدار زمان لازم برای تحقق وطن چه مقدار است؟

الف. به مقداری که عرفاً صدق وطن کند: همه مراجع، به جز: فاضل، رهبری، سبحانی.

ب. اگر با قصد توطن آن‌جا بماند، از همان ابتدا نمازش تمام است؛ زیرا کسانی که از قصد او باخبر باشند، می‌گویند این‌جا وطن او است: تبریزی.

ج. بعد از قصد توطن دائمی، مقداری که عرفاً بگویند آن‌جا ساکن شده، و ظاهراً شش ماه کافی است و نیز عرفاً اگر به کمتر از این مدت صدق کند، کافی است: فاضل.

د. دو سه ماه و کمتر که عرفاً صدق وطن کند: رهبری.

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۴، ص ۲۴۲.

۲. همان، ص ۲۴۲.

۳. همان، ص ۲۴۶.

هـ. اقلأ سه ماه بماند تا وطن محسوب شود: سبحانی.^۱

سؤال ۶: محل تولد انسان به چه شرطی وطن وی محسوب می‌شود؟

الف. اگر در محل تولد مدتی باشد که در آنجا رشد و نمو پیدا کند، آنجا وطن او است و صرف تولد در جایی، وطن محقق نمی‌شود: امام، خویی، گلپایگانی، فاضل، زنجانی، صافی.

ب. در صورتی که تا زمان بلوغ در محل تولد نمانند، وطن آنها محسوب نمی‌شود: بهجت.

ج. در صورتی که در محل تولد رشد و نمو پیدا کرده است (حداقل پنج، شش سال یا بیشتر آنجا بودن)، آنجا وطن اصلی او حساب می‌شود: رهبری.

د. در محل تولد تا زمانی که قصد توطن مجدد نکرده، به احتیاط واجب باید جمع بنخواند: وحید.

ه. صرف تولد در جایی که وطن والدین باشد، برای تحقق وطن کافی است: سیستانی.

و. وطن آبا و اجدادی، وطن فرزند محسوب می‌شود و تا اعراض نکند، نماز تمام است: نوری.^۲

سؤال ۷: اگر مسافر در برگشت از سفر به حد ترخص وطن برسد، آیا نماز و روزه‌اش صحیح است؟

در نماز:

الف. نماز، تمام است: همه مراجع، به جز سیستانی.

ب. باید داخل وطن شود تا نمازش تمام باشد: سیستانی.

در روزه:

الف. روزه‌اش را نمی‌تواند قصد کند تا داخل وطن شود: همه مراجع، به جز مکارم.

ب. رسیدن به حد ترخص، کافی است: مکارم.^۳

۱. احکام مسافر، مرکز ملی، س ۴، ص ۲۴۰.

۲. همان، س ۱۲۷، ص ۲۳۷.

۳. استفتائات مرکز ملی.

منابع:

۱. الطباطبائی یزدی، محمدکاظم، العروة الوثقی؛ مع تعلیقات عدة من الفقهاء العظام الامام الخمينی... [و دیگران]، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب، ۱۴۲۸ق/ ۱۳۸۶ش.
۲. توضیح المسائل مراجع، دفتر انتشارات اسلامی، ج ۱، ۱۳۸۵ش.
۳. گروه فقه مرکز ملی پاسخگویی به سؤالات دینی، احکام مسافر: مطابق با فتاوی مراجع عظام تقلید، ویراست ۲، قم: فراکاما، ۱۳۹۱ش.
۴. واحد پاسخ به سؤالات جامعه الزهراء علیها السلام، جزوه روزه، ۱۳۸۶ش.

5. www.Jz.ac.ir

فصل سوم: مباحث اعتقادی

چگونگی شناخت خدا

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدعلی مبینی*

اشاره

یکی از نیازهای اساسی ما انسان‌ها، نیاز معرفتی و شناختی است. هر انسانی این موضوع را در خود احساس می‌کند و مایل است درباره خود و دیگران شناخت پیدا کند. از این رو، هرگاه به مطلب جدیدی برمی‌خورد و مسأله تازه‌ای برایش کشف می‌شود، احساس خوبی به او دست می‌دهد. اصولاً پیشرفت‌های علمی فراوانی که در جهان پیدا شده، تا حد بسیاری ناشی از عطش علمی دانشمندان بوده است که خواسته‌اند به اسرار جهانی که در آن زندگی می‌کنند، پی ببرند. دین مبین اسلام نیز که مطابق با نیازهای فطری انسان ظهور کرده، بر مسأله شناخت تأکید ویژه کرده است و کسانی را که جویای برآورده‌سازی این نیاز فطری خود هستند و به دنبال کسب معرفت‌اند بسیار ستوده است.

اهمیت علم و معرفت، نه تنها با نظر به ذات خود علم است، بلکه داشتن علم صحیح و معرفت درست می‌تواند آثار بسیار مثبتی در زندگی ما بر جای گذارد و رابطه ما را با اطراف‌مان تصحیح کند. از این رو، هر قدر یک مسأله برای زندگی ما اهمیت بیشتری داشته باشد، شناخت آن نیز برای ما مهم‌تر می‌گردد. دانستن شماره تلفن همسایه‌مان یک نوع شناخت است و دانستن اسرار هستی هم یک نوع شناخت دیگر؛ اما اهمیت آن علم کجا و اهمیت این کجا! با این حساب، اگر بخواهیم مهم‌ترین و باارزش‌ترین شناخت‌ها را در زندگی خود تشخیص دهیم، باید مهم‌ترین مسائل زندگی خود را پیدا کنیم. یکی از مباحث بسیار مهم، موضوع خداشناسی است که در این نوشتار مورد بررسی قرار می‌گیرد.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی.

۱. اهمیت شناخت خدا

ما برای شناخت جهان اطرافمان بسیار اهمیت قائل هستیم و طبعاً شناخت کسی که این جهان پر رمز و راز را آفریده است، بسیار مهم‌تر و ارزشمندتر از شناخت جهانی است که آفریده او است. هر اندازه که بتوانیم در مورد آفریننده خود به معرفت صحیح برسیم، حیات موفق‌تری را تجربه خواهیم کرد. بسیار مهم است که بدانیم آغازگر وجود ما چه ویژگی‌هایی دارد و او که ما را ایجاد کرده و همه زندگی ما به دست او است، دارای چه صفاتی است و رابطه ما با او چگونه باید باشد. امام صادق علیه السلام در حدیثی فرموده‌اند که اگر مردم ارزش معرفت خدا را می‌دانستند، هرگز افسوس نعمت‌هایی را که خدا در اختیار دشمنان قرار داده است نمی‌خوردند و زرق و برق‌های دنیای آن‌ها به چشم‌شان بسیار کوچک می‌آمد. مطابق با این حدیث، معرفت به خدای متعال موجب آسایش روحی انسان می‌شود و در هر وحشت و تنهایی، یار و مونس انسان است.

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَىٰ مَا مَتَعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقْلًا عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطُّونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ وَ لَتَعْمُوا بِمَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَعَزَّ وَ تَلَذُّوا بِهَا تَلَذُّ مَنْ لَمْ يَزَلْ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّةِ مَعَ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ إِنَّ مَعْرِفَةَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْسٌ مِنْ كُلِّ وَحْشَةٍ وَصَاحِبٌ مِنْ كُلِّ وَحْدَةٍ وَنُورٌ مِنْ كُلِّ ظُلْمَةٍ وَقُوَّةٌ مِنْ كُلِّ ضَعْفٍ وَشِفَاءٌ مِنْ كُلِّ سَقَمٍ...»^۱

اگر مردم می‌دانستند چه امتیازی در معرفت خدای بلند مرتبه نهفته است، چشمان‌شان را به آنچه خداوند از خوشی‌ها و نعمت‌های حیات دنیا نصیب دشمنان کرده است، نمی‌دوختند و دنیای دشمنان نزد آن‌ها کم‌تر از آنچه زیر قدم‌های خود پایمال می‌کنند، جلوه می‌کرد و از معرفت خدا کام می‌گرفتند و چنان لذتی می‌بردند که گویی پیوسته و به طور جاودان در باغ‌های بهشتی با اولیای خدا در لذت به سر می‌برند. به یقین، معرفت خدای بلند مرتبه یار و مونس انسان در هر وحشتی، همراه انسان در هر تنهایی، نوری در هر تاریکی، قدرتی برای هر ضعف و ناتوانی و درمان هر دردی است...»

۱. کلینی، الکافی، ج ۸، ص ۳۴۷، ص ۲۴۷.

۲. قرآن و عترت، معیار شناخت خدا

به همان اندازه که شناخت درست خدا برای ما با اهمیت است، انحراف در شناخت او و پیدا کردن باورهای غلط درباره او بسیار خطرآفرین و آسیب‌زننده است. مطابق با آیات قرآن کریم، کسانی که شناخت نادرست از خدا پیدا کنند و به اعتقادات شرک‌آمیز برسند، در صورتی که در این شناخت نادرست مقصر باشند و با همان عقاید شرک‌آلود از دنیا بروند، امیدی برای نجات آن‌ها نیست و خداوند هرگز آنان را نمی‌آمرزد. این در حالی است که اگر انسان با هر گناه دیگری به جز گناه شرک از دنیا برود، امید آمرزش او وجود دارد:

«إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ افْتَرَىٰ إِثْمًا عَظِيمًا»^۱

خداوند این را که به او شرک آورده شود، نمی‌آمرزد و کمتر از آن را برای هر کس که بخواهد، می‌آمرزد. هر که به خدا شرک آورد، به یقین، گناهی بزرگ مرتکب شده است.^۲

از این، که باید راه درست شناخت خدا را پیدا کنیم و برای کسب علم و معرفت درباره خدا از راه‌های نادرست وارد نشویم که خدای ناکرده به عقاید شرک‌آلود دچار شویم. پس از آن‌که ما از راهی درست و عقلانی به وجود خدا ایمان آوردیم و رسالت پیامبران الهی را پذیرفتیم، هنگامی که می‌خواهیم با صفات حقیقی خدا آشنا شویم، لازم است به طور دائم مواظب باشیم که حاصل تفکر و تعقل ما چیزی متناقض با آنچه

۱. نساء، آیه ۱۱۶.

۲. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، ذیل این آیه، بحثی مسبوط را ارائه کرده و به برخی سؤال‌ها درباره مفاد این آیه پاسخ داده‌اند. از جمله، ایشان دلیل بزرگ بودن گناه شرک و عدم آمرزش آن را این می‌دانند که اساس عالم خلقت، عبودیت خلق و ربوبیت خدای متعال است و با وجود شرک، دیگر عبودیتی در کار نیست. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۷۰)

نکته قابل توجهی که ایشان به آن اشاره می‌کنند، این است که این آیه در موردی صدق می‌کند که انسان بدون توبه از گناهان، از دنیا رفته باشد که در این صورت، اگر حکمت خدا اقتضا کند، همه گناهان او به جز گناه شرک قابل بخشش هستند؛ وگرنه در صورتی که انسان با توبه از گناهان خود از دنیا برود، قطعاً همه گناهان او، هرچند گناه شرک باشد، آمرزیده می‌شوند؛ چنان‌که در آیه ۵۳ سوره زمر (إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا) به آن اشاره شده است. (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۴، ص ۳۸۰)

خود خدا درباره خودش و یا حضرات معصومان علیهم‌السلام درباره او گفته‌اند، نباشد که اگر چنین شود، بسیار نامعقول عمل کرده‌ایم. معیار صحت و درستی شناخت ما از صفات خداوند متعال، این است که با آیات روشن‌گر خود او و بیانات معصومان علیهم‌السلام هم خوانی داشته باشد و تلاش‌های فکری ما به اندیشه‌ای متناقض با آن‌ها نیانجامد. خداوند متعال آیات و نشانه‌های خود را به روشنی بیان کرده و از ما خواسته است که بر روی آن‌ها تعقل کافی داشته باشیم؛ «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ»^۱

امروزه متأسفانه در جامعه، از سوی فرقه‌های نوظهور و عرفان‌های کاذب، تفاسیر نادرستی از خدا ارائه می‌شود که برآمده از تصورات و خیال‌پردازی‌های فردی برخی اشخاص است و برخی جوان‌های مشتاق علم و معرفت به خدا به جهت عدم رعایت معیار درست در شناخت خدا، تحت تأثیر این برداشت‌ها قرار گرفته و دچار عقاید شرک‌آلود می‌گردند. انتخاب معیار و روش صحیح، شرط اساسی برای کسب هرگونه معرفت صحیح است و اهمیت فوق‌العاده دارد. در مورد شناخت خدا، هرگونه تفسیر و تحلیلی که از خدا و صفات او ارائه می‌گردد، از سوی هر کس که باشد، باید با محک قرآن و روایات حضرات معصومان علیهم‌السلام آزموده شود و تنها در صورتی که مورد تأیید آن‌ها باشد پذیرفته گردد. البته روشن است که کلام خدا و معصومان علیهم‌السلام را نیز باید به درستی فهمید و از برداشت‌های غیر عقلانی پرهیز کرد. از این رو، لازم است با رعایت معیارهای عقلی و منطقی متقن به فهم صحیح آیات و روایات رسید.

۳. مفهوم‌شناسی صفات خداوند

یکی از چیزهایی که همه ما دوست داریم در مورد خدا بدانیم، معنای صفاتی است که به خدا نسبت داده می‌شود؛ مثلاً گفته می‌شود: خدا بندگان را دوست می‌دارد، نسبت به آن‌ها مهربان است و رحمت او شامل همه مخلوقات می‌گردد و در مقابل، از برخی بندگان ناخشنود است و نسبت به آن‌ها غضب می‌کند.

سؤال این است که وقتی این‌گونه صفات به خدا نسبت داده می‌شود، آیا از این صفات دقیقاً همان معنایی اراده می‌شود که در مورد انسان‌ها به کار می‌رود. آیا دوست داشتن خدا، مثل دوست داشتن ما انسان‌ها است یا تفاوت می‌کند؟ اساساً به چه معنا

۱. بقره، آیه ۲۴۲.

خدا مهربان است و بر بندگانش رحمت دارد و میزان رحمت او تا چه حد است؟ اگر مهربانی و رحمت خدا بی‌نهایت است، چرا جلوی بلاها و مصیبت‌هایی را که به بندگانش می‌رسد، نمی‌گیرد؟ و اصولاً چرا خدایی که رحمت بی‌نهایت دارد، برخی از بندگانش را به شدت عذاب می‌کند و حتی آن‌ها را به صورت جاوید در عذاب خود نگه می‌دارد؟

این‌ها نمونه‌ای از سؤالاتی است که ممکن است به ذهن هر یک از ما رسیده باشد و قبل از آن‌که به چنین سؤال‌هایی پاسخ دهیم، ابتدا لازم است در باره معنایی که از صفات الهی اراده می‌کنیم، موضعی روشن اتخاذ کنیم.

در این مجال اندک، قصد نداریم به همه جوانب مسأله بپردازیم و به همه پرسش‌ها پاسخ کافی و وافی بدهیم. آن‌چه در این جا مورد نظر است، این است که روش صحیح پاسخ دادن به این مسأله و مسائلی نظیر آن را پیدا کنیم که اگر روش درست پاسخ‌گویی را بیابیم، می‌توانیم جلوی ابهام‌های فکری خود بگیریم و به پاسخی درخور برسیم. در واقع، در این جا به جای پاسخ‌گویی مستقیم، مسیر منطقی رسیدن به پاسخ صحیح را روشن می‌کنیم و مقدماتی طرح می‌گردند که رعایت آن‌ها موجب می‌شود که به دیدگاهی درست در این زمینه برسیم و از داوری‌های نابه جا پرهیز کنیم.

۴. تفکیک جنبه عاطفی و جنبه اخلاقی صفات

اولین قدم برای پاسخ دادن به سؤال مورد نظرمان این است که ابتدا معنای صفات مذکور را در عالم انسانی بیابیم و بررسی کنیم که هنگامی که این صفات درباره انسان‌ها به کار می‌روند، چه خصوصیتی دارند؟ آیا درباره انسان‌ها همواره این صفات به یک معنا به کار می‌روند یا کاربردهای متفاوتی دارند؟ اگر به این نتیجه رسیدیم که کاربردهای متفاوتی دارند، آن‌گاه باید ببینیم که کدام‌یک از این کاربردها می‌توانند درباره خداوند صدق کنند؟

ما هنگامی که صفاتی مانند مهربانی و دلسوزی و نظیر آن‌ها را در مورد انسان‌ها به کار می‌بریم، این گونه نیست که در همه موارد دقیقاً یک برداشت خاص از آن‌ها داشته باشیم. در برخی موارد برداشت ما از مهربانی، برداشتی شدیداً عاطفی و هیجانی است و در مواردی دیگر، نگاهی ارزشی و اخلاقی به مهربانی داریم؛ به بیانی دیگر، گاهی مهربانی‌ها، دلسوزی‌ها و دوست‌داشتن‌های یک فرد و در مقابل، دشمنی‌ها و

ناراحتی‌های او، ریشه‌ای صرفاً عاطفی و هیجانی دارد و گاهی ریشه‌ی ارزشی و اخلاقی. بنابراین، می‌توانیم بگوییم که گاهی صفات انسانی جنبه عاطفی صرف دارند و گاهی جنبه ارزشی و اخلاقی.

اگر کسی در یک تصادف دلخراش به شدت مجروح شود و برادرش بالای سرش باشد، وقتی می‌بینیم این برادر دچار اضطراب شدید شده و چهره‌اش برافروخته است و نمی‌تواند به طور عادی سخن بگوید و رفتار کند، آن را نشانه‌ی مهربانی شدید این برادر می‌دانیم و می‌گوییم چه برادر مهربانی است. اما هنگامی که آن فرد مجروح تحت عمل جراحی یک پزشک قرار گیرد، دیگر نشانه‌ی مهربانی آن پزشک را آن حالات خاص عاطفی و هیجانی نمی‌دانیم، بلکه همین‌که آن پزشک بدون هیچ‌گونه چشم‌داشتی و فقط به قصد کمک به آن مجروح، تمام تلاشش را برای نجات جان او به کار می‌گیرد، از نظر ما یک پزشک کاملاً دلسوز و مهربان است. می‌توان گفت برداشت‌مان از مهربانی در مثال اول، برداشتی کاملاً عاطفی است؛ ولی در مثال دوم، برداشتی اخلاقی از مهربانی داریم. مطابق برداشت دوم، هنگامی که پزشک تحت تأثیر آه و ناله‌ی بیمار قرار نمی‌گیرد و به درمان خود ادامه می‌دهد، دیگر آن را نشانه‌ی نامهربانی و عدم دلسوزی آن پزشک تلقی نمی‌کنیم.

هنگامی که در موقعیت‌هایی خاص قرار گیریم، تفاوت این دو نوع برداشت از مهربانی بیشتر مشخص می‌شود. اگر آن فرد مجروح به شدت تشنه باشد و طلب آب کند، ممکن است شدت عاطفه‌ی آن برادر موجب شود که نتواند در برابر درخواست‌های برادر مجروحش مقاومت کند و دلش به حال او بسوزد و به او آب بدهد، با آن‌که می‌داند آب دادن به او در آن شرایط خطرآفرین است. اما پزشک پیش‌گفته چون برای نجات جان آن مجروح ارزش قائل است و تمام هدفش آن است که در شغل خود کارهای ارزشمند انجام دهد، تحت تأثیر عواطف خود قرار نمی‌گیرد و از دادن آب به مجروح خودداری می‌کند؛ چرا که راه کمک به آن مجروح و نجات جان او را ندادن آب به او می‌داند. ما این مسأله را به معنای نامهربانی پزشک تلقی نمی‌کنیم؛ بلکه حتی او را مهربان و دلسوز واقعی برای آن مجروح به شمار می‌آوریم.

۵. کاربرد عاطفی و اخلاقی صفات

اکنون که دو کاربرد متفاوت صفاتی مانند مهربانی و دلسوزی و نظیر آن‌ها را از یک دیگر تشخیص دادیم، قبل از آن‌که بررسی کنیم که هنگامی که این صفات در مورد خدا به کار می‌روند، کدام کاربرد آن‌ها مراد است، خوب است ببینیم از نظرگاه انسانی، کدام یک از این دو کاربرد، از اهمیت بالاتری برخوردار است. ما در زندگی روزمره خود، برای مهربانی‌های عاطفی و دلسوزی‌های هیجانی محض که موجب نادیده گرفتن مصالح واقعی و ارزشمند افراد می‌شوند، ارج چندانی قائل نیستیم و آن‌گونه مهربانی و دلسوزی را ترجیح می‌دهیم که ارزش‌مدار و اخلاق‌محور باشد؛ برای مثال، در مواقع بیماری ترجیح می‌دهیم که به سراغ پزشک‌هایی برویم که کنترل کافی بر عواطف و هیجانات خود داشته باشند و تحت تأثیر عواطف خود قرار نگیرند تا بر عمل جراحی آن‌ها اثر بد نگذارد و با این حال، به لحاظ اخلاقی کاملاً دلسوز و مهربان باشند و نگران نجات جان بیماران خود باشند. همچنین، هنگامی که از مادری مهربان سخن می‌گوییم، ممکن است مادری را در ذهن مجسم کنیم که به جهت رقت قلب شدیدی که دارد، تحمل هیچ‌گونه ناراحتی فرزندش را ندارد و همواره به شرایطی تن می‌دهد که رضایت فرزندش را فراهم کند. اما وقتی با مادری مواجه شویم که به جهت مصالح تربیتی و رشد اخلاقی فرزندش، در برابر برخی ناراحتی‌ها و نارضایتی‌های فرزندش مقاومت می‌کند و رقت قلبش آن‌گونه نیست که موجب رفتارهایی بر خلاف مصلحت فرزندش شود، او را مهربان و دلسوز واقعی می‌دانیم.

به طور خلاصه، ما مهربانی عاطفی و هیجانی را که در آن امور اخلاقی نادیده گرفته می‌شود، یک مهربانی سطحی و ظاهری قلمداد می‌کنیم و در مقابل، مهربانی و دلسوزی‌های اخلاقی به معنایی که گذشت، از نظر ما مهربانی واقعی و ارزشمند است.

۶. خطر خلط جنبه عاطفی و اخلاقی صفات

بر اساس تفکیکی که میان دو برداشت از مهربانی قائل شدیم و مهربانی عاطفی را از مهربانی اخلاقی تمیز دادیم، به این نتیجه می‌رسیم که مسأله ارزش‌ها و اخلاقیات، از مسأله عواطف انسانی قابل تفکیک است و نباید میان این دو مسأله خلط کنیم. ما معمولاً در معرض این خطر هستیم که میان مسائل ارزشی و مسائل عاطفی خلط

می‌کنیم و چه بسا می‌کوشیم از مسیر عواطف و امیال‌مان، به داوری‌های ارزشی و قضاوت‌های اخلاقی برسیم. اموری را که با عواطف و هیجانات ما سازگار نیستند، به لحاظ اخلاقی بد می‌شماریم و اموری را که با عواطف ما سازگار باشند، به لحاظ اخلاقی خوب می‌شماریم. البته ممکن است بسیاری از اوقات، داوری‌های عاطفی ما منافاتی با داوری‌های اخلاقی نداشته باشند؛ اما قابل تصور است که گاهی داوری عاطفی در برابر داوری ارزشی قرار گیرد و در این موارد است که دچار خلط می‌شویم. در برخی از موارد، عدم تفکیک دقیق میان این دو مقام، یعنی مقام عواطف و مقام ارزش‌های اخلاقی، موجب انحراف انسان از داوری‌های صحیح اخلاقی می‌گردد و این، خطر بزرگی است که باید از آن پرهیز کنیم.

امروزه شاهد هستیم که مسائلی دربارهٔ حقوق بشر مطرح می‌گردند که ریشهٔ عاطفی دارند و برخاسته از تمایلات عاطفی و هیجانی افراد هستند؛ ولی به عنوان قوانین اخلاقی معرفی می‌گردند. اخلاقی دانستن این گونه داوری‌های عاطفی و نفسانی، منجر به پیدایش تعارضات ظاهری میان «آموزه‌های اخلاقی بشری» که در واقع اخلاقی نیستند و «آموزه‌های اخلاقی دین» گردیده است. برخی قوانین ارزشی که در دین مطرح شده است، چون با عواطف افراد سازگاری ندارند، ضد ارزش معرفی می‌شوند و برخی اموری که در دین ضد ارزش دانسته شده است، چون با عواطف افراد سازگاری دارد، ارزشمند دانسته می‌شوند. این مانند آن است که یک انسان شدیداً عاطفی با دیدن صحنهٔ جراحی به شدت منزجر شود و نسبت به عمل جراحی و حتی پزشک جراح، نظر منفی پیدا کند و حال آن‌که چون نجات جان یک انسان بسیار ارزشمند است، این عمل جراحی نیز عملی ارزشمند است و کار پزشک قابل ستایش است.

خطر خلط میان مقام عواطف و مقام ارزش‌ها، گاهی به حدی شدید می‌شود که انسان به داوری‌های اشتباه دربارهٔ خدا دچار می‌شود و سر از شرک یا کفر در می‌آورد؛ برای مثال، برخی افراد هنگامی که با مشکلاتی در زندگی خود یا دیگران مواجه می‌شوند و عواطف آن‌ها خدشه‌دار می‌شود، به نظام آفرینش اشکال می‌گیرند و حکمت خدا را زیر سؤال می‌برند و حال آن‌که اگر عواطف و هیجانات خود را کنترل کنند، درخواست خواهند یافت که همهٔ مسائلی که در دنیا اتفاق می‌افتد، می‌تواند در مسیر اهدافی کاملاً اخلاقی و ارزشی دانسته شود.

۷. برداشت اخلاقی از صفات خداوند

توجه به تمایز معناشناختی میان حوزه ارزش و حوزه عواطف می‌تواند تأثیر بزرگی در شناخت صحیح خدا و صفات او داشته باشد. در مباحث قبل میان جنبه عاطفی و جنبه ارزشی صفات انسانی تمایز قائل شدیم. اکنون با توجه به این تمایز، هنگامی که صفاتی را مانند: مهربانی، دوستی، گذشت، رأفت، خشم، انتقام و مانند آن‌ها به خدا نسبت می‌دهیم، باید ببینیم که آیا معنای عاطفی این صفات مراد است یا معنای ارزشی و اخلاقی آن‌ها. البته در عالم انسانی، عواطف و اخلاقیات انسان در هم تنیده‌اند؛ به گونه‌ای که انسان‌ها هنگامی که با امور خوب یا بد اخلاقی مواجه می‌شوند، عواطف آن‌ها هم تحریک می‌شود و با دیدن امور خوب اخلاقی شاد و هیجان‌زده می‌شوند و با مشاهده شرور اخلاقی، به لحاظ عاطفی هم ناراحت و غضبناک می‌شوند و رنج می‌برند. چه بسا نتوانیم انسانی را تصور کنیم که از شرور اخلاقی بیزار باشد؛ ولی از آن‌ها رنج نکشد، هرچند میزان رنج انسان‌ها از یک دیگر تفاوت کند. ولی باید توجه داشت که این به جهت ویژگی‌های عاطفی است که در انسان‌ها وجود دارد و به اخلاقی بودن آن‌ها مربوط نمی‌شود. در نتیجه، نباید نشانه ارزشی بودن انسان‌ها را درد و رنج آن‌ها از شرور اخلاقی بدانیم؛ به گونه‌ای که هر کس بیشتر از شرور اخلاقی درد و رنج بکشد، اخلاقی‌تر محسوب شود. اساساً در مورد افرادی که به جهت روحیات قوی عاطفی‌شان از شرور اخلاقی درد و رنج بیش از حدی می‌کشند، احتمال افتادن آن‌ها به قضاوت‌ها و رفتارهای غیر اخلاقی بسیار بیشتر می‌شود. نشانه اخلاقی بودن افراد را باید تنها این دانست که شرور اخلاقی نزد آن‌ها کاملاً ضد ارزش باشد و از آن‌ها کاملاً بیزار باشند و به همین صورت، به شدت خواهان ارزش‌های اخلاقی باشند.

اما در مورد خدا تفکیک عملی میان مقام عواطف و مقام اخلاق امکان‌پذیر است و اساساً بر مبنای دیدگاه توحیدی اسلام باید خداوند را از هرگونه حالات عاطفی و هیجانی مبرا دانست. بنابراین، هرگاه سؤال شود که اگر خدا حالات عاطفی و هیجانی مانند انسان‌ها ندارد، چرا با این وجود، به خدا صفاتی مانند خشم و غضب و مهربانی نسبت داده می‌شود، پاسخ این است که معنای اخلاقی و ارزشی این صفات مراد است، نه معنای عاطفی.

حضرت علی علیه السلام در یکی از خطبه‌های خود خدا را به عنوان کسی توصیف می‌کند که هنگامی که کسی را دوست می‌دارد و از او راضی است، این دوستی و رضایتش با رقت توأم نیست؛ همان‌گونه که خشم و غضبش هم هیچ‌گونه سختی و مشقتی برای او در پی ندارد؛ «يُحِبُّ وَيَرْضَى مِنْ غَيْرِ رِقَّةٍ وَيُبْغِضُ وَيَغْضِبُ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ»^۱ از این جا می‌توان دریافت که تصور ما از خدا نباید تصویری کاملاً انسانی باشد؛ به گونه‌ای که خشم و غضب او را همانند انسان‌ها توأم با درد و رنج و مشقت بدانیم و دوستی و محبتش را همراه با برخی حالاتی عاطفی که در انسان‌ها یافت می‌شود. چنان‌که روشن کردیم، اخلاقی بودن خدا را نباید در وجود این گونه حالات عاطفی بدانیم؛ بلکه اخلاقی بودن او به این است که هم معرفت کامل به ارزش‌ها و ضدارزش‌ها دارد و هم کاملاً خواهان ارزش‌های اخلاقی از قبیل: احسان، گذشت و عدالت است و هرگز به ظلم و ستم روی نمی‌آورد.

به طور خلاصه، هنگامی که صفاتی مانند مهربانی و خشم و غضب برای خدا به کار برده می‌شوند، بُعد ارزشی و اخلاقی دارند؛ نه عاطفی. عدم توجه به این تمایز، موجب ارائه تصویری نادرست و شرک‌آلود از خدا می‌شود. غضبناکی خداوند به این صورت نیست که همانند ما انسان‌ها رنج بکشد، ناراحت شود و افسرده گردد. مهربانی او نیز به این نیست که رقت قلب پیدا کند، دلش بسوزد و حالات عاطفی و هیجانی خاصی پیدا کند. مهربانی او به این است که علاوه بر داشتن صفاتی مانند عدالت‌پروری و پرهیز از ظلم، دارای فضایی مانند احسان و گذشت نیز باشد. غضبناکی او نیز به این است که هر جا که مهربانی اقتضای ظلم داشت، از آن پرهیز کند. اتفاقاً عدم وجود آن‌گونه حالات عاطفی در خداوند، موجب اطمینان کامل انسان به قضاوت‌های الهی می‌شود که هرگز تحت تأثیر حالاتی که خوف بی‌عدالتی از آن‌ها وجود دارد، واقع نمی‌شوند.

۸. مهربانی و خیرخواهی خداوند

با مطالعه آیات قرآن روشن می‌شود که خداوند، هم دارای جنبه رحمت و عطف است و هم در جای خود کسانی را به شدت مجازات می‌کند و بر آن‌ها سخت می‌گیرد. با این حال، می‌توان مشاهده کرد که جنبه رحمت و مهربانی خدا در قرآن بسیار

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۸۶، ص ۲۵۸.

برجسته نشان داده شده است و یا در دعای جوشن کبیر نیز از خدا به عنوان «کسی که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته» تعبیر شده است که به خوبی بیان گر برجستگی جنبه رحمت خدا است؛ «يَا مَنْ سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ».

در آیات قرآن بارها با بیان‌های مختلف تأکید می‌شود که خداوند به کسی به کمترین مقدار قابل تصور ظلم نمی‌کند:

- «إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ»^۱

- «وَلَا تَظْلُمُونَ قَتِيلًا»^۲

- «وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا»^۳

و اگر عذاب و کیفری در کار است، هرگز از روی ظلم و ستمکاری خدا نیست؛ «مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ»^۴

نکته‌ای که عدالت‌طلبی و در عین حال، خیرخواهی و مهربانی خداوند را از دیدگاه اسلام می‌رساند، این است که خداوند هنگامی که افرادی را عقاب می‌کند، کاملاً عادلانه رفتار می‌کند و گناه کاران را فقط به اندازه گناهشان و نه بیشتر کیفر می‌دهد؛ اما در مقام پاداش، گشاده‌دست است^۵ و بسیار بیش از آن چه عدالت او اقتضاء می‌کند^۶ و نیکوکاران انتظار آن را دارند،^۷ به آنان پاداش می‌دهد. همچنین گناه کاران با هر گناهی که انجام داده باشند، اگر به سوی او باز گردند، او را بسیار آمرزنده و مهربان خواهند یافت. خداوند همواره از گناهکاران می‌خواهد که هرگز از رحمت او ناامید نشوند و به

۱. نساء، آیه ۴۰.

۲. نساء، آیه ۷۷.

۳. کهف، آیه ۴۹.

۴. فصلت، آیه ۴۶.

۵. «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى الَّذِينَ عَمِلُوا السَّيِّئَاتِ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ» (قصص، آیه

۸۴)؛ «مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَلَا يُجْزَى إِلَّا مِثْلَهَا وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ» (انعام، آیه ۱۶۰)

۶. «لِيُجْزِيَهُمُ اللَّهُ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَيَزِيدَهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ» (نور، آیه ۳۸)

۷. «لَهُمْ مَا يَشَاؤُونَ فِيهَا وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ» (ق، آیه ۳۵)

درگاه او بازگردند؛ چرا که او همه گناهان را می‌آمرزد؛ «قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِن رَّحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ»^۱

یک راه برای درک عظمت رحمت و مهربانی خدا این است که عظمت گناه نافرمانی در برابر او را به‌درستی فهم کنیم. سرپیچی از دستور کسی که باید او را اطاعت کرد، یک خطا محسوب می‌شود؛ ولی باید توجه کنیم که بزرگی این خطا در همه شرایط یکسان نیست و بسته به شرایط مختلف شدت و ضعف می‌یابد؛ برای مثال، میزان بزرگی این خطا بسته به این‌که فرد دستوردهنده چه کسی باشد، تفاوت می‌کند. سرپیچی یک دانش‌آموز از دستور معلمش در انجام تکالیف درسی و سرپیچی یک سرباز از دستور فرمانده‌اش در انجام تکالیف نظامی، نمی‌توانند به یک اندازه نادرست باشند. اکنون اگر عظمت خداوند را به‌شایستگی درک کنیم و بزرگی نظام آفرینش و حکیمانه بودن همه برنامه‌های او را در نظر بیاوریم، طبعاً گناه نافرمانی از دستورات او را به‌شدت بزرگ خواهیم یافت. از این‌جا می‌توانیم عظمت رحمت خدا را از طریق بخشش‌های مکرر او و چشم‌پوشی‌هایش از چنین گناهانی و دعوت او به بازگشت گناه کاران بهتر دریابیم.

۹. حوادث ناگوار، نمود مهربانی خدا

در مباحث قبل روشن شد که برخی امور ظاهراً نامطلوب، به نتایج خیر برای انسان می‌انجامد و از این جهت، کسی که این‌گونه امور را برای ما ایجاد می‌کند، نه تنها نامهربان نیست، بلکه مهربانی و دلسوزی واقعی نسبت به ما دارد. پدیری که برای رشد فکری و اخلاقی فرزندش در مقابل برخی خواسته‌های او مقاومت می‌کند و پزشک جراحی که تحت تأثیر آه و ناله بیمار قرار نمی‌گیرد و برای نجات جان بیمار به عمل جراحی او اقدام می‌کند، هرگز به معنای اخلاقی نامهربان و بد نیستند و بلکه، ما آن‌ها را به معنای واقعی کلمه خوب و دلسوز می‌دانیم. اکنون کاملاً قابل تصور است که خداوندی که نظام عالم را اداره می‌کند و بر همه امور اشراف دارد حوادث عالم را بر محور تحقق ارزش‌های اخلاقی و جلوگیری از ظلم به پیش می‌برد و اموری که برای ما

۱. زمر، آیه ۵۳. مورد صدق این آیه، جایی است که انسان از گناهانش توبه کند. از این آیه فهمیده می‌شود که حتی گناه شرک به خدا نیز در صورتی که انسان موفق به توبه شود، آمرزیده است.

نامطلوب به نظر می‌رسند، همگی از منظر حکمت الهی و اهداف ارزشی و اخلاقی خدا مطلوب و مناسب باشند.

همهٔ شرور و مصیبت‌ها و بلاهایی که در عالم اتفاق می‌افتد، می‌توانند بر اساس حکمت و رحمت خدا تبیین شوند و البته از آن‌جا که ما حکمت آن‌ها را نمی‌دانیم ممکن است برای ما سؤال برانگیز باشند. چنین سؤالی حتی برای فرشتگان خداوند نیز پیش آمد و پاسخی که خداوند به آن‌ها داد، قابل توجه است. هنگامی که خداوند خبر آفرینش آدم را به ملائکه می‌دهد و اعلام می‌کند که قرار است او را به عنوان خلیفه و جانشین خود بر روی زمین برگزیند، تنها سؤال آن‌ها از خداوند این است که: چرا کسی را روی زمین قرار می‌دهی که مرتکب فساد و خون‌ریزی می‌شود؟ «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ»^۱

این سؤال روشن می‌سازد که شریایی که از ناحیهٔ انسان‌ها پدید می‌آید، آن‌قدر برجستگی دارند که حتی ملائکه را که به علم و حکمت خدا واقف بوده‌اند «إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ»^۲، متعجب می‌سازد و از وجه مصلحت آفرینش چنین موجودی و خلیفه قرار دادن او سؤال می‌کنند. پاسخ خداوند به فرشتگان آن است که آن‌ها چون به مصلحتی که در آفرینش آدم نهفته است، علم ندارند چنین سؤالی برایشان پدید آمده است. البته خداوند در این‌جا مسأله را صرفاً به حکمت و علم خود وانمی‌گذارد و تنها به ذکر این، که من چیزهایی را می‌دانم که شما نمی‌دانید، اکتفا نمی‌کند؛ بلکه عملاً با نشان دادن امتیاز آدم، در صدد قانع‌سازی ملائکه برمی‌آید؛ «قَالَ يَا آدَمُ أَنْبِئْهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ الْغَيْبَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ»^۳

۱. بقره، آیه ۳۰.

۲. بقره، آیه ۳۲.

۳. بقره، آیه ۳۳.

مطابق این آیه شریفه، امتیاز و برجستگی حضرت آدم علیه السلام امتیاز علمی و معرفتی بوده است و قدرت آدم در علم به همه اسماء، موجب شده است که او را شایسته خلافت بر روی زمین کند.^۱

آیات فوق، از سؤال برانگیز بودن شرور اخلاقی برای ملائکه حکایت می‌کرد. داستان دیدار حضرت موسی علیه السلام با حضرت خضر علیه السلام در قرآن کریم^۲ نیز بیان گر سؤال برانگیز بودن شرور اخلاقی برای برخی انبیای الهی در شرایطی ویژه است. حضرت موسی علیه السلام به قصد آموختن برخی علوم ربانی از خضر نبی علیه السلام و با این قول که در برابر اعمالی که خضر علیه السلام انجام می‌دهد، سؤالی نکند تا آن‌که خود خضر علیه السلام از حکمت اعمالش بگوید، به دنبال خضر به راه می‌افتد؛ اما اعمالی که خضر نبی علیه السلام انجام می‌دهد، موسی علیه السلام را بی‌تاب کرده، به سؤال و می‌دارد. دو رفتار خضر که موسی را به سؤال وامی‌دارد، ظاهری شرگونه دارند. در یک مورد خضر نبی علیه السلام سوراخی را در کشتی‌ای که در آن سوار بوده‌اند، ایجاد می‌کند که می‌توانست به غرق شدن کشتی و نابودی سرنشینان آن بیا نجامد. در مورد دیگر، حضرت خضر علیه السلام جان کودکی را بدون آن‌که مرتکب قتل نفسی شده باشد، می‌گیرد. این اعمال آن‌چنان در نظر موسی علیه السلام فاجعه‌بار و زنده‌اند که تعهد و قول خود را فراموش می‌کند و او را به سؤال از خضر درباره اعمالش می‌کشاند. دو داستان فوق، با این‌که اهمیت مسأله شرور اخلاقی و سؤال برانگیز بودن آن‌ها را تأیید می‌کنند، بیان گر این نکته هم هستند که این سؤال برانگیزی در موارد مذکور، به دلیل نقص معرفتی سؤال‌کننده است. هنگامی که خداوند پاسخ ملائکه را می‌دهد، احاطه علمی خود را به آن‌ها گوشزد می‌کند و به ملائکه می‌فهماند که سؤال آن‌ها ناشی از جهل آن‌ها بوده است. در داستان موسی و خضر نیز، هنگامی که موسی درخواست همراهی با خضر می‌کند، خضر از ناشکیبایی موسی خبر می‌دهد و این ناشکیبایی را ناشی از عدم احاطه علمی او می‌داند: «چگونه در برابر چیزی که علم تو به آن احاطه ندارد، صبر خواهی کرد؟»^۳ در پایان نیز هنگامی که بی‌تابی موسی را مشاهده می‌کند، او

۱. برای اطلاع بیشتر از نکات تفسیری آیه، ر.ک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱، ص ۱۱۵-۱۲۱.

۲. کهف، آیه ۶۵-۸۲.

۳. کهف، آیه ۶۸.

را از حکمت اعمالش آگاه می‌سازد تا جایی برای سؤال باقی نماند.^۱ از این آیات استفاده می‌شود که برخی اموری که در ظاهر شرّ محسوب می‌شوند، به نتایجی خیر می‌انجامند و از این رو، به معنای واقعی خیر محسوب می‌شوند و کسی که باعث این‌گونه امور شده است نیز به معنای اخلاقی، مهربان و واقعاً خوب است.

مطابق با آموزه‌های اسلامی رحمت خدا گسترده و بی‌انتهاست و هر حادثه‌ای که در عالم اتفاق می‌افتد، ناشی از رحمت گسترده او است. عمر دنیوی ما بسیار کوتاه و گذراست و مسائلی که در این دنیا اتفاق می‌افتد، همگی برای آماده‌سازی ما برای داشتن حیاتی پاک و جاودان در آخرت است. وقتی انسان‌ها در بهشت جاویدان خدا قرار گیرند، مهم‌ترین خصوصیتی که باید از قبل کسب کرده باشند، روحیه تسلیم در برابر خدا و پذیرش ربوبیت او است و به بیان دیگر، همه بهشتیان باید روحیه عبودیت و تسلیم در برابر مقدرات الهی داشته باشند و از استکبار و رو در رویی در برابر خداوند پرهیز کنند. اگر کسی که در بهشت جاوید خدا قرار گیرد، چنین روحیه‌ای نداشته باشد و در برابر خدا استکبار بورزد، نظام بهشت دچار فساد خواهد شد و منجر به ظلم به دیگر بهشتیان می‌شود و حال آن‌که در آن سرا، کوچک‌ترین ظلمی از سوی خداوند پذیرفته نیست.

رحمت و مهربانی خدا اقتضا کرده است که انسان‌ها را ابتدا در دنیایی موقتی و آزمایشگاهی قرار دهد تا فرصت تجربه و ساختن خود را داشته باشند. با آن‌که کمترین عصیان و نافرمانی خدا و یا ظلم به دیگران، گناهی بس بزرگ است، اما خداوند مهربان گناهان بزرگ انسان‌ها را نیز می‌بخشد و توبه‌های مکرر آن‌ها را می‌پذیرد. گاهی برای این‌که انسان‌ها به خود آیند، بخشی از سختی‌ها و ناگواری‌های عذاب خویش را به آن‌ها نشان می‌دهد تا زنگ هشدار برای آن‌ها باشد و به سوی او بازگردند.

۱. «أَمَّا السَّفِينَةُ فَكَانَتْ لِمَسَاكِينٍ يَعْمَلُونَ فِي الْبَحْرِ فَأَرَدْتُ أَنْ أَعِيبَهَا وَكَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ يَأْخُذُ كُلَّ سَفِينَةٍ غَصْبًا * وَأَمَّا الْغُلَامُ فَكَانَ أَبَوَاهُ مُؤْمِنِينَ فَخَشِينَا أَنْ يَرُفَّهُمَا طَغْيَانًا وَكُفَرَا * فَأَرَدْنَا أَنْ يُبَدِّلَهُمَا رَبُّهُمَا خَيْرًا مِنْهُ زَكَاءً وَ أَقْرَبَ رَحْمًا.» (کهف، آیه ۷۹-۸۱)

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ
يَرْجِعُونَ»^۱

فساد و تباهی به جهت اعمال خود مردم در دریا و خشکی پدید آمد تا خدا
بعضی از آثار کار آن‌ها را به آنان بچشاند، شاید که بازگردند.

«وَلَنذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَلِيمِ الَّذِي عَمِلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ»^۲

و به آنان از عذاب نزدیک (در این دنیا) غیر از آن عذاب بزرگ‌تر (در قیامت)
بچشانیم، شاید که بازگردند.

مطابق آیات فوق، بسیاری از سختی‌ها و ناگواری‌های دنیوی، نتیجه اعمال خود
انسان است و دیدن این نتایج دنیوی و چشیدن طعم تلخ نافرمانی از خدا باعث می‌شود
که انسان به خود آید و اراده‌اش برای پرهیز از نافرمانی و معصیت حق تقویت شود. در
واقع، همه سختی‌ها و ناگواری‌هایی که در این دنیا اتفاق می‌افتند، کارکردهای بزرگ و
پرمفعتی دارند و می‌توانند در ساختن روحیه بندگی انسان و عدم دل‌بستگی به این
دنیای گذران مؤثر باشند. مهم آن است که انسان پس از پایان یافتن عمرش در این دنیا،
روحیه تسلیم و رضایت‌مندی را پیدا نموده و هرگونه استکباری در برابر خدا را در
خود ریشه‌کن کرده باشد.

خلاصه آن‌که کسانی که نتوانسته باشند روحیه بندگی را در خود پرورش دهند و
خودشان را در برابر خدا صاحب رأی و امتیاز می‌دانند، شایستگی حضور در بهشت را
ندارند؛ چرا که اگر چنین کسانی در بهشت حضور یابند، بهشت را نیز به فساد
می‌کشانند و این منجر به ظلم به دیگر بهشتیان خواهد شد و حال آن‌که بهشت خدا،
جای هیچ‌گونه فساد نیست و محلی امن و آرام برای بهشتیان خواهد بود.

این‌گونه نیست که خداوند نخواهد اهل جهنم را مورد مغفرت و آمرزش خود
قرار دهد؛ بلکه اگر آن‌ها را ببخشد و به بهشت وارد کند آن‌ها همچنان به فساد و ظلم
خود ادامه می‌دهند و در واقع، مهربانی به حال آن‌ها موجب تزیین حق دیگر بهشتیان

۱. روم، آیه ۴۱.

۲. سجده، آیه ۲۱.

می‌شود و به قول معروف، «ترحم بر پلنگ تیزدندان، ستمکاری بود بر گوسفندان.» البته ممکن است آن‌ها در جهنم اظهار ندامت و پشیمانی کنند؛ اما خداوند که علام الغیوب است، می‌داند که آن‌ها دروغ‌گویانی بیش نیستند.

«وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا يَا لَيْتَنَا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بآيَاتِ رَبِّنَا وَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ * بَلْ بَدَأ لَهُمْ مَا كَانُوا يُخْفُونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ!»^۱

و اگر آن‌ها را هنگامی که در برابر آتش ایستاده‌اند، بنگری، می‌گویند: «ای کاش بازگردانده می‌شدیم و آیات پروردگاران را دیگر تکذیب نمی‌کردیم و از مؤمنان می‌بودیم.» * [نه چنین نیست و پشیمان نیستند] بلکه آن چه را قبلاً مخفی می‌کردند، برایشان آشکار شده است. و اگر بازگردانده می‌شدند، قطعاً به آن چه از آن منع شده بودند، برمی‌گشتند و آن‌ها دروغ‌گویند.»

۱۰. راهکار تحکیم ایمان به حکمت خدا

انسان‌ها هنگامی که با سختی‌ها و ناگواری‌های زندگی مواجه شوند، به لحاظ عاطفی به شدت آسیب می‌بینند و شرایط عاطفی آن‌ها ممکن است باعث شود که در داوری‌های اخلاقی خود دچار انحراف شوند و خدای نکرده حکمت و عدالت خدا را زیر سؤال برند و حال آن‌که خدا به هیچ وجه نباید مورد سؤال و مواخذه قرار گیرد؛^۲ زیرا تنها کسی مورد سؤال و مواخذه قرار می‌گیرد که امکان لغزش و خطا برای او وجود داشته باشد و خداوند متعال از آن‌جا که حکیم مطلق و خیر محض است و هیچ گونه خطا و لغزشی از سوی او ممکن نیست، از این رو، مواخذه او نادرست است و کسی که او را مواخذه می‌کند، به این معنا است که حکمت مطلق و خیر محض او را زیر سؤال می‌برد و این ناشی از همان استکبارصفتی فرد سؤال‌کننده است که نظر خویش را در مقابل نظر خالق خود دارای اعتبار می‌داند.

۱. انعام، آیه ۲۷-۲۸.

۲. «لَا يُسْئَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْئَلُونَ.» (انبیاء، آیه ۲۳)

برای این که انسان در شرایط عاطفی سخت دچار چنین عقاید شرک‌آمیزی نگردد، باید قبل از این که در این شرایط قرار گیرد خود را به وسایلی مطمئن مجهز گرداند و راه‌های مناسبی را برای تحکیم اعتقاد و اعتماد خود به خدا پیدا کند. یک راه بسیار مناسب و مفید این است که انسان در سرگذشت اولیای خدا و بندگان خاص او، به‌ویژه حضرات معصومان علیهم‌السلام همواره تأمل کند. پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و دختر گرامی او حضرت زهرا رضیه‌الله‌عنها و ائمه اطهار علیهم‌السلام بهترین بندگان خدا بوده‌اند و نه تنها مقام معنوی بسیار بالایی داشته‌اند، از نظر علم و معرفت نیز زبانزد عام و خاص بوده‌اند. علم و معرفت ما هر چه زیاد باشد، در برابر علم و معرفت آن‌ها به حقایق عالم ذره‌ای بیش نیست. خوبی و نزدیکی آن‌ها به خدا نیز قابل مقایسه با دیگر انسان‌ها نمی‌باشد. با این حال، این عزیزان درگاه الهی به دشواری‌های بسیار سنگینی افتاده‌اند و در برابر هرگونه مشکل و دشواری رضایت کامل خود را نسبت به تقدیر و تدبیر خدای حکیم و مهربان اعلام داشته‌اند. توجه به حالات این بندگان مقرب خدا و مشکلاتی که دامنگیر آن‌ها شده است و صبر و بردباری آن‌ها، به ما کمک می‌کند که اعتماد کامل به برنامه‌های الهی در این دنیا داشته باشیم و ایمان قوی به حکیمانه بودن همه حوادث و رویدادهای عالم پیدا کنیم. تنها کافی است که شرایط امام سوم شیعیان حضرت اباعبدالله الحسین علیه‌السلام در روز عاشورا را در ذهن خود مجسم کنیم و رضایت‌مندی کامل آن امام بزرگوار در مقابل همه بلاها و مصیبت‌ها به یاد بیاوریم.

ره آورد معراج

حجت الاسلام والمسلمین سید محمد رضی آصف آگاه*

اشاره

اصل معراج، از امور قطعی اسلام است و روایات آن، نزد شیعه و اهل سنت به حد تواتر است.^۱ این آموزه، از عقاید ضروری است؛ به گونه‌ای که انکار آن، موجب خروج از مرز ایمان حقیقی و تشیع راستین می‌شود.^۲

معراج پیامبر، از مکه شروع و به سدره المنتهی و سپس عرش الهی ختم شد.^۳ گفتنی است که پیامبر ﷺ دارای معراج‌های متعدد بود؛^۴ اما مهم‌ترین آن، در هفدهم ماه رمضان بین سال‌های سوم تا پنجم بعثت واقع گردید.^۵ این سفر، با همراهی جبرئیل و معراجی جسمانی روحانی بود.^۶ در خصوص معراج پیامبر ﷺ بحث‌های متعددی انجام گرفته است. ده‌ها اثر علمی و پژوهشی نیز در این خصوص سامان یافته‌اند؛ ولی درباره ره آورد

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

۱. ر.ک: شیخ حر عاملی، اثبات الهداة، ج ۱، ص ۲۳۰، ذیل ح ۲۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۲۸۹؛ طباطبائی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹؛ فخررازی، تفسیر مفاتیح الغیب، ذیل آیه اول سوره اسراء.
۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۷۷؛ بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۷؛ ر.ک: فیض کاشانی، المحجة البيضاء، ج ۱، ص ۳۲۹؛ مجلسی، محمدباقر، اعتقادات، ص ۸۹؛ لاهیجی، ملاعبدالرزاق، گوهر مراد، ص ۳۹۸؛ بحار الأنوار، ج ۵۳، ص ۱۲۱.
۳. ر.ک: آیه اول سوره اسراء، آیات آغازین سوره نجم. پیامبران دیگر نیز معراج داشتند؛ مثلاً معراج ابراهیم تا آسمان دنیا (انعام، ۵۷) و معراج عیسی تا آسمان چهارم (نساء، ۱۵۸).
۴. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۷۱-۳۸۱؛ المیزان، ج ۱۳، ص ۲۹-۳۰؛ ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۰۶.
۵. ر.ک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۷۹.
۶. ر.ک: المیزان، ج ۱۳، ص ۳۱، ج ۱۹، ص ۳۶ (سوره اسراء و نجم)؛ کلینی، الکافی، ج ۱، ص ۴۴۲؛ ر.ک: مازندرانی، ملاصالح، شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۱۵۲. برای مطالعه بیشتر ر.ک: علیرضا زکی‌زاده رنانی، پژوهش قرآنی و روایی درباره معراج پیامبر، ص ۲۸۹-۳۰۶؛ محمدی شاهرودی، عبدالعلی، معراج در آینه استدلال، ص ۲۹۷-۳۰۵ و ص ۳۱۹-۳۷۴.

معراج، بحث‌های کمتری صورت گرفته است. از این رو، بر آن شدیم این موضوع را بررسی نمایم.

معراج در لغت

معراج در لغت به معنای نردبان، پلکان و آنچه به وسیله آن بالا روند.^۱ وسیله‌ای که با کمک آن انسان، به بلندی صعود می‌نماید.^۲ در روایات و تفاسیر، این واژه در مورد مسافرت جسمانی و روحانی پیامبر ﷺ از مکه به بیت المقدس و از آنجا به آسمان‌ها و سپس به وطن خویش به کار رفته است.

معراج در قرآن

آیات معراج، دو گونه‌اند:

الف. آیاتی که به روشنی به این سیر شبانه اشاره دارند. این سیر، از سه قسمت تشکیل شده: ۱. سیر زمینی از مسجد الحرام تا بیت المقدس^۳ (اسراء/۱) به وسیله مرکب بهشتی به نام «بُراق»؛ ۲. سیر آسمانی از مسجد الاقصی تا سدره المنتهی با براق؛ ۳. سیر از سدره المنتهی تا عرش الهی و مقام «قاب قوسین أو ادنی» (نجم/۹) به وسیله مرکب «رُفرف».

ب. آیاتی که با واقعه معراج در ارتباطند، مانند آیات ۲۸۴ تا ۲۸۶ سوره بقره (آیات رفع تکالیف دشوار از امت پیامبر اکرم).

معراج در روایات

روایات معراج، چهار دسته‌اند:

۱. روایاتی که بیانگر اصل معراج هستند. این روایات، در حد تواترند؛ ۲. روایاتی که بیانگر خصوصیات معراج است و مانع عقلی در پذیرفتن آن‌ها نیست، مانند روایاتی که عجایب خلقت، بهشت و دوزخ و ملاقات با پیامبر ﷺ را به تصویر می‌کشند؛ ۳. احادیثی که در ظاهر قابل پذیرش نیستند؛ اما قابل توجیه می‌باشند، مانند دیدار بهشتیان

۱. معین، فرهنگ فارسی معین، واژه «معراج».

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. فاصله مسجدالحرام تا بیت المقدس، ۱۲۰۰ کیلومتر است.

و دوزخیان در بهشت و جهنم؛ ۴. روایاتی که محتوای باطل و نامعقول دارند، مانند این که پیامبر روی تخت خدا نشست و او را با چشم سر مشاهده کرد.^۱

مهم ترین ره‌آوردهای معراج

پس از روشن شدن معنای معراج، ره‌آوردهای آن را پی می‌گیریم که مهم‌ترین آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. جهان‌شناسی و اکتشافات علمی

در معراج، حقایق ناپیدای هستی به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشان داده شد. ثابت بن دینار از امام سجاد علیه السلام پرسید: اگر خدا جای خاصی ندارد، چرا پیامبر را به آسمان برد؟ حضرت فرمود: «لِئِيَّاهُ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَمَا فِيهَا مِنْ عَجَائِبِ صُنْعِهِ وَبَدَائِعِ خَلْقِهِ»^۲ برای این که ملکوت آسمان‌ها و شگفتی‌های آن و آفرینش‌های تازه و بدیع را به او نشان دهد. خدا همان گونه که ملکوت آسمان و زمین را به ابراهیم نشان داد تا اهل یقین گردد،^۳ ملکوت عالم را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز نشان داد؛ به گونه‌ای که هر آنچه را در آسمان و زمین و عرش بود، مشاهده نمود.^۴ قرآن مجید هدف از معراج را نمایش آیات الهی به پیامبر می‌شمارد.^۵ آیات الهی، مصادیق بسیاری دارد. یکی از آن آیات، شگفتی‌های جهان می‌باشد.^۶ معراج، سفر زمینی، فضایی و آسمانی شگفت‌انگیزی بود که در آن، پیامبر با مشاهده عینی کرات، منظومه شمسی، کهکشان‌ها و آسمان‌های هفت‌گانه عجایب آفرینش را با دیده سر مشاهده کرد و قدرت بی‌نهایت الهی را به عین الیقین لمس نمود.

۱. رک: طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۹۵.

۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۵۰، ح ۲۱.

۳. اشاره به آیه ۷۵ سوره انعام؛ «كَذَلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ».

۴. صفار قمی، حسن، بصائر الدرجات، ص ۱۰۷؛ بحار الأنوار، ج ۱۲، ص ۷۲.

۵. «لِئِيَّاهُ مِنْ آيَاتِنَا» (اسراء، آیه ۱)؛ «لَقَدْ رَأَىٰ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى» (نجم، آیه ۱۸).

۶. عده‌ای از مفسران، مراد از «آیات» را شگفتی‌های آفرینش دانسته‌اند، مانند: شیخ طوسی، تبيان، ج ۶، ص ۴۴۷؛

زمخشري، کشاف، ج ۴، ص ۴۲۱، طبرسی، مجمع البیان، ج ۶، ص ۳۹۴؛ فخررازی، تفسیر کبیر، ج ۲۰، ص ۱۴۷؛

بیضاوی، انوار التنزیل، ج ۲، ص ۴۳۰.

در این سفر، پیامبر آسمان‌های هفت‌گانه را پیمود و پیامبران، ملائکه، بهشت و بهشتیان، جهنم و جهنمیان را مشاهده نمود. درختان، شهرها و درب‌های بهشتی را دید و تا عرش الهی پیش رفت.^۱

گاهی اشکال می‌شود، چنین سفری با علم بشر سازگار نیست و باید به چند پرسش پاسخ داده شود: ۱. پیامبر با نیروی جاذبه زمین چگونه مقابله کرد؟ ۲ و ۳. پیامبر بر مشکل بی‌وزنی و فقدان هوا چگونه فایق آمد؟ ۴ و ۵. پیامبر از آسیب اشعه‌های کیهانی و شهاب سنگ‌ها چگونه در امان ماند؟

در پاسخ می‌گوییم: اگر یک قرن پیش پاسخ این پرسش‌ها مشکل بود، اما هم‌اکنون بسیار ساده است و سفینه‌های فضایی نشان داده‌اند که چگونه این امر امکان‌پذیر است. در عین حال، به اختصار پاسخ پرسش‌های پنج‌گانه را می‌دهیم.

۱. جاذبه زمین را با نیروی بیشتر از آن می‌توان شکست. امروزه ثابت شده با داشتن سرعت ۴۰/۰۰۰ کیلومتر در ساعت، جاذبه زمین شکسته می‌شود. مرکب پیامبر (براق) نیز سرعت حیرت‌انگیزی داشته است. پیامبر ﷺ فرمود: «اگر خدا به براق اذن می‌داد، دنیا و آخرت را با یک گام می‌پیمود.»^۲

۲. وزن هر چیز، اثر نیروی جاذبه آن کره بر آن جسم است که در کرات مختلف کم و زیاد می‌شود؛ اما در بین کرات، حالت بی‌وزنی حاصل می‌شود و اگر جبران نشود، به سیستم‌های بدن، مخصوصاً جریان خون و عصبی صدمه شدید وارد می‌شود. علم امروز با ایجاد فشار مصنوعی، کمبود فشار یا ازدیاد آن را تنظیم می‌کند و با تزریق فشار مناسب در لباس فضانوردان، فشار بدن آن‌ها تنظیم می‌شود. در سفر فضایی پیامبر هم تنظیم این فشار امر ممکن است.

۳. امروزه مشکل بی‌هوایی با ذخیره‌سازی اکسیژن در کپسول‌های هوا حل شده است. بعید نیست، پیشرفته‌تر از این وسایل برای پیامبر آماده شده باشد.

۱. برای مطالعه مشاهدات پیامبر در آسمان و فوق آسمان‌ها، رک: زکی‌زاده رنانی، علیرضا، پژوهش قرآنی و روایی

درباره معراج پیامبر، ص ۱۳۱ - ۲۱۷.

۲. شیخ صدوق، عیون الاخبار الرضا ﷺ، ج ۲، ص ۳۲.

۴. هرچند اشعه‌های خطرناک کیهانی، ماورای بنفش، ایکس و... با سرعتی معادل نور به بدن برخورد و باعث نابودی آن می‌شوند، اما امروزه ثابت شده از چنین اشعه‌های خطرناک می‌توان با پرده کاغذ سیاه محافظت کرد. پس محافظت پیامبر از چنین اشعه‌هایی، بسیار آسان است.

۵. درست است که شهاب‌سنگ‌های بسیاری در فضا وجود دارد و در هر سال، حدود ۲۰۰۰ شهاب به جرم متوسط ۱۰۰ کیلوگرم به زمین برخورد می‌کند و تقریباً ۲۰۰ تن به جرم زمین افزوده می‌شود، اما امروزه معلوم شده برخورد با شهاب‌سنگ‌ها در سفر فضایی بسیار کم است و با هدایت درست می‌توان از برخورد با شهاب‌سنگ‌ها جلوگیری کرد.^۱

سفر شگفت‌انگیز معراج، به بشر امروز این نوید را می‌دهد که با تلاش علمی بیشتر می‌تواند فضا را به تسخیر خود درآورد.^۲

۲. خدانشناسی و قرب به خدا

معراج، از مقدار قرب و لقای انسان نسبت به خدا پرده بر می‌دارد؛ قربی که هیچ موجود دیگری، حتی ملائکه مقرب یارای رسیدن به آن را ندارد. خداوند متعال در ترسیم این قرب در آیه ۹ و ۸ سوره نجم می‌فرماید: «ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى»؛ آن‌گاه به مقام قرب نزدیک شد و به تواضع افتاد. «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى»؛ این فاصله، به اندازه کمتر از دو کمان رسید. «قاب» به معنای اندازه، و «قوس» به مفهوم کمان تیراندازی است و هر قوس، نیم‌متر است.

عرب تعبیر به «قوسین» را در جایی به کار می‌برد که دو نفر یا دو قبیله با هم پیوند و اتحاد پیدا کرده‌اند. این تعبیر در قرآن نیز نهایت نزدیکی معنوی و روحانی میان خدا و پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را می‌رساند. پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: در شب معراج، خدا هزار مرتبه به من فرمود: «أُذُنُ مَنِّي»؛ نزدیک بیا.^۳ پس حجاب‌های نورانی یکی پس از دیگری کنار

۱. برای مطالعه مطالب علمی بالا، ر.ک: مجله فضا، شماره ۵، ص ۳۴؛ ش ۱۳، ص ۶۸؛ ش ۳۲، ص ۳۳. به نقل از: زاکی‌زاده، علیرضا، معراج پیامبر، ص ۲۸۳-۲۸۸.

۲. «سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ» (لقمان، آیه ۲۰)

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۷۹.

می‌رفت تا این‌که ملکوت آسمان‌ها را دیدم.^۱ این‌جا بود که نهایت نزدیکی میان بنده و خدا محقق شد.

معراج، نویدی است بر این‌که: هرگاه بنده، به مقام قرب الهی قدم گذارد و از ماسوی الله جدا شود (مقام انقطاع) و به او متصل گردد (مقام فنا)، می‌تواند به اندازه توانش لقای الهی را درک کند و ملکوت الهی را رؤیت نماید.

۳. پیامبرشناسی و پیوند ادیان توحیدی

در شب معراج، خدای متعال تمام پیامبران را محشور کرد و در یک گردهمایی پیامبرانه، همه آنان به نبوت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اقرار کردند. پس از خواندن نماز جماعت به امامت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب شد: «وَاسْأَلْ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ».^۲ پیامبر از آنان پرسید: به چه چیزی گواهی می‌دهید؟ آنان گفتند: گواهی می‌دهیم که معبودی جز خدا نیست و تو رسول خدایی.^۳ این قرار و نماز جماعت، اشتراک و پیوند انبیای الهی را در هدف، تعالیم و آموزه‌ها می‌رساند. پس می‌توان گفت: سفر ملکوتی پیامبر اکرم به بیت‌المقدس که محل بعثت بسیاری از پیامبران الهی بود، نشانگر پیوند ادیان توحیدی با هم می‌باشد؛ پیوند محکمی که از آدم تا خاتم استمرار داشته است.

۴. ولایت و امامت

یکی از مهم‌ترین ره‌آوردهای معراج، ولایت امیر مؤمنان و ائمه اطهار علیهم‌السلام بود. ابن عباس می‌گوید: شنیدم پیامبر صلی الله علیه و آله علی رضی الله عنه را با لقب امیرالمؤمنین خطاب کرد. پرسیدم: آیا این لقب به دستور خدا است یا از روی محبت است؟ فرمود: شب معراج، بر هر دری از درهای بهشت که دیدم، روی آن نوشته بود، علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین است.^۴

۱. شیخ صدوق، امالی، ص ۱۵۰.

۲. زخرف، آیه ۴۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۰۸.

۴. همان، ج ۳۷، ص ۳۳۹.

امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: در معراج ندا رسید آیا برای خودت جانشین برگزیده‌ای تا وظایف‌ات را ادا کرده و تعالیم قرآن را بیاموزد؟ گفتم: جانشین مرا معلوم کنید. خدا فرمود: علی علیه السلام را برگزیدم و به او دانش و صبر عطا نمودم. علی، نشانه هدایت و پیشوای هر کس است که مرا اطاعت کند. هر کس او را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس به او دشمنی ورزد، با من دشمنی ورزیده است.^۱

امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود: در معراج سه جا نام تو را کنار نام خود دیدم و دلم آرام گرفت. روی صخره بیت المقدس، سدره المنتهی و عرش الهی نوشته بود: «لا اله الا الله، محمد رسول الله، أَيْدِيَهُ بَوَزِيرِهِ وَ نَصْرَتُهُ بَوَزِيرِهِ».^۲ ذیل آیه «وَأَسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا»^۳ آمده است: شب معراج خداوند متعال تمام پیامبران را جمع کرد و به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: از آنان بپرس برای چه چیزی مبعوث شدید؟ همگی به پیامبر عرض کردند: «بُعِثْنَا عَلَى شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ الْإِقْرَارِ بِنَبِيِّتِكَ وَ الْوَلَايَةِ لِعَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عليه السلام».^۴

امام باقر علیه السلام آیات سوره نجم را این‌گونه تفسیر نمود: «مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَى»؛ یعنی هرگز صاحب شما محمد صلی الله علیه و آله در مورد علی علیه السلام منحرف نشد و مقصد را گم نکرد. «فَأَوْحَىٰ إِلَيْ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ»؛ خدا آنچه را وحی کرده بود، به بنده‌اش وحی نمود. پیامبر فرمود: به من وحی شد که حضرت علی علیه السلام، سید و آقای مسلمانان و پیشوای متقین و رهبر سفیدرویان است و او است اولین جانشین من. عده‌ای گفتند: آیا این حرف‌ها، از طرف خدا است یا از طرف تو؟ آیه نازل شد: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَىٰ»؛ یعنی قلب پیامبر در آنچه دید، یقین پیدا کرد و آن را دروغ پنداشت. «افتمارونه علی ما یری»؛ آیا با او درباره آنچه دیده، مجادله می‌کنید و باور ندارید.

۱. شیخ طوسی، امالی، ص ۳۴۳.

۲. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۴، ح ۵۷۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۸۸.

۳. زخرف، آیه ۴۵.

۴. ابن بطریق حلی، العمده، ص ۳۵۳؛ بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۱۵۵.

سپس پیامبر فرمود: من از طرف خدا شما را امر می‌کنم که او بعد از من، ولی و سرپرست شما است و او به منزله کشتی است که هر کس وارد آن شود، نجات می‌یابد و هر کس از آن خارج شود، غرق می‌شود.^۱

پیامبر فرمود: جبرئیل در شب معراج ندا داد: «لَوِ اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَى حُبِّ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ لَمَا خَلَقَ اللَّهُ النَّارَ؛^۲ اگر امت تو بر دوستی حضرت علی علیه السلام اجتماع می‌کردند، خداوند آتش را خلق نمی‌کرد.»

در حدیث دیگر آمده که در معراج خطاب آمد: ای محمد! اگر بنده‌ای مرا آن چنان عبادت کند که همچون مشک پوسیده گردد و نزد من آید، ولی ولایت شما را نداشته باشد، او را وارد بهشت نخواهم کرد.^۳

جابر از امام صادق علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: در شب معراج، اسامی امامان بر ساق عرش با نور نوشته شده بود که دوازده نام بود: علی و دو فرزندش (حسن و حسین) و علی و محمد و جعفر و موسی و علی و محمد و علی و حسن و حجت قائم. پس اینان امامان از اهل بیت من می‌باشند که برگزیده و پاک‌اند.^۴

روایات در سفارش به امر ولایت و امامت در شب معراج، بسیار است. روایاتی که تا کنون بیان شد، به صراحت دلالت دارند که یکی از مهم‌ترین توصیه‌های خدا به پیامبر در این شب مبارک، سفارش به ولایت و امامت بود. آن قدر این مسأله مهم بود که فرشتگان در هر برخورد با پیامبر صلی الله علیه و آله، از علی علیه السلام سؤال می‌کردند و به او سلام می‌فرستادند.^۵ در آسمان‌ها فرشته‌ای به سیمای علی علیه السلام وجود داشت و تمثال او زیارتگاه ملائکه است.^۶ نام علی علیه السلام با نور بر درهای بهشت و عرش الهی نقش بسته است.^۷ این‌ها نشانگر عظمت ولایت، حتی در میان آسمانیان و ملائکه است.

۱. علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۳۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۳۹، ص ۲۴۸.

۳. شیخ طوسی، الغیبة، ص ۹۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۳۶، ص ۳۵۷.

۵. همان، ج ۱۸، ص ۳۹۸.

۶. همان، ص ۳۰۴.

۷. همان.

فاطمه زهرا علیها السلام

وجود مبارک فاطمه زهرا علیها السلام، از هدایای الهی در معراج بود. پیامبر اعظم می‌فرماید: هنگامی که در معراج وارد بهشت شدم، جبرئیل میوه درخت طوبی را برایم آورد (بر اساس برخی روایات، خرما آورد)، آن را تناول کردم و از آن جوهره وجودی زهرا علیها السلام پدید آمد.^۱ هرگاه مشتاق بهشت شوم، بوی خوش فاطمه را می‌بویم.^۲ بدین صورت، سلاله پاک یازده امام در معراج پدید آمد و ولایت آنان، بر ما منت نهاده شد.

۵. آسانی شریعت و نمازهای روزانه

گرچه ما باور داریم که تکالیف الهی محال و ناممکن نیستند، اما گاهی این تکالیف به دلیل شرایط، زمانی و مکانی دارای دشواری‌هایی بودند. از این رو، خداوند بر امت رسول خدا صلی الله علیه و آله منت گذاشت و این تکالیف را آسان‌تر نمود. روشن است که این لطف به دلیل جایگاه و منزلت پیامبر صلی الله علیه و آله در شب معراج شامل حال این امت شد.

الف. برداشته شدن تکالیف‌های دشوار (آسانی شریعت)

آیات پایانی سوره بقره (۲۸۴ تا ۲۸۶)، پرده از عنایت ویژه خدا به امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برمی‌دارد و تکالیف سختی که بر امت‌های پیشین بود، طبق این آیات از این امت برداشته شده است. در روایتی، امام علی علیه السلام ۹ تکالیف دشوار را می‌شمارد که در معراج از دوش امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برداشته شد:

۱. عبادتگاه امت‌های پیشین، مکان خاصی بود؛ اما برای این امت، عبادت در هر جای زمین مورد قبول است؛

۲. امت‌های پیشین باید قربانی خود را به بیت‌المقدس می‌بردند و علامت پذیرش قربانی، آتشی از ناحیه خدا بود که آن قربانی را می‌سوزاند؛ ولی قربانی امت پیامبر به فقرا تعلق گرفت (به جای سوختن قربانی)؛

۳. در امت‌های پیشین، وجوب نماز در نیمه شب و در نیمه روز بود؛ اما در این امت، وقت آن تا آخر روز و شب گسترش یافت تا برای کار و خواب، فراغت بیشتری داشته باشند؛

۱. همان، ص ۳۶۴.

۲. همان، ص ۳۵۰: «فَإِذَا اشْتَقْتُ إِلَى الْجَنَّةِ شَمَمْتُ رَائِحَةَ فَاطِمَةَ علیها السلام».

۴. برای امت‌های گذشته، پنجاه رکعت در پنج نوبت واجب بود. این تکلیف برای امت پیامبر اعظم، به ۱۷ رکعت کاهش یافت؛
۵. پاداش عمل نیک، یک برابر بود که برای امت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ده برابر شد؛
۶. در امت‌های پیشین، نیت گناه، گناه بود و نیت نیکی، ثوابی نداشت؛ اما در امت پیامبر، نیت گناه، گناه نیست و نیت کار نیک، ثواب دارد؛
۷. در امت‌های پیشین، گناه افراد، علنی می‌شد و بر در خانه‌هایشان نوشته می‌شد و توبه آن، به حرام شدن غذاهایی که دوست داشتند، بود؛ اما در این امت، گناهان، پوشیده می‌شود و توبه آن، بدون هیچ عقوبتی محقق می‌گردد؛
۸. در امت‌های گذشته، هر گناه، کیفری دنیوی داشت؛ اما در این امت، با پشیمانی، گناهان آمرزیده می‌شود؛
۹. در امت‌های پیشین اگر لباسشان نجس می‌شد، باید آن مقدار را می‌بردند؛ اما برای امت پیامبر اعظم، آب و خاک پاک‌کننده قرار داده شد.^۱
- ب. نمازهای روزانه
- نماز، به عنوان ستون دین و قبولی اعمال دیگر، از دست‌آوردهای معراج می‌باشد و بر آن، روایت‌های متواتر دلالت دارد.
- امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در معراج، خدا به پیامبر خطاب کرد: بر تمام انبیای گذشته پنجاه نماز واجب کردم؛ همان پنجاه نماز را بر امت تو نیز واجب می‌کنم. حضرت موسی علیه السلام به پیامبر گفت: امت تو، طاقت این همه نماز را ندارند، درخواست تخفیف کن. پیامبر صلی الله علیه و آله می‌گوید: در *سدرۃ المنتهی* به سجده افتادم و درخواست تخفیف نمودم. خداوند متعال ده نماز را تخفیف داد. این ماجرا چند مرتبه تکرار شد تا به پنج نماز تخفیف یافت. ندا آمد: این پنج نماز، ثواب پنجاه نماز دارد. هر فرد از امت تو، هر کار ثوابی انجام دهد، ده برابر ثواب برایش می‌نویسم. امام صادق علیه السلام فرمود: خدا از

۱. ر.ک: احمد بن علی طبرسی، الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰، ص ۲۹.

طرف این امت، به حضرت موسی علیه السلام جزای خیر دهد (او باعث شد که تکلیف این امت آسان شود).^۱

امام سجاده علیه السلام در جواب این سؤال که چرا پیشنهاد تخفیف از ناحیه حضرت موسی بود، فرمود: پیامبر به میل خود از خدا چیزی نمی‌خواست و درباره چیزی که به او دستور داده می‌شد، آن را می‌پذیرفت (مقام تسلیم و رضا)؛ اما وقتی حضرت موسی علیه السلام شفیع امت شد و درخواست تخفیف نمود، بر پیامبر روا نبود که به این درخواست پاسخ مثبت ندهد.^۲

۶. اخلاق

یکی از احادیث قدسی، روایت معراج است. این حدیث، پاسخ پرسش‌هایی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از خدا پرسیده است. به برخی از فرازهای این مجموعه اخلاقی - عرفانی اشاره می‌شود:

الف. ویژگی‌های اهل دنیا:

اهل دنیا پرخور، پرخواب، همواره خندان، از خود راضی و از دیگران طلبکارند. اینان اگر بدی کنند، پوزش نمی‌طلبند، عذر دیگران را نمی‌پذیرند، در عبادت کسل و بر معصیت شجاع‌اند، آرزوهای دراز دارند، حساب‌رسی نفس ندارند، به دیگران نفع نمی‌رسانند، حراف‌اند، ترس از خدا ندارند، بر غذا شادمان‌اند، اهل شکر و صبر نیستند، مردم را به حساب نمی‌آورند، ستایشگر خود هستند، مدعی چیزی هستند که در آنان نیست، از مردم انتظار بسیار دارند و همواره بدی‌های مردم را بازگو می‌کنند.^۳

ب. ویژگی‌های اهل آخرت:

اهل آخرت، چهره با نجابت و حیای فراوان دارند، عاقلانه عمل می‌کنند، اهل خیرند، اهل نیرنگ نیستند، مردم از آنان در آسایش‌اند و خود در سختی قرار دارند،

۱. رک: علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۱، با تلخیص؛ بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۲۸.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۳۲، باب ۱۱۲. برای مطالعه حکمت نماز در هر رکعت با یک رکوع و دو سجده، رک: بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۳۶۱.

۳. دیلمی، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۱۹۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۱.

سنجیده سخن می‌گویند، محاسبه نفس دارند، چشمشان به خواب می‌رود و دلشان بیدار است، چشمشان گریان و دلشان به یاد خدا است، اهل ذکرند، در آغاز نعمت اهل حمد و در پایان آن شاکرند، دعایشان قبول، ملائکه از آنان خوشنودند، خدا دوست دارد سخن آنان را بشنود، لحظه‌ای از خدا غافل نیستند، پرخور و پرگو نیستند، اسراف در لباس ندارند، خدا در نظر آنان زنده و بزرگ است، کسانی را که به آنان پشت کرده‌اند می‌خوانند و کسانی را که به آنان روی آورند می‌پذیرند، دنیا و آخرت در نظرشان یکسان است، مردم در عمرشان یک بار می‌میرند؛ اما اهل آخرت با مبارزه با نفس هفتاد بار می‌میرند و...^۱

۷. خبردهی از غیب

معراج، به عنوان سفری ملکوتی، دری از غیب را پیش روی بشر گشود و او را با جهان غیب که جهان بسیار وسیع‌تر و عجیب‌تر است، آشنا کرد. اینک به چهار روایت از اخبار غیبی دنیوی و اخروی اشاره می‌شود:

الف. دو خبر غیبی اخروی:

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ملکی را با هزار دست و هر دست با هزار انگشت مشغول شماره کردن دیدم. جبرئیل گفت: او موکل و حافظ قطرات باران است. او می‌دانست چند قطره به دریا، باغ، شوره‌زار، و... می‌ریزد. سپس به پیامبر عرض کرد: اما اگر نام تو در جمعی برده شود و صلوات فرستند، خدا ثواب آن را چندان زیاد می‌گرداند که نمی‌توانم آن را شماره کنم.^۲

این روایت، از سرّی عجیب پرده برمی‌دارد که اتفاقات این عالم باطنی دارد که ما از آن بی‌خبریم و این جهان توسط کارگزارانی به نام ملائکه اداره می‌شود؛ «فَالْمُدْبِّرَاتِ أُمَّرًا»^۳

۲. پیامبر در معراج قصرهای زیبایی دید. پرسید: این قصرها برای کیست؟ جبرئیل عرض کرد: قصر قرمز برای کسی است که بعد از نماز صبح، ۴۰ بار بگوید: «یا باسط

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۲۴، باب ۲.

۲. محدث نوری، مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۳۵۵.

۳. نازعات، آیه ۵.

الیدین بِالرَّحْمَةِ ارْحَمْنِي.» قصری که ۷۰ در دارد، برای کسی است که بعد از نماز ظهر، ۷۰ بار بگوید: «یا واسعَ المَغْفِرَةِ اغْفِرْ لِي...»^۱ به طور کلی، اذکار، آثار بسیاری بر جسم، روح و آخرت دارد و در این ماه مبارک نباید از آن‌ها غافل بود. این روایات، پرده از حقیقتی عجیب برمی‌دارد که هر کس خود را مشغول دنیا کند، دچار چه خسران بزرگی می‌شود؛ «إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ»^۲

ب. دو خبر غیبی دنیوی:

۱. پیامبر فرمود: در آسمان چهارم، قبه‌ای نیکو با چهار رکن دیدم. جبرئیل گفت: این صورت شهری است که شیعیان تو و وصی تو در آن جمع می‌شوند. دیدم پیرمردی در آن نشسته است. جبرئیل گفت: او شیطان است. در این شهر اقامت گزیده تا مردم را از دوستی علی علیه السلام منع کند. پیامبر به جبرئیل فرمود: مرا به آنجا برسان. سپس به شیطان فرمود: قم، یعنی بلند شو که تو را از آنان نصیبی نیست.^۳ هر شیعه باید قدر ولایت را بداند و از وسوسه‌های شیطان برحذر باشد.

۲. وقتی امام حسن علیه السلام زهر نوشید و رنگش سبز شد. امام حسین علیه السلام پرسید: چرا رنگ چهره شما سبز شد؟ امام حسن فرمود: حدیث جدم در حق من و تو درست است. پیامبر فرمود: شب معراج در بهشت دو قصر از زبرجد سبز و یاقوت سرخ دیدم. وقتی دلیل سبزی و سرخی قصرها را پرسیدم، جبرئیل گفت: سبزی قصر حسن علیه السلام، به واسطه سبزی رنگ چهره او در اثر زهر است و سرخی قصر حسین علیه السلام، به جهت سرخی خون او با شهادت است.^۴

منابع:

۱. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، قم: علامه، ۱۳۷۹ق.
۲. بیضاوی، عبدالله، انوار التنزیل، بیروت: مؤسسه شعبان، بی تا.
۳. حر عاملی، محمد، اثبات الهداة، اعلامی، ۱۴۲۵ق.

۱. رک: بحار الأنوار، ج ۸۳، ص ۵۲. هفت قصر برای هفت ذکر آمده است.

۲. عصر، آیه ۱.

۳. شیخ صدوق، علل الشرایع، ج ۲، ص ۵۷۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۵.

۴. دیلمی، حسن، ارشاد القلوب، تهران: اسوه، ۱۴۱۷ق.
۵. زکی‌زاده رنانی، علیرضا، پژوهش قرآنی و روایی درباره معراج پیامبر، قم: زائر، ۱۳۹۰ش.
۶. زمخشری، محمود بن عمر، الکشاف، بیروت: دارالکتب العربی، ۱۴۰۷ق.
۷. صدوق، محمد، امالی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۲ش.
۸. _____، علل الشرائع، قم: داوری، بی‌تا.
۹. _____، عیون اخبارالرضا علیه السلام، جهان، ۱۳۷۸ش.
۱۰. _____، من لایحضره الفقیه، قم: جامعه مدرسین، ۱۴۰۷ق.
۱۱. صفارقمی، حسن، بصائر الدرجات، ترجمه علیرضا زکی‌زاده رنانی، قم.
۱۲. طباطبائی، سید محمدحسین، المیزان، قم: جامعه مدرسین، بی‌تا.
۱۳. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، مشهد: مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۱۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت: اعلمی، ۱۴۱۵ق.
۱۵. طوسی، محمد، التبیان، بیروت: داراحیاء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۱۶. _____، الغیبه، قم: معارف اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۷. _____، امالی، قم: دارالثقافه، ۱۴۱۴ق.
۱۸. عاملی، زین‌الدین (شهید ثانی)، الرعاية فی علم الدراية، قم: مکتبه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۸ق.
۱۹. فخررازی، تفسیر مفاتیح الغیب (تفسیر کبیر)، بی‌جا، بی‌تا.
۲۰. فیض کاشانی، ملا محسن، المحجة البيضاء، قم: جامعه مدرسین، بی‌تا.
۲۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، قم: دارالکتب، ۱۴۰۴ق.
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران: اسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۲۳. لاهیجی، عبدالرزاق، گوهر مراد، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد، ۱۳۷۲ش.
۲۴. مازندرانی، ملاصالح، شرح اصول الکافی، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۱ق.
۲۵. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۲۶. محمدی شاهرودی، عبدالعلی، معراج در آینه استدلال، تهران: اسوه، ۱۳۷۹ش.
۲۷. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، قم: آل‌البیت، ۱۴۰۸ق.

فضایل امام علی علیه السلام از نگاه قرآن

حجت الاسلام والمسلمین سید علی اکبر حسینی*

اشاره

فضایل بی‌شمار امام علی علیه السلام، در بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و ستایش‌های دوستان و دشمنان حضرت، با حلاوت و شورانگیز است؛ اما وصف امام علی علیه السلام در قرآن و تکریم و تعظیم آن مرد آسمانی در کلام الهی، پرشورتر و شگفت‌انگیزتر است. آیات فراوانی از قرآن در شأن امام علی علیه السلام نازل شده و آیات بسیاری نیز در بیان پیامبر و ائمه معصومین علیهم السلام بر حضرت انطباق یافته است.

قرآن و علی علیه السلام، دو تصویر از یک حقیقت و دو جلوه از نوری واحدند. علی علیه السلام تجلی و ظهور انسانی آیات وحی، و قرآن نیز جلوه مکتوب صورت و سیرت علی علیه السلام است. هر یک از این دو را برگزینی، به دیگری راه می‌یابی و اعراض و غفلت از این دو، وانهادن هر دوی آنهاست.

پیامبر صلی الله علیه و آله درباره علی علیه السلام و قرآن می‌فرماید: «عَلِيٌّ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ؛^۱ علی با قرآن و قرآن با علی است.» علی علیه السلام در این مورد می‌فرماید: «قرآن صامت را کسی جز من به سخن وا نمی‌دارد.»^۲ و یا فرموده: «سوگند به خدا، آیه‌ای نازل نشد، جز آن‌که نیک می‌دانم، در کدام مکان و زمان و درباره چه کسی نازل شده است.»^۳

در تمامی آیاتی که با «یا ایها الذین آمنوا» آغاز می‌شود، علی برترین مؤمنان و امیر آنان است.^۴ این سخن رسول صلی الله علیه و آله، از وسعت نام و یاد علی علیه السلام در قرآن خبر می‌دهد.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، مرکز فرهنگ و معارف قرآن.

۱. شیخ طوسی، امالی، ص ۴۷۹؛ حسام الدین متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۱، ص ۶۰۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۵.

۳. زرقانی، مناهل العرفان فی علوم القرآن، ج ۱، ص ۴۸۳؛ عبیدالله بن احمد حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۰.

۴. حلیة الاولیاء، ج ۱، ص ۶۴؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۸۹.

در گستردگی آیات پیرامون فضایل علی علیه السلام، صحابی پیامبر هر یک سخنی گفته‌اند: ابن عباس: «درباره هیچ کس جز علی علیه السلام، این حجم از آیات نازل نشده است.»^۱ حدیقه بن یمان: «آیه‌ای در قرآن با خطاب «یا ایها الذین آمنوا» نازل نشد، جز آن که علی، هسته و مغز آن است.»^۲ مجاهد: «۷۰ آیه درباره علی علیه السلام نازل شده که هیچ یک از اصحاب در این آیات با او شریک نیست.»^۳ عبدالرحمان بن ابی لیلی: «۸۰ آیه از کتاب خدا، درباره علی علیه السلام است که هیچ یک از امت با او در این آیات سهیم نیستند.»^۴ از سخنان یادشده، به‌ویژه سخن پیامبر صلی الله علیه و آله در می‌یابیم که هر یک از قرآن و علی علیه السلام، شاهدی گویا و سندی بی‌ابهام، برای شأن و عظمت دیگری هستند؛ بیش و منس علی، بازتاب آیه‌های قرآن است و قرآن، ترجمان فضایل علی علیه السلام است. در این نوشتار، برخی از آیات را که درباره جایگاه علی علیه السلام است، بررسی می‌نمایم. یادآور می‌شویم، تلاش نوشتار آن است تا آنچه در این باره بیان می‌شود، بیشتر از متون اهل سنت باشد. خوش‌تر آن باشد که سرّ دلبران گفته‌آید در حدیث دیگران

فضایل امام علی علیه السلام در قرآن

فضایلی که در این مقاله مورد بحث قرار گرفته، برخی از فضایل امام علی علیه السلام در قرآن است که مفسران و محدثان شیعه و سنی بر نزول آن‌ها درباره حضرت علی علیه السلام^۵ تصریح نموده‌اند.

۱. حسکانی، همان، ج ۱، ص ۵۲.

۲. همان، ص ۶۳.

۳. همان، ص ۵۲.

۴. همان، ص ۵۵.

۵. آن‌جا که فرموده: «عَلَى مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَ عَلِيٍّ».

۶. برخی آیات، در خصوص امام علی علیه السلام نازل شده و برخی نیز درباره کسانی است که علی علیه السلام یکی از آنان است.

۱. پیشگام ایمان

«وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ * أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ * فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ * ثُلَّةٌ مِنَ الْأُولَى * وَقَلِيلٌ مِنَ الْآخِرِينَ»^۱ «سابقون» در آیه کسانی هستند که در ایمان از دیگران پیشی گرفته و در فضایل اخلاقی و صفات انسانی نیز پیشگام هستند.

در برخی روایات، به نمونه‌هایی از این افراد اشاره شده است، مانند: علی بن ابی طالب علیه السلام، هابیل، مؤمن آل فرعون.^۲

مقصود از «اولین»، امت‌های پیامبران پیشین، و مقصود از «آخرین»، امت اسلامی است.^۳ اندک بودن «سابقون» در امت اسلامی نسبت به امت‌های پیشین، بدین جهت است که پیشگامان در پذیرش اسلام در امت اسلامی، گروه اندکی بودند که از مردان، نخستین آنان، علی علیه السلام و نخستین زن، خدیجه بود؛ ولی فراوانی پیامبران پیشین و تعداد امت‌های آن‌ها و وجود پیشگامان در هر امت، سبب می‌شود که آن‌ها از نظر تعداد بیشتر باشند.^۴

۲. عصمت

امامت، استمرار نبوت است و امام کسی است که عهده‌دار برخی از شئون پیامبری است. لازمه ایفای این نقش، عصمت است. برخی آیات نیز لزوم عصمت امامان را بیان می‌کنند؛ آیه‌های: «امامت، تطهیر و أولوالأمر» از جمله آیاتی هستند که بر عصمت اهل بیت علیهم السلام و علی علیه السلام دلالت دارند.

آیه امامت

«وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»^۵ در این آیه، خدای متعال، از واگذاری منصب امامت و

۱. واقعه، آیه ۱۰ - ۱۴.

۲. رک: فضل بن حسن طبرسی، مجمع البیان، ج ۹، ص ۳۵۸-۳۵۹؛ تفسیر نور الثقلین، عبد علی بن جمعه عروسی حویزی، ج ۵، ص ۲۰۹.

۳. طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۲۱.

۴. مکارم شیرازی و همکاران، تفسیر نمونه، ج ۲۳، ص ۲۰۷.

۵. بقره، آیه ۱۲۴.

ویژگی‌های امام سخن می‌گوید. از آن‌جا که مقام امامت و رهبری، از اهمیت خاص برخوردار است. یک لحظه گناه و نافرمانی و سوء پیشینه، مانع از اعطای این منصب می‌گردد.

مقام امامت، به کسانی اعطا می‌شود که هرگز به ظلم و گناه آلوده نباشند. ظلم در این آیه، قرار دادن کار یا چیزی در موقعیتی ناشایست است. معنای «ظلم»، تنها ستم به دیگران نیست؛ ظلم به معنای وسیع کلمه به کار رفته و در برابر عدالت (قرار دادن هر چیز در جای خویش) می‌باشد؛ ظلم آن است که شخص، کار یا چیزی را در موقعیتی که شایسته آن نیست، قرار دهد و این معنا با مقام امامت و رهبری مردم، بسیار ناسازگار است. امامت، مسئولیتی خطیر و حیاتی است که گناه و نافرمانی، سبب از دست رفتن این مقام می‌گردد. گستردگی مفهوم «ظلم»، از این بخش آیه «لاینال عهدی الظالمین» به دست می‌آید.

ائمه اطهار علیهم‌السلام برای اثبات جانشین پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به این آیه استدلال می‌کردند که علی علیه‌السلام، هیچ‌گاه به بت سجده نکرد. قرآن از زبان لقمان علیه‌السلام، شرک و بت‌پرستی را ظلمی بزرگ معرفی می‌کند: «يَا بَنِيَّ لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ»؛ ای فرزندانم! برای خدا شریک قرار مده که شرک، ظلم عظیمی است».

علامه طباطبایی رحمته‌الله‌علیه در این باره می‌نویسد: «از یکی از اساتید ما درباره چگونگی دلالت این آیه بر عصمت سؤال شد. او در جواب فرمود: به حکم عقل، مردم چهار دسته‌اند: ۱. در تمام عمر ظالم‌اند؛ ۲. در تمام عمر هیچ ظلمی نکرده‌اند؛ ۳. در ابتدای عمر خویش ظالم بوده و سپس آن را ترک کرده‌اند؛ ۴. در آغاز عمر خویش صالح بودند و در بخش پایانی عمر ظلم کرده‌اند.

شکی نیست که حضرت ابراهیم علیه‌السلام، برای دسته اول و چهارم مقام امامت را درخواست نکرده است. بر اساس چهار احتمال یاد شده، درخواست ابراهیم علیه‌السلام شامل گروه سوم و چهارم می‌باشد. قرآن، امامت دسته سوم را نیز نفی کرده است؛ آنچه باقی می‌ماند، تنها دسته دوم است و این دسته، کسانی هستند که از عصمت و عدالت برخوردارند. این ویژگی در زمان حیات پیامبر و در هنگام وفات حضرت، جز

۱. لقمان، آیه ۱۳.

بر علی علیه السلام قابل انطباق نبود. بعد از علی علیه السلام، اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله شایستگی چنین منصبی را دارند.^۱

آیه تطهیر

«... إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا»^۲ خدا اراده کرده است که هرگونه رجس و پلیدی را از شما اهل بیت دور کند و شما را از هر عیبی پاک و منزّه گرداند.» نزدیک به ۸۰ حدیث که بیشتر آنها از طرق اهل سنت است، شأن نزول آیه را پنج تن آل عبا - شامل پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام، حسن و حسین علیهما السلام - می‌داند.

قرار گرفتن آیه تطهیر در میان آیات مربوط به همسران پیامبر، موجب شد تا عده‌ای از مفسران اهل سنت در اختصاص این آیه به پنج تن آل عبا تردید نمایند؛ با وجود روایات فروان و دلایل و قراین موجود در آیه، اهل سنت کوشیده‌اند تا همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را نیز مصداق آیه تطهیر معرفی نمایند.

دلایل اختصاص آیه تطهیر به آل عبا

۱. اگر پیام آیه با توجه به سیاق معنا شود، ظهور آیه «تطهیر» و معنای آن به هم می‌ریزد و تغییرات ناگهانی در این آیه، بی‌حکمت باقی می‌ماند.

۲. در کاربردهای رایج، اهل بیت شامل همسر نیز می‌گردد و بر این اساس، انتظار می‌رود که در این آیه نیز همسران پیامبر صلی الله علیه و آله، اهل بیت تلقی شوند؛ چنان‌که این احتمال با توجه به سیاق و آیات قبل و بعد آیه تطهیر، نیز تأیید می‌شود؛ اما دگرگونی ناگهانی و تبدیل ضمیرهای مؤنث به مذکر در عباراتی مانند «لیذهب عنکم» و «یطهرکم» در آیه، از یک سو، و روایات نقل شده از فریقین^۳ درباره شأن نزول آیه، از سوی دیگر، دلایلی هستند که موجب تردید جدی در وحدت سیاق می‌شود و نشان می‌دهد که این فراز از آیه، با همسران پیامبر قابل انطباق نیست.

۱. رک: تفسیر المیزان، ج ۱، ص ۲۷۴، ذیل آیه مورد نظر؛ تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۴۴۲ و ۴۴۳.

۲. احزاب، آیه ۳۳.

۳. رک: المیزان، ج ۱۶، ص ۳۲۱ - ۳۲۶؛ محمود زمخشری، تفسیر الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۳، ص ۵۳۸؛ شوکانی، فتح القدر، ج ۴، ص ۲۷۹؛ طبرسی، مجمع البیان، ج ۸، ص ۳۰۶؛ سلیمان قندوزی، ینابیع الموده، ص ۲۹۴؛ عبدالحسین امینی، الغدیر، ج ۱، ص ۵۰.

گسستگی این بخش از آیه «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا» از آیات قبل و بعد آن، تا آن‌جا است که بعضی مفسران معتقدند: این قسمت از آیه، جمله معترضه‌ای است که به سیاق آیات ربطی ندارد و دلالت آیه هرگز بر این فراز متوقف نیست؛ همان‌طور که در سوره‌های: انعام، ۱۴۵؛ نحل، ۱۱۵؛ بقره، ۱۷۳؛ همین احکام را آورده و این فراز را ندارد.^۱

بنابراین، گرچه توجه به سیاق و رعایت قبل و بعد آیه، برای مفسر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است، اما آن‌جا که قراین و شواهدی مغایر با سیاق وجود دارد، باید به قراین و شواهد اولویت دارد؛ چنان‌که در تعارض میان ظهور لفظی و قواعد عقلی، اعراض از ظهور، اصلی معقول و پذیرفته است.

در آیاتی که سخن از تشبیه خداوند به انسان‌ها است، مانند: «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^۲ آن‌خدا می‌فرماید که بر عرش هستی محیط است»، «يَدُ اللَّهِ فَوْقَ أَيْدِيهِمْ»^۳ دست خدا بالای دست آنان است» و «وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ»^۴ در آن روز چهره‌هایی نورانی است»، ما از ظاهر لفظی دست برمی‌داریم و با فرض برهان عقلی بر تنزه خداوند از جسمیت، این الفاظ را کنایه از سیطره، قدرت و رحمت می‌دانیم.

۳. وجود احادیث فراوان در متون روایی شیعه و سنی: ^۵ علامه طباطبایی رحمته‌الله تعداد روایاتی را که این بخش از آیه را در شأن اهل بیت علیهم‌السلام دانسته، افزون بر ۷۰ روایت می‌داند که از راه‌های مختلف، در متون روایی شیعه و اهل سنت آمده است.^۶

۴. الف و لام در «الرجس»، برای جنس است و هر گونه آلودگی و گناه را به طور مطلق شامل می‌شود و از طهارتی ویژه حکایت می‌کند؛ در حالی که زنان پیامبر علیهم‌السلام از چنین طهارتی برخوردار نیستند؛ قرآن، خطاب به همسران پیامبر می‌فرماید: «وَقَرْنَ فِي

۱. همان، ص ۳۱۸.

۲. طه، آیه ۵.

۳. فتح، آیه ۱۰.

۴. قیامه، آیه ۲۲.

۵. برخی، این احادیث را نمونه‌ای از احادیث متواتر دانسته‌اند.

۶. المیزان، ج ۱۶، ص ۳۱۷.

بُيُوتِكُنَّ...^۱ از خانه بیرون نشوید.» حال آن‌که عایشه - یکی از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله - پس از درگذشت آن حضرت، از خانه خارج شد و در برابر حضرت علی علیه السلام خروج نمود و با این آیه مخالفت کرد و مرتکب گناه شد؛ قرآن کریم در سوره تحریم دو تن از زنان پیامبر را مورد عتاب قرار می‌دهد: «اگر شما دو زن به درگاه خدا توبه کنید [خدا] آمرزنده است]، اما اگر بر ضدّ پیامبر یکدیگر را پشتیبانی کنید، در حقیقت، خدا مولای او است و جبرئیل، صالح مؤمنان و فرشتگان پشتیبان او خواهند بود.» در روایتی ابن عباس از خلیفه دوم نقل کرده است که منظور از این دو تن، عایشه و حفصه هستند.^۲

۵. ضمایر به کار رفته در آیه «تطهیر»، جمع مذکر است؛ در حالی که ضمایر قبل و بعد آن که به زنان پیامبر مربوط است، همه به صورت جمع مؤنث آمده است.

۶. هیچ یک از زنان پیامبر صلی الله علیه و آله خود را مشمول این آیه ندانسته‌اند؛ اگر این آیه شامل آنان بود، بی‌تردید، بعضی از آن‌ها مانند عایشه و حفصه آن را مطرح می‌ساختند و از آن بهره تبلیغاتی می‌بردند؛ چنان‌که عایشه از لقب «امّ المؤمنین»^۳ بهره تبلیغاتی فراوانی برد.^۴

آیه اولی الامر

«أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»^۵ خداوند در این آیه، اطاعت از اولی الامر را لازم شمرده و آن را در کنار اطاعت رسول خدا قرار داده است؛ در حالی که میان اطاعت اولی الامر و اطاعت خدا و رسول، تفاوتی بیان نشده است. این آیه، از عصمت اولی الامر حکایت می‌کند. لزوم عصمت اولی الامر در این آیه، از نگاه برخی مفسران اهل سنت نیز دور نمانده است؛ روایاتی که در تفسیر این آیه نقل شده نیز اهل بیت معصوم علیهم السلام را اولی الامر دانسته است.^۶

۱. احزاب، آیه ۳۳.

۲. جلال الدین سیوطی، الدرّ المثور فی تفسیر المأثور، ج ۶، ص ۲۴۲.

۳. ر.ک: علامه سید مرتضی عسکری، احادیث ام المؤمنین عایشه، ج ۱، ص ۲۵۶.

۴. برای اطلاع از دلایل تفصیلی، ر.ک: تفسیر المیزان و تفسیر نمونه، ذیل آیه یادشده.

۵. نساء، آیه ۵۹.

۶. ر.ک: سلیمان بن القندوزی حنفی، ینابیع المودة، تحقیق سید علی جمال اشرف حسینی، ج ۱، ص ۳۴۱ - ۳۵۱؛

تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۴۰۹.

۳. جان پیامبر ﷺ

«فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَأَبْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ»^۱ به آن‌ها بگو: بیایید ما فرزندان خود را دعوت می‌کنیم، شما هم فرزندان خود را. ما زنان خویش را دعوت نماییم، شما هم زنان خود را. ما از نفوس خود دعوت کنیم، شما هم از نفوس خود. آن‌گاه مباحله کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.»

مفسران و محدثان شیعه و اهل تسنن، تصریح کرده‌اند که آیه مباحله در حق اهل بیت پیامبر ﷺ نازل شده است و پیامبر تنها کسانی را که همراه خود به میعادگاه برد، فرزندانش حسن و حسین و دخترش فاطمه علیها السلام و علی علیه السلام^۲ بودند.^۳ یک طرف، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و اهل بیتش علیهم السلام و طرف دیگر، نصاریی هستند که برای احتجاج آمده بودند.^۴ این آیه، درباره هیأت نجرانی و همراهان آن‌ها نازل شده است که پیامبر، آن‌ها را به مباحله دعوت کرد. آن‌ها تا فردای آن روز از حضرت مهلت خواستند و پس از مراجعه به شخصیت‌های نجران، اسقف (روحانی بزرگ‌شان) به آن‌ها گفت: شما فردا به محمد نگاه کنید. اگر با فرزندان و خانواده‌اش برای مباحله آمده بود، از مباحله با او بترسید و اگر با یارانش آمد، با او مباحله کنید. فردای آن روز، پیامبر آمد؛ در حالی که دست علی بن ابی‌طالب علیه السلام را گرفته و حسن و حسین علیهم السلام پیش روی او راه می‌رفتند و

۱. آل عمران، آیه ۶۱.

۲. تفسیر «انفسنا» به حضرت علی علیه السلام، تنها به شیعیان اختصاص ندارد و شماری از بزرگان بنام اهل سنت نیز این تفسیر را روایت کرده‌اند، از جمله:

مسلم بن حجاج نیشابوری، الصحيح، ج ۷، ص ۱۲۰، چاپ محمد علی صبیح، مصر؛ احمد بن حنبل در مسند، ج ۱، ص ۱۸۵، چاپ مصر؛ طبری در تفسیر خود، ذیل آیه مباحله (آل عمران، ۶۱)، ج ۳، ص ۱۹۲، چاپ میمنه، مصر؛ حاکم نیشابوری در مستدرک، ج ۳، ص ۱۵۰، چاپ حیدرآباد دکن؛ حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب دلائل النبوة، ص ۲۹۷، چاپ حیدرآباد؛ واحدی نیشابوری در کتاب اسباب النزول، ص ۷۴، چاپ الهندیة؛ فخر رازی در تفسیر کبیر، ج ۸، ص ۸۵، چاپ البهیه، مصر؛ زمخشری در الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۳، چاپ مصطفی محمد.

۳. رک: تفسیر مجمع البیان، ج ۲، ص ۳۱۱.

۴. رک: المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۲۲۲ - ۲۴۴.

فاطمه علیها السلام پشت سرش بود. نصارا نیز بیرون آمدند؛ در حالی که اسقف آن‌ها پیشاپیش آنان قرار داشت. اسقف، درباره همراهان پیامبر سؤال کرد. به او گفتند: این پسر عمو و داماد او و محبوب‌ترین خلق خدا نزد او است و این دو پسر، فرزندان دختر او از علی علیه السلام هستند و آن بانوی جوان، دخترش فاطمه است که عزیزترین مردم نزد او و نزدیک‌ترین افراد به قلب او است. اسقف گفت: من مردی را می‌بینم که در مباحله با کمال جرأت اقدام می‌کند و گمان می‌کنم راستگو باشد که در این صورت، سوگند به خدا، یک سال بر ما نخواهد گذشت؛ درحالی که در تمام دنیا، یک نصرانی وجود نداشته باشد که آب بنوشد. آن‌گاه خطاب به رسول‌خدا صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای ابوالقاسم! ما با تو مباحله نمی‌کنیم؛ بلکه مصالحه می‌نماییم و پیامبر صلی الله علیه و آله نیز با آنان مصالحه نمود و عهدنامه‌ای در این زمینه نوشته شد.^۱

۴. وزیر و پشتیبان پیامبر

«قَالَ رَبِّ اشْرَحْ لِي صَدْرِي * وَيَسِّرْ لِي أَمْرِي * وَأَخْلِلْ عُقْدَةً مِّن لِّسَانِي * يَقْتَهُوا قَوْلِي * وَاجْعَلْ لِّي وَزِيرًا مِّنْ أَهْلِي * هَارُونَ أَخِي * اشْدُدْ بِهِ أَزْرِي * وَأَشْرِكْهُ فِي أَمْرِي...^۲ پروردگارا! سینه‌ام را گشاده کن، و کارم را برایم آسان گردان! و گره از زبانم بگشای تا سخنان مرا بفهمند! و وزیری از خاندانم برای من قرار ده، برادرم هارون را! با او پشتم را محکم کن و او را در کارم شریک ساز.» حضرت موسی علیه السلام هنگامی که از طرف خداوند متعال به پیامبری برگزیده شد، برای پیشبرد اهدافش از خداوند درخواست کمک نمود؛ آیات یادشده تمنایی است که موسی علیه السلام از پروردگار خویش دارد.

در روایات آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله همین درخواست را از خداوند متعال نمود؛ فقط به جای نام «هارون» نام «علی علیه السلام» را نهاد:

«پروردگارا! من از تو همان را می‌خواهم که برادرم موسی تقاضا کرد؛ از تو می‌خواهم سینه‌ام را گشاده گردانی و کارها را بر من آسان کنی. گره از زبانم بگشایی تا سخنانم را درک کنند. برای من وزیری از خاندانم قرار دهی، برادرم علی علیه السلام را.

۱. تفسیر نمونه، ج ۲، ص ۵۷۹؛ رک: ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۳۶۳؛ جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۴۳۳.

۲. طه، آیه ۲۵-۳۵.

خداوندا پشتم را با او محکم کن و او را در کار من شریک گردان تا تو را تسبیح گوئیم، و تو را بسیار یاد کنیم که تو به حال ما بصیر و بینایی.»^۱

همچنین در احادیث فراوانی از شیعه و اهل سنت نقل شده است که پیامبر اکرم در جنگ تبوک، و مواردی مختلف، به حضرت علی رضی الله عنه فرمود:

«أَنْتَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي»^۲ تو نسبت به من، به منزله هارون از موسی هستی؛ جز این که پس از من پیامبری نیست.» این حدیث، به «حدیث منزلت» معروف است که بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت، به آن اشاره نموده‌اند.

۵. نماد ایثار

«وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْرِي نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ رَءُوفٌ بِالْعِبَادِ»^۳ بعضی مردم، هنگام خوابیدن در جایگاه پیغمبر صلی الله علیه و آله جان خود را در برابر خشنودی خدا می‌فروشد و خداوند نسبت به بندگانش مهربان است.»

آن شب که به «لیلة المبيت» شهرت یافت، ۶۰ تن از بهترین جنگاوران قریش، خانه پیامبر صلی الله علیه و آله را محاصره کردند تا آن حضرت صلی الله علیه و آله را به شهادت رسانند. فرشته وحی، رسول خدا را از این نقشه آگاه ساخت؛ چنان که قرآن می‌فرماید: «وَإِذْ يَمْكُرُ بِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِيُثْبِتُوكَ أَوْ يَقْتُلُوكَ أَوْ يُخْرِجُوكَ وَيَمْكُرُونَ وَيَمْكُرُ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَكْرِينَ»^۴ به یادآور هنگامی را که کافران بر ضد تو حيله کردند و بر آن شدند که تو را در زندان ننگه دارند یا بکشند و یا تبعید کنند. آنان از در مکر وارد می‌شوند و خداوند مکر آنان را به خودشان باز می‌گرداند و خداوند، از همه چاره‌جو تر است.»

پیامبر صلی الله علیه و آله باید طرخی می‌ریخت که مشرکان در تعقیب او نباشند تا از مکه دور شود. از این رو، باید با استفاده از شیوه غافل‌گیری خانه را ترک می‌کرد؛ در عین حال، چنین وانمود می‌کرد که در خانه است و در بستر خود آرمیده است. برای اجرای این

۱. رک: تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۳۷۶؛ الدرالمختور، ج ۴، ص ۲۹۵.

۲. رک: مجمع البیان، ج ۷، ص ۳۵۷؛ شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۹۰.

۳. بقره، آیه ۲۰۷.

۴. انفال، آیه ۳۰.

نقشه، لازم بود که فردی از جان گذشته این طرح را عملی سازد و حال آن که جز علی علیه السلام هیچ یک از یاران رسول خدا این گونه بی قرار دیدار خدا نبودند.^۱

ثعلبی می‌گوید: «هنگامی که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله تصمیم گرفت مهاجرت کند، برای ادای قرض خود و تحویل امانت‌هایی که نزد او بود، علی علیه السلام را به جای خویش قرار داد و شب هنگام که به سوی غار می‌رفت و مشرکان اطراف خانه او را محاصره کرده بودند، دستور داد علی علیه السلام در بستر او خوابید و پارچه سبز (بُرْدِ حَضْرَمِی) را که مخصوص رسول خدا بود، روی خویش کشید. در این هنگام، خداوند به جبرئیل و میکائیل وحی نمود که من میان شما برادری ایجاد کردم و عمر یکی از شما را طولانی‌تر قرار دادم. کدام یک از شما حاضر است ایثار کند و زندگی دیگری را بر خود مقدم دارد؟ هیچ‌یک حاضر نشدند.^۲

۶. هدایت‌گر امت

«إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ؛^۳ ای پیامبر! تو انذار کننده هستی و برای هر قوم، [در هر عصر و زمان] «هدایت‌گری» است.»

واژه «هاد» (هدایت‌گر)، از جهت معنا، بر پیامبر، امام و دانشمندان اطلاق‌پذیر است؛ چون همه آنان هدایت‌گر جامعه هستند؛ با این تفاوت که پیامبر و امام، مصداق اکمل، و در مرتبه بالایی از هدایت‌گری قرار دارند و علما و دانشمندان، در مرتبه پایین‌تری از هدایت‌گری هستند؛ اما با توجه به روایات فراوانی که از شیعه و سنی در ذیل این آیه نقل شده، روشن می‌شود که مقصود از «منذر» (انذارکننده) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله است و مقصود از «هاد» (هدایت‌گر) امام معصوم علیه السلام است که راه پیامبر را ادامه می‌دهد و حافظ و نگهبان شریعت او است.^۴

«فخر رازی» و «سیوطی»، در ذیل این آیه در تفسیر جمله «إِنَّمَا أَنْتَ مُنذِرٌ وَ لِكُلِّ قَوْمٍ هَادٍ» از ابن عباس و دیگران نقل می‌کنند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دستش را بر سینه خود نهاد و

۱. ر.ک: محمد بن جریر طبری، المسترشد، ص ۳۶۱؛ حسکانی، شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۱۲۳ - ۱۳۱.

۲. ابن طاووس، الطرائف، ترجمه داود الهامی، ص ۱۲۶.

۳. رعد، آیه ۷.

۴. ر.ک: تفسیر المیزان، ج ۱۱، ص ۳۲۷.

فرمود: منم منذر. سپس به شانه علی علیه السلام اشاره کرد و فرمود: تویی هادی! به وسیله تو، پس از من، هدایت یافتگان هدایت می‌شوند.^۱

در تفسیر «نور الثقلین» ذیل آیه یادشده، حدود پانزده روایت در این باره نقل گردیده است؛ از جمله از امام باقر و امام صادق علیهما السلام نقل شده که فرمودند: «كُلُّ إِمَامٍ هَادِيٌّ كُلُّ قَوْمٍ فِي زَمَانِهِ؛ هر امام معصومی، در زمان خود هدایتگر مردم است.»^۲

۷. شهادت طلبی

«مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَ مَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا»^۳؛ در میان مؤمنان، مردانی هستند که بر سر عهده‌ای که با خدا بستند، صادقانه ایستاده‌اند. بعضی پیمان خود را به آخر بردند و در راه او شربت شهادت نوشیدند و بعضی دیگر، در انتظارند و هرگز تغییر و تبدیلی در عهد و پیمان خود ندادند.»

مقصود از «مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ»، کسانی هستند که در راه اسلام خالصانه جان‌فشانی کردند؛ نمونه‌های برتر این ایثار در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، حمزه سیدالشهداء عموی پیامبر و شهدای بدر و احد بودند.

«مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ»، کسانی هستند که بی‌قرار وصل و شیدایی شهادت‌اند و آماده‌اند که جان خویش را فدای اسلام کنند؛ بهترین نمونه آن در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله، حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

در روایات، «مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ» به حمزه عموی پیامبر و شهدای جنگ بدر و احد، و جمله «مِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ» به علی بن ابی‌طالب علیه السلام تفسیر شده است؛ چنان‌که حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «فِينَا نَزَلَتْ «رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ» فَأَنَا وَاللَّهِ الْمُنْتَظِرُ وَ مَا بَدَلْتُ تَبْدِيلًا»^۴؛ این آیه درباره ما نازل شده است. به خدا سوگند! من منتظر هستم و هرگز تغییری در این عهد و پیمان نیست.»

۱. رک: ابو عبدالله محمد بن عمر فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۷، ص ۱۴؛ الدرّ المثور، ج ۴، ص ۴۵.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۲، ص ۴۸۲-۴۸۵.

۳. احزاب، آیه ۲۳.

۴. رک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۴۶؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴؛ تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۲۹۰؛ تفسیر

نورالثقلین، ج ۴، ص ۲۵۸-۲۵۹.

۸. فریادگر برائت

بیشتر مفسران و مورخان اتفاق نظر دارند که در سال نهم هجری، هنگامی که آیات نخستین سوره توبه درباره اعلان جنگ با مشرکان پیمان شکن نازل شد، پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای ابلاغ این فرمان انتخاب نمود تا در هنگام حج در مکه آن را برای عموم مردم بخواند؛ ولی چیزی نگذشت که آیات را از او گرفت و به علی بن ابی طالب علیه السلام سپرد و حضرت را مأمور ابلاغ آن کرد تا در مراسم حج آن را ابلاغ کند و او نیز چنین کرد.^۱

در روایات فراوانی آمده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پاسخ این پرسش که چرا پیامبر آیات را از ابوبکر گرفت و امیرمؤمنان را مأمور ابلاغ آن کرد، فرمود: «جبرئیل نزد من آمد و گفت: این پیام را کسی از سوی تو ادا نمی‌کند، مگر خودت یا مردی از تو.»^۲ با توجه به این که الغای پیمان‌های مشرکان، یکی از حساس‌ترین مراحل تاریخ اسلام بود و آگاهی، تدبیر و شجاعت فوق‌العاده‌ای را می‌طلبید، باید آگاه‌ترین و شجاع‌ترین فرد برای این کار انتخاب می‌شد. به همین جهت، پیامبر از طرف خداوند مأمور شد تا آن را از ابوبکر بگیرد و خودش یا امیرمؤمنان آن را ابلاغ نماید؛ زیرا کسی دیگر، شایسته اعلان آن پیام به مشرکان نبود.^۳

۹. برترین انسان

«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ أَوْلِيَاءُ هُمْ خَيْرُ الْبَرِيَّةِ»^۴ در حقیقت، کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، آنان‌اند که بهترین آفریدگان هستند. منظور از «شَرَّ الْبَرِيَّةِ» (بدترین مخلوقات) در این سوره، اهل کتاب و مشرکانی است که به بی‌بینه‌هایی (دلیل‌های روشنی) که به موجب سنت خداوند متعال برای آنان آمده بود، کافر شدند. این تعبیر، دلیلی برای جاودان ماندن آن‌ها در آتش دوزخ است.

۱. رک: مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۸۷.

۲. رک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۰۴-۳۱۹؛ الدرّ المشثور، ج ۳، ص ۲۰۹.

۳. رک: پیام قرآن، ص ۲۹۱-۲۹۲.

۴. بینه، آیه ۶ و ۷.

مراد از «خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» (بهترین مخلوقات)، مؤمنان و انسان‌های صالح‌اند؛ ولی بهترین نمونه آن، حضرت علی علیه السلام و پیروان حقیقی او هستند؛ چنان‌که در روایات فراوانی، آیه «أَوْلَئِكَ هُم خَيْرُ الْبَرِيَّةِ» به حضرت علی علیه السلام و پیروان او تفسیر شده است؛ از جمله پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام قرائت این آیه فرمود: «یا علی! آن‌ها تو و شیعیانت هستید. وعده من و شما، کنار حوض کوثر است.»^۱ همچنین دشمنان حضرت علی علیه السلام و شیعیان ایشان، در برخی روایات «شُرَّ الْبَرِيَّةِ» خوانده شده‌اند.^۲

۱۰. انفاق کننده

«..... * يُوْفُونَ بِالنَّذْرِ وَ يَخَافُونَ يَوْمًا كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا * وَ يُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَى حُبِّهِ مِسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَ لَا شُكْرًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا * فَوَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَّ ذَلِكَ الْيَوْمِ وَ لَقَّاهُمْ نَضْرَةً وَ سُرُورًا * وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا؛^۳ ... آن‌ها به نذر خود وفا می‌کنند و از روزی که شرّ و عذابش گسترده است، می‌ترسند و غذای [خود] را با این‌که به آن علاقه [و نیاز] دارند، به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» می‌دهند! [و می‌گویند:] ما شما را برای خدا اطعام می‌کنیم و هیچ پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم! ما از پروردگاران ترسیده‌ایم، در آن روزی که عبوس و سخت است! [به جهت این عقیده و عمل] خداوند آنان را از شرّ آن روز نکه می‌دارد و آن‌ها را می‌پذیرد؛ در حالی که غرق شادی و سرورند! و در برابر صبرشان، بهشت و لباس‌های حریر بهشتی را به آنان پاداش می‌دهد.»

اندیشه‌وران شیعه اتفاق نظر دارند که سوره انسان (دهر) و یا هیجده آیه آن،^۴ درباره حضرت علی و حضرت فاطمه و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و خادم آن‌ها فضه نازل شده است. علامه امینی این شأن نزول را از ۳۴ تن از عالمان معروف اهل سنت نقل کرده است. از این رو، این شأن نزول در میان اهل سنت، مشهور، بلکه متواتر است.^۵

۱. ر.ک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۱۵؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۴۵۹؛ الدرّ المنثور، ج ۶، ص ۳۷۹.

۲. شیخ صدوق، امالی، ص ۶۷۱.

۳. انسان، آیه ۷-۱۲.

۴. از آیه ۵ «إِنَّ الْأَبْرَارَ...» تا آیه ۲۲ «... وَ كَانَ سَعْيُكُمْ مَشْكُورًا».

۵. ر.ک: علامه امینی، الغدير، ج ۳، ص ۱۰۷-۱۱۱.

ابن عباس می‌گوید: «حسن و حسین علیهما السلام بیمار شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله با جمعی از یاران به عیادت‌شان آمدند و به علی علیه السلام فرمودند: ای ابوالحسن! خوب بود نذری برای شفای فرزندان خود می‌کردی. علی علیه السلام، فاطمه علیها السلام و فضه که خادم آن‌ها بود، نذر کردند که اگر آن‌ها شفا یابند، سه روز روزه بگیرند. بنابر برخی روایات، حسن و حسین علیهما السلام نیز گفتند: ما هم نذر می‌کنیم روزه بگیریم. چیزی نگذشت که هر دو شفا یافتند؛ در حالی که از نظر مواد غذایی دست‌شان خالی بود. علی علیه السلام سه من جو قرض نمود و فاطمه علیها السلام یک سوم آن را آرد کرد و نان پخت. وقتی می‌خواستند آن را تناول کنند، مسکینی آمد. سپس حضرت یک سوم دیگر را پخت. باز هم پیش از تناول، یتیمی از آن‌ها کمک خواست. با یک سوم باقی‌مانده نان پختند که اسیری آمد و پس از تقاضای کمک، نان را به او دادند.^۱ بنابر برخی روایات، تمام جریان کمک به مسکین، یتیم و اسیر در یک روز اتفاق افتاد.

هنگامی که صبح شد، علی علیه السلام دست حسن و حسین علیهما السلام را گرفته، خدمت پیامبر آمدند. وقتی پیامبر آن‌ها را مشاهده کرد، دید از شدت گرسنگی می‌لرزند. فرمود: این حالی را که در شما می‌بینم، برای من بسیار سخت است. سپس برخاست و با آن‌ها حرکت کرد. هنگامی که وارد خانه فاطمه علیها السلام شد، فاطمه را دید که در محراب عبادت ایستاده؛ در حالی که از شدت گرسنگی دل او به پشت چسبیده و چشم‌هایش به گودی نشسته. پیامبر صلی الله علیه و آله ناراحت شد. در همین هنگام، جبرئیل نازل شد و گفت: ای محمد! این سوره را بگیر. خداوند با چنین خاندانی به تو تهنیت می‌گوید. سپس سوره «هل أتی» را بر او خواند.^۲

انفاق امام علی علیه السلام فقط به این مورد اختصاص ندارد؛ بلکه در موارد متعدد دیگر نیز حضرت انفاق نمود؛ از جمله: «الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ سِرًّا وَعَلَانِيَةً فَلَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ»^۳ آن‌ها که اموال خود را به هنگام

۱. تفسیر قمی، ج ۲، ص ۳۹۹.

۲. رک: امینی، عبدالحسین، الغدير، ص ۱۱۱؛ تفسیر نمونه، ج ۲۵، ص ۳۴۳-۳۴۴؛ شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۹۳-۴۱۰.

۳. بقره، آیه ۲۷۴.

شب و روز، پنهان و آشکار، انفاق می‌کنند، مزدشان نزد پروردگارشان است و نه ترسی بر آن‌هاست و نه غمگین می‌شوند.»

در احادیث بسیاری بیان شده است که حضرت علی علیه السلام چهار درهم داشت؛ یکی را در شب و دیگری را در روز، سومی را به طور مخفی و چهارمی را آشکارا صدقه داد، و این آیه در شأن آن حضرت نازل شد: ^۱ مضمون این حدیث، در کتاب‌های تفسیر اهل سنت نیز نقل شده است؛ چنان‌که سیوطی در «الدر المنثور» از ابی‌عساکر، طبرانی، ابن حاتم و جمعی دیگر، این حدیث را نقل کرده است. ^۲

۱۱. صالح المؤمنین

«وَإِنْ تَظَاهَرَا عَلَيْهِ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ مَوْلَاهُ وَجِبْرِيلُ وَصَالِحُ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمَلَائِكَةُ بَعْدَ ذَلِكَ ظَهِيرٌ»^۳ اگر شما بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دست به دست هم دهید، کاری از پیش نخواهید برد؛ چرا که خداوند مولا و یاور او است و همچنین جبرئیل و صالح مؤمنان و فرشتگان نیز پشتیبان او هستند.»

«صالح المؤمنین» به صورت مضاف و مضاف‌الیه آمده که معنای آن چنین است: «فردی صالح از میان مؤمنان»، و مصداق آن، یک نفر است. اگر حالت عمومی داشت، با عبارت: «والمؤمنون الصالحون» می‌آمد. این نکته در روایات نیز مورد تأکید قرار گرفته و در احادیث فراوانی از شیعه و اهل سنت، «صالح المؤمنین» به علی علیه السلام تفسیر شده و نشان می‌دهد که تنها مصداق آیه و یا برترین و کامل‌ترین مصداق آیه، علی علیه السلام است و با توجه به این‌که در کنار جبرئیل قرار گرفته (و جبرئیل و صالح المؤمنین)، اهمیت این فضیلت به‌خوبی آشکار می‌شود؛ چرا که پس از خداوند و جبرئیل امین، برترین یار و یاور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله در تمام طول عمر، علی علیه السلام بود. «حاکم حسکانی حنفی» در ذیل این آیه، بیش از پانزده روایت از طرق مختلف نقل می‌کند که منظور از «صالح المؤمنین» علی بن ابی‌طالب علیه السلام است.

۱. نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۹۰.

۲. الدر المنثور، ج ۱، ص ۳۶۳.

۳. تحریم، آیه ۴.

از «عمار یاسر» نقل شده که از علی علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مرا فراخوانده و فرمود: آیا تو را بشارت دهم؟ عرض کردم: آری، ای رسول خدا! تو همیشه بشارت‌دهنده به خیر بودی. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: خداوند درباره تو آیه‌ای نازل کرده است. عرض کردم کدام آیه؟ فرمود: تو قرین و هم‌ردیف جبرئیل شده‌ای (خداوند تو را قرین او ساخته). سپس این آیه را تلاوت کرد.^۱

۱۲. دانای «علم کتاب»

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمٌ الْكِتَابِ؛^۲ کسانی که کافر شدند، می‌گویند تو فرستاده نیستی. بگو: کافی است خدا و آن کس که نزد او علم کتاب است، میان من و شما گواه باشد.»

«أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ بَيِّنَةٍ مِّن رَّبِّهِ وَيَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ...^۳ آیا آن کس که دلیل آشکاری از پروردگار خویش دارد و به دنبال او، شاهدی از سوی او می‌باشد...»

بی‌شک، کسی که شهادت او در کنار شهادت خدا قرار می‌گیرد، مقامی بس ارجمند دارد و قرآن با صراحت بیان می‌کند که این شأن و منزلت به دلیل برخوردار بودن از «علم الکتاب» است. در آیه ۱۷ سوره هود نیز به این شاهد اشاره شده است و او را پیرو محض رسول خدا صلی الله علیه و آله شمرده است: کلمه «منه» بدان معنا است که شاهد از خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله و اهل بیت او علیهم السلام است؛ روایات فراوانی از شیعه و سنی نقل شده که «شاهد»، علی بن ابی‌طالب علیه السلام است؛ ابن مغازلی شافعی از عبدالله بن عطاء روایت کرده: روزی در حضور امام باقر علیه السلام بودم که فرزند عبدالله بن سلام (یکی از علمای اهل کتاب که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله اسلام آورد) عبور کرد. از آن حضرت پرسیدم: آیا منظور از «من عنده علم الکتاب» پدر این شخص است؟ فرمود: نه، بلکه منظور علی بن ابی‌طالب علیه السلام است که آیه «يَتْلُوهُ شَاهِدٌ مِّنْهُ» و آیه «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا...»^۴ نیز در شأن او نازل شده است. همچنین چندین روایت از شیعه و اهل سنت

۱. رک: شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۴۱-۳۵۲؛ المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۹، ص ۳۳۲.

۲. رعد، آیه ۴۳.

۳. هود، آیه ۱۷.

۴. مائده، آیه ۵۵.

نقل شده که منظور از «شاهد» در سوره هود، علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد؛^۱ همین معنا از ثعلبی به دو طریق روایت شده است.^۲ با توجه به ویژگی یادشده از واژه «منه»، روشن می‌شود که مصداق آن، جز حضرت علی علیه السلام کسی نبوده است.

مفهوم علم الکتاب

اهمیت «علم الکتاب»، از داستان حضرت سلیمان علیه السلام و احضار تخت بلقیس که در سوره نمل آمده، روشن می‌شود. قرآن کریم می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِّنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ»^۳ کسی که بهره‌ای از «علم الکتاب» داشت، گفت: من تخت بلقیس را حاضر می‌کنم، پیش از آن‌که چشم برهم زنی...». اگر آگاهی به برخی از «علم کتاب»، چنین اثر شگفت‌انگیزی دارد و می‌توان با چنین علمی تختی عظیم را از فرسنگ‌ها^۴ و در فاصله زمانی کمتر از یک چشم بر هم زدن جابه‌جا کرد، می‌توان حدس زد، کسی که از تمامی این علم بهره‌مند است، از قدرتی فراتر از درک و توصیف برخوردار است.^۵ چگونه می‌توان باور کرد که «مَنْ عِنْدَهُ...»، عبدالله بن سلام، یهودی مسلمان‌شده باشد.^۶

۱۳. اطاعت از حکم نجوا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا نَاجَيْتُمُ الرَّسُولَ فَقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَةٌ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ وَأَطْهَرُ فَإِن لَّمْ تَجِدُوا فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ»^۷ اگر بخواهید با رسول نجوا کنید، پیش از آن باید صدقه بدهید.

مفسران در شأن نزول آیه می‌نویسند: «جمعی از ثروتمندان، خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌آمدند و با آن حضرت نجوا می‌کردند [این عمل علاوه بر این که وقت پیامبر را

۱. رک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۳۵۹-۳۶۹.

۲. رک: البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۹۴-۹۵.

۳. نمل، آیه ۴۰.

۴. از سرزمین سبأ (در یمن) که مقر حکومت بلقیس است تا سرزمین فلسطین پایتخت حکومت حضرت سلیمان علیه السلام.

۵. مصباح یزدی، آموزش عقاید، ج ۱-۲، ص ۳۶۸-۳۷۴؛ تفسیر المیزان، ذیل آیه و بحث روایی ذیل همان آیه.

۶. برخی از مفسران اهل سنت، معتقدند که «عنده علم الکتاب»، عبدالله بن سلام است.

۷. مجادله، آیه ۱۲.

می‌گرفت، مایه نگرانی مستضعفان و موجب امتیازی برای ثروتمندان بود]. خداوند به آن‌ها دستور داد که پیش از نجوا با پیامبر اکرم، صدقه‌ای به نیازمندان بپردازند. جز یک نفر، همه مسلمانان از دادن صدقه و نجوا خودداری کردند^۱ و او، کسی جز امیر مؤمنان نبود.

برخی مفسران معتقدند: هدف گروهی از نجوا با پیامبر این بود که از این راه بر دیگران برتری جویند و پیامبر گرامی نیز از روی بزرگواری خاص خود در عین حال که ناراحت بود، از نجوای آنان جلوگیری نمی‌کرد؛ خداوند آنان را از این کار نهی نمود.^۲ پس از مدتی کوتاه، با نازل شدن آیه ۱۳، حکم این آیه نسخ شد.^۳ در این آیه می‌فرماید: «أَلْأَشْفَقْتُمْ أَنْ تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيْ نَجْوَاكُمْ صَدَقَاتٍ فَإِذْ لَمْ تَفْعَلُوا وَتَابَ اللَّهُ عَلَيْكُمْ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَاللَّهُ خَبِيرٌ بِمَا تَعْمَلُونَ»^۴ آیا ترسیدید فقیر شوید که از دادن صدقات قبل از گفتگوی سرّی خودداری کردید؟ اکنون که این کار را نکردید و خداوند توبه شما را پذیرفت، نماز را به پا دارید و زکات بدهید و خدا و پیامبرش را اطاعت کنید و [بدانید که] خداوند از آنچه انجام می‌دهید، با خبر است.

در روایات متعددی آمده است که علی بن ابی‌طالب علیه السلام تنها کسی بود که به حکم آیه «نجوا» عمل کرد؛ چنان‌که خود آن حضرت می‌فرماید: «در قرآن، آیه‌ای است که هیچ کس قبل از من و نه بعد از من، به آن عمل نکرده و نخواهد کرد و آن، آیه نجوا است. من دیناری داشتم، آن را به ده درهم فروختم. هر زمانی می‌خواستم با پیامبر صلی الله علیه و آله نجوا کنم، درمی‌را صدقه می‌دادم. سپس این آیه نسخ شد.»^۵

۱۴. قهرمان در جنگ

یکی از فضایل مهم علی علیه السلام، جهاد حضوری در جنگ‌های متعدد می‌باشد. این حضور، به گونه‌ای سرنوشت‌ساز بود که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: ضربت روز خندق با هفتاد

۱. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۹، ص ۴۱۷.

۲. ر.ک: محمود آلوسی بغدادی، روح المعانی، ج ۲۸، ص ۳۰.

۳. تفسیر المیزان، ج ۱۹، ص ۱۸۹ و ۱۹۱.

۴. مجادله، آیه ۱۳.

۵. شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۳۱۲؛ الدر المنثور، ج ۶، ص ۱۸۵؛ پیام قرآن، ج ۹، ص ۳۳۶.

سال عبادت بندگان خدا برابری می‌کند. یکی از این موارد، حضور ایشان در جنگ موسوم به ذات السلاسل است. در قرآن می‌خوانیم: «وَالْعَادِيَاتِ ضَبْحًا * فَالْمُورِيَاتِ قَدْحًا * فَالْمُغِيرَاتِ صُبْحًا * فَأَثَرُنَّ بِهِ نَقْعًا * فَوَسَطْنَ بِهِ جَمْعًا»^۱ سوگند به اسبان دونده [مجاهدان]؛ در حالی که نفس‌زنان به پیش می‌رفتند، و سوگند به افروزندگان جرقه آتش [در برخورد سم‌هایشان با سنگ‌های بیابان]، و سوگند به هجوم آوران سپیده دم که گرد و غبار به هر سو پراکنند، و [ناگهان] در میان دشمن ظاهر شدند...».

در حدیثی آمده است که این سوره در سال هشتم هجری پس از جنگ «ذات السلاسل» نازل شده است.

در سال هشتم هجری به پیامبر اسلام ﷺ خبر دادند که دوازده هزار سوار در سرزمین «یابس» جمع شده، و با یک دیگر عهد کرده‌اند که تا پیامبر ﷺ و علی ﷺ را به قتل نرسانند و مسلمانان را متلاشی نکنند، از پای ننشینند! پیامبر گرامی اسلام ﷺ جمع فراوانی از یاران خود را به فرماندهی برخی صحابه به سوی آنان فرستاد؛ ولی آنان پس از گفتگو بی‌نتیجه بازگشتند. در نهایت، پیامبر اکرم ﷺ و علی ﷺ را با گروه بسیاری از مهاجر و انصار به نبرد آنان اعزام داشت. آن‌ها به سرعت به سوی منطقه دشمن حرکت کردند و شبانه راه می‌رفتند تا این‌که صبحگاهان دشمن را در حلقه محاصره گرفتند. ابتدا اسلام را بر آنان عرضه کردند و چون نپذیرفتند، زمانی که هوا به‌خوبی روشن نشده بود، به آن‌ها حمله کردند و آنان را در هم شکستند. هنوز سربازان اسلام به مدینه بازنگشته بودند که سوره «عادیات» نازل شد و بشارت پیروزی لشکر اسلام را به پیامبر داد.

پیامبر اکرم ﷺ آن روز برای نماز صبح آمد و این سوره را در نماز تلاوت نمود. پس از پایان نماز، اصحاب عرض کردند: این سوره‌ای است که ما تا به حال نشنیده بودیم! پیامبر ﷺ فرمود: آری، علی ﷺ بر دشمنان پیروز شد و جبرئیل دیشب با آوردن این سوره به من بشارت پیروزی آن‌ها را داد. چند روز بعد علی ﷺ با غنایم جنگی و اسیران به مدینه وارد شد.^۲

۱. العادیات، آیه ۵-۱.

۲. ر.ک: تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۲۲؛ بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۶۶.

۱۵. وجوب محبت

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ؛^۱ بگو: من هیچ پاداشی از شما برای اجر رسالتم درخواست نمی‌کنم؛ جز دوست داشتن نزدیکانم (اهل بیتم).»
«إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا؛^۲ مسلماً کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده‌اند، خداوند رحمان محبتی برای آنان در دل‌ها قرار می‌دهد.»

بر اساس روایت شیعه و برخی روایات اهل سنت، مقصود از «المودة فی القربی» (دوستی خویشاوندان) در آیه شریفه، دوستی حضرت علی و فاطمه و فرزندان ایشان است که اجر و پاداش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده شده است. زمخشری در ذیل آیه شریفه روایتی نقل می‌کند که وقتی این آیه نازل شد، از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدند: خویشان تو چه کسانی‌اند که مودت و دوستی آن‌ها بر ما واجب شده است؟ فرمود: «علی و فاطمه و فرزندان آن دو»^۳ در این باره روایات فراوانی نقل شده است.^۴

بنابراین، قرآن مجید در این آیه، مسلمانان را به دوست داشتن و محبت اهل بیت علیهم السلام سفارش نموده، آن را اجر و پاداش رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرار داده است، بی‌تردید، این مودت و دوستی راهی به سوی خدا است: «قُلْ مَا سَأَلْتُكُمْ مِنْ أَجْرٍ فَهُوَ لَكُمْ إِنْ أَجْرِيَ إِلَّا عَلَى اللَّهِ وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ؛^۵ بگو، هر پاداشی از شما خواسته‌ام برای خود شما است؛ اجر من، تنها بر عهده خدا است و او بر همه چیز شاهد است»^۶ این دوستی، در حقیقت، راهی به سوی امامت و تداوم رسالت است.

۱. شورا، آیه ۲۳.

۲. مریم، آیه ۹۲.

۳. ر.ک: زمخشری، الکشاف، ج ۴، ص ۲۱۹، ذیل آیه ۲۳ سوره شوری.

۴. ر.ک: شواهد التنزیل، ج ۲، ص ۱۸۹-۲۱۰؛ تفسیر نورالتقلین، ج ۴، ص ۵۷۱-۵۷۵.

۵. سباء، آیه ۴۷.

۶. ر.ک: پیام قرآن، ج ۹، ص ۲۲۵-۲۳۷.

در شأن نزول آیه ۹۲ سوره مریم «إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَيَجْعَلُ لَهُمُ الرَّحْمَنُ وُدًّا» نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: «ای ابوالحسن! بگو خداوندا برای من نزد خودت عهد و پیمانی قرار ده، و محبت مرا در دل‌های مؤمنان بیفکن.»

در این هنگام، این آیه نازل شد. سپس آن حضرت فرمود: «به همین جهت، فرد با ایمانی را ملاقات نمی‌کنیم، مگر این‌که در قلب او محبت علی بن ابی طالب رضی الله عنه است.» روایات متعدد دیگری نیز نقل شده که این آیه درباره علی بن ابی طالب رضی الله عنه است که محبت او را در دل هر فرد با ایمانی جای داده است.^۱

۱۶. وسیله تقرب به خدا

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ؛^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، پرهیزکاری پیشه کنید و وسیله‌ای برای تقرب به خدا انتخاب نمایید...»^۳
در روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌خوانیم: امامان رضی الله عنهم، کسانی هستند که پیروی از آنان، پیروی از خدا و سرپیچی از فرمان آنان، سرپیچی از فرمان خدا است... و آنان وسیله به سوی خدا هستند (که با آنان به خداوند تقرب می‌جوئیم).^۴
علی رضی الله عنه خود می‌فرماید: «أنا وسيلته»؛ یعنی من وسیله نزدیکی و تقرب به خدا هستم.^۵

در احادیث و روایات اسلامی، شیوه و چگونگی توسل به پیامبر، اهل بیت و حضرت علی رضی الله عنه بیان شده است، مانند: ۱. خواندن نماز امیر مؤمنان رضی الله عنه؛ ۲. دعای توسل؛ ۳. زیارت حضرت امیر رضی الله عنه؛ ۴. توسل به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی رضی الله عنه.^۶
در پایان، یادآوری این مطلب بایسته است که آیات دیگری، مانند: «احزاب، ۲۳؛ حجرات، ۱۵؛ تحریم، ۴؛ بینه، ۷» نیز به حضرت علی رضی الله عنه تفسیر شده است که جهت

۱. ر.ک: شواهد التنزیل، ج ۱، ص ۴۶۴-۴۷۷.

۲. مائده، آیه ۳۵.

۳. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۶۲۶.

۴. تفسیر المیزان، ج ۵، ص ۳۶۲؛ محمد بن محمد رضا مشهدی قمی، کنز الدقائق، ج ۴، ص ۱۰۴.

۵. ر.ک: شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، ص ۶۴، ۱۷۹، ۵۵۳.

اختصار از بیان آن‌ها صرف نظر می‌کنیم. افزون بر آن، بر اساس روایات متعددی^۱ برترین مصداق و بارزترین آن‌ها در خطاب «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» در سراسر قرآن که حدود ۹۰ مورد است، حضرت علی علیه السلام می‌باشد.

برای مثال، عکرمه از ابن عباس روایت می‌کند که گفت: آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا...» در قرآن نازل نشده، مگر آن‌که علی علیه السلام رأس و امیر آنان بود و خدا اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله را در بیش از یک آیه مورد عتاب و سرزنش قرار داده؛ در حالی که علی علیه السلام را جز به خیر یاد نکرده است.^۲

شایان ذکر است که تطبیق آیات یادشده بر امیر مؤمنان علیه السلام به معنای حصر معانی کلی آن‌ها در آن حضرت نیست؛ بلکه بدین معنا است که بارزترین و بالاترین مصداق آیه، ایشان است و نیز در برخی آیات، وجود مبارک ایشان سبب نزول است؛ ولی آیه در سبب و شأن نزول محدود و منحصر نمی‌شود؛ جز در موارد خاص، مانند: آیه ۱۹ توبه، آیه ۵۵ مائده و آیه ۶۱ آل عمران که در کتاب‌های تفسیر توضیح داده شده است.^۳ همچنین ناگفته نماند که فضایل امام علی علیه السلام در قرآن اختصاص به مواردی که اشاره گردید، ندارد؛ بلکه ابعاد دیگر از فضایل آن حضرت نیز در قرآن آمده است که جهت رعایت اختصار، از بیان آن‌ها صرف نظر می‌شود.

منابع:

۱. قرآن
۲. نهج البلاغه
۳. آلوسی بغدادی، محمود، روح المعانی، چاپ چهارم، احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۴. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، داراحیاء الکتب العربیة، بیروت، ۱۳۷۸ق/۱۹۵۹م.
۵. ابن ابی حاتم، عبدالرحمن بن محمد، تفسیر القرآن العظیم، مکتبه نواز مصطفی الباز، عربستان سعودی، ۱۴۱۹ق/۱۹۹۹م

۱. ر.ک: شواهد التنزیل، حاکم حسکانی، تحقیق و تصحیح، شیخ محمدباقر محمودی، ج ۱، حدیث ۶۷ الی ۸۵.
۲. الدرّ المنثور، ج ۱، ص ۱۰۴؛ المعجم الکبیر، ج ۱۱، ص ۳۱۱.
۳. ر.ک: تفسیر المیزان و مجمع البیان، ذیل آیات یادشده.

٦. ابن البطريق، شمس الدين يحيى بن الحسن الأسدي الربعي الحلبي، خصائص الوحي المبين، دارالقرآنالكريم، ١٤١٧ق.
٧. ابن جوزي، ابوالفرج عبدالرحمن بن علي، زاد المسير في علم التفسير، تحقيق: عبدالرزاق المهدي، دار الكتاب العربي، بيروت، ١٤٢٢ق.
٨. ابن حنبل، احمد، مسند احمد، دارصادر، بيروت
٩. ابن سعد، محمد، طبقات الكبرى، دارصادر، بيروت، [بى تا]
١٠. ابن شهر آشوب مازندراني، محمد بن علي، مناقب آل ابى طالب، المكتبة الحيدريه، النجف الأشرف، ١٣٧٦ق/ ١٩٥٦م.
١١. ابن طاووس، سعدالسعود، نجف
١٢. ابن عطيه اندلسي، عبدالحق بن غالب، المحرر الوجيز في تفسير الكتاب العزيز، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤٢٢ق.
١٣. ابن كثير دمشقي، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، دارالكتب العلميه، بيروت، ١٤١٩ق.
١٤. ابن كثير، البدايه والنهايه، تحقيق وتدقيق و تعليق: علي شيري، داراحياء التراث العربى، بيروت، ١٤٠٨ق/ ١٩٨٨ م.
١٥. اندلسي، ابوحيان محمد بن يوسف، البحر المحيط في التفسير، دارالفكر، بيروت، ١٤٢٠ق
١٦. بحراني، سيدهاشم، البرهان في تفسير القرآن، بنياد بعثت، تهران، ١٤١٦ق.
١٧. بياصاوى عبدالله بن عمر، أنوار التنزيل و أسرار التأويل، تحقيق: محمد عبد الرحمن المرعشلي، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤١٨ ق.
١٨. تحف العقول، ص ٢٩٤.
١٩. تحفة الاحوزي، ج ١٠، ص ١٩٦؛
٢٠. التسهيل، ج ٢، ص ١٣١؛
٢١. التشيع و الوسيطة
٢٢. ثعلبي نيشابوري ابو اسحاق احمد بن ابراهيم، الكشف و البيان عن تفسير القرآن، دار احياء التراث العربى، بيروت، ١٤٢٢ ق
٢٣. الحاكم النيشابوري، محمد بن محمد، المستدرک على الصحيحين، تحقيق: دكتور يوسف مرعشى، دالمعرفه بيروت، ١٤٠٦ هـ.
٢٤. حرعاملى، محمد بن حسن، الجواهر السنيه، نجف، ١٣٨٤ق/ ١٩٦٤م.
٢٥. حرعاملى، محمد بن حسن، وسائل الشيعه، چاپ دوم، تحقيق و نشر: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث قم، ١٤١٤ هـ.

۲۶. حرعاملی، محمد، اثبات الهدی،
۲۷. حرعاملی، محمد، الايقاظ الهجعة،
۲۸. حسکاني، عبیدالله بن احمد، شواهدالتنزیل لقواعد التفضیل، سازمان چاپ و انتشارات وزارت ارشاد اسلامی، تهران، ۱۴۱۱ق.
۲۹. حسینی استرآبادی سید شرف الدین علی، تأویل الآيات الظاهرة، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۰۹ق.
۳۰. حسینی بهارانچی، سید محمد، آیات الفضائل یا فضائل علی علیه السلام در قرآن، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۱. حسینی مرعشی تستری، قاضی سید نورالله، احقاق الحق و ازهاق الباطل، تعلیق: سید شهاب الدین، حسینی مرعشی نجفی، منشورات مکتبه آیت الله مرعشی نجفی قم، (بی تا).
۳۲. حلبی، السیره الحلبیه، دارالمعرفه، بیروت، ۱۴۰۰ق
۳۳. خرازی، محسن، بدایه المعارف فی شرح عقاید الامامیه، دفتر انتشارات اسلامی، قم
۳۴. خطیب بغدادی، ابی بکر احمد بن علی، تاریخ بغداد، تحقیق: مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۷م.
۳۵. خوئی، سیدابوالقاسم، البیان فی تفسیر القرآن، دارالزهراء، چاپ: چهارم، بیروت، ۱۳۹۵ق.
۳۶. خوارزمی، الموفق، المناقب، تحقیق: الشیخ مالک المحمودی، دفتر انتشارات اسلامی، قم، ۱۴۱۴ق.
۳۷. دلائل النبوه حافظ ابونعیم اصفهانی در کتاب، ص ۲۹۷،
۳۸. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، المفردات فی غریب القرآن، چاپ اول، دارالعلم، دارالشامیه، دمشق و بیروت، ۱۴۱۲ هـ.
۳۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقائق التنزیل، چاپ سوم، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۷ق
۴۰. سبحانی، جعفر، اضواء علی عقائد الشیعه الامامیه، مؤسسه امام صادق، قم، ۱۴۲۱ق.
۴۱. سمرقندی نصر بن محمد بن احمد، بحرالعلوم.
۴۲. سید رضی، نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، چاپ اول، مؤسسه انتشارات مشهور، قم، ۱۳۷۹ هـ.ش.
۴۳. سیوطی، جلال الدین، الدر المنثور فی تفسیر المأثور، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، قم، ۱۴۰۴ق.
۴۴. شرح اصول کافی، ملا صالح مازندرانی، ج ۷، ص ۸۸-۸۹.

٤٥. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين بابويه قمى، الامالى، چاپ اول، مؤسسۀ بعثۀ قم، ١٤١٧هـ
٤٦. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، الاعتقادات للصدوق، ص ١٢١؛
٤٧. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، الامامة و التبصرة، مدرسة الإمام المهدي عليه السلام، قم، ١٤٠٤ق / ١٣٦٣.
٤٨. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، الخصال، دفتر انتشارات اسلامى، قم، ١٤٠٣ق.
٤٩. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، علل الشرايع،
٥٠. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، عيون اخبار الرضا، ؛
٥١. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، كمال الدين،
٥٢. صدوق، ابى جعفر محمد بن على بن الحسين، من لا يحضره الفقيه، تعليق و تصحيح: على اكبر غفارى، چاپ دوم، منشورات جماعة المدرسين قم، ١٤٠٤ هـ ق.
٥٣. صفار، أبوجعفر محمد بن الحسن بن فروخ، بصائر الدرجات، منشورات الأعلمى، تهران، ١٤٠٤ق/١٣٦٢
٥٤. صفايى، على، غدیر، ليله القدر، قم!
٥٥. طباطبايى، سيدمحمدحسين، الميزان فى تفسير القرآن، چاپ: پنجم، دفتر انتشارات اسلامى، قم، ١٤١٧ق
٥٦. طبرسى، فضل بن حسن، اعلام الورى، دارالكتب الاسلاميه، تهران
٥٧. طبرسى، فضل بن حسن، مجمع البيان فى تفسير القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ١٣٧٢.
٥٨. طبرى، محمد بن جرير، تاريخ طبرى، مؤسسه الاعلمى للمطبوعات، بيروت، ١٤٠٣ق/٩٨٣م.
٥٩. طبرى، محمد بن جرير، جامع البيان فى تفسير القرآن، دارالمعرفه، بيروت، ١٤١٢ق.
٦٠. طوسى (شيخ طوسى)، محمد بن حسن، التبيان فى تفسير القرآن، داراحياء التراث العربى، بيروت
٦١. طوسى، محمد بن الحسن، الامالى، تحقيق: قم الدراسات الاسلاميه - مؤسسۀ البعثه، چاپ اول، نشر دارالثقافه، قم، ١٤١٤ هـ .
٦٢. طوسى، ابوجعفر محمد بن حسن، الاستبصار فى ما اختلف من الأخبار، دارالكتب الإسلاميه، تهران، ١٣٩٠ق.
٦٣. عروسى الحويزى، عبدالعلى بن جمعه، تفسير نورالثقلين، چاپ چهارم، مؤسسۀ اسماعيليان، قم، ١٤١٥ق

۶۴. عروسی حویزی، ابن جمعه، تفسیر نورالثقلین، چاپ: چهارم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، ۱۳۷۳هـ/۱۴۱۵ق
۶۵. عسکری، سید مرتضی، احادیث ام المؤمنین عایشه، چاپ پنجم، التوحید للنشر، ۱۴۱۴ هـ (بی جا).
۶۶. عیاشی، محمد بن مسعود، کتاب التفسیر (معروف به تفسیر عیاشی)، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، مکتبه العلمیه الإسلامیه، تهران
۶۷. فخرالدین رازی ابو عبدالله محمد بن عمر، مفاتیح الغیب، ج ۹، ص ۱۶۷.
۶۸. فیض کاشانی، محسن، الاصول الاصلیه، سازمان چاپ دانشگاه، ۱۳۹۰ق.
۶۹. فیض کاشانی، ملامحسن، تفسیر الصافی، انتشارات صدر، چاپ: دوم، تهران، ۱۴۱۵ق
۷۰. قرطبی محمد بن احمد، الجامع لاحکام القرآن، انتشارات ناصر خسرو، تهران، ۱۳۶۴ش
۷۱. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، تحقیق: سید طیب موسوی جزایری، دارالکتاب، چاپ: چهارم، قم، ۱۳۶۷
۷۲. قندوزی الحنفی، سلیمان بن ابراهیم، ینایع الموده، تحقیق: سید علی جمال اشرف الحسینی، چاپ اول، دارالاسوه للطباعة و النشر، ۱۴۱۶ هـ (بی جا).
۷۳. کراچکی، محمد أبو الفتح، کنز الفوائد، مکتبه المصطفوی، قم، ۱۳۶۹.
۷۴. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تعلیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۵
۷۵. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تعلیق و تصحیح: علی اکبر غفاری، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه تهران، ۱۳۶۵.
۷۶. مجلسی (علامه مجلسی)، محمد باقر، بحار الانوار، مؤسسه الوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ق/۱۶۸۳م.
۷۷. مسلم نیشابوری، صحیح مسلم با شرح نووی، دارالکتاب العربی، بیروت
۷۸. مصباح یزدی، محمد تقی، آموزشی عقائد، چاپ هفتم، مرکز چاپ و نشر سازمان تبلیغات اسلامی، (بی جا)، ۱۳۷۰ هـ ش.
۷۹. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۸۰. مفید (شیخ مفید)، محمد بن محمد بن نعمان، اوائل المقالات، دارالمفید، بیروت، ۱۴۱۴ق/۱۹۹۳م.
۸۱. مفید، محمد بن محمد بن نعمان، الاختصاص، تحقیق: علی اکبر غفاری، منشورات جماعه المدرسین فی الحوزه العلمیه قم.

۸۲. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، پیام قرآن، چاپ: پنجم، انتشارات مدرسه امام علی بن ابیطالب علیه السلام، قم، ۱۳۷۴.
۸۳. مکارم شیرازی، ناصر و همکاران، تفسیرنمونه، دارالکتب الإسلامیة، تهران، ۱۳۷۴
۸۴. واحدی، علی بن احمد، أسباب نزول القرآن، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۱۱ق.
- هندي، متقی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، مؤسسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق/۱۹۸۹م.

رابطه مقدرات شب قدر با اختیار انسان

حجت الاسلام والمسلمین دکتر سیدمحمد اکبریان*

اشاره

ارتباط مسأله مقدرات در زندگی انسان با موضوع اختیار و نقش اراده انسان در زندگی، هم به عنوان یک مسأله فلسفی و کلامی مطرح بوده و هم از دغدغه‌های فکری عموم انسان‌ها است و آثار روانی و اخلاقی نیز در زندگی آن‌ها برجای می‌گذارد. از جنبه فلسفی در مسأله رابطه ضروری علت و معلول، در مباحث کلامی در بحث از قضا و قدر و برای عموم انسان‌ها، علاوه بر مسأله قضا و قدر، آیات و روایاتی که در خصوص مقدرات شب قدر وارد شده، پرسش‌هایی را درباره نقش اراده و اختیار انسان در زندگی ایجاد کرده است. چگونه می‌تواند حادثه‌ای در زندگی انسان تعیین شود، یا سرنوشت و خیر و شر او معین باشد، و انسان، اختیار و حق انتخاب در افعال و حوادث زندگی خود داشته باشد؟ اگر همه چیز در شب قدر برای انسان معین شده است، آیا انسان اختیاری در انجام امور خود خواهد داشت؟ آیا انسان می‌تواند در سرنوشت و مقدراتی که تعیین شده، دخل و تصرف کند و آن‌ها را تغییر دهد؟ یا انسان در مقابل آنچه تعیین شده، هیچ دخالتی نداشته و چاره‌ای جز تسلیم ندارد؟ در این صورت، بسیاری از امور و اعتقادات، از جمله تکالیف انسان‌ها در مقابل خداوند و مسئولیت‌پذیری اخلاقی انسان فرو خواهد ریخت.

این نوشتار می‌کوشد رابطه مقدرات شب قدر با اختیار انسان را تبیین نماید. با بررسی این موضوع، به پرسش‌های که بدان اشاره شد، جواب داده خواهد شد.

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی.

معنای قدر و تقدیر

مفسران درباره این که چرا این شب را «شب قدر» گفته‌اند و «قدر» به چه مفهومی است، سه معنا را بیان داشته‌اند:

۱. شرف و منزلت

یکی از معانی قدر، شرف و منزلت است. «مرحوم طبرسی» می‌گوید: «از آن رو به این شب، قدر گفته‌اند که دارای شرف و پایه‌ای بلند و شأنی عظیم است؛ مثل این که گویند: مرد دارای قدر؛ یعنی دارای شرف و منزلت. چنان که قرآن می‌فرماید: «وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ»^۱ و خدا را آن طور که باید و شاید، نشناختند و از او قدردانی نکردند.» یعنی عظمت و شأن خدا را آن‌گونه که باید به جا نیاوردند. آن شب را از این رو قدر نامیدند که انسان‌ها با زنده داشتن آن، به قدر و منزلت می‌رسند. برخی گفته‌اند: این شب دارای منزلت است؛ زیرا عبادات در آن، با عظمت است و پاداشی بزرگ دارد. گروهی دیگر نیز گفته‌اند: شب قدر است، چون کتابی گران‌بها بر پیامبری بلندمرتبه و گرامی، برای امتی بلندپایه با دستان فرشته‌ای گران‌قدر نازل شده است.^۲ یا از آن جهت قدر نامیدند که چون مؤمنان و عبادت‌کنندگان در این شب، صاحب شرف و منزلت‌اند.^۳

۲. تنگی و ضیق

از معانی دیگری که برای لفظ «قدر» ذکر شده، معنای ضیق و تنگی است. در بیان سبب آن گفته شده که این شب را از آن رو «قدر» گفته‌اند که زمین به واسطه کثرت فرود فرشتگان در آن شب، تنگ می‌شود.^۴ بدون در نظر گرفتن معنای تنگی و ضیق و ارتباط آن با نزول فرشتگان، اصل این نزول، امری قطعی است؛ اما در این مورد که چرا فرشتگان در این شب به زمین می‌آیند، برخی روایات به ما پاسخ می‌دهند که نزول آنان

۱. انعام، آیه ۹۱.

۲. طبرسی، مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۸۶.

۳. طباطبائی، محمدحسین، تفسیر المیزان فی القرآن، ج ۲۰، ص ۲۳۱.

۴. همان.

بر ولیّ زمان و امام عصر علیه السلام است تا اعمال انسان‌ها را بر آن‌ها عرضه دارند.^۱ این مسأله از طرف امامان معصوم علیهم السلام به عنوان دلیلی بر لزوم وجود امام معصوم در هر عصر و زمانی، به شیعیان تعلیم شده تا با آیاتی که بر نزول فرشتگان در شب قدر دلالت دارند، با مخالفان خود در مورد وجود امام معصوم علیه السلام در هر عصر و زمانی احتجاج کنند؛ زیرا پس از پیامبر، فرشتگان تنها بر انسان معصوم و حجت خدا در هر زمان نازل می‌شوند.^۲ برخی دیگر گفته‌اند که نزول فرشتگان در شب قدر برای سلام بر مؤمنان و دعا برای آنان و قرار گرفتن در کنار ایشان است تا خیر و برکت برای آن‌ها شود.^۳ همچنین گفته شده نزول فرشتگان برای ثبت دعاها و اعمال و عباداتی است که انسان‌ها در این شب به انجام می‌رسانند.^۴

این معانی، با هم قابل جمع‌اند؛ زیرا فرشتگان بر وجود نازنین امام عصر علیه السلام نازل می‌شوند و بر مؤمنان دعا و رحمت دارند و اعمال‌شان را ثبت و ضبط می‌کنند.

۳. تقدیر و اندازه‌گیری

این معنا، بیش از معانی دیگر در روایات دینی به کار رفته و بر آن تأکید گردیده و در آیات قرآن نیز به آن اشاره شده است، مانند آیه مبارکه: «إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ * فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ»^۵ که ما در آن شب پر برکت نازل کردیم ما همواره اندازه‌کننده بودیم در آن شب که هر امری بر طبق حکمت خداوند تنظیم می‌گردد.» در آیه که اشاره به شب قدر و نزول قرآن در آن شده، به مسأله تقدیر امور عالم - از جمله امور انسان‌ها - اشاره شده است. این تقدیر، اختصاص به شب نزول قرآن در زمان پیامبر ندارد، بلکه همان گونه که مفسران گفته‌اند، لفظ مضارع «يفرق» در آیه دلالت بر استمرار دارد. روایاتی که از امامان علیهم السلام وارد شده، بر همین معنا دلالت دارند. ضمن آن‌که در روایات به اموری که از هم تفریق و تقدیر و اندازه‌گیری و تعیین می‌شوند،

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۵۲.

۲. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، ج ۱، ص ۲۴۹.

۳. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، ج ۵، ص ۹۹؛ ابن کثیر، تفسیر القرآن العظیم، ج ۸، ص ۴۲۸.

۴. تفسیر المظهری، ج ۸، ص ۳۶۷.

۵. دخان، آیه ۳-۴؛ رک: مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۱، از ص ۱۴۶ به بعد.

اشاره شده است. امام رضا علیه السلام فرمود: «... يُقَدَّرُ فِيهَا مَا يَكُونُ فِي السَّنَةِ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ أَوْ مَضْرَّةٍ أَوْ مَنَفَعَةٍ أَوْ رِزْقٍ أَوْ أَجَلٍ وَ لِدَلِكَ سُمِّيَتْ لَيْلَةَ الْقَدْرِ»^۱ در این شب، همه آنچه در سال خواهد بود، تقدیر می‌شود، خیر باشد یا شر، ضرر باشد یا سود، روزی باشد یا مرگ. به همین جهت، شب قدر نامیده شده است.»

ارتباط تقدیر عام با مقدرات شب قدر

معنای سوم از قدر، با آنچه در مورد تقدیرات عام زندگی بیان می‌شود، ارتباط دارد. بر اساس تقدیر عام، ما انسان‌ها، غیر از مقدرات شب قدر، با نوعی دیگر از تقدیر مواجه هستیم که از آغاز تا پایان زندگی جریان دارد؛ سرنوشتی که از ابتدای تولد انسان‌ها رقم می‌خورد و مربوط به قضا و قدر عام الهی است. بر اساس روایات، در شب قدر تنها مقدرات یک سال تعیین می‌شود؛ اما تقدیر عام، تمام دوران زندگی انسان را در بر می‌گیرد؛ آن گونه که خداوند بیان فرموده، برای هر چیزی قدر و اندازه‌ای قرار داده و آن را تعیین کرده است؛ «... إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا»^۲ خداوند فرمان خود را به انجام می‌رساند. به یقین، برای هر چیزی اندازه‌ای قرار داده است» و از جمله آن چیزها، امور مربوط به زندگی انسان‌ها است. اما رابطه این قضا و قدر، با تقدیرات در شب قدر چیست؟ مگر نه این که همه مقدرات انسان‌ها از ابتدا تعیین شده، پس چگونه دوباره تعیین می‌شود؟

مرحوم علامه به این سؤال پاسخ می‌دهد: «امور عالم به حسب قضای الهی، دارای دو مرحله است؛ مرحله اجمال و مرحله تفصیل، و شب قدر بنابر آیه مبارکه مذکور، شبی است که امور از مرحله اجمال به مرحله تفصیل می‌آید»^۳. بنابراین، آنچه در سرنوشت انسان‌ها به صورت اجمالی در تقدیر عام ثبت شده، در شب قدر به طور مفصل بیان گردیده و به خدمت امام عصر علیه السلام عرضه و ثبت می‌شود.

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۱۵.

۲. طلاق، آیه ۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۱۳۲.

رابطه مقدرات زندگی با اختیار انسان

ارتباط مقدرات شب قدر با اختیار انسان، در یک زاویه عام و کلی‌تر، با مسأله تقدیر عام الهی با اختیار انسان ارتباط می‌یابد؛ بنابراین هر پاسخی که در مسأله دوم به آن دست یابیم، موضع ما را در مسأله اول تعیین خواهد کرد.

اگر سرنوشت انسان با تقدیر عام تعیین شده است، پس نقش اختیار و اراده انسان در تعیین سرنوشت چیست؟ این یکی از سؤالات بسیار مهم در زندگی انسان است و پاسخ‌های متعددی نیز برای آن بیان شده است. یکی از پاسخ‌های که اندیشمندان اسلامی ارائه داده‌اند و با ظاهر آیات و روایات دینی نیز هماهنگی دارد، این است که: تقدیر الهی بر اساس شرایط و علل خاصی تعیین می‌شود که در مورد افعال، اختیار و اراده انسان، یکی از آن شرایط و علل است؛ یعنی خداوند مقدر نموده، عمل و رفتاری از انسان با وجود اسباب و علل آن محقق شود و یکی از آن اسباب و علل، اراده و انتخاب عمل از سوی انسان است. در این صورت، اگر اراده و انتخاب انسان به آن عمل تعلق نگیرد، یکی از شرایط و اسباب آن عمل محقق نشده و در نتیجه، آن عمل نیز مقدر نخواهد بود. در این صورت، تقدیر الهی، نه تنها با اراده و اختیار انسان منافات ندارد، بلکه تأییدکننده اختیار است؛ چون اختیار و انتخاب انسان، جزئی از مقدرات و داخل در آن است؛ به عبارت دیگر، تقدیرات الهی، رابطه علت یک پدیده با معلول آن است و هنگامی علت تحقق یابد، معلول نیز تحقق می‌یابد و در مورد اعمال انسان‌ها، علت اعمال و رفتارهای ارادی و اختیاری آن‌ها، یا حداقل یکی از علل آن، اراده خود انسان‌ها است و چون در علم ازلی، علت‌های هر پدیده‌ای و از جمله رفتارهای انسان معلوم و مشخص است، بر همان اساس، رفتار انسان‌ها و نیز با توجه به نقش اراده انسان‌ها، تقدیر شده و مشخص است. بر همین اساس، می‌توان گفت: سنت الهی آن است که هر چیزی در صورت وجود علت خود، تحقق یابد و چون علت عمل اختیاری انسان، اراده خود انسان است، پس حتماً بر طبق سنت الهی، عمل با اختیار انسان صورت خواهد گرفت و علم ازلی خداوند و سنت الهی، در تأیید اختیار انسان است؛ نه در مقابل آن.

البته گاهی ممکن است که اراده انسان بر عملی تغییر یابد که در تقدیر الهی این تغییرات نیز ثبت و ضبط شده است: گاهی انسان عمل و رفتاری انجام می‌دهد که

موجب تغییر در قضا و قدر الهی می‌شود. در چنین صورتی تقدیر انسان بر اساس همین رفتار تعیین شده است. در این صورت، می‌توان گفت که انسان فقط یک تقدیر و سرنوشت ندارد، بلکه سرنوشت‌های گوناگونی در پیش دارد که ممکن است هر کدام از آن‌ها جانشین دیگری گردد. در تعیین و حتمی شدن، یکی از آن‌ها، اراده شخص تأثیر جدی دارد؛ مانند آن‌که اگر انسان بیمار شود، سرنوشت او بستگی به درمان دارد، اگر اقدام کند، ممکن است معالجه شود و اگر اقدام نکند، از بین می‌رود. حتمی شدن یکی از آن دو، به اختیار خودش می‌باشد و هر کدام را انتخاب کند، همان مقدر شده است؛ بنابراین، انسان‌ها با تقدیرهای متعددی روبه‌رو هستند که تحقق یکی از آن تقدیرها با اراده خود آن‌ها است.

امام علی علیه السلام از پای دیوار کجی برخاست و کنار دیوار دیگری نشست. کسی گفت: آیا از قضا الهی فرار می‌کنی؟ پاسخ داد: از قضای خدا به قدر وی فرار می‌کنم.^۱ یعنی من با دو تقدیر مواجه هستم که هر دو تقدیر الهی است؛ اما هر کدام را که انتخاب کنم، نتیجه خود را خواهد داشت؛ یکی نتیجه ناگوار و مضر و دیگری نتیجه خوب و مفید خواهد بود. من آن را انتخاب می‌کنم که برایم ضرر و زیان نداشته باشد.

با این توضیح، هنگامی که به سراغ روایات می‌رویم و سخن از تغییر قضا و قدر الهی با اعمال انسان‌ها به میان می‌آید، معنای آن‌ها برای ما روشن خواهد بود. در روایتی که به نقش دعا اشاره کرده آمده است: «الدُّعَاءُ يَرُدُّ الْقَضَاءَ بَعْدَ مَا أُبْرِمَ إِبْرَامًا»^۲ دعا، قضای الهی را بر می‌گرداند، پس از آن‌که استوار شده است. «دعا، فعل و عملی از انسان است، مانند بسیاری از افعال نیک و بد که در قضا و قدر الهی تأثیر می‌گذارد و این بدان معنا است که در صورتی که تقدیری بر انسان ثابت شد، دعا می‌تواند تقدیر الهی را بر گرداند؛ اما معنای آن چنین نیست که دعا در مقابل قضا و قدر الهی است؛ بلکه دعای انسان، جزئی از تقدیرات الهی است که جانشین تقدیر دیگری شده که پیش از آن تثبیت شده بود. در واقع، می‌توان گفت که در چنین مواردی، سنت و قانون تقدیرات

۱. صدوق، توحید، ص ۳۶۹.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۷۰.

الهی تغییر نیافته، بلکه تقدیری در جای تقدیر دیگر قرار گرفته است و قانون و سنت‌های الهی هیچ گاه تغییر نمی‌یابد.

در یک قاعده کلی، نه تنها دعا، بلکه هر عمل خوب و بد، جزئی از تقدیرات الهی است که با آن‌ها مقدرات انسان رقم می‌خورد. در روایات، علاوه بر دعا، امور دیگر مانند: صلہ رحم، قطع رحم، صدقات، نیکی به پدر و مادر و دیگران، یا آزار و اذیت انسان‌ها بیان شده که تقدیرات خوب و بد انسان‌ها را رقم می‌زنند یا تغییر می‌دهند.

مقدرات شب قدر، تأییدی بر اختیار انسان

بنابر آنچه علامه طباطبائی رحمته‌الله بیان نموده بود، در شب قدر، مقدرات عام از مرحله اجمال به مرحله تفصیل در می‌آید و بر همین اساس و با توجه به آنچه در مورد رابطه تقدیر عام زندگی با اختیار انسان بیان شد، رابطه مقدرات شب قدر با اختیار انسان نیز دانسته می‌شود. همان گونه که تقدیر عام با اختیار انسان منافات ندارد، تعیین شدن مقدرات شب قدر نیز با اختیار و انتخاب انسان منافات نخواهد داشت؛ زیرا در این‌جا نیز تعیین سرنوشت انسان‌ها با قید اختیار انسان‌ها در اعمال‌شان و بر اساس عملکرد آن‌ها در طول سال تعیین می‌شود. از این رو نقش اعمال انسان‌ها، در هر دو نوع تقدیر یکسان خواهد بود. نقش شب قدر و مقدرات آن را از زاویه دیگر در ارتباط با اختیار انسان نیز می‌توان مورد بررسی قرار داد. از این زاویه، نه تنها بین آن‌ها منافات نیست، بلکه وجود شب قدر و تعیین مقدرات در آن، به نوعی تأییدکننده نقش اختیار و اعمال انسان‌ها در تعیین سرنوشت او است.

در آیات و روایات، ما با دو مسأله در مورد شب قدر مواجه هستیم. مسأله اول تعیین مقدرات در شب قدر که برخی از آن‌ها را بیان کردیم و مسأله دوم تأکید بر انجام اعمال عبادی در این شب است. پیش‌تر از نقش اعمال انسان در تعیین سرنوشت او سخن گفتیم و از آن‌جا که روایات بر انجام اعمال عبادی تأکید دارند، پس می‌توان گفت که روایات ما را متوجه نقش اعمال عبادی در تعیین مقدرات شب قدر می‌کنند و از سوی دیگر، تقدیر عامی داریم که بر تمام زندگی انسان‌ها سایه افکنده است و در عین حال، روایات، ما را متوجه تقدیرات شب قدر ساخته است و این بدان معنا است که انسان می‌تواند در شب قدر مقدراتی برای خود تعیین نماید که پیش از این نبوده، یا

آنچه را که پیش‌تر تعیین شده بود، تغییر دهد؛ بنابر آنچه در تغییر تقدیر عام بیان شده است؛ یعنی انسان می‌تواند با دعا و اعمال عبادی از خداوند طلب کند که در طول سال بهترین مقدرات برای او تعیین شود یا آنچه به جهت کارهای سوء در زندگی در تقدیر عام تعیین شده، با انجام کارهای نیک آن‌ها را تغییر داده و تقدیرات نیک و خیر در زندگی او تعیین شود. اگرچه این نقش دعا و اعمال عبادی، تنها در شب قدر نبوده و در تمام دوران زندگی انسان وجود دارد، اما به دلایلی که ذکر می‌شود، شب قدر و اعمال آن با روزهای دیگر زندگی متفاوت می‌باشد:

الف. در مورد هیچ یک از ایام و شب‌ها در سال به طور خاص از تعیین مقدرات در آن‌ها سخن گفته نشده است؛ اما در مورد شب قدر چنین گفته شده است. در واقع، شب قدر، نقطه عطفی در زندگی است.

ب. اعمال و عبادات ویژه و خاصی برای این شب بیان شده که در مورد شب‌های دیگر سال بیان به این صورت نیست ایام دیگر، اعمال خاص خود را دارند.

ج. شعاع تأثیر و ارزشمندی اعمال در این شب‌ها، فراتر از اعمال در شب‌ها و روزهای دیگر سال است. از همین رو، تأثیر آن‌ها در سرنوشت انسان‌ها نیز فراتر از اعمال در دیگر روزهای سال است.

با توجه به آنچه در خصوص قضا و قدر عام الهی و ارتباط آن با اراده و اختیار انسان بیان شد، رابطه مقدرات شب قدر با اختیار انسان نیز روشن می‌شود. در واقع، این مسأله که علاوه بر تقدیر عام الهی، در روایات آمده که در شب قدر نیز مقدرات انسان تعیین می‌شود، نه تنها منافاتی با اختیار و دخالت انسان در تعیین سرنوشت خود ندارد، بلکه همین موضوع دلیل و شاهی بر دخالت نقش انسان در تقدیر و سرنوشت خود است و بیانگر آن است که انسان می‌تواند تقدیراتی مثبت در شب قدر برای خود تعیین نماید و از خداوند بخواهد که بهترین تقدیرات را در شب قدر برای او مقدر نماید، یا از خدا بخواهد مقدراتی که به جهت اعمال سوء او در گذشته رقم خورده، از دفتر قضای و قدر الهی پاک شده و تقدیرات خوب جایگزین آن‌ها شود. بنابراین، مقدرات شب قدر بنابر آنچه در روایات دینی بیان شده، نه تنها در تقابل با اختیار انسان در تعیین سرنوشت او نیست، بلکه تأییدکننده آن است.

شواهد اختیار انسان در این بحث

علاوه بر آنچه بیان شد، دلایل و شواهدی از منابع دینی در مورد شب قدر وجود دارد که به طور ضمنی (تضمنی یا التزامی)، بر نقش اختیار و تأثیر اعمال انسان در شب قدر دلالت دارند. از این دلایل و شواهد چنین استنباط می‌شود که اگر انسان در تعیین مقدرات خود نقشی نداشته باشد، وجود آن‌ها نمی‌تواند توجیه‌پذیر باشد. نمونه و موارد زیر، از این دلایل و شواهد می‌باشند:

۱. تجربه‌ها و دریافت‌های شخصی

بسیاری از مؤمنان، تغییرهای معنوی و دگرگونی‌هایی را در شب قدر در خود احساس می‌کنند. این تغییرها که از ناحیه راز و نیاز و مناجات با خدا حاصل شده، به گونه‌ای است که رفتارهای آنان را حتی در طول یک سال آینده تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و از آن برای زندگی آینده خود بهره می‌برند. این نتایج شب قدر، اگرچه برای مؤمنان متفاوت است، اما کم و بیش همه این احساس را در درون خود تجربه می‌کنند و آثار آن را درک می‌کنند. این حالات، نشانگر آن است که در شب قدر انسان با راز و نیاز و مناجات می‌تواند در زندگی خود تأثیر گذارد.

۲. پاداش بسیار برای شب قدر

خداوند متعال با نزول سوره‌ای خاص و افزایش ثواب اعمال نشان داد که اعمال صالح در سرنوشت و زندگی انسان اثر دارد. معنای این امر آن است که انسان‌ها در تعیین سرنوشت و اعمال خود نقش دارند. فردی به امام باقر علیه السلام عرض کرد: مراد و مقصود از این که شب قدر بهتر از هزار ماه است، چیست؟ حضرت فرمودند: «الْعَمَلُ الصَّالِحُ فِيهَا مِنَ الصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ وَأَنْوَاعِ الْخَيْرِ خَيْرٌ مِنَ الْعَمَلِ فِي أَلْفِ شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ؛ کار شایسته از قبیل: نماز و زکات، صدقات و انفاقات و انواع خوبی‌ها در آن شب برتر از هر کار شایسته‌ای است که در مدت هزار ماه که شب قدر در آن نیست، انجام شود.»

آیا می‌تواند عمل انسان در شب قدر این همه ارزش داشته باشد، در حالی که هیچ تأثیری در سرنوشت و مقلّرات انسان نداشته باشد؟ اگر نزول قرآن و فرشتگان در این شب و پاداش چند برابر، تأثیری در سرنوشت آدمی نداشت، چرا باید انسان از آن‌ها آگاه شده و به انجام اعمال و راز و نیاز با خدا بپردازد؟ می‌دانیم که کار بیهوده، حتی از افراد عادی و معمولی، پسندیده نیست؛ چه رسد به پروردگار آسمان و زمین که هیچ کاری را بدون حکمت و مصلحت انجام نمی‌دهد. خداوند با شناساندن ماه رمضان، ما را به عوامل مهم خودسازی، هدایت و تأمین سعادت دعوت کرد. این امر، تأثیرگذاری اعمال بر سرنوشت انسان را نشان می‌دهد.

۳. تشویق به تلاوت قرآن و دعا

از جمله اعمالی که در شب‌های قدر بسیار بر آن سفارش و تأکید شده، خواندن دعا‌های روایت شده و راز و نیاز با خدا است. این دعاها علاوه بر تأثیری که از نظر معنوی بر روح و جان انسان می‌گذارند، نقش عمل و رفتارهای انسان را در زندگی او نمایان می‌کنند. به همین دلیل به دعا در شب‌های قدر - که یک کار اختیاری است و در سرنوشت افراد دخالت دارد - سفارش اکید شده است.

۴. نکوهش بهره‌نبردن از شب قدر

روایاتی بسیاری در نکوهش بهره‌نبردن از شب قدر وارد شده است؛ از جمله پیامبر گرامی ﷺ فرمود: «مَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فَلَمْ يُغْفَرْ لَهُ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ؛^۱ کسی که به شب قدر برسد، اما آمرزیده نشود، خداوند او را از رحمت خود دور کرده است.» مقصود این است که شخص عملی انجام ندهد که موجب آمرزش او شود. انجام اعمالی که موجب آمرزش می‌شود، انسان را به خدا نزدیک و ترک آن اعمال، او را از خداوند دور می‌کند. این حدیث، نقش انسان را در تعیین سرنوشت او آشکار می‌کند و معلوم می‌شود که بدبختی و شقاوت مقلّر در شب قدر، نتیجه کار خود بندگان است. روایات، بعضی از گناهان را مانع بهره‌برداری گناهکار از شب قدر دانسته‌اند؛ از جمله آن‌ها، می‌خوارگی و آزار پدر و مادر است.

۱. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۲۶۱.

۵. انجام اعمال پیش از شب قدر

در سیره و گفتار معصومان مشاهده می‌کنیم که اعمالی را انجام می‌دادند، یا به آن سفارش می‌کردند که سبب درک شب قدر و اعمال آن می‌شود؛ از جمله در سیره امام زین العابدین علیه السلام می‌خوانیم: «كَانَ إِذَا دَخَلَ شَهْرَ رَمَضَانَ تَصَدَّقَ فِي كُلِّ يَوْمٍ بِدِرْهَمٍ فَيَقُولُ لَعَلَّ يُصِيبُ لَيْلَةَ الْقَدْرِ؛ هرگاه ماه رمضان وارد می‌شد، در هر روز ماه مبارک یک درهم صدقه می‌دادند، آن‌گاه می‌فرمود: شاید با این کار، شب قدر را دریابم و از آن بهره گیرم.»

چنین روایاتی بیانگر آن است که برای انسان موقعیت‌هایی وجود دارد که در تعیین سرنوشت او تأثیرگذار است. انسان باید از این موقعیت‌ها استفاده کند؛ زیرا شب قدر، شب تعیین سرنوشت و فراهم آوردن موقعیت است؛ مثلاً انسان با عملی مانند صدقه و کار نیک می‌تواند این موقعیت را فراهم نماید. کمک به دیگران و دستگیری از آنان، از کارهای بسیار ارزشمندی است که در سیره امامان علیهم السلام و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با آن روبه رو می‌شویم.

عبدالله بن مسعود روایت می‌کند: شبی رسول خدا از نماز عشا فارغ شد. مردی از میان صفوف برخاست و گفت: ای مهاجران و انصار، مردی غریبم و بر هیچ چیز قدرت ندارم. مرا طعامی دهید. رسول خدا گفت: ای فقیر، ذکر غریب مکن که دل مرا اندوهگین ساختی. بعد از آن فرمودند: غریبان، چهار گروه هستند:

۱. مسجدی که در میان قومی باشد که در آنجا نروند و نماز نخوانند.
۲. مصحف و قرآنی که در خانه‌ای باشد و مردم آن خانه از آن تلاوت نکنند.
۳. عالمی که در میان جماعتی باشد و ایشان تفقد وی نکنند و از او مسائل دینی سؤال نکنند.
۴. اسیران اهل اسلام که در میان کفار باشند.

سپس فرمود: کیست که مؤونه و غذای این مرد را کفایت کند تا در فردوس اعلا خدا او را جای دهد؟ حضرت علی علیه السلام برخاست و دست سائل را گرفت و به حجره فاطمه زهرا علیها السلام رفت و گفت: ای دختر رسول خدا، در کار این میهمان نظری کن. حضرت زهرا فرمود: در خانه طعام اندکی موجود است و حسن و حسین گرسنه‌اند و

شما روزه دارید و آن طعام یک نفر را بیشتر کفایت نمی‌کند. علی علیه السلام فرمود: آن را حاضر کن.

فاطمه علیها السلام طعام را پیش آورد. حضرت امیر آن طعام را پیش میهمان نهاد و با خود گفت که اگر من از این طعام بخورم، میهمان را کافی نباشد و اگر نخورم، سبب خجالت میهمان شود. پس دست دراز کرد به سوی چراغ و چنان نشان داد که چراغ را اصلاح می‌کنم و آن را خاموش کرد و به فاطمه علیها السلام فرمود: در روشن کردن چراغ دیگر تعلق کن تا میهمان از خوردن غذا فارغ شود و خود حضرت دهان را می‌جنباند تا مهمان تصور کند که علی غذا می‌خورد. چون میهمان از غذا خوردن فارغ شد، فاطمه علیها السلام چراغ را آورد و طعام همچنان بر جای بود. امیر مؤمنان فرمود: ای فقیر، چرا طعام خود را نخوردی؟ گفت: سیر شدم. پس علی، فاطمه، حسن، حسین علیهم السلام و فضه و همسایگان از آن طعام خوردند و هنوز باقی بود.^۱

شب قدر و مقدرات هر روز زندگی

آنچه تاکنون بیان شد، در مورد تقدیر عام انسان بود که برای تمام عمر و زندگی انسان‌ها مشخص شده و تقدیراتی که در شب قدر برای انسان‌ها معین می‌شود؛ اما علاوه بر آن‌ها، انسان‌ها می‌توانند هر روز در سرنوشت و تقدیر زندگی خود دخالت کرده و آن را تعیین کنند؛ یعنی همان‌گونه که با تقدیر عام، انسان خود را مجبور احساس نمی‌کند و با اعمالی در شب قدر بهترین سرنوشت‌ها را برای خود از خدا طلب می‌کند، در مقابل با سرنوشتی که در شب قدر برای او تعیین شده نیز دست بسته و بی‌اختیار و اراده نیست؛ زیرا سرنوشت انسان در هر لحظه از زندگی او با اعمالی که انجام می‌دهد، در حال تعیین شدن یا تغییر یافتن است. در روایات نیز به این امر اشاره شده است: «ادْعُ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ وَلَا تَقُلْ إِنَّ الْأَمْرَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ؛^۲ خدای بلند مرتبه را بخواید و نگویند که کار از کار گذشته است.»

۱. کاشانی، ملافتح‌الله، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، ج ۹، ص ۲۲۸.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۷.

اینک، سؤالی که ممکن است که در این جا طرح شود این است که اگر انسان در تعیین سرنوشت خود در هر لحظه از زندگی نقش دارد، پس چرا این همه در مورد شب قدر و تعیین سرنوشت در آن تأکید شده است؟

پاسخ آن با پی‌گیری روایتی از امام باقر علیه السلام فراهم می‌شود. حضرت در پاسخ به این پرسش که چرا شب قدر این همه دارای فضیلت و با پاداش بسیار همراه است، می‌فرماید: «لَوْ لَّا مَا يُضَاعِفُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لِلْمُؤْمِنِينَ مَا بَلَّغُوا وَ لَكِنَّ اللَّهَ يُضَاعِفُ لَهُمُ الْحَسَنَاتِ بِحُبِّنَا؛ اگر خداوند کارهای مؤمنان را چند برابر نکند، به سر حد کمال نمی‌رسند؛ اما خداوند به محبت ما، کارهای نیکوی آن‌ها را چند برابر می‌نماید.»

بر طبق آنچه تاکنون بیان شد، آشکار شد که این اعمال انسان‌ها است که سرنوشت آن‌ها را تعیین می‌کند و هر عمل خیر که بهتر و ارزشمندتر باشد، نقش آن در رقم خوردن سرنوشت خوب برای زندگی نیز بیشتر خواهد بود و چون به جهت لطف و عنایت خداوند، ارزش اعمال نیک در شب قدر بیشتر و دوچندان می‌شود، تأثیر آن نیز افزون‌تر خواهد بود و اگر ارزش آن به اندازه هزار ماه است، تأثیر آن نیز به همین میزان خواهد بود. بنابراین، بر شب قدر و ارزش نهادن و از دست ندادن آن و بیان نقش آن در تعیین سرنوشت، به همین اندازه تأکید شده است.

پاسخ به سؤال را از جهت دیگری نیز می‌توان بررسی کرد و آن این که اعمال شب قدر، نه تنها دارای ارزش ذاتی هستند و از همین جهت، در تعیین مقدرات شب قدر نقش دارند، بلکه در جهت دادن به اعمالی که انسان‌ها در طول زندگی یک سال خود انجام می‌دهند نیز تأثیرگذارند. بزرگانی بوده‌اند که در شب قدر چنان به خدا نزدیک می‌شدند که خود را برای یک سال بیمه می‌کردند.

در واقع، می‌توان گفت که این یک کلاس آدم‌سازی است که خدای متعال فراهم کرده است. مدرسه‌هایی که برای رشد دانش‌آموزان، برنامه‌های دقیق ترسیم می‌کنند، هم در کلاس دانش‌آموزان را امتحان می‌کنند، هم امتحانات هفتگی و ماهانه و هم در سال یک امتحان نهایی دارند. گفتن این که شما در تمام طول زندگی در امتحان هستید و امتحان نهایی نقش اساسی دارد، این موضوع، افراد را وادار می‌کند که خود را آماده کنند تا از امتحان سربلند بیرون بیایند. خدای متعال، این عالم را برای بشر به عنوان

مدرسه و کلاس قرار داده است؛ «الَّذِي خَلَقَ الْمَوْتَ وَالْحَيَاةَ لِيَبْلُوَكُمْ أَيُّكُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا»^۱ و این مقصد در امتحانات سالانه، بیشتر عملی است؛ زیرا یک امتحان نهایی است که سرنوشت یکسال بعد، با آن رقم می خورد. انسان به خدای خود عرضه داشت:

«خدایا! می خواهم به تو نزدیک شوم. فرمود: قرب من برای کسی است که شب قدر بیدار باشد. گفت: خدایا! رحمتت را می خواهم. فرمود: رحمت من از آن کسی است که در شب قدر به مسکینان رحمت کند. گفت: خدایا! جواز گذشتن از پل صراط را می خواهم. فرمود: آن، برای کسی است که در شب قدر صدقه ای بدهد. گفت: خدایا! از درختان و میوه های بهشتی می خواهم. فرمود: آن ها برای کسی است که در شب قدر مرا به پاکی یاد کند. گفت: خدایا! رهایی از آتش جهنم را می خواهم. فرمود: آن برای کسی است که از گناهانش در شب قدر استغفار کند. گفت: خدایا! خشنودی تو را می خواهم. فرمود: خشنودی من از آن کسی است که در شب قدر دو رکعت نماز بخواند.»^۲

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. کلینی رازی، ابوجعفر، الکافی، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۵ ش.
۳. ابن طائوس، إقبال الأعمال، تهران: دار الکتب الإسلامیه، ۱۳۶۷ ش.
۴. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت: مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق.
۵. طباطبایی، محمدحسین، تفسیر المیزان فی تفسیر القرآن، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین، ۱۴۱۷ ق.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: انتشارات ناصرخسرو، ۱۳۷۲ ش.
۷. بیضاوی، عبدالله بن عمر، أنوار التنزیل وأسرار التأویل، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق.

۱. ملک، آیه ۲.

۲. قمی، شیخ عباس، ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۱۸۶.

۸. ابن كثير دمشقى، اسماعيل بن عمرو، تفسير القرآن العظيم، بيروت: منشورات محمدعلى بيضون، ۱۴۱۹ق.
۹. شيخ صدوق، التوحيد، قم: انتشارات جامعه مدرسين، ۱۳۹۸ق.
۱۰. ———، عيون أخبار الرضا عليه السلام، بي جا، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
۱۱. كاشانى، ملا فتح الله، تفسير منهج الصادقين فى الزام المخالفين، تهران: كتابفروشى محمدحسن علمى، ۱۳۳۶ش.

یاد مرگ و آثار تربیتی آن

حجت الاسلام والمسلمین دکتر مصطفی آزادیان*

اشاره

از نظرگاه قرآن و روایات، دلبستگی به حیات دنیوی، مهم‌ترین عامل فراموشی خداوند و روز قیامت است. کسانی که خداوند و روز حساب را فراموش کنند، در قیامت خود فراموش شده، به صورتی نابینا وارد محشر می‌شوند. راهکار اصلی، رهایی از دنیاگرایی، ایمان قوی به قیامت و یاد مرگ است. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله زیرک‌ترین مؤمنان را کسانی می‌داند که بیش از همه به یاد مرگ باشند و بیش از همه برای آن آماده باشند. یاد مرگ، افق دید انسان را تا بی‌نهایت بالا می‌برد و اعمال او را به سوی آخرت سوق می‌دهد. انسان با یاد مرگ، زندگی دنیوی خود را در جهت حیات اخروی مدیریت و مهندسی می‌کند. یاد مرگ، انجام اعمال صالح، ناپودی آرزوهای طولانی و کسب آمادگی برای مرگ را به دنبال دارد.

این بحث، در محورهای زیر سامان یافته است:

۱. تردیدناپذیری مرگ

مرگ، به معنای جدایی روح از بدن، حقیقتی است که هیچ کس در آن تردیدی ندارد و همه انسان‌ها با آن مواجه خواهند شد:

«كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»^۱ جز ذات او، همه چیز

نابودشونده است. فرمان از آن او است و به سوی او بازگردانده می‌شوید.»

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی؛ پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی.

«كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَ نَبَلُّوكُمْ بِالْأَشْرِّ وَالْخَيْرِ فِتْنَةً وَإِلَيْنَا تُرْجَعُونَ»^۱ هر نفسی، چشنده مرگ است و شما را از راه آزمایش به خوب و بد خواهیم آزمود و به سوی ما باز گردانیده می شوید.

«أَيُّمَا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ»^۲ هر کجا باشید، شما را مرگ در می یابد؛ هر چند در برج های استوار باشید.

هر که آمد به جهان اهل فنا خواهد بود آن که پاینده و باقی است خدا خواهد بود

۲. یاد مرگ

حال که چنین است، شایسته است خود را برای این رویداد آماده کنیم. زمانی که امام حسن مجتبی (ع) در بستر شهادت بود، جُناده بن ابی امیه به عیادت ایشان رفت و پس از گفت گویی، از امام موعظه ای خواست امام فرمود:

«اسْتَعِدِّ لِسَفَرِكَ وَحَصِّلْ زَادَكَ قَبْلَ حُلُولِ أَجَلِكَ»^۳ برای سفری که در پیش داری، خود را آماده ساز و توشه این سفر را قبل از آن که زمان کوچ کردن فرا رسد، مهیا کن.

علی (ع) درباره یادآوری مرگ می فرماید:

«وَأَوْصِيكُمْ بِذِكْرِ الْمَوْتِ وَإِقْلَالِ الْغَفْلَةِ عَنْهُ وَكَيْفَ غَفَلْتُمْ عَمَّا لَيْسَ يُغْفَلُكُمْ»^۴ مردم! شما را به یاد آوری مرگ سفارش می کنم، از مرگ کمتر غفلت کنید. چگونه مرگ را فراموش می کنید در حالی که او شما را فراموش نمی کند؟»

به فکر سرای بقا باش جاننا منه دل به امید دنیای فانی

۳. نگرش های متفاوت درباره مرگ

یادآوری مرگ، دو نوع تأثیر متفاوت بر انسان ها دارد. دسته ای از انسان ها که دارای جهان بینی مادی هستند و مرگ را نابودی می پندارند (مادیون)، با یاد مرگ دچار

۱. انبیاء، آیه ۳۵.

۲. نساء، آیه ۷۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۳۸.

۴. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۸۸.

افسردگی و ناامیدی می‌گردند. به همین جهت، همه سعی و تلاش شان آن است که مرگ را فراموش کنند و به فکر زندگی دنیوی و بهره‌مندی هر چه بیشتر از آن باشند. خداوند درباره این دسته می‌فرماید:

«إِنَّ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا وَرَضُوا بِالْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَاطْمَأَنَّنُوا بِهَا وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ آيَاتِنَا غَافِلُونَ * أُولَئِكَ مَاوَاهُمُ النَّارُ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ»^۱ کسانی که امید به دیدار ما ندارند و به زندگی دنیا دل خوش کرده و بدان اطمینان یافته‌اند و کسانی که از آیات ما غافل‌اند، آنان به [کیفر] آنچه به دست می‌آورند، جایگاهشان آتش است.»

در مقابل، انسان‌های مؤمن قرار دارند که دارای جهان‌بینی توحیدی هستند و نه تنها مرگ را نابودی نمی‌پندارند، بلکه معتقدند حیات واقعی و حقیقی انسان در سرای آخرت است. به همین جهت، همه سعی و تلاش آن‌ها این است که از این فرصت که خداوند در دنیا در اختیارشان قرار داده، استفاده کامل را ببرند. خداوند درباره مؤمنان می‌فرماید:

«کسانی که ایمان آورده و کارهای شایسته کرده‌اند، پروردگارشان به پاس ایمانشان آنان را هدایت می‌کند به باغ‌هایی [پر از ناز و] نعمت، که از زیر پای آنان نهرها روان خواهد بود. نیایش آنان در آن جا «سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ! خدایا! تو پاک و منزهی» و درودشان در آن جا سلام است، و پایان نیایش آنان این است که: «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ»^۲ (ستایش ویژه پروردگار جهانیان است).»

بنابراین، یاد مرگ برای مؤمنان نه تنها موجب افسردگی و ناامیدی نمی‌شود، بلکه آن‌ها را به سوی امید و نشاط هر چه بیشتر سوق می‌دهد تا امیدوارانه به آبادانی هر چه بیشتر حیات اخروی خود بپردازند؛ اما مشکل این جا است که ممکن است جذابیت‌ها و لذت‌های دنیا با کمک هواهای نفسانی و شیطان بر سبک زندگی مؤمنان تأثیر بگذارد و آنان را همانند کافران از حیات اخروی غافل نمایند. به همین جهت، قرآن کریم و روایات بر یادآوری مرگ تأکید کرده‌اند تا مؤمنان فریفته ظواهر و تجملات دنیا نشوند.

۱. یونس، آیه ۷ و ۸

۲. یونس، آیه ۱۰.

۳. همان.

۴. نقش دنیا طلبی در فراموشی مرگ

از نظر اسلام، انسان موجودی هدفمند است که پس از زندگی در این دنیا، به سرای آخرت سفر خواهد کرد: «أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ؟» آیا پنداشتید که شما را بیهوده آفریده‌ایم و شما به سوی ما باز گردانیده نمی‌شوید؟» اما متأسفانه، دنیا طلبی و دل بستگی به زندگی دنیوی سبب می‌شود که شخص از هدف خلقت و زندگی جاوید غافل شود. بیماری غفلت سبب می‌شود، انسان ابزارهای درک حقیقت را از دست بدهد و به زندگی حیوانی مبتلا گردد:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنِّ وَالْإِنسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»^۱ در حقیقت، بسیاری از جنیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم. [چرا که] دل‌هایی دارند که با آن [حقایق را] دریافت نمی‌کنند، و چشمانی دارند که با آن‌ها نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن‌ها نمی‌شنوند. آنان همانند چارپایان، بلکه گمراه‌ترند. [آری،] آن‌ها همان غافلان‌اند.»

علی علیه السلام درباره پرهیز از دنیا پرستی می‌فرماید:

«شما را از دنیا پرستی می‌ترسانم؛ زیرا منزل‌گاهی است برای کوچ کردن، نه منزلی برای همیشه ماندن. دنیا خود را با غرور زینت داده و با زینت و زیبایی می‌فریبد. خانه‌ای است که نزد خداوند بی‌مقدار است؛ زیرا که حلال آن با حرام، و خوبی آن، بدی، و زندگی در آن با مرگ، و شیرینی آن با تلخی‌ها درآمیخته است. خداوند آن را برای دوستانش انتخاب نکرده و در بخشیدن آن به دشمنانش دریغ نموده.»^۲

سپس حضرت در نکوهش غافلان می‌فرماید:

«یاد مرگ از دل‌های شما رفته و آرزوهای فریبنده جای آن را گرفته است و دنیا بیش از آخرت، شما را تصاحب کرده و متاع زودرس دنیا، بیش از متاع جاویدان

۱. مؤمنون، آیه ۱۱۵.

۲. اعراف، آیه ۱۷۹.

۳. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۱۱۳.

آخرت در شما نفوذ کرده است و دنیازدگی قیامت را از یادتان برده است. همانا شما برادران دینی یکدیگرید، چیزی جز درون پلید و نیت زشت شما را از هم جدا نساخته است. نه یکدیگر را یاری می‌دهید، نه خیرخواه یکدیگرید و نه چیزی به یکدیگر می‌بخشید و نه به یکدیگر دوستی می‌کنید. شما را چه شده است که با به دست آوردن متاعی اندک از دنیا شادمان می‌گردید و از متاع بسیار آخرت که از دست می‌دهید، اندوهناک نمی‌شوید!^۱

غفلت و فراموشی انسان، ریشه در غریزه حیوانی و هوای نفس دارد. انسان افزون بر داشتن فطرت الهی، دارای غریزه حیوانی است، که این غریزه موجب می‌شود بیشتری مردم به مسائل مهم زندگی توجه نکنند. آنان توجه ندارند که هدف‌هایی هست که باید به آن‌ها رسید، حقی هست که باید پذیرفت و باطلی که باید رها کرد، راه صحیحی هست که باید برگزید و بیراهه‌هایی که از آن‌ها نباید رفت. غرایز حیوانی با کمک اوضاع خارجی، انگیزه‌هایی برای غافلان پدید می‌آورد و آنان در پی آن انگیزه‌ها حرکت می‌کنند.^۲ قرآن درباره جایگاه این افراد در قیامت می‌فرماید:

«فَذُوقُوا بِمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا إِنَّا نَسِينَاكُمْ وَذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ»^۳ پس به [سزای] آن‌که دیدار این روزتان را از یاد بردید [عذاب را] بچشید؛ ما [نیز] فراموشتان کردیم و به [سزای] آنچه انجام می‌دادید، عذاب جاودان را بچشید.»

«وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسَاكُمْ كَمَا نَسِيتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُم مِّنْ نَّاصِرِينَ»^۴ و گفته شود: همان‌گونه که دیدار امروزتان را فراموش کردید، امروز شما را فراموش خواهیم کرد و جایگاهتان در آتش است و برای شما یاورانی نخواهد بود.»

۱. همان.

۲. مصباح یزدی، انسان‌شناسی در قرآن، ص ۸۸.

۳. سجده، آیه ۱۴.

۴. جاثیه، آیه ۳۴.

مراد از غفلت و فراموشی، نوعی جهالت بینشی، انفسی و عملی است؛ به گونه‌ای که انسان مسحور حیات مادی و ظاهری دنیوی گشته، حیات حقیقی و اخروی خود را نادیده می‌گیرد:

«يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۱ از زندگی دنیا، ظاهری را می‌شناسند و حال آن‌که از آخرت غافل‌اند.

به همین جهت، باطن حقیقی غافلان در قیامت که محل ظهور حقایق است، این گونه ظاهر می‌شود:

«وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا وَنَحْشُرُهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَعْمَى» * قَالَ رَبِّ لِمَ حَشَرْتَنِي أَعْمَى وَقَدْ كُنْتُ بَصِيرًا * قَالَ كَذَلِكَ أَتَتْكَ آيَاتُنَا فَنَسَيْتَهَا وَكَذَلِكَ الْيَوْمَ تُنْسَى؛^۲ هر کس از یاد من دل بگرداند، در حقیقت، زندگی تنگ [و سختی] خواهد داشت و روز رستاخیز او را نابینا محسور می‌کنیم. می‌گوید: پروردگارا! چرا مرا نابینا محسور کردی، با آن‌که بینا بودم؟ می‌فرماید: همان طور که نشانه‌های ما بر تو آمد و آن را به فراموشی سپردی، امروز همان گونه فراموش می‌شوی.»

این در حالی است که خداوند همواره از طریق قرآن کریم، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، امامان معصوم علیهم السلام، علمای ربّانی، فطرت و عقل روشنگر و نیز حوادث و رویدادهایی که در طول زندگی برای انسان رخ می‌دهد (مانند مرگ عزیزان)، به هدایت و بیداری انسان‌ها پرداخته است.

راه برون‌رفت از معضل دنیاطلبی و غفلت، تقویت ایمان به خداوند و روز قیامت است. ایمان، به‌ویژه از طریق تلاوت و تدبیر در آیات قرآن کریم، مطالعه احادیث معتبر، بالابردن سطح معلومات دینی و اخلاقی، تقیّد به عبادت، خاصه نماز اول وقت، یاد مرگ و تهیه زاد و توشه برای آن، حاصل می‌شود.

۱. روم، آیه ۷.

۲. طه، آیه ۱۲۴-۱۲۶.

۵. تأثیر یاد مرگ در سبک زندگی

در قرآن کریم درباره اهمیت یاد مرگ و قیامت آمده است:

«وَأذْكُرْ عِبَادَنَا إِبْرَاهِيمَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ أُولَى الْأَيْدِي وَالْأَبْصَارِ، إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرَى الدَّارِ * وَإِنَّهُمْ عِنْدَنَا لَمِنَ الْمُصْطَفَيْنَ الْأَخْيَارِ»^۱ و بندگان ما ابراهیم و اسحاق و یعقوب را که نیرومند و دیده‌ور بودند به یاد آور. ما آنان را با موهبت و ویژه‌ای که یادآوری آن سرای بود، خالص گردانیدیم و آنان در پیشگاه ما جدا از برگزیدگان نیکان‌اند.»

علامه طباطبائی^۲ در تفسیر این آیه می‌نویسد:

کلمه ید و بصر، وقتی قابل مدح‌اند که انسان آن دو را در جایی که خداوند دستور داده، به کار برد؛ یعنی انسان با دست خود اعمال نیک انجام دهد و خیر و خوبی را به مردمان برساند و با چشم خود راه‌های سلامت را از راه‌های هلاکت تشخیص دهد و و خود را به حق برساند. وقتی خداوند می‌فرماید ابراهیم و اسحاق و یعقوب دارای دست و چشم بودند، در حقیقت، می‌خواهد به کنایه بفهماند که این پیامبران در اطاعت از خداوند و رساندن خیر به خلق و بصیرتشان در تشخیص اعتقادات و اعمال حق، بسیار قوی بودند.

علامه^۲ در ادامه می‌فرماید:

جمله «إِنَّا أَخْلَصْنَاهُمْ بِخَالِصَةِ ذِكْرَى الدَّارِ»، تعلیل است برای ایدی و ابصار یعنی این پیامبران دارای ایدی و ابصار بودند؛ برای این‌که وقتی انسان در یاد آخرت و جوار ربّ العالمین غرق شود و همه همّتش آخرت باشد، قهراً این شخص معرفتش نسبت به خداوند کامل و نظرش در تشخیص عقاید حق مصاب می‌گردد و در سلوک راه عبودیت بصیرت پیدا کرده، دیگر بر ظاهر حیات دنیا و زینت آن جمود نخواهد ورزید. بنابراین، این پیامبران، صاحبان ایدی و ابصارند؛ زیرا خداوند آن‌ها را به خصلتی بس عظیم و پاک خالص گردانیده است که عبارت باشد از یاد مرگ و سرای آخرت.^۲

۱. ص، آیه ۴۵ و ۴۷.

۲. المیزان فی تفسیر القرآن الکریم، ج ۱۷ ذیل آیه شریفه.

در واقع، خداوند این پیامبران را با موهبت ویژه‌ای که همان یاد سرای آخرت باشد، برای خود خالص گردانید. خداوند با لطف خویش یاد آخرت را در کانون جانشان زنده ساخت و این سبب شد آنان راه پارسایی و پروایی را در پیش بگیرند.^۱

پیامبر گرامی اسلام ﷺ درباره اهمیت یاد مرگ می‌فرماید:

«أَفْضَلُ الزُّهْدِ فِي الدُّنْيَا ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ الْعِبَادَةِ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَأَفْضَلُ التَّفَكُّرِ ذِكْرُ الْمَوْتِ فَمَنْ أَثْقَلَهُ ذِكْرُ الْمَوْتِ وَجَدَ قَبْرَهُ رَوْضَةً مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ؛^۲ برترین زهد در دنیا، یاد مرگ است. برترین عبادت، یاد مرگ است. برترین تفکر، یاد مرگ است. کسی که سنگینی یاد مرگ را احساس کند (یاد مرگ بر او اثر گذارد)، قبر خود را باغی از باغ‌های بهشت می‌یابد.»

بسیار شایسته است، ما انسان‌ها ساعاتی از عمر خود را به این مهم اختصاص دهیم. کسانی که زیاد به یاد مرگ باشند و ذکر مرگ در نفوس آنان ثابت و استوار شده باشد، قطعاً در صدد چاره‌جویی بر آمده، خود را برای این سفر طولانی آماده خواهند کرد؛ اما اگر یاد مرگ تنها لقلقه زبان باشد و با روح و قلب انسان ارتباطی برقرار نکند، ثمره چندانی نخواهد داشت. پیامبر اکرم ﷺ در پاسخ ابوذر غفاری که زرنگ‌ترین مؤمنان چه کسی است، می‌فرماید:

«أَكْثَرُهُمْ لِلْمَوْتِ ذِكْرًا وَأَحْسَنُهُمْ لَهُ اسْتِعْدَادًا؛^۳ زرنگ‌ترین مردم کسی است که بیش از همه به یاد مرگ باشد و خود را بهتر از همه برای مرگ آماده ساخته است.»

کسانی که هدف و مسیری را انتخاب کرده‌اند، اگر زرنگ و باهوش باشند، پیوسته به هدف توجه داشته، سعی می‌کنند از مسیر نیل به آن منحرف نگردند تا زودتر به مقصد برسند؛ مؤمنانی که می‌دانند مقصد اصلی، نیل به قرب الهی و مسیر مستقیم آن بندگی خداوند است «وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»^۴ توجه دارند که دنیا فقط وسیله‌ای است برای رسیدن به آخرت. به همین دلیل، جاذبه‌های مادی آن‌ها را فریفته

۱. تفسیر مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ج ۸۷، ص ۷۴۶-۷۵۰.

۲. میزان الحکمه، ج ۹، ح ۱۸۸۴۲.

۳. فروع کافی، ج ۳، کتاب الجنائز، باب النوادر، ح ۲۷.

۴. یس، آیه ۶۱.

نمی‌سازد و از مسیر دور نمی‌کند. اگر مرگ این افراد فرا رسد، با دستی پر و توشه‌ای سرشار به سوی خدا می‌روند.^۱

یاد مرگ، در ادعیه عارفانه امام زین العابدین (علیه السلام) جلوه‌ای ویژه دارد. آن حضرت در دعای معروف به ابوحمزه ثمالی چنین عرضه می‌دارد:

«آقای من! دوستی دنیا را از دلم بیرون بیاور... و یاری کن مرا به گریه کردن بر حال خودم. پس همانا با تاخیر انداختن و آرزوها زندگانی ام را تباه گردانیدم و همانا تنزل کردم به منزل‌های ناامیدان از کارهای نیکم. پس چه کسی از من بد حال تر می‌شود. اگر من با همین حال بدم به قبرم منتقل گردم، صاف و هموار نکرده‌ام آن را برای خوابیدنم و مفروش نساخته‌ام با کردار نیک برای آرمیدنم و چرا من گریه نکنم؟ و در حالی که نمی‌دانم بازگشتم به کجا ختم می‌شود، و می‌بینم نفسم را که حيله‌گری می‌کند با من، و روزگارم که مرا گول می‌زند و در حرکت است بالای سرم بال‌های مرگ، پس چرا من گریه نکنم؟ گریه می‌کنم برای بیرون آمدن جانم، گریه می‌کنم برای تاریکی قبرم، گریه می‌کنم برای تنگی شکاف گورم، گریه می‌کنم برای بازپرسی دو فرشته منکر و نکیر از من، گریه می‌کنم برای بیرون آمدنم از گورم به حالت لخت و خوار، در بردارنده بار سنگین گناهانم بر پشتم، نگاه می‌کنم یکبار به طرف راستم و بار دیگر از طرف چپم، آن هنگام که مخلوقات در وضعی غیر از وضع من‌اند، برای هر کسی از ایشان وضعی است که بی‌نیاز می‌کند او را از دیگری چهره‌هایی در آن روز گشاده و شادمان و چهره‌هایی که در آن روز بر آن‌ها است تیرگی، و آن‌ها را سیاهی و خواری پوشانده. آقای من بر تو است تکیه‌گاه من، اعتماد من و امید من و توکل من.»^۲

آری، یاد مرگ از مهم‌ترین راه‌های سلوک معنوی و دوری از غفلت و دل‌بستگی به زندگی زودگذر دنیوی است. یاد مرگ، مستلزم تلاش برای خوشبختی حیات ابدی

۱. ره‌توشه (مشکات)، ج ۱، ص ۲۵۲.

۲. مفاتیح الجنان، دعای ابوحمزه ثمالی.

است، یاد مرگ حرکت‌آفرین است و انسان را امیدوارانه به تحرک و پویایی وامی‌دارد. در نتیجه، سفارش به یاد مرگ بدان منظور نیست که انسان از زندگی دنیوی خود دست بردارد؛ بلکه هدف اصلی در این توصیه‌ها آن است که جهت زندگی و هدفی که باید از زندگی داشت فراموش نشود. یاد مرگ، به زندگی جهت می‌بخشد و سبب می‌شود انسان حیات دنیوی خود را به‌درستی مدیریت کند.

۶. آثار تربیتی یاد مرگ

تربیت، به معنای پرورش استعدادهای مادی و معنوی انسان به سوی اهداف و کمالاتی است که خداوند برای انسان معین نموده است. قرب به حضرت حق، از اهداف نهایی تربیت اسلامی است که تنها از طریق ایمان و انجام کارهای شایسته تحقق می‌پذیرد. کسی که ایمان به آخرت دارد و همواره به یاد مرگ و نعمت‌های بهشتی و عذاب‌های جهنمی است، می‌داند که همه اعمالش به‌زودی در دادگاهی مورد قضاوت قرار می‌گیرد که قضاوت آن از همه چیز آگاه‌اند، مسلماً چنین فردی نه فقط در اصلاح خود می‌کوشد، بلکه در انجام اعمال گوناگونش فوق‌العاده سخت‌گیر و موشکاف خواهد بود.^۱ بر عکس، کسی که قیامت را انکار می‌کند و یا ایمانی ضعیف به آن دارد، هیچ مانعی برای رفتار و گفتار خود نمی‌بیند و همه سعی او آن است که امیال حیوانی خود را ارضا کند. از نظرگاه قرآن کریم، یکی از عوامل انکار و یا فراموشی معاد، تمایل انسان به انجام کارهای ناروا و ارضای خواسته‌های حیوانی است:

«بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ * يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ؟ أُولَىٰ نَه، انسان می‌خواهد

که در پیشگاه او فسادکاری کند. می‌پرسد: روز رستاخیز چه وقت است؟»

برخی از آثار تربیتی عبارت‌اند از:

۶-۱. آمادگی برای پذیرش مرگ

کسانی که همواره به یاد مرگ هستند، آماده‌اند آن را با آغوش باز بپذیرند. علی علیه السلام

به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید:

۱. پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی)، ج ۵، ص ۳۸۵.

۲. قیامت، آیه ۵ و ۶.

«فرزندم، بسیار به یاد مرگ باش و به یاد آنچه در آن افتی و پس از مرگ به سوی آن کشانده شوی، تا آن‌گاه که بر تو درآید، با تمام توان در برابرش آماده و کمر خود را برای آن بسته باشی؛ نه آن‌که ناگهان بر تو در آید و نفست را ببرد.»^۱

۲-۶. زنده شدن جان آدمی

حیات واقعی انسان، نه به حیات ظاهری، بلکه به حیات باطنی و روحی او بستگی دارد. کسانی حقیقتاً زنده‌اند که قلبشان با یاد خدا و ایمان به معاد زنده باشد. کسی که قلباً به خداوند و روز قیامت ایمان ندارد، اگرچه به ظاهر در جامعه رفت و آمد دارد، اما در حقیقت میتی است متحرک. معیار زنده و مرده بودن اشخاص، زنده و مرده بودن قلوب و باطن آن‌ها است. یاد مرگ قلب‌ها را زنده و مردن را آسان می‌کند:

پیامبر اعظم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

«أَكْثَرُوا ذِكْرَ الْمَوْتِ، فَمَا مِنْ عَبْدٍ أَكْثَرَ ذِكْرَهُ إِلَّا أَحْيَا اللَّهُ قَلْبَهُ وَهُوَ عَلَى الْمَوْتِ؛^۲ مرگ را فراوان یاد کنید؛ زیرا هیچ بنده‌ای آن را بسیار یاد نکرد، مگر این‌که خداوند دلش را زنده گردانید و مردن را بر او آسان ساخت.»

۳-۶. زدودن رذایل اخلاقی

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام می‌فرماید: «ذِكْرُ الْمَوْتِ يُمِيتُ الشَّهَوَاتِ فِي النَّفْسِ وَيَقْطَعُ مَنَابِتَ الْعَفْلَةِ وَ يُقَوِّي الْقَلْبَ بِمَوَاعِدِ اللَّهِ وَيَرِقُّ الطَّبَعُ وَيُكْسِرُ أَعْلَامَ الْهَوَى وَيُطْفِئُ نَارَ الْحَرِصِ وَيُحَقِّرُ الدُّنْيَا وَهُوَ مَعْنَى مَا قَالَ النَّبِيُّ فِكْرُ سَاعَةِ خَيْرٍ مِنْ عِبَادَةِ سَنَةٍ؛^۳ یاد مرگ شهوات را در درون آدمی می‌میراند و ریشه‌های غفلت را از دل برمی‌کند، قلب را به وعده‌های الهی نیرومند می‌سازد، و به جان نرمی و لطافت می‌بخشد، نشانه‌های هواپرستی را درهم می‌شکند، آتش حرص را خاموش و دنیا را در نگاه آدمی کوچک می‌سازد. و این معنای سخن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است که گفت: ساعتی فکر و اندیشه، از یک سال عبادت برتر است.»

۱. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۲. متقی هندی، کنز العمال فی سنن الاقوال والافعال، ج ۱۵، ح ۴۲۱۰۵.

۳. مصباح الشریعه، باب ۸۱.

۴-۶. دشمنی با آرزوهای فریبنده

مطابق روایات، از عوامل مهم فراموشی مرگ، آرزوهای طولانی است:

«أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِثْنَانِ: اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ وَطُولُ الْأَمَلِ، فَأَمَّا اتِّبَاعُ الْهَوَىٰ فَيَصُدُّ عَنِ الْحَقِّ وَأَمَّا طُولُ الْأَمَلِ فَيُنْسِي الْآخِرَةَ؛^۱ ای مردم! همانا بر شما از دو چیز می‌ترسم: هواپرستی و آرزوهای طولانی. اما پیروی از خواهش نفس، انسان را از حق باز می‌دارد و آرزوهای طولانی، آخرت را از یاد می‌برد.»

یاد مرگ، سبب دشمنی با آرزوهای طولانی می‌شود:

«لَوْ رَأَى الْعَبْدُ الْأَجَلَ وَمَصِيرَهُ لَأَبْغَضَ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ؛^۲ اگر بنده خدا اجل و پایان کارش را می‌دید، با آرزو و فریب آن دشمنی می‌ورزید.»

۵-۶. انجام کارهای شایسته با نیت مخلصانه

از منظر اسلامی، ارزش هر کاری به نیت بستگی دارد. ارزیابی یک عمل با دو نیت متفاوت، یکسان نیست. انسان می‌تواند به همه کارهای روزمره خود از خوابیدن، خوردن و نگاه کردن گرفته تا انجام اعمال نیکی چون نماز و روزه رنگ عبادت ببخشد و این در صورتی است که این امور برای رضای خداوند و به جهت بندگی و اطاعت او انجام گیرد. مؤمن می‌تواند چنان زیرک و زرنگ باشد که از لحظه لحظه عمرش در راه خواست و رضای خداوند استفاده برد.^۳ یاد مرگ، در ایجاد نیت قرب الهی نقشی ممتاز دارد:

«وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ عَلَىٰ حُبِّهِ مِسْكِينًا وَيَتِيمًا وَأَسِيرًا * إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً وَلَا شُكْرًا * إِنَّا نَخَافُ مِنْ رَبِّنَا يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيرًا؛^۴ و به [پاس] دوستی [خدا]، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک می‌دادند. ما برای خشنودی

۱. نهج البلاغه، خطبه ۴۲.

۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، حکمت ۳۳۴.

۳. ره‌توشه (مشکات)، ج ۱، ص ۲۵۸.

۴. انسان، آیه ۸-۱۰.

خداست که به شما می‌خورانیم و پاداش و سپاسی از شما نمی‌خواهیم. ما از پروردگارانمان از روز عبوسی سخت، هراسناکیم.»

این آیات درباره گروهی از انسان‌ها است که به غنای کامل اخلاقی رسیده‌اند. قطعاً کسی که غذای خود را در حالی که خود بدان محتاج است، به دیگری می‌بخشد، کاری اخلاقی انجام داده است. ممکن است افراد بسیاری با انگیزه‌های متفاوتی این کار را انجام داده باشند: انگیزه جلب ستایش مردم، دلسوزی و ترحم، احترام به انسانیت و پاداش در بهشت. آنچه انفاق این گروه را برجسته کرده، انگیزه بالا و مخلصانه آن‌ها است. آنان در انفاق خود فقط و فقط محبت الهی و کسب رضایت او را در نظر گرفته‌اند.^۱ مطابق روایات صحیح، این آیات درباره حضرت علی و فاطمه زهرا علیهم‌السلام و دو فرزند بزرگوارشان امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام نازل شده است.^۲ آری، کسی که از خدا و روز جزا می‌ترسد، آنچه را که خود شدیداً بدان محتاج است، با اخلاص کامل در راه خدا انفاق می‌کند؛ بدون آن‌که انتظار پاداشی و حتی اظهار تشکری داشته باشد. این نشان می‌دهد که ایمان به آن روز بزرگ، انگیزه نیرومندی برای توجه به نیکی‌ها و خلوص نیت است.^۳

۶-۶. پرهیز از ستم به دیگران

«وای بر کم‌فروشان که چون از مردم پیمان‌ه ستانند، تمام ستانند و چون برای آنان پیمان‌ه یا وزن کنند، به ایشان کم دهند. مگر آنان گمان نمی‌دارند که برانگیخته خواهند شد؟ [در] روزی بزرگ؛ روزی که مردم در برابر پروردگار جهانیان به پای ایستند.»^۴

ایمان به معاد و یادآوری مرگ، اثر بازدارنده در ترک ظلم و غصب حقوق مردم دارد. کسانی که در جامعه به فساد می‌پردازند، الزاماً منکر روز قیامت نیستند؛ بلکه گاهی بر اثر ضعف ایمان و غلبه هوای نفس و فراموشی مرگ، مرتکب این گناهان می‌شوند.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲۰، ص ۲۱۷.

۲. همان، ص ۲۲۴.

۳. پیام قرآن، ج ۵، ص ۳۹۰.

۴. مطففین، آیه ۱ - ۶.

۷. نمونه‌ای تاریخی از تأثیر یاد مرگ

علامه مجلسی رحمته الله از کتاب مروج الذهب مسعودی نقل می‌کند: زمانی بدخواهان نزد متوکل، خلیفه عباسی رفتند و از امام هادی علیه السلام بدگویی کردند و گفتند که در منزل ایشان سلاح، نامه و اشیایی هست که از طرف شیعیان قم برای‌شان ارسال شده و ایشان قصد دارند بر ضد حکومت قیام کنند. متوکل به شدت عصبانی شد و مأمورانی را به منزل آن حضرت فرستاد. آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند و آن حضرت را در حالی که تنها در اطافی نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول بود، دستگیر و به نزد متوکل بردند. مأموران به متوکل گفتند: ما در خانه او چیزی نیافتیم، او در اطاق خانه‌اش رو به قبله نشسته بود و قرآن تلاوت می‌کرد. متوکل به حضرت احترام نمود و در کنار خود نشاند. سپس جام شرابی را که در دست داشت، به امام تعارف کرد. امام علیه السلام سوگند یاد کرد و فرمود: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار. متوکل حضرت را معاف کرد و گفت: شعری بخوان، حضرت فرمود: کمتر اتفاق می‌افتد که من شعری بخوانم. متوکل گفت: باید بخوانی. وقتی امام هادی علیه السلام اصرار او را دید، فرمود:

بَاتُوا عَلَى قُلُلِ الْأَجْبَالِ تَحْرُسُهُمْ غُلِبَ الرِّجَالِ فَمَا أَغْنَتْهُمْ الْقُلُلُ
گردن‌کشان بر قله‌های کوهساران، شب را سحر کردند؛ در حالی که مردان نیرومند
از آنان پاسداری می‌کردند؛ ولی قله‌ها نتوانستند آنان را از خطر مرگ برهانند و سودی
به ایشان برسانند.

وَاسْتَنْزَلُوا بَعْدَ عِزٍّ مِنْ مَعَالِهِمْ وَأَوْدَعُوا حُفْرًا يَابِسًا مَا نَزَلُوا
آنان پس از مدت‌ها عزت، از جایگاه امن خود به زیر کشیده شدند و در گودال‌ها
جای گرفتند. چه منزل و آرامگاه ناپسندی را برگزیدند!

نَادَاهُمْ صَارِخٌ مِنْ بَعْدِ دَفْنِهِمْ أَيْسِنَ الْأَسِيرَةَ وَالتَّيْجَانَ وَالْحُلَّالُ
پس از آن‌که به خاک سپرده شدند، فریادگری فریاد برآورد: کجا است آن
دست‌بندها و کجا است آن تاج‌ها و لباس‌های فاخر؟

أَيْسِنَ الْوُجُوهُ الَّتِي كَانَتْ مُنْعَمَةً مِنْ دُونِهَا تُضْرَبُ الْأَسْتَارُ وَالْكَكَلُ

کجا است آن چهره‌های در ناز که به احترامشان پرده‌های گران‌بها و پره‌های زیبا می‌آویختند؟

فَأَفْصَحَ الْقَبْرُ حِينَ سَاءَ لَهُمْ تِلْكَ الْوُجُوهُ عَلَيْهَا الدُّوْدُ يَفْتَتِيلُ

هنگامی که این پرسش از آنان شد، گورهای‌شان از طرف آن‌ها پاسخ دادند: اکنون کرم‌ها بر سر خوردن آن چهره‌ها با هم می‌ستیزند!

قَدْ طَالَ مَا أَكَلُوا دَهْرًا وَمَا شَرِبُوا فَأَصْبَحُوا بَعْدَ طُولِ الْأَكْلِ قَدْ أَكَلُوا

عمری دراز خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود خورده شدند!

وقتی امام علیه السلام این اشعار را خواند، تمامی اهل مجلس متأثر شدند و گریه کردند. بزم شراب و عیش آن‌ها به سوگ تبدیل شد و همگی جام‌های شراب را بر زمین کوبیدند. متوکل نیز از شدت گریه صورتش خیس شد و دستور داد بساط شراب را برچینند و امام علیه السلام را با احترام به خانه‌اش بازگردانند.^۱

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه استاد محمد مهدی فولادوند.
۲. نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی.
۳. تاج‌زاده هرنندی، سید مرتضی، رساله معادیه پیرامون عالم قبر و قیامت از دیدگاه آیات و روایات، قم: انتشارات مسجد مقدس جمکران، چاپ اول، ۱۳۹۰ش.
۴. شیخ عباس، قمی، کلیات مفاتیح الجنان، قم: نشر بلاغت، چاپ اول، ۱۳۷۳ش.
۵. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، مؤسسه اسماعیلیان، قم: چاپ پنجم، ۱۴۱۲ق/ ۱۳۷۱م.
۶. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن، تفسیر مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تصحیح و تحقیق و تعلیق: السید هاشم الرسولی المحلاتی و السید فضل الله الیزدی الطباطبائی، بیروت: دار المعرفة، الطبعة الثانية، ۱۴۰۸ق/ ۱۹۸۸م.
۷. کلینی، الفروع من الکافی، تصحیح، مقابله و تعلیق: علی اکبر الغفاری، تهران: دار الکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.

۸. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: دار الاحیاء التراث العربی، الطبعة الثالثة، ۱۴۰۳ق/ ۱۹۸۳م.
۹. محمدتقی، مصباح یزدی، ره‌توشه (مشکات)، قم: مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ دوم، ۱۳۸۷ش.
۱۰. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی، الطبعة الاولى، ۱۴۰۴ق/ ۱۳۶۲ش.
۱۱. مصباح الشریعه، امام صادق علیه السلام، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۰ق.
۱۲. مصباح یزدی، محمدتقی، انسان‌شناسی در قرآن، تنظیم و تدوین: محمد فتحعلی، قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، چاپ اول، ۱۳۸۸ش.
۱۳. مکارم شیرازی و دیگران، پیام قرآن، (تفسیر نمونه موضوعی)، تهران: دار الکتب الاسلامیة، چاپ پنجم، ۱۳۷۷ش.
۱۴. موسوی اندانی، محمد، روزی دیگر؛ برزخ و معاد از دیدگاه قرآن و روایات، اصفهان: انتشارات بوستان فدک، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
۱۵. هندی، علاء الدین علی المتقی، کنز العمال فی سنن الاقوال و الافعال، بیروت: مؤسسه الرساله، ۱۴۱۳ق/ ۱۹۹۳م.

عالم برزخ؛ چیستی و ویژگی‌ها

نرگس محمودزاده*

اشاره

مرگ، از مسائلی است که همزاد زندگی انسان بوده و از آغاز آفرینش، برای او اهمیت خاص دارد. انسان نمی‌تواند بپذیرد که مدت کوتاهی در دنیا زندگی کند و از متاع آن بهره‌مند شود و ناگهان از دنیا برود.

تلاش برای شناخت مرگ، در حقیقت، تلاش برای شناخت زندگی است و اینکه زندگی چیست و چرا و چگونه باید زیست و چرا عمر به پایان می‌رسد و انسان پس از مرگ به کجا می‌رود.

بدون تردید، شناخت صحیح مرگ، به زندگی انسان معنا می‌بخشد و موجب هدفمندی آن می‌شود. از این رو، معادله مرگ را باید در کنار زندگی نهاد و آن را حل کرد که اگر چنین شود، زندگی انسان همراه با نشاط، آرامش و پیشرفت خواهد بود.

بنابراین، تأمل و تفکر در مورد مرگ ضرورتی بایسته است؛ اما از آن‌جا که جهان آخرت دور از دسترس آزمایش و تجربه است و این عرصه، عرصه ماوراء طبیعت است، تلاش عقلانی انسان در آن کارساز نخواهد بود، پس برای کسب معرفت، باید به منبع وحی روی آورد و به سراغ خالق هستی رفت و از هدف او از آفرینش انسان، جهان آفرینش و عالم آخرت، آگاهی یافت.

یکی از بایسته‌های پژوهش در حوزه مباحث مرتبط با مرگ، موضوع «برزخ» به عنوان اولین منزلگاه آدمی است که در این نوشتار به بررسی آن خواهیم پرداخت.

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر.

شناخت برزخ

عالم برزخ، دریچه ورود به عالم آخرت و اولین منزلگاه انسان پس از مرگ است. او می‌خواهد بداند در این سرا بر وی چه خواهد گذشت و باید برای این سفر چه نوع زاد و توشه‌ای فراهم سازد تا این مسیر را به سلامت به انجام رساند.

رسول گرامی اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این خصوص فرمود: «إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنَّ نَجَاةَ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ لَيْسَ أَقْلُ مِنْهُ؛^۱ قبر، نخستین منزل آخرت است. اگر انسان در این منزل نجات یابد، حوادث پس از آن، آسان‌تر خواهد شد و اگر در این منزل نجات نیابد، سختی حوادث بعد از آن، کمتر از آن نخواهد بود.»

آغاز و پایان برزخ

عالم برزخ همزمان با مرگ انسان شروع شده و تا پدیدار شدن روز قیامت و برپایی آن ادامه دارد. بنابراین، عالم برزخ هم اکنون وجود دارد و آنان که مرده‌اند، در این عالم به سر می‌برند. این مطلب، در آیات ۹۹ و ۱۰۰ سوره مؤمنون آمده است: «حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمُ بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ؛ [آنها همچنان به راه غلط خود ادامه می‌دهند] تا زمانی که مرگ یکی از آنان فرا رسد، می‌گویند: پروردگار من! مرا باز گردانید، شاید در آنچه ترک کردم [و کوتاهی نمودم]، عمل صالحی انجام دهم. [ولی به او می‌گویند:] چنین نیست! این سخنی است که او به زبان می‌گوید [و اگر بازگردد، کارش همچون گذشته است] و پشت سر آنان، برزخی است تا روزی که برانگیخته شوند.

از آیه استفاده می‌شود که انسان پس از مرگ بلافاصله وارد عالم برزخ شده و برای همیشه از دنیا به جهان دیگر منتقل می‌گردد و اگر مجرم و گناهکار برای جبران اعمالش بخواهد به دنیا برگردد، به هیچ وجه اجازه داده نمی‌شود. عبارت «الی یوم یبعثون» در آیه، بیانگر آن است که عالم برزخ تا برپایی قیامت ادامه دارد.

از امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام درباره برزخ سؤال شد، حضرت فرمود: «الْقَبْرُ مُنْذُ حِينَ مَوْتِهِ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ؛^۲ برزخ، همان قبر است از زمان مرگ تا روز قیامت.»

۱. مجلسی، محمد باقر، بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۲.

۲. عروسی حویزی، عبد علی، نور الثقلین، ج ۳، ص ۵۵۴.

دوره زمانی برزخ

از مسائل مربوط به برزخ، عمومیت آن و مقدار مکث انسان در برزخ است. از بعضی آیات به دست می‌آید که در قیامت، در خصوص مدت فاصله بین مرگ تا قیامت، بحثی بین مؤمنان و کافران در می‌گیرد؛ ولی کافران از درک حقیقت مدت توقف در برزخ ناتوان‌اند و این مؤمنان‌اند که به هدایت الهی درک درستی از حقیقت امر دارند. «وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُقْسِمُ الْمُجْرِمُونَ مَا لَبِثُوا غَيْرَ سَاعَةٍ كَذَلِكَ كَانُوا يُؤْفَكُونَ وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ فَهَذَا يَوْمُ الْبَعْثِ وَلَكِنَّكُمْ كُنتُمْ لَا تَعْلَمُونَ»^۱ و روزی که قیامت برپا شود، مجرمان سوگند یاد می‌کنند که جز ساعتی [در عالم برزخ] درنگ نکردند! این چنین، از درک حقیقت بازگردانده می‌شوند؛ ولی کسانی که علم و ایمان به آنان داده شده می‌گویند: شما به فرمان خداوند تا روز قیامت [در عالم برزخ] درنگ کردید و اکنون، روز رستاخیز است؛ اما شما نمی‌دانستید.»

مجرمان به جهت روحیه مادی و دنیاگرایی، روز قیامت و فاصله آن تا دنیا را محکوم به همان نظام دنیوی می‌دانستند و با آن مقیاس می‌سنجیدند. از این رو، گفتند: «غیر از ساعتی درنگ نکردند» و یک ساعت، مقدار کوتاهی از زمان است. آن‌ها تصور می‌کردند، که هنوز هم در دنیا هستند؛ چون فهم و درکشان همین قدر بود. پس افراد با ایمان و اهل علم، سخن آنان را نپذیرفته و گفتند: این توقف شما به اندازه مدت کمی نبوده؛ بلکه به مقدار فاصله بین دنیا و آخرت بوده است؛ همان فاصله‌ای که آیه «... وَ مِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ»^۲ آن را بیان می‌کند. اهل علم و ایمان این حقیقت را دریافتند که این همان روز قیامت است؛ ولی مجرمان چون همیشه نسبت به قیامت در شک بودند و جز به امور مادی یقین پیدا نمی‌کردند، پنداشتند که بیش از یک ساعت از ساعت‌های دنیا از مردنشان نگذشته و امر بر آن‌ها مشتبه شده است.^۳

عده‌ای دیگر نیز معتقدند مجرمان به علت گناهان بسیاری که انجام داده‌اند، می‌دانند در قیامت عذاب دردناکی در انتظار آنان می‌باشد. پس زمان طولانی هم برای آن‌ها بسیار

۱. روم، آیه ۵۵ و ۵۶.

۲. مؤمنون، آیه ۱۰۰.

۳. طباطبایی، محمدحسین، المیزان، ج ۱۶، ص ۳۰۸.

کوتاه است؛ زیرا می‌دانند نتیجه گناهان‌شان را به‌زودی خواهند دید. بنابراین، تمایل بیشتری به ماندن در قبور دارند؛ اما بنابر وعده‌های الهی، مؤمنان می‌دانند بهترین نعمت‌ها در انتظار آنان است. پس زمان برای آن‌ها طولانی خواهد بود.^۱

عمومیت برزخ

عالم برزخ، مرحله‌ای قه‌ری از مراتب وجود است و عبور از آن برای همه افراد ضروری است؛ ولی کسانی که کمالات عقلانی و فضایل یا رذایل را کسب کرده‌اند، برزخشان کوتاه بوده و زودتر از افراد متوسط به عالم مجرد عقلانی می‌رسند و سیر برزخی آن‌ها کمتر می‌باشد؛ زیرا با کسب فضایل عقلانی و یا رذایل، زودتر به مجرد عقلانی و یا دوزخ تجردی کامل خواهند رسید.^۲ از این رو، بر اساس برخی روایات، برزخ اولیای الهی بیش از سه روز نیست، که آن هم به سبب علاقه و وابستگی طبیعی آنان است.^۳

اما در مورد اینکه مدت برزخ چقدر است، باید گفت طول مدت برزخ را جز خداوند علیم و دانا کسی نمی‌داند. شاید میلیون‌ها سال هم طول بکشد.^۴

مکان برزخ

از برخی روایات استفاده می‌شود که ارواح مؤمنان در هر کجا قبض روح شوند، به مکانی به نام «وادی السلام» و ارواح کفار به «وادی برهوت» منتقل می‌شوند. وادی السلام، مکانی است در پشت کوفه و ارواح پیامبران علیهم‌السلام و مؤمنان در آنجا گرد آمده و از نعمت‌های بهشتی آنجا بهره می‌برند.

وادی برهوت نیز وادی یمن است که قومی در آنجا زندگی می‌کردند که از دستورات پیامبر خود سرپیچی کردند. به همین دلیل، دچار عذاب الهی شدند.

احمد بن عمر می‌گوید: خدمت امام صادق علیه‌السلام عرض کردم: برادر من در بغداد است. می‌ترسم در آنجا بمیرد. حضرت فرمود: باک نداشته باش و ناراحت مباش، هر

۱. محمد بن عمر، فخرالدین رازی، مفاتیح الغیب، ج ۲۵، ص ۱۱۲.

۲. امام خمینی، روح‌الله، معاد از دیدگاه امام خمینی، ص ۳۷۲.

۳. همان، چهل حدیث، ص ۱۰۶.

۴. همان، آداب الصلوه، ص ۳۶؛ رک: بحار الأنوار، ج ۸، ص ۳۶۲.

جا که می‌خواهد بمیرد؛ چون هیچ مؤمنی در شرق و یا غرب عالم نمی‌میرد، مگر آنکه خداوند روح او را در «وادی السلام» با ارواح مؤمنان دیگر قرار می‌دهد. عرض کردم: «وادی السلام» چیست و در کجا واقع شده است؟ فرمود: در پشت کوفه. آگاه باش! مثل این‌که من منظره اجتماع ارواح مؤمنان را می‌بینم که حلقه‌حلقه دور هم نشسته‌اند و با یکدیگر گفتگو می‌کنند.^۱

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: روح مؤمن را پس از مرگ به سوی «نهر کوثر» از نواحی «وادی السلام» می‌برند. مؤمن در باغ‌های اطراف آن، گردش می‌کند و از شراب‌های آن می‌آشامد. علامه مجلسی در توضیح روایت اول و بیان اینکه نشئه‌ها مختلف‌اند و حواس در ادراکشان متفاوت است، بیان می‌دارد که بعید نیست در وادی السلام بهشت-ها، باغ‌ها و نهرهایی وجود دارد که ارواح مؤمنان در آن با بدن‌های مثالی در رفت‌وآمد می‌باشند و ما آن‌ها را نمی‌بینیم.^۲

علامه شعرانی می‌فرماید: توضیح علامه مجلسی در مورد وادی السلام همان گفته حکما است؛ آن‌ها می‌گویند ارواح در عالم غیر مادی و دنیوی، با بدن‌های مثالی می‌باشند.^۳

از امیرمؤمنان علی علیه السلام سؤال شد: بدترین ناحیه بر روی زمین کجا است؟ امام علیه السلام فرمود: منطقه‌ای است در یمن، که به آن برهوت می‌گویند و برهوت، از وادی‌های جهنم می‌باشد.^۴

علامه مجلسی در توضیح این روایت می‌فرماید: قول امام علیه السلام که آن منطقه از مناطق جهنم می‌باشد، یعنی شبیه آن است یا محاذی و مثل آن یا به زودی جزئی از آن می‌گردد و یا جهنم ارواح کفار در برزخ می‌باشد.^۵

در کنار روایاتی که می‌گویند ارواح مؤمنان در وادی السلام و ارواح کفار در برهوت گرد هم می‌آیند، روایاتی است که محل اجتماع کفار را «سجین» برشمرده‌اند و می‌گویند

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۸.

۲. همان، ج ۵۰، ص ۱۳۵.

۳. مازندرانی، محمد صالح، شرح اصول کافی، ج ۷، ص ۲۹۹ با تعلیقه علامه شعرانی.

۴. نمازی شاهرودی، علی، مستدرک سفینه البحار، ج ۱، ص ۳۴۰.

۵. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۶.

سجین، کوهی است از سنگ آتشین که ارواح مردگان تا روز برپایی قیامت بر آن قرار می‌گیرند و در آن آتش می‌سوزند.^۱

در برخی روایات نیز آمده که سجین در طبقه هفتم زمین قرار دارد. در تفسیر قمی از امام باقر علیه السلام روایت شده که: سجین، عبارت است از طبقه هفتم زمین، و علیون عبارت است از آسمان هفتم.

علامه طباطبایی رحمته الله در توضیح این روایت می‌فرماید: این روایت اگر صحیح باشد، بر این اساس است که بهشت به عنایتی در جهت بالا، و دوزخ در جهت پایین است، و این معنا را روایات دیگری نظیر این روایت دارا می‌باشد. مثل آن روایاتی که فرموده: «قبر، روضه‌ای از ریاض بهشت و یا حفره‌ای از حفره‌های دوزخ است.» و یا روایاتی که «برهوت» را مکانی در جهنم خوانده است.^۲

چون طبقه هفتم آسمان، نماد عظمت و علو است و طبقه هفتم زمین، نماد پستی و خواری و ذلت است،^۳ به همین دلیل گفته شده که نامه اعمال ابرار، در آسمان هفتم، و نامه اعمال بدکاران، در طبقه هفتم زمین است تا از این طریق، عظمت و ارزش و قداست ابرار و همچنین ذلت و زبونی بدکاران را بیان کرده باشد؛ وگرنه مقصود این نیست که نامه عمل ابرار در آسمان هفتم دنیا، و نامه عمل فجار در طبقه هفتم زمین باشد؛ زیرا اصولاً نامه اعمال از سنخ امور مادی و جسمانی نیست تا مکانی مادی و دنیوی داشته باشد. مقصود از اینکه برهوت از وادی‌های جهنم می‌باشد، این است که از آن‌جا که در قیامت، کفار در جهنم اخروی عذاب می‌گردند، برزخ کفار از نواحی آن بر شمرده شده است تا گویای این نکته باشد که کفار همان طور که در قیامت عذاب می‌شوند، در عالم برزخ نیز دچار انواع عذاب‌های برزخی می‌گردند.

اینکه مکان اجتماع مؤمنان پس از مرگ، وادی السلام و مکان اجتماع کفار برهوت و سجین، معرفی شده است، نوعی تشبیه است؛ یعنی انسان‌ها پس از مرگ وارد عالمی به نام عالم برزخ می‌شوند؛ عالمی که از نظر ماهیت و ویژگی‌ها و قوانین حاکم بر آن، با

۱. طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن، مشکاة الأنوار، ص ۲۶۳؛ بحار الأنوار، ج ۷۰، ص ۱۱؛ محمد بن یعقوب کلینی، کافی، ج ۲، ص ۲۹۴.

۲. طباطبائی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ج ۲۰، ص ۳۸۹.

۳. همان، ص ۳۸۱ و ۳۸۲ (با توضیح).

عالم دنیا و ویژگی‌هایش اجمالاً متفاوت است. مؤمنان با بدن مثالی در آن‌جا در آسایش و نعمت و رفاه به سر می‌برند و کفار در رنج و عذاب و گرفتاری. بنابراین، مقصود روایات این نیست که ارواح مؤمنان واقعاً در وادی السلام نجف و ارواح کفار در برهوت یمن، سکنا گزیده‌اند؛ زیرا ارواح، مجرد از زمان و مکان و عوارض مادی‌اند و سکنا گزیدن روح مجرد در مکان مادی، عقلاً محال است.

بدن مثالی

روح انسان، بعد از پایان زندگی دنیا در اجساد لطیفی قرار می‌گیرد، که از عوارض ماده بر کنار است و چون از هر نظر شبیه این جسم است، به آن «قالب مثالی» یا «بدن مثالی» می‌گویند که نه به کلی مجرد است و نه مادی محض؛ بلکه دارای یک نوع «تجرد برزخی» است.^۱

صدرالمتألهین در تفسیر آیه: «وَحَلَقْنَا لَهُمْ مِنْ مِثْلِهِ مَا يَرْكَبُونَ»^۲ و برای آن‌ها مرکب‌های دیگری همانند آن آفریدیم.» می‌گوید: این آیه، به بدن مثالی برزخی اشاره دارد که نفس به آن تعلق می‌گیرد و نفس انسان تا هنگامی که در برزخ به سر می‌برد و پیش از بعث و قیامت، به همین بدن تعلق دارد و این بدن و قالب مثالی، مانند همان بدنی است که در خواب می‌بینیم. و حکما و متفکران اسلامی نیز بر همین عقیده‌اند و آیات قرآن و روایات نیز بروشنی بر این مطلب دلالت دارند.^۳

از جمله این روایات، حدیثی است که از امام صادق علیه السلام درباره روح مؤمن نقل شده است که فرموده‌اند: «فَإِذَا قَبَضَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ صَبَّرَ تِلْكَ الرُّوحَ فِي قَالِبٍ كَقَالِبِهِ فِي الدُّنْيَا فَيَاكُلُونَ وَ يَشْرَبُونَ فَإِذَا قَدِمَ عَلَيْهِمُ الْقَادِمُ عَرَفُوهُ بِتِلْكَ الصُّورَةِ الَّتِي كَانَتْ فِي الدُّنْيَا؛^۴ روح مؤمن پس از آن‌که به امر الهی قبض شد، در قالبی که شبیه جسد اصلی دنیای او است، استقرار می‌یابد. افراد با ایمان در عالم بعد از مرگ، از نعمت‌های الهی استفاده می‌نمایند

۱. مکارم شیرازی، ناصر، پیام قرآن، ج ۵، ص ۴۶۱ - ۴۶۵.

۲. یس، آیه ۴۲.

۳. شیرازی، صدرالدین محمد بن ابراهیم، تفسیر القرآن الکریم، ج ۵، ص ۱۳۰؛ این مطلب، برداشتی است که ملاصدرا از آیه مذکور ارائه نموده است که در حقیقت، از باب تأویل است و نه تفسیر.

۴. کلینی، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۴۵.

و زمانی که شخصی بر آنان وارد می‌شود، او را به همان صورتی که در دنیا بود می‌شناسند.»

به اعتقاد برخی، بر طبق روایات خاصه و عامه، روح پس از مفارقت بدن به اجسامی که در نهایت لطافت‌اند، تعلق می‌گیرد. این اجسام، شبیه جنّ و بدن عنصری هستند؛ به گونه‌ای که اگر کسی آن را ببیند، می‌گوید: این همان شخصی است که در دنیا او را می‌دیدیم.^۱

مرحوم شیخ بهایی پس از بررسی آیات برزخ نتیجه می‌گیرد، که روح پس از مفارقت از بدن، به بدنی همگون و شبیه به بدن دنیوی خود تعلق می‌گیرد؛ چنان‌که علی علیه السلام فرمود: «ارواح، در عالم برزخ گروه گروه به شکل جسدهای خویش گرد هم آمده، به گفتگو می‌پردازند.»^۲

علامه مجلسی می‌گوید: ارواح مردگان در برزخ، به «اجساد مثالی» تعلق می‌گیرد و از نظر شکل، بدن برزخی مؤمن و کافر، عین بدن دنیوی او است و در همین بدن، یا عذاب خواهند دید و یا متنعم خواهند بود.^۳

ممکن است تصور شود که اگر بپذیریم که روح بعد از جدا شدن از بدن عنصری، به بدن دیگری تعلق می‌گیرد، در حقیقت قائل به تناسخ شده‌ایم.

مرحوم شیخ بهایی رحمته الله در جواب به این شبهه می‌گویند: این فکر و توهم، بی‌مورد است؛ زیرا تناسخی که مسلمانان اتفاق بر بطلان آن دارند، آن است که روح پس از این‌که جسدش از بین رفت، در همین جهان، به جسم دیگری تعلق بگیرد؛ اما این که در جهان دیگری در فاصله میان مرگ و قیامت، به یک بدن مثالی تعلق بگیرد، تا آن‌که قیامت برپا شود و با امر الهی به بدن نخستین خود بازگردد، هیچ ارتباطی با تناسخ ندارد.^۴

۱. عاملی، بهاء‌الدین محمد، اربعین شیخ بهایی، ص ۲۵۱ و ۲۶۱.

۲. احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، ج ۱، ص ۲۸۵؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳۷.

۳. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم، ج ۴، ص ۲۲۶؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۰۱ و ۲۷۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۷؛ سبحانی، جعفر، معادشناسی در پرتو کتاب، سنت و عقل، ص ۸۷.

پرسش در قبر

بر اساس آیات قرآن و روایات فراوان، هنگامی که انسان از دنیا می‌رود، دو فرشته به نام‌های «ناکر و منکر» و یا «نکیر و منکر» و «بشیر و مبشر» به سراغ او می‌آیند و با طرح برخی سؤالات به بازجویی می‌پردازند و در حقیقت، نخستین دادگاه انسان بعد از مرگ با طرح این سؤال‌ها آغاز می‌شود.

یکی از آیاتی که به این مسأله اشاره می‌کند، آیه ۲۷ سوره ابراهیم است:

«يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ وَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ؛ خداوند کسانی را که ایمان آوردند، به جهت گفتار و اعتقاد ثابت‌شان، استوار می‌دارد؛ هم در این جهان و هم در سرای دیگر، و ستمگران را گمراه می‌سازد [و لطف خود را از آن‌ها می‌گیرد]. خداوند هر کار را بخواهد [و مصلحت بداند]، انجام می‌دهد.»

پیامبر خدا ﷺ مقصود از این آیه را، سؤال از مردگان در قبر دانسته است.^۱

مرحوم طبرسی بعد از بررسی اقوال مفسران، می‌نویسد: این آیه درباره سؤال قبر، نازل شده و مقصود از آخرت، قبر است؛ یعنی در سؤال قبر، آن‌ها را بر قول ثابت ایمان، استوار می‌سازد.^۲

در تفسیر مراغی نیز چنین آمده است: «ثبیت»، در حیات دنیا است. هنگامی که دو ملک به سوی فرد مؤمن در قبر می‌آیند، به او می‌گویند: پروردگارت کیست؟ می‌گوید: الله. می‌گویند: دینت چیست؟ می‌گوید: اسلام. گویند: نبی تو کیست؟ پاسخ می‌دهد: حضرت محمد ﷺ. از ابن عباس درباره جمله پایانی آیه ۲۷ سوره ابراهیم «وَ يُضِلُّ اللَّهُ الظَّالِمِينَ» نقل شده است:

هنگامی که مرگ کافر فرا می‌رسد، ملائکه بر او نازل شده، بر صورت و پشتش می‌زنند. هنگامی که داخل قبر شد، به او گفته می‌شود: پروردگارت کیست؟ او خداوند

۱. همان؛ طوسی، محمد بن حسن، امالی، ص ۲۳۹ و ۲۴۰.

۲. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱۳، ص ۱۳۱.

را فراموش می‌کند و چیزی نمی‌گوید. باز به او گفته می‌شود: رسول تو کیست؟ برای پاسخ به آن سؤال، راهنمایی نمی‌شود. پس به او گفته می‌شود: «و یضل الله الظالمین»^۱

شیخ صدوق در کتاب عقاید خود می‌نویسد: اعتقاد ما درباره سؤال قبر این است که این مسأله حقیقت دارد و قطعی است. کسی که در قبر پاسخ صحیح دهد، در خوشی و آرامش و در آخرت در بهشت خواهد بود و آن کس که پاسخ صحیح ندهد، به او حمیم (آب جوشان) داده و در آخرت در دوزخش جای می‌دهند.^۲

آیه دیگری که بر سؤال برزخی دلالت دارد، این آیه می‌باشد:

«إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا»^۳

کسانی که فرشتگان [قبض ارواح] روح آن‌ها را گرفتند، در حالی که به خویشتن ستم کرده بودند، به آن‌ها گفتند: «شما در چه حالی بودید؟ [و چرا با این که مسلمان بودید، در صف کفار جای داشتید؟] گفتید: ما در سرزمین خود، تحت فشار و مستضعف بودیم. آن‌ها (فرشتگان) گفتند: مگر سرزمین خداوند پهناور نبود که مهاجرت کنید؟ آن‌ها [عذری نداشتند و] جایگاهشان دوزخ است و چه بد انجامی است.

علامه طباطبایی رحمته الله می‌فرماید: این آیه، فی‌الجمله و سربسته، بر صحنه‌ای که در زبان روایات از آن به سؤال قبر تعبیر شده، دلالت دارد و هر کس از دنیا می‌رود، فرشتگان سؤال‌هایی راجع به دین و عقایدش از او می‌پرسند.^۴

حال این پرسش پیش می‌آید که چه کسانی مورد سؤال و بازپرسی قرار می‌گیرند. آیا این پرسش همگانی است؟ یا این که افراد خاصی را در بر می‌گیرد؟

در این خصوص، دو دسته روایت وارد شده است؛ برخی، گویای عمومیت پرسش در قبر هستند و برخی دیگر، دلالت بر اختصاص آن دارند.

۱. مراغی، احمد بن مصطفی، تفسیر مراغی، ج ۱۳، ص ۱۵۰.

۲. صدوق، محمد بن علی، اعتقادات الامامیه و تصحیح الاعتقاد، ج ۱، ص ۵۸.

۳. نساء، آیه ۹۷.

۴. طباطبائی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۷۶.

بعضی روایاتی که دلالت بر عمومیت پرسش دارند، عبارت‌اند از:

۱. روایاتی که دلالت بر ورود نکیر و منکر به هنگام دفن میت دارند، که تعداد بسیاری از روایات مربوط به پرسش در قبر را شامل می‌شود.

۲. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «... فَلَا يَبْقَى مَيِّتٌ فِي شَرْقٍ وَلَا غَرْبٍ وَلَا فِي بَرٍّ وَلَا فِي بَحْرٍ إِلَّا وَ مُنْكَرٌ وَ نَكِيرٌ يَسْأَلَانِهِ عَنِ وَايَةِ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ بَعْدَ الْمَوْتِ، يَقُولَانِ لِلْمَيِّتِ: مَنْ رُبُّكَ؟ وَ مَا دِينُكَ؟ وَ مَنْ نَبِيُّكَ؟ وَ مَنْ أَمَامُكَ؟»^۱ ... پس در شرق، غرب، دریا و خشکی، مرده‌ای باقی نمی‌ماند؛ مگر این‌که نکیر و منکر از ولایت علی علیه السلام بعد از مرگ، از او سؤال می‌کنند. به میت می‌گویند: پروردگارت کیست؟ دینت چیست؟ پیامبرت کیست؟ امامت چه کسی است؟»

۳. علی علیه السلام می‌فرماید: هیچ فردی از مردم، در شرق و غرب زمین و دریا و صحرا نمی‌ماند؛ مگر این‌که فرشته‌های سؤال‌کننده به ملاقات آنان خواهند رفت.^۲

۴. در روایات مربوط به تلقین نیز وارد شده است که: «وَمَسْئَلَةُ مُنْكَرٍ وَ نَكِيرٍ فِي الْقَبْرِ حَقٌّ»^۳ و سؤال منکر و نکیر در قبر، حق می‌باشد.»

۵. از امام صادق علیه السلام نقل شده است که: «مَنْ أَنْكَرَ ثَلَاثَةَ أَشْيَاءَ فَلَيْسَ مِنْ شِيعَتِنَا الْمِعْرَاجَ وَ الْمُسَاءَلَةَ فِي الْقَبْرِ وَ الشَّفَاعَةَ؛» کسی که سه چیز را انکار کند، شیعه ما نیست؛ معراج، سؤال در قبر و شفاعت را.»

اما روایات دسته دوم، روایاتی هستند که سؤال قبر را مخصوص عده‌ای خاص می‌دانند:

۱. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «أِنَّمَا يُسْأَلُ فِي قَبْرِهِ مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا وَ الْكُفْرَ مَحْضًا وَ أَمَّا مَاسِيَةٌ ذَلِكَ فَيُلْهِى عَنْهُمْ»^۴ سؤال قبر، به کسانی اختصاص دارد که واجد ایمان خالص و یا دارای کفر خالص هستند و دیگر گروه‌ها، واگذارده شده و مورد سؤال قبر واقع نمی‌شوند.»

۱. کلینی، الکافی، ج ۳، ص ۲۳۹؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۱۷۲؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۳۳ و ۲۲۲.

۲. علم الهدی، علی، معاد و عدل یا مراحل نهایی بشر، ص ۱۰۱.

۳. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، ص ۱۲۹۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۲۳.

۵. کلینی، فروع کافی، ج ۳، ص ۲۳۵.

۲. از امام صادق علیه السلام نقل شده است: «لَا يُسْأَلُ فِي الْقَبْرِ إِلَّا مَنْ مَحَضَ الْإِيمَانَ مَحْضًا، أَوْ مَحَضَ الْكُفْرَ مَحْضًا»^۱ در قبر، فقط از مؤمن یا کافر محض سؤال می‌شود.»

علامه مجلسی در تبیین حدیث امام صادق علیه السلام می‌فرماید: اگر «من» را حرف جر بگیریم، حرف بعد از آن (محض) مصدر می‌شود؛ یعنی از محض ایمان، از عقاید سؤال می‌شود و نه از اعمال دیگر، و منظور از آن این نیست که فقط از مؤمن محض یا کافر محض سؤال می‌شود؛ ولی ظاهر احادیث از این مطلب ابا دارد؛ بلکه معنای آن این است که از مستضعفان بین ایمان و کفر سؤال نمی‌شود.^۲

اما افراد دیگر، به حال خود وا گذاشته خواهند شد؛ «يُلْهَى عَنْهُمْ». ایشان در این مورد می‌فرماید: لهُو، در این جا به معنای حقیقی آن نیست؛ بلکه کنایه از عدم تعرض نسبت به ایشان با سؤال یا ثواب و عقاب است.^۳

در این خصوص که مستضعفان چه کسانی هستند، امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«هُوَ الَّذِي لَا يَهْتَدِي حِيلَةً إِلَى الْكُفْرِ فَيَكْفُرُ وَلَا يَهْتَدِي سَبِيلًا إِلَى الْإِيمَانِ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُؤْمِنَ وَلَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يَكْفُرَ فَهُمْ الصَّبِيَانُ وَمَنْ كَانَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ عَلَى مِثْلِ عُقُولِ الصَّبِيَانِ مَرْفُوعٌ عَنْهُمْ الْقَلَمُ؛ [مستضعف،] کسی است که چاره‌ای جز کافر شدن ندارد و کافر می‌شود؛ چون راهی به سوی ایمان ندارد. نه می‌تواند ایمان بیاورد، و نه می‌تواند کافر شود. یکی از مستضعفان، گروه کودکان و قسم دیگر، مردان و زنانی هستند که عقلی همانند عقل کودکان دارند؛ از آنان، قلم تکلیف برداشته شده است.»

درباره جمع بین روایاتی که بیانگر عمومیت سؤال در قبر بوده و روایاتی که پرسش در قبر را مربوط به مؤمن محض و کافر محض دانسته‌اند، دیدگاه‌های چندی مطرح است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

عالم بزرگوار، شهید ثانی در مقام جمع بین روایات در این مورد فرموده: از مؤمن محض و کافر محض به تفصیل پرسش خواهد شد؛ یعنی از تمامی اصول عقاید و از

۱. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۰، ح ۱۰۰.

۲. همان، ج ۳، ص ۲۳۵، ح ۱؛ فیض کاشانی، ملا محسن، محجة البيضاء، ج ۸، ص ۳۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۶۰.

۳. مجلسی، همان.

۴. الکافی، ج ۲، ص ۴۰۴.

فروع مانند: نماز، روزه، حج و جهاد پرسیده می‌شود؛ اما از کسانی که ضعیف‌العقل هستند و یا حجت الهی در ایمان بر آن‌ها ثابت و آشکار نشده است، به طور اجمال از کفر و ایمان بازجویی می‌شود.^۱

علامه محمدباقر مجلسی نیز می‌فرماید: به مقتضای عدالت و ظاهر روایات، سؤال در قبر از انسان‌هایی که واجد شرایط تکلیف بوده، به عمل می‌آید و از اطفال، مجانین و مستضعفان سؤال نمی‌شود.^۲

آیت‌الله جوادی‌آملی در این باره می‌فرماید: به عقیده گروهی از دانشمندان، سؤال قبر، ویژه افرادی است که ایمان محض دارند یا کافر محض هستند؛ اما از سایر مردم، موقتاً دست کشیده می‌شود و آنان به حال خود رها می‌شوند؛ اما قول صحیح، محتوای روایتی است که همه انسان‌ها را مشمول سؤال و جواب می‌داند؛ گرچه آن سؤال و جواب، شدت و ضعف دارد؛ برخی کمتر و بعضی بیشتر مورد سؤال قرار می‌گیرند.^۳

بنابراین، به نظر می‌رسد منظور از مؤمن محض، مؤمن با اعتقاد است؛ هرچند گاهی مرتکب گناهی نیز بشود؛ یعنی کسی که عقلش کامل و حجت بر او تمام شده، هرچند از حیث عمل ناقص باشد، از چنین کسی سؤال به عمل می‌آید؛ اما فردی که عقلش کامل نباشد و حجت بر او تمام نشده، مانند: ضعفا، ابلهان و دیوانه‌ها، از آنان پرسشی به عمل نمی‌آید. مطابق مضمون احادیث فراوان، سرنوشت ابدی هرکس از ابتدای ورودش در قبر، تا حد زیادی روشن خواهد شد. بنابراین، شروع برنامه هر فرد، بعد از معرفی عقل و ایمان او است. از این جهت، می‌توان گفت سؤال عمومیت دارد؛ مگر برای افرادی که در دنیا مکلف نبوده‌اند.^۴

۱. تویسرکانی، شیخ محمد نبی، لثالی الاخبار، ج ۵، ص ۳۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۸.

۳. جوادی‌آملی، عبدالله، معاد در قرآن (تفسیر موضوعی قرآن کریم)، ج ۴، ص ۲۱۴.

۴. همان، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

منابع:

۱. قرآن کریم، ترجمه ناصر مکارم شیرازی
۲. نهج البلاغه، ترجمه فیض الاسلام.
۳. آلوسی، محمود، روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم، دارالکتب العلمیه، بیروت: چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
۴. بحرانی، سید هاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثة، بنیاد بعثت، تهران: چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
۵. بیضاوی، عبدالله بن عمر، انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق: محمد عبد الرحمن المرعشای، داراحیاء التراث العربی، بیروت: چاپ اول، ۱۴۱۸ق.
۶. تفتازانی، مسعود بن عمر بن عبدالله، شرح المقاصد، تحقیق: عبدالرحمن عمیره الشریف الرضی، چاپ اول، قم: ۱۴۰۹ق/ ۱۹۹۸م.
۷. جوادی آملی، عبدالله، تفسیر موضوعی قرآن کریم (معاد در قرآن)، مرکز نشر اسراء، قم: چاپ ۴، اسفند ۱۳۸۵ش.
۸. خمینی، روح‌الله، آداب الصلوة، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ دوم، بهار ۱۳۷۲ش.
۹. زمخشری، محمود، الکشاف عن حقایق غوامض التنزیل، دارالکتب العربی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۷ق.
۱۰. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت: چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

آسیب‌شناسی مهدویت

حجت الاسلام والمسلمین خدامراد سلیمیان*

اشاره

با وجود دشمنی‌های فراوان در برابر ترویج آموزه‌های دینی، به‌ویژه مباحث مربوط به حضرت مهدی علیه السلام در دوران معاصر، توجه به باور مهدویت روزبه‌روز در حال گسترش است. علاقه روزافزون و احساس نیاز در عرصه‌های عقلی و عاطفی، ضمن این‌که امر بسیار مبارکی است، سبب شده تا در کنار آموزه‌های اصیل و عمیق، گاهی نیز انحراف‌هایی سر برآورده، چند صباحی توجه برخی انسان‌های ساده‌انگار و یا مغرض را به خود جلب نماید.

بررسی انحرافات، کاری بس شایسته، ضروری و مشکل می‌نماید؛ اما از آنجایی که بررسی فراگیر آن نیازمند آثار گسترده است، از این رو، مناسب‌تر دیده شد تا به ارائه مباحث کلی در این باره بسنده شود.

عوامل پیدایش جریان‌های انحرافی

در پیدایش جریان‌های کژرو، به‌طور عمده، دو دسته عامل قابل بررسی است: عوامل پدیدآورنده و عوامل استمرار بخش.

الف. عوامل پدیدآورنده

مهمترین عوامل پدیدآورنده جریان‌های انحرافی در مهدویت عبارت‌اند از:

۱. ناآگاهی توده مردم

به همان اندازه که دانش و آگاهی زندگی انسان را روشن می‌کند و انسان را از بیراهه و کجراهه دست‌گیری می‌کند، نادانی و ناآگاهی سبب فروافتادن انسان در بیراهه‌ها می‌شود. عوامل و افراد جریان‌ساز انحرافی، همواره از این نبود دانش و آگاهی

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده مهدویت و آینده‌پژوهی.

افراد بیشترین بهره را برده‌اند. امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللَّوْائِسُ»^۱ بر آگاه به زمان خویش هرگز امور شبهه‌ناک هجوم نبرد.

آموزه‌های دینی، به‌ویژه آیات نورانی قرآن، همواره انسان‌ها را به فراگیری دانش‌های والا فرا خوانده و نادانی را نکوهش و نادانان را سرزنش کرده است. علی علیه السلام در سخنی ارزشمند فرمود: «أَطْلُبُوا الْعِلْمَ تُرْشِدُوا»^۲ دانش بجوید تا به رشد برسید.

آگاهی‌های معتبر در عرصه مهدویت و آموزه‌های اصیل آن، سبب می‌شود تا علاقه‌مندان هرگز فریب افراد منحرف را نخورده، خود را از این جریان‌ها دور نگه دارند؛ به عنوان نمونه، ناآگاهی از حقیقت جهانی شدن اسلام و شیوه غلبه دین اسلام در حکومت مهدوی که در قرآن مطرح گردیده است، باعث شده برخی از افراد ناآگاه جذب شبه‌عرفان‌هایی شوند که هم اکنون در کشور فعال‌اند. این گروه‌ها ظهور را امری کاملاً زمینی دانسته و نقش اراده الهی را نادیده می‌گیرند و در همین راستا، منکر برخی آموزه‌های مربوط به دوران ظهور می‌شوند.

۲. آشفته‌گی‌های اجتماعی و اقتصادی

مهدویت به دلیل نوع نگاه به آینده و امیدبخشی، همواره بر دردهای انسان‌های ستم‌دیده و فرودست التیامی بوده؛ اما گاهی نگاه به این کارکرد با افراط‌هایی روبه‌رو بوده است؛ به‌ویژه دوره‌هایی که برخی عوامل، وضعیت افراد را در عرصه اجتماعی و اقتصادی دچار آشفته‌گی کرده است. مردم در این آشفته‌گی در پی پناهگاهی هستند. از این رو، گاهی هر دارویی را بر درد خویش تجربه می‌کنند؛ بدون آن‌که فکر کنند آنچه درمان می‌پنداشته‌اند، خود دردی بر دردهای آن‌ها است.

برخی انسان‌های شیاد با سوء استفاده از این حالت افراد و جایگاه مهدویت در چشم آنان، اهداف شیطنت‌آمیز خود را دنبال می‌کنند و با القای برخی ذکرها و وردها و نقل برخی حکایت‌های ساختگی، در پی جذب افراد آماده هستند.

۳. زیاده‌خواهی

زیاده‌خواهی و فزون‌طلبی، از صفات ناشایستی است که برخی انسان‌ها را به هر کاری وا می‌دارد. برخی را در جریان‌سازی‌های اقتصادی و برخی دیگر را در جریان‌سازی‌های

۱. محمد بن یعقوب کلینی، الکافی، چاپ چهارم، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۵ش، ج ۱، ص ۲۶.

۲. آمدی، غررالحکم، قم، انتشارات دفتر تبلیغات، ۱۳۶۶ش، ص ۶۳، ش ۷۷۴.

دینی سوق می‌دهد. علاقهٔ بیش از حد برخی ساده‌اندیشان، به مباحث سطحی، عرصه را بر افراد فرصت‌طلب باز می‌کند، تا نهایت بهره را ببرند. نمونه‌های فراوانی از این زمینه در کسانی که پس از مدتی فعالیت و در پی روشنگری دانشمندان دینی به دست قانون گرفتار می‌شوند، به چشم می‌خورد.

۴. نابسامانی برخی متون

منابع و متون مهدوی، در طول تاریخ، فراز و فرودهایی را پشت سر گذاشته است. با وجود همت بلند بزرگان دین و دانشمندان شیعه، کم و بیش برخی از این منابع از دستبرد برخی افراد دنیاطلب در امان نمانده و برخی مطالب نادرست در آن وارد شده است و متأسفانه، این خود دستاویزی برای جریان‌سازان جریان‌های انحرافی شده است. که در برخی سخنان معصومان علیهم‌السلام توجه به محتوای روایت تأکید شده است. امام صادق علیه‌السلام فرمود: «حَدِيثٌ تَدْرِيهِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ تَرْوِيهِ؛^۱ یک روایتی که خوب آن را بفهمی، بهتر است از هزار روایت که فقط آن‌ها را نقل کنی.»

امروزه برخی منابع و کتاب‌هایی که نویسندگان آن‌ها به طور قطع روشن نیست و یا روایات غیر معتبر، دستاویزی برای منحرفان است.

۵. حمایت دشمنان

از آنجایی که باور به مهدی موعود علیه‌السلام نقش بی‌مانندی در به حرکت درآوردن جوامع به سوی ظلم‌ستیزی دارد، همواره دشمنان به هر اقدامی در برابر این باور دست زده‌اند که از جریان‌سازی‌های انحرافی به عنوان شاخص این اقدام‌ها می‌توان یاد کرد. نمونه‌های تاریخی این شیطنت، بر هیچ آگاهی پوشیده نیست. در دوران معاصر، این فعالیت بسیار چشم‌گیرتر از گذشته است.

روابط متقابل فرقه‌ها و مدعیان دروغین با استعمار و استبداد، در هر زمان شواهد متعددی دارد؛ از جمله وابستگی و ارتباط متقابل بهائیت و قدرت‌های استکباری که از آغاز رسمیت یافتن این فرقه مشهود بوده است؛ اما در اینجا فقط به یکی از گزارش‌های فراوانی که روشنگر این روابط و دلدادگی‌ها است، بسنده می‌کنیم:

۱. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ ق. ج ۲، ص ۸۴.

بهایان شادمانی خود را از این‌که رژیم اشغالگر قدس موفق به ساختن برخی از سلاح‌های کشتار جمعی نظیر بمب اتمی شده است، پنهان نمی‌دارند. از این‌که یک یا دو یهودی بهایی‌شده در جمع سازندگان این‌گونه بمب‌ها حضور دارند، به خود می‌بالند؛ اما همین بهاییان ایرانی، امروزه در کانال‌های ماهواره‌ای تلویزیونی و رادیویی که آمریکاییان در اختیارشان گذاشته‌اند، تلاش دانشمندان ایرانی برای دستیابی به دانش اتمی را «دادن تیغ به کف زنگی مست» معرفی می‌کنند و همراه متحدشان صهیونیسم به جار و جنجال جهانی روی می‌آورند.^۱

ب. عوامل استمراربخش

مهم‌ترین عواملی که به استمرار انحرافات در مهدویت می‌انجامد، عبارت‌اند از:

۱. اباحی‌گری و تکلیف‌گریزی

برخی از انحرافات، با عبور از خط قرمزهای دین باعث می‌شود هواداران، خود را در ورطه اباحی‌گری و بی‌بندوباری ببیندازند که این خود سبب دوام این جریان‌ها می‌شود. نمود روشن این عامل، در پرهیز هواداران از تقلید و پیروی از مراجع بزرگ تقلید است که گاهی تا آن‌جا پیش می‌رود که خود را برتر از علما و دانشمندان دینی می‌پندارند.

و از آن‌جایی که برخی انسان‌ها دوست دارند بدون هیچ قید و بندی زندگی کنند، تمایل فراوانی به این جریان‌ها پیدا می‌کنند. برخی جوان‌هایی که به مسیحت تمایل یافته‌اند، نبود حجاب در زنان و دختران را سبب گرایش خود گفته‌اند که آزادانه می‌توانند به آن‌ها نگاه کنند.

۲. حمایت برخی خواص

برخی از جریان‌های انحرافی بشدت به برخی ظواهر توجه می‌کنند؛ به گونه‌ای که در مواردی و بعضی خواص را نیز دچار تردید می‌کنند و در برخی امور حمایت آن‌ها را نیز جلب می‌کنند که این خود سهم فراوانی در بقا و استمرار این جریان‌ها دارد؛ کسانی که به دور از زیرکی‌های یک مؤمن، به ظاهر برخی افراد نگاه کرده و رفتار آنان

۱. منصوری، جواد، قیام پانزده خرداد به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۳۲۲.

را از روی حسن ظن پی می‌گیرند. در دوران معاصر، نمونه‌های فراوانی از این جریان‌ها وجود دارد که نیازی به تفصیل نیست و هرازگاهی یکی از آنها رسوا می‌شوند.

۳. بی‌اعتنایی برخی خواص

بسیاری از جریان‌های انحرافی تا آن‌گاه که به انحرافات بزرگ دچار نشده و یا در عرصه‌های سیاسی وارد نشده‌اند، همواره مورد غفلت قرار می‌گیرند و با این توجیه که پرداختن آن‌ها سبب بزرگ‌تر شدن آن‌ها می‌شود یا این‌که یادی از آن‌ها نکنید تا خودبه‌خود از بین بروند، زمینه برای گسترش آن‌ها بیشتر فراهم می‌شود. این بی‌توجهی، آن‌گاه مشکل‌آفرین‌تر می‌شود که این جریان‌ها به پایان راه خود رسیده‌اند و هواداران آن‌ها ضمن بدبینی به باورهای دینی، اعتماد خود را نیز نسبت به بزرگان از دست می‌دهند که چرا آن‌ها در هدایت مردم اقدامی نکردند.

متأسفانه، شواهد نشان می‌دهد یکی از شگردهای برخی جریان‌های انحرافی در این است که حساسیت چندانی را پدید نیاورند تا زمانی که فراگیر شده، هواداران فراوانی را فراهم کنند.

آلودگی و فساد در رسانه‌ها و به‌ویژه ماهواره سبب شده تا بسیاری از نیروهای مذهبی، تمایلی به بررسی کانال‌های آن نداشته باشند که این خود، حاشیه امنی را برای جریان‌های انحرافی در ادعاهای خود فراهم کرده است.

۴. جعل حکایات

در برخی از انحرافات، برای نگهداری هواداران خود، با چنگ‌زدن به برخی شگردهای روان‌شناختی، از جمله اعطای شخصیت دروغین، آن‌ها را در ادامه راه برای هواداری نگه می‌دارند؛ این‌که کسی در باره جلسه در عالم رؤیا چنین دیده است و یا در باره فلان شخص در خواب دیده که مورد عنایت اهل بیت علیهم‌السلام بوده و مانند آن، دام‌های فریبنده‌ای برای ادامه اغفال آن‌ها می‌گذارند.

متأسفانه، نمونه‌هایی از این حکایت‌آنقدر فراوان است که نیازی به یادکردن از آن‌ها نیست. از نمونه‌های روشن آن، ادعای برخی از سیدها (سید حسن ابطحی و کاظمینی

طباطبایی) در ملاقات با امام زمان است که در اعترافات خود گفته انگیزه ساختن این حکایت‌ها، جذب جوانان به امام زمان بوده است.^۱

راهکارهای جریان‌های انحرافی

۱. عقل‌گریزی و احساس‌گرایی

بی‌گمان، نگاه آگاهانه، نیاز پایه‌ای آموزه‌های دینی، به‌ویژه مهدویت است. عقل، به عنوان چراغ پرفروغی همواره راه را روشن می‌کند تا انسان به بیراهه کشیده نشود. آموزه‌های اسلامی پیوسته انسان‌ها را به خردورزی و بهره‌مندی از عقل سفارش و خردمندان را از والایی ویژه برخوردار دانسته است.

برخی از جریان‌های انحرافی، پیروان خود را به پرهیز از خردورزی و پیروی کامل از خود فرا خوانده، نگاه خردمندانه به مباحث را خارج از شئون پیروان خود می‌دانند. متأسفانه، این نوع نگاه در برخی لایه‌های جامعه در ضمن نگاه افراطی به عشق-ورزی محض به امام مهدی (علیه السلام)، مانع تأمل در مباحث پایه‌ای مهدویت شده و سبب رواج مباحث حاشیه‌ای گردیده است. برخی رسانه‌های گروهی نیز به این جنبه‌های احساسی به صورت افراطی دامن می‌زنند.

۲. درآمیختن حق و باطل

بی‌گمان، اگر جریان‌های انحرافی پایه کجی خود را بر باطل نهند، هرگز جز انسان‌ها گرد آن‌ها جمع نمی‌شوند. از این رو، برای فریب توده مردم، بخشی از حق را با بخشی از باطل در می‌آمیزند و خود را موجه جلوه می‌دهند.

درآمیختن مطالب درست با نادرست و حق با باطل، سبب می‌شود تا مخاطبان از مواجهه روشن و صریح با این جریان‌سازان پرهیز کنند. این مدعیان، به‌ویژه در ابتدای کار خود برای جلب اعتماد از باطل کمتر بهره می‌گیرند و زمانی که هواداران به طور کامل اعتماد پیدا کردند، از القای هر باطلی ابا ندارند.

۱. تصاویر اعترافات این افراد، امروزه در دسترس است.

۳. دور کردن مردم از مقام روحانیت

بر دوست و دشمن روشن است که روحانیت آگاه، به‌ویژه جایگاه والای مرجعیت، در دوام فرهنگ شیعی و دورکردن مردم از بیراهه‌ها در طول تاریخ نقش مهم و کلیدی داشته و دوری از روحانیت می‌تواند زمینه همواری را برای جولان جریان‌های انحرافی فراهم کند. از این رو، جریان‌سازان انحرافات تلاش می‌کنند تا مقام روحانیت و مرجعیت را در نگاه هواداران پایین آورده، آن‌ها را از گرد چراغ هدایت ایشان دور کنند. امام عسکری علیه السلام از پدر بزرگوارش نقل کرده است که فرمود: «اگر نبود دانشمندانی که پس از غیبت قائم شما، به سوی او دعوت می‌کنند و به جانب او رهنمون می‌شوند و از دین او دفاع می‌کنند و بندگان ناتوان را از دام‌های شیطان و مریدهای شیطانی نجات می‌دهند، احدی باقی نمی‌ماند، جز این که از دین خدا مرتد می‌شدند؛ ولی این دانشمندان، زمام دل ضعفا را به دست می‌گیرند؛ همان‌گونه که ملوان‌ها، زمام کشتی را به دست می‌گیرند و سرنشین‌های کشتی را از خطر مرگ حفظ می‌کنند. این‌ها نزد خدای متعال برترین هستند.»^۱

از آن‌جا که جایگاه عالمان دین و فقها در حفظ دین در عصر غیبت جایگاه ویژه و مهمی است، به طور معمول مدعیان برای برداشتن این مانع به مقابله آشکار و پنهان با این مسأله پرداخته‌اند تا بتوانند پس از تضعیف پایگاه مردمی آنان، برای خود و ادعاهای خویش موقعیتی فراهم کنند، در این‌جا به نمونه‌ای از ادعاها و شگردهای عجیب یکی از مدعیان معاصر اشاره می‌کنیم:

آقای علی یعقوبی در یکی از سخنرانی‌های خود بر لزوم وجود فردی به نام «هادی» در این زمان (دهه ۸۰) سخن به میان می‌آورد (و نیز وقایع قبل و بعد از ظهور را مفصل بیان می‌کند) و در جلسه ۲۹ نظام بشر بیان می‌کند که الآن هادی در جامعه وجود ندارد و ما هم فقط سفره معانی باز کرده‌ایم؛ ولی بر پایه همین سلسله دروس «به سوی ظهور» که حاوی نفی اهمیت فقاقت و نیز حاوی ادعای ارتباط خاص با غیب و

۱. طبرسی، احتجاج، مشهد مقدس، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۱۸ و ج ۲، ص ۴۵۵؛ صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، قم، مؤسسه السیّدة المعصومة (علیها السلام)، ۱۴۱۹ ق، ص ۲۲۳.

ملکوت و... است، در واقع، خود را مصداق آن هادی معرفی می‌کند که مقامش در حد ائمه هدی می‌باشد.

وی حتی حوادث زلزله ترکیه (پس از حادثه کوی دانشگاه) و مرگ اسحاق رابین را به خود نسبت می‌دهد و می‌گوید ما از خدا خواستیم و او انجام داده؛ حتی در جایی به حضرت موسی هشدار می‌دهد که جلوی اسرائیلی‌ها را بگیر؛ وگرنه من خودم اقدام می‌کنم.

اطرافیان وی هم غافل از تناقضات موجود در کلام او (مثل، فایده انقلاب و علم و فقاقت یا بی‌ثمر بودن آن‌ها، وجود یا عدم وجود نایب خاص در زمان غیبت امام زمان و...) فریب کلام ظاهراً مستند او را خورده‌اند؛ اما با جمع‌بندی مطالب او و دقت علمی و دینی در آن‌ها، انحرافات روشن می‌شود؛ ولی پیروان با تکیه بر ظواهر و توهم تقویت شدن حس غیبی خود، چشم‌بسته مطالب او را پذیرفته‌اند.^۱

۴. خرافه‌پردازی و عوام‌زدگی

مهدویت، زلال پاکی است که در گذر از مسیر تاریخ بیشترین طمع بدان شده است. طمع‌ورزی منحرفان، این زلال را دست‌خوش برخی خرافات کرده است. امروزه نه فقط از دامنه آن کم نشده که بر آن افزوده شده است. این پندار باطلی است که گفته می‌شود گسترش دانش، خرافه‌گرایی را ریشه‌کن کرده یا به حداقل رسانده است. کافی است انسان روزی را در بین توده مردم سپری کند و با آن‌ها هم‌سخن شود، آن‌گاه روشن خواهد شد که البته از خرافات ناآگاهانه دوره‌های پیشین کاسته و برخی خرافات متمدنانه رواج پیدا کرده است. البته شگرد ترویج خرافات، یکی از ابزار جریان‌های انحرافی است.

پیروی از جهل نادانان بی‌خرد نیز آسیبی است مهلک برای آموزه‌های دینی؛ آموزه‌هایی که به خردورزی و کسب آگاهی تأکید و سفارش کرده است. جریان‌های انحرافی در فهم و نقل خویش بسیار پیرو خرسندی و ناخرسندی عوام‌اند تا آنان را همواره گرد خویش نگه دارند.

۱. یعقوبی، علی، چهل شب با کاروان حسینی، شب اربعین، ۸۰/۲/۲۳.

۵. خودمرکزی و مریدپروری

در بیشتر جریان‌های انحرافی، جریان‌سازان همواره خود را به جای حقیقت، محور قرار داده، دیگران را فروتر از آن می‌پندارند که در رتبه آن‌ها قرار گیرند، از این رو، پیروان خود را از توجه به شخصیت‌های علمی، به‌ویژه دانشمندان علوم دینی برحذر می‌دارند؛ تا مبادا با رجوع به آنان، شیادی آن‌ها آشکار شود.

نمونه روشن این ویژگی، در جریان‌های منحرف معاصر، دورکردن افراد از تقلید و پیروی از مراجع تقلید است که با ایجاد شک و تردید در اصل تقلید و گاهی در اعتبار مراجع، پیروی از خود را برای آنان کافی می‌دانند.

اینان، بیشتر خود را دارای کرامات و توان‌مندی‌های فوق‌العاده‌ای نشان می‌دهند و با این شگرد، همواره نوعی دل‌نگرانی در طرفداران خویش در گریز از اطراف‌شان پدید می‌آورند.

بررسی‌ها حکایت از آن دارد که شمار قابل توجهی از جریان‌های انحرافی، از اعضا برای ارضای خواسته‌های خود در انواع مختلف بهره‌های وافری برده‌اند. اعترافات برخی سران جریان‌های انحرافی، در خصوص سوء استفاده‌های گوناگون از هواداران خویش، مانند استفاده جنسی، گواه روشنی بر این ویژگی است.

۶. سخنان چندپهللو و ادعاهای عجیب

تمسک به روایات سست، ساختگی و چندپهللو، از دیگر ویژگی‌های جریان‌سازان انحراف است. روایات نیز همچون آیات قرآن، دارای محکم و متشابه است. خداوند کسانی را که برای نیل به اهداف شیطانی خود آیات متشابه را دستاویز قرار می‌دهند، به شدت سرزنش کرده، آن‌ها را انسان‌هایی معرفی کرده که دل‌هایشان مریض شده است.^۱

۱. آل عمران، آیه ۷: «هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ عَلَيْكَ الْكِتَابَ مِنْهُ آيَاتٌ مُحْكَمَاتٌ هُنَّ أُمُّ الْكِتَابِ وَأُخَرُ مُتَشَابِهَاتٌ فَأَمَّا الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ زَيْغٌ فَيَتَّبِعُونَ مَا تَشَابَهَ مِنْهُ ابْتِغَاءَ الْفِتْنَةِ وَابْتِغَاءَ تَأْوِيلِهِ وَمَا يَعْلَمُ تَأْوِيلَهُ إِلَّا اللَّهُ وَالرَّاسِخُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ؛ او است کسی که این کتاب [قرآن] را بر تو فرو فرستاد. پاره‌ای از آن، آیات محکم [صریح و روشن] است. آن‌ها اساس کتاب‌اند و [پاره‌ای] دیگر متشابهات‌اند [که تأویل‌پذیرند]. اما کسانی که در دل‌هایشان انحراف است، برای فتنه‌جویی و طلب تأویل آن [به دلخواه خود] از متشابه آن پیروی

افزون بر آن، از دیگر ویژگی‌های جریان‌سازان منحرف، برخی ادعاهای شگفت‌آور است که به‌ویژه نگاه جوانان را به خود جلب می‌کند و وقتی به روایات مراجعه می‌شود، اثری از این ادعاها به چشم نمی‌آید. از ادعای همسری امام زمان از برخی بانوان جریان‌ساز، تا طرح مباحثی چون ظهور صغرا پیش از ظهور و ملک کبیر هنگام ظهور و مانند آن را می‌توان از جمله این پندارها دانست.

بنابراین، از ویژگی‌های مهم عموم جریان‌های انحرافی، بهره‌مندی جریان‌سازان آن‌ها از گفتارهایی است که بر معانی گوناگونی قابل حمل است تا در مواقع گرفتاری با تفسیری گونه‌گون خود را رها کنند؛ به بیان دیگر، عدم صراحت در سخن و توسل به گفتارهای مبهم و گنگ است، به گونه‌ای که حتی برای برخی از طرفداران نیز غیر قابل فهم است.

۷. سوء استفاده از وضعیت سیاسی و اجتماعی

از ویژگی‌های مهم جریان‌های انحرافی، بهره‌برداری از موقعیت‌های خاص سیاسی و اجتماعی است. نمونه برجسته آن بایبه و بهاییه است.

متأسفانه، پس از انقلاب باشکوه ایران اسلامی بدون پدیدآوردن ظرفیت‌های بایسته برای پاسخ به عطش برآمده برای فراگیری معارف و آموزه‌های دینی، همواره شعله این زیاده‌خواهی پرفروغ‌تر شده است. اگرچه تلاش دست‌اندرکاران تبلیغ و ترویج معارف دینی در مقایسه با دوره‌های پیش از آن رشد بسیار فراوانی را نشان می‌دهد، اما این هرگز به معنای پاسخ کامل و همه‌جانبه به نیازهای جامعه در این فراگیری نیست و این موضوع، بستر را برای افراد شیاد در فرآوری انحرافات و ادعاهای دروغین فراهم کرده است؛ به‌ویژه آن‌که دشمنان این انقلاب در دهه نخست پیروزی انقلاب اسلامی، دانشمندان بزرگی را از انقلاب گرفت.

۸. بهره‌مندی از ویژگی‌های ظاهری

اگرچه گفته شده بسیاری از جریان‌سازان انحرافات دارای اختلالات روانی بوده و از تعادل شخصیتی در رنج هستند، اما برخی از این افراد دارای ویژگی‌های شخصیتی

می‌کنند، با آن‌که تأویلش را جز خدا و ریشه‌داران در دانش کسی نمی‌داند. [آنان که] می‌گویند: «ما بدان ایمان آوردیم، همه [چه محکم و چه متشابه] از جانب پروردگار ماست»، و جز خردمندان کسی متذکر نمی‌شود.»

خاص هستند که به راحتی با آن دیگران را فریب می‌دهند؛ از جمله: کسوت به لباس روحانیت، سیادت، چهره‌ای مناسب، اخلاق خوش، برخورداری از بیان جذاب و تأثیرگذار و مانند آن.

پیامدهای جریان‌های انحرافی

۱. تزلزل باورهای دینی

به نظر می‌رسد، مهم‌ترین پیامد این انحرافات، پدیدآوردن تزلزل در اعتقادات دینی و باورهای مذهبی افراد است که این خود گناه بزرگ و نابخشودنی است و مصداق تام «یصدون عن سبیل الله» است. کم نیستند افراد هوادار جریان‌های انحرافی که پس از مدتی، به کلی از دین سرخورده شده و همه دین را خرافه و دروغ می‌پندارند و پس از آن، به هیچ نیروی هدایتگری اعتماد نمی‌کنند.

۲. از بین بردن سرمایه‌های فکری

بی‌گمان، امروزه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام بیش از هر زمان دیگر نیازمند بهره‌مندی از نیروهای فکری در عرصه‌های گوناگون است. از دست رفتن این نیروها در جریان‌های انحرافی و هدررفت توان فکری آن‌ها، خسارت بزرگی به پیروان اهل بیت علیهم‌السلام وارد می‌کند.

راهبرد رودررویی با جریان‌های انحرافی

بی‌شک، جریان‌های انحرافی در مهدویت، افزون بر تخریب باورهای اصیل و هویت دینی و فرهنگی جامعه، امنیت ملی را نیز به چالش می‌کشد. از این رو، علاوه بر راهکارهای فرهنگی و علمی، برخورد امنیتی و عملی نیز امری ناگزیر و اجتناب‌ناپذیر می‌نماید.

علاقه‌مندان به مباحث اصیل مهدوی، در کنار تلاش در حفظ خویش و دیگران جهت در امان ماندن از ورود در جریان‌های انحرافی، باید تمام همّت خود را برای مقابله با این خطرات بزرگ به کار گیرند؛ به‌ویژه مسئولیت عالمان دینی در این زمینه، بس بزرگ و دارای اهمیت است.

راه‌های مقابله با جریان‌های انحرافی

برای مقابله با این جریان‌ها دو نوع فعالیت باید انجام داد: «فعالیت‌های علمی و فعالیت‌های عملی».

الف. راه‌های علمی

۱. بهره‌گیری از آگاهی‌های معتبر

دانش، سرآغاز هر رفتار است. پیش‌تر گفته شد، نادانی از حقایق مهدویت، سببی پایه‌ای برای شکل‌گیری جریان‌های انحرافی است. از این رو، نخستین گام برای رهایی از این جریان‌ها، افزایش آگاهی‌های معتبر است.

مهم‌ترین عرصه برای این فراگیری، تمسک به آیات قرآن و روایات معتبر معصومان علیهم‌السلام است. بنابراین، در بُعد علمی و شناختی باید دلسوزان در این عرصه به طور دقیق، علمی و کارشناسانه وارد صحنه شده، به وظایف خود به‌خوبی عمل کنند. القای این آگاهی‌ها در دو بُعد اساسی قابل تصور است: نخست، در معارف معتبر و اصیل مهدوی و آنگاه شناخت انحرافات، ویژگی‌ها و پیامدهای آن‌ها در این راه نورانی.

۲. طراحی سامانه مهندسی جامع مهدویت

ناهمگونی و ناهماهنگی بین عناصر فرهنگ دینی، زمینه را برای رواج انحرافات پدید می‌آورد. نگاه سطحی، جزئی و جزیره‌ای به مباحث مهدویت، از عوامل مهم شکل‌گیری جریان‌های انحرافی است. نگاه جامع و کلان به معارف مهدوی با یک سامانه مهندسی کلان از سوی متولیان فرهنگی، اعم از روحانیون و فرهنگیان، به صورت هماهنگ و حساب‌شده می‌تواند سد نفوذناپذیری در برابر شکل‌گیری این جریان‌ها و ادامه حرکت آن‌ها به شمار آید.

این سامانه از آن جهت اهمیت می‌یابد که شواهد حکایت از آن دارد که بسیاری از جریان‌هایی که به انحرافات بزرگ منجر می‌شوند، در آغاز راه چندان منحرف به چشم نمی‌خورند. از این رو، بسیاری از کسانی که در این کجراه‌ها قرار می‌گیرند، به سبب انحراف کُند کمتر آن را احساس کرده، تا آن‌که باور این نکته که در بیراهه هستند، برای آن‌ها سخت است.

توجه به این نکته نیز دارای اهمیت است که تفاوت اساسی جریان‌های انحرافی در دوران معاصر نسبت به گذشته، بهره‌مندی آن‌ها از ابزار رسانه‌ای است که به نشر ناگهانی انحرافات کمک شایانی می‌کند؛ به‌ویژه آن‌که همنوایی آن‌ها با دشمنان سبب می‌شود تا بیگانگان مدد رسان خوبی برای این منحرفان باشند.

۳. ترویج خردورزی و پرهیز از خرافات

گفته شد که یکی از ابزار مهم جریان‌سازان انحرافی، چنگ‌زدن به امور پنداری و خرافی است. در راهبرد رودرویی با این جریان‌ها، پافشاری بر خردمندانه بودن آموزه‌های مهدوی و بازشناخت آن‌ها بر پایه روایات معتبر است که می‌تواند حقایق بسیاری را آشکار سازد و راه را بر منحرفان ببندد.

بررسی‌ها نشان می‌دهد که بیشتر جریان‌های انحرافی فاقد بنیان‌های قوی عقلی هستند. به همین دلیل، جریان‌سازان این حرکت‌ها هواداران خود را به پرهیز از امور عقلانی سفارش نموده و بیشتر آن‌ها را در پندار و خیال قرار می‌دهند. این موضوع، زمینه را برای مقابله خردمندانه در برابر آن‌ها فراهم می‌سازد.

خطر به دام افتادن در چنگال جریان‌های انحرافی، اگرچه بیشتر اقشار کم‌سواد و ساده‌جامعه را تهدید می‌کند، اما شواهد گواه آن است که پیچیدگی جریان‌های انحرافی معاصر در بسیاری از موارد سبب شده تا گروهی از انسان‌های فرهیخته و آگاه جامعه نیز فریب برخی جریان‌سازها را خورده، به انحراف کشیده شوند.

ب. راه‌های عملی

۱. افشاگری

بی‌گمان، بزرگی پیامدهای ناگوار این جریان‌های انحرافی، راه را بر هر کوتاهی و مدارا می‌بندد. این انحرافات، از مواد مخدر بدتر است؛ چرا که آن، جان آدمی را و این، روح انسان‌ها را نابود می‌کند و هرگز کسی به مدارا با عاملان آلوده‌شدن جوانان به مواد افیونی خرسند نخواهد بود.

از این رو، بر همگان، به‌ویژه قشر فرهیخته جامعه است تا با بهره‌مندی از فرصت‌های ممکن، به افشاگری این جریان‌ها پرداخته، به‌ویژه جوانان را از دام این انحرافات دور کنند.

۲. جلوگیری از فعالیت‌های انحرافی

در آن‌جا که خیرخواهی پاسخی به دنبال نداشت، بهترین گزینه رودررویی با جریان‌های انحرافی و برجیدن بساط انحراف آنان است.

برخی جریان‌های انحرافی، با پافشاری و از روی عمد و در ظاهر به دفاع از نظام اسلامی و مقام معظم رهبری می‌پردازند تا در سایه این ادعا، خود را از تیررس نگاه و برخورد نیروهای امنیتی در حاشیه امن قرار دهند که البته این مسأله نیاز به تیزهوشی مسئولان امر را دوچندان می‌نماید.

برخی انحرافات معاصر

۱. ادعای ملاقات با امام زمان علیه السلام

یکی از آفت‌های مهمی که در عموم علاقه‌مندان به نسبت‌های متفاوت، آسیب ایجاد می‌کند، بحث ملاقات‌گرایی افراطی است. از پیامدهای ناگوار این آفت، پدید آمدن مدعیانی است که بی‌دلیل یا به ساده‌ترین اتفاق، ادعای ملاقات می‌کنند یا کسانی که تمام وظیفه خویش را رسیدن به دیدار حضرت می‌پندارند و از دیگر وظایف اساسی غافل شده و افراد را فقط به این عمل، به عنوان برترین وظیفه فرا می‌خوانند!

امروزه کم نیست محافل و مجالسی که تمام وقت خویش را صرف نقل این حکایت‌ها می‌کنند و از بحث‌های اساسی و بنیادین اندیشه مهدویت غفلت می‌ورزند. کمترین پیامد این آسیب، یأس و ناامیدی در اثر عدم توفیق دیدار، توهم‌گرایی و خیال‌پردازی، رویکرد به شیادان و مدعیان مهدویت، نیابت و مدعیان ملاقات، دور ماندن از انجام وظایف اصلی، به دلیل اهتمام بیش از اندازه و غیر متعادل به دیدار و بدبینی به امام علیه السلام به علت عدم دیدار است.

متأسفانه، پرداختن افراطی به بحث ملاقات و تشریفات باعث شده در ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام، کتاب‌هایی نوشته شود و رواج فوق‌العاده‌ای یابد! این مجموعه‌ها پُر است از حکایت‌ها و داستان‌ها و مطالبی که بسیاری از آن‌ها نادرست و برخاسته از تصورات و خیال‌بافی‌های نویسندگان آن‌ها است! و ممکن است فقط در برخی از آن‌ها، شمه‌ای از حقیقت وجود داشته باشد.

رواج این‌گونه کتاب‌ها و حکایت‌ها، باعث شده که در بعضی مناطق کشور، شاهد به وجود آمدن جریان‌های انحرافی و حوادث و اتفاقات نابخردانه و عوام‌فریبانه و خرافی باشیم. البته از این رهگذر، برخی به خواسته‌های نفسانی خود دست یافته، افزون بر بهره‌های ناپایدار دنیایی، به شهرت‌هایی نیز می‌رسند. این آسیب، جویی را پدید می‌آورد که اهل تعقل و اندیشه را به عقاید شیعه بدبین می‌کند و زمینه انحراف‌های فکری را فراهم می‌آورد! به دنبال آن، مخالفان تشیع، امکان رشد و گسترش می‌یابند و عقاید ناصواب عوام و عوام‌زدگان به نام تشیع ثبت گردیده و به دیگران انتقال می‌یابد و گاه عقیده‌ای که در اصل آن، تمام فرقه‌های اسلامی توافق دارند، به گونه‌ای مطرح شود که با اسلام واقعی، فرسنگ‌ها فاصله دارد و میدان دفاع را بر اندیش‌وران اسلامی و درست‌اندیشان و مصلحان، تنگ می‌کند.^۱

نباید فراموش کنیم، کم نبودند کسانی که همواره در زمان پیامبر و امامان علیهم‌السلام، به دیدار آن بزرگواران نائل می‌شدند؛ اما بهره معرفتی چندانی از آن ملاقات‌ها نمی‌بردند و گاهی هم مورد خشم و غضب ایشان واقع می‌شدند.

برای دوری از این آسیب‌ها، بایسته است افرادی که عهده‌دار انتقال این آگاهی‌ها هستند، از شایستگی‌های لازم شناختی، عاطفی و عملکردی برخوردار باشند تا بتوانند با ارائه اطلاعات اصولی، صحیح و سنجیده، نگرش و یا طرز تلقی افراد جامعه را نسبت به مباحث مهدویت، در جهت مثبت تغییر دهند و این، مهم‌ترین و مؤثرترین گام برای نهادینه‌سازی فرهنگ مهدویت است.

۲. تعیین زمان ظهور

از آسیب‌های فرهنگ مهدویت، تعیین زمان برای ظهور حضرت مهدی علیه‌السلام است. در سخنان معصومان علیهم‌السلام نه فقط از این کار نهی شده، بلکه تعیین‌کنندگان وقت از دروغ‌گویان شمرده شده و دستور تکذیب آن‌ها صادر گردیده است؛ چرا که حکمت الهی بر این است که وقت ظهور امام زمان علیه‌السلام بر بندگان مخفی بماند.

۱. ر.ک: جمعی از نویسندگان، چشم به راه مهدی علیه‌السلام قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ سوم، ۱۳۸۲ش، ص ۳۵-۳۴.

وقتی چنین پرسشی از حضرت مهدی عج نیز مطرح شد، ضمن توقیعی پاسخ فرمود: «وَأَمَّا ظُهُورُ الْفَرَجِ فَإِنَّهُ إِلَى اللَّهِ وَكَذَبَ الْوَقَاتُونَ!»^۱ اما ظهور فرج، همانا در اختیار خداوند متعال است و وقت‌گذاران دروغ گفتند.»

این تعیین وقت، به گونه‌های مختلفی فرض می‌گردد و مثلاً گفته می‌شود: «در فلان روز از فلان ماه از فلان سال، پیش از رسیدن فلان سال، و یا جوان‌ها به طور قطع ظهور را درک می‌کنند.» متوسط عمر یک انسان اندازه‌ای دارد و وقتی گفته می‌شود: فلان سنین به طور حتم زمان ظهور را درک خواهند کرد، یعنی ظهور کمتر از سال متوسط عمر آن‌هاست. این‌ها و مانند آن، همه تعیین وقت ظهور بوده که در روایات از آن‌ها نهی شده است.

از پیامدهای ناگوار این آسیب، ایجاد ناامیدی پس از انقضای زمان مشخص است. بسیاری نابخردانه با تعیین زمان ظهور، امیدهای کاذبی را پدید آورده و پس از رسیدن زمان مورد نظر، با تحقق نیافتن ظهور، مشکلاتی ایجاد کرده‌اند! البته برخی نیز با مطرح کردن بحث «بدا» خواسته‌اند توجیهی دست‌وپا کنند که خود، سبب آسیب دوباره‌ای شده است!

۳. تطبیق نشانه‌های ظهور

بحث نشانه‌ها به دلیل جذاب بودن و این‌که به نوعی پیش‌گویی از حوادث آینده است، همواره مورد توجه علاقه‌مندان بوده است، به همین دلیل، همواره مورد طمع شیادان و بهره‌گیری نادرست ساده‌لوحان بوده است. اگرچه برخی با انگیزه‌های خوبی، به تطبیق بعضی از حوادث بر نشانه‌ها پرداخته‌اند، اما از پیامدهای ناگوار آن، مثل ایجاد امیدهای کاذب به نزدیک بودن ظهور، غافل هستند.

ریشه این آسیب را می‌توان در عواملی چون: پندارهای نادرست، دخالت افراد غیر متخصص در مطالب فنی، عدم روشنگری کافی توسط علما و نداشتن واکنش مناسب در مقابل مدعیان، جستجو کرد.

۱. طوسی، محمدبن الحسن، کتاب الغیبه، قم، مؤسسه معارف اسلامی، چاپ اول، ۱۴۱۱ق، ص ۲۹۱.

در محل خود ثابت شد که نشانه‌های قابل قبول، فقط نشانه‌های حتمی ظهور است؛ آن هم همزمان و پس از ظهور و بعضی از اموری که به عنوان نشانه مطرح می‌شود، - در روایات قابل قبول - ارتباطی با ظهور ندارد.

بنابراین، به‌روشنی می‌توان گفت تا کنون هیچ یک از نشانه‌های ظهور رخ نداده و تطبیق برخی از حوادث بر نشانه‌ها، غیر قابل قبول است.

به عنوان مثال، در بحث نشانه‌های ظهور، حوادث بزرگی چون انقلاب اسلامی ایران، جنگ هشت‌ساله میان عراق و ایران، برخی حوادث اخیر در جهان غرب و مانند آن، اگرچه می‌تواند به نوعی در ارتباط با ظهور تفسیر شود، اما انطباق آن به طور دقیق با برخی روایات، کاری بس مشکل می‌نماید.

مثال دیگر این‌که یکی از نویسندگان پس از ذکر روایاتی در باره سفیانی می‌نویسد: با نقل روایات یادشده به این نتیجه می‌رسیم که احتمال وجود دو سفیانی بعید نیست که نخستین سفیانی، همان‌گونه که در برخی از روایات به وجود حرف «شین» در نام او اشاره شده، همان «میشل افلق» رئیس حزب بعث «افلقی» عراق باشد و اگر نام او با صراحت در اخبار اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیامده، به جهت پستی و حقارت او بوده است. البته روش اهل بیت علیهم‌السلام پیوسته چنین است که معمولاً کمتر کسی را به اسم یاد می‌کرده‌اند.^۱

۴. شتاب‌زدگی در امر ظهور

از آسیب‌های دیگر، عجله و شتاب برای تحقق ظهور است که در روایات مورد نکوهش واقع شده است. شاید یکی از دلیل‌های نهی از عجله و شتاب‌زدگی در امر ظهور، آن است که به دنبال عجله، یأس و نومیدی در انسان منتظر، پدید می‌آید، آرامش و شکیبایی را از دست می‌دهد و حالت تسلیم او به حالت اعتراض و شکایت تبدیل شده، از تأخیر ظهور بی‌قرار می‌شود و گاهی به انکار امام می‌رسد!

۱. سید اسدالله هاشمی شهیدی، زمینه‌سازان انقلاب جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام، پرهیزکار، قم، ۱۳۸۰ش، ص ۵۸؛ و نیز ر.ک: کورانی، علی، عصر ظهور؛ ترجمه عباس جلالی، تهران، شرکت چاپ و نشر بین الملل سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۸ش.

روشنگری اندیشمندان نسبت به عواقب تعجیل و نیز بیان آثار صبر و تسلیم و رضا، می‌تواند بخشی از این آسیب را از بین ببرد. همچنین، تذکر به این نکته مهم که انجام وظیفه و حرکت در این مسیر و شناخت امام و راه و مرام او است که می‌تواند تا حدودی در درمان این آفت مؤثر باشد.

۵. طرح مباحث غیر ضروری

از دیگر آسیب‌ها در عرصه مهدویت، کشاندن مباحث غیر ضروری و غیر مناسب برای مخاطبان است؛ محل زندگی حضرت، ازدواج، همسر، تعداد همسران و یا تعداد فرزندان، از مباحثی هستند که اذهان افراد را به خود مشغول ساخته و از مباحث مهمی چون: معرفت امام، وظیفه ما نسبت به امام، تبیین و ترسیم راهبردهای آینده و ارائه آن برای زمینه‌سازی و فراهم آوردن شرایط ظهور، باز داشته است.

یک خطیب یا نویسنده زبردست باید با شناخت مخاطب، بحث مناسبی ارائه نموده، از بحث‌های غیر ضروری بپرهیزد. بی‌گمان، در فرهنگ ناب مهدوی، معارف فراوانی وجود دارد که پرداختن به آن‌ها یک ضرورت شمرده می‌شود و نقش اساسی در جهت آگاهی بخشی به شیعیان دارد و برای ترسیم شیوه عملکرد آن‌ها در زمان غیبت، بسیار مهم است.

از پیامدهای ناگوار این آسیب، محصور کردن بحث مهدویت در چهارچوب تنگ مباحث سطحی و گاهی بی‌فایده، بازماندن از مباحث کاربردی و ضروری و بسترسازی برای ورود خرافات و سخنان بی‌دلیل و غیر مستند است. پس با طرح مباحث ضروری و بنیادین و قابل استفاده برای عموم مخاطبان، می‌توان ظرفیت‌های ناشناخته این بحث را در معرض استفاده جهانیان قرار داد.

منابع:

۱. کلینی، الکافی، تهران: دارالکتب الاسلامیه، چاپ چهارم، ۱۳۶۵ش.
۲. عبدالواحد آملی، غررالحکم و دررالکلم، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم: ۱۳۶۶ش.
۳. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۴ق.
۴. منصوری، جواد، قیام پانزده خرداد، به روایت اسناد ساواک، بی‌نام، بی‌تا.
۵. طبرسی، فضل بن حسن، الاحتجاج، مشهد: نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
۶. صافی گلپایگانی، منتخب الاثر، قم.

فصل چهارم: تاریخ و سیره

مدارا با مردم در سیره پیامبر اکرم ﷺ

حجت الاسلام والمسلمین فرج الله عباسی*

اشاره

مدارا، یعنی انجام کاری از روی آگاهی و تدبیر،^۱ و نیز به معنای به دام انداختن صید با ترفند است.^۲ مدارا با مردم، یعنی همچنان که صیاد، صید خود را به دام انداخته و تسلیم خود می‌کند، انسان نیز در رفتار و منش خود، باید به گونه‌ای رفتار کند که دیگران تسلیم تفکر منطقی او شوند. بنابراین، مدارا، کوتاه آمدن و زیر پا نهادن باورها نیست. بلکه مدارا، یعنی در عین دینداری، راه و روش جذب دیگران را یاد گرفتن و در عمل جاذبه داشتن. از این رو، معنای به دام انداختن صید، یعنی به جای برخورد های قهری، باید جاذبه داشت و دیگران را از دام هلاکت، به دام هدایت سوق داد.

مدارا، از توصیه‌های مکرر قرآن و مورد سفارش حق تعالی است. به همین نگاه است که رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند: «مأمورم که با مردم به نرمی رفتار کنم.»^۳ به تعبیر قرآن اگر مدارا نبود و پیامبر خشونت به خرج می‌داد، اصلاً اسمی از اسلام نبود و همه از پذیرش اسلام سر باز زده و پراکنده می‌شدند: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ فَإِذَا عَزَمْتَ فَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ.»^۴

رسول خدا ﷺ نیز مدارا و مسالمت‌آمیز بودن را از نشانه‌های مؤمنان دانسته‌اند: «مؤمن، آسان‌گیر و ملایم و بامدارا است.»^۵

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر مرکز مطالعات و پاسخ‌گویی به شبهات حوزه علمیه قم.

۱. العین، ج ۸، ص ۵۹، ذیل واژه «دری».

۲. ابن‌منظور، لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۵، ذیل کلمه «مداراة».

۳. کلینی، محمد، کافی، ج ۲، ص ۱۱۷، بی‌جا، دارالکتب الاسلامیه، چاپ سوم، ۱۳۶۷ش.

۴. آل‌عمران، آیه ۱۵۹.

۵. حرعاملی، محمد، وسائل‌الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۵۹، قم، مؤسسه آل‌البیت، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

همچنین فرمود: «عاقل‌ترین مردم، کسی است که بیش‌تر با افراد مدارا می‌کند و خوارترین مردم کسی است که مردم را مورد تحقیر و توهین قرار می‌دهد.»^۱

قرآن کریم وقتی از مزایای اخلاقی رسول خدا ﷺ سخن به میان می‌آورد، خصلت مدارا و نرم‌خویی و دوری از خشونت را نقش تعیین‌کننده در پیشرفت و گسترش دین اسلام در جامعه دانسته و در واقع، به همه آن‌هایی که در پی ترویج اندیشه‌های ناب معارف قرآنی هستند، هشدار می‌دهد که فقط با مدارا می‌توان به اهداف عالی رسید.^۲

اگرچه سراسر زندگی پیامبر سرشار از فضایل اخلاقی است، اما برجسته‌ترین صفات آن حضرت مدارا با مردم است و خداوند منان در جای‌جای قرآن کریم به این برجستگی اشاره می‌کند:

۱. صاحب اخلاق بزرگوارانه: منظور از خُلُق عظیم، همان ادب الهی پیامبر است که حکایت شده: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ آدَبَ نَبِيِّهِ فَأَحْسَنَ آدَبَهُ فَلَمَّا أَكْمَلَ لَهُ الْآدَبَ قَالَ: وَإِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ»^۳

۲. شرح صدر: «أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ؟ آيا سينه تو را براي گشاده نساختم.»

۳. نرم‌خویی و مهربانی: «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانْفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ؛ و به سبب رحمتی از جانب خدا با آنان نرم‌خو شدی؛ و اگر (بر فرض) تندخویی سخت‌دل بودی، حتماً از پیرامونت پراکنده می‌شدند.»

نمونه‌هایی از مدارای رسول خدا ﷺ

الف. مدارا با مشرکان

۱. انصراف از کشتن مشرک

در یکی از جبهه‌های جنگ، در اثر سیل یا حادثه دیگری که اتفاق افتاد، بین رسول خدا ﷺ و اصحاب فاصله شد. در این هنگام، یکی از مشرکان با استفاده از این

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۵۲، بیروت، مؤسسة الوفاء، چاپ سوم، ۱۴۰۳ق.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۱۴۰، تهران، دارالکتب الاسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ش.

۳. کافی، ج ۱، ص ۲۶۶.

۴. انشراح، آیه ۱.

۵. آل‌عمران، آیه ۱۵۹.

فرصت، بالای سر حضرت آمده شمشیر کشید و گفت: «من يُنجيك مني يا محمد؛ چه کسی شما را نجات می دهد؟»

حضرت فرمود: «ربی و ربك؛ خدای من و تو.»

آن مشرک شمشیر را پایین آورد که به حضرت آسیب برساند؛ ولی با هوشیاری به موقع پیامبر، خودش یک طرف و شمشیر به طرفی دیگر افتاد. حضرت برخاسته، شمشیر را برداشته و فرمود: «مَنْ يُنجيك مني؛ تو را چه کسی از دست من نجات می دهد؟»

گفت: «کرامت تو؛ زیرا تو انسانی بزرگوار هستی.»
حضرت، از کشتن او صرف نظر کرد.^۱

۲. مدارا با قریش

در ماه ذی قعدة سال ششم هجرت، رسول خدا ﷺ با یاران خود برای انجام اعمال عمره به طرف مکه حرکت کردند؛ ولی قریش اجازه ورود به مکه را به آن حضرت ندادند و بالأخره سهیل بن عمرو با اختیار تام از جانب اهل مکه به حدیبیه آمد تا به شکلی این قضیه حل شود. حضرت آمدن او را به فال نیک گرفت. بعد از گفتگوی زیاد، پیمانی میان طرفین منعقد شد و چون توافق لفظی حاصل بود، آن حضرت علی رضی الله عنه را خواست و فرمود: «بنویس بسم الله الرحمن الرحيم.» سهیل گفت: «به خدا من نمی دانم رحمان چیست؟» بنویس: «بسمک اللهم.» مسلمانان گفتند: «به خدا باید بسم الله... نوشته شود.» حضرت فرمود: «بنویس باسمک اللهم. این پیمانی است که محمد رسول خدا ﷺ...» سهیل گفت: «اگر می دانستم که رسول خدایی، از کعبه مانعت نمی شدم و با تو جنگ نمی کردم.» بنویس: «محمد بن عبدالله.»

حضرت فرمود: «من رسول خدایم، هر چند که تکذیب کنید.» بعد به حضرت علی رضی الله عنه فرمود: کلمه رسول الله ﷺ را محو کن.

عرض کرد: «یا رسول الله! از دستم نمی آید که نبوت را از نام تو محو کنم.»
حضرت فرمود: «انگشت مرا روی آن کلمه بگذار.»

۱. طبرسی، فضل، اعلام الوری باعلام الهدی، ج ۱، ص ۱۹۰، قم، مؤسسه آل البیت، چاپ اول، ۱۳۱۷ق.

علی علیه السلام انگشت آن حضرت را روی کلمه رسول الله صلی الله علیه و آله گذاشت و حضرت با دست خود آن را محو کرد و به علی علیه السلام فرمود: «این قضیه به سر تو هم خواهد آمد و به اجبار و فشار خواهی پذیرفت.»

بعد فرمود: «بنویس این پیمانی است که محمد بن عبدالله و سهیل بن عمرو منعقد کردند. قرار گذاشتند که ده سال در میان طرفین جنگی واقع نشود...». سه شرط از شروط پنج گانه را علی علیه السلام نوشت، دو شرط دیگر را سهیل بن عمرو بعد از رضایت رسول الله صلی الله علیه و آله اضافه نمود.^۱

با ژرف نگری در داستان صلح حدیبیه می توان به دست آورد که حضرت چقدر اهل مدارا بود و حتی حاضر شد جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» و نیز عنوان رسول الله از متن پیمان نامه حذف شود تا واکنش ها کم شده و از این طریق بتواند به اهداف والای خود برسد که نه تنها جمله «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ»، بلکه همه معارف قرآنی روزی در مکه طنین انداز و مکه بت پرست، به مکه رسول الله مبدل شود.

۳. دعا برای دشمنان

کسانی که اهل مدارا نیستند، همواره تلاش می کنند تا دشمنان خود را از میان بردارند؛ اما رسول خدا صلی الله علیه و آله هدف بالاتر داشته و همواره می کوشند که حتی دشمنان را به سوی هدایت سوق دهد و از کشتار آن ها دوری کند.

آری، روی همین سیاست مدارا بود که در جنگ احد، دشمنان، دندان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله را شکستند؛ اما حضرت به جای نفرین، قوم مشرک را دعا کرد و فرمود: «إِنِّي لَمْ أُبْعَثْ لِعَانًا وَ لَكِنِّي بُعِثْتُ دَاعِيًا وَ رَحْمَةً لِلَّهِمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؟» من به عنوان نفرین کننده مبعوث نشده ام، بلکه مبعوث شده ام برای دعوت مردم به حق و رحمت برای آن ها. خدایا قومم را هدایت کن که آن ها نادان اند.»

۴. عفو صفوان بن امیه

صفوان، از جمله سران مشرکان مکه و آتش افروزان جنگ های متعدد علیه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده است. او مسلمانی را در مکه در برابر دیدگان مردم به دار آویخته بود و

۱. سبحانی، جعفر، السیرة المحمدیه، ص ۱۶۵، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام.

۲. طباطبائی، محمدحسین، سنن النبی، ص ۴۱۳، قم، مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۱۶ق.

مدارا با مردم در سیره پیامبر اکرم ﷺ ■ ۲۰۷

از این رو، پیامبر ﷺ، خون او را حلال شمرده بود و او از ترس مجازات به جلد گریخت.

عمر بن وهب، پسر عموی صفوان از پیامبر ﷺ درخواست عفو او را کرد و پیامبر ﷺ صفوان را بخشید.

وقتی صفوان، چشمش به پیامبر ﷺ افتاد، عرض کرد به من دو ماه مهلت دهید تا درباره اسلام تحقیق کنم. پیامبر ﷺ فرمود: «به تو چهار ماه مهلت می‌دهم که درباره اسلام تحقیق کنی و مسلمان شوی.»

صفوان بعدها می‌گفت: «هیچ کس به این نیک‌نفسی، نمی‌تواند باشد؛ مگر این که پیامبر باشد و گواهی می‌دهم که خدایی جز خدای یکتا نیست و او رسول خدا است.» و این‌گونه، مسلمان شد.^۱

۵. آزاد کردن مردم مکه

مردم مکه، آن حضرت را اذیت‌های فراوانی کردند؛ ولی در فتح مکه، رسول رحمت و مهربانی فرمود: «شما آزادی و مرا با شما کاری نیست و امروز روز رحمت است؛ نه انتقام.»^۲

این در حالی بود که اهل مکه و مشرکان قریش، در دوران اقامت پیامبر ﷺ در مکه و بعد از هجرت، از هیچ اذیت و آزاری علیه آن حضرت و مسلمانان کوتاهی نکردند؛ اما آن حضرت با نهایت بزرگواری از آنان درگذشت.

ب. مدارا با اسیران جنگی

برخورد با اسیران جنگی در اسلام، به‌ویژه شیوه برخورد پیامبر اعظم ﷺ با اسیران جنگی، در تاریخ بی‌نظیر و بهترین الگو در این زمینه است:

۱. برخورد کریمانه با اسیران جنگ بدر

مشرکان، نقشه قتل رسول خدا ﷺ را کشیدند و آن حضرت را مجبور به مهاجرت شبانه از مکه کردند. این، پایان اذیت‌های قریش نبود و کار به جایی کشید که رسول خدا مجبور به جنگیدن با آنها شد؛ ولی وقتی همین مشرکان در جنگ بدر به اسارت

۱. رک: الطائی، نجاح، السیرة النبویة، ج ۲، ص ۴۱۸، دارالهدی لاحیاء التراث.

۲. کافی، ج ۳، ص ۵۱۳.

مسلمانان درآمدند، آن حضرت، نه تنها با آن‌ها مقابله به مثل نکرد، بلکه به فکر آزادی آن‌ها بود. از این رو، برخی را با گرفتن بهایی و برخی دیگر را بدون پول و عده‌ای را هم با یاد دادن سواد به چند مسلمان آزاد کرد.^۱

۲. مدارا با خواهر عدی

سربازان اسلام، تحت فرماندهی علی بن ابی طالب علیه السلام برای ویران کردن بت‌خانه‌ها و نشر احکام اسلام به سوی قبیله «طی» رفتند. عدی بن حاتم با شنیدن این خبر، فوراً خانواده خود را برداشته، به سوی شام گریخت. سربازان اسلام نیز پس از ویران کردن بت‌خانه «طی»، گروهی را اسیر کرده، به مدینه آوردند.

دختر حاتم طایی نیز که نامش «سفانه» بود، اسیر شد و او را به مدینه آوردند. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله به مسجد می‌رفت که سفانه برخاست و گفت: «ای رسول خدا! پدرم که از دنیا رفته و آن‌که باید به نزد شما بیاید غایب است.^۲ اکنون بر ما منت گذار؛ خداوند تو را مشمول رحمت و نعمت خویش قرار دهد!»

وی سه روز این پیشنهاد را تکرار کرد تا این‌که پیامبر فرمود: «من با آزاد ساختن تو موافقم؛ ولی صبر کن تا شخص مورد اعتمادی پیدا شود تا تو را به همراه او به شهر و دیارت بفرستم.»

رسول خدا صلی الله علیه و آله بعد از چند روز از این ماجرا، مقداری لباس و مبلغی پول برای خرجی راه و مرکبی به خواهر عدی بن حاتم داد و وی را همراه کاروانی، با عزت و جلال به سوی برادرش روانه کرد.^۳

۳. مهربانی با ثمامه، زمامدار یمامه

زمامدار یمامه، ثمامه بن اثال، در سال ششم هجری از یمامه به سوی مکه حرکت کرد. در بین راه، با عده‌ای از سربازان اسلام که به ریاست محمد بن مسلمه مأموریت ناحیه‌ای را داشتند، روبه‌رو شد که مسلمانان ثمامه را دستگیر کرده و با خود به مدینه

۱. ر.ک: عاملی، جعفر مرتضی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم، ج ۵، ص ۱۳۰، بیروت، دارالسیره، ۱۴۱۴ق؛ و ر.ک: قرشی، باقر شریف، حیاة المحرر الاعظم الرسول الاکرم محمد، ج ۲، ص ۹۰، نجف، مهر امیرالمؤمنین، ۱۴۲۴ق.

۲. منظور او، برادرش عدی بن حاتم بود که به سوی شام فرار کرده بود.

۳. ر.ک: السیرة المحمدیه، ص ۲۷۵؛ الطائی، نجاح، السیرة النبویة، ج ۴، ص ۱۲۵.

آورده و به یکی از ستون‌های مسجد بستند. پیامبر خدا ﷺ وارد مسجد شد. زمامدار یمامه را شناخت و به اصحاب خود فرمود: «می‌دانید چه کسی را دستگیر کرده‌اید؟» گفتند: «نه، ای رسول خدا!»

پیامبر فرمود: «این ثمامه بن اثال یمامی، زمامدار یمامه است.» پس دستور داد ثمامه را در گوشه مسجد نگه داشتند.

پیامبر ﷺ در تمام پیروزی‌ها، نهایت فتوت و جوانمردی را با دشمنان خود اعمال می‌نمود. با آبرو و شرافت کسی مبارزه نمی‌کرد؛ مگر آن‌که تکلیف الهی و دستور دین آن را ایجاب کند. به همین مناسبت، شخصیت و بزرگی ثمامه بن اثال را در عین اسیری و گرفتاری او، در نظر گرفت و شئون ظاهری او را رعایت کرد.

نخست درباره‌اش به محافظان و اصحابش توصیه کرد و فرمود: «أَحْسِنُوا إِسَارَهُ؛ درباره اسیر خود نیکی را از دست ندهید». سپس وارد خانه شد و فرمود: «هرچه از طعام و غذا حاضر دارید، نزد ثمامه بفرستید.» و دیگر آن‌که شتری را مخصوص ثمامه فراهم ساخت که از شیر آن استفاده کند.

پیامبر خدا ﷺ هر وقت وارد مسجد می‌شد، نزدیک ثمامه بن اثال می‌رفت و می‌فرمود: «مَا عِنْدَكَ يَا ثُمَامَةُ.»

ثمامه می‌گفت: «خبری است، اگر به کشتنم فرمان دهی، صاحب خونی (کنایه از شخص محترم است) را کشته‌ای. اگر هم عفوم کنی، مرد حق‌شناس و سپاس‌گزاری را عفو کرده‌ای و اگر طالب مال دنیایی، هر چقدر می‌خواهی بخواه، به تو بدهم.»

رسول خدا ﷺ فرمود: «یا ثُمَامَةُ! تو را عفو و آزاد کردم. به هر کجا که خواهی برو.»^۱ ثمامه وقتی این‌گونه مدارای رسول خدا ﷺ را دید، ایمان آورد و از حضرت اجازه گرفت و به مکه رفت و با صدای بلند و لیبیک‌گویان وارد مکه شد تا همگان بدانند او اسلام آورده است.^۲

۱. ابن‌شبه نمیری، عمر، تاریخ مدینه، ج ۲، ص ۴۳۶، قم، دارالفکر، بی‌تا.

۲. ر.ک: کمالی دزفولی، علی، خاتم‌النبین، ص ۹۴، بی‌جا، اسوه، بی‌تا.

ج. مدارا با اهل کتاب

پیامبر اعظم ﷺ، اسلام را تنها دین حق و تنها راه مستقیمی می دانست که خداوند متعال آن را شایسته پیروی می داند؛ اما یقین به حقانیت اسلام و اعتقاد به جهانی بودن آن، هرگز او را به ستیز با پیروان سایر ادیان و مکاتب و تحمیل عقیده بر آنان و انداشت؛ بلکه حضرت برای زندگی با مردم، از هر کیش و مذهب، برنامه خاصی داشت و همگان را به همزیستی مسالمت آمیز دعوت می کرد.

۱. مدارا با مسیحیان نجران

نجران، بخشی مسیحی نشین از نواحی مرزی حجاز و یمن بود که دهکده‌های متعددی را شامل می شد. رسول خدا، نامه‌ای به اسقف نجران نگاشتند و او را به اسلام دعوت کردند. نجرانیان گروهی را به عنوان هیأت نمایندگی به مدینه فرستادند تا از نزدیک با رسول خدا ﷺ تماس گرفته، صحت و سقم ادعای ایشان را در مورد نبوت بررسی کنند.

در رأس آنان، سه نفر پیشوای مذهبی قرار داشتند: ابو حارثه بن علقمه (اسقف نجران و نماینده رسمی کلیساهای روم در حجاز)، عبدالمسیح (رییس هیأت) و ایهم. نمایندگان نجران پس از گفتگو با رسول خدا، از اسلام آوردن خودداری کرده، گفتند: چاره در این است که در وقت معینی با یکدیگر مباحله کنیم و از خدا بخواهیم که دروغگو را نابود کند.

با نزول آیه مباحله (آیه ۶۱ سوره آل عمران) به این درخواست پاسخ مثبت داده شد؛ رسول خدا ﷺ همراه علی بن ابی طالب رضی الله عنه، فاطمه زهرا رضی الله عنها و امام حسن و امام حسین رضی الله عنهما به طرف محل مباحله در بیرون مدینه رهسپار شدند. نمایندگان نجران با دیدن این صحنه، از عذاب الهی ترسیده و حاضر شدند جزیه بدهند و از مباحله دست کشیدند.

با این که مسیحیان نجران شکست خوردند، ولی رسول خدا ﷺ با آنها به مدارا رفتار نمود و صلح نامه‌ای با آنها امضا کرد.^۱

۱. صالح شامی، محمد، سبل الهدی و الرشاد فی سیرة خیرالعباد، ج ۶، ص ۴۱۵، بی جا، دارالکتب العلمیه؛ و ر.ک: السیرة المحمدیه، ص ۲۲۹.

۲. رفتار کریمانه با یهود

در زمان پیامبر خدا ﷺ، یهودیان یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان شدند و با مشرکان قریش همراهی کردند و با اسلام جنگیدند. آنان آتش جنگ احزاب را برافروختند و چند بار با مسلمانان جنگیدند. در جنگ بنی‌نضیر، بنی‌قریظه و نیز در غزوه خیبر... شکست خوردند و مهر ذلت بر پیشانی‌شان نهاده شد. قرآن درباره قوم یهود می‌گوید: «می‌بینی که قوم یهود شدیدترین دشمنی را نسبت به مسلمانان دارد»^۱. اما رسول خدا ﷺ با این همه، تا آن‌جا که اصول و اهداف اسلام ضربه نبیند، همواره با یهود مدارا می‌کردند.

زیدبن‌سعنه، از بزرگان یهودیان مدینه، چیزی به پیامبر قرض داده بود. روزی آمد و طلب خود را خواست و با پیامبر گستاخانه رفتار کرده، یقه‌اش را کشید، چنان‌که اثر ردا بر گلویش نقش بست و فریاد زد: «شما خاندان عبدالمطلب بدحساب و در پرداخت حق سستید». حال آن‌که زیدبن‌سعنه بر اساس عهده‌ی که با پیامبر داشت، سه روز دیگر باید می‌آمد و طلبش را می‌خواست. عمر چون این رفتار را دید، از جا پرید و به‌تندی با او سخن گفت. پیامبر او را بر جای نشانید و فرمود: «ای عمر! من و او به رفتاری جز این‌که تو می‌کنی، نیازمندتریم. به جای این‌گونه سخن گفتن تند، کاش به او می‌گفتی حسن طلب بهتری داشته باشد و به من می‌گفتی که او را ببخشم و رحمت بیشتری روا دارم.» پیامبر همان لحظه طلب مرد را داد و بیست صاع خرما را اضافه کرد. به جهت آن‌که عمر او را ترسانده بود، به مرد بخشید. نوشته‌اند که مرد یهودی همان روز به جهت آن رفتار، اسلام آورد.^۲

روزی یهودی‌ای بر پیامبر وارد شد و سه بار گفت: «السام علیک؛ مرگ بر تو باد.» و گمان کرد پیامبر زبانش را نمی‌داند. عایشه چون چنین شنید، خشمگین شد، به مرد دشنام داد و گفت: «ای مسخ‌شدگان و برادران خوک و بوزینگان...!» اما پیامبر او را از این‌گونه سخن گفتن نهی کرد و فرمود: «ای عایشه! آیا نمی‌دانی اگر دشنام مجسم

۱. مائده، آیه ۸۲.

۲. حاکم نیشابوری، محمد، مستدرک الحاکم، بیروت، ج ۲، ص ۳۲، دارالمعرفه، ۱۴۰۶ق.

می‌شد، به چه صورت زشت و ناهنجاری پدیدار می‌گشت. همانا مدارا و گذشت هیچ چیزی را دربر نمی‌گیرد، مگر آن را به بهترین شکل زینت می‌دهد.^۱

د. مدارا با مردم

پیامبر ﷺ نرم‌خو، خوش‌ظاهر و خوش‌باطن بود و خشم و رضایتش در چهره‌اش پیدا بود.

۱. نتیجه رفتار پیامبر

روزی مرد بیابان‌نشین نزد آن حضرت آمد و چیزی خواست. او مرحمت کرد و سپس فرمود: «به تو احسان کردم؟»

آن مرد عرب گفت: «نه، هیچ خوبی نکردی!»

مسلمانان خشمگین شدند و به او حمله بردند. پیامبر ﷺ مانع شد و از جا برخاست، وارد منزل شد و دنبال آن مرد فرستاد و کمک بیشتری کرد، آن‌گاه فرمود: «آیا به تو احسان کردم؟»

مرد بیابان‌نشین گفت: «آری، خداوند از خانواده و قبیله‌ات به تو جزای خیر دهد.»

پس پیامبر ﷺ به آن مرد گفت: «تو آنچه را خواستی گفتی، ولی در دل یاران من کدورتی پیدا شده است؛ حال اگر مایلی چیزی را که نزد من گفتی، در حضور ایشان بگو تا کدورت از دل آن‌ها بیرون رود.» گفت: «می‌گویم.» فردای آن روز، آن مرد آمد. پیامبر ﷺ فرمود: «این مرد صحرانشین مطالبی گفت؛ ولی بعد که ما بیشتر به او عطا کردیم، راضی شد.»

مرد بیابانی گفت: «آری، خداوند از خانواده و قبیله‌ات به تو جزای خیر دهد.»

آن‌گاه پیامبر ﷺ فرمود: «مثل من و این مرد صحرانشین، مانند آن مردی است که شتری داشت که رم کرد. مردم به دنبال شتر می‌دویدند و این عمل جز این که شتر را بیشتر فراری کند، فایده دیگری نداشت. از این رو، صاحب شتر صدا زد: «ای مردم! بین من و شترم فاصله نشوید؛ چون من به حال شتر خود واردتر و آشناترم.» آن‌گاه صاحب شتر از مقابل، رو به شتر رفت، مقداری خار و خاشاک از زمین برداشت و آرام آرام او را بازگرداند، تا آن‌جا که شتر آمد و زانو زد و مرد بار بر روی آن بست و خود هم بر

۱. ر.ک: شوکانی، محمد، نیل‌الوطار من احادیث سیدالاکابر، ج ۸، ص ۲۲۵، بیروت، دارالجلیل، بی‌تا.

آن سوار شد. من اگر شما را به حال خود گذاشته بودم، وقتی که آن مرد آن سخنان را بر زبان جاری کرد، شما او را می‌کشیدید و او داخل آتش دوزخ می‌شد.»^۱

۲. گذشت از دشمن خود

روزی مردی را که به حضرت سوء قصد کرده و قصد کشتنش را داشت، دستگیر کرده و نزدش آوردند. مرد می‌لرزید و وحشت‌زده بود. به محض آن‌که پیامبر او را دید، فرمود: «لن ترع، لن ترع و لو اردت ذلك لم تسلط علی؛^۲ نترس، نترس؛ حتی اگر می‌خواستی مرا بکشی نمی‌توانستی.» سپس دستور داد آن مرد را رها کنند.

۳. مدارا با یک بت‌پرست

ابو حرب بن خویلد از طایفه عقیل بن کعب نزد پیغمبر آمد. پیغمبر ﷺ، اسلام را بر او عرضه کرد. ابو حرب گفت: «میان اسلام و بت‌پرستی قرعه می‌زنم.» سه بار قرعه زد و هر سه بار قرعه به نام بت‌پرستی درآمد. ابو حرب گفت: «قرعه، ابا دارد که مسلمان شوم.» برادرش عقال هم نزد پیغمبر ﷺ آمد و حضرت به او فرمود: «شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟» گفت: «شهادت می‌دهم که هبیره سوارکار خوبی است.» دوباره از او پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول الله است؟» عقال گفت: «شهادت می‌دهم که شیر زیر سرشیر است.» (از روی استهزا) پیغمبر بی‌آن‌که خشمناک شود، بار سوم پرسید: «شهادت می‌دهی که محمد رسول خدا است؟» عقال، دمی به آن چهره پرشکیب و جان بخشایشگر پرفصفا که همه نور سطوت و هیمنه همت بود، نگریست و گفت: «شهادت می‌دهم که پرودگارت یکتا است و تو پیامبر بر حق اویی.»^۳

۴. مدارا با طلب‌کار

یهودی، طلب خود را از رسول خدا ﷺ درخواست کرد. حضرت فرمود: «اکنون چیزی ندارم.»

۱. حسینی، اسماعیل، زیباترین سرمشق، ص ۱۲۹، قم، سبط اکبر، چاپ اول، ۱۳۸۷ ش.

۲. ابن اثیر، اسد الغابة، ج ۱، ص ۲۸۵، تهران، اسماعیلیان، بی‌تا.

۳. رک: خاتم النبیین، ص ۱۱۳.

یهودی گفت: «ره‌ایت نمی‌کنم.»

فرمود: «حال نزد تو می‌مانم» و همان‌جا نشست و در همان‌جا نماز ظهر و عصر را ادا کرد. اصحاب، یهودی را تهدید کردند.

حضرت فرمود: «مگر چه کرده؟»

گفتند: «شما را زندانی کرده.» و این‌جا بود که آن یهودی گفت: «اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمداً رسول الله. نصف مالم در راه خدا باشد، ای رسول خدا! من ویژگی تو را در تورات خوانده‌ام.»^۱

هـ مدارا با خانواده

ویژگی دیگر پیامبر ﷺ مدارا کردن با همسران و عفو و گذشت از اشتباهات آنان بود. گاهی خطاهای همسران، تجاوز به حقوق پیامبر بود در این صورت، حضرت حتی بدون یادآوری به آنان، از کنار آن می‌گذشت و آنان متوجه اشتباه خود گردیده و شرم‌منده می‌شدند.

گاه، خطاها و اشتباهات آنان در امور مربوط به دیگران بود که پیامبر ﷺ با گفتار و کرداری مناسب، آنان را متوجه می‌کرد و اگر اشتباه آنان ناشی از جهالت بود، با بیانی خوش، این مشکل را برطرف می‌کرد؛ زیرا تبلیغ احکام و هدایت انسان‌ها، یکی از وظایف انبیا است.

۱. چشم‌پوشی از حلال الهی

رسول خدا ﷺ در مدارا با همسران تا بدان‌جا پیش می‌رود که برخی از کارهای حلال را بر خود حرام می‌کند تا برخی از همسران، دست از اذیت‌های خود بردارند. آنچه مهم است این‌که حضرت در برابر اذیت همسرانش، نه تنها مقابله به مثل نمی‌کرد، بلکه حاضر بود با آن‌ها به مدارا برخورد کرده و قسم بخورد که بعضی کارهای حلال را به جهت رضایت آن‌ها بر خود حرام کند. در همین باره، خدای متعال در آیه اول سوره تحریم می‌فرماید: «ای پیامبر! چرا چیزی را که خدا بر تو حلال کرده، بر خود ممنوع می‌کنی؛ در حالی که خشنودی همسرانت را می‌طلبی؟ و خدا بسیار آمرزنده و مهربور

۱. همان، ص ۱۱۲.

است. به یقین، خدا گشودن سوگندهای تان را برای شما معین ساخته است و خدا سرپرست شما است و او دانا و فرزانه است.»

۲. گذشت از خطای همسر

دو تا از همسران حضرت، رازی را که رسول خدا ﷺ به آن‌ها سپرده بود، برملا می‌کنند و خدا این را به رسولش خبر می‌دهد. آن حضرت، نه تنها زنانش را مؤاخذه نمی‌کند، بلکه از آن‌ها می‌خواهد که توبه کنند تا خدا آن‌ها را ببخشد: «به خاطر بیاورید هنگامی را که پیامبر یکی از رازهای خود را به بعضی از همسرانش گفت، ولی هنگامی که وی آن را افشا کرد و خداوند پیامبرش را از آن آگاه ساخت، قسمتی از آن را برای او بازگو و از قسمت دیگر خودداری کرد.»

هنگامی که پیامبر همسرش را از آن خبر داد، گفت: چه کسی تو را از این راز آگاه کرد؟»

فرمود: «خداوند عالم و آگاه مرا باخبر ساخت! اگر شما از کار خود توبه کنید [به نفع شما است؛ زیرا] دل‌های تان از حق منحرف گشته و اگر بر ضد او دست به دست هم دهید، [کاری از پیش نخواهید برد] زیرا خداوند یاور او است و همچنین جبریل و صالح مؤمنان و فرشتگان بعد از آنان پشتیبان اویند.»

و این همه مدارا، برگرفته از تعلیم وحی بود که فرمود:

«ادْفَعِ بِأَلَّتِي هِيَ أَحْسَنُ السَّيِّئَةِ نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَا يَصِفُونَ؛^۱ (ای محمد!) ناروایی‌ها را به وجهی که نیکوتر است، دفع کن. ما خود به آنچه درباره تو می‌گویند، داناتریم (به حساب ایشان می‌رسیم).»

رفتارشناسی امام علی (ع) در برابر مخالفان

حجت الاسلام والمسلمین مهدی نورمحمدی*

اشاره

یکی از ابعاد سیره حکومتی امام علی (ع)، روش برخورد ایشان با مخالفان است. شناخت این سیره، علاوه بر افزایش آگاهی تاریخی، می‌تواند راهگشای امروز ما باشد. شایان ذکر است که نگارنده، ریشه‌ها، عوامل و انگیزه‌های مخالفت با آن امام همام را تبارگرایی، حسادت، دنیاطلبی، قدرت‌طلبی و کج‌فهمی دینی می‌داند. از سوی دیگر، می‌توان مخالفان امام علی (ع) را به دو جریان مخالفان پیش از حکومت علوی و مخالفان پس از حکومت علوی تقسیم نمود و قسم اخیر را به چهار گروه: گوشه‌گیران، ناکثین، قاسطین و مارقین تقسیم کرد.^۱ گونه‌های اصلی این دشمنی‌ها و پیامدهای مهم آن، برای امام علی (ع)، بازداشتن از حقوق اجتماعی^۲، تخریب شخصیت^۳ و جنگ‌افروزی است. اکنون سیره و روش امام اول شیعیان را در برخورد با جریان‌های مختلف می‌کاویم.

روش امام علی (ع) در برخورد با مخالفان

الف. در برخورد با گوشه‌گیران

زمانی که نوبت به خلافت امام علی (ع) رسید، همه اهل مدینه به جز تعدادی انگشت‌شمار با آن حضرت بیعت کردند.^۴ این تعداد بدان سبب که از همراهی امام در

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت (ع).

۱. برای اطلاعات بیشتر، ر.ک: واسعی، علیرضا، جریان‌شناسی دشمنی با علی (ع) در نهج البلاغه، مجله حوزه، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، ش ۹۹، بهمن و اسفند ۱۳۷۹، ش ۱۰۱ و ۱۰۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶، ص ۲۰.

۳. همان، خطبه ۷۰، ص ۶۷؛ خطبه ۵۴، ص ۵۷؛ خطبه ۱۹۶، ص ۲۴۰؛ نامه ۵۴، ص ۳۸۴.

۴. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۲۹-۴۳۵؛ برای اطلاعات مشابه، ر.ک: شیخ مفید، الجمل، ص ۹۱؛

ابن عبدالبر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۷۷؛ شرح ابن ابی‌الحدید، ج ۴، ص ۸.

جنگ‌ها بازنشستند، گوشه‌گیران و در نام‌گذاری دیگری، قاعدین نامیده شدند.^۱ حضرت بر خلاف خلفای سه‌گانه گذشته، با ایشان گفتگو و مدارا کرده، آنان را مورد هجوم قرار نداده و مجبور به بیعت نکردند.^۲ از این رو، امام پیشنهاد اصحابش مبنی بر تأدیب و زندان ایشان را نپذیرفت.^۳ استدلال حضرت آن بود که آنان گرچه «حق را خوار کردند، ولی باطل را یاری نکردند»^۴.

ب. مواجهه با ناکتین، قاسطین و مارقین

امام با هر سه گروه، راه مدارا، خیرخواهی، ارشاد و هدایت، برخورد علمی - فرهنگی و در پایان، جنگ همراه با قاطعیت و رعایت اصول اخلاقی را در پیش گرفت. که در ادامه به هر یک از این موارد می‌پردازیم.

۱. مدارا، شیوه امام خیرخواه

امیرمؤمنان علیه السلام در اولین گام در برخورد با مخالفان، راه صبر و شکیبایی را در پیش گرفت و مدارا و خیرخواهی را پیشه خود ساخت. در مورد طلحه و زبیر، با توجه به انگیزه مادیشان، امام علیه السلام به ایشان پیشنهاد داد تا از مال شخصی‌اش به آن‌ها ببخشد، اما آنان نپذیرفتند.^۵ امام علیه السلام با این‌که می‌دانست، طلحه و زبیر برای ایجاد فتنه و جنگ به سوی مکه حرکت می‌کنند، اما به توصیه ابن عباس مبنی بر تأدیب و زندانی کردن آن‌ها توجه ننمود^۶ و تنها از سر خیرخواهی از آنان تقاضای سوگند به عدم ایجاد فتنه کرد. آنان نیز سوگند یاد کردند.^۷

پس از آن هم، زمانی که خبر به هم‌پیوستن طلحه و زبیر و عایشه و نارضایتی آنان را از خلافت خویش شنید، اعلام کرد تا زمانی که آنان در عمل کاری صورت ندهند و

۱. ابن عبدالبر، همان، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۲. همان، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ج ۳، ص ۱۱۲۱. برای مقایسه ر.ک: نظر عمر بن خطاب مبنی بر لزوم بیعت اجباری سعد بن عباده با ابوبکر (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۲۲) و داشتن همین نظر درباره بیعت امام علی علیه السلام و زبیر (طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۳، ص ۲۰۳).

۳. ابوجعفر اسکافی، المعیار والموازنة، ص ۱۰۶.

۴. ابن عبدالبر، همان، ج ۲، ص ۱۱۰؛ ج ۳، ص ۱۱۲۱.

۵. شیخ مفید، الجمل، ص ۱۶۴-۱۶۵.

۶. همین برخورد را از امام علیه السلام درباره خوارج نیز مشاهده می‌کنیم: ثقفی کوفی، الغارات، ج ۲، ص ۳۳۲-۳۳۵.

۷. شیخ مفید، الجمل، ص ۱۶۶-۱۶۷.

قصد خلل به وحدت مسلمانان را نداشته باشند، کاری با آنان نخواهد داشت.^۱ امام علیه السلام نامه‌ای توسط عمران بن حصین برای طلحه و زبیر فرستاد و آنان را با القاب ستایش برانگیزی چون «شیخ المهاجرین» و «فارس رسول‌الله» مورد خطاب^۲ و اندرز قرار داده و به بازگشت تشویق کرد.^۳ امیرمؤمنان علیه السلام علاوه بر نامه، افراد سرشناسی را که احتمال تأثیر کلام آنان بیشتر بود، برای نصیحت و خیرخواهی در زمان‌های گوناگون به سوی یاران جمل می‌فرستاد؛ از آن جمله یک بار صعصعة بن صوحان^۴ و بار دیگر ابن عباس^۵ را به سوی سران ناکثین، و ابن عباس و ابن صوحان را به دیدار عایشه فرستاد.^۶ امام علیه السلام پیش از جنگ جمل، در یک دیدار خصوصی با زبیر، با یادآوری خاطرات و نصیحت مشفقانه، او را از ادامه جنگ پشیمان کرد؛ هرچند فرزندش عبدالله، او را به ادامه جنگ تحریک کرد.^۷ منابع تاریخی، از صبر سه روزه امام علیه السلام در برابر لشکر ناکثین و ارسال فرستادگان حکایت دارند.^۸ در گزارشی از روز جنگ، امام علیه السلام از صبحگاهان تا هنگام ظهر مخالفان را با سوگند به صلح می‌خواند؛^۹ تا آن‌جا که بارش تیر بر سر سپاه امام علیه السلام از سوی دشمن باریدن گرفته بود، ولی هنوز ایشان به دنبال آخرین اتمام حجت بود.^{۱۰} داستان تیرباران و شهادت جوان قرآن به دستی که امام برای این کار به سوی بیعت‌شکنان فرستاده بود، مشهور است.^{۱۱} مدارا و خیرخواهی امیرمؤمنان علیه السلام شامل حال معاویه و یارانش نیز شد. ایشان حدود ۱۷ نامه به معاویه نگاشتند^{۱۲} که در بسیاری از آن‌ها، وی را مورد نصیحت و

-
۱. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۴، ص ۴۴۶؛ همچنین برای مدارای امام با ناکثین، ر.ک: گفتگوی امام و رفاعه بن رافع: ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۴، ص ۱۷.
 ۲. ابن قتیبہ دینوری، الامامه و السیاسه، ج ۱، ص ۹۰.
 ۳. نهج‌البلاغه، نامه ۵۴، ص ۳۸۴.
 ۴. شیخ مفید، الجمل، ص ۳۱۳-۳۱۴.
 ۵. همان، ص ۳۱۴-۳۱۸.
 ۶. ابن اعثم، الفتوح، ج ۲، ص ۴۶۷؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۵۳.
 ۷. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۳۶۳.
 ۸. دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۴۷.
 ۹. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی‌طالب، ج ۳، ص ۱۵۳.
 ۱۰. شیخ مفید، الجمل، ص ۳۳۶-۳۳۹.
 ۱۱. همان، ص ۳۳۹-۳۴۰.
 ۱۲. ر.ک: نهج‌البلاغه، نامه‌های ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۷، ۲۸، ۳۰، ۳۲، ۳۷، ۴۸، ۴۹، ۵۵، ۶۴، ۶۵، ۷۳، ۷۵.

خیرخواهی قرار دادند. در ابتدای خلافت که «جریر بن عبدالله» را با نامه‌ای برای تحویل گرفتن امارت شام و بیعت شامیان به سوی معاویه فرستادند، پیشنهاد برخی از یارانشان مبنی بر خروج هم‌زمان برای جنگ را نپذیرفتند و فرمودند:

همانا آماده شدن من برای نبرد با مردم شام، در حالی که جریر نزد آنها است، بستن در آشتی با شام و بازداشتن شامیان از خیر است.^۱

مدارای امام علیه السلام تا بدان‌جا بود که در این راه متهم به واپس‌افکندن جنگ از روی ترس شد:

به خدا که یک روز جنگ را واپس نیفکنده‌ام، جز آن که امید داشتم گروهی به سوی من آیند و به راه حق گرایند و به نور هدایت من راه پیمایند. این، مرا خوش‌تر است تا شامیان را بکشم و گمراه باشند؛ هرچند خود گردن‌گیرنده گناه باشند.^۲

خوارج نیز با این‌که امام علیه السلام را کافر و مستحق توبه می‌دانستند،^۳ از مدارا و خیرخواهی ایشان بهره‌ها بردند. تعداد اندک خوارج و آسان بودن نابودی آنان برای امام علی علیه السلام و نیز تحمل یک‌ساله^۴ آنان از سوی حضرت، به‌خوبی حکایت از مدارای امیرمؤمنان با آنان دارد. از دیگر نمونه‌هایی که گویای کمال مدارای خلیفه مسلمانان با خوارج است، این ماجرا که در کوفه و پیش از جنگ نهروان، وقتی در برابر اعتراض‌های گستاخانه و متعدد آنان قرار گرفت، آنان را از «حقوق شهروندی» محروم نمود:

سه چیز را درباره شما رعایت می‌کنیم: مادام که جزو ما باشید، به مسجدهای خدا راهتان می‌دهیم... مادام که با ما همدستی کنید، غنیمت از شما باز نمی‌داریم و با شما جنگ نمی‌کنیم، تا خودتان آغاز کنید.^۵

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۴۳، ص ۵۰.

۲. همان، خطبه ۵۴، ص ۵۷؛ رک: نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۰۸، ۱۴۹-۱۵۱، ۱۸۷-۱۸۸؛ یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۸؛ نهج‌البلاغه، نامه ۵۸، ص ۳۸۶؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج‌البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۳۳-۱۳۶.

۳. نهج‌البلاغه، خطبه ۵۷، ص ۵۹.

۴. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۱۰، ۱۴۹.

۵. ابن سلیمان، مناقب الامام امیرالمؤمنین علی بن ابی‌طالب، ج ۲، ص ۳۴۱.

توهین‌های بسیار خوارج به امام (ع)، اصحاب ایشان را تحریک به برخورد با آنان می‌نمود؛ اما حضرت مانع اصحابش می‌شد.^۱ در میدان جنگ نهروان نیز امام (ع) همان سیره مدارا در برخورد با ناکثین و قاسطین را در پیش گرفت.^۲ نکته پایانی آن‌که امیرمؤمنان (ع) هیچ‌گاه مدارا را به «مصلحت‌اندیشی» و «اعطای امتیازات» معنا نکردند که اگر این‌گونه بود، هرگز مخالفتی رخ نمی‌نمود.

۲. گفتگو، نماد برخورد فکری - فرهنگی

تجزیه و تحلیل سیره امام علی (ع) در برخورد با مخالفان، محقق را بدین نتیجه می‌رساند که امیرمؤمنان مخالفان را به دو بُعد «فکری - فرهنگی» و «نظامی» تجزیه می‌کردند. در بُعد فکری - فرهنگی، سعی ایشان بر این بود تا بدون هیچ پرده‌پوشی و فریبی، تنها با صراحت لهجه و روشنگری، آنان را از راه خطا بازگردانده و هدایت کنند. این ویژگی درباره خوارج نمود بیشتری داشت. از آن‌جا که اساس مخالفت خوارج، برداشت سطحی از متون دینی بود، امام (ع) سعی وافری در ارشاد آنان نمودند. این گروه بر آن بودند که علی بن ابی طالب در پذیرش حکمیت راه به خطا پیموده است؛ چرا که با این کار، مردمان را در دین خدا حاکم گردانیده؛ در حالی که «حکم»، مخصوص خداوند است.^۳ دیگر آن‌که چرا علی به حذف لقب «امیرالمؤمنین» در نامه مربوط به حکمیت راضی شده است و چرا ما را به ضرب شمشیر به توبه وادار نکرده، حکمیت را پذیرفت و وصایت خویش را ضایع کرد.^۴

امام (ع) در پاسخ به اشکال حذف لقب «امیرالمؤمنین» از نامه حکمیت، آن را با استناد به «لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ»^۵ الگوبرداری از عمل رسول‌الله و حذف لقب «رسول‌الله» از سوی ایشان در صلح‌نامه حدیبیه دانستند.^۶ همچنین درگیر نشدن با آنان را برای توبه، با توجه به فراوانی آنان و اندکی یاران و اهل بیت امام (ع)،

۱. رک: نهج البلاغه، حکمت ۴۱۲، ص ۴۹۲.

۲. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۳. ثقفی، الغارات، ج ۱، ص ۳۰.

۴. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲.

۵. احزاب، آیه ۲۱.

۶. یعقوبی، همان.

عمل به آیه «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» دانستند.^۲ امام پذیرش حکمیت را در صورت حُکم حکمین به کتاب خدا، بدون اشکال دانستند؛ چرا که خداوند در مورد چیزهای کم‌ارزش‌تر «يَحْكُمُ بِهِ ذَوَا عَدْلٍ مِنْكُمْ»^۳ را جاری می‌داند.^۴ ایشان در پاسخ به اشکال «ضایع کردن وصایت» با ذکر آیه «وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ»^۵ وصایت را به «بیت» تشبیه کردند و استدلال کردند که اگر کسی حج را ترک کند، او کافر می‌شود، نه «بیت». بر همین روال، اگر کسی «وصی» را تنها گذارد، خود کافر شده است.^۶ با این گفتگو، امام علیه السلام جان یک سوم خوارج را نجات داده و آنان را هدایت کردند.^۷ در این میان، مهم‌ترین اشکال خوارج به امام علیه السلام، پذیرش حکمیت بود. امام علیه السلام با یادآوری مخالفتش با حکمیت و مخالفت خوارج با ایشان^۸، درباره «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» فرمودند:

سخنی است حقّ که بدان باطلی را خواهند. آری حکم، جز از آن خدا نیست؛ لیکن اینان گویند فرمانروایی را، جز خدا روا نیست؛ حالی که مردم را حاکمی باید نیکوکردار یا تبهکار، تا در حکومت او مرد با ایمان کار خویش کند و کافر بهره خود برد... در سایه حکومت او، مال دیوانی را فراهم آورند، با دشمنان پیکار کنند، راه‌ها را ایمن سازند، به نیروی او حقّ ناتوان را از توانا بستانند، تا نیکوکردار روز به آسودگی به شب رساند و از گزند تبهکار در امان ماند.^۹

۱. بقره، آیه ۱۹۵.

۲. یعقوبی، همان.

۳. مائده، آیه ۹۵.

۴. یعقوبی، همان.

۵. آل عمران، آیه ۹۷.

۶. یعقوبی، ج ۲، ص ۱۹۲-۱۹۳.

۷. همان. برای گفتگوهای دیگر امام علیه السلام با خوارج، رک: نهج البلاغه، خطبه ۱۲۱، ص ۱۴۰ و خطبه ۱۲۵، ص ۱۴۴-۱۴۵.

۸. نهج البلاغه، خطبه ۳۶، ص ۴۵.

۹. نهج البلاغه، خطبه ۴۰، ص ۴۸، ترجمه شهیدی.

گزارش دیگری، از دو بار ارسال ابن عباس و صعصعة بن صوحان و گفتگوی امام (ع) با ۱۲ تن از یارانش با ابن کواء خارجی با ۱۲ تن از هم‌فکرانش حکایت دارد. پایان این تلاش، پشیمانی ابن کواء به همراه ۵۰۰ تن از سپاهیان‌ش بود.^۱

امام (ع) آن چنان در برخورد با مخالفان فکری - فرهنگی حساس بود که خوارج را با همه سرسختی، از آن‌جا که به لحاظ اعتقادی و فکری ره به خطا پیموده بودند، نسبت به کسانی چون معاویه برتر دانسته و مسلمانان را از جنگ با آنان در آینده بر حذر داشتند:

پس از من، خوارج را مکشید؛ چه آن‌که به طلب حق درآید و راه خطا پیماید، همانند آن نیست که باطل را طلبد و بیابد.^۲

نکته دیگری که از توصیه حضرت می‌توان برداشت کرد، این‌که لغزش‌های فکری - فرهنگی همیشه وجود خواهد داشت. پاسخ امام (ع) به شخصی که گفت: «[خوارج] همگی کشته شدند»، راه را بر این برداشت هموار می‌کند. ایشان فرمود:

هرگز؛ به خدا که نطفه‌هایند در پشت‌های مردان و زهدان‌های مادران! هرگاه مهتری از آنان سر برآرد، از پایش در اندازند چندان که آخر کار، مال مردم ربایند و دست به دزدی یازند.^۳

توصیه امام (ع) مبنی بر عدم جنگ با آنان در آینده، دو نکته را می‌نمایاند: ۱. مقابله با شیخون فرهنگی، شایسته سلاح فکر و اندیشه است و ۲. برخی با دستاویز قرار دادن مسائل فرهنگی، به جان و مال مردم چنگ می‌اندازند.

امام (ع) در برخورد فکری با خوارج، پیچیدگی‌های کار فرهنگی را از نظر دور نداشت. از این رو، افراد عالمی چون ابن عباس و براء بن عازب را به گفتگوی علمی با آنان می‌فرستاد.^۴

۱. بلاذری، احمد، انساب الاشراف، ج ۳، ص ۱۲۶-۱۲۷. گزارشی دیگر، تعداد نهایی توبه کنندگان را ۸۰۰۰ و باقی‌ماندگان را ۴۰۰۰ نفر اعلام می‌کند. (ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۷۰)

۲. نهج البلاغه، خطبه ۶۰، ص ۶۰.

۳. همان، خطبه ۵۹، ص ۶۰، ترجمه شهیدی.

۴. دینوری، اخبار الطوال، ص ۲۰۷-۲۰۸.

به هر حال، منابع تاریخی به‌روشنی از عدم قصد امام علیه السلام برای جنگ با خوارج، حکایت دارند. حضرت زمانی مسیر خود را برای جنگ با مارقین به سوی نهروان تغییر دادند که خبر کشته شدن فجیع عبدالله بن خباب و همسرش را به دست خوارج شنیدند.^۱

۳. جنگ، آخرین راه

زمانی که هیچ راهی برای امام علی علیه السلام جز جنگ باقی نمی‌ماند، ایشان با وظیفه‌شان را به عنوان خلیفه مسلمانان و حافظ سنت نبوی انجام می‌دادند:

پشت و روی این کار را نگرستم، و دیدم جز این رهی نیست که جنگ با آنان را پیش گیرم، یا آنچه را محمد برای من آورده است نپذیرم. پس پیکار را از تحمل کیفر آسانتر دیدم، و رنج این جهان را بر کیفر آن جهان بگزیدم.^۲

پاسخ امام علیه السلام به تهدید معاویه، گویای قاطعیت ایشان در این راه است:

و گفتمی که من و یارانم را پاسخی جز شمشیر نیست. راستی که خندانندی، از پس آن‌که اشک ریزانندی. کی پسران عبدالمطلب را دیدی که از پیش دشمنان پس روند و از شمشیر ترسانده شوند... زودا کسی را که می‌جویی، تو را جوید و آن‌که دور می‌پنداری، به نزد تو راه پوید. من با لشکری از مهاجران، انصار و تابعان... به سوی تو می‌آیم؛ لشکری بسیار و آراسته، و گرد آن به آسمان برخاسته... همراهشان فرزندان «بدریان» اند و شمشیرهای «هاشمیان»، که می‌دانی در آن نبرد، تیغ آن با برادر و دایی و جدّ و خاندان تو چه کرد و از ستمکاران دور نیست.^۳

حتی در چنین زمانی، به شهادت منابع تاریخی، امام علی علیه السلام هیچ‌گاه آغازگر جنگ نبودند.^۴ امام علیه السلام آن‌چنان بر عدم شروع جنگ اصرار داشتند که در این راه، دچار تلفات

۱. بلاذری، همان، ص ۱۳۶.

۲. نهج‌البلاغه، خطبه ۵۳، ص ۵۶.

۳. نهج‌البلاغه، نامه ۲۸، ص ۳۳۳؛ برای تشویق یارانش به خوب جنگیدن، رک: نامه ۱۴، ص ۳۱۹.

۴. نصر بن مزاحم، وقعة صفین، ص ۱۵۳، ۲۰۳-۲۰۴.

شده^۱ و برخی از غرض‌ورزان و یا ساده‌اندیشان، این تأخیر امام (ع) در شروع جنگ را نشانه ترس ایشان می‌شمردند.^۲ اصرار امام (ع) بر حفظ خون مسلمانان، بدان پایه بود که حاضر به فدای جان خویش در یک جنگ تن به تن بود. از این رو، به معاویه نوشت:

خواهان جنگی، پس مردم را به یکسو بگذار و خود رو به من آر و دو سپاه را از کشتار بزرگ معاف دار تا بدانی پرده تاریک بر دل کدام یک از ما کشیده است و دیده چه کس پوشیده.^۳

پس از شروع جنگ نیز همانند پیش از آن، اصول اخلاقی، سرلوحه کار امام (ع) بود. ایشان در جنگ جمل، به یارانشان توصیه نمودند که از برهنه و مثله کردن کشتگان، تعقیب فراریان، کشتن ناتوانان در دفاع و زخمیان، ورود به خانه‌ها و دست‌اندازی بر اموال و خانواده کشتگان صرف نظر کنید. زنان را نزنید؛ حتی اگر آبرویتان را بریزند و به امیرانتان دشنام دهند.^۴ پس از جنگ نیز دستور عفو عمومی صادر کردند.^۵ همچنین در صفین، امام (ع) در تصرف نهر آب که در اختیار سپاه معاویه بود، با وجود درخواست برخی یارانش، مقابله به مثل نکرده و آنان را در استفاده آب آزاد گذاردند.^۶ در صحنه‌ای دیگر، یاران خود را از فحاشی به دشمن اموی باز می‌دارند؛^۷ اما این همه، خدشه‌ای به قاطعیت امام (ع) وارد نمی‌کرد. زمانی که چاره‌ای جز جنگ نبود، می‌فرمود: به خدا چون گفتار نباشم که با آهنگ به خوابش کنند و فریبش دهند و شکارش کنند. من تا زنده‌ام به یاری جوینده حق، رویگردان از آن را می‌زنم و با فرمان‌بر یکدل، نافرمان بد دل را.^۸

۱. یعقوبی، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۸۲.

۲. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۴، ص ۱۳-۱۴.

۳. نهج البلاغه، نامه ۱۴، ص ۳۱۵-۳۱۶.

۴. شیخ مفید، الجمل، ص ۳۴۲ و ۴۰۵.

۵. همان، ص ۴۰۸. اخلاق امام پس از جنگ جمل، باعث پشیمانی و عذرخواهی برخی مخالفان شد. (شیخ مفید،

الجمل، ص ۴۱۵-۴۱۶؛ ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۶۴)

۶. نصر بن مزاحم، وقعه صفین، ص ۱۶۲.

۷. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۷، ص ۲۴۱.

۸. همان، خطبه ۶، ص ۲۰.

ایشان پس از شروع جنگ، به دشمن اجازه نمی‌داد که به بهانه‌های واهی فرصتی برای ترک جنگ یافته و به تجدید قوا بپردازد.^۱ از دیگر نمودهای قاطعیت ایشان آن‌که از تمامی قوای خویش در جنگ استفاده می‌کرد. نامه‌ی ایشان به کارگزار بحرین، گواه این حقیقت است:

من می‌خواهم به سوی ستمکاران شام بروم و دوست داشتم تو با من باشی؛ چه تو از کسانی هستی که از آنان در جهاد با دشمن یاری خواهند و بدیشان، ستون دین را برپا دارند، ان شاء الله.^۲

سخن پایانی

از آنچه گذشت، روشن شد که جریانی پیش از حکومت علوی و جریان‌های «گوشه‌گیران، ناکثین، قاسطین و مارقین» پس از آن، به مخالفت با امام علی (ع) پرداختند. این جریان‌ها با انگیزه‌هایی چون: تبارگرایی، حسادت، دنیاطلبی، قدرت‌طلبی و انگیزه‌های دینی، پیامدهایی مانند: محرومیت از حقوق اجتماعی، تخریب شخصیت و جنگ‌افروزی را برای امیرمؤمنان (ع) و دولت ایشان پدید آوردند. امام (ع) در برخورد با مخالفان ابتدا شیوه‌ی مدارا، خیرخواهی، نصیحت، گفتگو و در پایان نیز جنگ را به کار می‌بست. در مدارا، امام (ع) با دوری جستن از افراط «مصلحت‌اندیشی» و تفریط «محرومیت از حقوق شهروندی»، حتی با علم به جنگ‌افروزی مخالفان در آینده، مجازات را پیش از وقوع جرم روا نمی‌شمرد و در این راه، از جان و مال خویش نیز مضایقه نداشت. آن‌جا که مخالفان دچار انحراف فکری - فرهنگی بودند، هادی امت، بدون پرده‌پوشی و فریب و با صراحت لهجه، تلاش خستگی‌ناپذیری برای هدایت و ارشاد آنان به کار می‌بست و راه برخورد فیزیکی با آنان را برای آیندگان می‌بست. زمانی نیز که حضرت مجبور به جنگ می‌شد، ضمن قاطعیت در عمل و هشیاری در برابر فریب دشمن، هرگز اصول اخلاقی را فراموش نمی‌کرد. عدم شروع جنگ، رعایت اصول جوانمردی، نگاه ویژه به امنیت زنان، زنده نگاهداشتن اسیران و زخمیان، تعقیب

۱. همان، نامه ۱۷، ص ۳۲۰.

۲. همان، نامه ۴۲، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

نکردن فراریان، حفظ ناتوانان و دست نیازیدن به اموال و منازل مسلمانان، از جمله اصول اخلاقی امام علی (ع) در جنگ با مخالفانش بود.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. سید رضی، نهج البلاغه، مصحح: عزیزالله عطاردی، بی‌جا، بنیاد نهج البلاغه، ۱۳۷۲ش.
۳. شهیدی، سید جعفر، ترجمه نهج البلاغه، چاپ چهاردهم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۸ش.
۴. دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود، الأخبار الطوال، تحقیق: عبد المنعم عامر، مراجعه جمال‌الدین شیال، قم: منشورات الرضی، ۱۳۶۸ش.
۵. شیخ مفید، الارشاد، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.
۶. أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبد البر، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق: علی محمد البجاوی، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲ق/۱۹۹۲م.
۷. دینوری، عبدالله بن مسلم ابن قتیبه، الإمامة والسیاسة المعروف بالتاریخ الخلفاء، تحقیق: علی شیری، بیروت: دار الأضواء، ۱۴۱۰ق/۱۹۹۰م.
۸. بلاذری، أحمد بن یحیی بن جابر، انساب الأشراف، تحقیق: سهیل زکار و ریاض زرکلی، ۱۳ جلد، بیروت، دار الفکر، ۱۴۱۷ق/۱۹۹۶م.
۹. دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر بن کثیر، البداية والنهاية، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۷ق/۱۹۸۶م.
۱۰. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر، تاریخ الأمم والملوک، تحقیق: محمد أبو الفضل ابراهیم، ۱۱ جلد، بیروت: دار التراث، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق/۱۹۶۷م.
۱۱. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد، تاریخ ابن خلدون، تحقیق: خلیل شحاده، چاپ دوم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۸ق/۱۹۸۸م.
۱۲. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، بیروت: دار صادر؛ بی‌تا.
۱۳. لیشی عصفری، أبو عمرو ابن خیاط، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق فواز، بیروت: دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۵ق/۱۹۹۵م.
۱۴. ابوعلی مسکویه الرازی، تجارب الأمم، تحقیق ابوالقاسم امامی، چاپ دوم، تهران: سروش، ۱۳۷۹ش.
۱۵. شیخ صدوق، التوحید، قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۳۹۸ق/۱۳۵۷ش.
۱۶. شیخ مفید، الجمال، قم: کنگره شیخ مفید، ۱۴۱۳ق.

۱۷. واقدی، محمد بن عمر، الردة مع نبذة من فتوح العراق و ذکر المثنى بن حارثة الشيباني، تحقيق: يحيى الجبوري، بيروت: دار الغرب الاسلامي، ۱۴۱۰ق/ ۱۹۹۰م.
۱۸. بيهقي، احمد بن حسين، السنن الكبرى، بي جا، دارالفكر، بي تا.
۱۹. الحميري المعافري، عبد الملك بن هشام، السيرة النبوية، تحقيق: مصطفى السقا و ابراهيم الأبياري و عبد الحفيظ شلبي، بيروت: دار المعرفة، بي تا.
۲۰. ابن ابى الحديد، شرح نهج البلاغه، قم: كتابخانه آيت الله مرعشى نجفى، ۱۳۳۷ش.
۲۱. ابو محمد أحمد بن اعثم الكوفى، الفتوح، تحقيق: على شيرى، بيروت: دارالأضواء، ۱۴۱۱ق/ ۱۹۹۱م.
۲۲. ابواسحاق ابراهيم بن محمد ثقفى كوفى، الغارات، تحقيق: جلال الدين حسيني ارموى، تهران: انجمن آثار ملي، ۱۳۵۳ش.
۲۳. كليني، الكافي، تصحيح وتعليق: على أكبر الغفارى، تهران: دار الكتب الإسلاميه، ۱۳۶۲ش.
۲۴. ابن اثير، الكامل فى التاريخ، بيروت: دار صادر، ۱۳۸۵ق/ ۱۹۶۵م.
۲۵. مسعودى، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق: اسعد داغر، چاپ دوم، قم: دار الهجره، ۱۴۰۹ق.
۲۶. ابوجعفر اسكافى، المعيار والموازنه، تحقيق: محمداقبر محمودى، بي جا، بي نا، ۱۴۰۲ق/ ۱۹۸۱م.
۲۷. ابن شهر آشوب مازندراني، مناقب آل ابى طالب عليهم السلام، قم: مؤسسه انتشارات علامه، ۱۳۷۹ق.
۲۸. سليمان كوفى، مناقب الامام امير المؤمنين على بن ابى طالب، تحقيق: محمداقبر محمودى، قم: مجمع إحياء الثقافه الإسلاميه، ۱۴۱۲ق.
۲۹. الموفق خوارزمى، المناقب، تحقيق: مالك محمودى / مؤسسه سيدالشهداء عليه السلام، قم: مؤسسه نشر اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، ۱۴۱۴ق.
۳۰. ابوالفرج الجوزى، المنتظم فى تاريخ الأمم و الملوك، تحقيق: محمد عبدالقادر عطا و مصطفى عبدالقادر عطا، بيروت: دار الكتب العلميه، ۱۴۱۲ق/ ۱۹۹۲م.
۳۱. المنقرى، وقعه صفين، تحقيق: عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم، قاهره: المؤسسة العربية الحديثه، الطبعة الثانية، ۱۳۸۲ق؛ افست، قم: منشورات مكتبة المرعشى النجفى، ۱۴۰۴ق.

صلح امام حسن علیه السلام، تلاشی برای حفظ ارزش‌ها

حجت الاسلام والمسلمین علی‌اکبر ذاکری*

اشاره

صلح امام حسن علیه السلام با معاویه و واگذاری خلافت به وی، از موضوعاتی است که از آغاز توسط یاران حضرت مورد اشکال قرار گرفته و جمعی از آنان به صلح اعتراض نمودند. این موضوع، از دیر باز مورد بحث و کنکاش قرار داشته و آثار متعددی در این باره نوشته‌اند. صلح امام حسن علیه السلام گاهی به صورت اشکال بر سیاست امام دوم مطرح می‌شود و زمانی در مقایسه با قیام امام حسین علیه السلام مورد اشکال قرار می‌گیرد که چرا امام حسن مانند امام حسین ننگید تا پیام خود را جاودانه نماید. در آثاری که درباره امام حسن علیه السلام نوشته شده، به این موضوع پرداخته‌اند. در این نوشتار به این موضوع مهم پرداخته می‌شود.

آغاز خلافت امام حسن علیه السلام

مردم کوفه پس از شهادت امام علی علیه السلام، حسن بن علی علیه السلام را به عنوان خلیفه خود برگزیدند. شیخ مفید سخنرانی حضرت را در ابتدای خلافتش نقل نموده است.^۱ برخی، محبوبیت وی را بیشتر از پدرش دانسته‌اند.^۲ پیامبر او و برادرش حسین را به عنوان سرور جوانان بهشت معرفی کرده است^۳ و فرموده: حسن و حسین امام هستند؛ چه قیام نماید و چه آرام باشند (صلح نمایند).^۴ دوران خلافت حضرت را که شش ماه و چند روز بود، از رمضان سال چهل تا ربیع الاخر سال ۴۱ هجری دانسته‌اند.^۵

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام.

۱. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۷.

۲. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۵۱.

۳. شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۰۳.

۴. «الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ عِ ابْنَيْ هَذَا إِمَامَانِ قَامَا أَوْ قَعَدَا.» شیخ مفید، الفصول المختاره، ص ۳۰۳؛ ابن شهر آشوب،

مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۹۴؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۹۱.

۵. بلاذری، همان، ص ۵۴.

توطئه معاویه

معاویه که از زمان خلیفه دوم به مدت حدود بیست سال حاکم شام بود،^۱ امام علی (ع) او را بر شام ابقا نکرد؛ زیرا شایستگی این منصب را نداشت^۲ و پیامبر او را لعن^۳ و نفرین کرده بود.^۴ اما معاویه تلاش می‌کرد تا قدرت را به دست گیرد و بر اریکه خلافت تکیه زند. از این رو، افرادی را به عنوان جاسوس به کوفه و بصره فرستاد تا زمینه را با همکاری افراد سست‌عنصر و دنیاطلب برای وی فراهم نمایند. آنچه تاریخ گزارش نموده، این است که جاسوسی در کوفه دستگیر شد و جاسوسی در بصره و هر دو به دستور امام حسن (ع) به اعدام محکوم شدند.^۵

نامه امام حسن (ع) به معاویه

در نامه‌ای که امام حسن (ع) پس از شناسایی دو جاسوس به معاویه نوشته، به تشریح این جنایت پرداخت و اهداف معاویه را چنین بیان نمود: «اما بعد، تو مردانی را برای حيله و فریب و ترور ارسال کرده‌ای و جاسوسانی را گمارده‌ای. گویا امید جنگ داری. پس در انتظار آن باش...»^۶

در این نامه، از ارسال جاسوس‌های متعدد معاویه سخن به میان آمده و این‌که در صدد فریب و ترور افراد بودند و می‌خواهند جنگ روانی به نفع وی به راه بیندازند.

۱. ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۴۱۶-۱۴۱۹.

۲. ر.ک: نهج البلاغه، نامه ۲۸.

۳. روزی ابوسفیان بر مرکبی سوار بود. یزید بن ابی سفیان در جلو مرکب و معاویه در پشت سر آن بودند. وقتی پیامبر آنان را دید، فرمود: «اللهم العن الراكب و الفائد و السائق؛ بارالها! سواره، فرد پیشرو و پشت سر وی را لعن فرما.» (قاضی نعمان، شرح الاخبار، ج ۲، ص ۱۴۷؛ صدوق، خصال، ص ۱۹۱؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۲۸۹)

۴. زمانی معاویه قرار بود نامه‌ای بنگارد. پیامبر او را خواست. وی به خوردن مشغول بود. تا سه بار پیامبر ابن عباس را دنبال وی فرستاد و او مشغول خوردن بود. حضرت فرمود: «لَا أُشْبِعُ اللَّهَ بَطْنَهُ؛ خداوند شکم او را سیر ننماید.» (منقری، وقعة صفین، ص ۲۲۰؛ بلاذری، احمد، جمل من أنساب الأشراف، ج ۵، ص ۱۳۳؛ ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۱، ص ۱۶۲)

۵. مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹.

۶. «فَأَنَّكَ دَسَسْتَ الرِّجَالَ لِلْإِغْتِيَالِ وَ الْإِغْتِيَالِ وَ أَرْضَدْتَ الْعُيُونَ كَأَنَّكَ تُحِبُّ اللِّقَاءَ وَ مَا أَوْشَكَ [أَشْكُ فِي] ذَلِكَ فَتَوَقَّعُهُ إِنَّ شَاءَ اللَّهُ.» (مفید، الإرشاد، ج ۲، ص ۹؛ اربلی، كشف الغمة فی معرفة الأئمة، ج ۱، ص ۵۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۴۵؛ اصفهانی ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۶۳)

امام حسن علیه السلام در نامه‌ای دیگر، معاویه را به بیعت فرا می‌خواند؛ اما وی پاسخ منفی می‌دهد.^۱

آماده شدن امام حسن علیه السلام برای نبرد

هنوز مدت چندانی از خلافت امام حسن علیه السلام نمی‌گذشت که معاویه خود را برای نبرد با مردم کوفه آماده می‌نمود.^۲

هنگامی که معاویه به پل منبج رسید، امام حسن علیه السلام تصمیم نهایی را برای جنگ گرفت و حجر بن عدی را فرستاد که کارگزاران و مردم آماده حرکت شوند و منادی ندا در داد که جمع شوند و فرمود: وقتی مردم جمع شدند، به من خبر دهید.

سخنرانی امام حسن علیه السلام

سعید بن قیس حضرت را از تجمع مردم آگاه کرد. امام حسن علیه السلام آمد و پس از این‌که بر فراز منبر رفت، حمد و ثنای خدای را به جای آورد و فرمود: خدا جهاد را بر خلق خود واجب نموده؛ ولی بیان کرده که مردم آن را اکراه دارند. آن‌گاه به اهل جهاد فرموده: صبر کنید؛ زیرا خدا با صبرکنندگان است. ای مردم! شما به آنچه که دوست دارید، نمی‌رسید؛ جز موقعی که در برابر آنچه اکراه دارید، صبر نمایید. به من خبر رسیده که چون به معاویه خبر رسید ما به سرعت به سوی وی حرکت خواهیم کرد، او نیز به جنبش در آمده. خدا شما را رحمت کند. به سوی لشکرگاه‌تان نخيله خارج شوید تا ما و شما تبادل نظر نماییم.

واکنش یاران حضرت

همه ساکت بودند و هیچ کس به آن بزرگوار پاسخ نداد. عدی بن حاتم وقتی با این منظره روبه‌رو شد، برخاست و گفت: من عدی بن حاتم. سبحان الله! چقدر زشت است چنین موقعیتی که شما جواب امام و پسر دختر پیامبر خود را نمی‌دهید. کجایند آن سخنوران مُضَرّ! کجایند آن مسلمانان که زبان‌هایشان در موقع امنیت تیز و تند بود؛

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۲۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۹.

۲. اصفهانی، ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۶۴.

اما اکنون که جدی است، نظیر روباه‌های خوش‌زبان‌اند. آیا از خشم خدا و عذاب او خوف ندارید؟ آیا از این عیب و ننگ نمی‌هراسید؟

آن‌گاه گفت: ما سخن تو را گوش می‌کنیم و درباره هر چه بگویی و هر نظری که بدهی، مطیع تو خواهیم بود. اکنون من متوجه لشکرگاه می‌شوم. هر کسی که مایل باشد، در آن‌جا نزد من آید. سپس حرکت کرد و او اولین کسی بود که به لشکرگاه رفت.

پس از عدی بن حاتم، قیس بن سعد عباده انصاری و معقل بن قیس ریاحی و زیاد بن خصفه تمیمی برخاستند و مردم را مورد سرزنش و ملامت قرار دادند و آنان را برای کارزار ترغیب کردند. آن‌گاه با امام حسن علیه السلام همان سخنانی را گفتند که عدی بن حاتم گفت و مردم را برای اجابت و قبول امر امام، وادار کردند. امام حسن علیه السلام به تقدیر و تشکر از وفاداری یاران و اظهارات آنان پرداخت و فرمود:

«صَدَقْتُمْ رَحِمَكُمُ اللَّهُ مَا زِلْتُمْ أَعْرَفِكُمْ بِصِدْقِ النَّبِيِّ وَالْوَفَاءِ وَالْقَبُولِ وَالْمُؤَدَّةِ الصَّحِيحَةِ فَجَزَاكُمُ اللَّهُ خَيْرًا؛ راست گفتید. رحمت خدا بر شما باد! من همیشه شما را به صدق نیت، وفاداری، قبول امر خدا، مؤدّت و دوستی صحیح می‌شناختم. خدا به شما جزای خیر عطا کند.»

از این گزارش، سستی یاران حضرت از روزهای آغازین جنگ با معاویه به‌خوبی احساس می‌شود. سپس امام علیه السلام از منبر فرود آمد و تشکیل لشکر داده، آماده خروج به نخیله گردیدند. امام حسن علیه السلام هم متوجه لشکرگاه شد.^۱

ترکیب نیروهای سپاه امام علیه السلام

شیخ مفید، ترکیب یاران امام حسن علیه السلام را متشکل از چندین گروه می‌داند: ۱. شیعیان حضرت و پدرش؛ ۲. جمعی از اقشار مختلف مردم؛ ۳. برخی از خوارج که جنگ با معاویه را برگزیده بودند؛ ۴. گروهی از اصحاب فتنه و کسانی که دنبال غنایم بودند؛ ۵. بعضی افراد شکاک؛ ۶. برخی نیز بر اساس عصبیت قبیله‌ای و پیروی از سران خود شرکت نمودند و پایبند دین نبودند.^۲

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۸؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۰؛ مقاتل الطالبیین، ص ۶۹.

۲. شیخ مفید، الارشاد، ج ۲، ص ۱۰.

تعداد سپاهیان امام حسن علیه السلام

درباره تعداد سپاه امام حسن علیه السلام اختلاف است. بسیاری آن‌ها را دوازده هزار نفر دانسته‌اند که عبید الله بن عباس فرمانده آنان بود.^۱ تعداد مذکور را چهل هزار^۲ تا پنجاه هزار نفر نیز ذکر کرده‌اند.^۳

امام حسن علیه السلام عبید الله بن عباس را به عنوان فرمانده خود اعزام کرد و از وی خواست با قیس بن سعد و سعید بن قیس مشورت نماید؛ اما عبید الله به معاویه پیوست.^۴ با توجه به شرایط جدید و خیانت فرماندهان سپاه حضرت، مسأله صلح مطرح شد که به بیان علل آن می‌پردازیم.

علل صلح امام حسن علیه السلام

با توجه به خیانت فرماندهان امام حسن علیه السلام و وضعیت جدیدی که ایجاد شد، صلح، بهترین گزینه بود و علل گوناگونی در این تصمیم نقش داشت که می‌توان آن‌ها را به سه دسته کلی تقسیم نمود و آن‌گاه به جزئیات آن پرداخت.

دسته اول: کوتاهی مردم و فرماندهان حضرت

عواملی که ناشی از کوتاهی مردم کوفه و خیانت فرماندهان و اشراف کوفه و ترکیب ناهمگون و غیر مطمئن سپاه کوفه دارد. این دسته، مهم‌ترین نقش را در تحمیل صلح بر امام داشته است.

۱. ناخرسندی مردم از جنگ

مردم کوفه، از جنگ اجتناب می‌کردند و آن را دوست نداشتند و حضرت نمی‌خواست جنگ را بر آنان تحمیل نماید. از این رو، در پاسخ به اعتراض حجر بن عدی که از پیشگامان جنگ و حامیان حضرت و از اولین اعتراض‌کننده به صلح بود، فرمود: «إِنِّي رَأَيْتُ هَوَىٰ عَظْمِ النَّاسِ فِي الصُّلْحِ، وَ كَرَهُوا الْحَرْبَ، فَلَمْ أَحِبُّ أَنْ أُحْمِلَهُمْ عَلَيَّ»

۱. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۳.

۲. ابن شهر آشوب، مناقب آل أبي طالب، ج ۴، ص ۳۵؛ موسوی سید مرتضی، تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۴؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۱۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۹.

۳. بلاذری، همان، ص ۵۴.

۴. کشی، رجال الکشی، ص ۱۱۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۶۱.

ما يُكْرَهُونَ^۱؛ من دیدم که هوای بیشتر مردم در صلح است و جنگ را دوست ندارند. پس دوست نداشتم که آنان را بر آنچه دوست ندارند، وادارم.»

۲. همکاری اشراف کوفه با معاویه

جمعی از بزرگان کوفه، در نهران با معاویه بیعت کردند؛ از جمله آنان خالد بن معمر سدوسی و عفاق بن شرحبیل بودند. وقتی که این اخبار به امام حسن علیه السلام رسید فرمود: به من خبر رسیده که اهل شرف از شما نزد معاویه رفته، با او بیعت کرده‌اند. پس خداوند مرا به جای شما کفایت نماید. مرا در دینم و جانم مغرور نسازید.^۲

۳. خیانت فرماندهان حضرت

عبید الله بن عباس، فرمانده اصلی سپاه حضرت خیانت کرد و به معاویه پیوست. امام علیه السلام مردی از کنده را با چهار هزار نیرو به انبار فرستاد که در برابر سپاه شام قرار گیرد؛ ولی او نیز خیانت کرد و با دریافت پول و وعده حکومت، به سپاه معاویه پیوست. دوباره مردی از مراد را فرستاد، او نیز خیانت کرد. حضرت به مردم اعلام کرد: شما مردمی بی‌وفا هستید.^۳ معاویه وقتی از شام به سوی کوفه حرکت کرد، مدعی بود نامه‌های متعددی از مردم عراق به وی رسیده که او را به عراق دعوت نموده‌اند.^۴

۴. یورش به امام حسن علیه السلام

زمانی که امام حسن علیه السلام به سوی لشکر شام می‌رفت، به ساباط مدائن رسید. مردی به نام جراح بن سنان که از خوارج بود، در مسیر حضرت در ساباط مدائن کمین کرد و با استفاده از تاریکی به امام یورش برد و حضرت را مجروح نمود. امام را به مدائن نزد سعد بن مسعود کارگزار حضرت بردند. او برای ایشان طبیب آورد و به مداوای حضرت پرداخت.^۵

۱. قتیبه دینوری، أخبار الطوال، ص ۲۲۰.

۲. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۹.

۳. مسعودی، اثبات الوصیه، ص ۱۶۸؛ قطب راوندی، الخرائج و الجرائح، ج ۲، ص ۵۷۴.

۴. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۳۷.

۵. همان، ص ۳۴.

دسته دوم: تلاش‌های معاویه

علی که حکایت از تلاش حکومت شام و معاویه دارد، مانند: ارسال جاسوس، تبلیغات و شایعه‌پراکنی در باب صلح و دیگر مسائل و نیز پذیرش تمام شرایط صلح توسط معاویه.

۱. شایعات و تبلیغات طرفداران معاویه

معاویه جاسوسان متعددی به کوفه گسیل داشت و افراد بسیاری را خریده و با وعده فریب داد. وعده مقام و پول، جزء رشوه‌های معاویه برای رسیدن به قدرت بود. همکاری عمرو عاص با وی، در برابر حکومت مصر بود.^۱

جاسوسان معاویه در سپاه امام علیه السلام به ترویج شایعه صلح پرداخته و زمانی که امام در مدائن بود، شایع کردند قیس بن سعد فرمانده جانشین عبید الله بن عباس که بسیار وفادار به امام حسن علیه السلام بود، کشته شده و پس از این شایعه به امام حسن علیه السلام حمله نمودند.^۲ در سپاه قیس، خبر صلح امام را شایع کردند و معاویه برای این کار، قصه‌سرایان را با خود آورد.^۳

۲. فریب طرفداران امام حسن علیه السلام

عبید الله بن عباس با دریافت صد هزار درهم، فریب معاویه را خورد.^۴ به نقل مورخان، معاویه شبانه شخصی را نزد عبید الله فرستاد و اعلام کرد حسن بن علی با من در باب صلح مکاتبه نموده است و این امری مسلم است. اگر قبل از صلح پیش من بیایی، به تو یک میلیون درهم خواهم داد. نصفش را اکنون و نصف دیگرش را زمانی که وارد کوفه شوم. عبید الله به طمع پول شبانه به سپاه معاویه پیوست.^۵

۱. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، ص ۱۱۵، خطبه ۸۴: «إِنَّهُ لَمْ يُبَايِعْ مُعَاوِيَةَ حَتَّى شَرَطَ أَنْ يُؤْتِيَهُ أُتَيْتُهُ وَ يَرْضَخَ لَهُ عَلِيٌّ تَرْكُ الدِّينِ رَضِيحَةً؛ عمرو عاص با معاویه بیعت نکرد؛ تا این‌که شرط کرد به او رشوه دهد و به او به بخشد چیز اندکی بر ترک دینش.»

۲. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۴؛ سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ص ۱۹۷.

۳. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۲، ش ۴۹.

۴. رجال کشی، ص ۱۱۲.

۵. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۲؛ امینی، الغدير، ج ۲، ص ۸۴.

تطمیع افراد، آن قدر گسترده بود که سید مرتضی در بررسی علل صلح امام حسن علیه السلام می‌نویسد: زمانی که امام حسن مجتبی علیه السلام در ساباط مدائن بود، فردی از اطرافیانش نیزه‌ای به او زد که به ران حضرت اصابت کرد و گوشت ران را پاره کرده، به استخوان رسید. حضرت را به مدائن بردند. فرماندار مدائن سعد بن مسعود، عموی مختار بود که حضرت امیر علیه السلام او را منصوب کرده بود. سعد بن مسعود طبیبی آورد که مسئول حفاظت و طبابت امام مجتبی علیه السلام گردید تا این‌که حضرت بهبود یافت.^۱ مختار به عموی خود گفت: امام مجتبی علیه السلام را دستگیر کرده، به جانب معاویه بفرستد؛ زیرا معاویه وعده داده بود که اگر چنین کاری انجام بدهد، مالیات و خراج یک‌ساله جَوْنِخِ را به او خواهد بخشید. اما سعد از پیشنهاد مختار ناراحت شد و گفت: خداوند رویت را قبیح و زشت گرداند! من کارگزار پدر او می‌باشم و او به من اطمینان کرده و باعث افتخار من گردیده است.

مختار در آن زمان، جوانی بی‌تجربه و طالب مقام بود.^۲ آری، معاویه افراد بسیاری را برای رسیدن به ریاست و مقام تطمیع کرد.

۳. وعده به افراد تأثیرگذار

شیخ صدوق به خیانت جمعی از مردم کوفه اشاره می‌نماید که معاویه مخفیانه جاسوسانی جداگانه به سوی هر یک از عمرو بن حرث، اشعث بن قیس، حجر بن حجر و شبت بن ربیع فرستاد که اگر حسن بن علی را بکشی، برای تو دویست هزار درهم و فرماندهی یکی از اجناد (لشکرهای) شام و دختری از دخترانم خواهد بود.

این خبر به امام حسن علیه السلام رسید و ایشان در زیر لباس‌هایش زره می‌پوشید و برای نماز اقدام نمی‌کرد، جز با زره؛ به گونه‌ای که در هنگام نماز تیری به سوی حضرت پرتاب شد که به ایشان آسیب نرساند. در ادامه، پس از نقل جریان مختار می‌افزاید: حضرت برای مردم سخنرانی کرد و فرمود: «وای بر شما! به خدا سوگند، معاویه به هیچ

۱. موسوی، تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۸؛ ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۴۲.

۲. سبط بن جوزی، تذکرة الخوادم، ص ۱۹۷.

یک از وعده‌هایی که برای کشتن من به شما داده، وفا نمی‌نماید.» و از آینده رقت‌بار مردم در برابر بنی‌امیه سخن گفت.^۱

آنان شروع به عذرخواهی کردند و در ادامه گزارش آمده: امام در نامه‌ای که برای معاویه نوشت، آمادگی خود را برای واگذاری خلافت با شرایط خاص اعلام کرد.^۲ با این شرایط، روشن است که حضرت چون در سپاه خود امنیت نداشته، نمی‌توانسته به جنگ ادامه دهد.

۴. پذیرش شرایط صلح توسط معاویه

معاویه برای رسیدن به حکومت تلاش می‌کرد. چنانچه بدون خون‌ریزی به آن می‌رسید، برایش کم‌هزینه‌تر بود. از این رو، در نامه‌ای که به امام حسن علیه السلام نوشت، تمام شرایط صلح را پذیرفت. از گزارش‌های مورخان استفاده می‌شود که معاویه در آغاز، خود شرایط را به امام ارائه داد و وقتی تمایل حضرت به صلح قطعی شد، نامه‌ای سفید بدون هیچ شرطی برای حضرت فرستاد و پایان آن را امضا کرد که هر شرطی را خواسته باشد، در آن ذکر نماید.

بلاذری می‌نویسد: معاویه در نامه‌ای که برای امام حسن علیه السلام فرستاد، شرایطی را برای صلح قرار داد که به نفع حضرت بود.^۳

پس از نامه که نشانه تعهد وی در عمل به شرایط صلح باشد، نامه‌ای سفید با مهر و امضا فرستاد که امام شرایط صلح را آن گونه که می‌خواهد، بنویسد.

با توجه به وضعیت به وجود آمده و پذیرش تمام شرایط صلح توسط معاویه، اگر امام می‌جنگید و به پیروزی دست نمی‌یافت، بسیاری از افراد حضرت را محکوم می‌کردند که چرا با نداشتن یاران کافی و قابل اعتماد، باعث کشته شدن عده بسیاری شده است و دست معاویه را در نابودی انسان‌های صالح باز گذاشته است.

۱. شیخ صدوق، علل الشرائع، ص ۲۲۰؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۳؛ احمدی میانجی، مکاتیب الأئمه، ج ۳، ص ۳۵.

۲. همان.

۳. بلاذری، احمد، أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱.

دسته سوم: دیدگاه امام حسن علیه السلام

دو دسته شرایط و عوامل ذکر شده باعث گردید امام برای حفظ جان مردم و جلوگیری از کشتاری خونین، حفظ جان شیعیان و جان خود و اهل بیتش از جمله امام حسین علیه السلام صلح را بر جنگ ترجیح دهد.

۱. حفظ خاندان پیامبر و ارزش های اسلامی

از آن جا که ارزش های دینی و اسلامی هنوز تدوین نشده بود، حفظ اسلام و ارزش های دینی، به حفظ اهل بیت پیامبر و خاندان آن حضرت و پیروان واقعی آنان بود؛ زیرا نسل رسول خدا از طریق حسنین حفظ می شد. به همین جهت، علی علیه السلام در نبرد صفین دستور داد که امام حسن علیه السلام را از نبرد باز دارند تا نسل رسول خدا منقطع نشود؛^۱ حتی امام علی علیه السلام علت پذیرش حکمیت را، ترس از کشته شدن اهل بیت پیامبر (حسن و حسین) بیان می نماید.^۲

امام حسن علیه السلام در روایتی افزون بر حفظ خون مردم، به حفظ جان خود و اهل بیتش اشاره می نماید:

«إِنَّمَا هَادَيْتُ حِقْنَاً لِلدَّمَاءِ وَ صِيَّانَتِهَا وَ إِشْفَاقاً عَلَى نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ الْمُخْلِصِينَ مِنْ أَصْحَابِي؛^۳ فقط برای آن صلح کردم که خون ها را حفظ نموده و نگه دارم و به جهت نگرانی از جان خود، خاندانم و اصحاب مخلصم.»

امام علیه السلام در سخنی دیگر به این نکته اشاره نموده است.^۴

۱. «اُمَلِكُوا عَنِّي هَذَا الْعُلَمَاءَ لَا يَهْدِي فَاِنِّي اَنْفَسُ يَهْدِيَنِ بَعْضِي الْحَسَنَ وَ الْحُسَيْنَ علیه السلام عَلَى الْمَوْتِ لِيَلَّا يَنْقَطِعَ بِهِمَا نَسْلُ رَسُولِ اللَّهِ صلوات الله عليهم؛ این جوان را نگهدارید و به آمدنش با من مگذارید (تا قصد جنگ کند) و پشت مرا نشکند. دریغم آید که این دو (حسن و حسین علیه السلام) را مرگ در رسد و با کشته شدن آنان، دودمان و نسل رسول خدا صلوات الله عليهم به سر رسد و پایان یابد.» (نهج البلاغه، ص ۳۲۳؛ ترجمه شهیدی، ص ۲۴۰، خطبه ۲۰۷)

۲. شیخ صدوق، کتاب الخصال، ص ۳۸۰؛ ذاکری، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام، ج ۲، ص ۹۶، ویرایش دوم.

۳. ابن شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۴؛ موسوی ابوطالب، تسلیة المجالس و زینة المجالس، ج ۲، ص ۵۰؛ موسوی، تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۲؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۲۷.

۴. «مَا أَنَا بِمُدَلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنِّي مُعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكُمْ لَيْسَ بِكُمْ عَلَيْهِمْ قُوَّةٌ سَلَّمْتُ الْأَمْرَ لِأَبِي أَنَا وَ أَنْتُمْ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ.» (حرانی، تحف العقول، ص ۳۰۸)

۲. پاسداری خون شیعیان

در آن مقطع، برای جلوگیری از تسلط کامل اندیشه‌های جاهلی و انحراف کامل دستورات، باید انسان‌های متعهد باقی می‌ماندند؛ انسان‌هایی مانند حجر بن عدی که در شهر کوفه مظهر امر به معروف و نهی از منکر بودند. البته حکومت فاسد معاویه نتوانست وی را تحمل نماید و به دست معاویه همراه با جمعی از یارانش به شهادت رسید.^۱ یا افرادی مانند سلیمان بن صرد خزاعی و مسیب بن نجبه که در انقلاب‌های بعدی نقش داشتند و جزء انسان‌های تأثیرگذار در جامعه بودند. به همین جهت، حضرت فرمود: بر جان شیعیان مخلصم می‌ترسیدم. این نکته را در پاسخ به مالک بن ضمیره که در تاریخ دمشق نقل شده، به خوبی بیان فرموده است؛ «إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُ النَّاسَ تَرَكُوا ذَلِكَ إِلَّا أَهْلَهُ، خَشِيتُ أَنْ تَجْتَثُوا عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ، فَأَرَدْتُ أَنْ يَكُونَ لِلدِّينِ فِي الْأَرْضِ نَاعِيٌّ»^۲ من زمانی که دیدم مردم، جز عده‌ای (خاص)، این کار (جهاد با معاویه) را ترک کردند، ترسیدم که ریشه آنان از زمین کنده شود. پس مصمم شدم تا برای دین، در روی زمین فریادگری باقی بماند.»

یعنی صلح من برای حفظ کسانی بوده که دغدغه اسلام داشته و به ارزش‌های دینی پایبند بودند و آنان به عنوان مظهر ارزش‌های اسلامی، باید باقی می‌ماندند و در آینده، شهادت آنان گواهی باشد بر غیر دینی بودن خلافت معاویه و بنی امیه.

این نشان می‌دهد، در آن مقطع زمانی، حفظ ارزش‌های اسلامی در صورتی ممکن بوده که انسان‌های ارزش‌مدار باقی باشند تا بتوانند موج‌آفرینی نمایند و دین الهی را از کهنگی و دستبرد دیگران حفظ نمایند. حجر بن عدی، از جمله معترضان به صلح بود. برخی وی را اولین معترض دانسته‌اند که اعتراض خود را در مجلس عمومی پیش معاویه بیان کرد که ای کاش تو و ما می‌مُردیم و چنین روزی را نمی‌دیدیم. امام حسن علیه السلام در جمع به او پاسخ نداد؛ ولی زمانی که با وی خلوت کرد، فرمود: ای حجر! سخنان تو را در مجلس معاویه شنیدم. دیدم هر انسانی دوستدار آنچه تو دوست داری،

۱. ابن عبد البر، الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۲۹.

۲. ابن عساکر، تاریخ مدینة دمشق، ج ۱۳، ص ۲۸۰، ش ۱۳۸۳؛ شرح احقاق الحق، ج ۲۶، ص ۵۵۱ و ج ۳۳، ص ۴۸۲؛ قرشی، حیاة الامام الحسن بن علی، ج ۲، ص ۲۷۷.

نیست و نه نظرش مانند نظر توست و من آنچه را انجام دادم، تنها برای حفظ شما (شیعیان) بود و خداوند می‌فرماید: هر روزی دارای موقعیتی است.^۱

۳. حفظ جان مردم

از نکات مهمی که در بسیاری از اظهار نظرهای حضرت وجود دارد، این است که صلح وی به صلاح امت و برای حفظ خون مردم است. این نکته را، هم در جلسات عمومی، هم در پاسخ به برخی اعتراض‌ها و هم در نامه‌ای به معاویه بیان فرمودند.

- در سخنرانی خود در مجلس صلح فرمود: اگر در کره زمین جستجو کنید، جز من و برادرم حسین، کسی فرزند رسول خدا نیست و افزود:

«وَإِنَّ مَعَاوِيَةَ نَارَ عَنِّي حَقًّا هُوَ لِي فَتَرَكْتُهُ لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ وَحَقِّنِ دِمَائِهَا؛ معاویه با من درباره حقی که برای من بود، درگیر شد و من آن را برای صلاح امت اسلامی و حفظ خون‌ها آن‌ها رها کردم.»

در پاسخ به سخنان اعتراض‌آمیز جمعی از شیعیان، پس از تشریح وضعیت به وجود آمده، فرمود: «وَلَكِنِّي أَرَى غَيْرَ مَا رَأَيْتُمْ وَمَا أَرَدْتُ بِمَا فَعَلْتُ إِلَّا حَقَّنَ الدِّمَاءَ فَارْضُوا بِقَضَاءِ اللَّهِ تَعَالَى وَسَلِّمُوا لِأَمْرِهِ وَالزَّمُوا بِيُوتُوكُمْ وَأَمْسِكُوا؛^۲ من از چیزهای آگاهی دارم که شما خبر ندارید و اراده‌ای از آنچه انجام داده‌ام، ندارم؛ جز حفظ جان‌ها. پس راضی به قضای الهی باشید و تسلیم امر او گردید و دست بردارید.

- در پاسخ به اعتراض مسیب بن نجبه فرمود: ولی من در کار خود صلاح شما را در نظر داشتم و این که برخی از شما از برخی دست بردار. پس راضی به قدر و قضای الهی باشید تا افراد نیک در استراحت و یا از دست فاجران در امان باشند.^۳

- امام حسن علیه السلام تازه کوفه را ترک کرده بود که گروهی از خوارج به فرماندهی فروة بن نوفل دست به شورش زدند. معاویه برای این که ثابت نماید حسن بن علی در اختیار او است، از حضرت خواست به جنگ آنان برود و فرماندهی سپاه را به عهده گیرد. نامه

۱. شهر آشوب، مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۳۵؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۵۷.

۲. علم الهدی، سید مرتضی، تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰.

۳. «وَلَكِنِّي أَرَدْتُ صَلَاحَكُمْ وَكَفَّ بَعْضَكُمْ عَن بَعْضٍ فَارْضُوا بِقَدْرِ اللَّهِ وَ قَضَائِهِ حَتَّى يَسْتَرِيحَ بَرٌّ أَوْ يُسْتَرَاخَ مِنْ فَاجِرٍ.» (ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغة، ج ۱۶، ص ۱۵؛ ابن قتیبه، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۴؛ بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۳۰)

را در حدود قادسیه به حضرت رساندند. امام حسن علیه السلام در پاسخ به وی نوشت: «لَوْ آثَرْتُ أَنْ أَقَاتِلَ أَحَدًا مِنْ أَهْلِ الْقِبْلَةِ لَبَدَأْتُ بِقِتَالِكَ، فَإِنِّي تَرَكْتُكَ لِصَلَاحِ الْأُمَّةِ، وَحَقْنِ دِمَائِهَا؛^۱ اگر قرار بود کسی از اهل قبله را برای جنگ برگزینم، آن را با جنگ با تو آغاز می‌کردم. من نبرد با تو را به جهت مصلحت امت اسلام و حفظ خون آن‌ها ترک کردم.»
برابر نقلی دیگر، حضرت به وی چنین پاسخ داد: پاک و منزّه است خداوند. من جنگ با تو را در حالی که برایم روا بود، ترک کردم؛ به جهت صلاح امت و الفت آنان. آیا تصور می‌کنی من همراه تو و برای تو می‌جنگم!^۲

بنابراین، امام با توجه به شرایط موجود و کوتاهی سپاهیان و به تعبیر برخی نقل‌ها، نداشتن یاری‌کننده،^۳ چاره‌ای نداشته است؛ جز این‌که برای حفظ نیروها و ارزش‌های دینی، دست از جنگ و حکومت بردارد.^۴

قرارداد صلح

قرارداد صلح بین امام حسن علیه السلام و معاویه، دارای نقل‌های متفاوتی است که در منابع شیعه آمده و ما آنچه را در الفتوح و انساب الاشراف با تفاوت اندکی نقل شده، ذکر می‌کنیم.

«به نام خداوند بخشنده مهربان.

این، مصالحه‌ای است که بین حسن بن علی بن ابی‌طالب با معاویه بن ابی‌سفیان واقع گردیده. حسن بن علی با شرایط ذیل با او صلح کرده است:
۱. این‌که ولایت امور مسلمانان را به او وانهد. بنابر این‌که وی (معاویه) به کتاب و سنت رسول خدا و سیره خلفای صالح عمل نماید.^۱

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۹؛ امینی، الغدیر، ج ۱۰، ص ۱۷۳؛ مرعشی، شرح إحقاق الحق، ج ۳۳، ص ۵۲۹؛ مکاتیب الأئمة علیهم السلام، ج ۳، ص ۴۸.

۲. «سبحان الله! ترکت قتالک، و هو لی حلال، لصلاح الامّة و ألفتهم، أفترانی أقاتل معک؟!» انساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۶؛ عقیلی، النصائح الکافیه لمن یتولی معاویه، ص ۱۹۴؛ مرعشی، شرح إحقاق الحق، ج ۳۳، ص ۵۲۹.

۳. «وَاللّٰهُ مَا سَلَّمْتُ الْأَمْرَ إِلَيْهِ إِلَّا أَنِّي لَمْ أَجِدْ أَنْصَارًا، وَلَوْ وَجَدْتُ أَنْصَارًا لَقَاتَلْتُهُ لَيْلِي وَنَهَارِي حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ بَيْنِي وَبَيْنَهُ.» (طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۲۹۱؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۴، ص ۱۴۷؛ شامی، در النظیم، ص ۵۱۳)

۴. حکیمی، الحیة، مترجم، ج ۲، ص ۳۲۳.

۲. معاویه، حق ندارد کسی را به جانشینی خود برگزیند؛ بلکه امور مسلمانان بعد از وی، از طریق شورا مشخص می‌شود.

۳. تمام مردم در سرزمین‌های خدا در شام، عراق، حجاز و یمن در امان‌اند.

۴. اصحاب علی و پیروان وی، در جان‌شان، مال‌شان، زنان‌شان و فرزندان‌شان در امان هستند و بر معاویه بن ابی‌سفیان این امر، عهد خدا و میثاق او است و آنچه خداوند بر یکی از خلقش دستور وفا داده، از جانب خدا تعهد الهی می‌دهد.

۵. معاویه متعهد می‌شود که درباره حسن بن علی و بردارش حسین بن علی و خاندانش در نهران و آشکار دست به توطئه نزند و هیچ یک از آنان را در افقی از آفاق نترساند.^۲

درباره این قرارداد صلح، مواد دیگری نیز ذکر شده است که محمدباقر قرشی یازده ماده ذکر نموده که نه ماده آن را شرح و تحلیل نموده است^۳ و احمدی میانجی به ۱۴ ماده آن اشاره کرده است.^۴

جلسه رسمی صلح

قبل از این‌که معاویه وارد شهر کوفه شود، نوشته‌اند امام حسن علیه السلام برای مردم سخنرانی کرد و به آیه تطهیر اشاره نمود و چنین فرمود: «أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا نَحْنُ أَمْرَأُكُمْ وَ ضَيْفَانُكُمْ وَ نَحْنُ أَهْلُ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ الَّذِي أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَهُمْ تَطْهِيراً؛ ای مردم! ما امیران شما و مهمانان شما هستیم و ما اهل بیت پیامبران می‌باشیم؛ همان کسانی که خداوند پلیدی را از آنان دور کرده است.»

حضرت، این جملات را تکرار کرد و به گونه‌ای مجلس را منقلب نمود که هر کس در آن جا بود، صدای هق‌هق گریه‌اش بلند شد.^۱

۱. در نسخه کشف الغمه، خلفای راشدین دارد؛ اما نسخه بدل آن، صالحین است که بحار الأنوار هم صالحین نقل کرده است. اما در الفتوح و أنساب الأشراف، صالحین آمده که دقیق‌تر است؛ زیرا خلفاء راشدین بعداً رسم شد و امام حسن و حتی عمر بن عبد‌العزیز را جزو خلفای راشدین ذکر کرده‌اند.

۲. اربلی، کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۷۰؛ ابن اعثم، الفتوح، ج ۴، ص ۲۹۰؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۱؛ ابن صباغ، الفصول المهمه، ج ۲، ص ۷۲۹؛ مکاتیب الاثمه، ج ۳، ص ۳۷؛ امین، أعيان الشيعه، ج ۱، ص ۵۷۰.

۳. قرشی، حياة الامام الحسن بن علي، ج ۲، ص ۲۳۶ و ۲۴۱-۲۴۶.

۴. مکاتیب الاثمه، ج ۳، ص ۴۰-۴۶.

برای اعلام صلح و رسمیت یافتن حکومت معاویه، جلسه رسمی تشکیل گردید و معاویه با تمهیداتی آن را برگزار کرد. در آن جلسه، امام حسن علیه السلام سخنرانی کرد و فرمود: «من این حکومت را که حَقَم بود، برای خدا و اصلاح امت محمد و حفظ خون آن‌ها واگذار کردم.»^۲ در این نقل، به جای صلاح اَمْت، اصلاح آمده است؛ یعنی این صلح زمینه‌ای است که اندیشه‌های نادرست و رفتار غیر منطقی برخی از مسلمانان اصلاح گردد و حقایق را آن گونه که هست، نه آن گونه که معاویه و طرفدارانش تبلیغ می‌نمایند، بشناسند. می‌توان ادعا کرد که در همان جلسه، تفکر مردم دچار تغییر گردید. معاویه، بعد از حضرت به سخنرانی پرداخت و رسماً اعلام کرد تمام شرایطی که من قبول کردم، زیر قدم‌هایم می‌باشد؛ یعنی به آن‌ها عمل نخواهم کرد. معاویه در اجتماع مردم گفت: من شرط‌هایی نمودم و وعده‌هایی دادم برای خاموش نمودن آتش جنگ و مدارا برای قطع فتنه. اکنون که خداوند بین ما جمع کرده و الفت ایجاد نموده، زیر این دو پایم می‌باشد^۳ و اعلام کرد: به خدا سوگند! با شما جنگیدم تا نماز بخوانید، روزه بگیرید، حج انجام دهید و یا زکات دهید؛ بلکه با شما جنگیدم تا بر شما حکومت نمایم و خداوند این را به من داده؛ هرچند شما دوست ندارید.^۴

پیامدهای صلح

مردم ابتدا تصور می‌کردند معاویه پایبند قراردادهای و پیمان‌ها است، آنان به یاد دارند که پیامبر در صلح حدیبیه که یک طرف آن، کفار قریش، از جمله پدر معاویه بود، چگونه متعهد بودند که در همان جلسه، تازه‌مسلمانی را به نام ابوجندل برابر شرایط

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۴۰۶؛ ابن اثیر أسدالغابة، ج ۱، ص ۴۹۲؛ نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۰، ص ۲۲۸.

۲. «و إما أن یكون حقى فترکته لله تعالى و إصلاح أمة محمد صلى الله عليه و سلم و حقن دمائهم» الاستيعاب فی معرفة الاصحاب، ج ۱، ص ۳۸۸؛ ابن اثیر، اسدالغابة فی معرفة الصحابه، ج ۲، ص ۱۵؛ نویری، نهاية الأرب فی فنون الأدب، ج ۲۰، ص ۲۳۲.

۳. تحت قدمی هاتین، ابن قتیبہ، الامامة و السياسة، ج ۱، ص ۱۸۶؛ أنساب الأشراف، ج ۳، ص ۴۴؛ ابن اعثم، الفتح، ج ۴، ص ۲۹۴؛ تنزیه الأنبياء، ص ۲۶۴.

۴. اصفهانی ابوالفرج، مقاتل الطالبیین، ص ۷۷.

صلح دستگیر کردند^۱ و یا علی در جنگ صفین پایبند آتش‌بس بود. این تعهد، یک امر عقلایی و بین‌المللی است؛ اما معاویه آن را نمی‌پذیرد. مردم کوفه متوجه شدند که معاویه به عهد و پیمان‌ش وفادار نیست، پس از چند روز، معاویه رسماً اعلام کرد من برای نماز و زکات با شما نجنگیدم؛ بلکه برای حکومت جنگیدم و آن را به دست آوردم.

نتایج درازمدت آن هم که برای مردم به‌خوبی آشکار شد و مردمی که به هشدارهای امام علی و امام حسن علیه‌السلام گوش نکردند، گرفتار انواع بلاها شدند؛ به گونه‌ای که هر وقت اندک روزنه‌ای پیدا می‌شد، آماده مبارزه با دستگاه خلافت معاویه و بنی‌امیه می‌شدند.

اظهارات معاویه در این جلسه، باعث شد که شیعیان و گروهی از خوارج به اعتراض به امام حسن علیه‌السلام بپردازند. به نظر می‌رسد که شیعیان و دیگران تا هنگام سخنرانی معاویه مخالفتی با صلح نداشتند و اظهار نظری نکردند؛ اما پس از اظهارات معاویه، اعتراض‌ها شروع شد و حتی برخی گفتند پیمان وثیقی برای اجرای قرارداد صلح نیستی؛ به تعبیر دیگر، این جلسه و آنچه در آن گذشت، باعث بیداری وجدان خفته افراد شد که البته دیگر سودی در پی نداشت.

منابع:

۱. ابن ابی‌الحدید، شرح نهج البلاغه، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: انتشارات اسماعیلیان..
۲. ابن اثیر جزری، أسدُ الغابة فی معرفة الصحابه، بیروت: دار الفکر، ۱۴۰۹ق.
۳. _____، الکامل فی التاریخ، دار صادر، بیروت: ۱۴۰۲ق.
۴. ابن اعثم کوفی، الفتوح، دارالأضواء، بیروت: ترجمه احمد بن محمد بن مستوفی هروی (م ۵۹۶ ق.)، تصحیح مجد طباطبائی، سازمان انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، چ اول ۱۳۷۲ ش.
۵. ابن شهر آشوب، رشید الدین محمد بن علی بن شهر آشوب مازندرانی (م ۵۸۸ ق.)، مناقب آل ابی طالب، انتشارات علامه، قم، چ اول ۱۳۷۹ق.

۱. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۲۰۴.

صلح امام حسن علیه السلام، تلاشی برای حفظ ارزش‌ها ■ ۲۴۵

۶. ابن صباغ مالکی (م ۸۵۵ ق)، الفصول المهمة فی معرفة الأئمة علیهم السلام، دار الحدیث، چ اول قم ۱۴۲۲ ق.
۷. ابن عبد البر ابو عمر یوسف بن عبد الله (م ۴۶۳)، الاستیعاب فی معرفة الأصحاب، تحقیق علی محمد بجاوی، دار الجیل، بیروت، چ اول ۱۴۱۲ ق.
۸. ابن عساکر (م ۵۷۱ ق)، تاریخ مدینة دمشق، تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت، چ اول ۱۴۱۵ ق.
۹. ابن قتیبه، الامامة و السياسة (م ۲۷۶ ق)، تحقیق علی شیری، دارالاضواء، بیروت، چ اول ۱۴۱۰ ق.
۱۰. احمدی میانجی، علی، مکاتیب الأئمة علیهم السلام، تحقیق مجتبی فرجی، دار الحدیث، قم، چاپ اول ۱۴۲۶ ق.
۱۱. اربلی، علی بن فخرالدین عیسی بن ابی الفتح (م ۶۹۳ ق)، كشف الغمّه عن معرفة الأئمة، ۲ جلد، بنی هاشمی، تبریز، چ اول ۱۳۸۱ ق.
۱۲. اصفهانی، ابوالفرج علی بن حسین (م ۳۵۶ ق)، مقاتل الطالبیین، (م ۳۵۶)، تحقیق سید احمد صفقر، بیروت، دار المعرفة، بی تا.
۱۳. امین، سید محسن (م ۱۳۷۱ ق)، أعیان الشیعه، تحقیق حسن امین، یازده جلدی، دارالتعارف، بیروت، ۱۴۰۳ ق.
۱۴. امینی، علامه عبد الحسین (م ۱۳۹۲ ق)، الغدیر فی الكتاب والسنة و الأدب، دارالکتاب العربی، بیروت.
۱۵. بلاذری، ابوالحسن احمد بن عیسی بن جابر (م ۲۷۹ ق)، أنساب الأشراف، تحقیق محمد باقر محمودی، ج ۳، دار التعارف للمطبوعات، بیروت، چ اول ۱۳۹۷ ق.
۱۶. حسینی موسوی، محمد بن ابی طالب کرمی، تسلیة المُجالس و زینة المُجالس (مقتل الحسین ع)، ۲ جلد، مؤسسه المعارف الإسلامیة، قم، چ اول، ۱۴۱۸ ق.
۱۷. دینوری، احمد بن داوود (م ۲۸۲ ق)، الأخبار الطوال، تحقیق عبد المنعم عامر، افست شریف رضی، قم، ۱۳۶۸ ش.
۱۸. ذاکری علی اکبر، سیمای کارگزاران علی بن ابی طالب امیر مؤمنان علیه السلام، ج ۱، مؤسسه بوستان کتاب قم، چ پنجم ۱۳۸۶، و ج ۲، ویرایش دوم، چ چهارم ۱۳۹۲ ش.
۱۹. سبط ابن جوزی، یوسف بن فرغلی بن عبدالله بغدادی (م ۶۵۴ ق)، تذکرة الخواص، انتشارات نینوا، تهران.
۲۰. شامی، جمال الدین یوسف بن حاتم شامی، الدر النظیم فی مناقب الأئمة اللهمیم مؤسسه النشر الاسلامی، قم، چ اول ۱۴۲۰ ق.

۲۱. صدوق، شیخ ابوجعفر محمد بن علی بن بابویه، (م ۳۸۱ ق.)، علل الشرائع، کتاب فروشی داوری، قم، چاپ: اول، ۱۳۸۵ ش.
۲۲. _____، کتاب الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، مؤسسه نشر اسلامی، قم.
۳۳. طبرسی، احمد بن علی، الإحتجاج علی أهل اللجاج، نشر مرتضی، مشهد، چ اول، ۱۴۰۳ ق.
۲۴. عقیلی سید محمد عقیل علوی (م ۱۳۵۰ ق.)، النصائح الکافئه لمن يتولى معاويه، دار الثقافة للطباعة و النشر، قم، چ اول ۱۴۱۲ ق.
۲۵. قاضی نعمان مصری، شرح الأخبار فی فضائل الأئمة الأطهار، تحقیق محمد حسین حسینی جلالی، مؤسسه نشر اسلامی، قم، چ اول ۱۴۰۹ ق.
۲۶. قرشی باقر شریف، حیاة الامام الحسن بن علی، دار الکتب العلمیه، قم، چ سوم ۱۳۹۳ ق.
۲۷. قطب الدین راوندی، ابوالحسین سعید بن هبة الله (م ۵۷۳)، الخرائج و الجرائح، تحقیق و نشر مؤسسه الإمام المهدي، قم، چاپ اول ۱۳۶۲ ش.
۲۸. کشی، محمد بن عمر، رجال الکشی (إختیار معرفة الرجال)، اجلد، مؤسسه نشر دانشگاه مشهد، مشهد، چ اول، ۱۴۰۹ ق.
۲۹. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار، ۱۱۱ جلد، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چ دوم، ۱۴۰۳ ق.
۳۰. مرعشی نجفی شهاب الدین، شرح احقاق الحق، کتابخانه آیه الله مرعشی، قم.
۳۱. مسعودی علی بن حسین مسعودی (م ۳۴۶ ق.)، إثبات الوصية للإمام علی بن أبي طالب، انصاریان، چ سوم ۱۴۲۶ ق.
۳۲. مفید، شیخ محمد بن محمد بن نعمان بغدادی، (م ۴۱۳ ق.)، الارشاد فی معرفة حجج اللہ علی العباد، تحقیق و چاپ مؤسسه آل البيت، قم.
۳۳. _____، فصول المختاره، کنگره شیخ مفید، قم، چاپ: اول، ۱۴۱۳ ق.
۳۴. منقری نصر بن مزاحم، وقعة صفین، تحقیق هارون عبد السلام محمد، کتابخانه آیه الله مرعشی، چ اول قم ۱۴۰۴ ق.
۳۵. موسوی سید مرتضی، علی بن حسین (م ۴۳۶ ق.)، تنزیه الأنبياء و الأئمه، تحقیق فارس حسون کریم، بوستان کتاب، چ اول قم ۱۳۸۷ ش.
۳۶. نهج البلاغه، شریف الرضی، محمد بن حسین (م ۴۰۴ ق.)، تحقیق صبحی صالح، هجرت، قم، چاپ اول، ۱۴۱۴ ق؛ ترجمه دکتر سید جعفر شهیدی، چاپ پانزدهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۹ ش.

صلح امام حسن عليه السلام، تلاشی برای حفظ ارزش‌ها ■ ۲۴۷

۳۷. نویری شهاب‌الدین احمد (م ۷۳۳ق.)، *نهاية الأرب في فنون الأدب*، دارالکتب و الوثائق القومية، قاهره، ج اول ۱۴۲۳ق.

۳۸. *الحياة، حکیمی*.

نگرشی بر زندگانی خدیجه کبری علیها السلام

حجت الاسلام والمسلمین سیدقاسم رزاقی موسوی*

اشاره

حضرت خدیجه علیها السلام، یار و همراه پیامبر در همه حال، بانوی ایمان که با پیشتازی در اسلام و حمایت همه‌جانبه از پیامبر صلی الله علیه و آله، بذل دارایی خود در راه اسلام و دستگیری مظلومان، نقش کم‌نظیری در گسترش اسلام و پیشبرد اهداف پیامبر صلی الله علیه و آله داشته و الگوی مناسبی در صداقت، استقامت و ثبات قدم در راه هدف، حمایت از مظلومان و مصداق عینی انفاق و بذل مال در راه حق می‌باشند. ویژگی‌های بارز شخصیتی، وی را شایسته القابی چون: طاهره، صدیقه، سیده نساء قریش، خیرالنساء و ام المؤمنین نموده است. موفقیت پیامبر در ابلاغ پیام الهی، تبیین اندیشه‌های اسلام و گسترش آن، مرهون عوامل چندی، از جمله صداقت، پشتکار و مجاهدت پیامبر و یاران او است. بی‌شک، حمایت‌های اطرافیان از جمله حضرت عبدالمطلب، ابوطالب، اصحاب و یاران خاص حضرت و حتی قبیله بنی‌هاشم در روند موفقیت پیامبر تأثیر داشته است. در این میان، نقش همدم و همراه همیشگی پیامبر، حضرت خدیجه علیها السلام مهم‌تر به نظر می‌رسد. این نوشتار، درصدد بررسی این نقش و تأثیرگذرای آن می‌باشد.

معرفی شخصیت

خدیجه بنت خویلد بن‌أسد بن‌عزری بن‌قصی القرشیه الاسدیة ام‌المؤمنین، اولین همسر پیامبر، نخستین کسی که به آن حضرت ایمان آورد^۱، مکنی به ام‌هند^۲، در مکه حدود سه یا چهار دهه قبل از آغاز بعثت پیامبر اسلام به دنیا آمد و در همان شهر در خانه شرف

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده تاریخ و سیره اهل بیت علیهم السلام.

۱. ابن اثیر، أسدالغابة فی معرفة الصحابة، ج ۶، ص ۷۸.

۲. ابن جوزی، المنتظم، ج ۳، ص ۱۸.

وكمال رشد يافت. پدرش فردی از بزرگان مورد احترام قومش و هم‌پیمان با بنی‌عبدالدار بن قصى بود.^۱ او بانویی شریف و دارای اعتبار به لحاظ دارایی ثروتمند در روزگار خودش بود.^۲ جابر بن عبدالله انصاری در روایتی از پیامبر، سرور زنان جهان را حضرت خدیجه عليها السلام در کنار دخترگرمی‌شان حضرت فاطمه و مریم و آسیه معرفی نمودند.^۳ همچنین پیامبر حضرت خدیجه را از جمله زنان کامل در جهان^۴ و نیز به عنوان بهترین زنان معرفی کردند.^۵ از این رو، با توجه به این ویژگی‌ها در منابع از ایشان با القابی مانند: طاهره، زکیه، مرضیه، صدیقه، سیده نساءقریش^۶، خیرالنساء^۷ و بانوی بلندمرتبه یادشده^۸ و با کنیه‌های ام الزهراء و ام المؤمنین از او نام برده می‌شود.^۹

خدیجه عليها السلام قبل از اسلام

منابع درباره شخصیت حضرت خدیجه در قبل از اسلام گزارش چندانی اشاره نکرده و تنها به مقام والا و صاحب شأن بودن و تجارت او اشاره دارند. آنچه از منابع درباره زندگی قبل از اسلام حضرت خدیجه عليها السلام به دست می‌آید، بهره‌مندی از مال دنیا، ثروت بالا - بدون پرداختن به چگونگی کسب این ثروت - و پرداختن به تجارت او است که با آن به صورت مضاربه و استخدام افراد به تجارت می‌پرداخت و از سود آن بر سرمایه‌اش افزوده می‌شد.^{۱۰} همچنین منابع به جایگاه اجتماعی بالای او و صاحب شرف و نسب بودنش اشاره دارند. چنان‌که ابن سید الناس در این باره آورده است: «او خانمی شریف و با درایتی بود که خداوند خیر و کرامت برای او در نظر گرفته بود. به

۱. ابن سعد، الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۱، شماره ۴۰۹۶.

۲. طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۲، ص ۲۸۱.

۳. ابن کثیر، البداية والنهاية، ج ۲، ص ۱۲۹.

۴. همان، ج ۳، ص ۱۲۹.

۵. مقریزی، إمتاع الأسماع، ج ۱۵، ص ۶۰؛ شمس‌الدین ذهبی، تاریخ الإسلام، ج ۱، ص ۲۳۹؛ المنتظم، ج ۱، ص ۳۴۶.

۶. ابن کثیر در نقل جریان آغاز وحی، به این لقب حضرت خدیجه(س) اشاره دارد؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۱۵؛ دلائل النبوه، مقدمه کتاب ص ۱۶.

۷. اسد الغابة، ج ۶، ص ۸۳.

۸. بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۱۸۹.

۹. الأنوارالساطعة من الغراء الطاهرة، ص ۷.

۱۰. البداية والنهاية، ج ۲، ص ۲۹۳؛ ابن سید الناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۶۳.

لحاظ نسب در طبقه متوسط از انساب عرب جای داشت؛ اما دارای شرافتی عظیم و ثروتی زیاد بود.^۱ بلاذری نیز درباره او آورده است: «واقدی در اسنادش گفته است که: خدیجه بنت خویلد، خانمی با اصل و نسب و تاجری ثروتمند بود.»^۲

ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام

مسأله ازدواج حضرت خدیجه علیها السلام در میان اندیشمندان، اختلافاتی در پی داشت. اهل سنت بر آن اندکه ایشان قبل از ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله دوبار ازدواج داشته و از هر کدام فرزندی به دنیا آوردند و در مقابل، شیعیان معتقدند که ایشان قبلاً ازدواجی نداشته و اولین ازدواج ایشان با پیامبر صلی الله علیه و آله بوده است. اگرچه این موضوع به لحاظ اعتقادی و کلامی پیامد خاصی ندارد، اما برای روشن شدن حقیقت بر اساس منابع و مستندات باید مورد بررسی قرار گیرد. بیشتر منابع تاریخی اهل سنت، ازدواج پیشین خدیجه علیها السلام را پذیرفته و نام شوهران و فرزندشان را ذکر کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، می‌توان به موارد زیر اشاره داشت:

بلاذری در انساب الاشراف در معرفی صفوان بن محرز مکنی به ابوهاله می‌نویسد: «هند بن النباش بن زرارة بن وقدان، کان زوج خدیجة بنت خویلد قبل النبی صلی الله علیه و آله»^۳ همچنین در معرفی عمرو بن اسد آورده است: «فهو زوج خدیجة بنت خویلد رسول الله صلی الله علیه و سلم و کان ابن عمها.»^۴

ابن حبیب در المنمق در معرفی «نباش» او را مکنّا به ابوهاله زوج خدیجه قبل از پیامبر صلی الله علیه و آله معرفی می‌نماید.^۵ وی در المحبر که بعد از المنمق به نگارش درآورده، در بیان اسامی کسانی که سه بار ازدواج نموده‌اند، نام حضرت خدیجه علیها السلام را آورده است. در این باره به ازدواج آن حضرت با «اباهاله النباش الاسیدی» و «عتیق بن عابد بن عبدالله بن عمر بن مخزوم» قبل از پیامبر اشاره داشته است.^۶ اندیشمندان شیعی پس از

۱. عبون الاثر، ج ۱، ص ۶۳.

۲. الانساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸.

۳. همان، ج ۱۵، ص ۶۵.

۴. همان، ج ۹، ص ۴۶۵.

۵. ابن حبیب، المنمق، ص ۲۴۷.

۶. همان، المحبر، ص ۴۵۲.

بررسی دقیق‌تر ابعاد موضوع، در ازدواج‌های پیشین خدیجه علیها السلام تردید نمودند. از قراین و دلایل عدم ازدواج خدیجه علیها السلام می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

- ابن شهر آشوب از قول سیدمرتضی رحمته الله در شافی و شیخ طوسی در التلخیص، به عذراء بودن خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره نمود و البته ایشان «رقیه و زینب» را از فرزندان هاله، خواهر خدیجه می‌داند^۱ که به نظر می‌رسد خالی از اشتباه نیست. منابع تاریخی، نام فرزندان خدیجه از ازدواج‌های پیشین را رقیه و زینب ذکر نکرده‌اند؛ بلکه این دو نام فرزندان خدیجه از رسول الله صلی الله علیه و آله می‌باشند.^۲

- نشانه دیگر می‌توان به موقعیت و جایگاه خوب حضرت خدیجه علیها السلام و رد درخواست خواستگاران متعدد که از اشراف و بزرگان قریش نیز بودند، اشاره داشت. چگونه می‌توان پذیرفت در شرایطی که تعصبات قبیله‌ای در فضای فکری و فرهنگی حجاز حاکم بوده، خدیجه که خود از بزرگان نامور قریش بود، همسر اعرابی از تمیم و مخزوم شده باشد.^۳

درباره دو فرزند منسوب به خدیجه از پیامبر صلی الله علیه و آله، پژوهش بیشتر حاکی از آن است - که این دو، فرزندان هاله خواهر خدیجه علیها السلام بودند که ابتدا با مردی از قبیله مخزوم ازدواج نموده، فرزندی برای او به دنیا آورد و سپس در ازدواج دیگر با مرد تمیمی، فرزندی به نام هند به دنیا آورد. خدیجه پس از مرگ شوهر هاله، سرپرستی او و دو فرزندش را برعهده داشت تا این‌که خواهرش (هاله) نیز از دنیا رفت و او سرپرستی خواهرزاده خود را بر عهده گرفت و از آن‌جا که عرب «ربیه» (فرزند همسر) را فرزند تلقی می‌نمود، آن‌ها را فرزندان خدیجه و پیامبر برمی‌شمردند.^۴

نکته تربیتی: مهم‌ترین پیام تربیتی از این رفتار بانوی بزرگوار اسلام، توجه به نیازمندان و ایتام، بویژه ایتام از بستگان که امروزه در زندگی‌ها با کم‌مهری مواجه‌اند. اگر پیامبر صلی الله علیه و آله خود توجه زیاد به یتیم داشت و تأکید امیر مؤمنان، علی علیه السلام بر این امر که در وصیت خود به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «الله الله فی الیتامی»، این توصیه‌ها در رفتار

۱. ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۱، ص ۱۵۹.

۲. اسد الغابه، ج ۴، ص ۶۴۱.

۳. جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیرة النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۱۲۳.

۴. ر.ک: همان، ص ۱۲۵.

عملی حضرت خدیجه علیها السلام دیده می‌شود و بر ما است که با توجه بیشتر به اطرافیان، به این توصیه مهم پیامبر و سیره عملی معصومان علیهم السلام عمل کنیم.

ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله

همه منابع خدیجه علیها السلام را اولین همسر پیامبر معرفی نموده و بیشتر آن‌ها سن پیامبر هنگام ازدواج با خدیجه علیها السلام را ۲۵ سال ذکر نموده‌اند. ابن‌عبدالبر، خدیجه علیها السلام را اولین همسر رسول‌الله دانسته که پیامبر هنگام زندگی با او، همسر دیگری اختیار نکرده بود.^۱ وی همچنین سن پیامبر صلی الله علیه و آله هنگام ازدواج با خدیجه علیها السلام را ۲۵ سال در سال بیست و شش بعد از یوم الفیل دانسته است.^۲ وی به نقل از زهری سن پیامبر هنگام ازدواج را ۲۱ سال دانسته است.^۳ مسعودی نیز بر اولین همسر بودن خدیجه علیها السلام برای پیامبر صلی الله علیه و آله اشاره دارد.^۴ بسوی و برخی دیگر از منابع نیز بر این امر تأکید دارد.^۵ ابن‌اثیر ضمن بر این مسأله تأکید دارد که این ازدواج قبل از بعثت روی داده است.^۶ وی دیدگاه‌های مختلف درباره سن پیامبر صلی الله علیه و آله را که ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۸، ۳۰ و ۳۷ سال را شامل می‌شود، آورده است.^۷

درباره سن حضرت خدیجه نیز مورخان و منابع هم‌رأی نیستند و دیدگاه مختلفی از ۲۵ سال تا ۴۶ سال مطرح شده است. بیشتر منابع سن خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله را ۴۰ سال دانسته‌اند.^۸ مسعودی نیز احتمال سنی غیر از این را از دیگران مطرح می‌داند.^۹ برخی از منابع سن خدیجه علیها السلام را ۲۵ سال^۱ و برخی دیگر سن او را

۱. الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۳۵.

۳. همان.

۴. مسعودی، مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲.

۵. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۰۷.

۶. البدایة والنهائة، ج ۵، ص ۲۹۳.

۷. همان.

۸. الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۳۹؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷۴؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۳؛ انساب الاشراف

ج ۱، ص ۹۸؛ همان، ج ۹، ص ۴۵۹؛ البدء و التاریخ، ج ۵، ص ۱۰؛ تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۸۰؛ الکامل، ج ۲، ص ۳۹.

۹. مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۸۷؛ «او فی سنة ست و عشرين کان تزویجه بخدیجة بنت خویلد، و هی یومئذ بنت

أربعین، و قیل فی سنها غیر هذا.»

۲۸، ۳۰، ۳۵، ۴۴، ۴۵ و ۴۶^۷ سال دانسته‌اند. بررسی‌ها برای دست یافتن به سن دقیق حضرت خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله اندکی دشوار می‌باشد. با در نظر گرفتن این نکته که زندگی مشترک پیامبر صلی الله علیه و آله با حضرت خدیجه علیها السلام ۲۵ سال بوده است (۱۵ سال آن قبل از بعثت^۸ و ده سال آن بعد از بعثت) و از طرفی سن خدیجه علیها السلام هنگام وفات ۶۵ سال یا بنابر ترجیح بیهقی، ۵۰ سال بوده باشد، سن خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله میان دوقول ۴۰ و ۲۵ سال می‌باشد. اگر ایشان هنگام رحلت ۵۰ ساله بوده باشد، خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج باید ۲۵ ساله بوده باشد. نظری که برخی محققان آن را ترجیح دادند.^۹ از آن‌جاکه این قول در منابع وفور ندارد، شاید پذیرش آن اندکی دشوار باشد؛ اما توجه به این نکته که قاسم فرزند پیامبر صلی الله علیه و آله از خدیجه علیها السلام بعد از بعثت از دنیا رفته است،^{۱۰} بدان معنا است که قاسم باید حداقل در ۵۵ سالگی خدیجه یا بعد از آن، به دنیا آمده باشد که محتمل و پذیرفتنی نیست. این مطلب وقتی با دیدگاه علمای شیعه در منابع ضمیمه شود که خدیجه علیها السلام را هنگام ازدواج با پیامبر صلی الله علیه و آله عذراء دانسته‌اند^{۱۱} و از آن‌جا که بعید به نظر می‌رسد بانوی محترمی

۱. دلائل النبوه بیهقی، ج ۲، ص ۷۱؛ ابوالفرج حلبی، السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۹۴: «و کان عمرها إذ ذاک خمسا و ثلاثین - و قیل خمسا و عشرين سنة.»؛ انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸.
۲. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸: «و تزوج رسول الله صلی الله علیه و سلم خدیجة و هو ابن خمس و عشرين سنة، و هی ابنة أربعین سنة.»
۳. السیره الحلبیه، ج ۱، ص ۱۴۰؛ تهذیب تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳؛ تاریخ الخمیس، ج ۱، ص ۲۶۴.
۴. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۹۵.
۵. مختصر تاریخ دمشق، ج ۱، ص ۳۰۳.
۶. تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۳۴۲؛ مختصر تاریخ دمشق، ج ۲، ص ۲۷۵.
۷. انساب الاشراف، ج ۱، ص ۹۸: «یقال إنه تزوجها و هی ابنة ست و أربعین سنة.»
۸. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۹۵؛ دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۲.
۹. دلائل النبوه، ج ۲، ص ۷۱.
۱۰. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۹۴.
۱۱. المناقب، ج ۱، ص ۱۵۹: «روی أحمد البلاذری و ابوالقاسم الکوفی فی کتابهما و المرتضی فی الشافی و أبوجعفر فی التلخیص أن النبی ص تزوج بها و كانت عذراء.»

چون خدیجه با آن مقام و مکنت در قریش، تا ۴۰ سالگی ازدواج نکرده باشد، سن خدیجه علیها السلام هنگام ازدواج نباید از ۲۵ یا ۲۸ سال بیشتر بوده باشد.^۱

مهم‌تر از سن حضرت خدیجه علیها السلام، بررسی جایگاه و نقش او در زندگی مشترک با پیامبر می‌باشد. گزارش‌های متعددی درباره جایگاه خاص او نزد پیامبر وارد شده است؛ تا آن‌جا که سال‌ها پس از رحلت، حضرت به یاد او بوده و بی‌نظیر بودنش را مطرح می‌نمود. وقتی به پیامبر گفته شد که خدیجه علیها السلام بیش از همسری با سن بالا برای شما نبود، در حالی که بسیار ناراحت شد، با رد این سخن اشاره داشت که خداوند هیچ‌گاه همسری بهتر از او جایگزین نکرد؛ تصدیق نمود هنگامی که هیچ‌کس مرا تصدیق نکرد، یاریم کرد در زمانی که هیچ‌کس مرا یاری نکرد، از مالش در اختیارم قرارداد زمانی که همه مالشان را از من دریغ کردند.^۲ شاید مناسبترین تعبیر درباره حضرت خدیجه، همان باشد که در برخی منابع آمده است که او بهترین و صادق‌ترین وزیر، مشاور و مایه آرامش پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^۳

نکته تربیتی: مهم‌تر از سن و سال در ازدواج یا پیشینه ازدواج، هدف و نیت در این امر مقدس است. آنچه منابع از اهداف پیامبر و حضرت خدیجه در این پیوند برشمردند، نیت الهی و مقدسی است که بویژه حضرت خدیجه علیها السلام را به سوی پیامبر کشانده است. ابن‌کثیر از ابن‌اسحاق نقل می‌کند زمانی که خدیجه با درستکاری، درست‌گفتاری، امانت‌داری و کرامت اخلاقی پیامبر صلی الله علیه و آله آشنا شد، او را امین بر مالش قرارداد و پس از برگشت از سفر تجاری شام و بیان ویژگی‌های پیامبر صلی الله علیه و آله از سوی میسره، خدیجه علیها السلام پیشنهاد ازدواج را مطرح ساخت.^۴ ابن‌سیدالناس نیز تصریح می‌کند که خدیجه به دلیل قرابت، صداقت، امانت و حسن‌خلق و درستکاری پیشنهاد ازدواج را مطرح می‌سازد.^۵ همین عوامل را ابن‌اثیر در اسدالغابه نیز بیان می‌کند.^۶ در

۱. برای مطالعه بیشتر، ر.ک: الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله، ج ۲، ص ۱۱۴.

۲. الاستیعاب، ج ۴ ص ۱۸۲۴.

۳. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۶۱؛ ابن‌اثیر جزری، أسدالغابه، ج ۱، ص ۲۶.

۴. البدایة والنهایة، ج ۲، ص ۲۹۳.

۵. ابن‌سیدالناس، عیون الاثر، ج ۱، ص ۶۳.

۶. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۱، ص ۲۳.

مقابل، حضرت خدیجه علیها السلام نیز پس از ازدواج تلاش نمود و بهترین همسر برای پیامبر بوده، صادقانه و عاشقانه برای آن حضرت همسری نمود و آرامشی را که در زندگی هر یک از زوجین به دنبال آن هستند، برای پیامبر فراهم نمود و در این راه، هدفی جز کسب رضایت خداوند نداشت. از این رو، پیامبر در زمان حیات خدیجه علیها السلام ازدواج دیگری نداشتند و همسری اختیار نکرده^۱ و توصیفاتی در حق خدیجه علیها السلام بیان داشته- اند که نشان از جایگاه خاص خدیجه علیها السلام نزد پیامبر داشت.

فرزندان خدیجه

زندگی مشترک پیامبر صلی الله علیه و آله با خدیجه کبری علیها السلام، ۷ یا ۸ فرزند و بنابر نقل برخی دیگر از منابع، ۶ فرزند به همراه داشت. ابن‌کثیر به نقل از ابن‌اسحاق و ابن‌هشام، نام هفت فرزند پیامبر از خدیجه را نام برده و بیان می‌دارد که همه فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله به جز ابراهیم از خدیجه می‌باشند.^۲ وی به نقل از یونس بن بکیر، نام ۶ فرزند پیامبر از خدیجه را متذکر می‌شود.^۳ در مقابل، ابن‌اثیر به نقل از زبیر بن بکار، وجه تسمیه یا ملقب شدن به طیب و طاهر را به دلیل ولادت بعد از نبوت پیامبر می‌داند.^۴ سایر منابع نیز به جز ابراهیم فرزندان پیامبر را از خدیجه می‌دانند.^۵ ابن‌اثیر جزری به نقل از زبیر، نام هشت فرزند را برای پیامبر از خدیجه ذکر می‌کند.^۶ به نظر می‌رسد علت اختلاف در تعداد فرزندان پیامبر از خدیجه، اشتباه بین اسم و لقب فرزندان باشد. بنابراین، تعداد فرزندان پیامبر از خدیجه دو پسر به نام‌های قاسم و عبدالله (طیب و طاهر از القاب عبدالله می‌باشند؛ نه فرزندان دیگر) و چهار دختر به نام‌های زینب، رقیه، ام‌کلثوم و فاطمه علیها السلام می‌باشند.^۷

۱. ابن‌العمیرانی، الانباء فی تاریخ الخلفاء، ص ۴۶.

۲. الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۷۴؛ البدایة و النهایة، ج ۲، ص ۲۹۴.

۳. همان.

۴. الکامل، ج ۲، ص ۳۰۷.

۵. همان؛ البدایة و النهایة، ج ۵، ص ۳۰۶.

۶. اسدالغابه فی معرفة الصحابه، ج ۶، ص ۸۱.

۷. زرکلی، الاعلام، ج ۲، ص ۳۰۲. «فولدت له القاسم (وکان یکنی به) و عبدالله (و هو الطاهر و الطیب) و زینب و رقیة و أم کلثوم و فاطمة.»

فضایل حضرت خدیجه

۱. بانوی فضیلت و ایمان

خدیجه علیها السلام به راستی بانویی خردمند و شریف بود. یکی از نویسندگان عرب درباره ایشان می‌نویسد: «خدیجه، این بانوی آگاه و پاک‌سرشت و این انسان شیفته معنویت که حق‌گرایی، فضیلت‌طلبی، نواندیشی و عشق به کمال و رشد و پیشرفت، از ویژگی‌هایش بود، از همان روزگار جوانی نیز یکی از دختران نامدار و بافضیلت حجاز و عرب به شمار می‌رفت.»^۱ مهم‌تر از مکتب مادی، ثروت بی‌پایان معنوی بود. او با رد درخواست بزرگان و اشراف قریش که به خواستگاری او آمده بودند و انتخاب پیامبر به عنوان همسر خود، نعمت برخورداری از ثروت مادی را با تضمین سعادت‌مندی آخرت و بهره‌مندی از نعمت‌های ابدی بهشت، کامل نمود و خردمندی‌اش را به رخ همگان کشید. او برای دستیابی به این نعمت اولین مسلمان و تصدیق‌کننده پیامبر شد و آن حضرت به همراه او، اولین نماز را برپا داشت.

۲. پیشتازی در اسلام و نماز

پشتتازی خدیجه در اسلام، از امور مسلمی است که با بررسی منابع می‌توان تأیید نمود. منابع در این زمینه هم‌داستان بوده و خدیجه علیها السلام را اولین کسی می‌دانند که اسلام آورد.^۲ برخی از منابع در این زمینه ادعای اجماع نموده‌اند.^۳ ابن‌عبدالبر، امیرمؤمنان علی علیه السلام را اولین ایمان‌آورنده به پیامبر، بعد از خدیجه می‌داند.^۴ منابع همچنین در تعیین مصادیق السابِقون در اسلام، حضرت خدیجه و علی علیه السلام را به عنوان اولین ایمان‌آوردگان برشمردند.^۵ همچنین منابع به پیشگامی خدیجه علیها السلام به همراه علی علیه السلام در برپایی نماز به همراه پیامبر اشاره داشته و آنان را به عنوان اولین نمازگزاران عالم اسلام معرفی نموده‌اند.^۶

۱. سبط بن جوزی، تذکرة الخواص، ج ۲، ص ۳۰۰.

۲. تاریخ ابن‌خلدون، ج ۲، ص ۴۱۰؛ البداية والنهاية، ج ۳، ص ۲۳؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.

۳. اسد الغابه، ج ۶، ص ۷۸.

۴. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.

۵. امتاع الاسماء، ج ۹، ص ۸۸.

۶. أسد الغابه، ج ۶، ص ۷۸؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۱۰۸۹.

نقش خدیجه علیها السلام در پیشبرد اسلام

حضرت خدیجه، پذیرش اسلام و ایمان به نبوت پیامبر را با عمل خود آمیخت و مصداقی کامل برای این حدیث شریف شد که: ایمان، اعتقاد قلبی، اقرار به زبان و عمل به ارکان است.^۱ از این رو، حضرت خدیجه در مقام عمل، با عمل به دستورات قرآن و بذل مال خویش در راه نشر اسلام و کمک به مسلمانان، از همه دارایی خود در راه نو هدف مقدس پیامبر گذشت و نقش چشمگیری در پیشبرد اسلام داشت. سلیمان کتانی معتقد است خدیجه ثروتش را به محمد بخشید؛ ولی این احساس را نداشت که می-بخشد؛ بلکه این احساس را داشت که از او هدایت را که بر همه گنج‌های عالم برتری دارد، کسب می‌نماید. او احساس می‌کرد محبت و دوستی را به محمد اهدا می‌کند؛ ولی در عوض، همه ابعاد سعادت را از او کسب می‌کند. کمک‌های مالی حضرت خدیجه موجب غنای نسبی پیامبر گردید؛ به گونه‌ای که پیامبر را بی‌نیاز ساخت؛ چنان که خداوند در مقام بیان نعمت‌های خود به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند تو را فقیر یافت و بی‌نیاز نمود.»^۲ رسول خدا نیز می‌فرمود که هیچ مالی به من سود نبخشید، آن گونه که ثروت خدیجه به من سود بخشید.^۳ پیامبر از اموال خدیجه در کمک به آزادی بدهکاران از قید بدهکاری استفاده می‌نمود و به تهیدستان، بینوایان و یتیمان رسیدگی می‌کرد. در ماجرای محاصره شعب ابی‌طالب اموال حضرت خدیجه علیها السلام در حمایت از بنی‌هاشم مصرف گردید تا آنجا که در روایت آمده است: «ابوطالب و خدیجه همه اموال خود را برای حفظ اسلام و محاصره‌شدگان انفاق نمودند.»^۴ در این مدت، حکیم بن حزام برادرزاده خدیجه، شترها را می‌آورد و با آنها گندم و خرما حمل می‌کرد و با زحمت و خطر زیاد، آنها را به بنی‌هاشم می‌رسانید.^۵ ویژگی برجسته بانوی حجاز، بخشندگی و بزرگ‌منشی است. او تمامی ثروت خود را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله بخشید تا در راه نجات محرومان، سیرکردن گرسنگان، پناه دادن به

۱. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۲۷.

۲. ضحی، آیه ۸.

۳. بحار الأنوار، ج ۱۹، ص ۶۳.

۴. همان، ص ۱۶.

۵. ابن هشام، سیرة النبویة؛ ترجمه رسولى محلاتی، ج ۱، ص ۲۲۱.

یتیمان و پیشرفت عدالت و آزادی هزینه کند و این بخشش، به گونه‌ای بزرگ و خالصانه بود که خدا آن را گرامی داشت و فرشته وحی فرود آمد و کار بزرگ او را در ردیف نعمت‌ها و مواهب بزرگ خدا به بنده برگزیده‌اش محمد صلی الله علیه و آله برشمرد.^۱ پیامبر نیز همواره از بخشندگی و ایثار این بانوی بزرگ یاد می‌کرد.^۲

نکته تربیتی: پیشگامی و صلابت در مسیر حق و انفاق، رمز موفقیت و دست‌یابی به قلّه‌های معرفت و حقیقت است. اگر بانوی بزرگ اسلام به چهره‌ای ماندگار و تأثیرگذار در جهان اسلام تبدیل شده و القابی در شأن آن حضرت برای ایشان مطرح است، به دلیل همین صلابت و پیشگامی در مسیر حق است؛ امری که در آیات قرآن و روایات هم تأکید شده و رستگاری مسلمانان را به درستکاری، ایمان و جهاد از طریق مال و جان در راه خدا می‌داند:

- «کسانی که ایمان آورده و کسانی که هجرت کرده و در راه خدا جهاد نموده‌اند، آن‌ها امید به رحمت پروردگار دارند و خداوند آمرزنده و مهربان است.»^۳

- «آن‌ها که ایمان آوردند و هجرت کردند و با اموال و جان‌هایشان در راه خدا جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است و آنان پیروز و رستگارند.»^۴

- «کسانی که اموال خود را در راه خدا انفاق می‌کنند، سپس به دنبال انفاقی که کرده‌اند، منت نمی‌گذارند و آزاری نمی‌رسانند، پاداش آن‌ها نزد پروردگارشان است؛ نه ترسی دارند و نه غمگین می‌شوند.»^۵

نمونه‌های بی‌شماری از آیات و روایات که معیار رستگاری را ثبات قدم و استقامت و انفاق جان و مال در راه خدا معرفی نموده است، وجود دارد؛ امری که در زندگی حضرت خدیجه علیها السلام وجود داشته و سربلندی برای او به همراه داشته است.

۱. بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۴۲۵؛ مناقب آل ابیطالب، ج ۳، ص ۳۲۰.

۲. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷.

۳. بقره، آیه ۲۱۸.

۴. توبه، آیه ۳۰.

۵. بقره، آیه ۲۶۲.

وفات خدیجه

منابع موجود، سال وفات خدیجه علیها السلام را دهم بعثت، سه سال قبل از هجرت و خروج پیامبر از مکه دانسته‌اند.^۱ بیشتر منابع، سن خدیجه علیها السلام هنگام وفات را ۶۵ دانسته‌اند.^۲ ابن عبدالبر سن حضرت را به صورت دقیق‌تر ۶۴ سال و شش‌ماه ذکر می‌کند.^۳ برخی دیگر از منابع، سال رحلت خدیجه علیها السلام را همان سال درگذشت ابوطالب و اندکی بعد از آن دانسته‌اند.^۴ ابن رحلت خدیجه علیها السلام را ۳۵ روز بعد از وفات ابوطالب دانسته^۵ وی و برخی دیگر از مورخان زمان دقیق‌تر رحلت بانوی حجاز را ماه رمضان سال دهم بعثت می‌دانند.^۶ پیامبر صلی الله علیه و آله ابتدا با ردای خودش سپس با ردای بهشتی، خدیجه علیها السلام را کفن نمود و در آرامگاه معلی در دامنه کوه «حجون» که بر فراز شهر مکه است، به خاک سپرد.^۷

سخن پایانی

بررسی زندگی حضرت خدیجه و شناخت بهتر نسبت به زندگی او، به عنوان بانوی بزرگ اسلام، ام‌المؤمنین و یاور پیامبر در سال‌های سخت آغازین ظهور اسلام، به‌ویژه آگاهی از نقش آن حضرت در پیشبرد اسلام، برای هر مسلمان امری مطلوب و لازم به شمار می‌آید. بررسی کامل زندگی‌نامه حضرت خدیجه علیها السلام، مجال مفصل و نوشتاری کامل‌تر می‌طلبد. این نوشتار با هدف بررسی بخشی از زندگی بانوی بزرگ اسلام به نگارش درآمده و پس از معرفی اجمالی شخصیت این بانو، با بررسی برخی القاب و ویژگی‌های آن حضرت، به چند مسأله پرداخته شد.

-
۱. مروج‌الذهب، ج ۲، ص ۲۸۲؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۵۱؛ الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۴۹۳؛ الطبقات الکبری، ج ۸، ص ۱۴.
 ۲. تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۴۹۳؛ «و توفیت قبل الهجرة بثلاث سنين، و هی یومئذ ابنه خمس و ستین سنه».
 ۳. الاستیعاب، ج ۴، ص ۱۸۱۸.
 ۴. تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۴۹۳؛ عیون الاثر، ج ۱، ص ۱۵۱.
 ۵. الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۹۶.
 ۶. همان، ج ۸، ص ۱۴.
 ۷. الأنوار الساطعه من الغراء الطاهره، ص ۷۳۵.

نکته اول، ازدواج‌های پیشین او که با بررسی منابع تاریخی و برخی قراین، احتمال عدم ازدواج او محتمل دانسته شد.

نکته دوم، سن ایشان هنگام ازدواج با پیامبر، بین ۲۵ تا ۴۶ در منابع مطرح شد که به نظر می‌رسد، اگرچه قول ۴۰ سال از شهرت بیشتری در منابع برخوردار است، اما احتمال سنین پایین‌تر با بررسی قراین، محتمل و منطقی‌تر به نظر می‌رسد.

سپس با بررسی برخی فضایل خدیجه، به جایگاه ایشان نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز نقش او در پیشبرد اسلام اشاره شد. در پایان نیز رحلت ایشان بر اساس منابع مورد بررسی قرار گرفت.

منابع:

ابن اثیر عزالدین أبو الحسن علی بن محمد الجزری (م ۶۳۰)؛ أسد الغابة فی معرفة الصحابة؛ بیروت: دارالفکر؛ ۱۹۸۹/۱۴۰۹

ابن الجوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (م ۵۹۷)؛ المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوک؛ تحقیق محمد عبد القادر عطا و مصطفی عبد القادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیة؛ چاپ اول ۱۹۹۲/۱۴۱۲

ابن العمرانی، محمد بن علی بن محمد (م ۵۸۰)؛ الإنباء فی تاریخ الخلفاء؛ تحقیق قاسم السامرائی؛ القاهرة: دارالآفاق العربیة؛ اول ۲۰۰۱/۱۴۲۱

ابن حجر عسقلانی، احمد بن علی (م ۸۵۲)؛ الإصابة فی تمییز الصحابة؛ تحقیق عادل احمد عبدالموجود و علی محمد معوض؛ بیروت: دارالکتب العلمیة؛ اول ۱۹۹۵/۱۴۱۵

ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری (م ۲۳۰)؛ الطبقات الکبری؛ تحقیق محمد عبد القادر عطا؛ بیروت: دارالکتب العلمیة، اول ۱۹۹۰/۱۴۱۰

ابن سید الناس، ابو الفتح محمد (م ۷۳۴)؛ عیون الأثر فی فنون المغازی و الشمائل و السیر؛ تعلیق ابراهیم محمد رمضان، بیروت: دار القلم، اول ۱۹۹۳/۱۴۱۴

ابن عبدالبر، ابو عمر یوسف بن عبدالله (م ۴۶۳)؛ الاستیعاب فی معرفة الأصحاب؛ تحقیق علی محمد البجاوی، بیروت: دار الجیل؛ اول ۱۹۹۲/۱۴۱۲

ابن کثیر، ابو الفداء اسماعیل بن عمر الدمشقی (م ۷۷۴)، البدایة و النهایة؛ بیروت: دار الفکر؛ ۱۹۸۶/۱۴۰۷

بسوی، أبو یوسف یعقوب بن سفیان (م ۲۷۷)؛ المعرفة و التاریخ؛ تحقیق اکرم ضیاء العمری؛ بیروت: مؤسسه الرسالة؛ دوم ۱۹۸۱/۱۴۰۱

- بغدادى، ابوجعفر محمدبن حبيب بن اميه الهاشمى البغدادى (م٢٤٥)؛ المنمق فى اخبار
قريش؛ تحقيق خورشيد احمد فاروق؛ بيروت: عالم الكتب؛ اول ١٩٨٥/١٤٠٥
- بغدادى، ابوجعفر محمدبن حبيب بن اميه الهاشمى البغدادى (م٢٤٥)؛ المحبر؛ تحقيق ايليزه
ليختن شيتر؛ بيروت: دارالآفاق الجديد؛ بى تا
- بلاذرى، أحمد بن يحيى بن جابر (م٢٧٩)؛ جمل من انساب الأشراف؛ تحقيق سهيل زكار و
رياض زركلى، بيروت: دار الفكر، اول ١٩٩٦/١٤١٧
- زركلى، خيرالدين (م١٣٩٦)؛ الأعلام قاموس تراجم لأشهر الرجال والنساء من العرب -
والمستعربين والمستشرقين؛ بيروت: دارالعلم للملادين؛ دوم ١٩٨٩
- طبرى، أبوجعفر محمد بن جرير (م٣١٠)؛ تاريخ الأمم و الملوك؛ تحقيق محمد أبو الفضل
ابراهيم؛ بيروت: دار التراث؛ دوم، ١٩٦٧/١٣٨٧.
- كرمى فريدنى، على؛ جلوه هايى از فروغ آسمان حجاز حضرت خديجهؑ؛ قم: دليل ما؛ اول
١٣٨٣
- مقريزى، تقى الدين أحمد بن على (م٨٤٥)؛ إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال و الأموال و
الحفدة و المتاع؛ تحقيق محمد عبد الحميد النميسى، بيروت: دارالكتب العلميه؛ اول
١٩٩٩/١٤٢٠.

فصل پنجم: مباحث اخلاقی

فرهنگ دعا و سیره حضرت زهرا علیها السلام

روح‌الله عباسی*

اشاره

دین‌پژوهان بر این عقیده‌اند که تاریخ و پیشینه دعا را می‌توان با پیدایش انسان قرین دانست؛ زیرا انسان هرگز از نیازمندی‌ها جدا نبوده است و درون خود این را احساس می‌کرد که باید در پناه قدرتی آرام بگیرد. بنابراین، هرگز تاریخ بشر از توجه به مبدأ عالم تهی نبوده است؛ حتی در دورترین زمان‌ها، جزء واقعیت‌های غیر قابل انفکاک بشر بوده است؛ آن زمان که بشر توان تصور یک مبدأ نامتناهی و قدرت مطلق را نداشته و به اشتباه به بت‌ها پناه می‌برده است.^۱

با توجه به این مقدمه، پرواضح است که نیایش (دعا)، از ابتدا مورد توجه بوده است و جزء برنامه‌های اصلی تمام آیین‌ها برای پیروان‌شان بوده است و در حوزه درون‌دینی و برون‌دینی، مورد پژوهش بوده است که اغلب، رویکرد پژوهشی در این موضوع، پژوهش‌های درون یک دین خاص مانند اسلام و مسیحیت بوده است. پیروان این آیین‌ها، هر کدام به تناسب حوزه مطالعاتی خود مانند: فلسفی، روان‌شناسی یا جامعه‌شناسی به آن پرداخته‌اند و نیایش را از جنبه‌هایی چون: تأثیر آن بر انسان و رابطه او با خالق و آسیب‌های آن مورد بررسی قرار داده‌اند.

دعا در لغت و اصطلاح

«دعاء» در لغت به معنای «خواندن»^۲، درخواست انجام دادن کار^۳ گفته شده است که اصل آن «دعاو» بوده که به دلیل قرار گرفتن «واو» پس از «الف» بر اساس قواعد اعلال،

* پژوهشگر علوم دینی.

۱. شهود و شناخت (شرح صحیفه سجادیه)، مقدمه.

۲. کتاب العین، ج ۲، ص ۲۲۲؛ لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

۳. الفروق اللغویه، ص ۵۳۴.

تبدیل به همزه شده است.^۱ جوهری، آن را از ماده «دعوت» به معنای «فراخواندن به غذا» دانسته است.^۲ راغب، معتقد است «دعا» بسان «ندا» (آواز خواندن) است؛ با این تفاوت که ندا با الفاظی همچون «یاء» و «ایا» و نظیر آن‌ها ادا شده است و مخاطبی به آن ضمیمه نمی‌شود؛ در حالی که «دعاء» در جایی به کار می‌رود که نام مخاطب برده شود؛ هرچند ممکن است این دو واژه به جای یکدیگر نیز به کار روند.^۳

«دعا» را در اصطلاح دینی، به معنای روی آوردن به خداوند و درخواست از او با حالت خضوع دانسته‌اند. البته، گاه از باب مجاز به صرف تمجید و ستایش خداوند نیز «دعا» گفته شده است؛ چه انسان در کنار آن درخواست خود را یادآوری کند و چه نکند.^۴

دعا در قرآن و روایت

در نگاه قرآن کریم و روایات، خواندن خداوند (دعا) به دو جهت و عنوان به کار رفته است:

۱. خواندن برای طلب خواسته‌ای از خداوند؛ چنان‌که خداوند در قرآن کریم از انسان می‌خواهد، هنگامی که به او گزندی از حوادث روزگار می‌رسد، او را بخواند (دعا کند) تا خداوند آن گزند را از او دور کند.^۵ تصریح روایات نیز بر این نکته است؛ در آن‌جا که امیر مؤمنان علیه السلام در وصیتی، به فرزند خود یادآوری می‌کند که خداوند فرمان داده است از او بخواهی تا به تو عطا کند.^۶

۲. دعا به معنای عبادت. در برخی از مواضع در قرآن کریم و روایات، دعا به معنای خواندن برای طلب خواسته‌ای از خداوند به کار نرفته است؛ در آن‌جا که قرآن در توصیف مؤمنان، آن‌ها را انسان‌هایی می‌شمارد که از بیم او از خواب برمی‌خیزند و او را

۱. لسان‌العرب، ج ۱۴، ص ۲۵۸.

۲. الصحاح، ج ۶، ص ۲۳۳۷.

۳. مفردات الفاظ القرآن، ص ۱۷۰.

۴. التحفة السنية، ص ۲۵.

۵. ر.ک: فصلت، آیه ۵۱.

۶. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۰۴، ح ۱.

با بیم و امید می‌خوانند.^۱ امام باقر علیه السلام در تفسیر آیه: «إِنَّ الَّذِينَ يَسْتَكْبِرُونَ عَنْ عِبَادَتِي سَيَدْخُلُونَ جَهَنَّمَ دَاخِرِينَ؛ عبادت در این آیه را به دعا کردن تفسیر می‌کند.»^۲

علامه طباطبایی بر این عقیده‌اند که هیچ یک از معانی یادشده، جزء مفهوم دعا نیست؛ بلکه این معانی از لوازم مفهوم دعا هستند. از نظر ایشان، دعا یعنی توجیه و جلب توجه دعوت‌شونده به سوی دعوت‌کننده. اموری مانند سؤال و درخواست و یا قول و استعانت، از مقومات معنای دعا نیستند، بلکه یا از لوازم دعا هستند و یا از غایات دعا.^۳

مرحوم علامه با نقد سخن صاحب تفسیر «المنار» که دعا و عبادت را دو حقیقت متفاوت دانسته، سخن ایشان را رد کرده و تصریح می‌کنند که حقیقت دعا و عبادت یکی است.^۴

تشویق به دعا

سنت نبوی و اهل‌بیت، تشویق مؤمنان به دعا کردن به درگاه خداوند بوده است و در روایات متعددی از شیعیان خواسته شده است که در هر حاجتی به درگاه الهی دعا کنند و خواسته خود را- هرچند اندک و کوچک باشد- از خداوند بخواهند. رسول‌خدا صلی الله علیه و آله بند کفش و نمک را به عنوان دو نمونه از خواسته‌های کوچک از محضر خداوند اشاره کرده و از مسلمانان می‌خواهد همه حاجت‌های خود را، حتی اگر بند کفش و نمک باشد، از خداوند بخواهند.^۵ در روایتی از انسان خواسته شده است که به جهت ناچیز بودن خواسته‌اش، دست از دعا بردارد؛ زیرا حاجت‌های کوچک نیز به دست همان کسی است که حاجت‌های بزرگ به دست او است.^۶ امام صادق علیه السلام نتیجه فروبستن دهان از درخواست از خداوند را، عدم عطای خداوند به او می‌داند.^۷ به دلیل

۱. سجده، آیه ۱۶.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶، ح ۱.

۳. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۳۱۷.

۴. همان.

۵. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۲۹۵، ح ۲۳.

۶. همان، ص ۳۰۳، ح ۳۹.

۷. کافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

جایگاه مهم دعا و نیایش در زندگی انسان، حضرت زهرا علیها السلام در کلامی به شخصی توصیه می‌فرماید که دعای بسیار کند.^۱

ارتباط دعا با قضا و قدر الهی

یکی از شبهاتی که در خصوص دعا وجود دارد، این است که آیا با وجود قضا و قدر الهی، دعای انسان در بازگشت آن‌ها تأثیری دارد؟ پاسخ‌های مختلفی به این شبهات داده شده است و روایات فراوانی وجود دارد که دعا، قضای الهی را باز می‌گرداند؛ چنان‌که امام صادق علیه السلام در روایتی به این نکته تصریح فرموده‌اند.^۲

امام کاظم علیه السلام در بیان صریح‌تر دیگری، از مؤمنان می‌خواهد که همیشه دعا کنند؛ زیرا دعا به درگاه خدا و مسألت کردن از او، بلایی را که قضا و قدر الهی به آن تعلق گرفته و فقط مانده که به اجرا درآید، دفع می‌کند.^۳

با نگاهی به کلام و سیره حضرت زهرا علیها السلام دو رویکرد را به این بحث می‌یابیم: اول آن‌که حضرت قائل به قضا و قدر الهی هستند و بر این عقیده‌اند که مقدرات تقدیر شده‌اند که از مصادیق آن، مرگ انسان است. آن حضرت، به این مطلب در خطبه معروف به «خطبه فدکیه» اشاره کرده و در بیاناتی با اشاره به رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله و این‌که مرگ رسول‌خدا، بلیه‌ای بسیار بزرگ است که حادثه‌ای به ناگواری آن در هستی رخ نداده، مرگ را مقدرشده الهی برای همه انسان‌ها، از جمله انبیا دانسته‌اند؛^۴ از این رو، حضرت در نیایش‌های خود برای پس از تقدیرات الهی، طلب صبر و خشنودی می‌کنند.^۵

رویکرد دوم حضرت به قضا و قدر الهی که از دعاهای حضرت به دست می‌آید، این است که آن حضرت قائل به تغییر برخی از تقدیرات و قضای الهی با دعا بوده‌اند و دعا را مؤثر در آن می‌دانستند. شاهد بر این مدعا، تمام ادعیه‌ای است که از حضرت به

۱. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۲۷؛ مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۳۳۹.

۲. کافی، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۴.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۱۷۵.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۶.

۵. کافی، ج ۲، ص ۵۴۷؛ بحار الأنوار، ج ۹۱، ص ۲۲۵.

ما رسیده که خود، گواه بزرگی است بر این نظر؛ زیرا اگر حضرت اعتقادی به تأثیرگذاری دعا در بازگشت تقدیرات و قضای الهی نداشتند، چرا این همه به درگاه خداوند دعا می‌کردند؟

اقسام دعا

اندیشمندان حوزه دین‌پژوهی، برای دعا به اعتبارهای مختلف، همچون: زمان دعا، مکان دعا، اجابت دعا و یا تأثیر دعا، تقسیمات متعددی بیان کرده‌اند؛ از جمله تقسیمات آن، با توجه به زمان دعا، تقسیم آن به دعای قبل از رسیدن خیر و شرّ و دعای بعد از رسیدن خیر و شرّ است. از جمله معتقدان به این تقسیم‌بندی، شهید مطهری در کتاب بیست گفتار است.^۱

دعا قبل از خیر و شرّ

یکی از جنبه‌های و زمان‌های دعا که در روایات به آن تأکید شده، دعا کردن هنگامی است که انسان می‌خواهد شرّی را از خود دفع و یا خیری را طلب کند؛ در این وقت، او از خداوند می‌خواهد که شرّی را که گریبانش را نگرفته، از او دفع کند و یا خیری که به او نرسیده، به او برساند. این جنبه از دعا، در آن مرتبه از اهمیت است که در روایات از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است که حضرت، دعا را موجب عوض شدن تقدیر و نجات انسان دانسته‌اند.^۲ و امیر مؤمنان علیه السلام از شیعیان خود می‌خواهد که با دعا، امواج بلا را از خود دور کنند.^۳ امام صادق علیه السلام نیز از کسانی که نگران دچار شدن به بلا هستند، می‌خواهد که پیش از رسیدن آن دعا کنند.^۴

دعا بعد از خیر و شرّ

دومین گونه دعا، زمانی است که خیر یا شرّی به انسان رسیده است و انسان برای دفع آن شر دعا می‌کند؛ چرا که او (بلادیده) به فرموده امیر مؤمنان علیه السلام در آن هنگام به

۱. مطهری، مرتضی، بیست گفتار، ص ۳۴۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۰، ح ۳۷.

۳. همان، ص ۳۰۱، ح ۳۷.

۴. طبرسی، مکارم الاخلاق، ج ۲، ص ۱۰، ح ۱۹۹۲.

دعا نیازمندتر از کسی است که بلایی به او نرسیده است.^۱ یا به جهت رسیدن آن خیر به او، برای دوام و شکر آن دعا می‌کند. از این رو، در روایات متعدد از انسان خواسته شده است که در هنگامه خوشی و نزول برکات، دعا کند.^۲

هر کدام از این دو نوع دعا، به اعتباری یا زبانی و یا قلبی (زبان فطرت = دعای حقیقی) است.^۳ علامه طباطبایی، درباره این دو نوع دعا معتقد است که دعای زبانی، یعنی دعایی که دعاکننده با زبان سر اظهار می‌کند؛ هرچند همراه با احساسات و سوز و گداز باشد؛ اما اگر در برگیرنده آن دعا، قلب دعاکننده نباشد و با زبان فطرت اظهار نشود، مورد اجابت قرار نمی‌گیرد و برعکس، سؤالی که با زبان فطرت اظهار شود، هرچند در صفحه ذهن دعاکننده هم نباشد و با زبان سر هم اظهار نشود، یعنی دعاءکننده نسبت به درخواستش توجه و آگاهی ظاهری هم نداشته باشد، باز مورد اجابت قرار می‌گیرد.^۴

شرایط اجابت دعا

پژوهشگران علوم دین، نگاه قرآن و روایات به دعا را فرآیندی دوسویه می‌دانند که در آن، بنده دعا می‌کند و خداوند اجابت می‌کند و آن را از آیات مختلفی مانند آیه: «ادْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ»^۵ برداشت می‌کنند.^۶

اما پرسشی که در این میان از سوی برخی اندیشمندان مطرح شده، این است که چرا در برخی مواقع دعا می‌کنیم، اما اجابت نمی‌شود. دو پاسخ با دو دیدگاه به این سؤال داده شده است. بازگشت علت به وجود آمدن چنین سؤالی و پاسخ‌ها و دیدگاه‌هایی که در این زمینه وجود دارد، به تعریفی است که از حقیقت دعا در نزد صاحب‌نظران می‌شود که شامل دو دیدگاه و پاسخ کلی است:

۱. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۰۱، ح ۳۷.

۲. همان، ج ۷۷، ص ۸۷، ح ۳.

۳. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۱.

۴. همان.

۵. غافر، آیه ۶۰.

۶. مجموعه نیایش‌نامه، «معناشناسی دعا و اجابت در قرآن کریم»، ج ۶، ص ۴۸.

پاسخ اول که دیدگاه مشهور است و از سوی مفسران^۱ داده شده، شواهدی از آیات را ارائه می‌کنند که بیانگر این است که حکم این آیات، مطلق است و در آیات دیگر و نیز در سنت، قیودی برای آن مطرح شده است که اگر آن شرایط فراهم نشود، دعا مورد اجابت قرار نمی‌گیرد. برخی از پیروان این دیدگاه از متأخران، صاحب تفسیر «نمونه» از تفاسیر فارسی است.^۲

در دیدگاه دوم که رقیب نظریه اول است، «دعا» همان «عبادت» است. صاحبان این دیدگاه معتقدند که خداوند دعای بنده را می‌شنود و «اجابت» می‌کند و می‌پذیرد؛ اما این اجابت لازمه‌اش این نیست که خواسته او را برآورده کند. مانند این‌که پدری پاسخ فرزندش را می‌دهد؛ اما لزوماً خواسته او را برآورده نمی‌کند. بدین ترتیب، اجابت با وجود دعوت محقق می‌شود، نه با برآوردن خواسته داعی.^۳ از جمله پیروان این دیدگاه از متأخران، «محمود طالقانی» است.^۴

خلاصه دو دیدگاه، این است که به عقیده معتقدان به قول مشهور (اول)، طریقت دعا برای رسیدن به خواسته‌ها مورد نظر است؛ اما در قول دوم، دعا خود موضوعیت دارد.

شرایط متعددی از طرف معتقدان به قول مشهور (اول) مطرح شده است که به برخی از این دیدگاه‌ها اشاره می‌شود:

علامه طباطبایی بر این عقیده است که از نظر قرآن، شروط اجابت دعا در دو امر خلاصه می‌شود و سایر امور ذکر شده در روایات، از شروط حقیقی اجابت دعا نیست؛ بلکه این‌گونه امور یا از آداب دعا به شمار می‌روند یا از مقومات و موجبات تحقق یافتن آن دو شرط اساسی هستند.

ایشان درخواست حقیقی و واقعی را از جمله شرایط دعا دانسته و معتقدند که اگر کسی دعای غیرحقیقی، مانند درخواست محال از خداوند کند، دعایش مستجاب نمی‌شود. مانند این‌که کسی از خداوند بخواهد که مرده او زنده شود. وی، دومین شرط

۱. قرطبی، الجامع الاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۰۹؛ اندلسی، ابوحیان، البحر المحیط، ج ۲، ص ۵۴.

۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۶۴۷ - ۶۳۸.

۳. الجامع الاحکام القرآن، ج ۲، ص ۳۰۹؛ البحر المحیط، ج ۲، ص ۵۴.

۴. طالقانی، محمود، پرتوی از قرآن، ج ۲، ص ۷۱ - ۶۸.

اجابت دعا را درخواست از عمق جان دانسته و بر این دیدگاه است: کسی که به زبان از خدا درخواستی می‌کند، اما در دل همه امیدش به امور مادی است، دعای او اجابت نمی‌شود.^۱

شهید مطهری، شش شرط را برای دعا قائل است:

۱. درخواست واقعی؛ ۲. ایمان و اعتماد به اجابت؛ ۳. مخالف نبودن درخواست با سنن تکوین و تشریح؛ ۴. هماهنگی سایر شئون زندگی دعاکننده، مانند: روزی حلال، عدم ظلم به مردم و...؛ ۵. مورد دعا، نتیجه دعا نباشد؛ یعنی درخواستی که دارد، عقوبت عملکرد او نباشد که مستلزم توبه و بازگشت باشد؛ مثلاً، مردمی که امر به معروف را ترک کرده‌اند و در نتیجه ترک دعا مستوجب عقوبتی شده‌اند و حال از خداوند می‌خواهند که آن عقوبت را رفع کند، این دعا مستجاب نیست؛ بلکه باید توبه کنند و به امر به معروف بپردازند تا خداوند عقوبت آن را رفع نماید؛ ۶. دعا نباید جانشین فعالیت قرار بگیرد و واقعاً مظهر حاجت باشد.^۲

«عبدالرزاق گیلانی» صاحب «مصباح الشریعه» نیز معتقد است که انسان دعاکننده، باید سه شرط را برای اجابت دعا مورد نظر قرار دهد: اول این که باید عظمت و بزرگواری خدا را به یاد آورد و اعتقاد داشته باشد که خداوند، قادر به اجابت دعای او است. دوم این که آنچه را باعث نابودی و هلاکت او است، از خداوند طلب نکند و سوم این که آنچه می‌طلبد، مشروع باشد.^۳

در مجامع روایی نیز، مواردی به عنوان شرایط دعا بیان شده است که عبارت‌اند از:

۱. **شناخت خداوند:** چنان که امام کاظم علیه السلام در پاسخ سؤال‌کننده‌ای درباره عدم اجابت دعایش، عدم شناخت خدا را علت آن بیان کرده‌اند.^۴

۲. **اخلاص:** رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی اخلاص را از شرایط دعا برشمرده و از مؤمنان خواسته‌اند که در هنگام دعا اخلاص داشته باشند.^۵ حضرت زهرا علیها السلام نیز،

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۳۳.

۲. بیست گفتار، ص ۳۵۱ - ۳۴۱.

۳. مصباح الشریعه، ج ۱، ص ۱۲۴.

۴. شیخ صدوق، توحید، ص ۲۸۸، ح ۷.

۵. شعیری، محمد بن محمد، جامع الاحادیث، ص ۷۶.

اخلاص در عمل و عبادت را که دعا در دل آن است، موجب باز شدن درهای رحمت الهی به سوی انسان و قرار دادن مصلحت‌های خوب برای او به جهت عمل خالصانه دانسته‌اند.^۱

۳. عمل به وظایف: چنان‌که خداوند در حدیثی وعده داده است که اگر بنده‌ای به وظیفه‌اش عمل کند، او دعایش را اجابت کند.^۲ تبلور عینی و حقیقی اطاعت از خداوند و اطاعت‌پذیر بودن، پای‌بندی به اوامر و نواهی خداوند است که حضرت زهرا علیها السلام یکی از مصادیق این اوامر و نواهی را پای‌بندی به نماز و سستی نکردن در آن دانسته و در روایتی از رسول خدا صلی الله علیه و آله تأکید نموده است که از آثار سستی در نماز و سبک شمردن نماز که یکی از مصادیق اطاعت خداوند است، عدم قبولی دعا است.^۳

۴. روزی حلال: چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی شرط اجابت را، روزی حلال بیان فرموده‌اند.^۴

آداب دعا

برای تقرب بیشتر در دعا و رفع نواقص، آدابی در مجامع روایی آمده است که علمای علم اخلاق به فراخور اهمیت، به برخی از آن آداب اشاره کرده‌اند. سه دسته آداب برای دعا ذکر شده است:

۱. آداب پیش از دعا؛

۲. آداب همراه دعا؛

۳. آداب پس از دعا.

علمای علم اخلاق، عموماً در بیان این آداب تقسیم‌بندی مذکور را رعایت نکرده و سلسله‌وار هر کدام از آداب را که از دیدگاه ایشان دارای اهمیت بوده، بیان کرده‌اند. با نگاهی به برخی از این مجموعه‌های اخلاقی، همچون: *محجة البیضاء فیض کاشانی*، *معراج السعادة ملا احمد نراقی* و دیگران این آداب به دست می‌آید.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۲۴۹.

۲. حلی، ابن فهد، *عدة الداعی*، ص ۲۹۲.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۲۳.

۴. بحار الأنوار، ج ۶۶، ص ۳۱۴، ح ۷.

۱. آداب پیش از دعا

وضو گرفتن، رو به قبله نشستن، خواندن دو رکعت نماز و انجام دادن کاری خیر یا صدقه دادن، از جمله آداب پیش از دعا است.

۲. آداب همراه دعا

شروع با نام خدا، ستایش و ثنا گفتن، اعتراف به گناه، درود فرستادن بر محمد و خاندان او و توسل جستن به قرآن و پیامبران و اولیا، از آداب آغاز کردن دعا می‌باشد. از دیگر آدابی که باید هنگام دعا کردن رعایت شود، عبارت‌اند از: خاکساری یا خواری، فروتنی و افتادگی، گریستن یا حالت گریه به خود گرفتن، نهانی دعا کردن، با صدای آهسته دعا کردن، بلند کردن دست‌ها، تقاضای زیاد کردن، درخواست کردن از فضل خدا، اظهار کردن نیاز، قاطعیت در دعا، دعای همگانی کردن، زیاد دعا کردن، پافشاری، سه بار گفتن، سجده کردن، خوش‌بین بودن به اجابت، آمین گفتن، گفتن «ماشاء الله»، «لا حول و لا قوة الا بالله» و کشیدن دست‌ها به صورت.

علامه طباطبایی با تصریح به روایتی از سلمان از رسول خدا ﷺ درباره بلند کردن دست‌ها، آن را حالت فقیری می‌داند که خود را در مقابل توانگری، پست (کوچک) می‌داند و دست‌ها را به سوی او بلند کرده و از او درخواستی می‌کند.^۱

۳. آداب پس از دعا

سپاس گفتن بعد از اجابت دعاء.^۲

با نگاهی به سیره و کلام حضرت زهراء عليها السلام در دعا، درمی‌یابیم که آن حضرت به اموری مقید بوده‌اند که به برخی از آن‌ها اشاره می‌کنیم.

از جمله آداب دعا که موجب قبولی و اجابت سریع آن در حق خود انسان است، دعا کردن در حق دیگران است که در مجامع روایی ما آمده است و ائمه عليهم السلام مقید بودند که برای دیگران دعا کنند و آن را از جمله آداب و عوامل استجابت سریع دعا درباره خود و موجب دعای ملائکه برای انسان می‌دانستند. حضرت زهراء عليها السلام نیز در

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۹.

۲. راه روشن (ترجمه محجة البيضاء)، ج ۲، ص ۴۲۸-۴۱۱؛ معراج السعادة، ص ۸۴۲-۸۴۱.

هنگام دعا کردن، برای دیگران دعا می‌کردند؛ چنان‌که در روایت امام حسن علیه السلام از نماز و دعای حضرت به این نکته اشاره فرموده‌اند که حضرت زهرا علیها السلام تا سحر، فقط برای مؤمنان دعا نمودند و در برابر سؤال فرزند که از علت عدم دعا کردن برای خود پرسیدند، تصریح کردند که ابتدا باید همسایه را دعا کرد.^۱ مجلسی هم در روایتی آورده است که حضرت، دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرد و سپس دعا فرمود^۲ و نیز در دعاهای آن حضرت می‌بینیم که ابتدا تسبیح و ثنای خداوند می‌گوید و بر محمد و آل او، ملائکه، شهدا و صالحان درود می‌فرستد.^۳

عدم اجابت دعا

دلایل عدم اجابت دعا، از منظر علمای اخلاق مختلف است. مجلسی، دلیل عدم اجابت دعا را نبودن بر مدار حکمت خداوند، نبود شرایط دعا و مصلحت خدا بر تأخیر دعا می‌داند.^۴ صاحب «قاموس قرآن» دلیل عدم اجابت برخی از دعاها را، آن می‌داند که برخی از آن‌ها به صلاح بنده نیست.^۵ امام خمینی رحمته الله علیه عدم اجابت دعا را نقصان دعاکننده می‌داند^۶ و علامه طباطبایی، دلیل عدم اجابت را دو شرط دعای حقیقی و خواستن نیازی که علت آن معصیت است که به جای دعا باید توبه کند، می‌داند.^۷

آثار دعا

«سید بن طاووس» آثار دعا را دوری از گزند شیطان، استحکام ستون دین، جلوگیری از امور مقلدّر و غیرمقلدّر، دفع بلا، تندرستی و... می‌داند.^۸ برخی از آثار در کتب روایی علما عبارت است از: برآورده شدن حاجت‌ها،^۹ دوری از شیطان،^۱ زنده

۱. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۲۵.

۲. همان، ص ۲۱۷، ح ۴۹.

۳. همان، ج ۸۳، ص ۸۵، ح ۱۱.

۴. عین الحیة، ص ۳۱۵-۳۱۱.

۵. قاموس قرآن، ج ۲، ص ۳۴۵.

۶. خمینی، روح‌الله، شرح دعای سحر، ص ۱۲.

۷. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۴۳.

۸. ادب حضور (ترجمه فلاح السائل)، ص ۱۰۰-۶۹.

۹. سنن ترمذی، ج ۴، ص ۵۶۳، ح ۲۳۲۶.

شدن دل،^۲ انس در وحشت،^۳ نزدیک شدن به خدا،^۴ برگرداندن قضای الهی،^۵ دفع بلا^۶ و شفای هر دردی.^۷

دعاهای حضرت زهرا علیها السلام

از حضرت زهرا علیها السلام دعاهای بسیاری در کتب روایی آمده است. این ادعیه و اذکار که شامل معارف و آموزهای اخلاقی والایی است، در مجامع روایی به طور پراکنده آمده است که به همت برخی از محققان برجسته، در کتاب‌هایی با عناوین «صحیفة الزهراء علیها السلام» و «موسوعة کلمات الزهراء علیها السلام» و اخیراً در کتاب «الموسوعة الكبرى عن فاطمة الزهراء علیها السلام» گردآوری شده است که موضوعات و مفاهیم کلی آنها بدین قرار است:

الف. در ثنای الهی و درخواست حوایج:

۱. در تسبیح خداوند در روز سوم هر ماه؛
۲. در طلب اخلاق نیکو و کارهای پسندیده؛
۳. در حاجت‌های جامعی برای دنیا و آخرت.

ب. در مدح یا مذمت افراد:

۱. دعا در حق شوهرش علی علیه السلام؛
۲. دعا در حق اسماء بنت عمیس؛
۳. سه مورد در نفرین بر ابی‌بکر و عمر.

ج. در زوال اندوه‌ها و قضای حوایج:

۱. چهار مورد در قضای حوایج؛

۱. خصال، ص ۲۸۵، ح ۳۷.

۲. فردوس، ج ۱، ص ۱۶۸، ح ۶۲۵.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۷، ح ۷.

۴. غررالحکم و دررالکلم، ح ۲۰۵۵.

۵. کنز العمال، ج ۲، ص ۶۹، ح ۳۱۶۱.

۶. همان، ص ۱۲۹، ح ۲۶۵۸.

۷. کافی، ج ۲، ص ۴۷۰، ح ۱.

۲. در قضای دین و آسان شدن کارها؛

۳. در رفع شداید؛

۴. در برطرف شدن غم و اندوه؛

۵. در خلاصی از مهالک.

د. در رفع خطرها و بیماری‌ها:

۱. در جلوگیری از خطرها؛

۲. سه مورد در رفع تب.

هـ در امور دیگر:

۱. در طلب نزول سفره آسمانی؛

۲. در پناه بردن به خدا از غضب او و رسولش؛

۳. در پناه بردن به خدا از کمی باور؛

۴. برای بخشیده شدن گناهان؛

۵. در هنگام بیماری برای کسب رحمت الهی؛

۶. در شب وفاتش برای طلب رحمت الهی؛

۷. در هنگام بیماری برای بخشش گناهان شیعیان؛

۸. در طلب مرگ، بعد از آن‌که بر ایشان ظلم واقع شد؛

۹. برای تعجیل در وفات؛

۱۰. در هنگام وفات؛

۱۱. هنگام وفات، برای کسب رحمت الهی.

و. در ایام و ماه‌ها:

۱. در روز شنبه؛

۲. در روز یک‌شنبه؛

۳. در روز دوشنبه؛

۴. در روز سه‌شنبه؛

۵. در روز چهارشنبه؛

۶. در روز پنج‌شنبه؛

۷. در روز جمعه؛

۸. در دیدن هلال ماه رمضان.

ز. در هنگام خوابیدن:

۱. سه مورد در هنگام خوابیدن؛

۲. برای رفع خواب‌های بد؛

۳. در رفع بی‌خوابی.

ح. در مورد نماز:

۱. در تعقیب نماز وتر؛

۲. در تعقیب نماز ظهر؛

۳. در تعقیب نماز عصر؛

۴. در تعقیب نماز مغرب؛

۵. در تعقیب نماز عشا؛

۶. در صبح، معروف به دعای حریق؛

۷. در صبح و شام.

ط. درباره روز قیامت، محشر و بهشت:

۱. ادعیه و اذکار در روز قیامت؛

۲. در روز قیامت برای برطرف شدن عذاب از دوستانش؛

۳. دو مورد در محشر برای شفاعت دوستانش؛

۴. در محشر برای بخشیده شدن گناهان شیعیانش؛

۵. در قیامت بر ضد قاتلان فرزندش و شفاعت دوستانش؛

۶. سه مورد در محشر علیه قاتلان امام حسین علیه السلام؛

۷. در محشر برای شناخته شدن حقش؛

۸. در قیامت برای شفاعت امت پدرش؛

۹. هنگام داخل شدن به بهشت.^۱

۱. برخی از منابعی که می‌توانید در آنها به ادعیه و اذکار حضرت زهرا علیها السلام دست یابید، عبارت‌اند از: بحار الأنوار، مستدرک الوسائل، مصباح‌المتجهج، کامل‌الزیارات، اقبال‌الاعمال، مهج‌الدعوات، محاسن، تهذیب، مجمع

دعا در غروب جمعه

ابن بابویه، مجلسی و دیگران در کتب خود، دعا کردن در غروب جمعه را به عنوان یکی از آدابی که حضرت زهرا علیها السلام مقید به آن بودند، بیان کرده‌اند. آن حضرت تأکید نموده: در روز جمعه، ساعتی است که اگر هر مسلمانی آن لحظه را دریابد و از خداوند خیری بخواهد، حتماً به او می‌دهد و آن زمان، هنگامی است که نصف خورشید، غروب کرده باشد.^۱

نفرین حضرت زهرا علیها السلام

نمونه‌های فراوانی از دعا در قالب نفرین، در بیانات معصومین علیهم السلام وجود دارد که از آن، به عنوان سلاح کارآمد در مقابله با دشمنان و رسوا کردن چهره نفاق بهره می‌جستند، از جمله آن‌ها: نفرین حضرت زهرا در آخرین روزهای زندگی و در بستر بیماری، در دیدار با زنان مهاجران و انصار، در فراق پدر و خشم از پیمان‌شکنی مهاجران و انصار در به فراموشی سپردن عهد خود با پیامبر صلی الله علیه و آله و نادیده‌گرفتن جایگاه علی علیه السلام می‌باشد.^۲

بر اساس بیان مجلسی در بحار الانوار، در روزهای سخت بیماری حضرت فاطمه زهرا علیها السلام، زنان مهاجران و انصار به عیادت آن حضرت زهرا رفته و احوال او را پرسیدند که حضرت پس از حمد و ثنای الهی و درود بر پدرش فرمودند: «نفرین بر مردم نادانی که تبهکارند و تبهکاری خود را نیکوکاری می‌پندارند.»^۳

عبادت فاطمه

بدون تردید، یکی از جلوه‌های برتر شخصیت حضرت زهرا علیها السلام ارتباط معنوی وی با خداوند است؛ ارتباطی که خواب را از چشم‌های آن حضرت می‌ربود. چنان‌که

البیان، الإحتجاج، قرب الاسناد، امالی صدوق، تفسیر عیاشی، دلائل الامامة، کنز العمال، خرائج، وسائل الشیعة، علل الشرائع، ذخائر العقبی، ینابیع المودة، اختصاص، کفایة الاثر، بشارة المصطفی، عیون اخبار الرضا علیه السلام، تفسیر رازی، اثبات الهداة.

۱. معانی الاخبار، ص ۳۹۹، ح ۵۹؛ کنز العمال، ج ۷، ص ۷۶۶، ح ۲۱۳۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۸۹، ص ۲۶۹، ح ۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۵۸.

۳. همان.

امام حسن علیه السلام عبادت مادر را توصیف می‌کند و می‌فرماید که مادر را در شب جمعه‌ای می‌بیند که از بستر خویش جدا شده تا طلوع خورشید مشغول عبادت و راز و نیاز با پروردگار بود و لحظه‌ای از رکوع و سجود دست بر نمی‌داشت.^۱ سه روز پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از علی علیه السلام درباره حضرت زهرا علیها السلام سؤال شد، وی آن حضرت را یاری‌کننده بسیار با عبادتش معرفی می‌کند.^۲ از این رو، مجلسی در روایتی از حسن بصری آورده که وی معتقد است در دنیا عابدتر از فاطمه وجود نداشت. آن حضرت، آن قدر به عبادت می‌ایستاد که پاهایش ورم می‌کرد.^۳

حضرت در مرتبه‌ای از عبادت بود که در شب اول زندگی نو، چنان روحش به ملکوت اعلی پیوند می‌خورد که نور وجودش برای فرشتگان آسمان درخشندگی می‌کند؛ چنان‌که مجلسی روایت می‌کند: رسول خدا صلی الله علیه و آله به این نورافشانی نور وجود فاطمه، برای آسمان و زمین و تفاخر خداوند به ملائکه به واسطه عبادت فاطمه اشاره می‌کند.^۴

فاطمه زهرا علیها السلام محبوب‌ترین چیزها را دعا می‌داند و ارزش آن برایش بیشتر از دنیا و آنچه در آن هست، می‌باشد؛ آن‌جا که در پاسخ پدر که به او فرمود: «آیا دوست داری دعایی را به تو بیاموزم که هیچ کس آن را نمی‌خواند، مگر آن‌که خواسته‌های او تحقق پذیرد؟» پاسخ داد که این چنین دعایی از دنیا و آنچه در آن است، برای او محبوب‌تر است.^۵

۱. علل الشرائع، ج ۱، ص ۱۸۱.

۲. مناقب آل ابی طالب، ج ۳، ص ۳۵۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۷۶، ح ۶۲.

۴. همان، ص ۱۷۲.

۵. مهج الدعوات، ص ۱۳۹؛ بحار الأنوار، ج ۹۲، ص ۴۰۴.

آموزه‌های اخلاقی در دعای ابو حمزه ثمالی

حجت الاسلام والمسلمین سیدسجاد ایزدهی*

اشاره

«دعا»، اظهار احتیاج و نیاز به نزد خداوند بی‌نیاز است. دعا بیان تهیدستی، فقر و نداری به محضر غنی مطلق و مالک جهان هستی است. دعا برای هر انسان نیازمند و غنی، موجب آرامش قلب و روح او می‌شود. دعا، نه تنها برای انسان آرامش‌بخش است، بلکه او را از قدرت غیر خدا نیز بی‌نیاز می‌کند. عالی‌ترین گونه دعا زمانی است که دعا خود هدف، عمل و مقصد باشد. آن‌ها که می‌خواهند در یک جمله از فقر، ضعف و عجز خویش و از توجه، لطف و قرب او حرف بزنند، دعا می‌کنند.

حافظ وصل خود را در گرو دعا دانسته و این گونه اظهار می‌دارد:

حافظ وصال می‌طلبد از ره دعا یا رب دعای خسته‌دلان مستجاب کن
این‌که دعا تنها به عنوان یک ابزار محسوب شده و هدف از دعا، تنها اجابت
خواسته و نیاز فرض شود، تصویری اشتباه است؛ زیرا این گونه نیست که کارکرد دعا،
تنها واسطه شدن برای برآوردن نیاز باشد؛ بلکه دعا خود یک نیاز برای روح انسان است
و خودش هدف محسوب می‌شود. هدف، از دعا و مناجات، طلب اتصال به خدا و
سخن با برترین موجود عالم است. از این رو، دعا به عنوان عنصری که موجب ارتباط
میان خلق و خدا می‌شود، فی‌نفسه دارای ارزش است. حال اگر دعا و درخواست بنده
به درگاه خداوند مورد قبول قرار گرفته و مستجاب شود که خود، فیض بالاتری است.
همان گونه که موسی کلیم‌الله در پاسخ به خداوند که می‌فرماید: این چیست که در

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، پژوهشکده علوم و اندیشه سیاسی.

دست توست؛ «وَمَا تِلْكَ بِيَمِينِكَ يَا مُوسَى» عرض می‌کند: «قَالَ هِيَ عَصَايَ أَتَوَكَّؤُا عَلَيْهَا وَأَهْسُبُ بِهَا عَلَىٰ غَنَمِي وَلِي فِيهَا مَأْرَبٌ أُخْرَى.»^۱

سرّ توضیحات مفصل حضرت موسی علیه السلام در پاسخ به یک سؤال ساده، در عبارت امام صادق علیه السلام این گونه تبیین شده است که حضرت موسی علیه السلام با این کار می‌خواست با خداوند سخن بگوید و این سخن گفتن، خودش لذتی مضاعف دارد.

تأثیر دعا در زندگی انسان

دعا و نیایش، آثار ارزشمندی در زندگی و سرنوشت انسان داشته و در معارف دینی، به‌خصوص عرفان و اخلاق اسلامی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است و می‌تواند پله رسیدن به کمال باشد؛ آنچه زندگانی انسان را از دیگر مخلوقات متمایز می‌کند، حالات روحی و معنوی و دارا بودن اخلاق انسانی است. اسلام به عنوان آخرین روش و قانون برای زندگانی بشر دیروز و امروز و نیز تمامی اعصار، برنامه‌های آسمانی ویژه-ای ارائه کرده است.

اقوام روزگار به اخلاق زنده‌اند قومی که گشت فاقد اخلاق، مردنی است جدا از این که مضامین عبارات عرفانی و اخلاقی در ادعیه و مناجات‌ها، آن چنان شیوا و دلربا است که انسان را همراه با نواهای عارفانه به پرواز درمی‌آورد و موجب تصفیه روح و صفای باطن و آرامش و تسکین خاطر بین تمامی انسان‌ها خواهد شد، اهل بیت علیهم السلام به دو صورت، اخلاق و معارف دینی را به مسلمانان آموزش داده‌اند. از یک سو، به صورت مستقیم، آموزه‌های اخلاقی را به مردم آموزش داده و خواستار انجام آن شده‌اند و از سوی دیگر، بسیاری از آموزه‌های اخلاقی را در ذیل ادعیه‌هایی زیبا و به صورت مستقیم، به مردم القا کرده‌اند. از این رو، یکی از آثار قرائت و توجه به دعاهای منقول از امامان علیهم السلام، ترویج فرهنگ و اخلاق اسلامی در جوامع بشری است. در این جا با توجه به آیات و روایات، به چند مورد از آثار دعا و مناجات اشاره می‌شود:

۱. طه، آیه ۱۷ و ۱۸: «گفت: این عصای من است. بر آن تکیه می‌دهم و با آن برای گوسفندانم برگ می‌تکانم و کارهای دیگری هم برای من از آن برمی‌آید.»

۱. رهایی از مشکلات

در سوره انبیا خدای سبحان، به داستان حضرت یونس علیه السلام اشاره نموده، می‌فرماید: «وَذَا النُّونِ إِذْ ذَهَبَ مُغَاضِبًا فَظَنَّ أَنْ لَنْ نَقْدِرَ عَلَيْهِ فَنَادَى فِي الظُّلُمَاتِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ مِنَ الظَّالِمِينَ * فَاسْتَجَبْنَا لَهُ وَنَجَّيْنَاهُ مِنَ الْعَمِّ وَكَذَلِكَ نُنْجِي الْمُؤْمِنِينَ»^۱ و یونس را به یادآور در آن هنگامی که خشمگین از میان قوم خود رفت و چنین می‌پنداشت که ما بر او تنگ نخواهیم گرفت؛ اما موقعی که در کام نهنگ فرو رفت، در آن ظلمت‌ها فریاد زد: خداوندا! جز تو معبودی نیست، منزهی تو، من از ستمکاران بودم ما دعای او را به اجابت رساندیم و از آن اندوه، نجاتش بخشیدیم و همین گونه مؤمنان را نجات می‌دهیم.»

از آیه این گونه استفاده می‌شود که اگر انسان مؤمن، شرایط و آداب دعا و نیایش را رعایت کند، دعایش به اجابت خواهد رسید. پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند هرگاه پیامبری را می‌فرستاد، به او می‌فرمود: هرگاه امر ناخوشایندی تو را اندوهگین ساخت، مرا بخوان تا پاسخ دهم. خداوند این نعمت را به امت من نیز ارزانی داشته است؛ آن‌جا که می‌فرماید: اذْعُونِي أَسْتَجِبْ لَكُمْ^۲؛ مرا بخوانید تا اجابت کنم شما را.»^۳

۲. تحصیل نعمت‌های الهی

انسان‌های مؤمن با دعا و نیایش می‌توانند در نعمت‌های الهی را به روی خود گشوده و با استفاده از آن، موفقیت‌های فراوانی را به دست آورند. در سوره نساء می‌خوانیم: «وَلَا تَتَمَنَّوْا مَا فَضَّلَ اللَّهُ بِهِ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ لِّلرِّجَالِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبُوا وَ لِلنِّسَاءِ نَصِيبٌ مِّمَّا اكْتَسَبْنَ وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۴ برتری‌هایی را که خداوند نسبت به بعضی از شما بر بعضی دیگر قرار داده، آرزو نکنید. مردان نصیبی، از آنچه به دست می‌آورند، دارند و زنان نصیبی و نباید حقوق هیچ یک پایمال شود و از فضل و رحمت خدا بخواهید و خداوند بر هر چیزی دانا است.»

۱. انبیاء، آیه ۸۸-۸۷.

۲. غافر، آیه ۶۰.

۳. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۸۴ ح ۲۷۷.

۴. نساء، آیه ۳۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «برای هر حاجتی که دارید، حتی اگر بند کفش باشد، دست خواهش به سوی خدای بلند مرتبه دراز کنید؛ زیرا تا او آن را آسان نگرداند، آسان نشود.»^۱

امام صادق علیه السلام در روایتی می‌فرماید: «نزد خداوند مقامی است که جز با دعا و تقاضا، نمی‌توان به آن رسید و اگر بنده‌ای، دهان خود را از دعا فرو بندد و چیزی تقاضا نکند، چیزی به او داده نخواهد شد. پس از خدا بخواه تا به تو عطا شود؛ چرا که هر دری را بکوبید و اصرار کنید، سرانجام گشوده خواهد شد.»^۲

۳. دفع بلاها

انسان موجودی ضعیف، ناتوان و آسیب‌پذیر و در عین حال، سطحی‌نگر است و تا زمانی که سختی و مشکلات گریبانش را نگرفته باشد، متوجه ضعف و ناتوانی خود نبوده، مغرور و متکبر است و دنیا را به کام خود می‌بیند. در آموزه‌های دینی، به انسان آموزش داده‌اند که غرور و خودخواهی را کنار گذاشته، قبل از آن‌که سختی، مشکلات و بلاها دامن‌گیرش شود، با دعا و نیایش بلاها را از خود دور سازد. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «امواج بلا را با دعا دفع کنید.»^۳ در حدیث دیگری از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم: «قبل از آن‌که بلا به شما نازل شود، دعا کنید که خداوند به واسطه دعا، بلا را دفع می‌کند.»^۴ امام سجاد علیه السلام می‌فرماید: «دعا و بلا، تا روز قیامت با هم هستند و دعا، بلا را دفع می‌کند؛ حتی اگر نزول آن قطعی شده باشد.»^۵

معارف اخلاقی در دعای ابوحمزه ثمالی

نگاهی به دعای ابوحمزه ثمالی، به عنوان یکی از زیباترین و پرمحتواترین این ادعیه، در ارائه بخش عظیمی از معارف اخلاقی، غیر قابل انکار است. علاوه بر این‌که از عباراتی زیبا و جذاب استفاده شده و مضامین عرفانی بلندی در آن وجود دارد، در عرصه تعلیم اخلاق عملی برای مسلمانان جایگاه رفیعی دارد؛ به گونه‌ای که شاید بتوان

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۰، ص ۲۹۵.

۲. کلینی، الکافی، ج ۲، ص ۴۶۶.

۳. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۷، ص ۱۷۹.

۴. همان، ج ۵، ص ۱۸۱.

۵. الکافی، ج ۲، ص ۴۶۹.

ادّعا کرد این دعا در حقیقت، کتاب معرفت و خداشناسی است و مشتمل بر مطالب مختلف عرفانی، اجتماعی، سیاسی و اخلاقی بوده و در واقع، مدرسه تعلیم شیوه راز و نیاز با پروردگار به انسان‌های حقیقت‌جو است.

آیت‌الله قوچانی، مؤلف کتاب معروف سیاحت غرب که در دوران طلبگی هم‌درس و هم مباحثه آیت‌الله العظمی بهجت رحمته‌الله در نجف بودند، در وصف عظمت و بزرگی آیت‌الله بهجت نقل می‌کردند که ایشان هر شب جمعه به کوفه می‌آمدند و تا صبح در مسجد کوفه به عبادت و نماز شب مشغول بودند و فقط در قنوت نماز وتر، قبل از دعا برای چهل مؤمن، دعای ابوحمزه ثمالی را در قنوت تلاوت می‌کردند! ایشان همچنین فرمودند که در آن ایام جوانی، کسانی که شب‌های جمعه مانند آیت‌الله بهجت، در مسجد کوفه حاضر می‌شدند، بسیار زیاد بوده‌اند و برخی تا پاسی از شب و برخی هم تا صبح به عبادت مشغول بوده‌اند و از نظر ایشان، تنها کسانی که در قنوت نماز وتر، دعای ابوحمزه ثمالی را مانند آیت‌الله بهجت قرائت می‌کردند، بیش از هفتاد تن در هر شب بودند! ایشان با حالتی سرشار از تأسف در ادامه فرمودند: شاید الان یک نفر هم در مسجد کوفه پیدا نشود که مانند آن ایام چنین نماز شبی به جا آورد.^۱

حجم وسیعی از آموزه‌های اخلاقی که در گستره رفتار زندگی به کار انسان‌ها می‌آید، در دعای ابوحمزه مورد اشاره قرار گرفته است که گرچه نقل همه آن‌ها به درازا انجامیده و این نگاشته محدود، ظرفیت نقل و بررسی همه آن‌ها را نداشته و تبیین همه این معارف، تحقیق مستقلی در کتابی پرحجم می‌طلبد، ولی این نوشتار درصداست بخشی از این معارف را که به عرصه اخلاق عملی مرتبط بوده و می‌تواند توصیه‌ای اخلاقی برای مسلمانان، بلکه برای همه انسان‌ها محسوب شود، مورد عنایت قرار دهد. اخلاق به دو عرصه اساسی فضایل و رذایل تقسیم شده است؛ در بخش فضایل، ویژگی‌های مطلوبی مورد عنایت قرار می‌گیرد و دیگران به آن توصیه می‌شوند و در بخش رذایل، خصوصیات ناپسندی مورد توجه قرار گرفته و دیگران به دوری از آن ترغیب می‌شوند. از این رو، معارف اخلاقی برشمرده شده در دعای ابوحمزه ثمالی در دو بخش فضایل و رذایل تقسیم شده و مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱. برگرفته از کتاب «در محضر عارفان».

بخش اول: فضایل اخلاقی

۱. صبر و بردباری

«الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي فَرَبِّي أَحْمَدُ شَيْءٍ عِنْدِي وَ أَحَقُّ بِحَمْدِي؛ سپاس خدای را که بر من بردباری می‌کند تا آن‌جا که گویی مرا گناهی نیست! پروردگارم ستوده‌ترین موجود نزد من بوده و به ستایش من سزاوارتر است.»

امام علیه السلام در این‌جا خداوند را به صفت بردباری، صبر و رحمت بر گناهان و نافرمانی خود مورد خطاب قرار داده و می‌گوید: خدای من! تو با آن‌که می‌دانستی که زندگی‌ام سرشار از نافرمانی تو است، اما چنان با من برخورد نموده‌ای که انگار من هیچ گناهی را مرتکب نشده‌ام.

تکته اخلاقی ۱: قطعاً مراد از این عبارت دعا، و دعا‌های دیگری که این چنین‌اند، این نیست که امام معصوم علیه السلام گناهکار است و با این عبارات درصدد توبه از کردار ناپسند خویش است؛ بلکه باید گفت این‌گونه سخن گفتن، شیوه تربیتی از سوی آن حضرت برای نوع انسان‌ها است. و آنان به بشریت تعلیم می‌دادند که چگونه با معبود خود سخن بگویند؛ زیرا با عنایت به وجود صفت عصمت برای اهل بیت علیهم السلام، آنان از هرگونه پلیدی و زشتی مبرا هستند. از این رو، قطعاً این دسته عبارات، دلیل گناهکار بودن آنان نیست.^۱

تکته اخلاقی ۲: این‌گونه خطاب، نمایانگر مطلوب بودن صبوری در برخورد با خطاکاران و ارائه الگوی برتر آن در تعامل خداوند با بندگان است. اهل بیت علیهم السلام نیز با تأسی از این الگو، در برابر برخوردهای ناشایست و خطای دیگران، صبوری کرده و برخوردی کریمانه و بزرگووارانه انجام می‌دادند که سابقه آن در تاریخ اسلام، فراتر از شماره است؛ بلکه آن حضرات در قالب سیره عملی و این عبارات، دیگران را به اخلاق اسلامی هدایت کرده و به این سیره، سوق می‌دادند.

۱. ضمن این‌که مراد امام معصوم علیه السلام از «من»، در ضمیر متکلم وحده، «من شخصی» (خود ایشان) نبوده و منظور، «من نوعی» است؛ یعنی نوع افرادی که می‌توانند بر ضمیر متکلم وحده منطبق باشند.

خداوند در قرآن کریم در آیات مختلف، از صبر صابران ستایش نموده و به آنها وعده بهشت و سعادت داده است. خداوند در سوره انفال می‌فرماید: «وَاصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ»^۱ شکیبایی پیشه کنید که قطعاً خداوند با صابران است.

از پیامبر اسلام ﷺ سؤال شد: ایمان چیست؟ فرمودند: صبر.^۲ در حدیثی دیگر فرمودند: «الصَّبْرُ خَيْرٌ مَرَكَبٍ. مَا رَزَقَ اللَّهُ عَبْدًا خَيْرًا لَهُ وَلَا أَوْسَعَ مِنَ الصَّبْرِ»^۳ صبر، بهترین مرکب است. خداوند برای بنده، بهتر و وسیع‌تر از صبر روزی قرار نداده است.

در هر صورت، صبر زیبا، گونه‌ای صبر است که فرد ضمن تحمل رنج و زحمت، نه تنها زبان به شکایت باز نکند، بلکه با برخورد کریمانه نسبت به اشخاص و در قالب رفتارهای بهنجار اجتماعی برای همگان و به‌ویژه فرزندان و خانواده خویش، مایه آرامش روحی شود. خداوند نیز در برابر این رفتارهای صبورانه، رحمت و عطف خود را بر صابران نازل خواهد کرد.

امام سجاده علیه السلام در فرازی دیگر از دعای ابوحمزه چنین می‌فرماید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرًا جَمِيلًا؛ خدایا من از تو درخواست صبوری نیکو دارم.»

بر خلاف بسیاری از انسان‌ها که در مقابل مصیبت‌ها و گرفتاری‌ها، فرار از مشکل را برگزیده و ناشکیبایی کرده و از مشکلات خویش شکایت می‌کنند، امام سجاده علیه السلام در این عبارت، شیوه رویارویی با مشکلات و بردباری در برابر آنها را از خداوند طلب کرده و از خداوند صبوری زیبا درخواست می‌نماید.

قابل توجه است که ناشکیبایی کردن در برخی موارد، نه تنها امری ناهنجار فرض می‌شود، بلکه ممکن است به کفر هم بینجامد؛ مانند این که بگوید: چرا چنین مشکلی برای من پیش آمد؟ چرا چنین فرزندی به من دادی؟ چرا فلان عزیزم را از من گرفتی؟ از این رو، در خصوص نشانه‌های مؤمن این گونه اظهار شده است که اگر پذیرای مصیبت و گرفتاری شد، زبان به گله و شکوه و اعتراض نگشاید. حضرت یعقوب در

۱. انفال، آیه ۶۴.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۳۷.

۳. همان، ج ۷۹، ص ۱۳۹.

مقابل پیراهن خون‌آلود یوسف، صبر جمیل را پیشه کرده و این‌گونه اظهار داشته است: «فَصَبْرٌ جَمِيلٌ وَاللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَىٰ مَا تَصِفُونَ»^۱ من صبری جمیل خواهم داشت و خداوند کمک‌کارم خواهد بود.»

۲. احترام به پدر و مادر

«اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا اجْزِهِمَا بِالْإِحْسَانِ إِحْسَانًا وَبِالسَّيِّئَاتِ غُفْرَانًا؛ پروردگارا! مرا و پدر و مادرم را بیامرز و آن‌ها را رحمت کن؛ همچنان که مرا از کودکیم تربیت کرده، بزرگم نمودند. [خدایا!] در مقابل نیکی‌های آن‌ها به آنان احسان کن و با غفرانت با بدی‌های آن‌ها مقابله کن.»

نکته اخلاقی: احترام به پدر و مادر و گرامی داشتن ایشان، منحصر در دنیا و در زمان حیات ایشان نیست؛ بلکه بعد از وفات آن‌ها نیز می‌شود با دعا و خیرات نیز به ایشان نیکی کرد.

امام سجاد علیه السلام در این بخش از دعا، طلب عفو و بخشش برای پدر و مادر خود و نیز ذکر و یاد نیک از ایشان را به عنوان الگوی برای دیگران مورد تأکید قرار داده است. در جای جای قرآن کریم اشارات بسیاری نسبت به احسان به والدین و دعای خیر برای آن‌ها شده است. خداوند در سوره اسراء احسان به پدر و مادر، به‌ویژه در سنین پیری را در کنار پرستش خود آورده است و می‌فرماید: «وَقَضَىٰ رَبُّكَ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ وَبِالْوَالِدَيْنِ إِحْسَانًا إِمَّا يَبُلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌ وَلَا تَنْهَرُهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا * وَ اخْفِضْ لَهُمَا جَنَاحَ الذُّلِّ مِنَ الرَّحْمَةِ وَقُلْ رَبِّ ارْحَمْهُمَا كَمَا رَبَّيَانِي صَغِيرًا»^۲ و پروردگار تو مقرر کرد که جز او را پرستید و به پدر و مادر [خود] احسان کنید. اگر یکی از آن دو یا هر دو، در کنار تو به سالخوردگی رسیدند، به آن‌ها [حتی] «اوف» مگو و به آنان پرخاش مکن و با آن‌ها سخنی شایسته بگوی و از سر مهربانی، بال فروتنی بر آنان بگستر و بگو: پروردگارا، آن دو را رحمت کن چنان که مرا در خردی پروردند.»

۱. یوسف، آیه ۱۸.

۲. اسراء، آیه ۲۴ - ۲۳.

۳. شرم و حیا

«أَنَا يَا رَبِّ الَّذِي لَمْ أَسْتَحِيكَ فِي الْخَلَاءِ وَ لَمْ أُرَاقِبِكَ فِي الْمَلَأِ أَنَا صَاحِبُ الدَّوَاهِي الْعُظْمَى أَنَا الَّذِي عَلَى سَيِّدِهِ اجْتَرَى أَنَا الَّذِي عَصَيْتُ جَبَّارَ السَّمَاءِ أَنَا الَّذِي أُعْطِيتُ عَلَى مَعَاصِي الْجَلِيلِ الرَّشَا أَنَا الَّذِي حِينَ بُشِّرْتُ بِهَا خَرَجْتُ إِلَيْهَا أُسْعَى؛ ای خدای من! من کسی هستم که در خلوت خود از تو شرم و حیا نکردم و آشکارا نیز مراقب بندگی تو نبودم. من صاحب مصیبت‌ها و حوادث بزرگم. من آن بنده‌ای هستم که بر آقای خود جسارت و گستاخی نمود. من آن بنده‌ای هستم که خدای جبار آسمان‌ها را نافرمانی کرد من آن کسی هستم که وقتی مژده پیشامد گناهی را به او دادند، با عجله و شتابان به سوی آن گناه رفتم.»

نکته اخلاقی: به همان نسبت که بیان و اظهار گناه نزد انسان‌ها بسیار قبیح است و شرم نسبت به آگاهی دیگران از این اعمال، پسندیده است، اظهار گناه در پیشگاه الهی و شرم نکردن در توبه و انابه بسیار پسندیده و نیکو است؛ زیرا بر خلاف این که این عمل در مقابل انسانی دیگر، در بسیاری از مواقع موجب بروز اختلاف، دشمنی و کدورت می‌شود و قبح گناه را از بین برده و پرده حیا را می‌برد، اظهار عجز، یادآوری گناهان در پیشگاه خداوند و سپس پشیمانی، باعث آمرزش معاصی و مایه رقت قلب و جلب رضایت حق تعالی خواهد گردید؛ بلکه خداوند به دلیل بزرگواری و خداوندی‌اش و در سایه لطف و کرمش، گویا از شنیدن سخنان گناهکاران شرم و حیا می‌نماید.

قرآن کریم در آیه ۲۵ سوره قصص به حیا و شرم دختران حضرت شعیب علیه السلام اشاره می‌کند و می‌فرماید:

«فَجَاءَتْهُ إِحْدَاهُمَا تَمْشِي عَلَى اسْتِحْيَاءٍ؛ پس یکی از دختران شعیب، سراغ حضرت موسی آمد؛ در حالی که با نهایت حیا، گام برمی‌داشت.»

چون حضرت موسی علیه السلام در شهر مدین به چاه آب رسید، گروهی از مردم را مشاهده کرد که چهارپایان خود را سیراب می‌کنند و در کنار آن، دو زن را دید که مراقب گوسفندان خود هستند و به چاه نزدیک نمی‌شوند. موسی به آن دو گفت: کار شما چیست؟ گفتند: ما چوپان هستیم، به گوسفندانمان آب نمی‌دهیم تا چوپان‌ها همگی خارج شوند و پدر ما پیر کهن‌سالی است. موسی برای گوسفندان آن دو آب کشید.

هنگام رفتن به نزد حضرت شعیب (پدر دختران)، حضرت موسی علیه السلام برای این که نظرش به اندام دختران نیفتد، از پیش رفته و دختران از پس وی حرکت می‌کردند. خداوند عالم، رفتار و عفت دختران شعیب و همین طور حیای حضرت موسی علیه السلام در برخورد با نامحرمان را ستوده و از حیا و عفت آنان در قرآن یاد می‌کند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن بیان وصیت‌های خود به ابوذر، فرمودند: «يَا أَبَا ذَرٍّ اسْتَحِ مِنَ اللَّهِ فَإِنِّي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَأُزَالُ حِينَ أَذْهَبُ إِلَيَّ الْغَائِطِ مُقَنَّعًا بِثَوْبِي أَسْتَجِي مِنَ الْمَلَائِكَةِ الَّذِينَ مَعِيَ؛^۱ ای ابوذر! از خداوند شرم داشته باش. به راستی قسم به خدایی که جانم در دست قدرت او است، وقتی برای قضای حاجت می‌روم، پیراهنم را سایبان سرم قرار می‌دهم و آن را می‌پوشانم؛ چرا که از دو فرشته‌ای که با من هستند، شرم می‌کنم.»

امام راحل رحمته الله نیز در عبارتی زیبا و ماندگار در خصوص حیا از خداوند که ناظر رفتار انسان‌ها است این گونه می‌فرماید: «عالم، محضر خدا است. در محضر خدا معصیت نکنید.»^۲

این کلمات و اشارات، نشانه توجه بیش از اندازه امامان و بزرگان دین به مسأله حضور خداوند و شرم و حیا در مقابل دیدگان پروردگار و نیز حیا و عفت در رفتار زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها است.

۴. بردباری و چشم‌پوشی از خطا

«أَنَا الَّذِي أَمَهَلْتَنِي فَمَا ارْعَوَيْتُ وَ سَرَرْتَ عَلَيَّ فَمَا اسْتَحْيَيْتُ وَ عَمِلْتُ بِالْمَعَاصِي فَتَعَدَّيْتُ وَ اسْقَطْتَنِي مِنْ عَيْنِكَ فَمَا بَالَيْتُ فَبِحَلْمِكَ أَمَهَلْتَنِي وَ بِسِتْرِكَ سَرَرْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ أَغْفَلْتَنِي وَ مِنْ عُقُوبَاتِ الْمَعَاصِي جَبَّنْتَنِي حَتَّى كَأَنَّكَ اسْتَحْيَيْتَنِي؛ منم آن‌که مهلتم دادی، باز نایستادم و بر من پرده پوشاندی، حیا نکردم و مرتکب گناهان شدم و از اندازه گذراندم و مرا از چشمت انداختی، اهمیت ندادم. پس با بردباری‌ات مهلتم دادی و با پرده‌پوشی‌ات مرا پوشاندی؛ تا آن جا که گویی مرا از یاد برده‌ای.»

در این عبارت، امام سجاد علیه السلام به صفت پرده‌پوشی و بردباری خداوند در برابر عصیان و گناهان انسان اشاره کرده و ضمن برشمردن بزرگواری خداوند در گونه تعامل

۱. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۲، ص ۵۶۸.

۲. صحیفه امام، ج ۱۳، ص ۴۶۱.

با انسان‌های خاطی، الگوی رفتاری مطلوب نسبت به خطاکاران و ضرورت بردباری نسبت به رفتارهای ناپسند را مورد عنایت قرار داده و ضمن الگو برشمردن این صفت خداوند، با عنایت به این‌که خود و تمامی اهل بیت علیهم‌السلام، آئینه تمام‌نمای خداوند در زمین هستند، در زندگی فردی و اجتماعی خویش، این رفتار را به اجرا گذارده و عملاً الگویی رفتاری برای انسان‌ها محسوب می‌شوند.

یکی از صفات نیکوی پروردگار که خداوند بارها به آن در قرآن اشاره کرده، صفت حلم و بردباری است.^۱ در آیه ۱۲ سوره نساء می‌خوانیم: «وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ؛ و خدا دانا و بردبار است.» و یا در سوره مائده آیه ۱۰۱ خداوند ضمن اشاره به بخشندگی، به صفت حلم خود اشاره می‌کند: «وَاللَّهُ غَفُورٌ حَلِيمٌ؛ و خداوند بسیار آمرزنده و بردبار است.»

در ابتدای دعای ابوحمزه نیز می‌خوانیم: «الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي يَحْلُمُ عَنِّي حَتَّى كَأَنِّي لَا ذَنْبَ لِي؛ سپاس خدای را که بر من بردباری می‌کند؛ تا آن‌جا که گویی اصلاً گناهی ندارم.»

برخی بر این باورند که خداوند همیشه در قبال گناهان بندگان و معاصی ایشان، صبر و بردباری به خرج می‌دهد؛ در حالی که مطابق برخی از آیات و روایات، گاهی تدبیر خداوند درباره برخی از انسان‌ها که از هدایت و ارشاد آن‌ها مأیوس شده، این است که به تدریج آنان را از خود دور می‌کند؛ بدین‌گونه که پیوسته به آن‌ها نعمت می‌دهد و استغفار و توبه را از یاد آنان می‌برد و کم‌کم آن‌ها را نابود می‌کند. به این عمل خداوند، امهال و استدراج گویند. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنفُسِهِمْ إِنَّمَا نُؤْمَلِي لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ؛^۲ و کسانی که کافر شدند، گمان نکنند مهلتی که به آنان می‌دهیم، به سودشان خواهد بود؛ جز این نیست که مهلتشان می‌دهیم تا بر گناه خود بیفزایند و برای آنان عذابی خوارکننده است.» و یا در جای دیگر می‌فرماید: «سَنَسْتَدْرِجُهُمْ مِنْ حَيْثُ لَا يَعْلَمُونَ وَ أُمَلِي لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ؛^۳ به‌زودی، ما آنان را به تدریج از آن‌جا که نمی‌دانند، [به سوی عذاب] می‌کشانیم و [البته]

۱. فرق میان صبر و حلم، این است که تحمل صبر، بسیار بر فرد ناگوار است و موجب تلخی می‌شود؛ ولی حلم، در سایه بردباری فرد، موجب تلخی مزاج نشده و مشکلات به‌سادگی قابل تحمل می‌شود.

۲. آل عمران، آیه ۱۷۸.

۳. قلم، آیه ۴۴ و ۴۵.

آنان را مهلت می‌دهیم [تا گناهشان را در حال بی‌خبری به نهایت برسانند]. بی‌تردید نقشه و تدبیر من، استوار است.» حضرت علی علیه السلام درباره مهلت دادن به گنهکاران می‌فرماید: «وَلَيْنُ أَمْهَلَ اللَّهُ الظَّالِمَ فَلَنْ يَفُوتَ أَخْذُهُ؛^۱ اگر خداوند ستمکار را مهلت دهد، هرگز فرصت مؤاخذه او از دستش نمی‌رود.»

از این رو، نباید از مهلت دادن پروردگار و عدم مؤاخذه او، سوء استفاده نمود و همیشه به امید بخشایش الهی، او را معصیت را نمود. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«كَمْ مِنْ مَّعْرُورٍ بِمَا قَدْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مُسْتَدْرَجٍ بِسِتْرِ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ كَمْ مِنْ مَمْتُونٍ بِثَنَاءِ النَّاسِ عَلَيْهِ؛^۲ چه بسا فریب‌خورده به نعمتی که خداوند به او داده و چه بسا غافل‌گیری که با پرده‌پوشی خدا به تدریج به عذاب و هلاکت افتد و چه بسیار کسی که از ستایش مردم درباره خود گول خورده و به غرور افتد.»

گفتنی است، این قضیه که در مورد رفتار خداوند با بنده ارائه شد، در عرصه رفتار مدیریتی افراد با حوزه نیروهای تحت مدیریت نیز قابل تسری است؛ بلکه این قضیه سیره‌ای مدیریتی در عرصه مدیریت کلان، مانند اداره جامعه و مدیریت جزء، مانند خانواده محسوب می‌شود که بر اساس آن، مجموعه‌ای از رفتارهای بردبارانه، عدم رفتار شتابزده و رویکرد مرحله‌ای و در نهایت، رفتار مقتدارانه و مجازات‌کننده برای افرادی که در مراحل قبل متنبه و هوشیار نشده‌اند، می‌تواند سرلوحه کسانی قرار گیرد که در عرصه مدیریت وارد شده و خواهان موفقیت در آن هستند.

۵. رفع حاجت نیازمندان

«أَمَرْتَنَا أَنْ لَا نَرُدَّ سَائِلًا عَنْ أُبْوَابِنَا وَ قَدْ جِئْتِكَ سَائِلًا فَلَا تَرُدَّنِي إِلَّا بِقَضَاءِ حَاجَتِي؛ در کتاب خود به ما امر نمودی که خواهنده‌ای را از در خانه خود محروم برنگردانیم و اینک من چون خواهنده‌ای بر در خانه رحمت تو آمده‌ام؛ در حالی که خواهنده‌ام. پس مرا برمگردان، مگر با برآوردن حاجتم.»

۱. نهج البلاغه، خطبه ۹۶.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۵۲.

امام عارفان، حضرت سجاد علیه السلام در این قسمت از دعا اشاره‌ای به قول خداوند متعال در قرآن به پیامبر دارند که فرمودند: «وَأَمَّا السَّائِلَ فَلَا تَنْهَرْ»^۱ ای پیامبر! درخواست‌کننده‌ای را از خود دور نکن.»

درخصوص اظهار حاجت از دیگری، دو نکته اساسی قابل توجه است. از یک سو، بر اساس آیات و روایات، اظهار نیاز به درگاه افرادی غیر از خداوند، تبعات و مشکلات بسیاری را برای درخواست‌کننده به همراه داشته و با عنایت به این که خداوند عین بی‌نیازی بوده و دیگران، عین فقر و نیاز هستند، در آموزه‌های دینی، درخواست و اظهار نیاز به دیگران مذمت شده و در نقطه مقابل، مردم به اظهار حاجت به درگاه خداوند سوق داده شده‌اند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «وَأَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا»^۲ از فضل و کرم خداوند درخواست کنید؛ چراکه او به هر چیزی آگاه است.» حضرت علی علیه السلام در مذمت سؤال و درخواست از دیگران می‌فرماید: «السُّؤَالُ يُضْعِفُ لِسَانَ الْمُتَكَلِّمِ وَيَكْسِرُ قَلْبَ الشُّجَاعِ الْبَطَلِ وَيُوقِفُ الْحُرَّ الْعَزِيزَ مَوْقِفَ الْعَبْدِ الذَّلِيلِ وَيُذْهِبُ بِهَاءِ الْوَجْهِ وَيَمْحَقُ الرِّزْقَ»^۳ درخواست از دیگران، زبان گویا را ضعیف می‌کند و قلب شجاع را می‌شکند و انسان آزاده و عزیز را در جایگاه عبد ذلیل قرار می‌دهد و آبرو و ارزش را می‌برد و رزق را نابود می‌کند.»

سعدی در این باره می‌گوید:

هر که بر خود در سؤال گشود تا بمیبرد نیازمند بود
آز بگذار و پادشاهی کن گردن بی‌طمع، بلند بود^۴
امیر مؤمنان علی علیه السلام در جای دیگری از فرمایشات گهربار خود درباره درخواست از خداوند می‌فرماید: «لَا تَسْأَلُوا إِلَّا اللَّهَ سُبْحَانَهُ فَإِنَّهُ إِنْ أَعْطَاكُمْ أَكْرَمَكُمْ وَإِنْ مَنَعَكُمْ حَازَ لَكُمْ»^۵ درخواست نکنید، مگر از خدا؛ زیرا اگر به شما عطا کند، شما را گرامی داشته و اگر منع نماید به خیر و صلاحتان است.»

۱. ضحی، آیه ۱۰.

۲. نساء، آیه ۳۲.

۳. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۱۲۰، ح ۲۱۳۲.

۴. گلستان سعدی، باب سوم، در فضیلت قناعت.

۵. غرر الحکم و درر الحکم، ص ۷۶۵، ح ۲۷۳.

از سوی دیگر، با عنایت به این که این عالم، وسیله بوده و خداوند نیز حاجات دیگران را از سوی انسان‌های دیگر، رفع می‌کند، در آموزه‌های دینی، دیگران را به پاسخ به حاجت نیازمندان و رد نکردن آنان از در خانه، توصیه کرده است. در آیات و روایات اسلامی، رد کردن سائل و نیازمند را مذمت و نهی نموده است، امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: کسی که برادر مؤمنش برای حاجتی پیش او بیاید، این حاجت در حقیقت، رحمتی از جانب خداوند متعال است.^۱

و نیز ایشان در جای دیگر می‌فرماید: پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله هیچ درخواست‌کننده‌ای را منع ننموده و اگر چیزی نزد او بود، عطا می‌نمود و اگر نبود، او را دعا می‌کرد.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: شخصی از حضرت رسول می‌پرسد: ای رسول خدا! آیا در مال، حقی غیر از زکات هست؟ حضرت فرمود: بله. بر مسلمان است که گرسنه را وقتی که درخواست نمود، طعام دهد و برهنه را وقتی که درخواست کرد، بپوشاند. پرسید: ای رسول خدا! آن مسلمان می‌ترسد که درخواست‌کننده دروغگو باشد! حضرت در جواب فرمود: اگر راست گفته باشد، نمی‌ترسید؟^۳

این بخش از دعا از یک سو خوار شدن دیگران در درخواست و بردن حاجت به درگاه مردمان را برنمی‌تابد و در عین حال، اگر فقیری به ناچار تن به این کار داد، بر دیگران است که کریمانه به وی اکرام کرده و خواری را از وی بزدایند.

بخش دوم: ردایل اخلاقی

۱. عبادت بدون نشاط

«اللَّهُمَّ إِنِّي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ تَهَيَّأْتُ وَتَعَبَّأْتُ وَ قُمْتُ لِلصَّلَاةِ بَيْنَ يَدَيْكَ وَ نَاجَيْتُكَ أَتَقَبَّلَ عَلَيَّ نِعَاسًا إِذَا أَنَا صَلَّيْتُ وَ سَلَبْتَنِي مُنَاجَاتَكَ إِذَا أَنَا نَاجَيْتُ مَا لِي كُلَّمَا قُلْتُ قَدْ صَلَّحْتُ سَرِيرَتِي وَ قَرَّبَ مِنْ مَجَالِسِ التَّوَابِينَ مَجْلِسِي عَرَضَتْ لِي بَلِيَّةٌ أزالَتْ قَدَمِي وَ حَالَتْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خِدْمَتِكَ؛ خداوندا! هر وقت به عزم جزم به خود گفتم که دیگر خود را آماده و مهیا برای نماز در پیشگاهت کردم و با تو در راز و نیاز و مناجات خواهم بود، خواب را بر

۱. میزان الحکمه، ج ۴، ح ۸۱۴۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۶، ص ۲۹۰.

۳. میزان الحکمه، ج ۴، ح ۸۱۴۸.

من مسلط کردی و حال مناجات و نماز را از من گرفتی! آیا مرا چه می‌شود که هر وقت با خود گفتم که دیگر باطنم صالح شده و به مجلس و محفل توبه کنندگان نزدیک شده‌ام، برایم پیشامدی رخ می‌دهد که قدمم را می‌لرزاند و به عهد خود ثابت قدم نمی‌مانم و بین من و خدمت تو حایل می‌گردد»

نکته اخلاقی: شوق و اشتیاق و شور و نشاط برای راز و نیاز با پروردگار و انگیزه و حال عبادت، برای بندگان خدا بسیار با اهمیت بوده و در گرو رفتار و اعمال انسان‌ها در زندگی‌شان است. از این رو، اعمال ناشایست می‌تواند در کیفیت عبادت تأثیرگذار بوده و رفتار مطلوب می‌تواند در رویکرد عبادت با نشاط موثر باشد.

در این عبارت، امام عارفان امام سجاد علیه السلام از دل رمنده انسان و این که چرا در دعا و مناجات با پروردگار خویش بی‌حال بوده و هر وقت اراده بندگی و عبادت می‌کند، مشکلی پیش می‌آید، از خدای خود شکایت می‌کند و از زبان نوع انسان‌ها به خداوند عرضه می‌دارد که چرا ما انسان‌ها هر وقت تصمیم می‌گیریم نماز و یا دعا بخوانیم، خواب بر ما چیره می‌شود؟ اگر تصمیم داریم به مجلس عزا و یا دعا و یا نماز جماعت برویم، کاری برای ما پیش می‌آید و حال مناجات در ما می‌میرد؟ ما که در محفل دوستان و گفتگوی با ایشان شب و روز را می‌گذرانیم و همیشه برای چنین برنامه‌ها و مراسم‌هایی از دیگر دوستان پیشی می‌گیریم؟

با عنایت به این که رفتار و اعمال انسان‌ها در زندگی‌شان تأثیرگذار بوده، برخی رفتارهای نیکو موجب جلب توفیق الهی شده و برخی گناهان، سلب توفیق را به همراه می‌آورد. از این رو، امام سجاد علیه السلام با توجه به این منطق، عواملی را که موجب سلب توفیق در عبادت گردیده و نشاط در عبادت را از بین می‌برد، در قالب عباراتی برشمرده است که به چند مورد آن‌ها که به رفتارهای ناپسند انسان عنایت دارد، اشاره می‌شود:

عوامل سلب توفیق و کسالت در عبادت

- طرد از درگاه لطف و رحمت خداوند: «لَعَلَّكَ عَنْ بَابِكَ طَرَدْتَنِي وَ عَنْ خِدْمَتِكَ

نَحَيْتَنِي؛ شاید که مرا از درگاهت رانده و از خدمت و بندگی‌ات دورم ساخته باشی.»

- کوچک شمردن حق بندگی: «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُسْتَخِفًّا بِحَقِّكَ فَأَقْصَيْتَنِي؛ شاید مرا

چنین دریافته‌ای که حقّت را سبک شمرده‌ام که دورم کرده‌ای.»

- روی گردانی از توجه به خدا: «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي مُعْرِضًا عَنْكَ فَقَلَيْتَنِي؛ شاید دیده‌ای از تو روی گردانم؛ بدین سبب، بر من غضب کرده‌ای.»

- قرار داشتن در زمره دروغ‌گویان: «لَعَلَّكَ وَجَدْتَنِي فِي مَقَامِ الْكَاذِبِينَ فَفَرَضْتَنِي؛ شاید دیده‌ای که در جایگاه دروغ‌گویانم که از چشمت مرا انداخته‌ای.»

- شاکر نبودن: «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي غَيْرَ شَاكِرٍ لِنِعْمَائِكَ فَحَرَمْتَنِي؛ شاید مرا ناسپاس در مقابل نعمت‌هایت یافته‌ای که محرومم داشته‌ای.»

- بی‌توجهی به مجالس علما: «لَعَلَّكَ فَقَدْتَنِي مِنْ مَجَالِسِ الْعُلَمَاءِ فَخَذَلْتَنِي؛ شاید مرا در مجالس عالمان نیافته‌ای که خوادم نمودی.»

شرکت در جلسات عالمان، در وصایای لقمان به فرزندش نیز مورد تأکید قرار گرفته است:

«جَالِسِ الْعُلَمَاءِ وَزَاوَاهُمْ بِرُكْبَتِكَ فَإِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ»^۱

با دانشمندان همنشینی کن و در نزد آن‌ها زانو بزن. همانا خداوند دل‌های آدمیان را با نور دانش زنده می‌کند؛ آن سان که زمین‌های مرده را با باران‌های پر برکت آسمان.

- غفلت از وظایف بندگی: «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي فِي الْغَافِلِينَ فَمِنْ رَحْمَتِكَ آيَسْتَنِي؛ شاید مرا در زمره غافلان دیده‌ای که از رحمت نا امیدم ساختی.»

- انس با مجالس اهل باطل: «لَعَلَّكَ رَأَيْتَنِي أَلْفَ مَجَالِسِ الْبَطَالِينَ فَبَيْنَهُمْ خَلَيْتَنِي؛ شاید مرا از جمله شرکت‌کنندگان در مجالس مفسدان دیده‌ای که رهایم کرده‌ای.»

- بی‌حیایی نسبت به خداوند: «لَعَلَّكَ بِقَلَّةِ حَيَائِي مِنْكَ جَارَيْتَنِي؛ شاید مرا بی‌شرم و کم‌حیا نسبت به خود دیده‌ای.»

۲. محبت دنیا در قلب

«سَيِّدِي أَخْرَجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي؛ ای آقای من! محبت دنیا را از دلم بیرون کن.»

۱. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۲۰۴.

با عنایت به این که حبّ دنیا از عوامل اصلی انحراف و رویکرد به غیر خدا محسوب شده، بلکه سرمنشأ همه مفساد محسوب می‌شود، امام سجاد علیه السلام در این بخش از دعا، اخراج محبت دنیا از قلب انسان‌ها را مورد درخواست و دعا قرار داده‌اند که طبیعتاً موجب خواهد شد دوستی خدا در دل جای بگیرد.

خداوند خطاب به پیامبر رحمت صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَأَعْرِضْ عَنْ مَنْ تَوَلَّى عَنْ ذِكْرِنَا وَلَمْ يُرِدْ إِلَّا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا * ذَلِكَ مَبْلُغُهُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ اهْتَدَى!»^۱ پس از کسانی که از یاد ما روی گردانده‌اند و جز زندگی دنیا را نخواسته‌اند، روی بگردان. این [دنیاخواهی]، آخرین مرز دانش و معرفت آنان است؛ یقیناً پروردگارت به کسی که از راه او منحرف شده، داناتر است و او به کسی که هدایت یافته، آگاه‌تر است.»

در این آیه، خداوند متعال علت روی گردانی از یاد و نام خود را محبت به زندگی دنیا می‌داند.

امام باقر علیه السلام علت نامیدن دنیا به این نام را پست بودن دنیا از هر چیزی می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّمَا سُمِّيَتِ الدُّنْيَا دُنْيَا لِأَنَّهَا أَدْنَى مِنْ كُلِّ شَيْءٍ وَ سُمِّيَتِ الْآخِرَةُ آخِرَةً لِأَنَّ فِيهَا الْجَزَاءَ وَ الثَّوَابَ»^۲ همانا دنیا دنیا نامیده شد، زیرا از هر چیزی پست‌تر است و آخرت، آخرت نامیده شد، زیرا که در آن پاداش و ثواب است.»
مولوی می‌گوید:

چيست دنیا از خدا غافل شدن نی قماش و نقره و فرزند و زن
مال را گر بهر دین باشی حمول نعم مال صالح گفت آن رسول
آب در کشتی هلاک کشتی است آب اندر زیر کشتی پشستی است

۳. ریاکاری و فقدان اخلاص

«لَا تَجْعَلْ شَيْئًا مِمَّا اتَّقَرَّبُ بِهِ فِي آثَاءِ اللَّيْلِ وَ أَطْرَافِ النَّهَارِ رِئَاءً وَ لَا سُمْعَةً وَ لَا أَشْرًا وَ لَا بَطْرًا وَ اجْعَلْنِي لَكَ مِنَ الْخَاشِعِينَ»؛ هر عملی را که برای تقرب به حضرتت در ساعات

۱. نجم، آیه ۳۰-۲۹.

۲. شیخ صدوق، علل الشرائع، ج ۱، ص ۲.

و اطراف شب و روز به جا می‌آورم، ریا، سَمِعِهِ (شنیدن دیگران)، سرکشی و عیاشی قرار مده و مرا از خاشعان قرار بده.»

امام سجاده علیه السلام در این بخش از دعا از خداوند اخلاص در عمل را درخواست می‌کند. یکی از آفات مهم عبادت و بندگی خداوند، ریا و خودستایی است که در قرآن و روایات، از آن به عنوان یکی از مظاهر اساسی شرک یاد شده است. علی بن سالم از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند که خداوند متعال فرمود: «أَنَا أَغْنِي الْأَغْنِيَاءَ عَنِ الشَّرِيكِ فَمَنْ أَشْرَكَ مَعِيَ غَيْرِي فِي عَمَلٍ عَمِلَهُ لَمْ أَقْبَلْهُ وَلَا أَقْبَلُ إِلَّا مَا كَانَ لِي خَالِصًا»^۱ من، بی‌نیازترین شریکان از شرک هستم. پس هر کس غیر مرا در عملی شریک گرداند، آن عمل را نمی‌پذیرم؛ مگر آن‌که آن عمل را فقط برای من انجام دهد.»

خداوند در قرآن می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا»^۲ پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد، باید به کار شایسته بپردازد و هیچ کس را در پرستش پروردگارش شریک نسازد. امام صادق علیه السلام در تفسیر این آیه فرمود: «فِي هَذِهِ الْآيَةِ الرَّجُلُ يَعْمَلُ شَيْئًا مِنَ الثَّوَابِ لَا يَطْلُبُ بِهِ وَجْهَ اللَّهِ إِنَّمَا يَطْلُبُ تَزْكِيَةَ النَّاسِ يَشْتَهِي أَنْ يُسْمَعَ بِهِ النَّاسَ فَهَذَا الَّذِي أَشْرَكَ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ ثُمَّ قَالَ مَا مِنْ عَبْدٍ أَسْرَّ خَيْرًا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ أَبَدًا حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ خَيْرًا وَمَا مِنْ عَبْدٍ يُسِرُّ شَرًّا فَذَهَبَتِ الْأَيَّامُ حَتَّى يُظْهَرَ اللَّهُ لَهُ شَرًّا»^۳ آیه درباره‌ی آن است که چیزی از طاعات را برای رضای خدا انجام نمی‌دهد، بلکه منظورش این است که مردم او را انسانی پاک و خالص بدانند و می‌خواهد مردم عملش را ببینند و بشنوند. هیچ بنده‌ای کار خیری را مخفی نمی‌دارد، مگر این که در گذشت ایام خداوند برای او خیری را ظاهر می‌کند و هیچ بنده‌ای عمل بدی را پنهان نمی‌کند، مگر آن‌که به مرور زمان خداوند شری را برایش ظاهر می‌کند.» پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «خوفناک‌ترین چیزی که از آن برای شما می‌ترسم، شرک اصغر

۱. وسائل الشیعه، ج ۱، ص ۷۳.

۲. کهف، آیه ۱۱۰.

۳. بحار الأنوار، ج ۸۱، ص ۳۴۸.

است.» پرسیدند: ای رسول خدا! شرک اصغر چیست؟ فرمود: «الریاء»، همچنین فرمود: «به راستی، خداوند متعال عملی را که در آن به اندازه مثقالی از ریا باشد، نمی‌پذیرد.»^۱ مولوی تمثیل بسیار جالبی در این باره دارد و آفت ریا را همانند موشی معرفی می‌کند که به انبار ذخیره راه یافته و غلات را از درون تهی می‌کند و گندم اعمال چهل ساله را نابود می‌سازد.

ما در این انبار گندم می‌کنیم گندم جمع آمده گم می‌کنیم
می‌نیدیشیم آخر ما به هوش کین خلل در گندم است از مکر موش
موش تا انبار ما حفره زده ست وز فنش انبار ما ویران شده ست
اول ای جان دفع شرّ موش کن وانگهان در جمع گندم جوش کن
بشنو از اخبار آن صدر الصدور لا صلاة تـمّ الا بالحضور
گر نه موشی دزد در انبار ما است گندم اعمال چهل ساله کجا است؟^۲
امام سجاده علیه السلام در عبارتی دیگر از دعای ابوحمزه این قضیه را مورد تأکید قرار داده و این گونه اظهار می‌دارند:

«أَبْرِي قَلْبِي مِنَ الرِّيَاءِ وَالشَّكِّ وَالسُّمْعَةِ فِي دِينِكَ حَتَّى يَكُونَ عَمَلِي خَالِصًا لَكَ؛
پروردگارا! قلبم را از ریا و شک در دینت و شنیدن دیگران، پاک کن تا عملم خالص
برای تو باشد.» در این جا حضرت ایمانی از خدا می‌خواهد که از هرگونه ظاهرسازی و
تزلزل در امان باشد.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «الْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا الْعَامِلِينَ وَالْعَامِلُونَ كُلُّهُمْ هَلَكِي إِلَّا
الْمُخْلِصِينَ وَالْمُخْلِصُونَ عَلَى خَطَرٍ عَظِيمٍ؛^۳ علما همگی هلاک می‌شوند، جز عمل‌کنندگان
و عمل‌کنندگان همگی هلاک می‌شوند مگر مخلصان و مخلصان نیز در معرض خطر
هستند.» آری، عمل بدون اخلاص، ارزشی ندارد.

گرچه اخلاص، مراتب مختلفی دارد، اما یکی از مهم‌ترین مراتب آن این است که
انسان، دوست نداشته باشد در برابر عملی را که برای خداوند انجام داده است، مورد

۱. بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۳۰۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر اول، ص ۱۰.

۳. مجلسی، محمدباقر، روضة المتقين، ج ۱، ص ۱۳۵؛ میزان الحکمة، ج ۳، ح ۴۷۶۸.

ستایش قرار بگیرد. حواریون حضرت عیسی علیه السلام به ایشان عرضه داشتند: «یا رُوحَ اللَّهِ! مَنْ الْمُخْلِصُ لِلَّهِ؟» ای روح خدا! مخلص برای خدا کیست؟ قال: الَّذِي يَعْمَلُ اللَّهُ لِيُحِبُّ أَنْ يَحْمَدَهُ أَحَدٌ عَلَى شَيْءٍ مِنْ عَمَلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ^۱ گفت: کسی که عمل را برای خدا انجام می- دهد و دوست ندارد هیچ کس او را بر عملی که برای خدا انجام داده، بستاید.»

۴. خصلت‌های ناپسند

«اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفُسْخِ وَالْجُبْنِ وَالْبُخْلِ وَالْغَفْلَةِ وَالْقَسْوَةِ وَالْمَسْكَنَةِ وَالْفَقْرِ وَالْفَاقَةَ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ؛ خدایا! به تو پناه می‌برم از کسالت، سستی، غم، اندوه، ترس، بخل، غفلت، سنگ‌دلی، خواری، ناداری، نیازمندی و هر بلایی و زشتی‌های آشکار و پنهان.»

در این بخش از دعای ابو حمزه، امام سجاد علیه السلام مجموعه‌ای از رذایل، خصوصیات و روحیات بد انسان را بر شمرده و از خداوند می‌خواهد تا انسان‌ها را از خصلت‌های ناشایست دور سازد. در این جا به برخی از آن‌ها اشاره‌ای خواهد شد:

بخل: یکی از صفات مذموم و زشت انسان‌ها، بخل و منع از سخاوت و بخشندگی است. خداوند در قرآن این صفت را مذمت نموده و می‌فرماید: «وَلَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ يَبْخُلُونَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ هُوَ خَيْرًا لَّهُمْ بَلْ هُوَ شَرٌّ لَّهُمْ سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخَلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلِلَّهِ مِيرَاثُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ^۲ کسانی که به آنچه خدا از فضل خود به آن‌ها عطا نموده، بخل می‌ورزند، هرگز تصور نکنند که آن بخل برای آنان خوب است؛ بلکه برایشان بد است، پس به‌زودی آنچه به آن بخل ورزیده‌اند، در روز قیامت گردن‌بندشان می‌شود و میراث آسمان‌ها و زمین از آن خداوند است و خدا به آنچه می‌کنید، آگاه است.» چرا خداوند نسبت به انسان‌های بخیل چنین دیدی دارد؟ پاسخ آن است که شخص بخیل، به فضل و کرم و روزی خداوند سوءظن دارد و اعتماد ندارد که اگر از دارایی خود انفاق کند، جایگزین می‌شود؛ بلکه آن را تلف شده می‌پندارد.

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ح ۴۷۸۳.

۲. آل عمران، آیه ۱۸۰.

امام علی علیه السلام می‌فرماید: «الْبُخْلُ جَامِعٌ لِمَسَاوِي الْعُيُوبِ وَهُوَ زِمَامٌ يُقَادُ بِهِ إِلَى كُلِّ سُوءٍ»^۱ بخل، جامع همه عیب‌های زشت است و افساری است که با آن، به سوی هر بدی کشانده می‌شود.»

انسان‌های بخیل، در امور مادی از صدقه، زکات، مهمان داری، انفاق در راه خدا و کارهای خیر خودداری می‌کنند و حتی نسبت به خود و خانواده از هزینه‌کردن بخل می‌ورزند. عده‌ای نیز در امور معنوی بخیل هستند؛ یعنی از صله رحم و یا ارشاد و هدایت و انتقال اندوخته‌های علمی خود به دیگران و حتی عده‌ای از سلام‌کردن به دیگران بخل می‌ورزند.

غفلت: غفلت، از صفاتی است که معمولاً انسان را از هدف خود غافل کرده و وی را به بی‌مبالاتی سوق می‌دهد. از همین رو، موجب بسیاری از خطاها و اشتباهات می‌شود. طبیعتاً با عنایت به این‌که متعلق غفلت، امور بسیاری است، در هر مورد، غفلت آثار و تبعات ناشایستی را به همراه دارد، مانند:

- غفلت از خود و ترک مراقبت نفس و خودسازی؛

- غفلت از مسئولیت‌های فردی و اجتماعی و نپرداختن به انجام وظایف؛

- غفلت از امر آخرت و مراحل بعد از مرگ و سختی‌های آن‌که معلول غرور و غرق شدن در دنیا و امور مادی است. خداوند در قرآن می‌فرماید: «يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ»^۲ ظاهری [محسوس] از زندگی دنیا را می‌شناسند و آنان از آخرت [که سرای ابدی و دارای نعمت‌های جاودانی و حیات سرمدی است]، بی‌خبرند.»

- غفلت از یاد خدا و توجه به حضرت احدیت.

زشتی‌های آشکار و پنهان (کسالت، سستی، غم، اندوه، ترس، سنگ‌دلی)

«الْكَسَلِ وَالْفُسْلِ وَالْهَمِّ وَالْجُبْنِ... وَالْقَسْوَةِ... وَالْفَوَاحِشِ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ...»

از جمله ویژگی‌هایی که در همه جوامع، ذیل رذیله و صفات ناپسند قرار می‌گیرند، اوصافی مانند: سستی در انجام امور، ترسو بودن و سنگ‌دلی است که در هر مورد

۱. نهج البلاغه، حکمت ۳۷۸.

۲. روم، آیه ۷.

می‌تواند تبعات منفی بسیاری در زندگی افراد ایجاد کند. در حالی که سستی و تنبلی، فرد را از اهدافش دور می‌کند و وی را به شخصی که دیگران همواره باید وی را در پناه خود بگیرند، تبدیل می‌کند. ترس موجب خواهد شد انسان از مبارزه در راه زندگی و اهدافش باز مانده و همواره تحت ظلم و آزار دیگران زندگی نماید. سنگدلی نیز موجب خواهد شد فرد نسبت به بسیاری از حریم‌ها که از سوی شارع یا عرف ارائه می‌شود، جرأت ورزیده و این حریم‌ها را درنوردد که طبیعتاً وی را به سوی جرم و گناه و ناهنجاری سوق می‌دهد. با عنایت به این‌که هر کدام از این رذایل، سرفصلی مستقل بوده و مستلزم تحقیق و بررسی مستقلی است، به همین مقدار اکتفا کرده و در نهایت، به این عبارت امام سجاد علیه السلام اشاره می‌شود که مجموعه امور ناپسند - اعم از ظاهری و باطنی - را مورد تقبیح قرار داده و از نزدیک شدن به آن بازداشته است.

فرمایش امام سجاد علیه السلام در این عبارت، به آیه کریمه قرآن اشاره دارد که می‌فرماید: «وَلَا تَقْرُبُوا الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ»^۱ به کارهای زشت و ناپسند نزدیک نشوید؛ چه آن‌ها که ظاهر باشد و چه پنهان. چه بسا بتوان گفت که ذکر عبارت «فواحش» که شامل گناهان کبیره و صغیره می‌شود، درصدد بازداشتن از هر صنف از گناه و نافرمانی نسبت به خداوند است. از این رو، حضرت از خداوند می‌خواهد که در هر صورت، یعنی در خلوت و جلوت، از گناهان بزرگ و کوچک او را مصون و محفوظ بدارد.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آمدی، عبد الواحد، غرر الحکم و درر الکلم، بیروت، مؤسسه الاعلمی، ۱۴۰۷ق.
۴. بادکوبه‌ای، واصف، در محضر عارفان، قم، نشر پارسایان، ۱۳۷۷ش.
۵. حمیری، عبد الله بن جعفر، قرب الاسناد، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۳ق.
۶. خمینی، روح الله، صحیفه امام، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، ۱۳۷۸ش.
۷. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ق.
۸. سعدی، مصلح الدین، گلستان.
۹. شیخ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۱۲ق.

آموزه‌های اخلاقی در دعای ابوحمزه ثمالی ■ ۳۰۳

۱۰. شیخ صدوق، محمد بن علی، علل الشرایع، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ق.
۱۱. کلینی، محمد بن یعقوب، الکافی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۵ش.
۱۲. مجلسی، محمدباقر، روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، بنیاد فرهنگی اسلامی، ۱۴۱۱ق.
۱۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمة، تهران، انتشارات دار الحدیث، ۱۴۱۶ق.
۱۴. مولوی، محمد بلخی، مثنوی معنوی.
۱۵. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۸ق.

آداب میهمانی در اسلام

زهرا رضائیان*

اشاره

ماه رمضان، ماه خدا است. انتساب ماهی از ماه‌های قمری به خداوند، همانند انتساب روح انسانی به خداوند، برای تعظیم و تکریم است. خداوند با این انتساب، بر آن است تا بر اهمیت و عظمت این ماه تأکید کند و انسان‌ها را به بزرگداشت آن تشویق نماید؛ هرچند که همه ماه‌ها از آن خدا است و چیزی در جهان، جز مظاهر وجودی خداوند نیست.

امام رضا علیه السلام درباره این ماه می‌فرماید: «ماه رمضان، ماه برکت است، ماه رحمت است، ماه آمرزش است، ماه توبه است و ماه بازگشت [به سوی خدا] است. هر کس در ماه رمضان آمرزیده نشود، در کدام ماه دیگر مورد آمرزش قرار می‌گیرد؟ از خدا بخواهید که روزه شما را بپذیرد و این (ماه رمضان) را آخرین ماه رمضان [از عمر] شما قرار ندهد و شما را توفیق طاعت خود ارزانی دارد و از نافرمانی او باز دارد که او، برترین مسئول است.»^۱

ماه رمضان، معروف به ماه میهمانی خدا است. طبیعی است این میهمانی، آداب و شرایط خاص خودش را دارد. ما نخست نیم‌نگاهی به آداب میهمانی ماه رمضان می‌اندازیم. پس درباره آداب میهمان‌داری در جامعه دینی می‌پردازیم:

ویژگی‌های ماه میهمانی خدا

روایات اسلامی، ویژگی‌ها و امتیازهایی را برای این ماه برشمرده‌اند که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از:

۱. ماه بخشش گناهان؛

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۹۶، ص ۳۴۱.

۲. ماهی که بهترین ماه‌ها است، روزها و شب‌هایش بهترین روزها و شب‌ها، ساعات و لحظه‌هایش بهترین ساعات و لحظه‌ها؛
۳. ماه میهمانی و ضیافت الهی؛
۴. ماهی که نفس کشیدن در آن، تسبیح و اعمال و عبادات، مقبول و دعاها مستجاب است؛

۵. در این ماه، درهای جهنم بسته و درهای بهشت باز است؛

۶. ماه سرنوشت، تقدیر، تقسیم روزی‌ها و مرگ و حیات است؛

۷. ماه برکت، رحمت و مغفرت است.^۱

ویژگی‌های میهمانی ماه رمضان

دعوت به ماه رمضان، دعوت به بهشت است و غذاهای این میهمانی نیز از نوع غذاهای بهشتی است. این میهمانی، دارای ویژگی‌های خاصی است:

۱. میزبان، خدا است و میهمانان خود را دعوت کرده است و در این دعوت، نه مجبور است، نه محتاج و نه این‌که به این میهمانی افتخار کند.

۲. وسیله پذیرایی: شب قدر، بهترین وسیله پذیرایی که هنگام نزول قرآن و فرود آمدن فرشتگان، استجاب دعا، لطافت روح، همدردی با گرسنگان و دوری از دوزخ است.

۳. زمان پذیرایی: ماه رمضان که به گفته روایات، اول آن رحمت، میانه آن مغفرت و آخر آن پاداش است.^۲

۴. چگونگی پذیرایی: شب قدر، به گونه‌ای است که در آن نیاز یک‌سال میهمانان تأمین می‌شود و زمین با نزول فرشتگان در شب قدر مزین می‌گردد.

۵. غذای این ماه، گرسنگی و تشنگی است. خداوند با گرسنگی و تشنگی، انسان را شست‌وشو می‌دهد. لطف غذای این میهمانی، آیات قرآن است. غذای این ماه، غذای روح است که برای رشد معنوی است و نه برای جسم.

این ماه، ماهی است که به میهمانی الهی دعوت شده‌ایم و می‌توانیم به بهترین شکل از این میهمانی استفاده کنیم. هستند کسانی که فرصت استفاده از این میهمانی عظیم را

۱. رک: شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۲، ص ۱۵۹؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۷۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۹۳، ص ۳۴۲.

نمی‌یابند و به جهت سرگرم شدن به کار دنیا، از آمدن و رفتن رمضان هیچ چیزی دستگیرشان نمی‌شود. ریاضتی که در میهمانی این ماه وجود دارد، شاید بزرگ‌ترین دستاورد ضیافت الهی است. برکاتی که روزه برای انسان دارد، به قدری از نظر معنوی و ایجاد نورانیت در دل انسان زیاد است که شاید بتوان گفت، بزرگ‌ترین آن‌ها همین روزه است.

آداب میهمانی خدا

اما این میهمانی خداوند، آدابی دارد که آن‌ها را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد:

۱. آدابی که توجه و پای‌بندی به آن‌ها، شرط حتمی برای ورود به میهمانی الهی است؛ یعنی پرهیز از مفطرات روزه به قصد قربت.

۲. آدابی که رعایت آن‌ها شرط ضروری برای بهره‌برداری انسان از این ضیافت الهی در تجدید حیات معنوی خویش و رسیدن به کمال روحی است؛ یعنی پرهیز از محرمات الهی. از این رو، با وجود گناهان که مانع رشد معنوی انسان است، روزه هرگز نمی‌تواند موجب تحول معنوی در انسان شود. بنابراین، روزه‌دار مبتلا به آفت گناه، از روزه‌اش بهره نمی‌برد. پس پرهیز از مفطرات روزه، شرط ورود به میهمانی الهی و پرهیز از گناهان، شرط بهره‌وری از برکات آن است.

۳. اگرچه رعایت این آداب شرط رسیدن به بهره‌وری کامل از میهمانی الهی است، اما باید توجه داشت که آداب مذکور استجابی‌اند و هر کس می‌تواند به اندازه توان و حال و فرصتی که دارد، از آن‌ها بهره‌مند گردد.^۱

یکی از سنت‌های خوبی که در بین مؤمنان رایج است، افطاری دادن و میهمانی اقوام و دوستان در ماه مبارک رمضان است. توجه پیدا کردن به کسانی که در اداره زندگی‌شان، به‌ویژه ضروری‌ترین امر یعنی غذا، با دشواری روبه‌رو هستند، یکی از حکمت‌های روزه است. در روایات نیز به افطاری دادن سفارش شده است. امام موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «افطاری دادن به برادر روزه‌دار، از اعمال بافضیلت‌تر است.»^۲ امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «کسی که مؤمنی را افطاری دهد، کفاره یک سال گناه او

۱. رک: شیخ طوسی، امالی، ص ۱۶۶؛ بحار الأنوار، ج ۶۹، ص ۲۸۹؛ ابن حنبل، مسند، ج ۳، ص ۳۰۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۰.

شمرده می‌شود و کسی که دو مؤمن را افطاری دهد، بر خداوند است که او را وارد بهشت سازد.^۱

اما نباید از یاد برد که هدف از ضیافت، اطلاع از حال یکدیگر، شاد کردن دل دیگران، همدردی و همدلی و در صورت نیاز، کمک به یکدیگر است. از این رو، باید از هر گونه اسراف و تجملات پرهیز کرد.

بعد از بحث میهمانی ماه رمضان، به بخش دیگر، یعنی آداب میهمان‌داری

جامعه دینی می‌پردازیم:

در همه جوامع، اهمیت و احترام به میهمان جایگاه خاصی داشته و اسلام در امر میهمان‌نوازی نیز آموزه‌های خاص ارائه نموده و پیروان خود را به آن دعوت کرده است. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الضَّيْفُ دَلِيلُ الْجَنَّةِ»^۲ میهمان، راهنمای بهشت است. از نظر اسلام، میهمانی نیز آدابی دارد که عمل به آن‌ها، انسان را در رسیدن به مقصد و قرار گرفتن در مسیر خدایی شدن، بسیار کمک می‌کند.

آداب میهمانی

۱. اجازه ورود به خانه

سرزده و بدون دعوت وارد شدن به خانه کسی، تا آن اندازه ناشایست است که خدا می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! در خانه‌های پیامبر داخل نشوید؛ مگر به شما برای صرف غذا اجازه داده شود؛ در حالی که (قبل از موعد نیایید و) در انتظار وقت غذا ننشینید؛ اما هنگامی که دعوت شدید، داخل شوید و وقتی غذا خوردید، پراکنده شوید.»^۳ اگرچه آیه شریفه در مورد پیامبر و ولیمه ایشان است، اما عمومیت آیه، شامل موارد دیگر نیز می‌شود؛ یعنی این‌که اولاً، بدون دعوت نباید وارد خانه کسی شد؛ همچنان‌که رسول خدا ﷺ به علی رضی الله عنه فرموده است: «یا علی! هشت گروه‌اند که اگر به آن‌ها اهانت شد، باید تنها خود را ملامت کنند: یکی از آن‌ها کسی [است] که بدون

۱. همان، ص ۱۰۱.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۶، ص ۱۵۷، ح ۳.

۳. احزاب، آیه ۵۳.

دعوت، بر سر سفره‌ای می‌نشیند و [دیگری] میهمانی که به صاحب‌خانه دستور می‌دهد...^۱ «ثانیاً، ضمن آن‌که باید از رفتن به خانه کسی بدون دعوت پرهیز نمود، وقتی دعوتی نیز صورت می‌گیرد، باید اجابت کرد. امام رضا علیه السلام فرمود: «افراد سخاوتمند، از خوراک دیگران استفاده می‌کنند تا دیگران هم از امکانات ایشان بهره گیرند و استفاده کنند؛ ولی افراد بخیل از غذای دیگران نمی‌خورند تا آن‌ها هم از غذای ایشان نخورند.»^۲ اجابت دعوت، تا آن‌جا اهمیت دارد که رسول‌خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «ثَلَاثَةٌ مِنَ الْجَفَاءِ... وَ أَنْ يُدْعَى الرَّجُلُ إِلَى طَعَامٍ فَلَا يُجِيبُ أَوْ يُجِيبُ فَلَا يَأْكُلُ؛^۳ سه چیز است که ستم و جفا محسوب می‌شود: [و از جمله آن‌ها است] کسی که به میهمانی و غذا دعوت شود و اجابت نکند و اگر اجابت کرد، غذا نخورد.»

در ضمن، نباید فراموش کرد که حضور طولانی‌مدت پیش یا پس از صرف غذا، چندان مناسب نیست؛ زیرا ممکن اسباب تکلف و سختی میزبان را فراهم آورد، مگر در مواردی که هدف میزبان از این دعوت، برپایی محفل انس و همنشینی باشد.

۲. سادگی در پذیرایی

برگزاری میهمانی‌های پر تکلف و توأم با تجمل و اسراف، نه تنها از نظر اسلام پسندیده نیست، بلکه از آن نیز نهی شده است. از نظر اسلام، باید پذیرایی‌ها ساده باشد؛ هم میزبان از آنچه دارد، مضایقه نکند و هم میهمان بیش از آن را انتظار نداشته باشد. امام صادق علیه السلام فرموده است: «افراد با ایمان، از برادر مؤمن خود رودرواسی ندارند و من نمی‌دانم کدام یک از این دو عجیب‌تر است؟ کسی که به هنگام ورود بر برادر خود، او را به تکلف می‌افکند و یا کسی که شخصاً به سراغ تکلف برای میهمان می‌رود؟»^۴ با رعایت اعتدال در میهمانی‌ها، می‌توان جلوی بسیاری از اسراف‌ها را گرفت و آن را برای نیازمندان صرف کرد.

در روایتی آمده است: مردی امام علی علیه السلام را به خانه دعوت کرد. حضرت فرمود: «به سه شرط می‌آیم.» آن مرد پرسید: آن شرایط چیست؟ امام پاسخ داد: «یکی این‌که از

۱. بحار الأنوار، ج ۵۷، ص ۴۴۴.

۲. همان، ص ۴۴۶.

۳. همان، ص ۴۴۷.

۴. همان، ص ۴۵۳.

بیرون خانه چیزی برایم تهیه نکنی. دوم آن که آنچه را در خانه داری، پنهان و ذخیره نسازی (هر چه داری، بیاوری). سوم آن که به خانواده‌ات زحمت ندهی.» مرد گفت: باشد، می‌پذیرم. حضرت قبول کرد و میهمان خانه او شد.^۱

۳. سلام به اهل خانه

سلام، یک سنت الهی است که خداوند در قرآن بر آن تأکید نموده و خود نیز بارها به پیامبران و شهدا سلام کرده و به ما نیز دستور داده است: «فَإِذَا دَخَلْتُمْ بُيُوتًا فَسَلِّمُوا عَلَىٰ أَنْفُسِكُمْ تَحِيَّةً مِّنْ عِنْدِ اللَّهِ»^۲ و هنگامی که داخل خانه‌ای شدید، بر خویشتن سلام کنید؛ سلام و تحیتی از سوی خداوند.» رسول خدا ﷺ نیز فرمود: «کسی که داخل خانه شود، سلام کند که سبب برکت می‌شود و ملائکه در آن خانه انس می‌گیرند.»^۳

۴. پرهیز از غیبت

یکی از جاهایی که معمولاً در آن غیبت صورت می‌گیرد، مجالس میهمانی است. در چنین مجالسی، باید از غیبت پرهیز و از غیبت دیگران جلوگیری کرد و اگر نمی‌توان با آن مقابله نمود، باید به نشانه اعتراض مجلس را ترک نمود. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «کسی که در حضور او از برادر مؤمنش غیبت شود و او به یاریش برخیزد، خداوند در دنیا و آخرت او را یاری دهد و کسی که در حضور او از برادر مؤمنش غیبت شود و او با آن که می‌تواند یاریش کند، به یاری او برنخیزد و از وی دفاع نکند، خداوند او را در دنیا و آخرت پست گرداند.»^۴

۵. وظایف میزبان و میهمان

دین مبین اسلام، در باب میهمانی و میهمان‌داری، وظایفی را برای میهمان و میزبان مشخص کرده است که طرفین باید آن‌ها را مراعات کنند. بعضی از این وظایف، برای راحتی حال میهمان و میزبان است و برخی دیگر، به جهت افزون شدن ثواب میهمان‌داری و میهمانی رفتن است.

۱. شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۴۵.

۲. نور، آیه ۶۱.

۳. محمد باقر مجلسی، حلیة المتقین، ص ۲۲۳.

۴. شیخ صدوق، ثواب الاعمال، ص ۱۴۸.

الف. وظایف میزبان

برخی از مهم‌ترین وظایف میزبان در پذیرایی از میهمان، عبارت‌اند از:

* تکریم میهمان

میزبان باید با روی گشاده به استقبال میهمان برود و در طول میهمانی، با سخنانی خوش او را مسرور سازد. وسایل آسایش و راحتی وی را آن‌گونه که مناسب عادت پسندیده زمانش باشد، فراهم ساخته و در اختیار او قرار دهد. رسول خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ مِنْ حَقِّ الضَّيْفِ أَنْ يُكْرَمَ وَأَنْ يُعَدَّ لَهُ الْخِلَالُ»^۱ از حقوق میهمان است که میزبان او را احترام کند و برایش خلال دندان فراهم نماید.»

میزبان نباید میهمان را به کار گیرد و باید از رفتاری که سربار بودن میهمان را برساند، بپرهیزد. ابن ابی‌یعفور می‌گوید: در خانه امام صادق علیه السلام میهمانی را دیدم. روزی او برای انجام کاری برخاست، حضرت به او اجازه ندادند و شخصاً آن کار را انجام دادند و فرمودند: «نَهَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ أَنْ يُسْتَخْدَمَ الضَّيْفُ»^۲ رسول خدا ﷺ از به کار گرفتن میهمان، نهی نموده است.»

روزی امام رضا علیه السلام میهمانی را دعوت کرد و با احترام، میهمان خود را به داخل خانه آورد. پس از پذیرایی، با هم به گفتگو پرداختند. در میان سخن آنان، باد چراغ را خاموش کرد. میهمان، بی‌درنگ، از جای خود برخاست که آن را روشن کند؛ ولی امام دست او را گرفت و نشانید و مانع شد که او از جایش بلند شود. سپس خود برخاست و چراغ را روشن کرد و دوباره کنار او نشست و برای این‌که میهمان ناراحت نشود، با لبخندی به او فرمود: ما خاندانی هستیم که دوست نداریم میهمان خود را به کار بگیریم و او را به زحمت بیندازیم.^۳

همچنین در بهداشت و پاکیزگی غذا، ظرف‌ها و محل پذیرایی میهمان باید دقت کنید؛ در فراهم کردن اسباب بازگشت او عجله نمایید؛ اما اگر خودش تصمیم به رفتن گرفت، بدرقه‌اش نماید؛ همچنان که در سخنی از رسول خدا ﷺ آمده است: «مِنْ حَقِّ

۱. اصول کافی، ج ۶، ص ۲۸۵.

۲. همان، ص ۲۸۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۰۲.

الضَّيْفِ أَنْ تَمْشِيَ مَعَهُ فَتُخْرِجَهُ مِنْ حَرَمِكَ إِلَى الْبَابِ؛ از جمله حقوق میهمان، این است که همراه او بروی و تا درب منزلت او را بدرقه کنی.^۱

در روایتی آمده است: پدر و پسری، میهمان امیر مؤمنان علیه السلام شدند. حضرت آن دو را در بالای مجلس نشاند و خود به احترام آنها در برابرشان نشست و دستور داد تا غذا آوردند. پس از صرف غذا، قنبر طشت و ظرف آب و حوله‌ای آورد که دستشان را بشوید. امام علیه السلام از جا برخاست و ظرف آب را از قنبر گرفت تا خود دست پدر را بشوید. مرد خود را به قدم امام افکنده، عرض کرد: شما روی دست من آب بریزید؛ در حالی که خدا مرا می‌بیند؟ حضرت فرمود: «بنشین و دست خود را بشوی. خدا هم می‌بیند که برادرت که با تو فرقی ندارد، به تو خدمت می‌کند.» مرد، اطاعت کرد و نشست. امام فرمود: «تو را به حق بزرگی که بر گردنت دارم، قسم می‌دهم چنان آرام بنشین و دست خود را بشوی که گویی قنبر روی دستت آب می‌ریزد.» پس از شستن دست او، ظرف آب را به فرزندش محمد حنفیه داد و فرمود: «فرزندم! اگر این جوان تنها آمده بود، خودم روی دستش آب می‌ریختم؛ ولی خداوند دوست ندارد که پدر و پسر وقتی در کنار هم هستند، به یک اندازه احترام شوند. اکنون که پدر، دست پدر را شست، تو هم دست پسر را بشوی.» محمد برخاست و دست پسر را شست.^۲

* رعایت حال میهمان

معمولاً میهمان در خانه میزبان تا اندازه‌ای در غذا خوردن حیا می‌کند. از این رو، میزبان باید طوری برخورد کند که او خجالت نکشد و درباره این که غذا خورده یا نه؟ غذا میل دارد یا نه؟ و... سؤالی نپرسد و بدون سؤال، هر چه دارد، برایش مهیا کند. امام صادق علیه السلام در این زمینه فرموده است: «به برادرت که بر تو وارد شده است، نگو: آیا امروز چیزی خورده‌ای؟ بلکه هرچه خوردنی داری، نزد او بیاور.»^۳

میزبان باید در صورت امکان با میهمان غذا بخورد و این دسته و آن دسته، فقر و غنا، کوچکی و بزرگی و مانند آن را بهانه جداسازی سفره میهمانی قرار ندهد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «صاحب‌خانه (میزبان)، قبل از دیگران شروع کند و بعد از آنها

۱. همان، ج ۷۵، ص ۴۵۳.

۲. همان، ج ۴۱، ص ۵۶.

۳. همان، ج ۷۵، ص ۴۵۵.

دست بشوید»^۱ زیرا ممکن است بعضی از میهمان‌ها کمرو باشند و در صورت غذا نخوردن صاحب‌خانه، آنان هم غذا نخورند و یا هنوز سیر نشده، از غذا خوردن دست بکشند؛ همچنان که رسول خدا ﷺ خود نیز بر سفره‌های جمعی، زودتر از همه دست به غذا می‌برد و دیرتر از همه دست از غذا می‌کشید تا دیگران بدون حجب و حیا و خجالت کشیدن، غذا بخورند.

غذا خوردن با میهمان، علاوه بر آن‌که موجب نزدیکی دل‌های مؤمنان می‌شود و سوء ظن‌ها را از بین می‌برد، موجب رضایت و دوستی خدا و رسولش می‌شود و این پاداش بزرگی است. رسول خدا ﷺ فرموده است: «هر کس دوست دارد که خدا و رسولش او را دوست داشته باشند، با میهمان خود غذا بخورد.»^۲

* تهیه غذای مناسب

همچنین برای پذیرایی، باید غذای کافی و مناسب فراهم سازد؛ نه کم که میهمان گرسنه دست بکشد و نه زیاد که اسراف شود. زیاد بودن میهمانان و حجم کارها نیز نباید سبب شود که در تهیه غذا و انجام پذیرایی، از کیفیت آن کاسته شود. ضمن آن‌که میزبان باید از کوچک شمردن غذا بپرهیزد. اسلام، از این گفتارهای نادرست نهی کرده است؛ چرا که غذا نعمت خدا است. پس، از تحقیر آن باید جداً پرهیز کرد. رسول خدا ﷺ فرمود: «انسان را همین گناه بس که آنچه را که تقدیم برادران میهمان خود می‌کند، کم شمارد و میهمان را همین گناه بس که آنچه را که میزبان‌شان برای آن‌ها فراهم می‌کند، کم شمارند.»^۳

ب. وظایف میهمان

مسئولیت‌ها همیشه جنبه متقابل دارند؛ از این رو میهمان نیز وظایفی دارد که باید آن‌ها را رعایت کند. برخی از این تکالیف عبارت‌اند از:

* به تکلف نینداختن میزبان

یکی از وظایف میهمان این است که اگر میزبان وضع خوبی ندارد و قدرت مالی او ضعیف است، از او تقاضای غذایی غیر از آنچه برایش می‌آورند، نکند؛ حتی اگر می‌داند

۱. همان، ج ۲۵، ص ۲۶۴.

۲. ورام بن ابی‌فراس حلی، تنبیه الخواطر، ج ۲، ص ۱۱۶.

۳. احمد بن محمد بن خالد، برقی، محاسن، ج ۲، ص ۴۱۴.

میزبان غذای مورد علاقه‌اش را تهیه می‌کند؛ اما از نظر اخلاقی و عرفی، این تقاضا صحیحی نیست. میهمان باید پیشنهاد میزبان را بپذیرد و آن را انجام دهد. قرآن با صراحت می‌فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که به شما گفته شود: «مجلس را وسعت بخشید (و به تازه‌واردها جا دهید)»، وسعت بخشید. خداوند [بهشت را] برای شما وسعت می‌بخشد و هنگامی که گفته شود: «برخیزید»، برخیزید. اگر چنین کنید، خداوند کسانی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد و خداوند به آنچه انجام می‌دهید، آگاه است.»^۱ برای مثال، هر جایی را که میزبان برای نشستن به او پیشنهاد کرد، بپذیرد. امام باقر علیه السلام در این زمینه فرموده است: «إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمْ عَلَى أَخِيهِ فِي رَحْلِهِ فَلْيَقْعُدْ حَيْثُ يَأْمُرُ صَاحِبُ الرَّحْلِ فَإِنَّ صَاحِبَ الرَّحْلِ أَعْرَفَ بَعُورَةَ بَيْتِهِ مِنَ الدَّاخِلِ عَلَيْهِ»^۲ هرگاه یکی از شما به خانه برادرش وارد شد، هر جا صاحب‌خانه گفت همان جا بنشیند؛ زیرا صاحب‌خانه به وضع اتاق خود از میهمان آشناتر است.»

همچنین وقتی برای میهمانی دعوت می‌شود، اگر میزبان فقط او را دعوت کرده است، نباید فرد دیگری را با خود همراه ببرد؛ حتی فرزندش را. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِذَا دُعِيَ أَحَدُكُمْ إِلَى طَعَامٍ فَلَا يَسْتَبِيعَنَّ وَ لَدَهُ فَاتَهُ إِنْ فَعَلَ ذَلِكَ، كَانَ حَرَامًا وَ دَخَلَ غَاصِبًا»^۳ هرگاه یکی از شما به میهمانی دعوت شد، فرزندش را به دنبال خود راه نیندازد. اگر چنین کند، کار حرامی کرده و غاصبانه وارد خانه میزبان شده است.»

* عدم خیانت به میزبان

در بین مردم معروف است: اگر کسی نان و نمک کسی را خورد، دیگر نباید به او خیانت کند. یکی از وظایف میهمان، این است که وقتی به خانه کسی رفت و نان و نمک او را خورد، به هیچ عنوان به او خیانت نکند و باید جان، مال، ناموس و آبروی میزبان از طرف او در امان باشد.^۴

۱. مجادله، آیه ۱۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۲، ص ۴۵۱.

۳. الکافی، ج ۲، ص ۲۷۰.

۴. رک: محمدی، نورمراد، میهمان‌داری در اسلام، ص ۶۵.

* پرهیز از گلایه و عیب‌جویی

آنچه در مجالس میهمانی و یا بعد از آن ممکن است مطرح شود، گلایه است. متوقع نبودن از دیگران، نتیجه‌اش آرامش وجدان و آسایش درون است. میهمان نباید از غذا و جا و شرایطی که ممکن است بر طبق میل و انتظارش نباشد، عیب‌جویی و شکوه کند؛ زیرا گلایه، نه عیوب و کاستی‌های گذشته را اصلاح می‌نماید، نه چیزی را عاید میهمان می‌کند؛ بلکه پایین بودن سطح اندیشه و افق فرهنگ او را نشان می‌دهد.

برخی آثار میهمان‌نوازی

میهمان‌داری آثار و برکات فراوانی دارد و هیچ کس از ثمرات آن بی‌بهره نمی‌ماند. خیمه می‌گوید: خدمت امام باقر علیه السلام رسیدم تا با حضرت خداحافظی کنم. امام فرمود: «ای خیمه! هر کدام از دوستان و هواداران ما را دیدی، سلام ما را به آنان برسان و آنان را به تقوای الهی سفارش کن که توانگران به فقیران سر بزنند، توانمندان به ناتوانان سرکشی کنند، زندگان در تشییع جنازه مردگان شرکت کنند و در خانه‌های هم یکدیگر را دیدار کنند. این‌گونه دیدارها، سبب احیای امر ما می‌گردد.»^۱

یکی از آثار میهمان‌داری، افزایش روزی است. در پرتو این کار شایسته، عنایت‌های ویژه حق تعالی نصیب انسان می‌شود و روزی میزبان افزایش می‌یابد؛ همچنان که در سخنی از رسول خدا صلی الله علیه و آله آمده است: «الضَّيْفُ يَنْزِلُ بِرِزْقِهِ وَيَرْتَحِلُ بِذُنُوبِ أَهْلِ الْبَيْتِ»^۲ میهمان، روزی خود را می‌آورد و گناهان اهل خانه را می‌برد. امام علی علیه السلام نیز فرموده: «هیچ مؤمنی نیست که صدای پای میهمان را بشنود و به واسطه آمدن میهمان خوشحال بشود؛ مگر این‌که گناهانش آمرزیده شود؛ حتی اگر به اندازه مسافت بین زمین و آسمان باشد.»^۳

موانع میهمان‌داری

یکی از ضعف‌های تمدن شهری و صنعتی، فروکش کردن پیوندهای خویشاوندی و دوستی است. جامعه اسلامی نیز با وجود سفارش‌های فراوان قرآن و عترت علیهم السلام به

۱. کلینی، ج ۶، ص ۱۷۵.

۲. بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۴۶۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۵۷.

علت متأثر شدن از دیگر فرهنگ‌ها و یا عواملی دیگر، دچار آسیب‌هایی در این زمینه شده است. برخی موانع میهمان‌داری به شرح ذیل است:

۱. کمبود شناخت

آشنا نبودن با آثار ارزشمند میهمانی، مانند تقویت روابط خانوادگی و رفع مشکلات اجتماعی، سبب می‌شود که این نوع روابط اندک‌اندک کم شود و گاه حتی به فراموشی سپرده شوند. با بالا رفتن سطح آگاهی و توجه به آثار خوب بازدید و میهمانی، هر گونه بهانه‌ای در شانه خالی کردن نسبت به این خصلت ارزشمند، بی‌توجیه خواهد بود و هر کس به فراخور حال و جایگاه خویش، برای میهمانی و دید و بازدید حساب باز خواهد کرد.

۲. هزینه‌سازی

امروز میهمانی‌ها و جشن‌های پر زرق و برق، هدایای سنگین به بهانه‌های گوناگون، مدپرستی و تجمل‌گرایی، انتظارات نابه‌جای برخی خویشاوندان و چشم و هم‌چشمی‌ها، برای خانواده‌ها هزینه‌های سنگین و کمرشکنی به بار آورده است که گاه برای حفظ آبرو، آنان را زیر بار قرض‌های سنگین برده است. در چنین شرایطی، طبیعی است که روابط برخی ارحام که نمی‌توانند خود را با زمانه تطبیق کنند، به سردی و جدایی می‌گراید.

ریشه این نابسامانی و هزینه‌های سنگین را باید در فاصله گرفتن از معارف زلال قرآنی و سیره اولیای الهی جستجو کرد. قرآن کریم مردم را به استفاده درست از نعمت‌های الهی تشویق کرده و آنان را از اسراف برحذر داشته است: «كُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ»^۱ بخورید و بیاشامید و زیاده‌روی نکنید که او (خداوند) اسرافکاران را دوست نمی‌دارد.»

روزی امیر مؤمنان علیه السلام به علاء بن زیاد که خانه‌ای وسیع و مجلل برای خود ساخته بود، گفت: «با این خانه بزرگ، در این دنیا می‌خواهی چه کنی؟ تو در آخرت به چنین منزل وسیعی، بیش از دنیا نیاز داری؛ مگر آن‌که بخواهی از همین خانه وسیع دنیوی، به آخرت برسی؛ مثل این‌که در این خانه از میهمان پذیرایی کنی، صلّه رحم نمایی، به

۱. اعراف، آیه ۳۱.

بستگانت برسی، حقوقی را که از این خانه بر گردن تو است، ادا کنی. در این صورت، از همین خانه به آخرت می‌رسی.»^۱

رسول اکرم ﷺ فرمود: «هر کس طعامی را از روی ریا و خودنمایی اطعام کند و میهمانی دهد، در روز قیامت همانند آن را خداوند از طعام‌های دوزخی به او می‌خوراند.»^۲

۳. حرص

از موانع و آفات دید و بازدید، حرص و زراندوزی است. برخی افراد، محاسبات دقیقی انجام می‌دهند تا منافع بسیاری را برای خود جمع‌آوری کنند. به گمان آنان، دعوت از میهمان و بازدید از والدین و دیگر ارحام، سودی ندارد و عوض آن می‌توان سودهای مادی هنگفتی را به دست آورد. به همین جهت، از صله رحم و دلجویی و رسیدگی به نیازمندی‌های عاطفی و مادی خویشاوندان خود سر باز می‌زنند.

این گروه، از دیدگاه امیر مؤمنان علیه السلام برده طمع‌هایند^۳ و بر مرکب رنج سوار شده^۴ و با حرص، از ارزش خود می‌کاهند و در روزی‌شان فزونی نمی‌یابند.^۵

منابع:

۱. کتابنامه
۲. قرآن.
۳. نهج البلاغه، تحقیق صبحی صالح، قم، دارالهجره؛ ترجمه و شرح فیض الاسلام، کتابفروشی اسلامی؛ ترجمه جعفر شهیدی، چاپ هفدهم، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی؛ شرح محمد عبده، چاپ چهارم، بیروت، دارالمعرفه.
۴. کلینی، محمد بن یعقوب، اصول کافی، تحقیق علی‌اکبر غفاری، چاپ سوم، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۷ق؛ دارالتعارف، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۱ق؛ دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۳ق.

۱. نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۴۵۵.

۳. عیون الحکم و المواعظ، ص ۴۰.

۴. همان، ص ۲۷.

۵. همان، ص ۴۹.

۵. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، مؤسسه‌ الوفاء، بیروت، ۱۴۰۴ق و نیز چاپ دوم، ۱۴۰۳ق؛ دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۶. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، تحقیق علی‌ اکبر غفاری، چاپ دوم، مؤسسه‌ النشر الاسلامی، قم، ۱۴۰۴ق.
۷. حلی، ورام بن ابی‌ فراس، تنبیه‌ الخواطر، انتشارات مکتبه‌ الفقیه، قم.
۸. طبرسی، تهذیب‌ الاحکام، چاپ دوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۱۳ق؛ چاپ چهارم، دارالکتب‌ الاسلامیه، ۱۳۶۵ش.
۹. جعفری، محمدتقی، ترجمه و شرح نهج‌ البلاغه، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، چاپ پنجم، ۱۳۷۵ش.
۱۰. صدوق، ثواب‌ الاعمال، چاپ دوم، منشورات الشریف‌ الرضی، قم، ۱۳۶۸ش.
۱۱. مجلسی، محمدباقر، حلیه‌ المتقین، چاپ سوم، انتشارات باقرالعلوم، ۱۳۷۰ش.
۱۲. صدوق، خصال، تصحیح علی‌ اکبر غفاری، انتشارات جامعه‌ مدرسین، قم، ۱۳۶۳ش.
۱۳. فتال نیشابوری، محمدبن‌ احمد، روضه‌ الواعظین و بصیره‌ المتعظین (ط - القدیمة)، انتشارات رضی، قم، ۱۳۷۵.
۱۴. لیثی واسطی، علی بن محمد، عیون‌ الحکم و المواعظ، تحقیق حسین حسنی بیرجندی، دارالحديث، قم، ۱۳۷۶ش.
۱۵. برقی، المحاسن، دارالکتب‌ السلامیه، قم، ۱۳۷۱ق.
۱۶. محدث‌ نوری، مستدرک‌ الوسائل، مؤسسه‌ آل‌ البیت، قم، ۱۴۰۸ق.
۱۷. طبرسی، مکارم‌ الاخلاق، چاپ ششم، الشریف‌ الرضی، ۱۳۹۲ق.
۱۸. صدوق، من‌ لایحضره‌ الفقیه، طبع دوم، انتشارات جامعه‌ مدرسین، قم.
۱۹. محمدی، نورم‌راد، میهمان‌داری در اسلام، چاپ اول، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، قم، ۱۳۷۸ش.
۲۰. حرعاملی، وسایل‌ الشیعه، چاپ پنجم، دار احیاء التراث العربی، بیروت، ۱۴۰۲.

حق الناس از منظر اسلام

حجت الاسلام والمسلمین روح الله شریعتی*

اشاره

اقامه قسط و برقراری عدالت اجتماعی، یکی از عمده‌ترین اهداف بعثت پیامبران است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ»^۱ ما رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم و با آن‌ها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حق از باطل نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند. ادای حق الناس، یکی از مصادیق عدالت اجتماعی است؛ چنان‌که احترام به حقوق دیگران، از جمله اساسی‌ترین اهداف ادیان آسمانی به شمار می‌رود. حقوقی که اسلام برای فرد در نظر دارد، ممکن است در ارتباط فرد با خالق باشد یا در ارتباط با مخلوق که نوع اول را «حق الله» و نوع دوم را «حق الناس» می‌نامند. تفصیل این حقوق، در رساله حقوق امام سجاد علیه السلام آمده است.

در این مقاله، به بررسی برخی از حقوق افراد که رعایت آن جنبه الزامی دارد می‌پردازیم. در این راستا ابتدا پس از بیان اهمیت موضوع به مبانی دینی آن در قرآن و روایات پرداخته، سپس آثار دنیوی و اخروی عدم رعایت حق الناس و در نهایت توبه از آن را دنبال خواهیم کرد.

اهمیت حق الناس

در اهمیت حق الناس همین بس که طولانی‌ترین آیه قرآن در این باب است؛ آیه ۲۸۲ سوره بقره در مورد قرض و این‌که چطور قرض داده شود تا حق کسی پایمال نگردد، می‌باشد. همچنین بسیاری از آیات قرآن در خصوص ابعاد مختلف «حق الناس» است؛

* عضو هیأت علمی پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

برای نمونه، این که خداوند دستور داده در صورت تحقق شرایط خاص، چهار انگشت سارق قطع شود و این خود، اهتمام شارع به حق الناس را می‌رساند.^۱ اسلام حقوقی متقابل برای افراد نسبت به یکدیگر و همچنین افراد نسبت به حکومت قائل شده و هر یک را موظف به رعایت حقوق دیگری کرده است. به فرمایش امام علی علیه السلام خداوند ادا کردن حق الناس را مهم‌تر از حق الله دانسته است: «جَعَلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ حُقُوقَ عِبَادِهِ مُقَدِّمَةً عَلَى حُقُوقِهِ فَمَنْ قَامَ بِحُقُوقِ عِبَادِ اللَّهِ كَانَ ذَلِكَ مُؤَدِّيًّا إِلَى الْقِيَامِ بِحُقُوقِ اللَّهِ»^۲ خداوند حقوق بندگانش را مقدم بر حقوق خود قرار داده و کسی که حقوق بندگانش را رعایت کند، حقوق الهی را نیز رعایت خواهد کرد.»

گسترده‌گی معنای حق الناس

دین، مفهوم عامی برای حق الناس قائل است. دین می‌گوید: اگر انسان با کسی حتی دو ساعت همراه بود، بر او حرمت و حقی پیدا می‌کند؛ چه رسد به این که عمری شریک زندگی‌اش باشد. به همین دلیل، حق هر رفتاری را با همسر و همراه خود ندارد و پاسداشت حق او لازم است؛ هرچند او دین دیگری داشته باشد. علی علیه السلام فرمود: «ما تَأَكَّدَتِ الْحَرَمَةُ بِمَثَلِ الْمُصَاحِبَةِ وَ الْمُجَاوِرَةِ»^۳ هیچ چیز بیشتر از حرمت نگه داشتن همسپینی و مجاورت در دین تأکید نشده است.» امیر مؤمنان علیه السلام قبل از شهادت در وصیت خود فرمودند: «اللَّهُ اللَّهُ فِي جِيرَانِكُمْ، فَإِنَّهُمْ وَصِيَّةُ نَبِيِّكُمْ، مَا زَالَ يُوصِي بِهِمْ حَتَّى ظَنَّنَا أَنَّهُ سَيُورَثُهُمْ»^۴ در مورد همسایگان خود خوش رفتاری کنید؛ چرا که آنان مورد توصیه و سفارش پیامبر شما هستند. او همواره نسبت به همسایگان سفارش می‌نمود؛ تا آن‌جا که ما گمان بردیم به‌زودی سهمیه‌ای از ارث برایشان قرار خواهد داد.» حتی هم‌شهری بودن و نزدیکی به افراد به لحاظ جغرافیایی، حقی بر عهده فرد می‌آورد که مثلاً در کمک‌ها مقدم بر دیگران است؛ یعنی در این موارد، حتی در پرداخت صدقات

۱. مانده، آیه ۳۸: «وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا.»

۲. عبدالواحد آمدی، غرر الحکم و درر الکلم، ج ۳، ص ۳۷۰، ش ۴۷۸۰.

۳. غرر الحکم، ش ۹۵۲۸.

۴. نهج البلاغه، نامه ۴۷.

واجبه مانند زکات فطره به فقرا، افراد نیازمند منطقه و شهر خود انسان در اولویت قرار می‌گیرد.

از امام صادق علیه السلام روایت شده است که به اسحاق بن عمار فرمود: «با إسحاق... و إن جالسك يهودي فأحسن مجالسته»^۱ حتی اگر فردی یهودی با تو همنشین بود، به بهترین وجه با او همنشینی کن.» مروی است حضرت امیر در راهی با فردی ذمی (غیر مسلمان) همسفر بودند. پس از جدا شدن، چند قدمی را با او همراهی کردند و در پاسخ به سؤال وی از این کار فرمود: تکمیل همراهی به این است که وقتی فرد از همراهش جدا می‌شود، او را (چند قدمی) همراهی کند. پیامبر ما این گونه به ما امر فرموده است. ذمی گفت: بی‌شک، پیروان او به جهت این اعمال بزرگ‌منشانه او پیروش شده‌اند. شاهد باش که من نیز روش و رفتار تو را می‌پذیرم و چند قدمی حضرت را مشایعت کرد و بعد که حضرت را شناخت، مسلمان شد.^۲

همچنین بستگان و فامیل بر انسان حق دارند. عدم قطع رابطه با اقوام یا صله رحم، یکی از موضوعات مورد تأکید اسلام است که آیات و روایات بسیاری نیز در این خصوص وجود دارد و قطع رابطه، به خصوص از نزدیکان، مسلماً پیامدهای دنیوی و اخروی بدی را به همراه دارد. رهبران دینی در بحث صدقه نیز توصیه کرده‌اند که اگر در بین بستگان و نزدیکان فقیری هست، صدقه به او داده شود.^۳

حق الناس الزامی

موارد فوق، حقوق توصیه‌ای است که افراد بر یکدیگر دارند و الزامی نیستند. البته دین بر رعایت آن‌ها تأکید دارد و رعایت یا عدم رعایت آن‌ها آثار دنیوی و اخروی برای انسان دارد؛ اما آنچه محل بحث ما در این نوشتار است، حق الناس الزامی است؛ حقوقی که از نگاه دین لازم است رعایت شود و توصیه‌ای نیست؛ به بیان دیگر، عدم رعایت آن‌ها مجازات دنیوی یا عذاب اخروی را به دنبال دارد. این حقوق از

۱. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۲۸۹.

۲. کلینی، اصول کافی، ج ۲، ص ۶۷۰.

۳. اشاره به مصارف زکات فطره شود که توصیه شده اگر فرد اقوام فقیر دارد، به آنان دهد؛ حتی اگر دسترسی به آن‌ها ندارد، می‌تواند فطره را کنار بگذارد و بعداً بپردازد.

برخوردهای بین افراد یا بین فرد و حکومت ایجاد می‌شود؛ برخوردهایی که از رهگذر آن، ضرری به فرد برسد و حقی از او ضایع شود و در نتیجه، حقی به نفع او و بر عهده تزییع‌کننده ایجاد می‌شود.

رعایت برخی حقوق، لازم و ضروری است و عدم رعایت آن‌ها مایه بی‌نظمی جامعه و گاه اخلال در نظام اجتماعی است. این حقوق، گاه حتی بر حقوق الهی، مثل عبادات مقدم می‌شود؛ همچنان‌که مراجع تقلید فتوا داده‌اند که اگر طلبکاری از بدهکارش که در حال نماز است، بدهی خود را مطالبه کرد و عجله داشت، بر بدهکار مجاز است که در صورت وسعت وقت نماز، آن را بشکند و پس از پرداخت بدهی، دوباره نماز بخواند؛ در حالی که در مواقع عادی، شکستن نماز، حرام است. نمونه دیگر این‌که فردی که غسل می‌کند، اگر قصد دارد پول صاحب حمام را نهدد یا از پول غصبی و حرام پول او را بپردازد یا این‌که در خانه غسل کند و پول آب آن را به دولت نهدد، غسلش باطل است.

یکی از امامان معصوم علیه السلام فردی از اصحاب خود را در مکه دیدند و از حال او جويا شدند. او گفت: آمدم مکه بمانم و عبادت کنم. در ضمن گفتگو، امام فهمیدند که او به کسی بدهکار است. از این رو، خطاب به او فرمود: برو قرضت را بده؛ نمی‌خواهد در مکه بمانی!

می‌گویند جنازه‌ای را آوردند تا پیامبر بر آن نماز بخواند. حضرت فرمود: آیا ایشان بدهکار است؟ گفتند: بله. پیامبر از نماز بر آن ابا کردند تا این‌که امیر مؤمنان علیه السلام قرضش را بر عهده گرفت و پیامبر نمازش را خواند. امام صادق علیه السلام درباره این رفتار پیامبر فرمود: برای موعظه گرفتن افراد که دین و بدهی خود را سبک نشمارند، چنین کردند.^۱ نکته‌ای شایان توجه این است که در باب حق‌الناس الزامی تفاوت نمی‌کند حق کوچک باشد یا بزرگ، فرد مورد نظر کودک باشد یا بزرگسال، زن باشد یا مرد، از نزدیکان فرد باشد یا فرد غریب باشد، در همه این موارد حق‌الناس صادق است و آثار و

۱. به نقل از پایگاه اینترنتی درس‌هایی از قرآن، محسن قرائتی.

۲. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۹۵۸.

پیامدهای خاص خود را به دنبال دارد. همچنین در حق الناس، حسب و نسب، ریس و مرئوسی یا پدر و فرزندی معنا ندارد.

بدترین نوع حق الناس آن است که صاحب حق نتواند با فرد طرف شود. از روایات بر می آید که این فرد با خدا طرف است و فردای قیامت، خداوند حق او را خواهد گرفت. در حدیث آمده است: «إِيَّاكَ وَ ظُلْمَ مَنْ لَّا يَجِدُ عَلَيْكَ نَاصِرًا إِلَّا اللَّهَ!» بترس از این که به کسی ظلم کنی که یاری جز خدا ندارد.»

انواع حق الناس

حق الناس را به چهار نوع می توان تقسیم کرد:

۱. برخی از حقوق، حق طبیعی و فطری هر کس است. حقوق طبیعی، همان حقوق اولیه بشر است که هر کس برای زندگی نیازمند آن است و خدا به او داده است، مانند حق: حیات، امنیت و آزادی. از جمله حقوق طبیعی و خدادادی فرد است که زنده باشد و هیچ کس حق ندارد او را بکشد یا امنیت وی را به ناامنی تبدیل کند. روشن است که مخدوش کردن این نوع از حقوق افراد، پایمال کردن حق الناس محسوب می شود. سلب آزادی فرد مانند حبس و زندانی بی مورد، ایجاد ترس و دلهره در افراد، حتی آلوده کردن هوا، مثلاً با استعمال دخانیات، محروم کردن دیگران از استنشاق هوای سالم است. نمونه دیگر این که خداوند تصریح کرده که شب هنگام آرامش انسان است؛ «ما شب را باعث آرامش قرار دادیم.» حال اگر در وقت شب با سر و صدای زیاد، مثل برگزاری عروسی، مانع آرامش و استراحت دیگران شویم، حق طبیعی آنان را پایمال کرده ایم.

۲. حقوقی که با مجموعه قوانین کشوری که قانون گذار وضع می کند، برای افراد ایجاد می شود؛ چه در برابر دولت چه در برابر افراد؛ یعنی چه حقوق حاکمان و مردم نسبت به یکدیگر و چه حقوق افراد نسبت به یکدیگر. با این توضیح که لازمه زندگی اجتماعی، وجود مقرراتی است تا حقوق افراد تضییع نشود. این مقررات همچنان که وظیفه ای را برای افراد جامعه ایجاد می کند، حقوقی نیز ایجاد می کند که در عرصه ها فردی، خانوادگی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، امنیتی یا قضایی ظهور می نماید؛ مثلاً حق فرد است به دادگاه برای دادخواهی مراجعه کند، رأی دهد، مدیریت جامعه را بر عهده

گیرد، در رفاه اقتصادی یا آرامش و امنیت اجتماعی به سر برد و ده‌ها حقوق دیگر که یک شهروند می‌تواند داشته باشد. حقوقی که فرد در زندگی اجتماعی در ابعاد مختلف دارا است، همگی حق او است و این حقوق باید نسبت به همه افراد محترم شناخته شود. امیر مؤمنان علیه السلام در نامه به مالک اشتر توصیه می‌کند: «فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحْ لَكَ فِي الدِّينِ وَإِمَّا نَظِيرٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛^۱ مردم دو دسته‌اند: یا برادر دینی تو هستند و یا انسان‌اند و از نظر آفرینش با تو یکسان.» یعنی حتی اگر برادر دینی تو نیست، مثل تو، مخلوق خدا است و به همین جهت، بر گردن تو حقی دارد و حرمت او بر تو که حاکم اویی، لازم است.

۳. حقوقی که با قوانین دین برای افراد ایجاد شده است، مانند: حق عبادت کردن، حق عدم تخریب شخصیت اجتماعی یا خانوادگی افراد با دروغ، غیبت، تهمت و...
 ۴. برخی از حقوق جنبه اخلاقی و عرفی دارد که گاه دین آن‌ها را نیز توصیه کرده است، مانند حقوق همسایه، همسفر، همکار، همسر که برخی از آن‌ها در دین به عنوان مستحب و برخی نیز واجب هستند. در توضیح باید گفت: که در هر جامعه‌ای عرف یا اعتقادات مردم، رفتار و سنت‌هایی را پذیرفته که این سنت‌ها، حقوق و وظایفی را برای افراد ایجاد می‌کند؛ حقوقی که در قوانین رسمی از آن‌ها سخنی به میان نیامده است.^۲

موارد حق الناس

واژه حق الناس، عام و فراگیر است و شامل تمام حقوقی که انسان‌ها در زندگی اجتماعی بر یکدیگر دارند می‌شود. به همین دلیل، مسائل حق الناس در همه ابواب فقه وجود دارد و می‌توان گفت بابتی از ابواب فقه اسلامی نیست، مگر این‌که نمونه‌های فراوانی از حق الناس در آن‌ها آمده است. این مسائل در سه مورد کلی ظهور دارد: «جان و روان»، «مال و دارایی» و «آبرو». در حدیثی وارد شده که پیامبر صلی الله علیه و آله به کعبه نظر کرده، فرمود: «مَرَحَبًا بِالْبَيْتِ مَا أَعْظَمَكَ وَأَعْظَمَ حُرْمَتَكَ عَلَى اللَّهِ وَاللَّهُ لِلْمُؤْمِنِ أَكْبَرُ حُرْمَةً مِنْكَ لِأَنَّ اللَّهَ حَرَّمَ مِنْكَ وَاحِدَةً وَمِنَ الْمُؤْمِنِ ثَلَاثَةً: مَالُهُ وَدَمُهُ وَأَنْ يُظَنَّ بِهِ ظَنُّ السَّوِّءِ؛^۳ آفرین

۱. نهج البلاغه، نامه ۵۳.

۲. البته اگر قوانین جامعه را عام بگیریم، شامل این قوانین عرفی که رسماً لازم الاجراء نیست نیز می‌شود.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۶، ص ۷۱.

بر بیت الله! خداوند چقدر تو را بزرگی بخشیده و حرمتت را بر خود بزرگ داشته است. به خدا قسم! مؤمن، حرمتش از تو بیشتر است؛ زیرا از تو یک چیز را حرمت داشته؛ ولی از مؤمن سه چیز را؛ مال، خون (جان) و این که گمان بد به او نشود.»

۱. حرمت جان و روان افراد

جان، از نظر اسلام انسان حرمت خاصی دارد. هر کس حق دارد جانش محترم باشد و هیچ کس نباید به جسم دیگری ضربه‌ای وارد آورد. حق الناس جانی، با ایراد ضربه بر جسم، اعم از ضرب و جرح، نقص عضو، داروی اشتباه دادن، دادن غذای فاسد و مسموم، اعتیاد به مواد مخدر، تجویز دارو توسط غیر متخصص و هر ضرر دیگر و بالاخره قتل تحقق می‌یابد. بنابراین، احترام به جان و بدن و سلامتی افراد، تا آن حد مورد اهمیت است که حتی خداوند هم از آن صرف نظر نمی‌کند.

علاوه بر احترام و حرمت جسم و بدن، روان افراد نیز محترم است و انسان نمی‌تواند به روح و روان افراد صدمه‌ای وارد آورد؛ مثلاً با ترساندن، اندوهگین ساختن، آزرده و هر گونه ضربه روحی به اعصاب و روان دیگران، موجبات ناراحتی آنان را فراهم نماید.

آیات و روایاتی که بر حرمت انسان از نظر جسم، جان و روان دلالت دارند، زیاد هستند، مانند قتل نفس؛ «وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا.»^۱ و یا آیات قصاص در مورد جنایات عمدی، چه قصاص نفس چه قصاص اعضا.^۲ در حدیثی آمده است: «مَنْ لَطَمَ خَدَّ مُسْلِمٍ لَطْمَةً بَدَّدَ اللَّهُ عِظَامَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ النَّارَ وَ حَشَرَ مَغْلُولًا حَتَّى يَدْخُلَ النَّارَ»^۳ هر کس به صورت مسلمان سیلی زند، روز قیامت خداوند استخوان‌های او را از یکدیگر متلاشی سازد. سپس آتش را بر او مسلط نماید و غل به گردن به محشر آید تا به دوزخ برود.»

۱. نساء، آیه ۹۳.

۲. مائده، آیه ۴۵.

۳. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

۲. حرمت مال افراد

در دیدگاه اسلامی، اموال مسلمان و حتی غیر مسلمانی که در کشور اسلامی زندگی می‌کند یا مسافر است، محترم بوده، مصونیت دارد و اتلاف و تجاوز در آن، مجاز نیست. حق‌الناس مالی، نتیجه ایراد ضرر مالی، مانند: از بین بردن اموال، تصرف عدوانی، دزدی و غضب، فریب در معاملات، گران‌فروشی و امثال این موارد پدید می‌آید. اینک به برخی آیات و روایاتی که در مورد حق‌الناس مالی وارد شده، اشاره می‌کنیم.

– «یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُم بَیْنَكُم بِالْبَاطِلِ؛^۱ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را از طریق نامشروع و غلط و باطل نخورید.» یعنی، هرگونه تصرف در مال دیگری که بدون حق و بدون مجوز منطقی و عقلانی بوده باشد، ممنوع شناخته شده است.

– قرآن کریم، در نکوهش قوم یهود و ذکر اعمال زشت آنان، یکی از خصوصیات آن‌ها را خوردن مال دیگران برمی‌شمارد: «... وَ أَكَلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...»^۲ آنان در اموال مردم بدون مجوز و به ناحق تصرف می‌کردند. اکل یا خوردن در این آیه، کنایه از هرگونه تصرف است؛ خوردن، پوشیدن، سکونت و یا غیر آن. بنابراین، هرگونه تجاوز، تقلب، غش، معاملات ربوی، رشوه، معاملات بدون تراضی، خرید و فروش اجناسی که فایده منطقی و عقلانی در آن‌ها نباشد و خرید و فروش وسایل فساد و گناه، تحت این قانون کلی قرار دارند. از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نقل شده که: هر کس مسلمانی را در خرید یا فروش بفریبد، از ما نیست و روز قیامت با یهود محشور می‌شود؛ «مَنْ غَشَّ مُسْلِمًا فِي بَيْعٍ أَوْ شِرَاءٍ فَلَيْسَ مِنَّا وَ يَحْشُرُ مَعَ الْيَهُودِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ.»^۳

– قرآن می‌فرماید: «وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ الَّذِینَ إِذَا اكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ يَسْتَوْفُونَ * وَ إِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وَزَنُوهُمْ يُخْسِرُونَ»^۴ وای به حال آن‌هایی که کم‌فروشی می‌کنند؛ کسانی که وقتی می‌خواهند برای خود پیمان‌کنند، حق خود را به طور کامل می‌گیرند؛ اما هنگامی

۱. نساء، آیه ۲۹.

۲. نساء، آیه ۱۶۱.

۳. میزان الحکمه، ج ۱۰، ص ۲۱۸.

۴. مطففین، آیه ۳-۱.

که می‌خواهند برای دیگران پیمانه یا وزن کنند، کم می‌گذارند.» شأن نزول این آیه در مورد تاجری است به نام جهینه در مدینه که دو پیمانه کوچک و بزرگ داشت؛ هنگام خرید، پیمانه بزرگ و هنگام فروش، پیمانه کوچک را استفاده می‌کرد^۱ و این‌که می‌بینیم خداوند این افراد را مذمت کرده، در مقایسه این دو حالت با یکدیگر است که به هنگام خرید، حق را به طور کامل می‌گیرند و به هنگام فروش، ناقص می‌دهند؛ درست مثل این است که در مقام مذمت کسی می‌گوییم: هر گاه طلبی از کسی داشته باشد، سر موعد آن را می‌گیرد؛ ولی بدهی‌اش را عقب می‌اندازد. بعید نیست که بگوییم آیه کم گذاردن در خدمات اجتماعی و غیر آن را نیز فرا گیرد؛ همچنان‌که برخی مفسران هر گونه تجاوز از حدود الهی و کم و کسر گذاشتن در روابط اجتماعی و اخلاقی را مشمول آن می‌دانند.^۲ پس می‌توان گفت این آیه شامل استاد، روحانی و معلمی که بدون مطالعه وارد درس یا سخنرانی می‌شود و با مطالب بی‌فایده وقت مردم را می‌گیرند نیز می‌شود؛ همچنان‌که شامل فرد اداری، کارگر و هر کسی که در ازای مزدی قرار بوده کار معینی را بدون کم و کاست انجام دهد و کار را ناقص و غیر کامل انجام داده، می‌شود. این آیه، در حقیقت، اعلان جنگی است از ناحیه خدا به افراد ستمگری که حق مردم را پایمال می‌کنند.

– آیه «فَأَوْفُوا الْكَيْلَ وَالْمِيزَانَ وَ لَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ»^۳ پس حق پیمانه و ترازو را به طور کامل ادا کنید و هنگام وزن کردن و پیمانه نمودن کالاهای مردم، از مقدار آن نگاهید.» این کلام، فرمایش حضرت شعیب رضی الله عنه به قوم خود بوده است که بیانگر حق الناس مالی است.

– «وَ اتُوا الْيَتَامَىٰ أَمْوَالَهُمْ وَ لَا تَبَدَّلُوا الْخَبِيثَ بِالطَّيِّبِ وَ لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَهُمْ إِلَىٰ أَمْوَالِكُمْ إِنَّهُ كَانَ حُوبًا كَبِيرًا»^۴ اموال یتیمان را به آنان بدهید و اموال نامرغوب خود را با اموال مرغوب آنان جابه‌جا نکنید و اموالشان را به ضمیمه کردن به اموال خود، مخورید که

۱. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، ج ۲۶، ص ۲۵۱.

۲. همان، ص ۲۴۸.

۳. اعراف، آیه ۸۵.

۴. نساء، آیه ۲.

گاهی بزرگ است.» بدترین نوع حق‌الناس، حق‌الناسی است که از شخصی مثل یتیم و مظلوم باشد. هر کس مال یتیم را بخورد، به گفته قرآن کریم آتش خورده است.^۱

- بزرگ‌ترین آیه قرآن می‌گوید: «إِذَا تَدَايَيْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُبَ بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ...»^۲ یعنی مواظب حق‌الناس باشید. وقتی وام می‌گیرید، شاهد بگیرید. اگر طرف معامله لال بود، یک شاهد امین بگیرد و نیز در معاملات خود از یکدیگر امضا بگیرید: «وَلَا تَسْتَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيرًا أَوْ كَبِيرًا إِلَىٰ أَجَلِهِ.»

۳. حرمت آبروی افراد

انسان نمی‌تواند با رفتار خود، به آبروی دیگری ضربه و آسیبی وارد نماید. حق‌الناس آبرویی، با هتک آبرو و شرافت افراد ایجاد می‌شود و معمولاً با اعمالی مانند: فحاشی، غیبت، تهمت، شایعه‌پراکنی و تبلیغ علیه افراد همراه است. برخی از آیات و روایات، به این موارد اشاره دارد، مانند:

- آیه شریفه: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَ لَا تَجَسَّسُوا وَ لَا يَغْتَبِ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُّحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ»^۳ ای اهل ایمان، از بسیار پندارها در حق یکدیگر اجتناب کنید که برخی گمان‌ها و پندارها معصیت است و نیز هرگز تجسس نکنید و غیبت یکدیگر روا مدارید. هیچ یک از شما آیا دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را خورد؟ البته کراهت و نفرت از آن دارید و از خدا پروا کنید که خدا بسیار توبه‌پذیر و مهربان است.»

در این آیه، سه مطلب مطرح است: اول، اجتناب از سوء ظن نسبت به مؤمنان؛ دوم، حرمت تفحص از کارهای پنهان مردم؛ سوم، حرمت غیبت. از منظر حضرت کاظم علیه السلام، غیبت، آن است که عیبی را که مردم نمی‌دانند، در غیاب فرد بگویی.^۴ علت حرمت غیبت، آن است که حیثیت انسان‌ها و اعتماد مردم را از همدیگر سلب می‌کند؛ زیرا در

۱. نساء، آیه ۱۰: «إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا.»

۲. بقره، آیه ۲۸۲.

۳. حجرات، آیه ۱۲.

۴. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۹، ص ۱۳۷.

اثر پوشیده بودن عیب‌ها، مردم به یکدیگر اعتماد می‌کنند و نیز غیبت، سبب عداوت میان غیبت‌کننده و غیبت‌شده می‌شود و فرد قادر به دفاع از خود نیست. بدین جهت، از گناهان بزرگ به حساب آمده است.^۱ به حضرت موسی وحی شد، هر غیبت‌کننده‌ای که با توبه از دنیا برود، آخرین کسی است که وارد بهشت می‌گردد و هر غیبت‌کننده‌ای که بدون توبه از دنیا برود، نخستین کسی است که داخل جهنم می‌گردد.^۲

- آیه «إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ»^۳ این آیه، شایع کردن نسبت‌های ناروا به مؤمنان را، باعث عذاب دردناک آخرت دانسته است.

- «بَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَنْ يَكُونُوا خَيْرًا مِنْهُمْ...»^۴ این آیه، مسخره کردن و القاب زشت گذاشتن روی افراد را ممنوع کرده است.

- «وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ...»^۵ این آیه، برای فرد بدگو و عیب‌جو، با کلمه «وای»، عاقبت بدی را به تصویر کشیده است.

- پیامبر ﷺ فرموده: «الْمَجَالِسُ بِالْأَمَانَةِ وَإِفْشَاءُ سِرِّ أَخِيكَ خِيَانَةٌ»^۶ حاکمان و برخی افراد که ارتباط بسیاری با مردم دارند و اطلاعاتی از زندگی آنان به دست می‌آورند، مانند: برخی مدیران و کارمندان نهادها، بانک‌ها یا حراست‌های ادارات، پزشکان و بسیاری از افراد که اقتضای کارشان ورود به درون خانه و زندگی افراد است، نباید اسرار مردم را فاش کنند. امام باقر علیه السلام فرموده: «إِنَّ أَقْرَبَ مَا يَكُونُ الْعَبْدُ إِلَى الْكُفْرِ أَنْ يُوَاخِيَ الرَّجُلَ عَلَى الدِّينِ فَيُحْصِي عَلَى عَثْرَاتِهِ وَزَلَّاتِهِ لِيَعْنِفَهُ بِهَا يَوْمًا»^۷ نزدیک‌ترین کار بندگان به کفر، آن است که آدمی با کسی در امر دین برادری کند و بعد لغزش‌های او را محاسبه کند؛ تا روزی که لازم شد، علیه او به کار گیرد.»

۱. قرشی، علی‌اکبر، تفسیر أحسن الحديث، ج ۱۰، ص ۲۸۶.

۲. دیلمی، حسن بن محمود، ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۴۹۰.

۳. نور، آیه ۱۹.

۴. حجرات، آیه ۱۱.

۵. همزه، آیه ۱.

۶. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۹۸.

۷. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۱۵.

پیامدهای عدم رعایت حق الناس

در روایات اسلامی، آثار ادا نکردن حقوق مردم یا حبس حقوق آنان، به دو بخش تقسیم شده است: آثار دنیوی و اخروی.

الف. آثار دنیوی

۱. **تلافی عمل در دنیا:** از روایات بر می‌آید که برخی اعمال عقوبت‌ش به سرعت و در دنیا به انسان می‌رسد. در حدیث آمده: «مَنْ ظَلَمَ مَظْلَمَةً أَخَذَ بِهَا فِي نَفْسِهِ أَوْ فِي مَالِهِ أَوْ فِي وَدَدِهِ»^۱ اگر کسی بر عهده‌اش حق‌الناسی باشد، خدا از خودش، مالش یا از بچه‌هایش انتقام می‌گیرد.» اگر سؤال شود که ظلم فرد چه ربطی به فرزندان او دارد؟ جواب داده می‌شود که طبیعت برخی کارها، سرایت عواقب آن‌ها مانند ناراحتی یا خوشحالی به دیگران است؛ مانند آن‌که قتل فرد، باعث ناراحتی اقوام او می‌شود. به همین دلیل، گوشزد کردن آن برای پیش‌گیری خوب است. وقتی فرد بداند که اگر حق کسی را بخورد، زمانی حق او یا حق بچه‌هایش را می‌خورند، آن کار را نمی‌کند. این موضوع، ابزار بازدارنده خوبی است.

۲. **محرومیت از ارتباط با خدا:** حق‌الناس، لذت عبادت را از فرد سلب می‌کند. از پسر مرحوم حاج شیخ عباس قمی نقل شده که در خاطرات خود از پدرش می‌گوید: ایشان در طول ۴۰ سالی که به یاد دارم، یک ساعت قبل از اذان صبح بر می‌خاست و گاه ما با صدای گریه پدر از بستر بلند می‌شدیم. اما شبی دعوت به باغی شدیم، شام خوردیم و شب در همان جا خوابیدیم. پدرم آن شب، نه تنها برای نماز شب بیدار نشد که برای نماز صبح نیز بیدار نشد و پنج دقیقه به طلوع آفتاب مانده بیدار شد. بعد از نماز، بسیار ناراحت بود. وقتی به منزل بازگشتیم، به تحقیق پرداخت که صاحب اصلی باغ را بشناسد و متوجه شد که باغ متعلق به یکی از رباخواران آن شهر بود. پدر تا چهل شب موفق به خواندن نماز شب نشد. تأثیر حق‌الناس، به اندازه‌ای است که حتی آنان که بدون اطلاع از آن استفاده کنند، از پیامدهای آن در امان نخواهند بود.

۱. اصول کافی، ج ۲، ص ۳۳۲.

۳. **محرومیت از برکت رزق:** یکی از آثار حق الناس، سلب برکت از زندگی انسان است. قرآن می‌فرماید: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ...»^۱ اگر مردم ایمان آورند و تقوا پیشه کنند، به آن‌ها از آسمان و زمین رزق و برکت می‌دهیم.» از پیامبر خدا روایت شده است که: «مَنْ حَبَسَ مِنْ أُخِيهِ الْمُسْلِمِ شَيْءًا مِنْ حَقِّهِ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَرَكَهَ الرَّزْقِ إِلَّا أَنْ يَتُوبَ»^۲ کسی که حقی از برادر مسلمانش نگه دارد، خدا برکت روزی را بر او حرام می‌کند؛ مگر این که توبه کند.»

۴. **عدم استجاب دعا:** از امام صادق علیه السلام روایت شده است که: اگر کسی خواست دعایش زود مستجاب شود، کسب خود را پاکیزه کند و مظلومه‌ای از افراد نداشته باشد.^۳ یا در حدیث از امام صادق علیه السلام است که دعای مظلوم مستجاب است؛ ولی اگر زمانی ظلم کرد، دعایش مستجاب نمی‌شود.^۴

۵. **عدم پذیرش توبه:** تأکید اسلام بر رعایت حق الناس، آن‌چنان است که اگر گناهکاری از گناهان پیشین خود به درگاه الهی توبه کند، تا زمانی که حقوق ضایع کرده مردم را ادا نکند، توبه‌اش پذیرفته نمی‌شود؛ همچنان‌که امام علی علیه السلام یکی از شرایط توبه را، ادای حقوق مردمان دانسته است.^۵

ب. آثار اخروی

سختی‌ها و آثار اخروی حق الناس، بیش از دنیوی است و از هنگام مرگ شروع شده، تا قیامت و حتی ممکن است تا ابد نیز گریبان انسان را بگیرد؛ مگر آن‌که در مواردی فرد مورد شفاعت قرار گیرد و به نوعی حق دیگران تلافی شود.

۱. **گرفتاری در برزخ:** گرفتاری و عذاب اخروی عدم مراعات حق الناس، از لحظه جان‌کندن و ورود به خانه قبر آغاز می‌شود؛ همچنان‌که روایت است پس از آن‌که سعد بن معاذ را به خاک سپردند و مادرش به جهت تکریم پیامبر نسبت به او در تشییع و

۱. اعراف، آیه ۹۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۳.

۳. همان، ج ۹۳، ص ۳۲۰.

۴. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۸۷۶.

۵. نهج البلاغه، قصار ۴۰۹.

خود هستند، چگونه نجات پیدا کنم؟» از روایات برمی آید که طلبکاران مختلفی در محشر گرد فرد جمع می شوند؛ یکی می گوید: تو مرا مسخره کردی. یکی می گوید: تو غیبت مرا کردی. یکی می گوید: همسایه من بودی و مرا اذیت کردی. یکی می گوید: در معامله مرا فریب دادی و عیب جنس خود را نگفتی یا دروغ گفتی. دیگری می گوید: گرسنه بودم و تو سیر بودی؛ ولی هیچ گاه از وضعیت ما را نپرسیدی. مظلوم واقع شده بودم، می توانستی دفاع کنی؛ اما از من دفاع نکردی.

۶. باقی نماندن اعمال نیک: رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: بیچاره ترین مردم (مفلس)، کسی است که روز قیامت با اعمال خوب وارد (صحرای محشر) شود. آن گاه کسی می گوید: این فرد به من فحش داده، نسبت ناروا داده، مال مرا خورده، خون فردی را ریخته یا ستم نموده است. پس به این افراد از حسناتش داده می شود و اگر حسناتش تمام شد، گناهان آنان برای او ثبت می شود. سپس در دوزخ انداخته می شود.^۱ این گونه افراد، از نظر پیامبر بیچاره ترین بندها هستند.

امام سجاد علیه السلام به نقل از پدرشان، روایت کرده اند: امام علی علیه السلام در مسجد پیامبر برای مردم حدیثی طولانی در وصف روز قیامت بیان فرموده:

«... در روز قیامت خداوند ندا می دهد که امروز به عدالت و قسط حکم می کنم و حق ضعیف را از قوی می ستانم و صاحب مظلومه (کسی ظلمی که در حقش شده) را با قصاص از حسنات و سیئات ظالم تلافی می کنم و امروز از این گردنه هیچ ظالمی که بر فردی ستم کرده، نمی تواند بگذرد؛ به جز با بخشش یا مجازات. سپس خطاب می شود: ای مخلوقها! ظلم هایی را که در دنیا به شما شده، از کسی که ظلم کرده، طلب کنید و من شاهد شما هستم... پس از چندی (که مظلومها گریبان ظالمها را گرفتند)، منادی الهی ندای می دهد: هر کس دوست دارد، ببخشد و هر کس نبخشد، من تلافی آن را از ظالم برایش می گیرم. می گویند: خدایا! مظلوم زیادتر از آن است که ببخشیم... سپس قصرهایی از بهشت نشان داده می شود و منادی ندا می دهد: این قصرها از کسانی است که ببخشند... بیشتر افراد از حق شان می گذردند و می بخشند و اندکی می مانند و به

۱. فیض کاشانی، محجة البیضاء، ج ۸، ص ۳۴۱.

طرف حساب می‌روند. سپس از حسنات ظالم به ستمدیده داده می‌شود؛ اگر تمام شد، از سیئات مظلوم به ظالم می‌دهند تا عوض او مجازات شود.^۱

۷. مجازاتی مانند مجازات دزد: کسی که قرض می‌کند و از اول بنا دارد ندهد، مانند دزد است. امام فرمود: «مَنْ اسْتَدَانَ دَيْنًا فَلَمْ يَنْوَ قَضَاءَهُ كَانَ بِمَنْزِلَةِ السَّارِقِ.»^۲ همچنین است اگر کسی توان پرداخت بدهی را دارد و بدون مشکل می‌تواند بدهی‌اش را بدهد، ولی طفره می‌رود و نمی‌دهد و بدهی‌اش را با وعده‌های بی‌جا چند روز عقب می‌اندازد و چون نیت ندادن دارد، در حکم دزد است.

۸. اهل دوزخ: به پیامبر ﷺ گفتند: فلان خانم، هر روز روزه است و هر شب نماز می‌خواند؛ در حالی که بد اخلاق است و همسایگانش را با زبانش آزار می‌دهد. پیامبر فرمودند: خیری در او نیست. او، از اهل جهنم است.^۳

۹. نگذشتن از پل صراط: در روایت است که خداوند روی پل صراط کمینی قرار داده که هر کس حق‌الناس بر گردن دارد، از آن‌جا به بعد نمی‌تواند عبور کند. امام صادق علیه السلام در تفسیر مرصاد «إِنَّ رَبَّكَ لِبِالْمِرْصَادِ»^۴ فرمودند: «الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ»^۵ در صراط، جایی است که هیچ کس نمی‌تواند عبور کند؛ مگر این که حق مردم را بدهد.^۶

۱۰. معطلی برای حسابرسی: در روایات آمده که اگر کسی به دیگری تهمت بزند، در روز قیامت روی تلی از چرک و خون قرار می‌گیرد تا حسابرسی خلائق تمام شود. سپس او را به جهنم می‌برند و فریاد جهنمیان از حضور این شخص بلند می‌شود.

۱. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۲۶۸؛ روضه کافی، ص ۱۰۴-۱۰۶.

۲. کافی، ج ۵، ص ۹۹.

۳. قَدْ قِيلَ لَهُ إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ وَهِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ لَا خَيْرَ فِيهَا هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. (بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۹۴).

۴. فجر، آیه ۱۴.

۵. حویزی، عبدالله، نور الثقلین، ج ۵، ص ۵۷۳.

۶. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

اهتمام به حق الناس در سیره معصومان علیهم السلام

اهتمام معصومان علیهم السلام به حق الناس، بهترین آموزه برای شیعیان است؛ در ذیل، به بیان چند نمونه اکتفا می‌کنیم.

در تاریخ آمده است زمانی که پیامبر از مکه به مدینه هجرت کردند، علی رضی الله عنه را مأمور نمودند در مکه مانده، اماناتی را که از کفار نزد پیامبر بوده، برگرداند و ایشان سه روز در مکه ماند و امانات کفار را برگرداند. همچنین نقل شده است که پیامبر قبل از رحلت، سه بار به امیر مؤمنان فرمودند: «يا أبا الحسن أَدْ الْأَمَانَةَ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ فِيمَا قَلَّ وَ جَلَّ حَتَّى فِي الْخَيْطِ وَالْمَخِيطِ؛^۱ ای علی! امانت را به انسان نیک یا فاجر برگردان، کم باشد یا زیاد؛ حتی در نخ و سوزن.»

پیامبر صلی الله علیه و آله از کنار مردی می‌گذشتند که گندم می‌فروخت. دستشان را زیر آن‌ها قرار دادند، دیدند زیرش خراب است. گفتند: این چیست؟ گفت: بلایی سماوی به محصول رسیده است. فرمودند: چرا روی گندم‌ها قرارش ندادی تا مردم آن را ببینند؟ «مَنْ غَشَّنَا فَلَيْسَ مِنَّا؛^۲ کسی که ما را فریب دهد، از ما نیست.»

در قضیه عاریه گرفتن گردنبند از بیت المال توسط حضرت زینب، حضرت امیر رضی الله عنه فرمودند: اگر عاریه ضمانت شده نبود، دست تو را قطع می‌کردم. با این‌که عاریه‌ای بود که خزانه‌دار ضامن تلف آن شده بود و استفاده حضرت زینب از ارزش آن نمی‌کاست، اما چون از بیت المال و در واقع از همه مسلمانان بود، حضرت در استفاده از آن حساسیت نشان دادند.

امام صادق رضی الله عنه به مصادف (غلامشان) هزار دینار برای تجارت دادند. مصادف پس از مراجعت از سفر تجاری، دو کیسه هزار دیناری نزد امام گذاشت. امام فرمود: چه تجارت پرسودی بوده که سود آن برابر با اصل سرمایه است؟ گفت: کالایی گرفته بودیم و برای فروش به شهری می‌بردیم. قبل از ورود به شهر، از مسافرانی که بیرون می‌آمدند، نیاز مردم به کالا را پرسیدیم. گفتند: مورد نیاز مردم است و در شهر وجود

۱. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۲۷۵.

۲. محجة البیضاء، ج ۳، ص ۱۷۴.

ندارد. ما نیز قیمت‌ها را دو برابر کردیم و مردم خریدند. امام، اصل را برداشتند و دست به سود آن نزدند.^۱

امام صادق علیه السلام دست کسی را با اجازه او کمی فشار داد. رنگ پوستش عوض شد. آن‌گاه فرمود: اگر به همین مقدار تغییر رنگ پوست، ظلم به مردم بکنی، گرفتار هستی و باید دیه و حساب پس بدهی.

فردی خدمت امام باقر علیه السلام آمد و گفت: من از زمان حجاج تا به حال، در دستگاه طاغوت بوده‌ام. می‌شود توبه کنم؟ امام مکثی کردند. او باز گفت: آقا می‌شود توبه کنم؟ امام فرمود: «لَا حَتَّى تُؤَدِّيَ إِلَيَّ كُلُّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ»^۲، نه، مگر این‌که تمام اموال مردم را به صاحبانش پس بدهی.»

توبه از حق الناس

لازمه حسرت و ندامت از گناه، ترک و سعی در تدارک آن است؛ یعنی اگر حق‌الله بود، مانند ترک نماز و روزه و حج، قضای آن را به جای آورد و اگر حق‌الناس بود، به گونه‌ای حلالیت بطلبد. پس همه گناهان، چه حق‌الله و چه حق‌الناس، قابل بخشش است؛ به شرطی که توبه واقعی انجام شود و البته توبه هر گناه، متناسب با خودش و تدارک و جبران نیز متناسب با خودش است. در ادامه، به توضیح مختصر این موارد می‌پردازیم.

۱. حق جانی و بدنی: اگر کسی ضربه‌ای به فرد وارد نماید، فرد ستم‌دیده حقی بر او دارد و باید تلافی کند. رسول اکرم صلی الله علیه و آله در اواخر عمر خود، بر فراز منبر فرمودند: من از دنیا می‌روم. اگر کسی از من طلبی دارد، بگوید. فردی گفت: فلان روز عصایان را می‌خواستید به شتر بزنید؛ اما به بدن من خورد. حضرت فرمودند: چوب را بیاورید. بعد بدنشان را برای تلافی نمایان ساختند. فرد بدن پیامبر را بوسید و گفت: قصد جسارت نداشتم. فقط می‌خواستم بوسه‌ای بر بدن شما بزنم. پس در حق‌الناس جانی، اگر حق قصاص یا دیه بود، باید خود را تسلیم صاحب حق کند تا قصاص کند یا دیه بگیرد یا ببخشد.

۱. همان، ص ۱۶۷؛ به نقل از الدرّ المشثور، ج ۵، ص ۱۶۳.

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۳۱.

۲. حق مالی: در روایتی امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «أَوَّلُ قَطْرَةٍ مِنْ دَمِ الشَّهِيدِ كَفَّارَةٌ لِدُنُوبِهِ إِلَّا الدَّيْنَ فَإِنَّ كَفَّارَتَهُ قَضَاؤُهُ»^۱ اولین قطره خون شهید، کفاره گناهان او است؛ مگر بدهکاری که کفاره آن، ادای آن است. اگر از لحاظ مالی به کسی ضرر زده، باید جبران کند و بدهی‌اش را بپردازد و اگر از دنیا رفته، به ورثه‌اش بپردازد. اگر اختلاف مالی پیدا کرده، اختلاف را حل کند. اگر ملک وقفی‌ای را به طور مجاز تصرف کرده، اجاره آن را بپردازد. اگر زکات، خمس یا کفاره بر عهده دارد، به موردش بدهد. خوردن مال یتیم، حق زن بیوه یا ظلم اقتصادی به مردم، حق الناس است و شوخی بردار نیست. اگر جنسی را گران فروخت، در واقع مال مردم را بدون رضایت قلبی تصاحب کرده و باید به صاحبش برگرداند؛ حتی اگر مدیر یا مسؤلی که در رأس امور اقتصادی کشور قرار دارد، با عملکرد اشتباه و به طور عمد به گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که به میلیون‌ها انسان ضرر مالی بخورد، باید حلالیت بطلبد. البته ناگفته نماند که در این گونه موارد، گاه حقوق صدها نفر تضییع می‌شود که برخی از آنها را انسان نمی‌فهمد؛ یعنی در همه موارد، حلالیت طلبیدن راه ندارد؛ چون فرد را نمی‌شناسد. در این گونه موارد، راهکاری که دین معرفی کرده، طلب مغفرت برای فرد یا افرادی است که حقتشان تضییع شده و در مواردی، دادن مالی به فقرا با اجازه مجتهدان به عنوان ردّ مظالم است.

۳. حق آبرویی: امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ كَسَرَ مُؤْمِنًا فَعَلَيْهِ جَبْرُهُ»^۲ هر کس حیثیت مؤمنی را بشکند، بر او واجب است که آن را جبران نماید. اگر در حضور یا پشت سر کسی چیزی گفته که درست نبوده و غیبت، تهمت، تمسخر یا توهین حساب می‌شده است، از او حلالیت بطلبد و او را به هر شکل ممکن از خودش راضی کند. شایان ذکر است که در تضییع حقوق دیگر نیز جبران لازم است؛ مثلاً اگر با پارتی‌بازی فرزندش به جای کس دیگری سر کار رفته، در واقع، حق فردی را تضییع کرده که باید به گونه‌ای حلالیت بطلبد. خلاصه این‌که خداوند در کوتاهی‌ها و تقصیرها در شرایطی که نشانه‌های ندامت واقعی در فرد آشکار شود، حق خود را می‌بخشد؛ اما

۱. من لا يحضره الفقيه، ج ۳، ص ۱۸۳، ح ۳۶۸۸.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۲، ص ۳۵۱.

حق مردم را نخواهد بخشید؛ مگر این که در حد امکان، در صدد جبران و جلب رضایت آنان باشد.

چرا خداوند از حق الناس نمی گذرد؟

حق الناس، از نظر اسلام با عدالت و حکمت الهی رابطه‌ای تنگاتنگ دارد و دارای گستره وسیعی می باشد. در این جا چون صاحب حق مردم اند، رعایت و نادیده گرفتن آن، ارتباط مستقیمی با بحث عدالت خداوند پیدا می کند. خداوند عادل چگونه ممکن است حقوق انسان‌ها برایش کم اهمیت باشد. در دین اسلام، حق انسان‌ها از جهتی شاید از حق خداوند نیز مهم تر باشد؛ هیچ کس جز خدا اصالتاً و ذاتاً حقی ندارد و حقوق مردم از جانب خدا معین گردیده و تزییع آن، در واقع، مخالفت با حکم و حق الهی تعیین شده است. با وجود این، حق دیگران چون مربوط به خودشان است، خدا آن را نمی بخشد و به نظر و رضایت شخص ستم دیده، وابسته است.

پاداش رعایت حق الناس

از نکات جالبی که در دین اسلام وجود دارد، این است که از یک سو به فردی که حق الناس بر عهده او است، می گوید نباید این کار را می کردی؛ اما حالا که مرتکب این گفتار یا کردار شدی، باید حلالیت بطلبی، و از سوی دیگر، به صاحب حق سفارش می کند که از حق خویش درگذرد و ببخشد؛ مانند آن که اسلام به قرض دهنده می گوید بیش از آنچه قرض داده‌ای، نگیر؛ ولی به گیرنده توصیه می کند که اضافه بر مبلغی که قرض گرفته‌ای، به قرض دهنده بپرداز. پیامبر فرمودند: اگر کسی طلبکار خودش را با پول و عذرخواهی راضی کند، از برخی امور مستحبی بهتر است؛ «إِنَّ دِرْهَمًا يَرُدُّهُ الْعَبْدُ إِلَى الْخُصْمَاءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ صِيَامِ النَّهَارِ وَ قِيَامِ اللَّيْلِ»^۱ به درستی که درهم و پولی که فرد به طلبکاران خود دهد، برایش بهتر است از روزه [مستحبی] روز و قیام شب. و در حدیث دیگری فرموده: بهتر از عبادت ۱۰۰۰ سال، بهتر از آزادی برده یا بهتر از ۱۰۰۰

۱. محمدبن محمد شعیری، جامع الأخبار، ص ۱۵۶.

حج و عمره است.^۱ همچنین از امام صادق (ع) نقل شده که فرموده: «مَاعْبُدُ اللَّهَ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ أَدَاءِ حَقِّ الْمُؤْمِنِ؛^۲ خدا عبادت نشده به برتر از ادای حق مؤمن.» گفتنی است که توصیه نمودن دیگران به عفو از حق الناس، موجبات پاداش الهی را به همراه دارد.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. محمدی ری شهری، محمد، میزان الحکمه، دارالحديث،
۴. کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، دارالأضواء، بیروت، ۱۴۰۵ق.
۵. قرائتی، محسن، سایت درسهایی از قرآن.
۶. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، دار إحياء التراث العربی، ۱۴۰۹ق.
۷. حکیمی، محمد رضاو دیگران، الحیاء، چاپ سوم، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۳۶۰.
۸. ورام بن ابی فراس، تنبیه الخواطر (مجموعه ورام) دارالکتب الاسلامیه، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۸.
۹. مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، چاپ دوم، دار إحياء التراث العربی، بیروت، ۱۴۱۱ق.
۱۰. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، غفاری، علی اکبر، ج ۳، ص ۱۸۳، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۱۱. حرانی، حسن ابن شعبه، تحف العقول، مصحح علی اکبر غفاری، انتشارات اسلامی، قم، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۱۲. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، چاپ بیستم، (بی جا)، دار الکتب الاسلامیه، ۱۳۷۱.
۱۳. آمدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۶.
۱۴. اکبری، محمود، نگاهی به حق الناس، انتشارات گلستان ادب، چاپ چهارم، قم، ۱۳۸۵.
۱۵. اکبری، محمود، احکام حق الناس، انتشارات فتیان، چاپ پنجم، قم، ۱۳۹۱.
۱۶. صدوق، محمدبن علی، من لایحضره الفقیه، چاپ دوم، قم، جامعه مدرسین، ۱۴۰۴ق.
۱۷. فیض کاشانی، ملا محسن، محجۀ البیضاء، مکتبۀ الصدوق، تهران.
۱۸. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، چاپ اول، قم، مؤسسه آل البيت، ۱۴۰۷ق.
۱۹. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، چاپ سوم، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۶ق.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۲۹۵: «دُرُّهُمْ يَرُدُّهُ الْعَبْدُ إِلَى الْخُصْمَاءِ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِبَادَةِ أَلْفِ سَنَةٍ وَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ عِتْقِ أَلْفِ رَقَبَةٍ وَ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَلْفِ حَجَّةٍ وَ عُمْرَةٍ.»
۲. میزان الحکمه، ج ۲، ص ۴۸۲.

نقش دوست در سرنوشت انسان

حجت الاسلام والمسلمین جلال عراقی*

اشاره

مسأله اثرگذاری و اثرپذیری، حقیقتی است که تقریباً در همه عرصه‌ها و در میان تمام موجودات حاکم است؛ اما در این میان، انسان از اثرگذاری و اثرپذیری بیشتری برخوردار است. اگر مسأله معاشرت و رفاقت به صورت مثبت و به‌جا و همراه رعایت شرایط لازم صورت گیرد، نقش اساسی در تأمین سعادت دنیا و آخرت دارد و اگر به شکل منفی و بی‌جا و بدون رعایت شرایط صورت پذیرد، سبب تیره‌بختی دائمی است.^۱ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ، فَلْيَنْظُرْ أَحَدَكُمْ مَنْ يُخَالِلُ»^۲؛ انسان، بر طریقه دین و آیین دوست خود است، پس باید هر یک از شما با دید عقل بنگرد با چه کسی رفاقت و دوستی می‌کند.» این روایت، نشان‌دهنده تأثیر دوست در ایمان و اعتقادات دینی انسان است.

تو اول بگو با کیان زیستی پس آن‌گه بگویم که تو کیستی^۳
انسان علاوه بر اثرگذاری بر دیگران، اثرپذیر نیز هست؛ از این رو، اعمال و افعال انسان، اثر مستقیم در خُلق و خوی اشخاص دارد؛ به گونه‌ای که سهم قابل توجهی از شخصیت انسان، به واسطه معاشران و دوستان او شکل می‌گیرد؛ حتی بعضی بزرگان و اهل معرفت، بر این باورند که نفس آدمی به حدی اثرپذیر است که می‌تواند در یک برخورد کوتاه، با یک احوال‌پرسی و حتی از طریق یک نگاه، از دیگران متأثر شود.

با بدن کم‌نشین که بدمانی خوپذیر است نفس انسانی
تا نباشی حریف بی‌خردان که نکوکار بد شود ز بدن

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و کارشناس ارشد حقوق.

۱. انصاریان، حسین، معاشرت، ص ۱۶-۱۵.

۲. شیخ طوسی، الأمالی، مجلس ۱۸؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ب ۱۴، ح ۱۲.

۳. سعدی.

یار بد همچو خار دان به درست که همی دامنت بگیرد چست^۱ در وصیت‌نامه مرحوم آیت‌الله شعرانی آمده است: «شایسته است بر تو که از معاشرت‌های خالی از تعلیم با مردم بکاهی؛ به‌ویژه با ثروتمندان و دنیاخواهان. باید آنچه را موجب می‌شود که آخرت از یاد تو برود و میل و رغبت به دنیا را در تو ایجاد کند، رها کنی و با صالحان و پارسایان و اهل عبادت همراه گردی؛ زیرا این عمل، در تهذیب نفس مؤثر است.»^۲

اهمیت و نقش دوست

همان طور که گذشت، انسان، خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می‌گیرد. این تأثیرپذیری، تا آن حد است که اسلام، برای انتخاب دوست، سفارش‌های بسیاری دارد و دوستی با برخی افراد را تشویق نموده و از دوستی با بعضی افراد نهی کرده است.^۳ برای این موضوع، آیات و روایات بسیاری وارد شده است که در این جا به بعضی از آن‌ها اشاره می‌کنیم:

الف. ویژگی‌های دوستان خوب و بد

۱. رعایت حال دوست: علی علیه السلام درباره ویژگی‌های رفیق خوب می‌فرماید: «لَا يَكُونُ الصَّدِيقُ صَدِيقًا حَتَّى يَحْفَظَ أَخَاهُ فِي ثَلَاثٍ فِي نَكْبَتِهِ، وَغَيْبَتِهِ وَوَفَاتِهِ»^۴ دوست، دوست نیست؛ مگر این که برادر دینی و دوستش را در سه مورد رعایت کند: گرفتاری و بلای روزگار، هنگام غیبت و نبودش میان جمع و در وقت مرگ و وفاتش. «دوست خوب کسی است که در گرفتاری و بلای روزگار، با مال، آبرو، زبان و قدمش به یاری دوست خویش بشتابد تا مشکلات وی دفع شود. در غیبت و نبودش، میان جمع از او دفاع کند و جلوی زبان‌های گزنده دیگران بر ضد او را بگیرد. به هنگام وفات و از دنیا رفتنش نیز امورش را عهده‌دار شود و به زن و فرزندش رسیدگی نماید.»^۵

۱. سنایی.

۲. بهرامی، غلامرضا، آیین دوستی، ص ۳۹-۳۸.

۳. صمدی، علی‌اکبر، نقش دوستان در سرنوشت انسان، ص ۲۷.

۴. سید رضی، نهج البلاغه، حکمت ۱۳۴.

۵. معاشرت، ص ۱۲۱.

۲. **ایمان و پارسایی:** ایمان و پارسایی، از ویژگی‌های دیگر یک دوست است؛ انسان مؤمن و پرهیزکار چگونه ممکن است دوستانی داشته باشد که اعتقادی به دین و نشانی از بندگی خدا نداشته باشند؟ خداوند در همین باره می‌فرماید: «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد.»^۱

۳. **عقل:** امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هیچ ثروتی چون خرد و هیچ فقری چون نادانی نیست.»^۲ رفیق ناشایست و دوست جاهل، همچون زهری است که وجودش هر لحظه به جسم و جان انسان آزار می‌رساند. در روایات اسلامی، از دوستی با رفقای جاهل و بی‌خرد نهی گردیده و بر دوستی با عقلاً تأکید شده است؛ به گونه‌ای که اسلام یکی از شرایط دوستی را عقل دانسته است.^۳

۴. **صالح بودن:** قرآن می‌فرماید: «آنان که خدا و رسول را فرمان برند، با پیامبران و صدیقان و شهیدان و صالحان خواهند بود و اینان، چه خوب رفیقانی هستند.»^۴

۵. **سایر ویژگی‌ها:** برخی ویژگی‌های دیگری که در روایات به آن‌ها پرداخته شده است، عبارت‌اند از: حریص نبودن به دنیا، اعتدال و میانه‌روی، آینه بودن با دوست، ادب، اخلاق نیکو.^۵

ب. نقش دوستان در سرنوشت اخروی انسان

اصولاً دوستان دو نقش مثبت یا منفی در زندگی انسان دارند:

* نقش مثبت:

۱. **حیات روح:** امام علی علیه السلام فرموده: «صُحْبَةُ الْوَالِيِّ اللَّيِّبِ حَيَاةُ الرُّوحِ؛^۶ زندگی و حیات روح، در گرو مصاحبت با دوست خردمند است.»

۱. آل عمران، آیه ۲۸.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۵۱.

۳. بهرامی، غلامرضا، آیین دوستی، ص ۶۰.

۴. نساء، آیه ۶۹.

۵. صمدی، علی‌اکبر، آیین دوستی، ص ۷۸-۵۰.

۶. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۵، ص ۳۰۱.

۲. شفاعت در آخرت: خداوند متعال سخن بعضی از جهنمیان را چنین نقل می‌فرماید: «فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ * وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ»^۱ ما هیچ شفاعت‌کننده و دوست مهربانی نداریم. امام صادق علیه السلام در اهمیت دوست خوب به این آیات استناد جسته، می‌فرماید: «جایگاه دوست خوب، بسیار بالا است؛ به گونه‌ای که جهنمیان به او پناه برده، او را قبل از خویشاوند مهربان [خویش] می‌خوانند. خداوند متعال به نقل از آنان چنین می‌فرماید: ما هیچ شفاعت‌کننده و دوست مهربانی نداریم.»^۲

یکی از ثمرات اخروی دوست خوب، همین است که انسان خطاکار، به احترام دوست خوبی که در دنیا داشته، ممکن است مورد آمرزش قرار گیرد و خلاصی یابد و به دوست بهشتی‌اش پیوندد.^۳

* نقش منفی:

۱. پشیمانی در آخرت: قرآن کریم می‌فرماید: «وَيَوْمَ يَعْصِي الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً * يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلاً * لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِذْ جَاءَنِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولاً»^۴ و روزی که ستمکار [مشرک] دو دست خود را [از روی حسرت] به دندان می‌گزد و می‌گوید: ای کاش با پیامبر همراه می‌شدم! ای وای بر من! کاش فلانی را دوست خود نمی‌گرفتم. رفیق من بعد از آن که حق از طرف خدا برای من آمد، مرا گمراه ساخت و شیطان هنگام امید، انسان را رها می‌کند. شأن نزول این آیه از این قرار است: در زمان نزول وحی در میان مشرکان، دو نفر به نام‌های «عقبه» و «أبى بن خلف» با هم دوستانی صمیمی بودند؛ به گونه‌ای که هرگاه یکی از سفر می‌آمد، با ترتیب دادن میهمانی از دوست خود پذیرایی می‌کرد. روزی عقبه از سفر آمد. میهمانی ترتیب داد و اشراف قوم خویش را به این میهمانی فراخواند. از قضا، دوستش در آن موقع به سفری رفته و در مهمانی حاضر نشد. اگرچه او هنوز اسلام نیاورده بود، با وجود این، پیامبر اسلام را هم به این میهمانی دعوت کرد. هنگامی که سفره را گسترده و غذا حاضر شد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: ای عقبه! من از غذای

۱. شعراء، آیه ۱۰۰ - ۱۰۱.

۲. بحار الأنوار، ج ۷، ص ۱۸۰.

۳. سیدی دمیرچی، سید ابوالفضل، «تأثیر دوست بر سعادت و شقاوت انسان»، ماهنامه مبلغان، ش ۹۴، ص ۳۶.

۴. فرقان، آیه ۲۶، ۲۷ و ۲۸.

شما نمی‌خورم تا شهادت به وحدانیت خدا و رسالت من دهی. عقبه نیز از باب این‌که به حضرت ارادت داشته و دوست داشت که ایشان از غذای او تناول کند، شهادتین را بر زبان جاری کرد. این خبر به گوش دوستش ابی رسید. ابی برای او پیغام فرستاد که: ای عقبه! از آیین خود منحرف شدی؟ عقبه در پاسخ گفت: نه، من منحرف نشدم؛ اما در میهمانی مردی بر من وارد شد و حاضر نبود از غذایم تناول کند؛ جز این‌که من شهادتین را بر زبان جاری کنم. شرم داشتم که کسی از سفره من تناول نکند. از این رو، شهادتین را گفتم. ابی گفت: من، تنها زمانی به دوستی با تو ادامه می‌دهم و از تو راضی می‌شوم که در برابر پیامبر بایستی و او را توهین کنی. عقبه برای دوستش، این کار را کرد و مرتد شد و سرانجام نیز او و رفیقش در جنگ بدر و احد در صف کفار به هلاکت رسیدند.^۱

قیامت، صحنه حسرت است؛ چنان‌که یکی از اسامی قیامت، «یوم الحسرة» است؛ روز حسرت کسانی که در دنیا به جهت دوستان ناباب، گمراه، فاسد و گرفتار شده‌اند. آنان هر دو دست خود را به دندان می‌گزند؛ چون در آن عالم که سرای زندگی جاودان است، خویشان را در بدترین شرایط می‌بینند؛ در حالی که می‌توانستند با چند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با هواهای نفسانی، زندگی سراسر افتخار و سعادت‌بخش و آخرتی آباد و سربلند داشته باشند؛ حتی نیکوکاران نیز در آن روز حسرت می‌خورند که چرا بیشتر نیکی نکرده‌اند؛ به‌خصوص کسانی که به دلیل دوستی با افراد آلوده گرفتار عذاب و آتش الهی می‌شوند و چنین فریاد می‌زنند: «یا ویلتی لیتنی لم اتخذ فلاناً خلیلاً»^۲ و این فلانی، همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده که ممکن است دوست، خویشاوند یا شیطان باشد.^۳

۲. دشمنی دوستان بد در آخرت: «الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا الْمُتَّقِينَ»^۴ دوستان در آن روز، دشمن یکدیگرند؛ مگر پرهیزکاران. این آیه، از حالت دوستانی که در مسیر گناه و فساد یا زرق و برق دنیا، دست مودت به هم می‌دهند، پرده برداشته و می‌گوید:

۱. طبرسی، امین الاسلام فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه علی کرمی، ج ۴، ص ۱۶۶.

۲. فرقان، آیه ۲۸.

۳. نقش دوستان در سرنوشت انسان، ص ۳۶-۳۷.

۴. زخرف، آیه ۶۷.

همه دوستان در آن روز، دشمن یکدیگر می‌شوند، مگر آنان که در زمره پرهیزکاران باشند.

۳. **دوزخی شدن انسان:** در آیات ۴۲ تا ۴۵ سوره مدثر آمده که وقتی بهشتیان از دوزخیان می‌پرسند: چه چیزی شما را به دوزخ فرستاد، آن‌ها اموری را در پاسخ ذکر می‌کنند، از جمله می‌گویند: «وَكُنَّا نَحُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ؛ ما پیوسته با اهل باطل همنشین و هم‌صدا بودیم.»

۴. **فرجام بد:** آیه ۱۴۰ سوره نساء می‌فرماید: «فَلَا تَقْعُدُوا مَعَهُمْ حَتَّىٰ يَخُوضُوا فِي حَدِيثٍ غَيْرِهِ إِذًا مِّثْلَهُمْ؛ با استهزاکنندگان به آیات خدا ننشینید تا به سخن دیگری پردازند؛ زیرا در غیر این صورت، شما هم مثل آنان خواهید بود.»

ج. نقش دوستان در سرنوشت دنیوی انسان

دوستان در فرآیند زندگی دنیوی انسان نیز نقش مثبت و منفی دارد.

* نقش مثبت:

۱. **راهنمایی به صفات پسندیده:** در حدیثی از رسول اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانیم: «لَا تَجْلِسُوا إِلَّا عِنْدَ كُلِّ عَالِمٍ يَدْعُوكُمْ مِنْ خَمْسٍ إِلَى خَمْسٍ: يَدْعُوكُمْ مِنَ الشُّكِّ إِلَى الْيَقِينِ وَمِنَ الرِّبَا إِلَى الْإِحْلَاصِ، وَمِنَ الرَّغْبَةِ إِلَى الرَّهْبَةِ وَمِنَ الْكِبَرِ إِلَى التَّوَاضُعِ وَمِنَ الْغِشِّ إِلَى النِّصِيحَةِ؛^۱ نشست و برخاست نکنید، مگر با عالم دانشمندی که شما را از پنج چیز به پنج چیز دیگر دعوت و راهنمایی کند:

۱. از شک به یقین؛

۲. از ریا به اخلاص؛

۳. از رغبت به دنیا، به زهد و بی‌رغبتی به دنیا؛

۴. از تکبر، به تواضع و فروتنی؛

۵. از فریبکاری، به خیرخواهی.»

گاهی انسان با فردی عالم آشنا می‌شود که با چند جلسه نشست و برخاست و گفتگو، انسان را دگرگون می‌کند؛ انسانی که ممکن است نسبت به خدا یا عالم قیامت

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۸، ص ۳۲۷.

دچار شک و تردید باشد، همین همنشینی و صحبت، روح باور و یقین را در وجود او تقویت می‌کند و شک و تردید او را از بین می‌برد.^۱

۲. **یادآور حقایق و حلال و حرام:** پیامبر اسلام ﷺ فرمود: «مَنْ أَرَادَ اللَّهُ بِهِ خَيْرًا رَزَقَهُ خَلِيلًا صَالِحًا إِنْ نَسِيَ ذِكْرَهُ وَإِنْ ذَكَرَ أَعَانَهُ»^۲ کسی که خداوند خیر عظیمی را برای او بخواهد، دوست شایسته و رفیق صالحی را نصیب او می‌کند. اگر حقایق الهی و حلال و حرام و خواسته‌های حق را فراموش کند، به یادش می‌آورد و اگر به آن‌ها توجه نماید، او را برای اجرا کردنش یاری می‌دهد.»

۳. **تأمین خیر دنیا و آخرت:** رفیق مثبت و دوست سالم، سبب خیر دنیا و آخرت است، علی رضی الله عنه فرمود: «جُمِعَ خَيْرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ فِي كِتْمَانِ السِّرِّ وَمُصَادَقَةِ الْأَخْيَارِ وَجَمْعِ الشَّرِّ فِي الْإِذَاعَةِ وَمُوَاجَهَةِ الْأَشْرَارِ»^۳ خیر دنیا و آخرت، در پوشانیدن و حفظ اسرار و رفاقت و همنشینی با نیکان گرد آمده و همه شرّ، در پخش اسرار و دوستی با اشرار جمع شده است.»

۴. **افزایش شکر نعمت‌ها:** علی رضی الله عنه، دوستی، همنشینی و رفاقت با فقرا را توصیه کرده است؛ «جَالِسِ الْفُقَرَاءَ تَزِدُّ شُكْرًا»^۴ با فقرا همنشین باش؛ زیرا موجب افزایش شکر تو می‌شود.»

روابط با فقرا و تهیدستان، موجب می‌شود که انسان از زندگی خود راضی شود و خدا را بر نعمت‌هایی که به او داده است، شکر کند؛ زیرا وقتی انسان وضع مالی خود را با فقرا بسنجد، زندگی برای او شیرین و گوارا می‌شود و نعمت‌های الهی را که به او ارزانی داشته است، بزرگ می‌شمارد در نتیجه شکرگزار خداوند می‌شود.^۵

* نقش منفی:

۱. **از بین رفتن ایمان و ابروی:** همنشینی با دوستان ناجنس، از هر زهری کشنده‌تر و از هر خطری خطرناک‌تر و از هر کار ناشایستی، زشت‌تر است؛ زیرا دوست ناباب، دین

۱. نقش دوستان در سرنوشت انسان، ص ۵۴.

۲. فیض کاشانی، محسن، محجة البیضاء، کتاب آداب الصحبة والمعاشره؛ معاشرت، ص ۱۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۷۸، ح ۱۷.

۴. التیمی الامدی، عبدالواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، ص ۳۳۶.

۵. نقش دوستان در سرنوشت انسان، ص ۵۷-۵۶.

و ایمان و اعتبار و آبروی انسان را بر باد می‌دهد و آدمی را از فیوضات و عنایات حضرت حق محروم می‌کند.^۱

تا توانی می‌گریز از یار بد یار بد بدتر بود از مار بد
 مار بد تنها تو را بر جان زند یار بد بر جان و بر ایمان زند^۲

۲. بدکار شدن انسان: رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِئَنَّ كَافِرًا وَلَا يُخَالِطَنَّ فَاجِرًا وَمَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ كَافِرًا فَاجِرًا»^۳ کسی که به خدا و روز قیامت ایمان دارد، رابطه برادری و دوستی تنگاتنگ با کافر برقرار نکند و با بدکار رفاقت نداشته باشد. کسی که با کافر دوستی تنگاتنگ برقرار کند یا با بدکار معاشرت نماید، کافر و بدکار است.»

۳. عامل هلاکت انسان: امام موسی بن جعفر علیه السلام از حضرت عیسی علیه السلام روایت می‌کند که آن حضرت فرمود: «إِنَّ صَاحِبَ الشَّرِّ يُعَدِّي وَقرينَ السَّوِّءِ يُرَدِّي فَأَنْظِرْ مَنْ تُقَارِنُ»^۴ بی‌تردید، دارنده خطاها و لغزش‌ها، دشمنی می‌ورزد و به حقوق انسان تجاوز می‌کند و رفیق بد و ناجنس، آدمی را هلاک می‌کند و از اعتبار و آبرو می‌اندازد. پس با دقت بنگر که با چه کسی همنشین می‌شوی.

۴. گمان بد بر نیکان: علی علیه السلام فرمود: «نشست و برخاست با بدان باعث می‌شود که به نیکان گمان بد ببریم و بر عکس، اگر اشرار با اختیار رفت و آمد کنند، کم‌کم به نیکان ملحق می‌شوند. چنانچه نیکان به مجلس و محفل بدان خو کنند و با آنها ارتباط برقرار کنند، به فجّار و بدکاران ملحق می‌شوند. به طور کلی، اگر حال فردی برایت مشتبه شد و ندانستی که متدین است یا نه، به دوستانش نگاه کن. اگر آنها متدین بودند، او هم هست؛ وگرنه در او هم دین الهی رسوخ نکرده است.»^۵

۵. زیبا جلوه دادن زشتی‌ها و زشت جلوه دادن زیبایی‌ها: امام صادق علیه السلام فرمود: «روزی مرد توانگری که لباس فاخر و زیبایی بر تن داشت، نزد رسول خدا ﷺ نشست بود که

۱. معاشرت، ص ۸۸.

۲. نظامی گنجوی.

۳. شیخ صدوق، صفات الشیعه، ترجمه عزیزالله عطاردی، ح ۹؛ بحار الأنوار، ج ۷۱، ص ۱۹۷، ج ۳۱.

۴. کلینی، الکافی، باب من تکره مجالسته...، ح ۴؛ حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ب ۱۱، ح ۱۵۵۴۲.

۵. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ماده «جلس».

فرد فقیری با لباس کهنه و چرکین آمد و کنار وی نشست. مرد توانگر خود را کنار کشید و لباس خویش را جمع کرد. رسول خدا ﷺ غضبناک شدند و فرمودند: ترسیدی از فقر او چیزی به تو سرایت کند؟ گفت: خیر. فرمودند: ترسیدی از ثروت تو به او چیزی برسد؟ گفت: خیر. فرمودند: ترسیدی کهنگی لباس او در تو اثر کند؟ گفت: خیر. فرمودند: پس چرا خود را کنار کشیدی و لباس خود را جمع کردی؟ گفت: ای رسول خدا! من همنشینی دارم که زشتی‌ها را برایم زیبا و زیبایی‌ها را برایم زشت جلوه می‌دهد! [نشست و برخاست با وی و تأثیر همنشینی، سبب این کار ناشایست من شد.] اکنون حاضرم برای جبران این کار خلاف، نصف اموالم را به او بدهم! رسول خدا به آن مرد فقیر فرمود: تو قبول می‌کنی؟ گفت: خیر. آن مرد پرسید: چرا قبول نمی‌کنی؟ گفت: «أَخَافُ مَا أَنْ يَدْخُلَنِي مَا يَدْخُلُكَ؛ می‌ترسم همان حالتی که برای تو پیدا شده است، برای من نیز پیدا شود.»^۱

۶. عدم رفاقت با سه طایفه: امام علی علیه السلام این سخن را به دلیل اهمیت فوق‌العاده و تأثیر آن در سرنوشت انسان‌ها، بارها روی منبر می‌فرمود: «سزاوار نیست که مسلمان با سه طایفه رفاقت، دوستی و برادری داشته باشد:

۱. ماجن (ناپاک، فاسق)؛

۲. احمق؛

۳. کذاب.»

آن‌گاه فرمود: «ماجن، کسی است که کار زشت خود را برای تو زینت می‌دهد و دوست دارد تو نیز مانند او باشی. او هرگز تو را در امر آخرت و معاد کمک و یاری نمی‌کند. رفاقت و دوستی با او، جفا است و سبب قساوت قلب می‌گردد. رفت و آمد او با تو، مایه ننگ و عار است؛ اما احمق، تو را به خیر و نیکی راهنمایی نمی‌کند. امید این که ضرری از تو دفع کند، نیست؛ هرچند در این باره تلاش و کوشش نیز نماید. چه بسا می‌خواهد به تو سودی برساند، ولی زیان می‌رساند. برای چنین کسی، مرگ بهتر از زندگی و سکوت بهتر از گفتار، و دوری بهتر از نزدیک بودن است؛ اما دروغگو، زندگی با او گوارا نخواهد بود، سخن زندگی تو را برای دیگران می‌گوید و سخن

۱. نقش دوستان در سعادت انسان، ص ۳۸-۳۷.

زندگی دیگران را با تو بازگو می‌کند. هرگاه رشته سخن او از چیزی تمام شود، رشته دیگری برای سخن باز می‌کند؛ تا جایی که حتی اگر سخن راست هم بگوید، سخن وی تصدیق نمی‌شود. بین مردم دشمنی می‌اندازد و در سینه‌ها تخم کینه می‌کارد. پس از خدا بترسید و مواظب خویش باشید و دقت کنید.»^۱

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه، سید رضی، انتشارات دار الهجره، قم.
۳. بهرامی، غلامرضا، آیین دوستی، قم، مجمع ذخایر اسلامی.
۴. کلینی، شیخ محمد بن یعقوب، اصول کافی، ترجمه احمد بانپور، انتشارات استوار، ۱۳۹۰ش.
۵. شیخ طوسی، ابوجعفر محمد بن حسن، الأمالی، انتشارات دار الثقافة، چاپ اول، قم، ۱۴۱۴ق.
۶. کلینی، شیخ محمد بن یعقوب، الکافی، دار الکتب الاسلامیه، چاپ اول، قم.
۷. حاکم نیشابوری، ابوعبدالله محمد بن عبدالله، المستدرک علی الصحیحین، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۴۲۹ق.
۸. بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار(علیهم السلام)، محمدباقر بن محمد تقی مجلسی، مؤسسه الوفا، چاپ دوم، بیروت، ۱۴۰۳ق.
۹. جوانان می‌خواهند بدانند، علی سرلک، مشعل هدایت، قم، ۱۳۹۰ش.
۱۰. دوستی در آیات و روایات، محمد محمدی ری‌شهری، ترجمه سید حسن اسلامی، انتشارات دار الحدیث، چاپ ششم، قم، ۱۳۸۹ش.
۱۱. دوستی زیبا است، یدالله نفری، دار النشر اسلام، قم، چاپ اول، ۱۳۸۷ش.
۱۲. دیوان اشعار سعدی.
۱۳. دیوان اشعار سنایی.
۱۴. دیوان اشعار نظامی گنجوی.
۱۵. راهنمای پرواز در فضای جوانی، ابوالقاسم بخشیان، زمزم هدایت، قم، ۱۳۹۰ش.
۱۶. سفینه البحار، حاج شیخ عباس قمی، دار الاسوة، قم.
۱۷. صفات الشیعه، ابن بابویه، محمد بن علی، اعلمی، ترجمه عزیزالله عطاردی، تهران.

۱. اصول کافی، ترجمه احمد بانپور، ج ۲، ص ۳۷۶.

۱۸. غرر الحکم و درر الکلم، عبدالواحد بن محمد التیمی الامدی، دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۰ش.
۱۹. کلیات مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم.
۲۰. لغت‌نامه دهخدا، علی‌اکبر دهخدا، ذیل حرف میم، ۱۳۷۷ش.
۲۱. مجمع البیان فی تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، انتشارات ناصرخسرو، تهران.
۲۲. محجۀ البیضاء، محسن فیض کاشانی، انتشارات آستان قدس رضوی، چاپ اول، ۱۳۷۲ش.
۲۳. معاشرت، انصاریان، حسین، دار العرفان، قم.
۲۴. میزان الحکمة، محمد محمدی ری‌شهری، دار الحدیث، قم.
۲۵. نقش دوستان در سرنوشت انسان، علی‌اکبر صمدی، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، ۱۳۸۷ش.
۲۶. وسائل الشیعه، شیخ حر عاملی، مؤسسه آل‌البیت، قم.

روزی حلال؛ ضرورت‌ها و پیامدها

علیرضا فجرى * محمد مهدى فجرى **

اشاره

هدف اساسی تعلیمات حیات‌بخش اسلام، تربیت و فراهم ساختن سعادت انسان‌ها در همه مراحل زندگی است. به همین جهت، دستورات تربیتی اسلام در راستای تأمین نیازها و علایق فطری بشر در عرصه‌های گوناگونی مانند: اقتصادی، اجتماعی، تربیتی و فرهنگی صادر شده است که پیروی از آن‌ها نقش اساسی در تکامل فطری انسان‌ها دارد. از مهم‌ترین دستورات اقتصادی اسلام، کسب روزی حلال است. تلاش برای به دست آوردن روزی حلال از آن جهت مورد تأکید و عنایت ویژه قرار گرفته است که نقش به‌سزایی در جسم و روح انسان دارد و بی‌توجهی به آن، افزون بر عواقب اخروی، پیامدهای منفی و مخربی را برای روحيات و خلیقات انسان به وجود می‌آورد. البته هرچند روزی حلال در سخن به‌آسانی گفته می‌شود و بیشتر انسان‌ها بر این گمان‌اند که روزی آن‌ها حلال و طیب است، اما کسب واقعی روزی حلال در مقام عمل، بسیار سخت است و چه بسا در بعضی از مواقع تصور کنیم که سیر شدن شکم و گذران زندگی، جز با روزی حرام امکان‌پذیر نیست. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «إِنَّ أَخْوَفَ مَا أَخَافُ عَلَى أُمَّتِي مِنْ بَعْدِي هَذِهِ الْمَكَاسِبُ الْحَرَامُ»^۱؛ بیمناک‌ترین چیزی که بر امت خود از آن می‌ترسم، این درآمدهای حرام است.»

شاید امام سجاده عَلَيْهِ السَّلَام توجه به سختی دست‌یابی به رزق و روزی حلال داشته‌اند که از خداوند متعال درخواست می‌کنند: «اللَّهُمَّ... الرَّابِحِينَ فِي التَّجَارَةِ عَلَيْكَ، الْمُجَارِينَ

* پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

** پژوهشگر علوم دینی.

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۱۲۴.

بِعَزْكَ، الْمَوْسَعِ عَلَيْهِمُ الرِّزْقُ الْحَلَالُ مِنْ فَضْلِكَ؛^۱ پروردگارا! ...چنان کن که با لطف تو از تجارت خویش سود برم و به روزی حلال توفیق یابم.»

مفهوم روزی حلال

واژه «روزی»، به معنای رزقی است که خداوند متعال برای همه افراد زمین عطا کرده است.^۲

علامه طباطبائی^۳ می‌فرماید: «روزی عبارت است از هر چیزی که موجودی دیگر را در بقای حیاتش کمک نماید و در صورتی که آن رزق ضمیمه آن موجود و یا به هر صورتی ملحق به آن شود، بقایش امتداد یابد، مانند غذایی که حیات بشر و بقایش به وسیله آن امتداد پیدا می‌کند. غذا داخل بدن آدمی و جزء بدن او می‌گردد و نیز مانند همسر که به نیازهای آدمی پاسخ می‌دهد، مایه بقای نسل او می‌گردد و به همین قیاس، هر چیزی که دخالتی در بقای موجودی داشته باشد، رزق آن موجود شمرده می‌شود.»^۴

بنابراین، اگر مردم رزق و روزی را در امور مادی، به‌خصوص خوراک به کار می‌برند، از باب تغلیب است و از آن جهت است که کاربرد این واژه در امور مادی ملموس‌تر است. بر اساس آیات قرآن و روایات، رزق و روزی، به عالم دنیا اختصاص ندارد و حتی انسان‌ها در دنیای پس از مرگ نیز روزی دارند. در سوره آل عمران خداوند متعال از روزی ویژه‌ای برای شهیدان خبر می‌دهد که دیگران از آن بهره ندارند:

«وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ.»^۴

مرزهای حلال و حرام

روزی حلال، هر درآمدی است که بر خلاف دستورات اسلامی به دست نیامده باشد و در شریعت معیارهایی برای آن ارائه شده است، از جمله:

۱. صحیفه سجاده، دعای بیست و پنجم، ص ۱۲۲.

۲. دهخدا، لغت‌نامه، واژه «روزی».

۳. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی التفسیر القرآن، ج ۱۸، ص ۳۷۶.

۴. آل عمران، آیه ۱۶۹.

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِنْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْإِثْمِ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ»^۱ و اموال یکدیگر را به باطل و ناحق در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه، قسمتی از آن را به عنوان رشوه به قضات ندهید؛ در حالی که می‌دانید، این کار گناه است!»

و در جای دیگر می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ...»^۲ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال خود را در میان خود به شیوه باطل نخورید و نقل و انتقال ندهید؛ مگر این‌که به صورت داد و ستد از روی رضایت‌مندی بین شما باشد.»

بنابراین، هر کاری که خداوند متعال برای به دست آوردن روزی جایز شمرده، حلال، و هر گونه اقدامی که بر خلاف دستورات دین باشد، یا موجب تضییع حقوق دیگران شود، کسب حرام شمرده شده است.^۳

در ذیل، برخی از موارد رزق‌های حرام بیان می‌گردد: کارمندی که وظایف خود را در مقابل جامعه به درستی انجام ندهد، پزشکی که سوگند خود را فراموش کرده و توجهی به حقوق بیمار و سلامتی او نداشته باشد، معلم و استادی که دغدغه انتقال درست آموزش‌ها و ارتقای دانش‌آموزان خود را نداشته باشد، مغازه‌داری که احتکار و یا کم‌فروشی می‌کند، کارخانه‌داری که حقوق کارگران خود را به بهانه‌های واهی پرداخت نمی‌کند، سرمایه‌داری که به اتکای ثروت خود، ربا را در جامعه ترویج می‌دهد، فروشنده مواد مخدر که درآمد خود را بر نابودی انسان‌ها و از هم پاشیدن خانواده‌ها بنا نهاده، سوء استفاده از نفوذ سیاسی، اجتماعی و یا مدیریتی در استفاده از تسهیلات دولتی مانند وام بانکی یا خرید زمین، حقه‌بازی در معاملات اقتصادی همچون: زمین، ملک یا خودرو، خوردن به ناحق ارث میت و اموال بستگان به‌خصوص فرزندان صغیر، رشوه دادن به مسئولان، جهت کسب درآمد بیشتر و تضییع حقوق دیگران، تولیدکننده-

۱. بقره، آیه ۱۸۸.

۲. نساء، آیه ۲۹.

۳. برگرفته از: تفسیر نمونه، ج ۳، ص ۳۵۵ - ۳۵۶.

ای که از تولید خود کم می‌گذارد، نپرداختن حقوق مالی که از جانب شریعت بر عهده انسان قرار داده شده، همچون خمس و زکات.

اگر مال حرام و شبهه‌ناک وارد زندگی انسان شود، علاوه بر این که مانع تعالی و پرواز روح خواهد شد، انسان را زمین‌گیر می‌کند. برخی از آثار آن، مانند: دست و پنجه نرم کردن با مصیبت‌ها، مرگ زودرس، بزهکاری، اعتیاد و کم شدن برکت از زندگی، دامنگیر انسان خواهد شد.

اهمیت روزی حلال

رزق و روزی که در آیات الهی و احادیث پیشوایان ذکر شده است، تنها روزی حلال را شامل می‌شود و در واقع چیزی به عنوان روزی حرام وجود ندارد. دلیل این امر آن است که حرام روزی محسوب نمی‌شود و خداوند متعال هرگز حرام را روزی بندگانش قرار نمی‌دهد. رسول خدا ﷺ در آخرین حج خانه خدا که به حجة الوداع معروف است، در بخشی از سخنان خویش برای مردم می‌فرماید:

«مبادا دیر شدن وصول رزق و روزی، شما را بر آن دارد که از راهی که در آن اندکی معصیت است، رزق و روزی را طلب کنید. خداوند متعال روزی را میان بندگان خود به صورت حلال تقسیم کرده است؛ نه حرام. پس هر کس از خدا بترسد و شکیبیا باشد، خدا روزی او را از راه حلال به او خواهد رساند و هر کس بی‌حیایی کند و شتاب ورزد و آن را از غیر حلال به دست آورد، هم از روزی حلال او کاسته خواهد شد و هم روز قیامت باید حساب آن را پس بدهد.»^۱

روایات فراوانی در خصوص اهمیت روزی حلال به دست ما رسیده است که حکایت از نقش مهم و سرنوشت‌ساز آن در سعادت بشر دارد؛ از جمله این‌که ائمه اطهار علیهم‌السلام کار و تلاش در جهت کسب روزی حلال را همسنگ شمشیر به دست گرفتن و جهاد در راه خداوند معرفی کرده‌اند. امام رضا علیه‌السلام در این زمینه می‌فرماید:

۱. الکافی، ج ۵، ص ۸۰.

«الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ مَا يَكْفِيهِ عِيَالَهُ أَغْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛ اجر کسی که در راه کسب روزی حلال برای خانواده‌اش تلاش کند، بیشتر از مجاهد در راه خدا است.»

راه‌های رسیدن به روزی حلال

رسیدن به رزق و روزی حلال، دشواری‌ها و سختی‌های خاص خود را دارد و لازم است انسان برای به دست آوردن آن تلاش و کوشش نماید؛ اما ممکن است برخی از روایات و اعتقادات دینی به کمک انسان‌های تن‌پرور بیاید و آنان را که حاضر نیستند سختی‌های به دست آوردن رزق حلال را به تن بخرند، به خیال‌پردازی‌هایی درباره دست‌یابی به روزی بی‌رنج بکشاند؛ از جمله این اعتقادات، توکل به خداوند متعال است؛ خدایی که مسبب الاسباب است و تدبیر نظام عالم و همه کارها به دست او است و امور همه بندگان را کفایت و رزق و روزی آنان را تضمین نموده است. اگر کسی واقعاً به خداوند توکل کند، دیگر معنا ندارد که به تلاش و کوشش و آینده‌نگری و برنامه‌ریزی بپردازد. روایاتی نیز مؤید این اعتقاد و نگرش بیان شده است، از جمله:

«لَوْ أَنَّكُمْ تَتَوَكَّلُونَ عَلَى اللَّهِ حَقَّ تَوَكُّلِهِ لَرَزَقَكُمْ كَمَا يَرْزُقُ الطَّيْرَ تَغْدُو خِمَاصًا وَ تَرُوحُ بِطَانًا؛^۲

اگر آن‌گونه که باید به خدا توکل کنید، خداوند همان‌گونه که پرندگان را روزی می‌دهد، شما را روزی خواهد داد؛ چنان‌که پرندگان با شکم‌های خالی صبح کرده و با شکم پر روز را به شب می‌برند.»

روشن است که این روایت در صدد بیان اهمیت توکل به خدا است و با تلاش و کوشش منافات ندارد.

فهم نادرست از توکل در بین برخی مردم آن‌چنان رسوخ پیدا کرده که بر اساس آن حکایاتی نیز مطرح نموده‌اند. مولوی در مثنوی معنوی یکی از این حکایات را بیان می‌کند:

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۴۴۵.

۲. ابن ابی‌فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۲۲۲.

مرد زاهدی برای آزمودن سببیت توکل، از اسباب ظاهری دوری می‌جوید و به بن کوهی مهجور می‌رود و در غایت گرسنگی بر سر سنگی سر می‌نهد و می‌خواهد تا مضمون این سخن را بیازماید و به تجربه دریابد که گفت:

گر بخواهی ور نخواهی رزق تو پیش تو آید دوان از عشق تو

باری کاروانی ره گم کرده و به سوی آن کوه می‌آید و اهل کاروان زاهد را در حال غلبه ضعف در می‌یابند. مرد زاهد به قصد آزمودن سبب‌سازی خداوند هیچ واکنش نشان نمی‌دهد؛ یعنی از جهد و کسب روزی حتی به اندازه گشودن دهان خویش می‌پرهیزد. کاروانیان نیز از بیم هلاک زاهد، ناگزیر دهان او را به دشواری می‌گشایند و شوربا در حلقومش می‌ریزند.

این دسته از حکایات، با مجموعه آیات و احادیثی که انسان‌ها را به طلب روزی حلال فرا می‌خواند، در تباین است؛ ضمن این‌که توکل باید در کنار رنج و تعب باشد. چنین بینش و عقیده‌ای افراد را بی‌تفاوت و غیر مسئول بار آورده و امور تولیدی و خدماتی را راکد کرده و خمودی و بی‌نشاطی را در جامعه حاکم می‌گرداند.

علامه طباطبائی رحمته‌الله می‌فرماید:

«معنای توکل این نیست که شخص نسبت امور را به خودش و یا به اسباب قطع یا انکار کند؛ بلکه معنایش این است که خود و اسباب را مستقل در تأثیر ندانسته و معتقد باشد که استقلال و اصالت، منحصرأ از آن خدای سبحان است و در عین حال، سببیت غیر مستقل را برای خود و اسباب قائل باشد.»^۱

در قرآن کریم خطاب به پیامبر گرامی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است: «آن گاه که تصمیم بر انجام دادن کاری گرفتی، پس بر خدا توکل کن.»^۲

فردی خدمت پیامبر اعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شرفیاب گردید و سؤال کرد: آیا شتر را با توکل بر خدا رها نمایم یا زانوان او را بسته و سپس بر خدا توکل کنم؟ حضرت پاسخ داد: زانوی شتر را ببند و بر خدا توکل نما.

۱. المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۱، ص ۲۱۷.

۲. آل عمران، آیه ۵۹.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: دعای کسی که در منزل بنشیند و بگوید پروردگارا روزی مرا برسان، به اجابت نمی‌رسد و از طرف خدا به او گفته می‌شود: آیا برای طلب روزی به تو فرمان ندادم.^۱

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: برای به دست آوردن رزق و روزی خود تلاش نمایید. همانا تضمین رزق و روزی برای کسانی است که آن را طلب نمایند.^۲

به همین جهت است که تمامی پیامبران و امامان معصوم علیهم السلام در کنار مسئولیت سنگین خویش و هدایت مردم، برای روزی خود تلاش می‌کرده‌اند؛ به عنوان نمونه، حضرت داود علیه السلام جهت کسب روزی به زره‌بافی می‌پرداخت.

راه روزی کسب و رنج است و تعب هر کسی را پیشه‌ای داد و طلب اطلبوا الارزاق فی اسبابها ادخلوا الاوطان من ابوابها بنابراین، این‌گونه نیست که توکل، جایگزین کار و کوشش شود. اعتقاد فرد به رزق مقسوم موجب خواهد شد تا فرد به رزق و روزی مقدر الهی راضی بوده و غم و اندوهی از گذشته به خود راه ندهد؛ زیرا اعتقاد به تضمین الهی نسبت به رزق مقسوم، اضطراب و نگرانی انسان را از بین می‌برد؛ «مَنْ رَضِيَ بِرِزْقِ اللَّهِ لَمْ يَحْزَنْ عَلَى مَا فَاتَهُ»^۳ و با چنین روحیه‌ای، زندگی و حیات دنیوی او گوارا و همراه با آسایش و آسودگی خاطر خواهد بود؛ «لَا تَهْتَمُّ لِرِزْقٍ غَدٍ فَإِنَّ كُلَّ غَدٍ يَأْتِي رِزْقُهُ»^۴

با رواج و گسترش چنین فرهنگی در جامعه زمینه حرکت‌های ناسالم چون: احتکار و گرانفروشی، کنز ثروت و طمع و راکد گذاردن سرمایه‌ها، از بین خواهد رفت؛ چرا که افراد با ایمان می‌دانند رزق و روزی حلال و مقدر الهی، با حرص و طمع افزایش نمی‌یابد.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۱۲.

۲. همان، ج ۷۱، ص ۷-۱۳.

۳. نهج البلاغه، ص ۵۳۶.

۴. تحف العقول، ص ۱۴.

آثار روزی حلال

گل‌های زیبایی را در دو باغ سرسبز تصور کنید که باران رحمت یکسان بر آنها می‌بارد. باغبان یکی از باغ‌ها در تغذیه و آبیاری گل‌ها می‌کوشد و آنها را از آفات می‌رهاند. چنین باغی هر روز طراوت و شادابی غنچه‌های شکفته‌اش، موجب تحسین عابران می‌شود؛ اما باغبان دیگر، نه درختان باغش را آبیاری می‌کند و نه آفت زدایی می‌کند. گل‌ها و درختان این باغ رفته‌رفته پژمرده و غم‌انگیز شده و هیچ میوه‌ای نمی‌دهند و اگر هم بار بدهند، میوه‌های آفت‌داری خواهند داشت.

انسان نیز همچون درختان و گل‌های این باغ است که سعادت و رشد و بالندگی وی، در گرو بهره‌وری از مال، لقمه و روزی حلال است.

اثر روزی حلال و حرام در جسم و روح انسان و نقش آن در منش و رفتار وی، به‌خوبی مشهود است. روزی حلال به سبکی روح و نور باطن و توجه به عبادات، و غذای حرام به سنگینی و کدورت و کسالت می‌انجامد.

تفسیر روح البیان بعد از اشاره به ارتباط عمل صالح با بهره‌گیری از روزی حلال و به تبع آن غذای حلال، این اشعار را بیان می‌نماید:

علم و حکمت زاید از لقمه حلال عشق و رقت آید از لقمه حلال
چون ز لقمه تو حسد بینی و دام جهل و غفلت زاید آن را دان حرام
لقمه تخم است و برش اندیشه‌ها لقمه بحر و گوهرش اندیشه‌ها^۱
روزی حلال، از اساسی‌ترین مسائل دخیل در سرنوشت بشریت است که در این بخش به برخی از آثار و فواید آن اشاره می‌نماییم.

۱. تقویت دین و دیانت

روزی حلال، بر بندگی و میزان طاعت و خداشناسی انسان تأثیر مستقیم می‌گذارد. امام صادق (ع) می‌فرماید: «لَا تَدْعُ طَلَبَ الرِّزْقِ مِنْ جِلِّهِ فَإِنَّهُ عَوْنُ لَكَ عَلَى دِينِكَ»^۲ کسب روزی حلال را رها مکن؛ چرا که تو را در دینت یاری می‌کند.

۱. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، ج ۶، ص ۸۸.

۲. شیخ مفید، الأمالی، ص ۱۷۲.

رسول خدا ﷺ خطاب به یکی از پیروان خود می‌فرماید: «أَطِيبَ مَطْعَمَكَ تَكُنْ مُسْتَجَابَ الدَّعْوَةِ، وَالَّذِي نَفْسُ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ، إِنَّ الْعَبْدَ لَيَقْذِفُ اللَّقْمَةَ الْحَرَامَ فِي جَوْفِهِ، مَا يُتَقَبَلُ مِنْهُ عَمَلٌ أَرْبَعِينَ يَوْمًا؛^۱ خوراكت را پاک گردان تا مستجاب الدعوه شوی. سوگند به آن که جان محمد در دست او است، بنده‌ای که لقمه حرام وارد شکمش می‌کند، چهل روز، هیچ عملی از او پذیرفته نمی‌شود.»

فضل بن ربیع، رئیس تشریفات دربار سومین خلیفه عباسی نقل می‌کند: روزی شریک بن عبدالله نخعی (فقیه نامی و قاضی مشهور اهل تسنن) به ملاقات خلیفه آمد. خلیفه او را گرمی داشت و از وی خواست که یکی از این سه کار را بپذیرد: منصب قضاوت پایتخت، علم‌آموزی به فرزندان خلیفه، صرف یک وعده غذا با خلیفه. شریک که سعی می‌کرد به هر طریقی که شده خود را وارد دربار و دستگاه خلافت نسازد و دامنش آلوده نگردد، از پذیرش هر سه پیشنهاد خلیفه عذر خواست؛ اما وقتی با اصرار خلیفه مواجه شد، خوردن غذا را که به نظر آسان‌تر از دو کار دیگر بود، انتخاب کرد.

بعد از صرف غذا، ناظر آشپزخانه دربار رو به خلیفه کرد و گفت: این پیرمرد بعد از خوردن این غذا، هرگز بوی رستگاری را نخواهد دید!

مطلب همین گونه شد و شریک بن عبدالله بعد از این ماجرا، هم به تعلیم فرزندان خلیفه پرداخت و هم منصب قضاوت را پذیرفت. شریک تا جایی پیش رفت که پس از آن‌که مستمری او را به دفترنویس (حسابدار دربار) حواله دادند، درباره مبلغ آن چانه می‌زد. دفترنویس به او گفت: مگر پارچه فروخته‌ای. شریک پاسخ داد: به خدا مهم‌تر از پارچه فروخته‌ام، دینم را فروخته‌ام.»

۲. برکت در امور

روزی حلال اندک، از برکت فوق‌العاده‌ای برخوردار است؛ چنان که با چنین مالی، کارهای مفید و ماندگاری صورت می‌پذیرد که هرگز با پول‌های حرام نمی‌توان انجام داد؛ چرا که به قول معروف: «پول بادآورده را باد می‌برد.»

۱. سیوطی، جلال‌الدین، الدرّ المثور فی تفسیر المأثور، ج ۱، ص ۱۶۷.

در سخنی از رسول مکرم ﷺ آمده است: «إِنَّ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ بِقَاعًا تُسَمَّى "الْمُنْتَقِمَاتِ"، فَإِذَا كَسَبَ الرَّجُلُ الْمَالَ مِنْ حَرَامٍ سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْمَاءَ وَالطِّينَ، ثُمَّ لَا يَمْتَعُهُ بِهِ؛» به‌درستی که خداوند بلند مرتبه بقعه‌هایی در زمین دارد که «خانه‌های انتقام» نامیده می‌شوند؛ هرگاه کسی از راه حرام، مالی به دست آورد، خداوند، آب و گل را بر آن مسلط می‌گرداند ولی (هیچ) بهره‌ای از آن نمی‌برد.»

۳. کسب حلال، وسیله خدمت

انفاق در راه خدا، موارد بسیاری از بخشش‌های واجب و مستحب را پوشش می‌دهد، مانند: خمس، زکات، قرض، صدقه، بعضی از نذرها، هدیه و قربانی، از این موارد است. بدیهی است اگر دست انسان از مال و مواهب دنیوی خالی باشد، هرگز توفیق احسان به مردم را نخواهد یافت. بنابراین، می‌توان گفت در اغلب آیاتی که صیغه «أَنْفَقُوا» (انفاق کنید) استفاده شده است چه واجب و چه مستحب، باید کلمه «اکسبوا» (کسب کنید) را نیز در تقدیر گرفت. همچنان‌که می‌گوییم مقدمه واجب، واجب است، مقدمه انفاق هم که کسب درآمد است، لازم و اجتناب‌ناپذیر است.

در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَنْفِقُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا كَسَبْتُمْ؛^۲ ای کسانی‌که ایمان آورده‌اید، از اموال پاکیزه و حلالی که کسب کرده‌اید، انفاق کنید.» گرچه بر اساس آیات و روایات، انفاق از مال حرام هیچ‌گونه اثری ندارد، اما به تجربه نیز ثابت شده است که صاحبان پول‌های حرام، توفیقی برای خدمت به خلق و دستگیری از محرومان جامعه نمی‌یابند و اگر چنین زمینه‌ای نیز برای آن‌ها فراهم شود، استمرار نخواهد داشت و یا با منت و ریاکاری نابود خواهد شد.

۴. روزی حلال و نسل صالح

مروری بر آموزه‌های اسلامی حکایت از آن دارد که مجموعه اعمال، رفتار و گفتار پدر، در شکل‌گیری شخصیت آینده کودک، کارساز است. افزون بر این، پدر به عنوان مدیر اقتصادی خانواده می‌تواند با کسب درآمد صحیح و به دست آوردن روزی حلال،

۱. السيرة الحلبية، ج ۲، ص ۱۲۱؛ حکم النبي الأعظم ﷺ، ج ۷، ص ۷۰.

۲. بقره، آیه ۲۶۷.

در روحيات و صفات کودک، تأثیر قابل توجهی داشته باشد. در آموزه‌های دینی، اهمیّت و نقش درآمد حلال در تربیت فرزندان صالح قطعی شمرده شده است.^۱ گرچه هنوز راز این ارتباط مشخص نیست، اما همان‌گونه که گذر زمان و پیشرفت علم پرده از رازهای بسیاری از قوانین اسلامی برداشته، ممکن است روزی بشر بتواند به نقش اساسی روزی حلال در تربیت انسان نیز پی ببرد. اهمیّت این موضوع تا بدان جا است که دین اسلام بر تأثیر غذا بر تربیت فرزند قبل از تولد تأکید نموده است. جالب آن‌که این تأثیر، نه تنها در فرزند درون شکم مادر، بلکه در نسل‌های بعدی نیز آشکار می‌گردد. چنان که امام صادق (ع) می‌فرماید: «كَسْبُ الْحَرَامِ بَيِّنٌ فِي الذَّرِيَّةِ»^۲ آثار کسب حرام، در نسل انسان آشکار می‌شود.»

از این گفتار روشن است، نتیجه نطفه‌ای که از مال حرام به وجود آید، جز فرزندان فاسد و منحرف نخواهد بود. امام صادق و یا امام باقر (ع) در ذیل آیه «وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^۳ [به شیطان گفته می‌شود] در ثروت و فرزندان‌شان شرکت جوی، می‌فرماید: «مَا كَانَ مِنْ مَالٍ حَرَامٍ فَهُوَ شِرْكُ الشَّيْطَانِ»^۴ هر نطفه‌ای که از مال حرام به وجود آید، شیطان در آن سهیم می‌شود.»

افزون بر این، فرزند پس از تولد نیز در اثر استفاده از شیر مادر، جسم و جاننش تحت تأثیر قرار می‌گیرد. دین مبین اسلام که دین هدایت و تربیت است، به مسأله شیردادن کودک توجه ویژه نموده و مراعات برخی نکات را برای تربیت فرزندان ضروری دانسته است. امام صادق (ع) از امیر مؤمنان (ع) نقل می‌کند که: «انظروا مَنْ تُرْضِعُ أَوْلَادَكُمْ فَإِنَّ الْوَالِدَ يَشِبُّ عَلَيْهِ»^۵ توجه کنید چه کسی فرزند شما را شیر می‌دهد؛ زیرا فرزند با شیر رشد می‌کند.» این روایت، علاوه بر این‌که بر اثرگذاری شخصیت و

۱. گفتنی است، در آیات و روایات، سخن از لقمه و اکل (خوردن) به میان آمده است تا به این مهم توجه دهد که آثار روزی حلال و حرام، حتی با یک لقمه نیز سرایت می‌کند.

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۱۷، ص ۸۲؛ مجلسی، محمدباقر، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، ج ۶، ص ۴۲۱.

۳. اسراء، آیه ۶۴.

۴. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۲۲؛ فیض کاشانی، تفسیر الصافی، ج ۳، ص ۲۰۴.

۵. الکافی، ج ۶، ص ۴۴.

روحیات مادر یا دایه بر شخصیت فرزند دلالت دارد، بر تأثیرگذاری شیری که از راه حلال یا حرام در سینه‌های مادر جمع شده بر فرزند نیز خبر می‌دهد. کودکان همراه با شیر مادر رشد می‌کنند و پس از دوران شیردهی نیز به وسیله غذا رشد جسمی و روانی می‌یابند. غذا نیز مانند شیر، در شخصیت آینده فرزندان تأثیر به‌سزایی دارد. والدین همان طوری که در اصل غذا و نفقه فرزندان مسئولیت دارند، در چگونگی غذای آنان نیز مسئولیت سنگینی دارند؛ زیرا سلامت جسمی و روحی فرزندان و کودکان به غذای پاکیزه و حلال بستگی دارد. اگر غذای کودک پاک، سالم و حلال باشد، در روح و جسم آن تأثیر مثبت می‌گذارد و اگر غذای کودک حرام و ناسالم باشد، تأثیر منفی خواهد گذاشت.

۵. اصلاح اخلاق اجتماعی

برای ساختن جامعه‌ای نمونه و تربیت انسان‌های کامل و سالم، اصول و روش‌هایی لازم است که انسان در سایه آن‌ها بتواند به دور از هرگونه انحراف، مسیر سعادت را بییماید.

ارائه کامل‌ترین و سالم‌ترین روش‌های اطمینان‌بخش تربیتی، انسان را به سعادت حقیقی و زندگی جاودانه و رضای پروردگار متعال نزدیک می‌کند. این شیوه‌ها را می‌توان از زندگی و رفتار و گفتار اسوه‌های حقیقی دین اسلام و پیشوایان راستین به دست آورد.

پیشوایان معصوم علیهم‌السلام با گفتار، عمل و تشویق، همواره پیروان خود را به تلاش برای روزی حلال سوق داده و «حلال» بودن را ویژگی لازم و دائمی درآمدها دانسته‌اند. از این نکته استفاده می‌شود که هر قدر دامنه «درآمدهای حلال» گسترش یابد و شناسایی شود و مورد استفاده سطوح مختلف جامعه با توانایی‌ها، سلیقه‌ها، تخصص‌ها و امکانات بومی مختلف قرار گیرد، به طور طبیعی، نظام مالی و اقتصادی سالمی بر جامعه جاری و ساری می‌گردد و راه‌های نامشروع کسب درآمد از بین رفته و یا به حداقل می‌رسد و جامعه به سوی سعادت و تعالی گام برمی‌دارد.

در مقابل، وقتی یکایک افراد اجتماع از گرفتن مال حرام ابایی نداشته باشند و هر کس تنها به فکر این باشد که چگونه جیب خود را پر نموده و جیب دیگران را خالی کند، روح برادری و نوع‌دوستی از جامعه رخت بر می‌بندد و در نتیجه، اخلاق اجتماعی

در جامعه به خطر می‌افتد؛ چه این که تغییر سرنوشت اجتماع در گرو تغییر اخلاق و رفتار مردم است؛ به عنوان نمونه، درآمدهای حرام در جامعه، منشأ ایجاد کینه و دشمنی می‌شود و صلح و صفا را از بین می‌برد.

به تعبیر واضح‌تر، وقتی انسان راه خود را بر کسب حرام باز دید و برای درآمد حلال و حرام تفاوتی قائل نشد، حریم‌های اجتماعی را نیز نادیده خواهد گرفت و دیگر فرقی میان خیانت و دزدی و کلاهبرداری نخواهد گذارد و امنیت جامعه از بین خواهد رفت. امام رضا علیه السلام در بیان علت تحریم سرقت می‌فرماید: «حرمت دزدی از آن جهت است که اگر دزدی مباح و مشروع بود، اموال فاسد می‌شد و قتل نفوس پدید می‌آمد و غصب و چپاول که منجر به کشتار و نزاع و کشمکش و حسد می‌شود، به وجود می‌آمد. تجارت و کسب و صناعت تعطیل می‌گشت و هیچ کس به کار و کوشش و تلاش نمی‌پرداخت.»

بنابراین اگر در امر کسب روزی، حدود الهی رعایت نشود، نه تنها فرد را از انسانیت ساقط و نسل انسانی را فاسد می‌کند، بلکه اجتماع را به مخاطره می‌اندازد و باعث متلاشی شدن اصول اخلاق اجتماعی می‌شود و در اثر فروپاشی اصول اخلاقی، جامعه دچار هرج و مرج و بی‌بند و باری می‌شود.

راهکارهای تبیین آثار روزی حلال

از آن جا که روزی حلال آثار پرشماری در سعادت انسان دارد، وظیفه مبلغان گرامی است تا آثار و برکات روزی حلال را برای همگان بیان کنند و آنان را از عواقب کسب حرام آگاه سازند. همچنین مناسب است با حضور در جمع بازاریان، آنان را از برکات روزی حلال و راه‌های دوری از معاملات حرام آگاه نمایند. در گذشته، حوزه‌های علمیه در کنار بازارها ساخته می‌شد تا مؤمنان، ضمن تلاش و کوشش برای به دست آوردن روزی حلال، راه‌های دوری از کسب حرام را بیاموزند و پاسخ پرسش‌های خود را به‌آسانی دریافت نمایند. در یکی از شهرها، یکی از روحانیان، هر روز از ابتدای بازار طولانی شهر تا انتها را طی می‌کرد و با بیشتر بازاریان سلام و احوال‌پرسی می‌نمود. وقتی درباره علت این کار روزانه از او سؤال می‌کنند، پاسخ می‌دهد: حضور من در بازار، سبب می‌شود که کسبه و بازاریان، پرسش‌های شرعی خود را به‌آسانی با من در

میان بگذارند و پاسخ خود را در کمترین زمان دریافت کنند. افزون بر این، این روحانی با این کار، ضمن ترویج احکام الهی، بهانه عدم آگاهی و عدم دسترسی به روحانی را به روی مردم بسته است. برخی روحانیان و مبلغان گرامی نیز در ایام تبلیغ در برخی مناطق با کمک مسئولان محلی، کارگاه‌های آموزشی «کسب روزی حلال» تشکیل می‌دهند که اقدامی بسیار شایسته و قابل تقدیر است.

منابع:

قرآن کریم.

۱. ابن بابویه (شیخ صدوق)، محمد بن علی، عیون أخبار الرضا علیه السلام، تهران، انتشارات جهان، ۱۳۷۸ق.
۲. ابن شعبه حرانی، حسن بن علی، تحف العقول، قم، جامعه مدرسین، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
۳. حقی بروسوی، اسماعیل، تفسیر روح البیان، بیروت، انتشارات دار الفکر.
۴. حلبی شافعی، ابوالفرج، السیرة الحلبیة، بیروت، دار الکتب العلمیة، چاپ دوم، ۱۴۲۷ق.
۵. دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۷ش.
۶. سیوطی، جلال‌الدین، الدر المثور فی تفسیر المأثور، قم، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.
۷. شریف‌الرضی، محمد بن حسین، نهج البلاغه (للصبحی صالح)، قم، هجرت، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
۸. شیخ حر عاملی، محمد بن حسن، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، قم، مؤسسه آل‌البت علیهم السلام، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
۹. شیخ مفید، الامالی، قم، انتشارات کنگره جهانی شیخ مفید، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.
۱۰. طباطبائی، سید محمد حسین، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، چاپ اسماعیلیان، چاپ پنجم، ۱۳۷۱ش.
۱۱. علی بن الحسین علیه السلام، الصحیفة السجادیة، قم، نشر الهادی، چاپ اول، ۱۳۷۶ش.
۱۲. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، تفسیر الصافی، تهران، مکتبه الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.
۱۳. قمی، علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، قم، دار الکتب، چاپ سوم، ۱۴۰۴ق.
۱۴. کلینی، محمد بن یعقوب بن اسحاق، الکافی، تهران، دار الکتب الإسلامیة، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ق.

۱۵. مجلسی، محمدتقی بن مقصودعلی، روضة المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه، قم، مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشانبور، چاپ دوم، ۱۴۰۶ ق.
۱۶. محمدی ری شهری، محمد، حکم النبی الأعظم ﷺ، قم، دار الحدیث، چاپ اول، ۱۴۲۹ ق.
۱۷. مفید، محمد بن محمد، الأمالی، قم، کنگره شیخ مفید، چاپ اول، ۱۴۱۳ ق.
۱۸. مکارم، ناصر، شیرازی، تفسیر نمونه، تهران، دارالکتب الإسلامیه، چاپ اول، ۱۳۷۴ ش.
۱۹. ورام بن أبی فراس، مسعود بن عیسی، تنبیه الخواطر و نزهة النواظر المعروف بمجموعه ورام، قم، مکتبه فقیه، چاپ اول، ۱۴۱۰ ق.

فصل ششم: مباحث خانواده

راهکارهای استحکام خانواده

حجت الاسلام والمسلمین علی اکبر بابازاده*

اشاره

«فطرت» انسان، بر اساس «صفا و صداقت» و «عشق و محبت» نهاده شده و تمام انحراف‌های رفتاری و بزهکاری‌های اجتماعی و خانوادگی، از هوای نفس و وسوسه‌های شیاطین انسان‌نما، ریشه می‌گیرد.

کانون خانواده که مقدس‌ترین کانون اجتماعی است و زن و شوهر ستون اصلی آن به شمار می‌آیند، باید با تمام هوشیاری و تمسک به دستورات دینی و عوامل بنیانی و استحکامی خانواده، از هر گونه تزلزل و نگرانی‌ها جلوگیری نموده، صفا و صمیمیت و عشق و محبت را دو چندان نماید.

اگر زندگی مشترک حضرت «علی و فاطمه» علیهما السلام را سرمشق خود قرار دهیم و به سخن ارزشمند مولا توجه نماییم، خانواده مطلوب خواهیم داشت:

«سوگند به خدا! هرگز همسر مرا به خشم نیاوردم، او را به انجام کاری مجبور نساختم، او نیز مرا به خشم نیاورد، نافرمانی ننمود؛ بلکه هر گاه کنار یکدیگر می‌نشستیم، تمام غم‌ها و غصه‌هایم برطرف می‌شد.»^۱

در این صورت، زندگی مشترک ما، زندگی بهشتی و پر از صفا و محبت خواهد بود. در چنین کانونی، آشفتگی و خستگی وجود نخواهد داشت؛ بلکه برکات و رحمت الهی در این فضای مقدس مستقر می‌گردد و سکون و - به گفته قرآن - دل‌های نازنین خانواده را آرامش فرا می‌گیرد.^۲

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۱۳۴.

۲. «وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً...» (روم، آیه ۲۱)

برای رسیدن به چنین فضایی، لازم است عواملی را مورد توجه قرار داده، به عنوان راهکار از آن‌ها بهره بگیریم، تا زندگی ایده‌آل و سعادت‌مندانه داشته باشیم. در این نوشتار، به بخشی از آن عوامل اشاره می‌گردد:

۱. انتخاب عاقلانه

نقش همسر در زندگی، تعیین‌کننده است. در حقیقت، سنگ بنای خوشبختی و یا بدبختی، با انتخاب وی شروع می‌گردد. از این رو، در اسلام دستورات ویژه‌ای در این زمینه صادر شده است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر گاه قصد ازدواج کردید، نخست دو رکعت نماز بخوانید و برای رسیدن به زوج مناسب دعا کنید و در دعایتان بخواهید: خداوند همسر واجد شرایط عنایت نماید.»^۱

امام صادق علیه السلام همچنین در اهمیت‌ت‌گ‌زینش همسر شایسته می‌فرماید: «بنگر چه کسی را برای شریک زندگی بر می‌گزینی؟ و جان و مال و حیثیت خود را در اختیار او می‌گذاری؟^۲ و در واقع، با این‌گ‌زینش، خویشان را در قید و بند او در می‌آوری.»^۳

رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز می‌فرماید: «در انتخاب همسر هوشیار باشید؛ حتی خواهران و برادران وی را نیز در نظر بگیرید؛ زیرا زنان شبیه برادران و خواهران خویش را به دنیا می‌آورند.»^۴

حضرت امام رضا علیه السلام نیز درباره‌گ‌زینش داماد می‌فرماید: «اگر کسی بد اخلاق بود، به او جواب مثبت ندهید.»^۵

از همه مهم‌تر این‌که، قرآن مجید در انتخاب عروس و داماد «صالح»، سفارش می‌نماید،^۶ تا بدین وسیله بفهماند که در انتخاب همسر، «عاقلانه» بیندیشید، از

۱. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۷۹.

۲. همان، ص ۱۴.

۳. همان، ص ۱۷؛ کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۲.

۴. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۵، ح ۴۴۵۵۷.

۵. «لَا تُزَوِّجُهُ إِنْ كَانَ سَبِيَّ الْخَلْقِ.» (مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۳۸)

۶. «وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ...» (نور، آیه ۳۲)

سطحی‌نگری و هوس زودگذر دوری کنید و فریب جلوه‌گری‌ها و خودنمایی‌ها را نخورید.

بایسته‌های انتخاب عاقلانه

الف. ظرافت در خواستگاری

اگرچه نگاه کردن زن و مرد نامحرم به همدیگر به قصد کامجویی، حرام است^۱ و این‌گونه نگاه‌ها به «زنای چشم» تعبیر گردیده^۲، ولی نگاه ظریف و دقیق در انتخاب همسر، نه تنها گناه نیست، بلکه از دستورات مؤکد اسلام است.

دختر و پسری که قصد ازدواج دارند، باید یکدیگر را کاملاً بشناسند و تحت تأثیر هوس‌های زودگذر قرار نگیرند. اهداف و مقاصد درونی خویش را به همدیگر تفهیم، و زوایای خصوصی زندگی یکدیگر را بررسی کنند. در چنین مواقعی، مرد می‌تواند حتی از وضعیت جسمی و خصوصی و ناپیدای خانم شناخت پیدا کند.

در احادیث آمده است: اگر خواستگاری جدی است و داماد، عروس را نمی‌شناسد، داماد حق دارد از کیفیت موی سر و جمال عروس خانم تحقیق بیشتری بنماید^۳ و در صورت نیاز و ضرورت، بخشی از موها و سایر محاسن اندامش را ببیند؛^۴ حتی به خانواده عروس سفارش شده: عروس خانم در این لحظات، لباس ظریف به تن کند، تا داماد همسر آینده‌اش را راحت‌تر ببیند.^۵ اگر چنین دستوراتی با فرهنگ و مذاق برخی خانواده‌ها مناسب نباشد، می‌توانند با «عقد موقت» برای گفتگو و دیدار محدود، به توافق برسند.

ب. شخصیت فکری و فرهنگی همسر

شخصیت فکری و فرهنگی و اصالت خانواده‌ها، در خوشبختی عروس و دامادها بسیار تأثیرگذار است. بنابراین، زوج‌های جوان، بیش از سایر مسائل، باید به این

۱. «قُلْ لِلْمُؤْمِنِينَ يَغُضُّوا مِنْ أَبْصَارِهِمْ... لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ.» (نور، آیه ۳۰ و ۳۱)

۲. حرّ عاملی، وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۳۸.

۳. همان، ص ۳۷، ح ۳.

۴. الکافی، ج ۵، ص ۳۶۵.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۶۱، ح ۱۱.

ویژگی‌ها توجه داشته باشند که لذت زندگی مشترک، به فرهنگ و شخصیت فکری و علمی عروس و داماد بستگی دارد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «حیات واقعی اسلام و ستون اصلی دین، علم و فرهنگ است.»^۱

امام علی علیه السلام نیز می‌فرماید: «اصالت در زندگی، در سایه علم و فرهنگ حاصل شدنی است.»^۲

از این فرازا استفاده می‌کنیم که اصالت فرهنگی خانواده‌ها و شخصیت فکری و فرهنگی عروس و داماد، در انتخاب همسر تعیین‌کننده است. از این رو، پیامبر اسلام ﷺ می‌فرماید: فقط به زیبایی چهره توجه نکنید؛ بلکه اصالت‌های فرهنگی را بررسی نمایید.^۳ همچنین علی علیه السلام در انتخاب همسر خوب می‌فرماید: بهترین همسر برای شما، انسان با فرهنگی است که آرام‌بخش بوده، حُسن برخورد داشته باشد.^۴

آری، نتیجه همه این بحث‌ها، یک جمله است و آن این‌که: «تمام زیبایی‌های زندگی اجتماعی و خانوادگی، در زیبایی فرهنگ و کلام خلاصه می‌شود.»^۵ جا دارد پدران و مادران عروس و داماد و فرهنگ‌سازان کشور، به‌ویژه رسانه‌های ملی در این زمینه فعالیت‌های لازم را انجام دهند. خود جوانان نیز با آگاهی لازم و مطالعه کافی، تمرین اخلاقی و فکری، به زندگی مشترک وارد شوند، تا از نابسامانی مصون بمانند.

۲. ازدواج در سنین مناسب

آفریدگار انسان، خدا است و تنها او است که به زوایای درونی ما آگاه است و مصالح ما را می‌طلبد و فرمان می‌دهد که چگونه زندگی نماییم.

خدا خود را ۹۷ بار «حکیم» و ۱۶۱ بار «علیم» نامیده، تا پیروان ادیان آسمانی بدانند که یگانه راه سعادت و خوشبختی، پیروی از دین و سنت انبیا و اولیا است.

۱. کنز العمال، ج ۱۰، ص ۱۳۲.

۲. غرر الحکم، ش ح ۱۸۵.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۹.

۴. همان، ص ۱۵.

۵. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۲۷.

قرآن دستور می‌دهد که در کارهای نیک، پیشگام باشید^۱ و در اموری که موجب رستگاری و ترک گناه است، بر یکدیگر پیشی گیرید.^۲ بی‌تردید، «ازدواج» از شاخص‌ترین کارهای نیک است. به همین جهت، رسول خدا ﷺ می‌فرماید: ارزش و قداست هیچ چیز در پیشگاه خدا، به اندازه ازدواج نیست.^۳

بنابراین، وظیفه داریم در امر ازدواج پیشگام و در تسریع و ترویج آن کوشا باشیم.

نکات مهم در خصوص سن ازدواج

الف. سن مناسب ازدواج

سن ازدواج دختر و پسر در مناطق گرم و سرد، خانواده‌های مختلف، با زمینه‌های گوناگون فکری، فرهنگی، شهری و روستایی، متفاوت است. نگاه اسلامی این است که خانواده‌ها وظیفه دارند بچه‌های خویش را خوب تربیت کنند، محیط زندگی و تربیتی را سالم نگه دارند و در اولین فرصت ممکن، آنان را به زندگی مشترک هدایت نمایند.

متأسفانه، در عصر ما، عده‌ای با گرایش به فرهنگ غرب، سن ازدواج را افزایش داده و می‌گویند: ازدواج‌های دوران جوانی، ماندگار نیست؛ بلکه دختر و پسر باید به ادامه تحصیل بپردازند، کار و شغل مناسب پیدا کنند، تجربه زندگی داشته باشند و آن وقت ازدواج نمایند! این چنین ازدواجی، موفق می‌باشد.

ب. بررسی و تحلیل نظرها

نتیجه نگاه غرب، این است که جوانان دوران پر نشاط و توان‌گریزی جنسی را در فضای آزاد از دست داده، در مقطع بی‌نشاطی و فروکش جنسی به تشکیل خانواده بپردازند. در این صورت، شور و شوق زندگی، محبت و صفای خانوادگی کم‌رنگ خواهد بود و نتیجه آن، ازدواج‌های ناموفق و افزایش طلاق خواهد بود.

۱. بقره، آیه ۱۴۸.

۲. حدید، آیه ۲۱.

۳. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۸.

پیامبر اعظم ﷺ با الهام از آیه ۷۳ سوره انفال^۱ می‌فرماید: تأخیر و کوتاهی در تشکیل خانواده، موجب فتنه و فساد و گسترش فحشا بر روی زمین است^۲ و در فراز دیگر می‌فرماید: ازدواج، موجب کم شدن نیمی از فسادها و گناهان می‌گردد.^۳

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در توصیه‌های خویش به زوج‌های جوان می‌فرماید:

«جوان‌ها سعی کنند در سنین مناسب، همان دوران جوانی که از حال گرمی و شور و شوق خارج نشده‌اند، ازدواج کنند و ازدواج در این دوران، ماندگارتر است و زن و شوهر با صفا و صمیمیت زندگی می‌نمایند. در جوامع غربی، جوان‌ها دوره‌ی نشاط خویش را آزادانه می‌گذرانند. وقتی به خانواده می‌رسند که غرایز آنان فرو نشسته و... ملاحظه می‌کنید که در غرب زندگی خانوادگی، این طوری طلاق‌ها زیاد! ازدواج‌ها ناموفق! مردها و زن‌ها بی‌وفا! تخطی‌های جنسی فراوان! غیرت کم!»^۴

دیدگاه اسلام درباره سن ازدواج

همان طوری که در آغاز بحث اشاره شد، خداوند در قرآن و از طریق مرئیان معصوم دستور داده است: در اولین فرصت و در اوان بلوغ، جوانان را به تزویج ترغیب و تشویق کنید^۵ و زمینه ازدواج آنان، به‌ویژه دختران را زودتر فراهم نمایید.^۶ رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر جوانی در آغاز بلوغ ازدواج نماید، شیطان از دست او فریاد می‌کشد: وای بر من! این جوان کم سن، دو ثلث دینش را از من حفظ کرد! فقط در باقیمانده آن باید نقشه‌ای کشید!^۷

۱. «إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ».

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۱.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

۴. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی، بروید با هم بسازید، ص ۶ و ۲۲.

۵. نور، آیه ۳۲.

۶. اخبار نیم‌روز سراسری، مورخ ۱۳۹۱/۶/۴: طبق آمار کشور، بیشترین ازدواج‌های سال، برای دختران بین سنین ۱۵ تا ۱۹ بوده است.

۷. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۲۱.

حضرت در فلسفه این توصیه فرمود: ای پدران و مادران! فرزندان خویش را به ازدواج وا دارید، در این صورت، هم اخلاق آنان سالم می‌ماند، هم با تلاش و مسئولیت‌پذیری روزی‌شان زیاد می‌شود و هم ارزش و حیثیت اجتماعی‌شان بالا می‌رود.^۱

آن‌گاه به پدران و مادران هشدار می‌دهد که: از خوشبختی پدر این است که چنان تدبیر نماید که دخترش زودتر شوهر کند و در دوران مجردی، عادت ماهانه نبیند!^۲ سپس این پیام را در یک فراخوانی عمومی، ابلاغ کرد:

ای مردم جهان و ای مسلمانان! لحظه‌ای پیش پیک وحی فرا رسید. یک پیام حسّاس را ابلاغ نمود و گفت: دختران و دوشیزگان، همانند میوه‌های خوش‌طعم درختان‌اند؛ اگر به موقع چیده نشوند و استفاده نگردند، هوای گرم آفتاب آن‌ها را فاسد می‌کند و باد و هوا آن‌ها را به زمین می‌اندازد. دختران نیز چون به سنّ بلوغ می‌رسند، نیاز به شوهر دارند و هیچ جایگزینی، جز شوهر ندارند؛ و گرنه گرفتار فساد و فحشا می‌شوند؛ زیرا آنان نیز بشرند و نیازمند ازدواج.^۳

۳. نظم و برنامه‌ریزی

یکی از عوامل مؤثر در استحکام خانواده، «نظم و برنامه‌ریزی» است. زن و مرد، هر کدام وظیفه دارند که جایگاه طبیعی و حقوقی خویش را بشناسند و مطابق آن، برنامه‌ریزی نمایند و همچون «علی و فاطمه» علیهما السلام با کمال عشق و صفا زندگی کنند و باور نمایند که خانواده، بدون رعایت ارزش‌های رفتاری و حقوقی، محکوم به تباهی می‌باشد. در آیات نیز به نظام خانواده اشاره شده است.^۴ از این رو، «علی و فاطمه» علیهما السلام به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله رسیدند و درخواست برنامه زندگی و تعیین تکلیف نمودند. حضرت می‌فرماید: شوهر وظیفه دارد کارهای بیرون خانه را به عهده بگیرد و زن نیز موظف است امور داخلی خانه را اداره نماید.^۵

۱. همان، ص ۲۲۲.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱.

۳. همان، ص ۳۹.

۴. نساء، آیه ۳۴.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

در سخن دیگر، برای تحکیم خانواده و جلوگیری از هر گونه تنش و گفتگوهای زیان‌آور، دستور می‌دهند: تصمیم نهایی بر عهدهٔ مرد است و نگاه عاقلانه او، فصل الخطاب می‌باشد.^۱

سرپرست خانواده

اگرچه «خانواده» کوچک‌ترین واحد اجتماعی است، ولی از نظر ارزشی و تأثیرگذاری در جامعه، از اهمیت خاص برخوردار است. به این جهت، برای پیشبرد و پیشرفت آن، وجود مدیر و سرپرست ضرورت دارد.

رسول خدا ﷺ می‌فرماید: هر اجتماعی، «مدیر» و «سرپرست» لازم دارد؛ حتی در سفر نیز، چنانچه تعداد مسافران به سه نفر برسند، حتماً از میان آنان یکی را سرپرست قرار دهید.^۲

در این جا این سؤال مطرح است: «سرپرست چه کسی باشد؟» زن یا مرد؟ یا زن و مرد به صورت مشترک؟

گزینهٔ سوّم که: زن و مرد هر دو مدیریت نمایند، مطرود است؛ زیرا در بحث مدیریت ثابت شده «مدیریت مشترک» و یا «مدیریت متناوب»، نتیجه مطلوب نمی‌دهد. اختلاف سلیقه، هرج و مرج، گریز از مسئولیت‌پذیری و متهم کردن همدیگر، از جمله پیامدهای چنین مدیریتی به شمار می‌آیند.^۳

گزینهٔ اوّل نیز که زن سرپرست و مدیر خانواده باشد، با طبیعت ظریف و لطیف خانم‌ها همخوانی ندارد. علی علیه السلام در مورد حقوق زنان می‌فرماید: زن که مرد میدان و قهرمان نیست؛ بلکه او گل خوشبو و ریحان است. کارهای سنگین را برای او تحمیل نکنید؛ در آن صورت، زود می‌شکند و نه به درد خودش می‌خورد، نه به درد شما.^۴

از طرف دیگر، روحیهٔ زنان و احساسات آنان نشان می‌دهد که «زن» علاقه دارد تحت نظر دیگری اداره شود و از «مرئوس» بودن بیشتر خوشش می‌آید.^۵ در این مورد،

۱. همان، ص ۱۴، ج ۲.

۲. کنز العمال، ج ۶، ص ۷۱۷.

۳. قرآن مجید، به طور کلی، اشتراک در مدیریت را صحیح نمی‌داند. (انبیاء، آیه ۲۲؛ مؤمنون، آیه ۹۱)

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۳.

۵. مطهری، مرتضی، نظام حقوق زن، ص ۱۸۳.

مطالعه زندگی حیوانات نر و ماده، حاکی است که حیوانات ماده به حیوانات نر احترام می‌گذارند و تابع قوی‌ترین آن‌ها می‌گردند و شبیه زن و شوهر زندگی می‌کنند.^۱ بنابراین، سرپرستی زنان در خانواده، زیانبار است. پس تنها گزینه‌ای که با سرپرستی او موافقت گردیده، گزینه دوم، یعنی «مدیریت مرد» است؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: مرد، سرپرست و خدمتگزار زن است؛ به جهت برتری و مزایایی که خداوند در وجود او قرار داده و نیز از این جهت که تهیه هزینه زندگی خانواده، بر عهده او است.^۲ در این آیه، به دو جهت اشاره شده است؛ ۱. مردها در خدمت‌رسانی و مدیریت خانواده و اجتماع، قوی‌تر از زنان هستند. ۲. مرد از نظر اقتصادی، مسئول اداره خانه است.

شایسته‌سالاری مرد و زن در خانواده

در آیین اسلام، «مردسالاری» و یا «زن‌سالاری» نفی شده است؛ بلکه زندگی بهشتی، با الهام از دو کلمه: «وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^۳ توصیه گردیده و حقوق برابر زن و مرد به رسمیت شناخته شده است^۴ و در نهایت، «کانون عشق و صفا» و رسیدن به سکون و آرامش در سایه «رفاقت و مودت» تضمین گردیده است.^۵ ولی زنان و فرزندان وظیفه دارند که جایگاه مدیریتی «مرد خانه» را بپذیرند و دستورات عاقلانه او را اجرا نمایند؛ چنان‌که قرآن می‌فرماید: «وَلِلرِّجَالِ عَلَیْهِنَّ دَرَجَةٌ»^۶ مردان بر زنان از این جهت امتیازاتی دارند.

۴. تقوا و تعهد دینی

از دیگر مؤلفه‌های اساسی در استحکام خانواده، «تقوا و تعهد» است. این صفت، نه تنها عامل بازدارنده از بدی‌ها است، بلکه موجب صفا و صمیمیت می‌گردد.

۱. حقوق زن در اسلام و اروپا، ص ۱۱۳.

۲. نساء، آیه ۳۴.

۳. نساء، آیه ۱۹.

۴. بقره، آیه ۲۲۸.

۵. روم، آیه ۲۱.

۶. بقره، آیه ۲۲۸.

خانواده‌هایی که در گذشته و حال، شئون اسلامی را رعایت کرده و می‌کنند، غالباً خانواده‌هایی با استحکام‌تر هستند.

زنان و مردان متمکن و پولدار، چنانچه فاقد تقوا و تعهد باشند، مال و ثروت خود را به رخ همسر می‌کشند و روح و روان او را آزار می‌دهند. همچنین همسران زیبا، اگر بهره دینی و پاکی نداشته باشند، بدون تردید، در کمین صیادان منحرف و عیاشان هوسباز قرار می‌گیرند و نظام مقدس خانواده را لکه‌دار می‌سازند.

به این جهت، اسلام دستور می‌دهد: در گزینش همسر، تنها «جمال و مال» را در نظر نگیرید؛ بلکه دیانت و تعهد او را بیشتر ملاحظه نظر قرار دهید^۱ و هشدار می‌دهد: هر کس دختری را تنها برای زیبایی‌اش بگیرد، گرفتار عوارض تلخ زیبایی او می‌گردد.^۲

شوهر امین و متعهد

زن و شوهر، دو انسان متفاوت هستند که با دو فرهنگ مختلف به هم می‌رسند. چون سرپرستی خانواده در اختیار مرد است، بدون تردید، نظر او حاکم تلقی می‌گردد. با این فرض، چنانچه او تقوای لازم را نداشته باشد، گرفتار غرور گردیده و حقوق همسرش را تضییع می‌نماید. به این جهت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله «زن» را امانت خدا معرفی نموده و می‌فرماید:

ای مردم! زنان امانت خدا در اختیار مردان هستند. پس حقوق آنان را مراعات نمایید.^۳

آن حضرت در شب عروسی حضرت فاطمه علیها السلام خطاب به امیر مؤمنان علیه السلام فرمود: ای علی! فاطمه‌ام امانت خدا در پیش تو است. از او خوب نگهداری کن. علی علیه السلام نیز متقابلاً، به هنگام تدفین آن حضرت علیها السلام، خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله عرض کرد: امانت را بر می‌گردانم؛ ولی خیلی محزون و دلگیرم.^۴

از این رو، صفت «امانت و تعهد» در شوهر، بسیار ارزشمند بوده، موجب استحکام خانواده می‌گردد. پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله چنین اوصافی را شرط پذیرش داماد می‌داند:

۱. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۲.

۳. سنن بیهقی، ج ۷، ص ۳۴۰.

۴. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۳، ص ۶۵۲.

اگر خواستگار دخترتان دارای «دین و امانت» بود، بپذیرید.^۱

امام حسن علیه السلام نیز در پاسخ سؤال پدری که گفت: «دخترم را به کدام خواستگارش تزویج کنم؟» فرمودند: به داماد با تقوا دهید؛ اگر دوست بدارد، محبت می‌کند و چنانچه دوست نداشته باشد، اذیت نمی‌کند.^۲

همچنین امام باقر علیه السلام از جدش پیامبر خدا نقل می‌کند که فرمودند: اگر «خواستگار» دارای تعهد دینی و اخلاق بود، او را بپذیرید.^۳

بالأخره، رسول اعظم بهترین شوهران را با ویژگی «تقوا» توأم با «پاکیزگی» معرفی نمود.^۴

تقوا و پاکی همسر

تقوا و پاکی همسر، استحکام خانواده را دو چندان می‌نماید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: بهترین همسر، زنی است که با عفت و پاکی زندگی کند و از نفوذ بیگانه در امان باشد.^۵

همچنین بدترین و ضرورت‌ترین همسران، زنی است که تقوا و پاکی لازم نداشته و از گرایش و انحراف به بیگانه اجتناب ننماید.^۶

آن‌گاه حضرت هشدار می‌دهد که جاذبه‌های زنان، «جمال، مال و دین» است. شما بر اساس دین و پاکی آن پیش روید و همسر متدین انتخاب کنید.^۷ همچنین تأکید می‌نماید: نافرمانی از این هشدار، موجب پشیمانی شما می‌گردد؛ زیرا زنان خوش‌سیمای بدون پاکی، گرفتار بداخلاقی می‌شوند و همسران پولدار غیر متدین نیز اسیر غرور و

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۴۷.

۲. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۲۰۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۱.

۴. همان، ص ۱۸.

۵. همان، ص ۱۴.

۶. همان، ص ۱۸.

۷. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۳.

طغیان می‌گردند.^۱ البته همسر زیبایی که اهل دیانت و پاکی نیز هست، نهایت سعادت و خوشبختی شوهر را فراهم می‌سازد.^۲

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: از خدا بخواهید تا همسری به شما قسمت کند که عفت و پاکی درونی داشته، در حفظ ناموس و اموال شوهر سرآمد باشد.^۳

۵. همکاری و همفکری

زن و شوهر خوب، همچنان‌که از نظر قلبی و محبت یکی می‌شوند، باید دست تدبیر و همکاری را به هم دهند و هماهنگ و به طور مشترک حرکت نمایند و امور اقتصادی و سایر نیازها را به جهش و تحوّل وا دارند و بدانند که چنین همکاری‌هایی جهاد مقدّس و موجب پاداش اخروی و خوشبختی دنیوی است.

نقش زن در پیشرفت خانواده

همکاری مشترک زن و شوهر، دوگانگی آنان را به وحدت و همدلی می‌کشاند و نشاط و شادابی می‌آفریند و تلخی‌ها را بی‌رنگ، و شیرینی‌ها را پُررنگ‌تر و شیرین‌تر می‌سازد.

زن خوب با مدیریت دلسوزانه، درآمد شوهر را در نظر می‌گیرد، از اسراف و تجمل‌گرایی دوری می‌گزیند و با لطافت و ظرافت، به اعضای خانواده آرامش و سکون می‌بخشد.

از این رو، پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: زن، یکی از دو کاسب خانواده است؛^۴ یعنی تلاش و کار صحیح همسر در خانواده، تکمیل‌کننده مدیریت و تلاش‌های شوهر می‌باشد.

آن حضرت در سخن دیگر می‌فرماید: با شخصیت‌ترین زن در جامعه، همسری است که با هزینه کمتر زندگی کند.^۵

۱. همان، ص ۲۹۲.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۰۱.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۷۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۳۸.

۵. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۱.

آری، نه تنها «زن، نصف موجودی خانواده است»، بلکه کفۀ ترازو به نفع او سنگین - تر است و چنانچه زن با ایجاد شرایط می‌تواند خانواده را مدیریت نماید، شوهر و همه فرزندان را جذب کند.

علی علیه السلام به همین نقش زن اشاره و می‌فرماید: «الولد مطبوعٌ علی أمه»^۱؛ فرزند، بر اساس طبیعت و فرهنگ مادر ساخته می‌شود.»

پاداش کار در خانواده

کار و تلاش در راه خدا و خدمت به مردم و خانواده، بالاترین «عبادت» به شمار می‌آید.^۲ از این رو، امام صادق علیه السلام کار و تلاش جهت خدمت به خانواده را به منزله «جهاد» می‌داند^۳ و امام رضا علیه السلام نیز توفیق خدمتگزاری در این راه را بالاتر از «جهاد فی سبیل الله» دانسته است.^۴

شاید بر این اساس باشد که پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله می‌فرماید: کارهای معمولی زنان در نظافت منزل و اصلاح امور آن، باعث رحمت خداوندی و دوری از آتش دوزخ است.^۵ امام باقر علیه السلام نیز فرمود: زنی که به شوهرش یک لیوان آب دهد، ثواب آن، از یک سال عبادت بیشتر است.^۶

در تاریخ آمده است که زنی به نام «اسماء بنت یزید» به نمایندگی از طرف زنان مدینه به حضور پیامبر رسید و گفت: ای رسول خدا! پدر و مادرم فدایت باد، شما پیامبر مردان و زنانی؛ ولی ما زنان از بخشی از عبادات اسلامی همانند: جهاد، نماز جمعه، تشییع جنازه و... محروم شده‌ایم و در محاصره خانه و کاشانه به سر می‌بریم. آیا اجر و پاداش کمتر از مردان را خواهیم داشت؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن تمجید و تجلیل نماینده زنان، فرمود: خوب شوهرداری شما، برابر جهاد مردان است. «اسماء» چون این پیام را شنید، با خوشحالی و تکبیرگویان برگشت...^۷

۱. آمدی، عبدالواحد، غرر الحکم، ص ۷۶، ج ۱۸۶۲.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، ج ۳، ص ۱۷۹۹.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۳.

۴. همان.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۱.

۶. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۳.

۷. سیوطی، جلال‌الدین، الدرّ المثنور، ج ۲، ص ۵۱۸؛ میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۸۶۹.

بر این مبنا، علی علیه السلام در کارهای منزل به یاری همسرش «فاطمه علیها السلام» می‌پرداخت؛ گاهی عدس پاک می‌کرد و گاهی کارهای دیگر انجام می‌داد. رسول خدا صلی الله علیه و آله در تشویق یاری به همسر می‌فرمود: هر کس زنش را در کارهای خانه کمک کند، خداوند به تعداد موی بدنش ثواب عبادت یک سال می‌دهد و او را جزو شهیدان می‌نویسد.^۱

۶. استقلال در زندگی

یکی از عوامل استحکام خانواده، «استقلال فکری در زندگی» مشترک زن و شوهر است.

زن و شوهر در زندگی خویش، باید مستقل باشند و ضمن بهره‌گیری از نصایح و نظرات بزرگان خاندان، از وسوسه‌های دیگران پرهیزند. گاهی خانواده‌های عروس و داماد، به نام خیرخواهی، فرزند خود را بر ضد همسرش تحریک می‌نمایند و پیوند مستحکم آنان را متزلزل می‌نمایند. در چنین شرایطی، زن و شوهر وظیفه دارند که موضوعات اختلافی را با منطق و نگاه دوستانه بررسی کنند و طبق دستور قرآن؛ اختلاف را به آشتی و محبت تبدیل نمایند.^۲ استقلال زن و شوهر می‌تواند در عرصه‌های زیر ظهور نماید:

استقلال فکری

عروس و داماد باید قبل از ازدواج زمینه‌های استقلال فکری و زندگی خویش را پی‌ریزی نمایند، با پدر و مادر و حتی با اشخاص دیگر مشاوره کنند، در مورد کار و زندگی و اداره مشکلات میان خودشان کمک بگیرند، به خدای قادر توکل نمایند و تصمیم بگیرند.

از سوی دیگر، والدین و خاندان دو زوج جوان توجه داشته باشند که وظیفه آنان هدایت و راهنمایی جوانان است؛ نه دخالت در تصمیم و زندگی فرزندان.

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۴، ص ۱۳۲.

۲. نساء، آیه ۱۲۸.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: زنی به محضر پیامبر آمده و عرض کرد: ای رسول خدا! در خانواده، حقوق چه کسی از همه بالاتر است؟ فرمود: پدر، سپس سؤال کرد: بین زن و شوهری پس از ازدواج، چه کسی حق بیشتری به همسر دارد؟ فرمودند: شوهرش.^۱

امام صادق علیه السلام فرمود: شوهری به هنگام عزیمت به سفر، به همسرش گفت: در غیاب من بیرون نرو. پس از شوهر، پدر عروس خانم مریض شد. همسر او جریان را به گوش پیامبر رسانید و کسب تکلیف نمود؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن. سپس پدر عروس وفات کرد، باز هم جواب همان بود (در خانه بنشین و اطاعت شوهر کن).

رسول خدا صلی الله علیه و آله به آن زن پیغام فرستاد: خداوند، به جهت فرمان‌بری شما از شوهر، تو و پدرت را مورد بخشش و رحمت قرار داد.^۲

این روایت می‌رساند که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن همه اختیارات شرعی و ولایی،^۳ فرمان شوهر را نقض نکرد؛ یعنی شوهر و همسر باید در تصمیم‌گیری مستقل باشند.

کار و تلاش

راهکار دوم برای رسیدن به خودکفایی و استقلال فکری، «کار و تلاش» است. زن و شوهر با روحیه دادن به همدیگر و با نشاط، تحرک اقتصادی و کاری خود را افزایش دهند.

زنان بیشتر می‌توانند با ایجاد فضای محبت، روحیه کار و رشد شوهران را فراهم سازند.

خدای مهربان وعده داده است که دریای رحمت و فضل خویش را به روی زوج‌های جوان بگشاید^۴ و زحمت آنان را بی‌جواب نگذارد.^۵ پیامبر صلی الله علیه و آله می‌فرماید: یکی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۱۲.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۵۱۳.

۳. احزاب، آیه ۶ و ۳۶.

۴. نور، آیه ۳۲.

۵. نجم، آیه ۳۹.

از بهترین صفات مردان این است که با کار و تلاش، زمینه رفاه همسر و فرزندان را فراهم می‌کنند و مانع گرایش و نیازمندی اهل و عیال خویش به دیگران می‌شوند.^۱ آری، کار و تلاش، زمینه رفاه و استقلال فکری را فراهم می‌سازد و از فقر نجات می‌دهد. علی علیه السلام می‌فرماید: «بی‌پولی و نداری، انسان زرنگ را نیز ناتوان می‌کند و زبانش را لال می‌گرداند.»^۲

و در فراز دیگر می‌فرماید: از فقر و نداری به خدا پناه برید؛ زیرا چنین حالتی در مواقعی باعث می‌شود دین انسان تباه گردیده، درک و بینش آدمی از کار افتاده و نگاه دشمنی و بداندیشی مردم فراهم شود.^۳ همچنین در سخنی تأکید می‌کند که مبدا از طریق گدایی و اظهار نیاز به دیگران زندگی کنید که این روش، باب بدبختی و فقر را به روی شما می‌گشاید.^۴

سازگاری و ساده‌زیستی

راهکار سوم برای رسیدن به استقلال فکری، «تدبیر اقتصادی» است. زوج‌های جوان باید با سازگاری و ساده‌زیستی، راه رسیدن به آن را فراهم نمایند؛ یعنی زن و شوهر باید بدانند که اسراف و زیاده‌روی در مراسم عروسی، پذیرایی‌ها، مهریه، جهیزیه و... نه تنها کسی را خوشبخت نمی‌کند، بلکه این رویه‌ها موجب تغییر فرهنگ اسلامی می‌گردد و کاهش ازدواج و گسترش فساد و ناامنی را در پی دارد و خلاف مقررات اسلامی است.^۵ اگر به سیره و سنت نبوی و اهل بیت او مراجعه کنیم، خواهیم دید که فرهنگ موجود ایران معاصر، فرسنگ‌ها با فرهنگ اسلام فاصله دارد و سیره موجود ما کوچک‌ترین شباهتی به فرهنگ اسلام ندارد و دست‌های نامرئی توانسته‌اند چنین مشکلات زیان‌بخشی را به فرهنگ ایران وارد سازند. بر این اساس، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ازدواج‌های آسان را سفارش می‌نمود و از هزینه‌های کمرشکن جلوگیری می‌کرد، تا مردم به جای گرفتار شدن به قرض‌های سنگین، با آرامش زندگی کنند.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸؛ مکارم الاخلاق، ص ۲۱۶.

۲. نهج البلاغه، ص ۱۰۸۹.

۳. همان، ص ۱۲۳۸.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۰.

۵. اسراء، آیه ۲۷؛ شعراء، آیه ۱۵۱.

روزی خانمی به حضور پیامبر رسید و گفت: دوست دارم شوهر کنم. رسول خدا ﷺ یکی از صحابه‌اش را معرفی نمود و مهریه‌اش را آموزش بخشی از قرآن قرار داد و با این آسانی ازدواج صورت گرفت.^۱

جوان دیگری از نداری و بی‌همسری شکوه نمود. رسول اکرم ﷺ مشکل او را با اصحابش در میان گذاشت. یکی از یاران پیامبر عرض کرد: من دختر خوب دارم. آماده-ام وی را به دامادی بپذیرم. بدین طریق، ازدواج آسان دو جوان فراهم شد.^۲

امام باقر علیه السلام نیز تنها هفت دینار به جوان مجردی مرحمت کرد و فرمود: با این مبالغ، زن و زندگی فراهم کن. جوان مجرد بی‌سامان، با آن پول محدود، به خوشبختی رسید و زندگی‌اش را این‌گونه سامان داد، و به زنان و شوهران جوان ما درس زندگی داد.^۳

۷. احترام و اعتماد

اساس زندگی عروس و داماد، بر مبنای «عشق و صفا» گذاشته شده است. در این صورت است که اعتماد و اطمینان فراهم می‌شود، خستگی و پژمردگی، به سکون و آرامش تبدیل می‌گردد. زیربنای چنین فضای ارزشمندی، احترام متقابل شوهر و همسر است.

قرآن دستور می‌دهد با زنان خود، شایسته و نیکو رفتار نمایند^۴ و محیط خانواده را به فضای محبت و مودت تبدیل سازید.^۵ رسول خدا ﷺ فرمود: «همسر، دلبر و معشوق شوهر است. هر کس زن بگیرد، او را نوازش نموده و خواسته‌های طبیعی‌اش را نادیده نگیرد.»^۶

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۸۰، ح ۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۲۵.

۳. حمیری، قرب الاسناد، ص ۱۱.

۴. نساء، آیه ۱۹.

۵. روم، آیه ۲۱.

۶. الکافی، ج ۵، ص ۵۱۰.

حضرت در فراز دیگر، تأکید می‌کند که مرد، محبت خویش را با زیباترین کلام ابراز کند و بگوید: «تو را دوست دارم.» این برخورد محبت‌آمیز، پیوسته دل عروس را تسخیر می‌کند.^۱

از طرف دیگر، زنان وظیفه دارند که با آراستگی ظاهری و با عشق دل شوهر را تسخیر کنند. رسول خدا ﷺ فرمود: بهترین همسر، زنی است که شوهرش را خیلی دوست داشته باشد^۲ و با ظرافت و لطافت هنری و زنانگی، دل او را همراه خویش بنماید.^۳

اجتناب از تحقیر و تنبیه متقابل

از بحث‌های پیشین نتیجه گرفتیم که عروس و داماد، هر دو امانت خدا در دست یکدیگرند و باید با تمام محبت و صفا زندگی کنند.

بنابراین، تحقیر و تنبیه متقابل زن و شوهر، سرآغاز طوفان ویرانگر زندگی و فروپاشی خانواده است. از این رو، علی علیه السلام می‌فرماید: در هر حال، با همسران خود به مدارا و خوشی رفتار کنید، تا زندگی‌تان با نشاط باشد^۴ و پیوسته با کلام زیبا سخن گوئید، تا متقابلاً جواب زیبا بشنوید.^۵

برطرف نمودن کدورت‌ها

اگر عروس و داماد هر کدام احساس کند که دل همسر او در جای دیگر است، بروز محبت‌های ظاهری بیان الفاظ کاذب فریبنده، در تأمین اعتماد و جذب درونی کاربردی نخواهند داشت.

دامادهای جوان مواظب باشند که در معاشرت‌های خویش با نامحرم و حتی با محارم ویژه، کاری نکنند که همسرانشان حساس شوند. همچنین عروس خانم‌ها بدانند که شوهرانشان نسبت به عملکرد آنان حساس‌اند. در برخورد با مردهای بیگانه،

۱. همان، ص ۵۶۹.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴، ح ۲؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۳۵.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۰.

۵. غرر الحکم، ص ۱۳۹.

رفتارهای تردیدآمیز و وسوسه‌انگیز نداشته باشند که در این صورت، پایه‌های محبت گسسته و اعتماد و اطمینان بر باد خواهد رفت.

در تاریخ صحابه پیامبر آمده است که روزی آنان در محضر آن حضرت نشسته بودند. ناگاه زنی وارد شد و گفت: ای رسول خدا! من کار خلاف اخلاق انجام داده‌ام. مرا کیفر کن. در این اثنا، همسر او دوان دوان آمد و گفت: ای پیامبر خدا! این زن، همسر من است. من با کنیز خود خلوت کرده بودم. او تحمل نکرد و به این واکنش نامناسب دست زد. پیامبر فرمود: مواظب حساسیت زنان باشید. بی‌تحملی آنان در این مورد، آنان را به بی‌عقلی می‌کشاند.^۱

اگر بی‌اعتمادی‌ها و گله‌مندی‌ها پیش آمد، با یکدیگر صحبت کنند، زمینه‌های کدورت و دل‌چرکینی‌ها را برطرف کنند، از لغزش‌های احتمالی بگذرند، عذر و تقصیر همدیگر را بپذیرند و بدانند که سخت‌گیری‌های بی‌مورد، در روابط عروس و داماد خطرآفرین است.^۲ پیامبر اسلام ﷺ هشدار می‌دهد: هر روز فرشتگان آسمانی به زنان و مردان تذکر می‌دهند: مبادا زنان بر شوهران و یا شوهران بر همسرانشان بدی کنند و زندگی با صفا و محبت‌آمیز خویشتن را به جهنمی سوزان تبدیل نمایند.^۳

۸. تأمین نیازهای جنسی

یکی از اهداف اصلی ازدواج، تأمین نیازهای جنسی زن و شوهر است. هر چه این گزینه، ظریف‌تر و مناسب‌تر انجام شود، عشق و علاقه عروس و داماد مستحکم‌تر، و پشتوانه خانواده قوی‌تر خواهد می‌گردد. بر این اساس، زن و شوهر باید نیازهای جنسی یکدیگر را تأمین کنند. داده‌های آماری نشان می‌دهد که یکی از عوامل مهم چالش‌زایی و طلاق در خانواده‌ها، عدم تأمین گزینه جنسی است.

علی علیه السلام فرمود: «حَسَنُ الصُّورَةِ أَوَّلُ السَّعَادَةِ؛^۴ قشنگی و زیبایی چهره و تناسب اندام، نخستین پایه سعادت است.»

۱. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۵.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۸.

۳. میزان الحکمة، ج ۴، ص ۲۸۷۶، ح ۱۸۶۶۵.

۴. غرر الحکم، ص ۳۷۶.

پیامبر ﷺ نیز می‌فرماید: بهترین زنان امت اسلامی، زنی است که چهره و اندامش مطلوب و مهریه‌اش کمتر باشد.^۱

امام رضا علیه السلام نیز فرمود: از سعادت و خوشبختی انسان، این است که با همسر زیبا و دل‌آرام عروسی کند.^۲

قرآن به شوهران تأکید می‌کند که در هیچ شرایطی همسران خویش را از لذایذ جنسی و عواطف محبت‌آمیز محروم نکنند؛ حتی در حال رنجش نیز، نباید مسائل زوجیت فراموش گردد.^۳ هم چنین در هیچ حالی نباید احسان و نیکی به زن را از یاد برد؛ مرد، باید آن‌گونه که شایسته است، با او زندگی کند یا به نیکی و خوشی رهاش کند.^۴

علی علیه السلام می‌فرماید: طبیعت زن، شوهردوستی و شوهرخواهی است و به طور غریزی، تمایلات جنسی او پر رنگ است.^۵ از این رو، زنان را بیشتر ملاحظه و مراعات کنید؛ زیرا آنان در مواردی عهد و پیمان را نادیده می‌گیرند و به هنگام نیازمندی، دین و تقوا را کنار می‌گذارند. فقط بر محور تأمین شهوات نفسی می‌چرخند و خوبی‌ها را فراموش نموده، تلخی‌ها را از یاد نمی‌برند. در هر حال با آنان مدارا کنید، تا مسیر نیک را دنبال نمایند.^۶

آراستگی و آمادگی

حضرت حق، جلوه زیبای‌ها است و زیبایی و آراستگی را دوست دارد و از بندگانش، به‌ویژه زن و شوهر می‌خواهد همیشه زیبا و آراسته باشند.^۷ آفرینش و عالم هستی، از نگاه حقیقت، همگی زیبا است.^۸ بنابراین، زیبایی و زیبادوستی، یک حقیقت روشن است و باید به آن توجه داشت.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۲۴.

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳۶.

۳. نساء، آیه ۱۲۹.

۴. بقره، آیه ۲۲۹.

۵. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۵۸.

۶. همان، ص ۲۵۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۲۹.

۷. الکافی، ج ۶، ص ۴۳۸.

۸. سجده، آیه ۷.

ویژگی خودآرایی، در نهاد زنان نهفته است؛ آنان پیوسته خویشتن را می‌آریند و از این طریق، بر سکون شوهر کمک می‌کنند.

اگرچه اسلام بر نظافت و تزئین آنان برای شوهرانشان تأکید نموده است، اما بر آراستگی مردان نیز تأکید کرده است. رسول خدا می‌فرماید: ای مردم! ژولیده نباشید، لباس‌های خویش را تمیز نموده و پاکیزه نگهدارید، سر و صورت‌تان را اصلاح کنید، مسواک بزنید و معطر باشید، زینت و نظافت را فراموش نکنید. مردان بنی‌اسرائیل این دستورات حیات‌بخش دین را نادیده گرفتند و زنانشان به فساد کشیده شدند.^۱

پیامبر اعظم ﷺ در سخنان دیگر، همه شوهران را موظف می‌سازد که با لباس و بدن پاکیزه، و با قیافه مطلوب به سراغ زنانشان بروند و خواسته آنان را برآورده کنند و زمینه هر گونه انحراف را از آنان بگیرند.

در فراز دیگر، می‌فرماید: شوهران وظیفه دارند آن طور نظیف و آراسته باشند که دوست دارند همسرانشان آن گونه باشند.^۲

در حالات امام موسی بن جعفر علیه السلام آمده است که آن سرور خیلی آراسته بود و در بیان علت آن می‌فرمود: آراستگی و نظافت شوهران، موجب پاکی و عفت همسران می‌گردد و بخشی از بی‌عفتی زنان، از ژولیدگی و نامرتبی شوهران ریشه می‌گیرد.^۳

بخش عمده اختلاف زن و شوهر، طبق آمارهای رسمی کشور، ریشه جنسی دارد. اگر این وظیفه و حقوق متقابل، درست و ظریف عمل شود، استحکام خانواده قوت بیشتری پیدا نموده، به هر بادی نمی‌لرزد.

اگرچه زنان از نظر طبیعی عاشق شوهران و امور جنسی می‌باشند^۴ و به طور غریزی قوی‌تر از مردان‌اند، ولی گاهی عواملی پیدا می‌شود که زنان را نسبت به امور جنسی

۱. نهج الفصاحه، ص ۷۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۵۵۹.

۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۶۷.

۴. همان، ص ۳۳۷، ح ۵: «إِنَّ النِّسَاءَ هُمُنَّ الرِّجَالُ».

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۴۱، ح ۱۰: «فَضَّلَتِ الْمَرْأَةُ عَلَى الرَّجُلِ بِتِسْعَةٍ وَتِسْعِينَ مِنَ اللَّذَّةِ، وَلَكِنَّ اللَّهَ التَّقَى عَلَيْهَا

الحیاء.»

بی‌رغبت نموده و چنین تلقی می‌گردد که زنان آمادگی را لازم برای تأمین شوهران ندارند.

گفتنی است که در چنین موارد، باید ریشه‌های نارسایی را از بین برد؛ مانند این که از کارهای سنگین منزل، مشاغل اداری و کارمندی و کارگری، بداخلاقی و استرس‌های روحی و پرهیز نمود.

در هر حال، زن موفق، زنی است که در تأمین خواسته‌های به‌حق و نیازهای جنسی شوهر غفلت ننماید. قرآن زنان را به کشتزار و باغ و بوستان تشبیه می‌کند که صاحبش در چهارچوب شرعی به هر نوعی می‌تواند از آن بهره‌مند شود.^۱

پیامبر اسلام ﷺ نیز می‌فرماید: زن خوب، زنی است که نسبت به بیگانه عقیف و پاکدامن باشد؛ ولی در برابر شوهرش شهوی و شوهردوست باشد.^۲ آن‌گاه در مورد وظیفه زن نسبت به تأمین حقوق جنسی شوهر می‌فرماید: زن وظیفه دارد که با بدن و لباس معطر و پاکیزه، توأم با آرایش و آراستگی کنار شوهر باشد و با ظرافت خاص، آمادگی خویش را در تمام ساعات مناسب اعلان نماید.^۳

امام صادق علیه السلام نیز در این باره می‌فرماید: زن آگاه و شایسته، همسری است که در خلوت شرم و حیا را کنار بگذارد و با تمکین کامل در اختیار شوهر قرار گیرد و سپس با پوشش لباس، شرم و حیا را نیز بپوشد و با ادب کامل برخورد کند.^۴

۹. نقش فرزند در استحکام خانواده

یکی از آرزوهای طبیعی هر زن و مرد، داشتن فرزند صالح می‌باشد. وجود فرزند، موجب صمیمیت و عامل قوی در پیوند آنان است.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «فرزند شایسته، عامل خوشبختی هر انسان است.»^۵

۱. بقره، آیه ۲۲۳: «نِسَاؤُكُمْ حَرْثٌ لَّكُمْ فَأَتُوا حَرْثَكُمْ أَنَّى شِئْتُمْ.»

۲. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۵، ح ۷: «خَيْرُ نِسَائِكُمُ الْعَقِيفَةُ الْعَلِمَةُ.»

۳. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۸، ح ۷: «عَلَيْهَا أَنْ تَطَيَّبَ بِأَطْيَبِ طَيِّبِهَا، وَتَلْبَسَ أَحْسَنَ ثِيَابِهَا، وَتَزَيَّنَ بِأَحْسَنِ زِينَتِهَا، وَتَعْرِضَ نَفْسَهَا عَلَيْهِ غُدُوَّةً وَعَشِيَّةً، وَأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ حَقُوقَهُ عَلَيْهَا.»

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴، ح ۳: «خَيْرُ نِسَائِكُمُ الَّتِي إِذَا خَلَّتْ مَعَ زَوْجِهَا، خَلَعَتْ لَهُ دِرْعَ الْحَيَاءِ، وَإِذَا لَبَسَتْ، لَبَسَتْ مَعَهُ دِرْعَ الْحَيَاءِ.»

۵. همان، ص ۹۷، ح ۴: «مِنْ سَعَادَةِ الرَّجُلِ الْوَالِدُ الصَّالِحُ.»

امام حسن عسکری علیه السلام نیز می‌فرماید: «فرزند، بازوی پُرتوان خانواده است و کسی که فرزند ندارد، ذلیل و ناتوان است.»^۱

امام سجّاد علیه السلام نیز می‌فرماید: «از عوامل خوشبختی خانواده این است که فرزندان داشته باشند که از آنان در جهت پیشرفت [و استحکام] خود استفاده نمایند.»^۲

هم چنین امام علی علیه السلام فقدان فرزند را موجب «شکستن کمر» و «زخم دردناک» توصیف می‌کنند.^۳

تأثیر فرزند در خانواده سبب گردیده است که اسلام به ازدواج اهمیّت خاص داده است. رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمن اشاره به این موارد،^۴ تأکید می‌کند که ضمن مراعات اوصاف دیگر، حتماً زن زایا بگیرید و ارزش اصلی همسر، به داشتن بالقوه فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله در حدیث دیگر نیز می‌فرماید: «هر کس دوست دارد پیرو سیره و سنّت من باشد، ازدواج کند و صاحب فرزند باشد؛ زیرا من به زیادی امتم افتخار می‌کنم.»^۵

آن حضرت در سخنی دیگر، بچه‌دار شدن زن را از جمله اوصاف ارزشمند همسر دانسته،^۶ زن نازا و «عقیم» را «موجود شوم» معرفی می‌کند^۷ و دوران بارداری را، دوران جهادگری در حال نماز و روزه توصیف می‌نماید.^۸

فرزند صالح، آرزوی پیامبران

بررسی آیات قرآن و احادیث اسلامی نشان می‌دهد که تولید فرزند و تکثیر نسل شایسته، خواسته خدای حکیم و آرزوی هر فرد عاقل و تمام زنان و مردان است.

۱. همان، ص ۹۹.

۲. الکافی، ج ۶، ص ۲.

۳. غرر الحکم، ص ۷۶۳.

۴. کنز العمال، ج ۱۶، ص ۲۹۳.

۵. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳.

۶. بحار الأنوار، ج ۱۰۳، ص ۲۱۸.

۷. وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۱۴.

۸. همان، ص ۳۳.

۹. همان، ج ۱۵، ص ۱۷۵.

خداوند می‌فرماید: «وَأَذْكُرُوا إِذْ كُنْتُمْ قَلِيلًا فَكَثَرَكُمُ»^۱ به یاد آورید زمانی را که کم بودید و خداوند زیادتان کرد.»
واژه «أذكروا» در این آیه، نشان سپاس‌گزاری در اثر زیاد شدن و گسترش نسل است.

همچنین قرآن کریم از زبان اولیای خدا می‌گوید:
«رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِمَنْتَقِينَ إِمَامًا»^۲ پروردگارا! از همسران و فرزندانمان، چشم‌روشنی قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران گردان.»
هنگامی که حضرت یوسف علیه السلام با برادرش «بنیامین» ملاقات کرد و از فرزندان شایسته او مطلع شد، از او پرسید: چگونه این همه اولاد نیک فراهم ساختی؟ «بنیامین» - همان گونه که امام صادق علیه السلام نیز فرموده - اظهار داشت: «إِنَّ أَبِي أَمَرَنِي وَ قَالَ: إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَكُونَ لَكَ ذُرِّيَّةٌ تَنْقُلُ الْأَرْضَ بِالتَّسْبِيحِ فَافْعَلْ»^۳ پدرم، حضرت یعقوب، دستور داد: اگر بتوانی با نسل سالم و اولاد شایسته روی زمین را پر از فرزندان خداپرست بنمایی، کوتاهی نکن.»

حضرت ابراهیم علیه السلام با این‌که پیر بود از خدا خواست: خدایا! فرزند صالحی برایم مرحمت کن.^۴ خدا «اسماعیل و اسحاق» را به او ارزانی داشت.
ابراهیم علیه السلام سپاس‌گزاری نمود و گفت: خدایا! سپاس به درگاهت که در دوران پیری‌ام دو فرزند نازنین به نام «اسماعیل» و «اسحاق» به من مرحمت کردی.^۵
همچنین زکریای پیامبر علیه السلام از خدا فرزند صالح و «ذریه طیبه» طلب کرد^۶ و گفت: خدایا! در اثر پیری استخوانم سست و نرم شده، موهایم سفید گشته؛ ولی فرزند می‌خواهم تا یادگار من و آل یعقوب گردد.^۷

۱. اعراف، آیه ۸۶.

۲. فرقان، آیه ۷۴.

۳. وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۹۵.

۴. صافات، آیه ۱۰۰-۱۰۱.

۵. ابراهیم، آیه ۳۹.

۶. آل عمران، آیه ۳۸.

۷. مریم، آیه ۱-۱۵.

خداوند نیز فرزند شایسته‌ای به نام «یحیی» به او داد.^۱
آری، فرزندخواهی، آرزوی همه اولیا است. که به فرمایش علی علیه السلام محروم شدن از
فرزند، جگرسوز و ناگوار است.^۲

۱. مریم، آیه ۷.

۲. غرر الحکم، ح ۶۵۴۲؛ میزان الحکمة، ج ۴، ص ۳۶۶۸.

روش‌های اثربخش در تربیت کودکان و نوجوانان

حسن خلجی* و مرضیه محمدخانی**

اشاره

تربیت دینی فرزند، یک ضرورت است. کسانی که تربیت کودکان و نوجوانان خود را از وظایف خویش به حساب نمی‌آورند و بیشتر به امور روزمره خود می‌پردازند، باید منتظر پیامدهای این بی‌توجهی‌ها باشند.

عمق بخشیدن به آموزه‌های دینی در کودکان و نوجوانان، آنان را از آسیب‌های اخلاقی و اجتماعی مصون می‌دارد؛ چرا که بسیاری از شرارت‌های افراد، ناشی از نداشتن تربیت دینی و اخلاقی است و درونی شدن ارزش‌های دینی، باعث می‌شود که آنان در برابر این انحرافات مقاومت بیشتری داشته باشند. والدین و مربیان، اگر بخواهند کودکان را با معارف دینی آشنا و این امر را در آنان نهادینه کنند، باید از سنین کودکی و نوجوانی به این فکر باشند؛ زیرا فردا دیر است. در نظام تربیتی اسلامی، آغاز تعلیم و تربیت با استفاده از روش‌شناسی و بررسی شیوه‌های صحیح تربیتی، جایگاه ویژه‌ای دارد. درخت پرثمر تربیت آن‌گاه به بار می‌نشیند که نظریه‌های تربیتی در قالب شیوه‌های صحیح و درست به اجرا درآید. روش‌های: الگوآفرینی، محبت، تشویق، بصیرت‌بخشی و قصه‌گویی، مؤثرترین روش‌های قرآنی هستند که والدین و مربیان را در درونی کردن آموزه‌های دینی در کودکان و نوجوانان یاری می‌دهند.

اهمیت تربیت دینی

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله وقتی به بعضی از کودکان نظر افکند، فرمود: «وای به فرزندان آخرالزمان، از روش ناپسند پدران‌شان.» عرض شد: «ای رسول خدا! از پدران مشرک؟» فرمود: «نه، از پدران مسلمان که به فرزندان خود هیچ یک از فرایض دینی را

* کارشناس ارشد علوم تربیتی.

** کارشناس ادبیات.

نمی‌آموزند و به ناچیزی از امور مادی درباره آنان قانع هستند. من از این مردم بری و بیزارم و آنان نیز از من بیزار.^۱

کسانی که تربیت کودکان و نوجوانان خود را به فراموشی می‌سپارند، باید منتظر آثار این بی‌توجهی‌ها باشند. حضرت علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَجُفَاةِ الْجَاهِلِيَّةِ لَا فِي الدِّينِ يَتَفَقَّهُونَ وَلَا عَنِ اللَّهِ يَعْقِلُونَ كَقَبِيضٍ بَيْضٍ فِي أَدْحِ يَكُونُ كَسْرُهَا وَزْرًا وَيُخْرِجُ حِضَانَهَا شَرًّا»^۲ مانند ستم‌پیشگان دوران جاهلیت نباشید که نه در پی آگاهی دینی بودند و نه در شناسایی خدا اندیشه می‌کردند، مثل تخم افعی در لانه پرنده‌گان که شکستن آن گناه است؛ زیرا گمان می‌رود تخم پرنده باشد، اما جوجه آن، شر و زیان‌بار است.^۳ یعنی در ظاهر شما مسلمان هستید؛ ولی در باطن، صفات جاهلیت را دارید.

بر این اساس، می‌توان گفت یکی از دلایل مهم آسیب‌های فردی و اجتماعی که در آینده در افراد به وجود می‌آید، بی‌توجهی و غفلت در تربیت دینی در دوره کودکی و نوجوانی است. با این استدلال که حضرت علی علیه السلام درباره تربیت‌پذیر بودن کودک و نوجوان به امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا قَلْبُ الْوَالِدِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَتَى فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ»^۴ قلب نونهال، مانند زمین خالی است که هر تخمی در آن افشاندن شود، می‌پذیرد.^۵

امام صادق علیه السلام درباره ضرورت و اهمیت تربیت دینی کودکان و نوجوانان می‌فرماید: «بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجَةُ»^۶ معارف اسلامی را به فرزندان خود بیاموزید، پیش از آن‌که منافقان با آموزش‌های انحرافی بر شما سبقت گیرند.^۷ بنابراین، «... کودک در خطر اخلاقی را باید در ردیف انحرافات جوانی قرار داد، زیرا اگر از آن جلوگیری نشود، سقوط در تبه‌کاری او فراهم می‌شود»^۸. مولوی راجع به این‌که هرچه انسان بزرگ‌تر، صفات او قوی‌تر و ریشه‌دارتر می‌شود، مثالی می‌آورد؛ آن‌جا که می‌گوید: مردی خاری در معبر کاشت و مردم از این بوته خار در رنج بودند.

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۲، ص ۶۲۵.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۶.

۳. همان، نامه ۳۱.

۴. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۷.

۵. ژان پیازه، روان‌شناسی کودک و اصول تربیتی جوانان، ص ۱۱۹.

او قول داد که سال دیگر آن را بکند؛ اما سال دیگر نیز کار را به سال بعد موکول کرد و سال‌های بعد نیز به همین ترتیب عمل کرد. از طرفی، درخت، سال به سال ریشه‌دارتر و خارکن ضعیف‌تر می‌شد. یعنی میان رشد درخت و قوت او، نسبت عکس برقرار بود. حالات انسان نیز مانند خارپن و خارکن است. روزبه‌روز صفات در انسان ریشه‌های عمیق‌تری پیدا می‌کند و اراده انسان را ضعیف‌تر می‌کند. بنابراین، قدرت یک جوان در اصلاح نفس خود، از یک پیر بیشتر است.^۱

سعدی نیز می‌گوید:

هر که در خردی‌اش ادب نکنند در بزرگی ادب از او برخاست

چوب‌تر را چنان که خواهی پیچ نشود خشک جز به آتش راست

مولوی و سعدی نیز بر این عقیده هستند که آموختن فضایل و تربیت فرزندان، باید از سنین کودکی و نوجوانی آغاز شود؛ زیرا در این سنین، آمادگی و صلاحیت‌های لازم برای امر تربیت در آنان به میزان کافی وجود دارد.

وقتی محور تربیت، عمق‌بخشی دیانت و تقوای دینی در کودکان و نوجوانان باشد، مسلماً فرزندان از هر نوع آسیب‌های اخلاقی و اجتماعی مصون می‌مانند؛ زیرا بسیاری از شرارت‌های افراد ناشی از نداشتن تربیت دینی و اخلاقی می‌باشد و درونی شدن ارزش‌های دینی باعث می‌شود آنان در برابر این انحرافات مقاومت بیشتری داشته باشند. والدین و مربیان اگر بخواهند کودکان را با معارف دینی آشنا و این امر را در آنان درونی کنند، باید از سنین کودکی و نوجوانی به این فکر باشند؛ چرا که فردا، دیر است. اما برای شروع چه باید کرد؟ از چه روش‌هایی استفاده کنیم؟ مؤثرترین روش‌ها و عوامل کدام‌اند؟ پاسخ به این سؤالات، موضوع و محتوای این مقاله است که امیدواریم مورد توجه قرار گیرد.

ضرورت داشتن روش

روش‌شناسی و بررسی شیوه‌های تربیتی در نظام تربیتی اسلامی، جایگاه ویژه‌ای دارد. در واقع، درخت پرثمر تربیت، آن‌گاه به بار می‌نشیند که نظریه‌های تربیتی در قالب شیوه‌های صحیح و درست اجرا شود. برای موفقیت در هر کاری، آگاهی به اسباب و

۱. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۷۹-۸۰.

وسایلی که بتواند به گونه‌ای سریع و آسان، ما را در رسیدن به هدف یاری کند، لازم است. اتخاذ روش‌هایی که بتواند ما را به آسانی در پیمودن جاده موفقیت یار و مددکار باشد، از شرایط توفیق در انجام هر کاری است. در قرآن کریم آمده است: «وَكَيْسَ الْبِرِّ بِأَنْ تَأْتُوا الْبُيُوتَ مِنْ ظُهُورِهَا وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنِ اتَّقَىٰ وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ»^۱ نیکوکاری بدان نیست که از پشت دیوار به خانه درآید [چه این کار ناشایسته است]؛ نیکی آن است که پارسا باشید و در هر کاری از راه آن وارد شوید.

در تفسیر آیه فوق فرموده‌اند که: «وَأَتُوا الْبُيُوتَ مِنْ أَبْوَابِهَا»؛ یعنی باید هر کاری را از راه خودش انجام داد.^۲

حضرت علی علیه السلام درباره ضرورت داشتن روش در کارها می‌فرماید: «ما خاصان، یاران و گنجوران نبوت و درهای رسالت هستیم و در خانه‌ها جز از درهای آن نتوان وارد شد».^۳ در اهمیت داشتن روش، امام صادق علیه السلام فرمود: «الْعَامِلُ عَلَىٰ غَيْرِ بَصِيرَةٍ كَالسَّائِرِ عَلَىٰ غَيْرِ طَرِيقٍ فَلَا تَزِيدُهُ سُرْعَةُ السَّيْرِ إِلَّا بُعْدًا»؛ عمل‌کننده بی‌بصیرت، مانند رهنوردی است که به بیراهه می‌رود. سرعت حرکت، او را به هدف نمی‌رساند، جز آن‌که دورش کند.» حضرت علی علیه السلام به مردم سفارش می‌کند که: «ای مردم! آن کس که راه آشکار را بپیماید، به آب درآید و آن کس که راه بیراهه را در پیش گیرد، در بیابان بی‌نشان می‌افتد».^۴ بنابراین، هر رشته‌ای از علوم شیوه و روش خاص خود را دارد که اگر درست به کار گرفته شود، نتایج مطلوبی به همراه خواهد داشت. تعلیم و تربیت نیز چنین است و مربیان و والدین می‌توانند با شناسایی بهترین شیوه‌ها و روش‌ها، در رسیدن به اهداف از آن‌ها بهره ببرند.

«أَدْخُلُوا الْآيَاتِ مِنْ أَبْوَابِهَا وَاطْلُبُوا الْأَغْرَاضَ فِي أَسْبَابِهَا»^۵

۱. بقره، ۱۸۹.

۲. طباطبائی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ج ۳، ص ۸۰.

۳. «نَحْنُ السَّعَارُ وَالْأَصْحَابُ، وَالْخَزَنَةُ وَالْأَبْوَابُ، وَلَا تُؤْتَى الْبُيُوتُ إِلَّا مِنْ أَبْوَابِهَا» (نهج البلاغه، خطبه ۱۵۳)

۴. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۷۹.

۵. «أَيُّهَا النَّاسُ، مَنْ سَلَكَ الطَّرِيقَ الْوَاضِحَ وَرَدَّ الْمَاءَ، وَمَنْ خَالَفَ وَقَعَ فِي النَّيْءِ!» (نهج البلاغه، خطبه ۱۹۲)

۶. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر اول.

روش‌های اثربخش در تربیت

۱. روش تشویق

یکی از روش‌های بسیار مؤثر در نهادینه کردن آموزه‌های دینی در کودکان، استفاده از روش تشویق است. تشویق یک شیوه‌ی مناسب در ایجاد انگیزش به سوی کارهای مثبت است. تشویق در روح کودک و نوجوان ایجاد انگیزش می‌کند و آنان را به انجام اعمال نیک تحریض و ترغیب می‌کند. امیرمؤمنان علی علیه السلام درباره‌ی نقش پاداش و کیفر الهی در تربیت آدمی می‌فرماید: «خدای سبحان، پاداش را بر طاعت و کیفر را بر معصیت خود قرار داده است تا بندگانش را از عذاب خویش بازدارد و به سوی بهشت روانه کند».^۱

مقصود از تشویق و تنبیه چیست؟

مقصود از تشویق، پاسخ مثبت در برابر رفتار مطلوب کودک (متربی)، ابراز مهرورزی به او، واگذاری مسئولیت مناسب به او، وعده پاداش و... است. نقطه مقابل تشویق، تنبیه است که مقصود از آن، پاسخ منفی در برابر رفتار نامطلوب متربی است و برای آن مصادیقی است؛ از جمله: نگاه سرد، روی برگرداندن، بی‌اعتنایی، تغییر چهره، محروم ساختن، جریمه و تنبیه بدنی. با این بیان، روشن می‌شود که تشویق، پاداش دادن به فردی است که تن به کوشش داده و سعی خود را کرده است و تنبیه، مجازات کردن [از راه‌های] مختلف است.^۲

ابن‌سینا، فیلسوف و اندیشمند بزرگ اسلام، تشویق را به منزله ضمانت اجرای تعلیم و تربیت، مورد توصیه قرار می‌دهد و مصادیق تشویق و تنبیه را متنوع و متعدد می‌داند و معتقد است که واکنش مربی در برابر رفتار ناپسند متربی باید متناسب و تدریجی باشد. ابتدا روگردانی، سپس ترش‌رویی، پس از آن ترساندن و آن‌گاه توبیخ است و مربی در شرایط خاص، می‌تواند به تنبیه بدنی روی آورد.^۳

۱. «إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ وَضَعَ الثَّوَابَ عَلَى طَاعَتِهِ، وَالْعِقَابَ عَلَى مَعْصِيَتِهِ ذِيَادَةً لِعِبَادِهِ عَنِ نِقْمَتِهِ، وَحِيَاثَةً لَهُمْ إِلَى جَنَّتِهِ.» (نهج البلاغه، حکمت ۳۶۸)

۲. رک: بهشتی، محمد، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت، ج ۲، ص ۲۴۱.

۳. دفتر همکاری حوزه و دانشگاه، سیره تربیتی پیامبر اکرم و اهل بیت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۸۷.

برای ترغیب کودکان و نوجوانان به امور دینی، بهتر است اصلی‌ترین روش، تشویق باشد؛ زیرا تعلیم و تربیت اسلامی بر سهولت، محبت و ملاحظت تأکید دارد؛ وانگهی، از طریق تشویق می‌توان انگیزه و میل فطری او را به مهر و محبت و قدردانی تأمین نمود و اعتماد او را جلب کرد. البته، در صورتی که تشویق مؤثر واقع نشود و خطا و تخلفی از سوی متربی صورت گیرد، به منظور آگاهی دادن به او و جلوگیری از اهمال‌کاری در انجام امور دینی، می‌توان ابتدا به انذار و سپس به تنبیه روی آورد و منظور از تنبیه در این‌جا تنبیه بدنی نیست؛ بلکه در درجه اول، استفاده از روش‌هایی است که کودک را از انجام کارهای نامطلوب مثل نماز نخواندن ناخشنود کند. بی‌توجهی، قهر کوتاه‌مدت، سرزنش، محروم‌کردن و امثال آن، از شیوه‌های تنبیهی هستند که جنبه انسانی داشته و برای تنبیه، بهتر است از آن‌ها استفاده شود؛ نه تنبیه بدنی.^۱

اثر تشویق در تعمیق ارزش‌های دینی

یکی از سرمایه‌های فطری و ذخایر طبیعی که در باطن هر انسان به مقتضای حکیمانه الهی مستقر شده است، انگیزه حب ذات است. هر انسانی قبل از هر چیز و هرکس، به خود علاقه دارد و بالفطره عاشق و شیفته خویشتن است و هیچ چیز در نظر آدمی به قدر خودش عزیز و محبوب نیست. از سوی دیگر، خداوند عشق به کمال مطلق و انزجار از نقص را در وجود انسان قرار داده است؛ به‌گونه‌ای که هر انسانی به صورت فطری متمایل به کامل‌تر شدن و پیشرفت است. تشویق، باعث می‌شود کودک یا نوجوان از کار خودش احساس لذت کند و در او احساس رضایت به وجود آید. نتیجه این امر، مضاعف شدن تکرار عمل است. تشویق، موجب پیدایش نشاط و رفع کسالت در فرد می‌شود و وقتی این حالت ایجاد شد، اشتیاقش برانگیخته شده، زمینه رشد و کمال بیشتری برای او فراهم می‌گردد.

شرایط تشویق

برای این‌که امر تشویق، زیان و خطری را برای کودک به دنبال نداشته باشد، رعایت نکات ذیل حایز اهمیت است:

۱. احمدی، احمد، اصول و روش‌های تربیت در اسلام، ص ۱۴۳.

۱. باید عمل یا اخلاق نیک کودک را تحسین کرد؛ نه خود او را. در ضمن، او را باید متوجه کنیم که آنچه ارزشمند است، عمل و صفت او است.
۲. تشویق باید به‌جا، به‌موقع و متناسب با نوع رفتار کودک و نوجوان باشد و روحیه شخص در انتخاب شکل آن، یعنی: زبانی، رفتاری، مالی، معنوی و جز این‌ها ملاحظه شود.
- غزالی تفاوت‌های قابل توجه در انواع تشویق و ترغیب را این‌گونه بیان می‌کند: «اگر کودک را گویند به دبیرستان شو تا به درجه ریاست رسی، وی خود لذت ریاست نداند که چه باشد؛ لکن باید گفت به دبیرستان شو تا شبانگاه، چوگان و گوی به تو دهم، تا بازی کنی، تا کودک به حرص آن به دبیرستان شود و چون بزرگ‌تر شود، وی را ترغیب کند به جامه نیکو و زینت، تا دست از بازی بدارد. چون بزرگ‌تر شود، وی را به خواجه‌گی و ریاست وعده دهد و گوید جامه دینا، کار زنان باشد و چون بزرگ‌تر شود، آن‌گاه گوید خواجه‌گی و ریاست دنیا، اصلی ندارد که همه به مرگ تباه شود؛ آن‌گاه وی را به پادشاهی جاوید وعده دهد»^۱.
۳. تشویق باید به‌گونه‌ای باشد که باعث ترغیب دیگران بشود؛ نه دل‌سردی آنان.
۴. تشویق باید به اندازه و معقول باشد و به هیچ وجه از حد تجاوز نکند؛ زیرا در این صورت، موجب غرور و تباهی شخص می‌شود و نیز نباید کمتر از اندازه باشد؛ زیرا نتیجه مطلوب خود را از دست می‌دهد.
۵. تشویق، وسیله‌ای برای ایجاد انگیزه است. بنابراین، نباید به صورت هدف درآید و تمام ذهن و فکر کودک را به خود مشغول کند؛ زیرا در این صورت، نقش بازدارنده پیدا می‌کند.
۶. موقعی که کودک را تشویق می‌کنید، باید علت آن را برایش بگویید و این عمل باید به گونه‌ای صورت گیرد که کودک خود را مستحق آن ببیند و آن را در درون تأیید کند.
۷. تشویق در حضور جمع، اثر بیشتری دارد.

۱. عطاران، محمد، آرای مریبان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک، ج ۳، ص ۵۹.

۲. روش الگویی

یکی از شیوه‌های مؤثر در تربیت کودکان و نوجوانان، روش الگویی است. در این روش، شخص از فرد یا افراد دیگر به عنوان سرمشق و الگو استفاده می‌کند و تحت تأثیر مشاهده، از رفتار دیگران پیروی کرده و خود را با آن همساز می‌کند. بنابراین، می‌توان گفت: «الگو، پیروی عینی و مشهود از یک اندیشه و عمل در جنبه‌های گوناگون، جهت رسیدن به کمال است.»

تربیت ابتدایی انسان، به طور طبیعی با روش الگویی شکل می‌گیرد. کودک در چند سال نخست زندگی خود، همه کارهایش را از افراد پیرامون خود که در درجه اول پدر و مادر اویند، الگوبرداری می‌کند و با تقلید از آنان رشد می‌کند و ساختار تربیتی‌اش سامان می‌یابد. از این رو، روش الگویی در سامان دادن شخصیت و رفتار کودک، نقش به‌سزایی دارد. گزینه تقلید، یکی از غرایز نیرومند و ریشه‌دار در انسان است. به برکت وجود همین گزینه است که کودک بسیاری از رسوم زندگی، آداب معاشرت، غذا خوردن، لباس پوشیدن، طرز تکلم، ادای کلمات و جمله‌ها را از پدر و مادر و سایر معاشران فرامی‌گیرد و به کار می‌بندد.

چشم و گوش کودکان و نوجوانان، چون دریچه‌ای باز است که می‌بینند و می‌شنوند و ذهن‌شان، چون آینه‌ای است که هر چیزی در آن منعکس می‌شود؛ با این تفاوت که آینه عکس اشیا را در خود نگه نمی‌دارد؛ ولی ذهن کودکان و نوجوانان، این‌ها را در خود نگه می‌دارد. بنابراین، والدین و مربیان می‌توانند فعالیت‌ها و رفتارهای دینی و مذهبی خود را به گونه‌ای هماهنگ کنند که فرزندان، متوجه شوند و الگوی ذهنی آنان را در انجام این امور شکل دهند.

«باندورا» در خصوص تقلید و تکرار رفتار الگو، تحقیق بسیار جالبی انجام داده است که در آن کودکان یک مهد کودک را به پنج گروه تقسیم کرد. در گروه آزمایشی اول، کودکان به مشاهده رفتار الگوی فرد بزرگ‌سالی می‌پردازند که به طور فیزیکی و لفظی به یک آدم پلاستیکی حمله می‌کنند. در گروه دوم، کودکان حوادث و رفتار فوق را در فیلمی مشاهده می‌کنند. در گروه آزمایشی سوم، کودکان رفتار تهاجمی شخصیت‌ها را در فیلم کارتون می‌بینند. در گروه آزمایشی چهارم، کودکان در هیچ یک

از سه موقعیت فوق‌تر قرار نمی‌گیرند و بالأخره در گروه آزمایشی پنجم، کودکان به مشاهده یک الگو با رفتار آرام، مطیع و غیر تهاجمی مبادرت می‌ورزند. بعد از مشاهده رفتارهای مختلف در زمان معین‌شده، تمام کودکان در موقعیت یکسانی قرار می‌گیرند. آزمایشگر از طریق یک پنجره به مشاهده رفتار کودکان می‌پردازد و رفتارهای تهاجمی شفاهی و عملی آنان را یادداشت می‌کند. در تحلیل اطلاعات به دست آمده از یادداشت‌ها، به این نتیجه می‌رسند که الگوی پرخاشگری را که گروه‌های اول تا سوم دیده بودند، رفتار تهاجمی بیشتری نسبت به گروه چهارم (گروهی که هیچ موردی را مشاهده نکردند) از خود نشان می‌دهند و برعکس، گروهی (گروه پنجم) که الگوی رفتار آرام، مطیع و غیر تهاجمی را مشاهده کرده بودند، رفتار تهاجمی کمتری نسبت به گروه کنترل (گروه چهارم که هیچ موردی را ندیده بودند)، از خود نشان می‌دادند.^۱

کودک، مقلد خوبی است و به‌آسانی و بدون هیچ‌گونه زحمت و مشقتی، تنها از راه تقلید می‌آموزد. او را می‌بیند، می‌شنود و پس از مدتی تکرار می‌کند. برخی پژوهش‌ها نشان داده‌اند از سنین تشخیص، یعنی حدود شش‌سالگی، پسران از پدران تقلید می‌کنند و دختران از مادران و این تقلید در آنان ناآگاهانه است. کودک در مسیر رشد، از افراد بسیاری الگو می‌پذیرد و تحت‌تأثیر دیده‌ها و شنیده‌های بسیاری است. همه اطرافیان به‌گونه‌ای در او اثر می‌گذارند و مدل و الگوی کودک‌اند؛ ولی والدین از همه آنها مهم‌تر و مؤثرتر هستند و این اهمیت و تأثیر در کودکان، تا سنین نوجوانی همچنان تداوم دارد. بر این اساس، وظیفه والدین در این دوران بسیار سنگین است و باید به فرزندان فرصت بدهند تا از اخلاق و رفتار خوب خود بهره‌مند شوند. اگر سخن ناروا خوب نیست، نباید این‌گونه سخنان را در حضور فرزندان خود جاری کنند. اگر از اولاد خود انتظار کار خوب دارند، باید در کار خیر برای کودکان خود الگو باشند. اگر دوست دارند فرزندشان نماز اول وقت بخواند، خود باید پیش‌گام باشند. والدین باید به گونه‌ای عمل کنند که فرزندان به آنان دید مثبت داشته باشند.^۲

۱. شعبانی، حسن، مهارت‌های آموزشی و پرورشی، ص ۶۳.

۲. جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات نماز و خانواده، ج ۱، ص ۲۳۴.

الگو در قرآن و سیره معصومان علیهم‌السلام

در قرآن کریم، استفاده از الگو و اسوه، یکی از مهم‌ترین روش‌های تربیتی است. خداوند در قرآن کریم، صراحتاً رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را به عنوان الگو معرفی می‌کند و می‌فرماید: «البته در اقتدای به رسول خدا چه در صبر و مقاومت با دشمن و چه دیگر اوصاف و افعال نیکو، خیر و سعادت بسیار است برای آن کسی که به ثواب خدا و روز قیامت امیدوار باشد و یاد خدا را بسیار کند.»^۱

حضرت علی علیه‌السلام می‌فرماید: «به سیرت پیامبرتان اقتدا کنید که برترین سیرت است و به سنت او بگروید که راهنماترین سنت است.»^۲

پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان الگویی شایسته برای اصحاب بود که چگونگی عبادت‌ها را از این روش به آن‌ها می‌آموخت. از «ابی‌حازم» روایت شده است که یک بار پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بر روی منبر نماز خواند. وقتی نمازش تمام شد، رو به مردم کرد و فرمود: «ای مردم! من این کار را بدین جهت انجام دادم که شما از من پیروی کنید و کیفیت خواندن نماز را از من یاد بگیرید.» امام کاظم علیه‌السلام می‌فرماید: «يَحْفَظُ الْإِطْفَالَ بِصَلَاةِ آبَائِهِمْ»^۳ رفتار کودکان، در اثر خوبی‌های رفتار والدین حفظ می‌شود.

بنابراین، الگوهای پاک و بافضیلت، انگیزه و میل به پاکی و آراستگی به فضایل را در جوامع ایجاد می‌کنند و الگوهای ناپاک و بی‌فضیلت، جوامع را به سوی ناپاکی و رذایل برمی‌انگیزند. آن همه تأکیدی که بر نقش الگوها شده است، بدین دلیل است که الگوها چون مقبول واقع شوند، دیگران را مطابق خود می‌کنند؛ چنان‌که هر هنری که استادی داشته باشد، جان شاگردش بدان هنر متصف می‌شود.

مسئولیت الگوها

با توجه به نقش خطیر الگوها، مسئولیتی بس سنگین نیز متوجه آن‌ها است. والدین و مربیان زمانی می‌توانند از روش الگویی استفاده کرده و نتیجه بگیرند که موارد ذیل را رعایت کنند.

۱. احزاب، آیه ۲۳.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶.

۳. بحار الأنوار، ج ۵، ص ۱۷۸.

۱. والدین قبل از توصیه به ارزش‌های دینی باید خود در این امر پیش‌تاز باشند. امیر مؤمنان، علی علیه السلام در این باره می‌فرماید: «هر که خود را پیشوای مردم کند، باید پیش از تعلیم دیگران، به تعلیم خویش پردازد و تربیت کردنش، پیش از زبانش با سیرت و رفتارش باشد و آن که خود را تعلیم دهد و تربیت کند، شایسته‌تر به تعظیم است، از آن‌که دیگری را تعلیم دهد و تربیت کند.»^۱

۲. مربیان و والدین سعی کنند به صورت عملی و رفتاری کودکان را به مسایل دینی دعوت کنند. امام صادق علیه السلام به این امر توجه داده، می‌فرماید: «مردم را با رفتار خویش به حق دعوت کنید، نه با زبان خویش.»^۲

۲. والدین همواره باید مراقب باشند بین گفتار و عمل‌شان تناقض به وجود نیاید.

۴. اشتیاق مربیان و والدین باید در انجام مسائل دینی نسبت به کودکان و نوجوانان

چند برابر باشد.

هیچ کس را نیست ره سوی وصال تا نباشد رهبرش صاحب‌کمال

۳. روش محبت

یکی از ابزارهایی که می‌تواند ما را در نهادینه کردن آموزه‌های دینی در فرزندان به هدف برساند، محبت کردن است. محبت، یکی از عوامل بسیار مهم در جذب افراد است که اثر آن روی فرد تربیت‌شونده، عمیق و پایدار است. در این مدت، والدین می‌توانند منویات تربیتی خود را به افراد القا کنند و تغییر رفتار را در آنان ببینند.

از محبت تلخ‌ها شیرین شود از محبت سرکه‌ها زرین شود
از محبت دُردها صافی شود از محبت دردها شافی شود
از محبت مرده زنده می‌کنند از محبت شاه بنده می‌کنند^۳

در دین اسلام، محبت به عنوان اساس و رکن در جذب و هدایت انسان‌ها به شمار می‌رود. ادیان الهی، بر پایه محبت به دل‌ها رسوخ کرده و راسخ مانده‌اند. یکی از

۱. «مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا - فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ - وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِيرَتِهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ - وَ مُعَلِّمُ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ - مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ.» (نهج البلاغه، حکمت ۷۳)

۲. «كُونُوا دُعَاةَ النَّاسِ بِأَعْمَالِكُمْ، وَ لَا تَكُونُوا دُعَاةَ بَأْسِنَتِكُمْ.» (قرب‌الاسناد، ص ۳۹)

۳. در این جا به معنای کینه و غل و غش است.

۴. مولوی، جلال‌الدین محمد، مثنوی معنوی، دفتر دوم.

مهم‌ترین و مؤثرترین روش‌های پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم، استفاده از این روش بوده است؛ زیرا با این روش، جاذبه در افراد ایجاد می‌کردند و هم انگیزه آن‌ها را افزایش می‌دادند. و اگر این روش را پی نمی‌گرفت، آن همه اعراب بادیه‌نشین به دورش جمع نمی‌شدند تا از بادیه‌نشینی و بربریت به تربیت و فرهنگ دینی پناه آورند. حضرت علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه درباره اهمیت و تأثیر این روش می‌فرماید: «دوستی ورزیدن، نیمی از خرد است».^۱ در جای دیگر می‌فرماید: «دوستی ورزیدن، پیوند با مردم را فراهم می‌آورد».^۲ در واقع، نیروی محبت از نظر تربیتی، نیرویی عظیم و کارساز است و بهترین تربیت، آن است که بدین روش تحقق یابد؛ زیرا محبت، با فطرت و سرشت آدمی سازگاری دارد و پذیرش آن‌ها از ناحیه درون و بدون هیچ‌گونه تحمیلی است. ضرورت و اهمیت به‌کارگیری روش محبت از این رو است که محبت اطاعت‌آور است و سبب همسانی و همراهی فرزند با والدین و مربی می‌شود. از علی رضی‌الله‌تعالی‌عنه نقل شده است که از رسول خدا صلی‌الله‌تعالی‌عنه درباره روش و سنت آن حضرت پرسیدم، فرمود: «وَالْحُبُّ أَسَاسِيٌّ؛ محبت، بنیاد و اساس (روش و سنت) من است».^۳

تأثیر محبت در درونی‌شدن رفتار

میان محبت و اطاعت، رابطه‌ای بسیار قوی وجود دارد. با ظهور محبت، هم‌رنگی و اطاعت پیدا می‌شود. محبت هر کسی که در دل آدمی بنشیند، مطیع و پیرو او می‌شود و از خواست او سرپیچی نمی‌کند. انسان، اسیر محبت و محکوم آن است؛ تا جایی که گفته‌اند: «الْإِنْسَانُ عَبْدٌ لِإِحْسَانٍ»^۴ احسان و اظهار دوستی، می‌تواند بشر را تا سرحد بندگی به پیش ببرد و البته، این نتیجه طبیعی محبت‌ورزی نسبت به انسانی است که فطرت بشری خویش را از دست نداده باشد.

اگر والدین و مربیان بین کودکان و نوجوانان رابطه توأم با مهر و محبت برقرار کنند، بین خود و کودک یک حوزه عاطفی ایجاد خواهند کرد که به‌واسطه آن، توجه کودک جلب می‌شود. وقتی توجه کودک جلب شد، پاسخ‌های مثبتی در برابر دستورها و

۱. نهج البلاغه، حکمت ۱۴۲.

۲. همان، حکمت ۲۱۱.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۱۷۳.

۴. غرر الحکم، ح ۸۷۷۱.

راهنمایی‌ها از خود نشان می‌دهد و در صورت دوام این محبت و راهنمایی‌ها و پاسخ‌های مثبت، آموزه‌های دینی در کودک و نوجوان به صورت ارزش درمی‌آید و در او نهادینه می‌شود.

سعدی معتقد است که تأثیر محبت، مهرورزی و احسان، معجزه‌آسا است؛ به گونه‌ای که علاوه بر انسان، حیوانات را هم تحت تأثیر قرار می‌دهد. او در این باره می‌گوید:

به ره در یکی پیشم آمد جوان به تک در پی‌اش گوسفندی روان
بدو گفتم این ریسمان است و بند که می‌آرد اندر پی‌ات گوسفند
سبک طوق و زنجیر از او باز کرد چپ و راست پوییدن آغاز کرد
هنوز از پی‌اش تازیان می‌دوید که جو خورده بود از کف مرد و خوید
چو باز آمد از عیش و شادی به جای مرا دید و گفت: ای خداوند رای!
نه این ریسمان می‌برد با منش که احسان کمندی است در گردنش
به لطفی که دیدست پیل دمان نیارد همی حمله بر پیلبان^۱

به وجود آوردن احساسات عاطفی و اخلاقی، یکی از اصول مهم و اصلی است که باید بین کودک و پدر و مادر، یا بزرگسال به وجود آید؛ زیرا هر کدام به نوبه خود، نقش مهمی را در سازندگی شخصیت کودک دارند و اگر این اصول بر پایه درستی در محیط خانواده استوار نباشد، بدون تردید، ناهنجاری در رفتار و اخلاق کودک به وجود می‌آید.^۲ «ژان ژاک روسو» در کتاب «امیل» در این باره می‌گوید: «کودک، دارای شخصیت مستقلی است. او نباید به طور آشکار و جابرانه تحت فرمان قرار گیرد. پدر و مادر باید با او مانند دوست و موافق باشند و یا لااقل نباید بدانند که تحت فرمان قرار گرفته است و بایستی فرمان او را بپذیرد. فرزندان نباید فکر کنند که پدران و مادران به آنان دستور می‌دهند. فرمان اگر دوستانه باشد، کودکان با والدین‌شان دوست می‌شوند.»

در واقع، محبت نیاز مستمر و همیشگی کودک است و همواره باید کودک را با محبت همراه خود کرد. بر این اساس، می‌توان گفت که نگرش مثبت فرزندان نسبت به مذهب و امور دینی، ریشه در مهرورزی و محبت والدین دارد. آنان می‌توانند با ایجاد

۱. سعدی، بوستان.

۲. روان‌شناسی کودک و اصول تربیتی جوانان، ص ۱۱۹.

فضایی آکنده از مهر و محبت، تجربه خوشایندی در ذهن کودک ایجاد و بین امور دینی و ذهن کودک، ارتباطی قوی برقرار کنند.

البته محبت شرایطی دارد که عبارت است از:

۱. محبت به کودک باید راستین باشد.
۲. محبت را باید از دل و زبان آورد تا فرزند آن را با تمام وجود لمس کند. ممکن است پدری و مادری فرزند خود را در دل دوست داشته باشند؛ اما اظهار نکنند. این نوع محبت، تأثیر چندانی ندارد.
۳. محبت به فرزندان باید یکسان باشد.
۴. محبت نباید مانع امر و نهی شود.
۵. محبت به کودک باید معقول و به اندازه صورت گیرد.

۴. روش بصیرت‌بخشی

بصیرت، چنین تعریف شده است: «قوای در قلب، نورانی به نور قدسی است که با آن حقایق و بواطن را می‌بیند؛ همان گونه که چشم، صورت اشیا را می‌بیند.»^۱ «دکتر شرفی» در کتاب «تربیت اسلامی» با تأکید بر دیدگاه امام خمینی علیه السلام بصیرت در تربیت را این گونه معرفی می‌کند: «در حقیقت، بصیرت یا بینش به طرز تلقی آدمی از امور و حوادث نیز اطلاق می‌شود و به تعبیری دیگر، بینش، نوعی آگاهی عمیق و گسترده است.»

مکتب تربیتی اسلام، برای بهره‌مندی بیشتر از دین و حاکم کردن آن بر حیات عادی و مبارزه با دیانت تقلیدی و تحدید و تعدیل آن، ابتدا همگان را به تفکر و تعقل در مفاهیم و مبادی دین و کشف حقایق دیانت الهی از میان ادیان سنتی و موروثی دعوت می‌کند و از تقلید کورکورانه از آبا و اجداد به شدت منع می‌کند. خداوند در قرآن می‌فرماید: «إِنَّ شَرَّ الدَّوَابِّ عِنْدَ اللَّهِ الصَّمُّ الْبُكْمُ الَّذِينَ لَا يُعْقِلُونَ»^۲ بدترین جنبنندگان نزد خداوند، کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند و از استماع و اظهار حق عاجز و ناتوان هستند.» یکی از محورهای اساسی در امر تربیت، توجه به روش معرفت و بصیرت

۱. جرجانی، علی بن محمد، التعریفات، ص ۲۰.

۲. انفال، آیه ۲۲.

است. معرفت و بصیرت، به معنای نوعی آگاهی عمیق و گسترده است که نتیجه آن ایجاد پیوند بین انسان و واقعیت مورد نظر است. در قرآن کریم نیز این روش مورد تصریح قرار گرفته است: «قَدْ جَاءَكُمْ بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ فَمَنْ أَبْصَرَ فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ عَمِيَ فَعَلَيْهَا»^۱ آیات الهی و کتب آسمانی که سبب بصیرت شما است، البته از طرف خدا آمده است. پس هر کس بصیرت یافت، خود به سعادت رسید و هر کس کور بماند، در زیان افتاد.»

اگر انسان بصیرت و آگاهی نداشته باشد، نمی‌تواند تکالیف الهی را بشناسد تا به اطاعت از آن‌ها تن در دهد و به هدف حیات خویش برسد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این خصوص می‌فرماید: «لَيْسَ الْأَعْمَى مَنْ يَعْمَى بَصَرُهُ، إِنَّمَا الْأَعْمَى مَنْ تَعَمَّى بِصِيرَتِهِ»^۲ کور آن نیست که چشم او نتواند ببیند؛ بلکه کور کسی است که بصیرتش کور باشد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از سوی خداوند مأمور می‌شود به صراحت اعلام کند که: «حرکت او و پیروانش، بر مبنای بصیرت و روشن‌بینی است.»^۳

در روایات، بصیر به کسی اطلاق می‌شود که بعد از شنیدن سخنان، به تفکر می‌پردازد، بعد از مشاهده امور، درباره آن‌ها به تفکر می‌پردازد و از مایه‌های عبرتی که در حوادث است، عبرت می‌گیرد و تلاش می‌کند در راهی که دارای علائم و نشانه‌های واضح است، سیر کند و در اثر درک و بینش درونی، حالتی برای او ایجاد می‌شود که از افتادن در مهالک پرهیز می‌کند؛ «فَإِنَّمَا الْبَصِيرُ مَنْ سَمِعَ فَتَفَكَّرَ وَ نَظَرَ فَأُبْصَرَ، وَانْتَفَعَ بِالْعِبَرِ ثُمَّ سَلَكَ جَدَدًا وَاضِحًا يَتَجَنَّبُ فِيهِ الصَّرْعَةَ فِي الْمَهَاوِي.»^۴

سوق دادن به سوی نور و روشنگری درون انسان‌ها که وظیفه پیامبران الهی بوده، بر مبنای روش بصیرت صورت می‌گرفت؛ زیرا در شناخت بر مبنای بصیرت و آگاهی و تعقل، انحراف و کجروی نیست. بنابراین، والدین و مربیان می‌توانند با کودکان و نوجوانان درباره ارزش‌های دینی بحث و گفتگو کنند که هدف از خلقت و آفرینش انسان‌ها چیست؟ دین چه نقشی در زندگی دارد؟ چرا ما باید عبادت کنیم؟ رعایت

۱. انعام، آیه ۱۰۴.

۲. نهج الفصاحه، ص ۳۶۲، ح ۲۳۷۳.

۳. «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي.» (یوسف، آیه ۱۰۸)

۴. میزان الحکمه، ج ۱، ص ۴۲۳.

ارزش‌های دینی چه تأثیری در زندگی انسان دارد؟ با این روش، نوعی بصیرت، بینش و دگرگونی درونی در آنان ایجاد کند و پس از آن، مطمئن باشند که تغییر رفتار و ترغیب کودکان و نوجوانان به مسائل دینی را مشاهده خواهند کرد.

کودکان را می‌بری مکتب به زور زان‌که هستند از فواید چشم‌کور چون شود واقف، به مکتب می‌دود جان‌ش از رفتن شکوفا می‌شود می‌رود کودک به مکتب پیچ‌پیچ چون ندید از مزد کار خویش هیچ^۱

آثار بصیرت‌آفرینی

برخی از آثار بصیرت‌بخشی به فرد عبارت است از:

- بصیرت، نگاه فرد را از سطح و پوسته رویدادها می‌گذراند و به عمق و باطن آن‌ها نفوذ می‌دهد.

- بصیرت، موجب تعادل و ثبات روح فرزندان می‌شود و آسیب‌پذیری در برابر حوادث و عوامل تهدیدکننده‌ی معنویت کمتر شود.

- بصیرت، مشکلات و سختی‌ها را آسان می‌کند.

۵. روش قصه‌گویی

یکی از وسایل تعلیم و تربیت، داستان است. شواهد تاریخی نشان می‌دهد که داستان و قصه، وسیله‌ای رایج و عمومی در میان همه اقوام و ملل بوده است و معمولاً هر زمان، نقلانی حرفه‌ای وجود داشته‌اند که در مجامع عمومی برای مردم قصه می‌گفته‌اند. یونانیان قدیم، فرزندان خود را از کوچکی به حفظ داستان‌هایی از «ایلیا»، «همر» و «آدیسه» وادار می‌کردند.

«افلاطون» ارزش و اهمیت [قصه‌ها]، داستان‌ها و افسانه‌ها را در تربیت کودک دریافته و می‌گوید: «پس باید پرستاران و مادران را وادار کنیم که فقط حکایات را که پذیرفته‌ایم، برای کودکان نقل کنند و متوجه باشند پرورشی که روح اطفال به وسیله حکایات حاصل می‌کند، به مراتب بیشتر از تربیتی است که جسم آن‌ها به وسیله ورزش پیدا می‌کند».^۲ بسیاری از ادیبان، نویسندگان، فیلسوفان و عالمان اخلاق که به

۱. مثنوی معنوی، دفتر سوم.

۲. آرای مربیان بزرگ مسلمان برای تربیت کودک، ص ۱۲۳.

قدرت زبان قصه آگاه بوده‌اند، افکار خود را در این قالب بیان کرده‌اند. بوعلی از جمله کسانی است که در قصه «حی بن یقضان» بسیاری از مضامین بلند عرفانی را آورده است و غزالی در کتاب «کیمیای سعادت»، از حکایت و تمثیل، بسیار بهره جسته است.

اهمیت قصه در قرآن

قصه در قرآن کریم، بازگو کردن سرگذشتی است که از واقعیات عینی حیات بشر حکایت دارد تا برای آیندگان عبرتی باشد. قرآن خودش را به عنوان یک منبع داستان معرفی کرده و می‌گوید: «ما اخبار پیامبران را به صورت قصه برای تو بیان می‌کنیم تا به قلب تو آرامش دهیم و به همین وسیله، حق آشکار می‌شود و برای مؤمنان موعظه و تذکر خواهد بود»^۱.

آنچه از آیات قرآن به دست می‌آید، نشان می‌دهد که اهداف قصه‌های قرآن در محورهای زیر خلاصه می‌شود:

۱. تربیت و آموزش از طریق آموزش القای غیر مستقیم؛
۲. عبرت و تفکر؛
۳. بیان حقایق و احیای تفکر دینی صحیح بر مبنای زدودن خرافات؛
۴. شاهد صدق نبوت و زمینه برای گسترش دعوت؛
۵. آرامش خاطر پیامبر و امیدآفرینی در دل‌های مؤمنان با نوید موفقیت.^۲

چگونگی تأثیر داستان بر انسان

در تعلیم و تربیت، قصه‌گویی روشی است که به طور غیر مستقیم در اعماق روح کودک و نوجوان تأثیر می‌گذارد. داستان‌نویس و قصه‌گو، ضمن بیان وقایع مهم اقوام، ملل و شخصیت‌های مهم تاریخ، روح خواننده و شنونده را به همراه خویش تا عمق تاریخ می‌برد و الگوهایی را برایش مجسم می‌کند تا از گفتار و رفتارشان سرمشق بگیرند و پیروی کنند. تأثیرات قصه و داستان، غیر مستقیم و نامرئی است. به طور غیر مستقیم راه را نشان می‌دهد، هدایت می‌کند، عبرت می‌دهد، موعظه می‌کند، تشویق می‌نماید، می‌ترساند و امیدوار می‌کند. همه این‌ها به شکل غیر مستقیم القا می‌شود و به

۱. «وَكُلًّا نَقُصُّ عَلَيْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الرُّسُلِ مَا نُثَبِّتُ بِهِ فُؤَادَكَ وَجَاءَكَ فِي هَذِهِ الْحَقُّ وَمَوْعِظَةٌ وَذِكْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ» (هود، آیه ۱۲۰)

۲. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، ص ۲۷۶.

همین جهت، پایدار خواهد بود.^۱ در واقع، شنیدن قصه، یکی از کارهای مورد علاقه کودکان و نوجوانان است. آن‌ها با هیجان زیاد به داستان گوش می‌دهند و خود را در اختیار قصه‌گو قرار می‌دهند که در این صورت، تأثیرات لازم را می‌پذیرند. قصه، نه تنها پیام‌های مفیدی برای کودک دارد، بلکه اگر به گونه‌ای جذاب و مناسب طراحی و بیان شود، کودک و نوجوان می‌کوشد خود را با شخصیت‌های آن قصه همانند کند.^۲ والدین و مربیان می‌توانند با بیان داستان‌های مذهبی و دینی، زمینه رشد و شناخت کودک را فراهم کنند و با ارائه قصه‌های آموزنده و جذاب به ساخت الگوی ذهنی آنان با گرایش‌های معنوی پردازند و زمینه علاقه و انگیزه آنان را در انجام مسائل معنوی فراهم آورند. در این صورت، نوعی اشتیاق در آنان ایجاد می‌شود و در نتیجه، کودک و نوجوان از انجام اعمال دینی احساس رضایت می‌کند و این رضایت، باعث درونی شدن عمل اخلاقی در آنان می‌شود.

سخن پایانی

آشنا کردن کودکان و نوجوانان با معارف و ارزش‌های دینی و مذهبی، یکی از اصول مهم در تعلیم و تربیت اسلامی محسوب می‌شود و روزبه‌روز با توسعه زندگی اجتماعی، علمی و سیاسی، ضرورت آن بیشتر احساس می‌شود. بنابراین، یکی از محورهای مهم و اصلی تربیت، باید عمق بخشیدن به آموزه‌های دینی در کودکان و نوجوانان باشد؛ زیرا در این صورت است که فرزندان از هر نوع آسیب‌های اخلاقی و اجتماعی مصون می‌مانند. بسیاری از شرارت‌های افراد، ناشی از نداشتن تربیت دینی و اخلاقی است و درونی شدن ارزش‌های دینی باعث می‌شود که آنان در برابر این انحرافات مقاومت بیشتری داشته باشند.

تربیت دینی فرزندان را باید از کودکی آغاز کرد؛ چون روح آنان در این زمان انعطاف‌پذیری قابل توجهی دارد و هر چه انسان بزرگ‌تر می‌شود، از این انعطاف کاسته می‌شود. با توجه به این‌که کودک در این دوران از حساسیت‌ها و لطافت‌های خاصی برخوردار است، باید از بهترین شیوه‌ها بهره‌گرفت تا نتایج مفید و مؤثر حاصل شود.

۱. امینی، عبدالحسین، الغدیر، ج ۲، ص ۱۰۹.

۲. مجموعه مقالات نماز و خانواده، ج ۱، ص ۲۴۹.

یکی از روش‌های بسیار مؤثر در تربیت، تشویق کارهای خوب کودکان و نوجوانان است. تشویق، راهی مناسب در ایجاد انگیزش به سوی کارهای مثبت است. تشویق، در روح آنان اثر می‌گذارد و آن‌ها را به انجام اعمال نیک تحریض و ترغیب می‌کند. یکی دیگر از شیوه‌ها، روش الگویی است. در این روش، شخص از فرد یا افراد دیگر به عنوان سرمشق و الگو استفاده می‌کند و تحت تأثیر مشاهده، از رفتار دیگران پیروی کرده و خود را با آن همساز می‌کند. روش محبت، یکی از عوامل بسیار مهم در جذب افراد است که اثر آن روی فرد تربیت‌شونده، عمیق و درازمدت می‌باشد. در این مدت، مربی می‌تواند منویات تربیتی خود را به کودک القا و تغییر رفتار را در کودک مشاهده کند. داشتن بصیرت و آگاهی نسبت به انجام یک کار، دوام و قوام آن عمل را بیشتر خواهد کرد. بنابراین، روش بصیرت‌بخشی، روش مؤثری برای نهادینه کردن ارزش‌ها در کودکان و نوجوانان محسوب می‌شود. با روش قصه‌گویی نیز می‌توانیم در اعماق روح کودک نفوذ کنیم و با بیان قصه‌های آموزنده و جذاب، کودکان را با شخصیت‌های قصه همانند کنیم.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. نهج البلاغه.
۳. آشتیانی، محمدرضا، گنجینه‌ی آداب اسلامی، قم: انتشارات زهیر، ۱۳۸۴.
۴. احمدی، احمد؛ اصول و روش‌های تربیت در اسلام، انتشارات واحد، فوق برنامه بخش فرهنگی جهاد دانشگاهی، ۱۳۶۴.
۵. بهشتی، محمد، آرای دانشمندان مسلمان در تعلیم و تربیت، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۹.
۶. پیازه، ژان، پیرهانری سیمون، ترجمه عنایت‌الله شکیباپور، روان‌شناسی کودک و اصول تربیتی جوانان، تهران: کتاب‌فروشی نیما، ۱۳۹۶.
۷. جمعی از نویسندگان، مجموعه مقالات نماز و خانواده، تهران: انتشارات انجمن اولیا و مربیان، ۱۳۸۶.
۸. حسینی‌زاده، علی، زیر نظر علیرضا اعرافی، سیره تربیتی پیامبر اکرم و اهل‌بیت (ع)، تهران: انتشارات حوزه و دانشگاه، ۱۳۸۳.

۹. خادمی، عین‌الله؛ بررسی عوامل مؤثر بر درونی‌کردن ارزش‌های اسلامی در دانش‌آموزان، تهران: انتشارات اداره کل آموزش و پرورش، ۱۳۷۹.
 ۱۰. دفتر تحقیقات و برنامه‌ریزی وزارت آموزش و پرورش، اخلاق و تربیت اسلامی، انتشارات چاپ و نشر ایران، ۱۳۶۹.
 ۱۱. دلشاد تهرانی، مصطفی، سیری در تربیت اسلامی، تهران: انتشار دریا، ۱۳۸۲.
 ۱۲. شرفی، محمدرضا، تربیت اسلامی با تأکید بر دیدگاه امام خمینی، تهران: انتشارات مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی.
 ۱۳. شعبانی، حسن، مهارت‌های آموزشی و پرورشی، تهران: انتشارات سمت، ۱۳۷۱.
 ۱۴. عطاران، محمد، آرای مربیان بزرگ مسلمان درباره تربیت کودک، تهران: وزارت آموزش و پرورش - دفتر امور کمک‌آموزشی و کتابخانه‌ها، ۱۳۶۸.
 ۱۵. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
 ۱۶. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، قم: انتشارات صدرا، ۱۳۷۱.
 ۱۷. معرفت، محمدهادی، علوم قرآنی، انتشارات مؤسسه فرهنگی انتشاراتی التمهید و سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها (سمت)، ۱۳۷۹.
 ۱۸. مولوی، جلال‌الدین، مثنوی معنوی، تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۷۲.
 ۱۹. نوری طبرسی، حسین، المستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، بیروت: مؤسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، ۱۴۰۸.
 ۲۰. مجلسی، محمدباقر، بحارالانوار، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۳.
 ۲۱. علی بن محمد جرجانی، التعریفات، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۰ ش.
- نشریه‌ی مجموعه مقالات (قرآن و اخلاق).

نقش والدین در تربیت فرزند

حجت الاسلام والمسلمین محمد سبحانی نیا*

اشاره

اگرچه به نظر کارشناسان امور تربیتی، عوامل پنج گانه: «ژنتیک»، «خانواده»، «مدرسه»، «گروه‌های هم‌سالان» و «تجربه‌های شخصی»، شکل‌دهنده اصلی شخصیت هر فردی به شمار می‌روند، اما در این میان، نقش «خانواده» به عنوان رکنی مهم‌تر و تاثیرگذارتر بسیار برجسته است؛ زیرا رشد و تعالی، فرهنگ‌پذیری، ثبات شخصیت و تعادل روانی انسان، در درون خانواده شکل می‌گیرد. متأسفانه، امروزه با ماشینی شدن زندگی، فشارهای اجتماعی و اقتصادی، روال طبیعی و کامل زندگی خانوادگی را برهم زده است. غالباً مسائل و مشکلات بیرونی خانواده، چنان ذهن و قلب والدین را مشغول می‌دارد که گاه از وظیفه خویش در قبال فرزند و حل مسائل درونی خانواده بازمی‌مانند. گاه نقش پدر به عنوان سکان‌دار و مدیر خانواده به نقش مردی خسته و نان‌آور تبدیل گردیده که تنها ثمره حضورش، تأمین نیازهای مادی نهاد خانواده است. در نتیجه، از نقش اصلی خویش (نقش پدری) بازمانده است. در این نوشتار، برآنیم تا نگاهی به نقش والدین در تربیت فرزند داشته باشیم و وظایف آنان را در این زمینه گوشزد نماییم.

بازشناسی وظایف والدین

امروزه صنعتی شدن جوامع و کم‌رنگ شدن نقش والدین در تربیت فرزندان، مانع بزرگی در پرورش درست جوانان و نوجوانان به شمار می‌آید. این در حالی است که رسالت والدین در شرایط کنونی سنگین‌تر شده است و نباید اجازه دهند فناوری‌های گوناگون رسانه‌ای، تربیت فرزندان‌شان را بر عهده گیرند. به اعتقاد کارشناسان، بسیاری

* عضو هیأت علمی دانشگاه تفرش، سطح ۴ حوزه علمیه.

از ناهنجاری‌های رفتاری شایع در میان قشر جوان، مانند: فرار دختران، رشد اعتیاد یا افزایش فحشا، از ضعف شدن نقش والدین در خانواده‌ها ناشی می‌شود. بررسی‌ها نشان می‌دهد که در خانواده‌هایی که پدر نقش تربیتی خود را ایفا نمی‌کند، افت تحصیلی، پرخاشگری و بروز رفتارهای نا به‌هنجار بین فرزندان رواج می‌یابد. اگر پدر سرپرستی لازم را در خانواده نداشته باشد، به دلیل آن‌که مادر هنوز از قدرت لازم در خانواده برخوردار نیست، فرزندان حرف‌شنوی نداشته و به آسیب‌های اجتماعی کشیده می‌شوند.

تأثیر خانواده در تربیت فرزند

طبق بررسی‌های انجام‌شده، مهم‌ترین عامل فرار دختران از منزل، عوامل خانوادگی است و دلیل اصلی در این میان، به‌بد سرپرستی کردن پدر بازمی‌گردد. بسیاری از مردان، حضور لازم را در خانه ندارند و وظیفه تربیتی خویش را به‌خوبی انجام نمی‌دهند. همچنین برخی از پدران نیز رفتارهای پرخاشگرایانه‌ای دارند و با ایجاد محدودیت برای دختران جوان، باعث فرار آن‌ها می‌شوند.

در گذشته، زن، غالباً نقش مادر و همسر را به‌عهده داشت و به‌انجام امور خانه می‌پرداخت؛ اما با تغییر شرایط اقتصادی و اجتماعی و پیچیده‌تر شدن تقسیم کار، امروزه زنان علاوه بر ایفای نقش‌های فوق، پذیرای مسئولیت‌های عمده‌تر نظیر اشتغال در بیرون از خانه می‌باشند. آنچه مسلم است، این است که زنان نیمی از جمعیت دنیا را تشکیل می‌دهند و کاملاً طبیعی است که زنان نیز مانند مردان بخواهند نقش مهم و مؤثری در جامعه و فعالیت‌های اجتماعی ایفا نمایند. اما انجام این رسالت، نباید به قیمت فراموشی یا کم‌رنگ شدن نقش بی‌بدیل مادری در خانه باشد. همان طوری که اشتغال زنان می‌تواند پیامدهای مهمی چون تأمین نیازهای ضروری خانواده و اجتماع را در پی داشته باشد، می‌تواند مخاطراتی را نیز به دنبال داشته باشد که نباید به‌سادگی از کنار آن‌ها گذشت. از این رو، بهتر است زن‌ها با دقت نظر و برنامه‌ریزی، رسالت اجتماعی و خانوادگی خود را به بهترین شکل به‌انجام رسانند. کمبودهای عاطفی، مسأله‌ای است که می‌تواند برای فرزندانِ مادران شاغل به‌وجود آید؛ زیرا مادری که بخشی از وقت خود را در محل کار سپری کند، طبیعتاً بخشی از انرژی، احساسات،

عواطف و کارایی خود را نیز در محل کار صرف می‌کند. در این صورت، به مادر اجازه نمی‌دهد که در آن ساعات باقی‌مانده، به کودک رسیدگی کافی و لازم را نماید؛ چون از طرف دیگر، مسئولیت خانه و خانه‌داری نیز به دوش او می‌باشد. پس لازم است برای جلوگیری از ایجاد مشکلاتی که زنان شاغل در خانواده‌ها با آن روبه‌رو هستند، در قانون اشتغال زنان تغییراتی انجام گیرد؛ مثلاً ساعات کاری آن‌ها به اندازه‌ای کاهش یابد تا آنان بیش از اندازه خسته و درگیر مسائل سخت کاری نشوند.

خانواده‌ها باید بدانند که حکومت هیچ وقت نمی‌تواند نقش این نهاد را بازی کند. خانواده نباید از خودش سلب مسئولیت کند و مثلاً بگوید من در جامعه اسلامی هستم و بچه‌هایم را به حکومت و نظام می‌سپارم و حکومت خودش به مسأله تربیت آن‌ها رسیدگی خواهد کرد؛ بلکه خانواده بایسته است که خودش را عامل اصلی تربیت فرزند بداند. بنابراین، مهد کودک و مدرسه، هیچ گاه جای پدر و مادر را پر نمی‌کند.

پیامدهای سهل‌انگاری در تربیت فرزندان

بی‌توجهی به نقش والدین در تربیت فرزندان، باعث شده است انتقال فرهنگی والدین به فرزندان به‌خوبی صورت نگیرد و خانواده فرصت آموزش فرزندان را نداشته باشد. به اعتقاد کارشناسان، اعضای یک خانواده در شبانه روز باید ۲ تا ۳ ساعت با یکدیگر ارتباط عاطفی و گفتگو داشته باشند؛ در حالی که هم‌اکنون این میزان، بسیار کاهش پیدا کرده است. «کاهش گفتگو و ارتباطات کلامی میان اعضای خانواده، به مرز هشدار رسیده است و سلامت خانواده‌ها را تهدید می‌کند. نتایج یک پژوهش که در گروه آسیب‌شناسی اجتماعی در بنیاد علوم رفتاری انجام شده، نشان می‌دهد میزان هم‌کلامی والدین شاغل با فرزندان در روز، فقط ۴۹ دقیقه است! آن‌ها به علت گرفتاری‌های شغلی، مشکلات رفت‌وآمد، تماشای تلویزیون و... فقط حدود ۴۹ دقیقه در روز را با فرزندان خود سپری می‌کنند و هم‌کلام می‌شوند.»^۱

مراحل نقش والدین در تربیت فرزند

در باره نقش والدین در تربیت فرزند، می‌توان به دو مرحله اشاره کرد:

۱. مرحله پیش از تولد

طبق قانون وراثت، فرزندان همان طوری که در مورد صفات ظاهری و ساختمان فیزیکی، از پدر و مادر و اجداد ارث می‌برند، از خُلق و خو و صفات زشت و زیبای آنان نیز متأثر می‌شوند. ژن‌ها، تنها حامل صفات جسمانی نیستند؛ بلکه صفات اخلاقی نیز به فرزندان منتقل می‌شود. نخستین مدرسه، رحم مادر و صلب پدر است که زمینه را برای بروز صفات خوب یا ناپسند فرزندانشان فراهم می‌سازد. وراثت، زمینه و بستر مناسبی برای پذیرش و حرکت فرزندان به سوی مسیر خاص را فراهم می‌آورد. بر اساس آموزه‌های دینی، یکی از مراحل که در شکل‌گیری شخصیت دینی فرزندان مؤثر است، مرحله انعقاد نطفه است. قرآن مجید از زبان حضرت نوح علیه السلام می‌فرماید: «وَقَالَ نُوحٌ رَبِّ لَا تَذَرْنِي عَلَى الْأَرْضِ مِنَ الْكَافِرِينَ دَبَّارًا إِنَّكَ أَنْ تَذَرَهُمْ يَضِلُّوا عِبَادَكَ وَلَا يَلِدُوا إِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا»^۱ نوح گفت: پروردگارا! بر روی زمین، هیچ یک از کافران را باقی نگذار؛ زیرا اگر تو آنان را زنده بگذاری، بندگان را گمراه ساخته، جز فرزندان تبهکار و کافر تولید نمی‌کنند. این آیه نشان می‌دهد که صفات ناپسند پدران، به فرزندان منتقل می‌شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «تَزَوَّجُوا لِنُطْفِكُمْ فِي الْحَجْرِ الصَّالِحِ فَإِنَّ الْعِرْقَ دَسَّاسٌ»^۲ از طایفه و عشیره پاک‌دامن، نیکوکار و خوش‌اخلاق، همسر انتخاب کنید. به‌درستی که عِرْق (ژن) در فرزند اثر می‌گذارد.»

در این حدیث، روی سخن پیامبر خدا با پدر است که باید در انتخاب همسر دقت کند؛ زیرا نقش مادر در انتقال ویژگی‌های نیاکان به فرزند، مهم و سرنوشت‌ساز است. این ویژگی‌ها، از سوی مادر به فرزند منتقل می‌شود. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «حُسْنُ الْأَخْلَاقِ بُرْهَانُ كَرَمِ الْأَعْرَاقِ»^۳ سجایای اخلاقی، دلیل پاکی وراثت و فضیلت ریشه خانوادگی است.»

غذایی که والدین قبل از انعقاد نطفه می‌خورند، در احادیث معصومان علیهم السلام مورد توجه و تأکید قرار گرفته است؛ زیرا اثر آن در فرزندان آشکار می‌گردد. امام صادق علیه السلام

۱. نوح، آیه ۲۶ - ۲۷.

۲. محمدی ری‌شهری، محمد، میزان الحکمه، ج ۲، واژه «ولد»، ص ۱۱۸۳.

۳. غرر الحکم، ج ۳، ص ۳۹۳.

فرمود: «كَسَبُ الْحَرَامِ بَيِّنٌ فِي الدُّرِّيَّةِ»^۱ آثار کسب حرام، در نسل انسان آشکار می‌شود؛ یعنی نتیجه نطفه‌ای که از مال حرام به وجود آید، جز فرزندان فاسد و منحرف نخواهد بود. از امام صادق و یا امام باقر علیهما السلام در ذیل آیه «...وَشَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ»^۲ در ثروت و فرزندان‌شان شرکت جوی، چنین نقل شده است: «مَا كَانَ مِنْ مَالٍ حَرَامٍ فَهُوَ مِنْ شِرْكِ الشَّيْطَانِ؛ هر نطفه‌ای که از مال حرام به وجود آید، شیطان در آن سهم می‌شود.»^۳

۲. مرحله پس از تولد

نقش دوم والدین در تربیت فرزند، پس از تولد کودک ظاهر می‌شود؛ زیرا خمیرمایه شخصیت کودکان، در کانون گرم خانواده تشکیل می‌گیرد. تقلید از رفتار والدین، از بارزترین ویژگی‌های کودکان در سنین پیش‌دبستانی است. بر این اساس، امام علی علیه السلام خطاب به فرزندش امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرماید: «وَإِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ. فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ، وَيَشْتَعِلَ لُبُّكَ»^۴ قلب بچه نورس، مانند زمین خالی از بذر و گیاه است. هر بذری که در آن افشاند شود، به‌خوبی می‌پذیرد و در خود می‌پرورد. فرزند عزیز، از دوران کودکی تو استفاده نمودم و خیلی زود در پرورش تو قیام کردم، پیش از آن‌که دل تربیت پذیرت سخت شود و مطالب گوناگونی عقلت را اشغال نماید.»

از منظر رسول خدا صلی الله علیه و آله اگر خانه‌ای خالی از یک تربیت صحیح حکیمانه باشد، بیش از یک ویرانه نیست؛ چنان‌که می‌فرماید: «مَا مِنْ بَيْتٍ لَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ مِنَ الْحِكْمَةِ إِلَّا كَانَ خَرَابًا»^۵ خانه‌ای که از برنامه صحیح حکیمانه بی‌بهره باشد، ویرانه‌ای بیش نیست. این برنامه‌ریزی آن‌قدر در دیدگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله اهمیت دارد که ایشان خانه خالی از تربیت صحیح را به ویرانه‌ای می‌دانند؛ هرچند در آن خانه، چیزی از لحاظ مادی کم نباشد.

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۷، ص ۸۱.

۲. اسراء، آیه ۶۳ و ۶۴.

۳. حویزی، عبدالله، تفسیر نور الثقلین، ج ۳، ص ۱۸۳.

۴. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۵. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۸۲.

به تعبیر بنیانگذار روان‌شناسی بالینی، ذهن کودکان، مانند صفحه سفیدی است که آماده نگاشتن تجارب محیطی است که در آن زندگی می‌کنند.^۱

پایه‌های اصلی شکل‌گیری شخصیت انسان، در دوران هفت سال اول زندگی پی‌ریزی می‌شوند؛ به گونه‌ای که روان‌شناس شهپر، گزل، گفته است: «کودک در پنج و شش سالگی، نسخه کوچک جوانی است که بعداً خواهد شد.»^۲ امروزه روان‌شناسان کودک، بدین حقیقت دست پیدا کرده‌اند که تمام حرکات و سکناات پدر و مادر و اطرافیان، در روان بچه مؤثر می‌باشد و نوزاد از لحظه ولادت باید تحت آموزش قرار گیرد.

ابن قیم جوزی می‌گوید: «سرّ اذان و اقامه در گوش نوزاد این است که اولین آهنگی که به گوش انسان می‌رسد، کلماتی باشد که دربردارنده عظمت و کبریایی خدا و شهادتین است و انسان به هنگام تولد، با شعار اسلام آشنا می‌شود و به هنگام مرگ با زمزمه کلمه توحید، دنیا را وداع می‌کند. قطعاً آنچه گوش می‌شنود و آنچه زبان زمزمه می‌کند، بر دل و جان اثر می‌گذارد. وانگهی، شیطان از شنیدن آهنگ اذان گریزان است و از نوزاد دور می‌شود. به علاوه، اذان و اقامه در گوش نوزاد اثر تربیتی دارد و طفل آمادگی پیدا می‌کند تا در جاده توحید گام بزند و از انحراف به چپ و راست خودداری کند. آنچه در گوش طفل زمزمه می‌شود، مطابق فطرت توحیدی و الهی او است و طفل با تمام هستی‌اش با آن هماهنگ است.»^۳ پیامبر اسلام ﷺ درباره حکمت این عمل فرمود: «این کار، کمک می‌کند فرد در برابر شیطان رانده‌شده از درگاه الهی، مصونیت پیدا کند و او را از ارتکاب منکرات نگه می‌دارد.»^۴

«بنابر تحقیقاتی که به وسیله دانشمندان رفتارشناس صورت گرفته است، بیشتر نابسامانی‌ها و بزهکاری‌های رفتاری در بزرگسالان، نتیجه تربیت غلط و برخورد ناصحیح در دوران اولیه رشد و آغاز سال‌های زندگی است. در واقع، اساس و پایه اصلی شکل‌گیری شخصیت انسان، در دوران هفت سال اول زندگی است؛ همان دوران

۱. افروز، غلامعلی، روان‌شناسی کودکان و نوجوانان، ص ۶۲.

۲. همان، ص ۳۱.

۳. بهشتی، احمد، اسلام و تربیت کودک، ص ۵۸. (با تلخیص)

۴. طباطبائی، محسن حکیم، مستمسک العروه، ج ۵، ص ۵۳۶.

حساسی که کودک در کنار والدین به سر می‌برد.^۱ از حکیمی پرسیدند: از چه زمانی تربیت را باید آغاز کرد؟ حکیم گفت: از بیست سال قبل از تولد.^۲ پس به نظر دقیق، تربیت کودک حتی سال‌ها قبل از تولد طفل آغاز می‌شود؛ یعنی والدین قبل از فرزنددار شدن، زمینه رشد و هدایت را در خود ایجاد کنند و برای پدر و مادر شدن خویشتن را آماده نمایند.

ساحت‌های نقش تربیتی والدین

تا این‌جا به نقش والدین در دو مرحله از تربیت فرزند آشنا شدیم. در ادامه، به این بحث می‌پردازیم که والدین می‌توانند در ساحت‌های مختلف تربیت، نقش آفرینی کنند که عبارت‌اند از:

۱. تربیت دینی

الف. اهمیت تربیت دینی:

در جهان کنونی، در اثر تزلزل نظام‌های ارزشی و انحلال مبانی مقدسات، انسان با بحران‌های گوناگون درونی و بیرونی مواجه شده که مهم‌تر از همه، بحران معرفت و تربیت دینی است. اسلام به منظور مقابله با بروز این بحران، والدین را در قبال سرنوشت فرزندان‌شان مسئول دانسته است. حق زن و فرزند، تنها با تأمین هزینه زندگی و مسکن و تغذیه آن‌ها حاصل نمی‌شود، مهم‌تر از آن، تغذیه روح و جان آن‌ها و به کار گرفتن اصول تعلیم و تربیت صحیح است. قرآن کریم می‌فرماید: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا؛^۳ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خود و خانواده خویش را از آتش حفظ کنید.»

امام صادق علیه السلام فرمود: «وقتی آیه فوق نازل شد، مردی از مسلمانان گریست و عرض کرد: من از نگهداری خودم ناتوانم. چگونه خانواده‌ام را مراقبت کنم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «حَسْبُكَ أَنْ تَأْمُرَهُمْ بِمَا تَأْمُرُ بِهِ نَفْسَكَ وَتَنْهَاهُمْ عَمَّا تَنْهَى عَنْهُ نَفْسَكَ؛^۴ کافی

۱. فرهادیان، رضا، والدین و مربیان مسئول، ص ۳۹.

۲. روان‌شناسی و تربیت کودکان و نوجوانان، ص ۹.

۳. تحریم، آیه ۶.

۴. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۴۷.

است که آن‌ها را به آنچه نفست را به آن امر می‌کنی، امر نموده و از آنچه نفست را از آن نهی می‌کنی، نهی نمایی.» امام سجاد علیه السلام در رساله حقوق خود با اشاره به این موضوع، تربیت نیکو و کمک برای ایجاد رفتار صحیح در فرزندان را از وظایف والدین برشمرده و فرموده است: «وَأَمَّا حَقُّ وَلَدِكَ فَتَعَلَّمْ أَنَّهُ مِنْكَ وَ مَضَافٌ إِلَيْكَ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا بِخَيْرِهِ وَ شَرِّهِ وَ أَنْتَ مَسْئُولٌ عَمَّا وَ لَيْتَهُ مِنْ حُسْنِ الْأَدَبِ وَ الدَّلَالَةِ عَلَى رَبِّهِ وَ الْمَعُونَةِ لَهُ عَلَى طَاعَتِهِ فِيكَ وَ فِي نَفْسِهِ فَمَتَابٌ عَلَى ذَلِكَ وَ مُعَاقِبٌ فَأَعْمَلْ فِي أَمْرِهِ عَمَلِ الْمُتَزَيِّنِ بِحُسْنِ أَتْرِهِ عَلَيْهِ فِي عَاجِلِ الدُّنْيَا الْمُعْذِرِ إِلَى رَبِّهِ فِيمَا بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ بِحُسْنِ الْقِيَامِ عَلَيْهِ وَ الْأَخْذِ لَهُ مِنْهُ»^۱ و اما حق فرزندان آن است که بدانی او از توست و خیر و شر او در همین دنیا به تو نسبت داده می‌شود و تو نسبت به تربیت شایسته او و راهنمایی‌اش به سمت و سوی خدا و کمک به خداپرستی‌اش، مسئولی و در این مورد، پاداش یا کیفر داده خواهی شد. پس در کار تربیت فرزند، چنان رفتار کن که اگر در این دنیا آثار خوب داشت، مایه آراستگی و زینت تو باشد و با رسیدگی شایسته‌ای که نسبت به او داشته‌ای، نزد پروردگارت عذر و حجت داشته باشی.»

امیر مؤمنان علیه السلام تربیت فرزندان را یکی از اساسی‌ترین حقوق آن‌ها بر پدر و مادر شمرده، می‌فرماید: «وَحَقُّ الْوَالِدِ عَلَى الْوَالِدِ أَنْ يُحَسِّنَ اسْمَهُ وَ يُحَسِّنَ آدَبَهُ، وَ يُعَلِّمَهُ الْقُرْآنَ»^۲ حق فرزند بر پدر، آن است که نام خوب بر او بگذارد و او را خوب تربیت کند و قرآن به او بیاموزد.»

ب. تربیت عبادی

یکی از مهم‌ترین ابعاد تربیت دینی در دوره کودکی، تربیت عبادی است. این نوع تربیت که شامل پرورش بُعد معنوی و ایجاد زمینه ارتباط با خداوند است، بسیار مورد تأکید تعلیمات قرآن و پیشوایان دینی می‌باشد. قرآن مجید می‌فرماید: «وَأْمُرْ أَهْلَكَ بِالصَّلَاةِ وَ اصْطَبِرْ عَلَيْهَا»^۳ خانواده خود را به نماز فرمان ده و بر انجام آن شکیبا باش.» در روایتی می‌خوانیم: وقتی که این آیه شریفه نازل شد، پیامبر صلی الله علیه و آله هر روز وقت نماز در

۱. ابن شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۱۸۹.

۲. نهج البلاغه، حکمت ۳۹۹.

۳. طه، آیه ۱۳۲.

خانه امیر مؤمنان و فاطمه زهرا و امام حسن و امام حسین علیهم السلام می‌ایستاد و پس از سلام، می‌فرمود: «الصَّلَاةُ الصَّلَاةُ يَرْحَمُكُمُ اللَّهُ»^۱ تا زمانی که پیامبر صلی الله علیه و آله در قید حیات بودند، این عمل را انجام می‌دادند. آیه شریفه، بر این نکته دلالت دارد که پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان مسئول خانواده موظف شده بود تا خانواده خود را به نماز امر کند و حضرت این کار را به‌خوبی انجام می‌داد.

برخی از خانواده‌ها از سهل انگاری فرزندان بالغ خود نسبت به نماز و دستورات دینی شکایت دارند؛ در حالی که در بسیاری از موارد کوتاهی، متوجه خودشان است؛ چون فرزند خود را از پیش از بلوغ به عبادت تشویق نکرده‌اند، به این بهانه که آن‌ها هنوز تکلیفی ندارند، پس بگذاریم که راحت باشند؛ در حالی که اسلام، پدران و مادران را مکلف نموده است که کودکان را به نماز و عبادات تمرینی، وادار نمایند. وهب بن معاویه می‌گوید: از امام صادق علیه السلام سؤال کردم: «در چه سنی کودکان را به نماز خواندن وا داریم؟» حضرت فرمود: بین شش و هفت سالگی.^۲ همچنین امام صادق علیه السلام از پدرش روایت می‌کند: «إِنَّا نَأْمُرُ صَبِيَّانَا بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي خَمْسِ سِنِينَ فَمَرُوا صَبِيَّانَكُمْ بِالصَّلَاةِ إِذَا كَانُوا بَنِي سَبْعِ سِنِينَ»^۳ ما کودکان را در پنج سالگی به نماز وا می‌داریم و شما هم کودکان خود را در هفت سالگی امر کنید که نماز بگذارند.»

امام باقر علیه السلام در بیان وظایف اولیای کودکان در تربیت دینی آنان در سنین مختلف، فرموده است: در سه سالگی، کلمه توحید را به کودکان بیاموزید؛ در چهار سالگی، «محمد رسول الله» به آن‌ها یاد دهید و در پنج سالگی، رویشان را به طرف قبله متوجه کنید و به آنان بگویید که سر به سجده بگذارند.^۴

عبادات تمرینی کودک و دعا و نیایش او، تأثیر درخشانی در روان او می‌گذارد و وقتی به درگاه الهی دعا و نیایش می‌کند، امیدوار بار می‌آید و در باطن خویش، تکیه‌گاهی برای خود حس می‌کند.

۱. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۳۵، ص ۲۰۷.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۸.

۳. همان، ص ۱۹.

۴. طبرسی، حسن، مکارم الأخلاق، ص ۱۱۵.

خانواده‌هایی که از فرصت دوران کودکی برای این منظور استفاده نمی‌کنند، در دوران بلوغ و نوجوانی معمولاً با مشکلات جدی روبه‌رو می‌شوند؛ زیرا کسی که انجام تکالیف دینی را تا مرحله نوجوانی یا جوانی و بزرگسالی به تأخیر انداخته است، هرچند معتقد به موازین دینی باشد، به علت نبود ممارست عملی و آمادگی روحی، معمولاً نمی‌تواند به راحتی به احکام دینی عمل کند. بیشتر کسانی که در سنین بالاتر، وظایف عبادی خود را انجام نمی‌دهند، بی‌اعتقاد به مبانی دینی نیستند؛ بلکه آن‌ها معمولاً کسانی هستند که قبلاً ورزیدگی و آمادگی لازم را به دست نیاورده‌اند. بنابراین، استدلال کسانی که معتقدند طفل پس از رسیدن به حدّ تشخیص، خود باید مسیر خویش را انتخاب کند و نباید پیشاپیش عادت به برخی امور، از جمله تکلیف دینی را در او به وجود آورد، به هیچ‌روی درست نیست. اگر این استدلال صحیح باشد، باید تربیت را تا رسیدن به سن تشخیص تعطیل کرد؛ حال آن‌که تربیت به یک معنا، چیزی جز ایجاد عادات در کودک نیست.^۱

متأسفانه، در عصر حاضر، برخی از والدین، اهتمام لازم به تعلیم آموزه‌های دینی به فرزندان خویش را ندارند؛ در حالی که مشاهده می‌شود بعضی از خانواده‌ها برای فراگیری کودکان خویش به زبان دوم و یا یادگیری رایانه و امثال این‌ها، وقت و هزینه فراوانی صرف می‌کنند؛ ولی نسبت به تقویت زیربنای معارف دینی و معنوی آنان، کم‌توجه یا بی‌تفاوت‌اند! در این باره، از رسول خدا ﷺ روایت شده است که فرموده: «هیچ کس خداوند را ملاقات نمی‌کند، با گناهی بزرگ‌تر از جهالت زن و فرزندانش.»^۲

آموزش تعالیم دینی کودکان به اندازه‌ای مورد توجه پیشوای گرامی اسلام ﷺ بوده است که این مسئولیت را به طور مستقیم متوجه والدین می‌داند و با صراحت از پدران و مادرانی که به تربیت دینی کودکان خود بی‌توجه هستند، دوری جسته است. نقل شده است که رسول اکرم ﷺ به بعضی از کودکان نظر افکندند و فرمودند: وای به فرزندان آخر زمان، از [بی‌توجهی و] روش ناپسند پدرانشان! عرض شد: ای رسول خدا! از پدران مشرک آنها؟ فرمودند: نه؛ بلکه از پدران مسلمان آنان که هیچ‌یک از واجبات

۱. سادات، محمدعلی، رفتار والدین با فرزندان، ص ۸۰.

۲. فیض کاشانی، ملامحسن، المحجة البيضاء، ج ۳، ص ۷۳.

احکام دینی را به فرزندان خود نمی‌آموزند و هرگاه فرزندانشان در صدد تعلیم مسائل دینی باشند، آنان را از این امر باز می‌دارند و به ناچیزی از امور مادی درباره آنان قانع هستند. من از این قبیل مردم بیزارم و آنان نیز از من بیزارند.^۱

۲. تربیت عاطفی

عمده‌ترین فقر بشریت در جامعه ماشینی و صنعتی در جهان معاصر، فقر فرهنگی و عاطفی است و مهم‌ترین مشکل کودکان و نوجوانان امروزی در خانواده‌ها، کمبود عشق و عاطفه و محبت است. یکی از ساحت‌های تربیت که والدین در آن نقش به‌سزایی دارند، تربیت عاطفی است.

الف. محبت به فرزند

در این راستا، اسلام به پدران و مادران سفارش کرده که نسبت به فرزندان خود محبت کنند. اقدامات عملی و رفتاری، از قبیل روی زانو نشاندن، در آغوش گرفتن، بوسیدن، سواری دادن و بعضی وقت‌ها کنار کودکان خوابیدن، هدیه دادن، بازی کردن و بر سر آنها دست نوازش کشیدن، در بسیاری از روایات مورد توجه و تأکید قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام محبت به فرزندان را موجب گسترش رحمت الهی در مورد پدر و مادر می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَيَرْحَمُ الْعَبْدَ لِشِدَّةِ حُبِّهِ لَوْلَا ذَلِكَ؛^۲ خداوند متعال بنده را به جهت محبت بیشتر به فرزندش مورد رحمت قرار می‌دهد.» مردی حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمده اظهار داشت: من تا به حال به هیچ یک از فرزندانم اظهار علاقه نکرده و یک بار هم آنها را نبوسیده‌ام. بعد از رفتن او، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هَذَا رَجُلٌ عِنْدِي أَنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ؛^۳ به نظر من، این مرد، اهل آتش است.»

از منظر بزرگ‌رهبر مرییان عالم، حضرت ختمی مرتبت، اظهار عشق و علاقه به فرزندان، عبادت محسوب شده و دارای

۱. شعیری، محمد بن محمد، جامع الأخبار، ص ۱۰۶.

۲. وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۴۸۳.

۳. کافی، ج ۶، ص ۵۰.

ثواب و حسنه می‌باشد و در این باره فرموده: «مَنْ قَبَّلَ وَكَدَهُ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً»^۱ هر کس فرزند خود را ببوسد، خداوند در مقابل این عمل، برای او حسنه می‌نویسد.»

در تربیت عاطفی فرزند پدر و مادر، هر دو صاحب نقش‌اند. مادر از نظر روانی و عاطفی، سرشار از محبت و صمیمیت است. مادر می‌تواند با رعایت اصول و قوانین اسلامی، در سامان‌دهی امور خانواده و پرورش فرزندان نقش مهمی ایفا کند. ویژگی عاطفی زنان، بستر مناسبی برای ایفای نقش مادری و تربیت فرزندان است.^۲ زمانی که مادر با هیجان عاطفی خاصی طفل را در آغوش خود می‌فشارد و به او شیر می‌دهد، یا زمانی که به زبان کودکانه و با تمام وجود با فرزند خود سخن می‌گوید و هنگامی که مادر فرزند خود را شب در کنار خود پناه می‌دهد و او را نوازش می‌کند، شیرینی محبت را به طفل خردسال خود می‌چشاند و گرمای عشق و عاطفه را به ذره ذره وجود او می‌رساند.

کودکانی که این نیروی معنوی را از خانواده نمی‌گیرند، قادر به پرورش عاطفی خود نمی‌شوند. بسیاری از رفتارهای ناهنجاری که در جوان‌ها و نوجوان‌های امروزی می‌بینیم، فریاد بی‌صدای آن‌ها است که: «ما تشنه محبت و دچار خلأ عاطفی هستیم. به داد ما برسید.» این نیاز را هیچ نهاد و دستگاهی به غیر از نهاد خانواده سالم نمی‌تواند تأمین کند.

ب. نقش عاطفی مادر و پدر در تربیت فرزند:

متأسفانه، در دنیای امروز این نقش مادران با فاصله‌گرفتن آنان از فرزندان و پرداختن به کار بیرون از منزل، کم‌رنگ شده و شیر مادر جای خود را به شیر خشک داده است؛ در حالی که برای شیر مادر نمی‌توان جایگزینی سراغ گرفت و هیچ پرورشگاهی نمی‌تواند احساس، عاطفه، گرما، آرامش، نیروبخشی و سایر کارکردهای روانی و عاطفی آغوش مادر را جبران کند. بر این اساس، در تعالیم اسلامی، شیر مادر به عنوان بهترین غذا برای نوزاد توصیه شده است؛ چنان‌که در قرآن کریم به مادران

۱. نیشابوری، فتال، روضة الواعظین و بصیرة المنعظین، ج ۲، ص ۳۶۹.

۲. قائمی، علی، سازندگی و تربیت دختران، ص ۲۸۱.

سفارش شده که فرزندان خود را تا دو سالگی شیر دهند.^۱ امام علی علیه السلام فرموده: «برای فرزند، شیری با برکت تر و بهتر از شیر مادر، نیست.»^۲

خوشبختانه، علم پزشکی نیز به نقش شیر مادر در تربیت هیجانی و عاطفی کودک پی برده است. از این رو، تمام منابع موثق علمی جهان، از جمله: سازمان بهداشت جهانی، دپارتمان بهداشت انگلیس و آکادمی متخصصان اطفال آمریکا، تغذیه با شیر مادر را توصیه کرده‌اند. دکتر بنیامین اسپاک، روان‌پزشک و متخصص کودکان در آمریکا، عصاره دریافت سال‌ها پژوهش و تحقیق کتابخانه‌ای و میدانی خود در این باره را چنین بازگو می‌کند: «کودکان می‌توانند رشد و تربیت طبیعی داشته باشند. برای رسیدن به این هدف، من به نتایجی رسیده‌ام که به طور خلاصه از این قرار است: ساعتی بعد از تولد نوزاد، فرزند را در اختیار مادر قرار دهند، تا او را مدتی لمس کند. تغذیه با پستان مادر باید تشویق شود و تا حد امکان نوزاد هنگام انجام کارها، همراه مادر باشد.»^۳

این نکته ضروری است که تنها مادر در تربیت عاطفی فرزند نقش ندارد؛ بلکه در این جهت، نقش پدر اگر از مادر بیشتر نباشد، کمتر هم نیست. متأسفانه، ما در تبلیغات خود، تنها به نقش مادر در خانه پرداخته‌ایم؛ در حالی که پدر نیز باید در خانواده حضور داشته باشد. امروزه، پدرها ایجاد شرایط مناسب برای زندگی را با تربیت فرزند اشتباه می‌گیرند و بیشتر وقت‌شان را صرف تمهید شرایط فرزندان‌شان می‌کنند و کمتر در خانه حضور دارند. این پدران، نقش خود را به نان‌آور خانواده بودن خلاصه کرده‌اند و به الگویی مقتدر، اما دور از دسترس فرزندان تبدیل شده‌اند. واگذاری تربیت فرزندان به مادر و خالی کردن میدان تربیت از پدران، فرزندان را معمولاً با مشکلات و اختلالات رفتاری غیر قابل جبرانی مواجه می‌سازد. باید توجه داشت که نقش پدر در توانمندسازی فرزندان، به‌خصوص دخترها، در مقابل آسیب‌های مختلف و خطرناک جامعه بسیار مهم و تعیین کننده است. پسران و دختران، نیازمند حضور دو جنس در خانواده هستند که هم روابط و تمایلات این دو جنس را تجربه کنند و هم نقش‌هایی را

۱. بقره، آیه ۲۳۳.

۲. کلینی، الکافی، ج ۶، ص ۴۰.

۳. بنیامین اسپاک، تغذیه، تربیت و نگهداری کودک، ترجمه احمد میرعابدینی، ص ۵۴۴.

که این دو جنس ایفا می‌کنند، بشناسند. اگر این مسأله در محیط خانه تامین نشود، پیامدهای ناخوشایندی به همراه خواهد داشت.

در حال حاضر، فرزندان ما به‌شدت از اخلال در نقش جنسیتی‌شان رنج می‌برند. دختران چه بسا رفتارهایی را از مادر ببینند و نقش‌های او را به عنوان الگو بپذیرند؛ اما از آن طرف به توجه جنس مخالف نیاز دارند و دوست دارند برخی واژگان محبت‌آمیز را از زبان پدرشان بشنوند و بیاموزند. دختری که چنین واژگانی را کمتر از پدرش می‌شنود، ممکن است با شنیدن هر یک از این واژگان از سوی جنس مخالف در بیرون از خانه، دلش بلرزد و فضاهایی برای انحرافش ایجاد شود. شناخت جنس مقابل، به یک تجربه‌ورزی نیاز دارد که پدر می‌تواند در این زمینه به دخترش کمک کند تا او بتواند زیر و بم‌های شخصیت یک پسر را تشخیص دهد. همان طور که مادر در شکل‌گیری نقش‌های جنسیتی نقش دارد، پدر نیز در تثبیت نقش جنسیتی دختر نقش دارد؛ به این معنا که دختران به زینت‌آرایی و خودآرایی تمایل دارند و این نیاز باید در محیط خانه و توسط پدر تأمین شود. آنان به جهت همین حس خودآرایی و زینت‌طلبی، باید جملات محبت‌آمیز بشنوند و نیاز به دیده شدن دارند. اگر دختران از پدران‌شان جملات محبت‌آمیز دریافت کنند، با شنیدن هر ابراز علاقه‌ای از سوی جنس مخالف در بیرون از خانه، دستپاچه نمی‌شوند. بدین ترتیب، دختر اعتماد به نفس لازم را به دست می‌آورد و به استواری شخصیت می‌رسد.

والدین در تربیت اخلاقی فرزندان، نقش مؤثری دارند. پدر و مادر، از دو راه تکوین (وراثت) و تشریح (تعلیم و تربیت) در وضع اخلاقی فرزند اثر می‌گذارند.

۳. تربیت اخلاقی

اگرچه ارزش‌های اخلاقی در نهاد کودک، زمینه‌ای فطری دارد و او از این طریق با خوبی‌ها و بدی‌ها آشنا است، اما این زمینه فطری به پرورش نیاز دارد. بنابراین، در صورتی که محیط خانواده برای شکوفایی استعدادهای فطری آماده باشد، ارزش‌های اخلاقی به‌سرعت در وجود او رشد می‌کند. تأثیر تربیت پدر و مادر در فرزندان، تا آن پایه است که در حدیث مشهور نبوی آمده است: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَی الْفِطْرَةِ حَتَّىٰ یَكُونَ

أَبَوَاهُ يَهُودَانِهِ وَيُنَصِّرَانِهِ؛^۱ هر نوزادی، بر فطرت پاک توحید [و اسلام] متولد می‌شود؛ مگر این‌که پدر و مادر او را به آیین یهود و نصرانیت وارد کنند. جایی که تربیت خانوادگی، ایمان و عقیده را دگرگون می‌سازد، چگونه ممکن است در اخلاق اثر نگذارد؟

در تربیت اخلاقی، کودک بیش از آن‌که بشنود، می‌بیند؛ زیرا کودک به‌ویژه در مسائل اخلاقی بیشتر از گوش، از چشم خود استفاده می‌کند. «اگر کودک از همان آغاز که در خانواده چشم می‌گشاید، در باره دیگران (از همسایگان و فامیل و دوستان) جز ذکر خوبی نشنود و بدگویی از آن‌ها را ممنوع ببیند، زمینه برای صفاتی چون غیبت و بدگویی و مانند آن، تا حد چشمگیری از بین می‌رود؛ همین طور است صفاتی مانند: دروغ، حسد، چشم هم‌چشمی، داد و فریاد، شدت عمل، خشونت و بدخویی. اگر می‌خواهیم تربیت اخلاقی کودکان را جدی بدانیم، باید تربیت خود را جدی بگیریم و همواره به خاطر داشته باشیم که کار تربیت، از خود مریی آغاز می‌شود.»^۲

بسیاری از مشکلات اخلاقی در سنین بزرگ‌سالی، از این‌جا ناشی می‌شود که پدر و مادر در سنین خردسالی برای فرزندان خود وقت نمی‌گذارند و ناملازمات رفتاری آن‌ها را با تدبیر و مدارا بر خود هموار نمی‌سازند. طبق فرموده امام باقر علیه السلام صلاحیت و شایستگی‌های پدر، از جمله خصلت‌هایی است که در پرتو آن فرزندان از انحرافات و کجروی‌ها محفوظ می‌مانند. آن حضرت فرمود: «يُحْفَظُ الْأَطْفَالَ بِصَلَاحِ آبَائِهِمْ»^۳ اطفال، در سایه صلاحیت و شایستگی پدران‌شان، [از انحرافات] مصون می‌مانند.»

۴. تربیت جنسی

نقش والدین در شکل‌دهی متعادل و پایدار «هویت جنسی» فرزندان، یکی از مهم‌ترین، دشوارترین و در عین حال، ظریف‌ترین امور تربیتی است که سهم بزرگی در آینده کودکان دارد. البته طرز تلقی ما از تربیت جنسی، در بیشتر جنبه‌ها با اندیشه

۱. بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۷۹.

۲. راهنمای پدران و مادران، ج ۲، ص ۱۱۸ - ۱۲۱.

۳. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۲۳۶.

غرب کاملاً متفاوت است. غرض ما از تربیت جنسی، پرورش و تعدیل و جهت‌دهی است؛ نه پروردن و اوج دادن.

برای گروهی از والدین و اعضای خانواده‌ها، پذیرش این موضوع که آموزش جنسی کودکان باید از همان دوران کودکی آغاز شود، کمی سخت و دشوار است؛ در حالی که اگر بپذیریم، جوانان امروز برای ورود به اجتماع لازم است مطالب و موضوعات بسیاری، از جمله روش‌های محافظت از خود برابر مشکلات و بیماری‌های ناشی از روابط جنسی را بدانند، باید بکوشیم در مقام راهنمایان و مشاورانی ایمن، مسئول و آگاه، هدایت آن‌ها را بر عهده بگیریم تا آن‌ها بتوانند به‌موقع جلوی بحران زندگی را بگیرند. اگر والدین به سؤالات و کنجکاوی‌های جنسی کودکان، واکنش‌های مناسب، طبیعی و متناسب با ظرفیت و ادراک شناختی آن‌ها به دور از هر گونه مخفی‌کاری و سرکوب داشته باشند، خطر منحرف شدن ذهن کودکان نسبت به مسائل جنسی کاهش می‌یابد؛ چرا که کنجکاوی کودک، در ابتدا صرفاً جنبه آشنایی با این مسائل را دارد؛ اما وقتی برخورد والدین با سرکوب و ممنوعیت همراه می‌شود، ممکن است که این کنجکاوی معمولی، جنبه جنسی پیدا کرده و نهایتاً زمینه‌های انحراف اخلاقی را در آن‌ها به دنبال داشته باشد. بنابراین، به جای مقابله و سرکوب، باید روش هدایت و تعالی انرژی جنسی را در پیش گرفت. مادران موظف‌اند که پیش از شروع اولین قاعدگی، در جوی دوستانه، برای دختر خود توضیح دهند که یکی از نشانه‌های طبیعی رشد یک دختر، شروع قاعدگی است که او را برای مرحله مهم‌تری از زندگی (مادر شدن) آماده می‌کند. سپس از راه ایجاد غرور نسبت به مادر شدن و برانگیختن حس مادری، او را بیش از پیش به طبیعی بودن و اهمیت این تحول بزرگ در زندگی دختران آگاه کنند. همچنین پدران باید با پسران خود در مورد احتلام و آماده شدن آن‌ها برای بارورسازی، پدر شدن و تحمل مسئولیت خانه و خانواده آماده کنند و برای آن‌ها توضیح دهند که این امر، امری طبیعی است که دلیلی برای شرمندگی آن وجود ندارد.

بسیاری از روان‌شناسان، ۷ تا ۲۱ سالگی را «سن نهفتگی» یا «اختفای جنسی» معرفی کرده‌اند. بنابراین، برنامه تربیت جنسی هم باید با این نهفتگی هماهنگ باشد. آموزش‌های زودرس، شتاب‌زده و ناشیانه مسائل جنسی به کودکان، همان اندازه آسیب‌زا خواهد بود که اگر این آموزش‌ها با تأخیر، پنهان‌سازی و یا نادیده

گرفتن همراه باشد. اطلاعات نباید به گونه‌ای باشد که باعث بیداری زودرس جنسی گردد. اسلام به منظور تربیت جنسی فرزندان، به والدین سفارش‌هایی دارد که عبارت‌اند از:

الف. جدا کردن بستر خواب دختران و پسران

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «فَرَّقُوا بَيْنَ أَوْلَادِكُمْ فِي الْمَضَاجِعِ إِذَا بَلَغُوا سَبْعَ سِنِينَ»^۱ زمانی که فرزندان شما هفت‌ساله شدند، بستر خواب آن‌ها را از همدیگر جدا سازید.»

ب. خودداری از بوسیدن و در آغوش گرفتن کودکان نامحرم، پس از سن معین

با وجود این‌که در اسلام به محبت و نوازش و بوسیدن بچه‌ها سفارش شده، اما این رفتار، پس از سن معین، از سوی افراد نامحرم منع می‌شود. احمد کاهلی از امام صادق علیه السلام پرسید: دختر بچه نامحرمی، خود را در آغوش من می‌اندازد و من او را بلند می‌کنم و می‌بوسم. حکمش چیست؟ امام علیه السلام پاسخ دادند: اگر دختر شش‌ساله شد، او را روی پای خود نشان.^۲

ج. خودداری از انجام دادن عمل جنسی در برابر فرزندان

یکی از شیوه‌های پیشگیری از تحریک جنسی، خودداری والدین از انجام دادن عمل جنسی در برابر دیدگان فرزندان است که از دوران نوزادی تا سنین نوجوانی و بعد از آن را شامل می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «قسم به آن که جانم در دست او است، اگر مردی با همسرش هم‌آغوش شود و در خانه، کودکی بیدار باشد و آن‌ها را ببیند و صدا و نفس‌شان را بشنود، هیچ‌گاه رستگار نمی‌شود.»^۳

د. اجازه گرفتن فرزندان برای ورود به اتاق والدین

اسلام از والدین خواسته به کودک خود آموزش دهند که پیش از وارد شدن به استراحتگاه آنان، اجازه بگیرد. هدف از این دستور، پیشگیری از روبه‌رو شدن کودک با صحنه‌های جنسی پدر و مادر و پیامدهای آن است. در این باره قرآن می‌فرماید: «ای

۱. بحار الأنوار، ج ۱۰۱، ص ۵۰.

۲. الکافی، ج ۵، ص ۵۳۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۳۳.

کسانی که ایمان آورده‌اید! بردگان شما و همچنین کودکان‌تان که به حد بلوغ نرسیده‌اند، در سه وقت باید از شما اجازه بگیرند: پیش از نماز صبح، و نیمروز هنگامی که لباس‌های [معمولی] خود را بیرون می‌آورید، و بعد از نماز عشا. این سه وقت خصوصی برای شما است؛ اما بعد از این سه وقت، گناهی بر شما و بر آنان نیست [که بدون اذن وارد شوند] و بر گرد یکدیگر بگردید.^۱

هـ. خوداری از لخت شدن در برابر کودکان

متأسفانه، برخی پدر و مادران تصور می‌کنند که کودکان متوجه مسائل جنسی نمی‌شوند. از این رو، در حضور کودکان لخت می‌شوند و حال این‌که این امر، در تربیت جنسی کودکان اثر منفی می‌گذارد. افزون بر آن، لخت شدن در برابر کودکان، حیای آن‌ها را از بین می‌برد. ضمن این‌که باعث تحریک جنسی کودکان می‌شود. این مسأله، در مورد لخت کردن کودکان و دیدن عورت آن‌ها نیز مطرح است.

و. پوشش مناسب مادر در مقابل فرزند

اگرچه از نظر شرعی، ضرورت ندارد که مادر همه اعضای بدن خود را از فرزندان بپوشاند، اما از نظر تربیتی و روان‌شناختی، کودک شکل پوشش مادر را تقلید می‌کند. اگر مادر همیشه با پوشش مناسب در مقابل فرزندان خود ظاهر شده باشد، کودک هم سعی می‌کند تا همان پوشش را از مادر تقلید کند و در دوران نوجوانی می‌کوشد با مادر خود همانندسازی کند و همان شیوه مادر را انتخاب نماید.

بعضی والدین تصور می‌کنند که بچه‌ها چیزی نمی‌فهمند. از این رو، با پوشش نامناسب در جلوی آنان ظاهر می‌شوند؛ غافل از این‌که کودک آنچه را می‌بیند، در حافظه خود ضبط کرده و روزی نمونه آن را از خود بروز خواهد داد. بعضی نیز بر این باورند که اگر مادران نیمه‌برهنه باشند و سینه و ساق پاهای خود را در مقابل کودکان خود به نمایش گذارند، وقتی فرزندان‌شان در مجالس و جوامع با چنین صحنه‌هایی برخورد کنند، با حرص به چنین افرادی نگاه نمی‌کنند؛ در حالی که اولاً پوشش‌های نامناسب والدین در مقابل فرزندان باعث می‌شود که حیا و عفت در نظر آن‌ها کم‌اهمیت جلوه کند. نوجوانی که همیشه مادر خود را نیمه‌عریان می‌بیند، از این‌که خاله، دخترخاله

و زن بیگانه را با همان وضع ببیند، احساس شرم نمی‌کند. ثانیاً پوشش اطرافیان می‌تواند در بلوغ زودرس فرزند نقش مهمی داشته باشد. کودکی که در سن قبل از نوجوانی هر روز با بدن نیمه‌عریان مادر و خواهر مواجه است و قسمت‌های برجسته بدن آنان را مشاهده می‌کند، زمینه تحریک جنسی در او سریع‌تر و زیادتر است و آنچه را در خانواده می‌بیند، ناخودآگاه در کوچه و خیابان بر افراد دیگر منطبق می‌سازد و باعث می‌شود زودتر از موعد مقرر، علایم بلوغ جنسی در او ظاهر گردد.

طلاق عاطفی

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدرضا جباران*

اشاره

تحول شرایط زندگی اجتماعی و آزادی نسبی زنان در جامعه امروزی، از برخی بیماری‌های پنهان خانوادگی پرده برداشته و آن‌ها را به عنوان بیماری و ناهنجاری مطرح کرده است؛ بیماری‌هایی که پیش از این نیز وجود داشته، ولی مورد توجه قرار نگرفته و به عنوان بیماری شناخته نشده است. یکی از بیماری‌های کشنده خانوادگی، عارضه سردی روابط است که در زمان ما با نام «طلاق عاطفی» شناخته می‌شود. در این مقاله تلاش می‌کنیم این عارضه را معرفی، اسباب و پیامدهای آن را شناسایی و راه‌های مقابله با آن را از منظر آیات و روایات بررسی کنیم.

تعریف طلاق عاطفی

طلاق عاطفی، به سردی روابط زن و شوهر گفته می‌شود. گاهی رابطه زوجین چنان دچار سردی می‌شود که زن و مرد برای هم حکم یک همخانه را پیدا می‌کنند و گاهی نیز همخانه‌ای که حضورش دیگری را رنج می‌دهد و نبودنش ترجیح داده می‌شود. در چنین شرایطی زن و مرد و حتی فرزندان نسبت به خانه خود حسی را که باید داشته باشند، ندارند و هر یک به گونه‌ای می‌خواهد زمان کمتری در خانه بماند؛ چرا که هیچ شور و نشاط و حرارتی بر فضای خانه حاکم نیست. در این گونه خانواده‌ها، با هر یک از زوجین در این باب صحبت کنی، خواهد گفت که در انجام وظایف خود کوتاهی نکرده است. زن غذا می‌پزد، لباس می‌شوید، خانه را نظافت می‌کند و هر کاری که وظیفه یک زن در خانه است، انجام می‌دهد. مرد هم سر کار می‌رود، پول می‌آورد، به هر یک از اعضای خانواده به قدر نیازش و گاهی بیشتر پول می‌دهد و هر کاری که

* پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

وظیفه یک مرد در برابر خانواده است، انجام می‌دهد؛ ولی با این حال، جاذبه لازم در خانه نیست و شور و حرارتی که بر سایر خانواده‌ها حکم می‌راند، وجود ندارد.

نشانه‌های طلاق عاطفی

مهم‌ترین نشانه‌های طلاق عاطفی، پنج چیز است:

۱. کم شدن زمان گفتگو

در خانواده‌هایی که به این بیماری مبتلا نیستند، اعضای خانواده به‌ویژه همسران درباره موضوعات گوناگون با هم حرف می‌زنند. لازم نیست حرف‌ها همیشه جدی و با اهداف متعالی باشد. همین که زن و مرد درباره موضوع ساده‌ای مثل طعم غذا یا رنگ لباس صحبت می‌کنند، نشانه سلامت رابطه آن‌ها است؛ ولی در خانواده‌های بیمار، گفتگو در حد ضرورت صورت می‌گیرد. هر کس وقتی حرف می‌زند که واقعاً به گفتن چیزی نیازمند است. پس نباید به‌سادگی از کنار این سکوت بگذریم و باید تلاش کنیم با همسر خود از هر دری حرف بزنیم؛ از اتفاقات محیط کار گرفته تا برنامه‌های تلویزیونی، یا آنچه در خیابان پیش آمده. باید سعی کنیم دلخوری‌ها و نگرانی‌های خود را به او بگوییم.

۲. عدم توجه به خواسته‌های همسر

در خانواده‌های سالم، معمولاً زن و مرد به خواسته‌های هم توجه دارند. برای زن مهم است که شوهرش چه غذایی را دوست دارد و چه رنگی را می‌پسندد و برای مرد نیز نظر همسرش بی‌اهمیت نیست؛ ولی در خانواده‌های بیمار، هر یک از زن و مرد، ساز خود را می‌زند. زن به بهانه‌های مختلف، سلیقه‌های شوهرش را ندیده می‌گیرد و خواسته‌های او را، هرچند به جا و معقول، بی‌پاسخ می‌گذارد و مرد نیز با هر بهانه‌ای از برآوردن خواسته‌های زنش سر باز می‌زند. چنانچه همسر تصور کند که خواسته‌هایش ندیده گرفته می‌شود، بیش از پیش از زندگی مشترک دور می‌شود و به دنبال مکان‌های امن دیگری می‌گردد. عضویت در شبکه‌های اجتماعی، کلاس‌های گروهی یا پیدا کردن دوستان جدید، همه می‌توانند راه‌هایی برای پیدا کردن گروهی از آدم‌های تازه باشند که او را بیشتر از همسرش درک می‌کنند.

۳. بهانه‌جویی برای ترک خانه

در خانواده‌های سالم، همه اعضای خانواده جز در موارد ضروری، تلاش می‌کنند تا خود را به خانه برسانند؛ چون در محیط خانه و در کنار اعضای خانواده آرام می‌گیرند و به نوعی، آلامی را که در برخوردهای اجتماعی عارض شده، در فضای آرام و صمیمی خانواده درمان می‌کنند؛ ولی در خانواده‌های بیمار، هر یک از اعضا تلاش می‌کند که به هر بهانه‌ای خانه را ترک کنند.

۴. خلوت‌گزینی در خانه

در خانواده‌های سالم، اعضا تلاش می‌کنند بیشتر ساعات حضور در خانه را در کنار هم بگذرانند و حتی در مواردی که هر یک کاری متفاوت انجام می‌دهند و شاید به اقتضای نوع کارشان نتوانند با هم حرف بزنند، در کنار هم کار می‌کنند؛ مثلاً مرد اگر می‌خواهد وسیله‌ای را تعمیر کند و زن در حال آشپزی است، مرد کار خود را روی میز آشپزخانه و در صورتی که فضای آشپزخانه اجازه ندهد، در نزدیکی‌های آشپزخانه انجام می‌دهد. در مقابل، زن هم ممکن است برخی کارهای آشپزخانه را در نزدیکی میز کار شوهرش انجام دهد؛ ولی در خانواده‌های بیمار، هر کس به دنبال کار خود می‌رود و سعی می‌کند محیطی خالی از اغیار پیدا کند؛ زن به آشپزخانه می‌خزد، مرد به داخل پارکینگ، حیاط، انباری یا پشت‌بام می‌رود و فرزندان در اتاق‌های در بسته به کار خود می‌رسند.

۴. تنه‌اروی

در خانواده‌های سالم، برنامه‌ها معمولاً به صورت گروهی و دسته‌جمعی اجرا می‌شود، با هم به مهمانی و تفریح می‌روند، با هم تلویزیون می‌بینند و با هم مهمان دعوت می‌کنند؛ ولی در خانواده‌های بیمار، هر کس برای خود تصمیم می‌گیرد و به تنهایی عمل می‌کند.

جدایی برنامه‌ها، یک اتفاق ساده نیست که بتوان به راحتی آن را توجیه کرد. این نشانه‌ها به ما می‌گویند که دیگر نمی‌خواهیم برنامه‌های خود را با توجه به شرایط همسرمان تنظیم کنیم و دیگر از وقت گذراندن با او لذت نمی‌بریم. برای حل این

مشکل، زن و مرد باید با هم صحبت کنند. برای مدتی هم وقت خواب، بیداری، کار و تفریح خود را با هم هماهنگ کرده، سعی کنند به این برنامه پایبند باشند.

پیامدهای طلاق عاطفی

زیان اصلی طلاق عاطفی، بی‌خاصیت کردن ازدواج است. می‌دانیم که ازدواج از نظر مکتب ما با اهدافی متعالی صورت می‌گیرد. سردی روابط زناشویی، چنان ازدواج را از خاصیت می‌اندازد که هیچ یک از اهداف آن محقق نمی‌شود. برای این‌که ویرانی حاصل از سردی روابط به‌خوبی نشان داده شود، نخست به مأموریت‌های ازدواج نگاهی اجمالی می‌کنیم.

رسالت‌های ازدواج

۱. آرامش

انسان، خواه مرد و خواه زن، از پاره‌ای جهات ناقص آفریده شده و جزء کامل‌کننده او در جنس مخالف نهاده شده است. به همین دلیل، زن و مرد هر دو به هم محتاج‌اند و به جهت این نقص و نیاز، به هم تمایل دارند؛ چراکه هر ناقصی مشتاق کمال خویش است و هر محتاجی در پی چیزی می‌رود که نیازش را پاسخ دهد. بنابراین، زن، مشتاق مرد است و مرد، مشتاق زن و چون به هم دست یابند در کنار هم آرام می‌گیرند.^۱

قرآن کریم می‌فرماید:

«وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا؛^۲ از نشانه‌های خدا این است که برای شما (انسان‌ها) از جنس خودتان زوج‌هایی آفرید تا در کنارشان آرام گیرید.»

آرامش، بستر کمال انسان است. زندگی اجتماعی بدون سکون و آرامش قوام نمی‌گیرد. پیشرفت و پختگی علم و دانش و فناوری، در گرو آرامش انسان‌ها است. سازندگی ماندگار و آبادانی زمین که خدا از انسان مطالبه دارد، در صورت اضطراب و پریشانی انسان‌ها، خیالی بیش نیست. بنابراین، انسان برای پیشرفت چه در بعد فردی

۱. ر.ک: طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۱۶، ص ۱۶۵.

۲. روم، آیه ۲۱.

و چه در بعد اجتماعی، محتاج آرامش است و ازدواج، این آرامش را به او هدیه می‌کند. طلاق عاطفی، این خاصیت خانواده را از بین می‌برد؛ چون خود به این دلیل اتفاق می‌افتد که زوجین در کنار هم احساس آرامش نمی‌کنند و لذت نمی‌برند. هنگامی که در کنار هم قرار می‌گیرند، یا باید مشاجره کنند یا سنگینی حضور همدیگر بر روح و روان خود را تحمل نمایند.

۲. کمال زوجین

یکی از ثمرات ازدواج، رشد زوجین است؛ رشدی که از شکوفایی استعدادها ناشی می‌شود ازدواج، انسان را به مهارت دوست داشتن مجهز می‌کند. مهرورزی، اولین قدم در مسیر ترقی و تعالی است. کسی که نمی‌تواند مهر بورزد، چنان کوچک است که فراتر از مرز وجود خود را نمی‌بیند و انسان پیش از ازدواج به این آفت مبتلا است؛ چنان‌که اگر چیزی را هم دوست بدارد، به تبع حب ذات است. با ازدواج، اولین قدم در راه مهرورزی برداشته می‌شود. انسان، زن باشد یا مرد، یاد می‌گیرد که جز خود به دیگری هم بیندیشد، خویشتن را مسئول بداند و نیز یاد می‌گیرد که کار کند و دیگری را بی‌منت در دسترنج خود شریک کند. این‌ها، اولین قدم‌هایی است که انسان پس از ازدواج برای خروج از پیلۀ خودبینی برمی‌دارد و هرچه بر عمر زناشویی می‌گذرد، او راه‌های نرفته‌ای را طی می‌کند تا به فراخنای دگربینی می‌رسد و صلاح و فلاح خود را در پیروزی و کامیابی دیگری می‌جوید و حرمان دیگران، حسرت و اندوهش را موجب می‌شود. قرآن کریم در توصیف رابطه زوجین می‌فرماید:

«وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً^۱؛ و در میان شما مودت و رحمت آفرید.»

مودتی که بین زوجین پدید می‌آید، منشأ بسیاری از محبت‌ها و آغاز بسیاری از پیشرفت‌ها و حرکت‌های کمالی است. در سایه این مودت است که زن و مرد، آشیانه‌ای برای فرزندان می‌سازند و سفره‌ای برای میهمان پهن می‌کنند و نهادی به نام خانواده شکل می‌گیرد که انسان در آن تربیت می‌شود. تأثیر این مودت است که انسان‌های ناقص به انسان‌های شایسته تبدیل می‌شوند. مردی که وجودش سراسر خشم و هنرش حمله و شکستن است، انسانی می‌شود که می‌تواند کودکی شیرخوار را در آغوش بکشد

۱. روم، آیه ۲۱.

و از تصور رنج او رنج بکشد و زنی که فقط به خودنمایی می‌اندیشد، مادری شود که بهشت خدا را در زیر پای دارد. رسول خدا ﷺ با بیان‌های گوناگون از این کمال که در سایه ازدواج دست‌یافتنی است، خبر داده است؛ آن‌جا که می‌فرماید: «مَنْ تَزَوَّجَ فَقَدْ أُعْطِيَ نِصْفَ السَّعَادَةِ»^۱ هرکس ازدواج کند، نیمی از سعادت را به او داده‌اند.

این سخن شریف، شاید به این معنا است که زمینه سعادت فراهم و راه کمال باز می‌شود و این، نیمی از سعادت است و نیم دیگر، آن است که انسان خود قدم در راه بگذارد و به سوی مقصد قدمی بردارد. همچنین ایشان می‌فرماید:

«مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النُّصْفِ الْآخَرِ»^۲ هرکس ازدواج کند، نیمی از دینش را در حفاظت نهاده است. پس برای حفظ باقی، از خدا پروا کند. آن حضرت در سخنی دیگر، از رشدیافتگی انسان پس از ازدواج خبر داده، می‌فرماید:

«الْمُتَزَوِّجُ النَّائِمُ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الصَّائِمِ الْقَائِمِ الْعَزَبِ»^۳ کسی که ازدواج کرده، اگرچه در خواب باشد، برتر است از فرد مجرد و عزبی که پیوسته در نماز و روزه باشد. این سخن شریف را می‌توان بر مبنای قاعده‌ای تفسیر کرد که ارزش اعمال را به رشد یافتگی عامل گره می‌زند.

رشد و ترقی انسان به وسیله ازدواج، در کلامی دیگر از رسول خدا ﷺ به این بیان ارائه شده است: «هر کس خوشحال می‌شود از این‌که پاک و پاکیزه خدا را ملاقات کند، با همسرش به خدمت خدا برود.» منظور این است که زودتر ازدواج کند و مبادا عذب از دنیا برود.^۴

۳. تربیت نسل

هدایت انسان، هدف بلندی است که بنای آفرینش به جهت آن استوار گردیده و رشته نبوت و تشریح دین، در پی آن کشیده شده است. خانواده، مبدأ پیدایش و بستر رشد و کمال انسان، و ازدواج، نقطه شکل‌گیری یک خانواده است. بنابراین، بدیهی

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۴.

۲. کلینی، الکافی، ج ۵، ص ۳۲۹.

۳. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۵۵.

۴. شیخ صدوق، من لایحضره الفقیه، ج ۳، ص ۳۸۵.

است که ازدواج، از نظر اسلام، جایگاهی بلند دارد؛ دینی که هدایت یک انسان را برتر از تمام موجودات می‌داند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «به خدا قسم! اگر خداوند یک نفر را به دستان تو هدایت کند، برای تو بهتر است از هرچه که خورشید بر آن طلوع و غروب می‌کند.»^۱

والدین در صورتی به تربیت فرزن موفق می‌شوند که با برنامه‌ریزی و دقت و همکاری و همدلی، به پسندیده‌ها ملتزم بوده، ستوده‌ها را به جا آورند و ناپسندها را ترک کنند و از نکوهیده‌ها بگریزند و این همه را برابر چشمان فرزندان خود انجام دهند. ناگفته پیداست که سردی روابط، چنین فرصتی به آن‌ها نمی‌دهد. آری، زیان طلاق عاطفی این است که ازدواج و خانواده را از این همه خاصیت تهی می‌کند؛ چون با سردی روابط، نه آرامشی می‌ماند، نه زمینه‌ای برای کمال و نه فرصتی برای تربیت نسل.

اسباب و علل طلاق عاطفی

بدون شک، حفظ نشاط خانواده و جلوگیری از طلاق عاطفی، به شناخت علل و اسباب این پدیده نامیمون، وابسته است. به همین دلیل، موضوع علل و اسباب، یکی از مهم‌ترین فرازهای این بحث به شمار می‌رود. سردی روابط زن و شوهر، از عوامل بسیاری ناشی می‌شود. ما در این نوشتار به طرح چند عامل عمده و راه مقابله با آن، بسنده می‌کنیم.

الف. نارضایی از مسائل جنسی

مهم‌ترین عامل و سبب طلاق عاطفی، برآورده نشدن انتظار زوجین یا یکی از آن دو، از رابطه جنسی است. نیاز جنسی، یکی از نیازهای اساسی انسان است و تنها راه صحیح تأمین آن، ازدواج است. به همین دلیل، زن و شوهر برای ادامه زندگی مشترک، علاوه بر تفاهم و تأمین نیازهای عاطفی، فکری و زیستی باید نیازهای جنسی همدیگر را هم تأمین کنند. رضایتمندی از روابط جنسی، یکی از معیارهای خوشبختی زن و شوهر است. بر اساس نظر بسیاری از روان‌شناسان خانواده، اگر زوجین روابط جنسی

۱. الکافی، ج ۵، ص ۲۸.

خوبی با هم نداشته باشند، آمادگی دارند هر موضوع کوچکی را به بحرانی بزرگ تبدیل کنند و حتی کار به جدایی و طلاق بینجامد.^۱

علل نارضایی

نارضایی از رابطه جنسی، غالباً به دلیل عدم نشاط طرف مقابل روی می‌دهد. بنابراین، باید دید با آن‌که رابطه جنسی، یکی از نیازهای جدی هر انسان است، چه عاملی باعث بی‌نشاطی در این فعالیت می‌شود.

به نظر می‌رسد سه عامل موجب می‌شود که انسان در رابطه جنسی از نشاط لازم برخوردار نباشد و در نتیجه، نه خود به رضایت دست پیدا کند و نه طرف مقابل خویش را راضی کند. این سه عامل عبارت است از: بیماری جسمانی، اشباع نیاز و عدم آموزش صحیح.

۱. بیماری جسمانی

برخی بیماری‌های جسمی، موجب نارسایی جنسی می‌شود. امروزه بیماری‌های جنسی و درمان آن‌ها شناخته شده است. این بیماری‌ها، از نظر امکان وقوع، با سایر بیماری‌ها تفاوتی ندارند. وجود این بیماری‌ها نباید موجب سرشکستگی یا شرمندگی کسی باشد. به همان میزان که ممکن است کسی بیماری گوارشی یا تنفسی بگیرد، ممکن است به بیماری جنسی مبتلا شود. بنابراین، راه مقابله با این مشکل، پنهان کردن مشکل نیست؛ بلکه باید در پی درمان آن برآمد.

۲. اشباع نیاز

یکی از عواملی که باعث می‌شود کسی در رابطه جنسی نشاط لازم را نداشته باشد، این است که نیاز خود را از طریق دیگری پاسخ داده باشد. این مشکل، معمولاً در خانواده‌هایی رخ می‌دهد که موازین شرعی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و روابط جنسی در بستر صحیح شرعی اتفاق نمی‌افتد. در این صورت، طبیعی است که انسان در مواجهه با همسر خود بی‌نشاط بوده، نتواند یک رابطه با نشاط برقرار کند. ضرورت درمان این مشکل، چنان واضح است که بحث از آن در این مقاله زاید می‌نماید.

۱. شایان توجه است که با توجه به حساسیت مباحث این بخش از نوشتار، مبلغان گرامی این مبحث را فقط برای مخاطبان متأهل ارائه دهند.

۳. عدم آموزش صحیح

شاید شایع‌ترین مشکل در این زمینه، عدم آموزش صحیح باشد. زشت‌انگاری رابطه جنسی، زشت‌انگاری ابراز نشاط و رضایت از رابطه جنسی و عدم مهارت ایجاد رابطه، مهم‌ترین پیامدهای عدم آموزش جنسی است. بنابراین، ما در ادامه تلاش می‌کنیم درباره این سه موضوع از نگاه دینی سخن بگوییم.

رابطه جنسی زوجین از نظر اسلام

بسیاری از مردم جامعه ما، به علت بی‌اطلاعی از تعالیم دین اسلام، به ارتباط جنسی اهمیتی نمی‌دهند و تنها به این دلیل که فعالیت جنسی باید مخفیانه صورت گیرد و اظهار آن با شوون اخلاقی سازگار نیست، گمان می‌کنند که پیگیری، مطالبه و اظهار اشتیاق به آن نیز در محیط خانواده غیر اخلاقی است؛ حتی فکر می‌کنند که زن یا مرد وزین و اخلاقی، کسی است که کمتر به این عمل مبادرت می‌ورزد. چنین باوری، باعث می‌شود که اولاً، خود، متقاضی رابطه نباشند و در صورت تقاضای طرف مقابل نیز از اجابت خواسته او سر باز زنند یا به حد اقل ممکن، از نظر کمی و کیفی، اکتفا کنند.

این درحالی است که رسول خدا ﷺ از این موضوع به عنوان یک کار عبادی که خدا دوستش می‌دارد، بدون هیچ پرده‌پوشی سخن می‌گفت. ایشان برای آمیزش همسران، ثواب‌های فراوان می‌شمرد و آن را در ردیف عبادات بزرگ قرار می‌داد. درباره مردی که به قصد رابطه جنسی، با همسرش روبه‌رو شود، می‌فرماید: وقتی به تو رو می‌آورد، دو فرشته او را در میان می‌گیرند و مانند کسی است که در راه خدا شمشیر کشیده است و چون آمیزش می‌کند، گناهانش می‌ریزد؛ چنان‌که برگ از درخت فرو می‌ریزد و چون غسل کند، به کلی از گناهان خارج شده است.^۱ آن حضرت به کسی که می‌گوید امروز روزه نیستم و صدقه هم نداده‌ام، می‌فرماید: «فَارْجِعْ إِلَى أَهْلِكَ فَإِنَّهُ مِنْكَ عَلَيْهِمْ صَدَقَةٌ»^۲ پس به خانه برو و با همسرت درآمیز که

۱. الکافی، ج ۵، ص ۴۹۵.

۲. همان.

پاداش صدقه دارد.» در طرف مقابل، به زنان می‌فرمود: «بهترین عطرهایتان را بزنید، بهترین لباس‌هایتان را بپوشید و خود را به بهترین زیورهایتان بیارایید و هر صبح و شام خود را به شوهرتان عرضه کنید.»^۱ اگر شوهرتان تقاضای آمیزش کرد، جواب رد ندهید؛ هرچند سوار شتر باشید.^۲ با طول دادن نماز، خواسته شوهرتان را به تأخیر نیندازید^۳ و می‌فرمود: «زنی که از پاسخ مثبت به شوهرش خودداری کند تا شوهرش به خواب رود، تا زمانی که بیدار شود، فرشتگان او را لعنت می‌کنند.»^۴

بر این اساس، برای جلوگیری از سردی رابطه، بر زن و شوهر لازم است در ایجاد رابطه پیش‌قدم بوده، به خواسته همسر خود از سر اشتیاق و با میل و رغبت پاسخ بدهند. علاوه بر این، زن و مرد به طور یکسان وظیفه دارند با مراعات اصول زیبایی، از جمله آراستگی، خود را در نظر همسر زیبا جلوه داده، او را به ایجاد رابطه ترغیب کنند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: در روابط بین زن و شوهری که با هم توافق دارند، برای مرد ضروری است که چنان خود را در چشمش نیکو بیاراید تا قلبش را به خود متمایل کند. برای زن نیز ضروری است که با آراستگی کامل و فریبایی، به شوهرش اظهار عشق کند.^۵

در روایات فراوانی که به دست ما رسیده، زن و مرد به طور یکسان به آراستگی در چشم یکدیگر موظف شده‌اند. برای نمونه، برخی روایات هر بحث را نقل می‌کنیم. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: سزاوار نیست که زن، حتی اگر پیر باشد، خود را بی‌زیور بگذارد؛ هرچند با آویختن یک گردن بند، و سزاوار نیست دستش را بدون خضاب بگذارد؛ هرچند با مالیدن کمی حنا.^۶

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «لَا يَجُوزُ أَنْ تُرَى أَظْفِيرُهَا بَيْضَاءَ وَ لَوْ أَنْ تَمَسَّحَهَا بِالْحِنَاءِ مَسْحًا؛^۷ سزاوار نیست ناخن‌های زن سفید دیده شود؛ هرچند با مالیدن کمی حنا.» و

۱. همان، ص ۵۰۸.

۲. همان.

۳. همان.

۴. همان، ص ۵۰۹.

۵. ابن‌شعبه حرانی، تحف العقول، ص ۳۲۳.

۶. الکافی، ج ۵، ص ۵۰۹.

۷. شیخ صدوق، خصال، ص ۵۸۷.

فرمود: «لَا يَجُوزُ لِلْمَرْأَةِ أَنْ تُعْطَلَ نَفْسَهَا وَ لَوْ أَنَّ تَعَلَّقَ فِي عُنُقِهَا حَيْطًا؛^۱ برای زن سزاوار نیست که خود را بی‌زیور بگذارد؛ حتی اگر با آویختن یک نخ به گردن باشد.» همان طور که مرد دوست دارد همسرش را نظیف، معطر و زیبا ببیند، زن نیز دوست دارد شوهرش را در بهترین صورت ممکن مشاهده کند. بنابراین، مرد هم موظف است خود را پاکیزه کند، به موقع مسواک بزند، خود را بشوید، موهای سر و ریش خود را شانه کند، ناخن‌های دست و پا را پیش از آن‌که زشت و زنده جلوه کنند، بگیرد و لباس پاکیزه، مرتب و زیبا بپوشد. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «النِّسَاءُ يُحِبُّنَ أَنْ يَرَيْنَ الرَّجُلَ فِي مِثْلِ مَا يُحِبُّ الرَّجُلُ أَنْ يَرَى فِيهِ النِّسَاءَ مِنَ الزَّيْنَةِ؛^۲ زنان دوست دارند مرد را در حالتی از آراستگی و زینت ببیند که مرد دوست دارد زنش را در آن حالت ببیند.» امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «زنان بنی‌اسرائیل پرده عفت خویش را دریدند و به فحشا روی آوردند؛ تنها به این دلیل که مردانشان آراسته نبودند.» آن‌گاه افزود: «زن میل دارد تو را چنان ببیند که تو دوست داری او را چنان ببینی.»^۳

کیفیت رابطه جنسی از نظر اسلام

یکی از جنبه‌های مورد نظر در رابطه جنسی، برخورداری از لذت است.^۴ زن یا مرد باید بداند که اگر این جنبه را به طور کامل برای همسرش تأمین نکند، به طور ناخودآگاه، به دنبال پاسخ‌گوی دیگری می‌گردد و حتی اگر فرض کنیم حدود شرعی و قیود عرفی او را از به دست آوردن چنین جایگزینی محروم کند، لااقل در محیط ذهنی خود فضایی دلچسب و مطلوب برای خود می‌سازد. این ذهن‌گرایی جنسی، نقطه آغاز انحرافات بزرگ‌تر است. به همین دلیل، یکی از وظایف مشترک زوجین این است که برای ارتقای سطح لذت در رابطه جنسی تلاش کنند. زن، از نظر اخلاقی موظف است همسر خود را از جهت جنسی به طور کامل اشباع کند. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «بهترین زنان، آن زنی است که چون با شوهرش خلوت کند و جامه از تن بیرون کند، همراه با آن حیا را نیز کنار بگذارد و چون دوباره جامه بر تن کند، همراه آن لباس حیا را هم

۱. مستدرک الوسائل، ج ۱، ص ۳۹۴.

۲. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۸۰؛ مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۳، ص ۱۰۱.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۸۱.

۴. ر.ک: آندره مورالی دانیو، جامعه‌شناسی روابط جنسی، ترجمه حسن پویان، ص ۱۹.

بپوشد.»^۱ این مضمون از رسول خدا ﷺ نیز روایت شده است.^۲ مردان نیز به تأمین نیاز جنسی همسران خود تشویق شده‌اند. روایاتی که در این باب وارد شده، فراوان و متنوع است؛ چنان‌که در جوامع روایی تحت عناوین متعددی جمع‌آوری شده است. از امام باقر (ع) روایت است: «لَهُوَ الْمُؤْمِنِ فِي ثَلَاثَةِ أَشْيَاءَ التَّمَتُّعُ بِالنِّسَاءِ وَ مُفَاكَهَةُ الْإِخْوَانِ وَ الصَّلَاةُ بِاللَّيْلِ»^۳ سرگرمی مؤمن، در سه چیز است: لذت بردن از زنان، گفتگو با برادران دینی و نماز شب. از نگاه اخلاق اسلامی، مرد نیز موظف است به نیازی‌های جنسی همسر خود توجه کامل داشته باشد. به همین دلیل، معاشقه همسران، یکی از سرگرمی‌های حق به شمار آمده و اقدام به فعالیت جنسی، پیش از معاشقه، جفا محسوب شده است. رسول خدا ﷺ فرمود: «یکی از مصادیق جفا این است که مرد پیش از ملاحظه و معاشقه، با همسر خود مباشرت کند.»^۴ امروزه جامعه‌شناسان خانواده، روابط جنسی بدون معاشقه را امری پست و حیوانی که منحصر به افراط در شهوت‌رانی می‌شود، به شمار می‌آورند.^۵ پیشوایان دین علاوه بر این، مردان را از این‌که به هنگام تماس فقط به فکر خویش باشند، برحذر داشته‌اند. رسول خدا ﷺ می‌فرماید: «إِذَا جَامَعَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَأْتِيهِنَّ كَمَا يَأْتِي الطَّيْرُ لِيَمْكُتُ وَ لِيُلْبِثَ»^۶ هنگامی که آمیزش می‌کنید، همانند پرندگان نباشید؛ باید درنگ کرد و طول داد.»

مهارت ایجاد رابطه

یکی از علل نارضایی افراد از رابطه جنسی، این است که خود یا طرف مقابلشان برای ایجاد رابطه مهارت لازم را ندارند؛ چرا که چگونگی آن را از کسی نشنیده و خود نیز تجربه‌ای در این زمینه ندارند. شاید در نظر اول فکر کنیم که پیگیری این موضوع، خلاف اخلاق و شریعت است؛ ولی با نگاهی به روایات گذشته درمی‌یابیم که پیشوایان معصوم به راحتی در این باره سخن گفته و پاره‌ای از شرایط و جوانب یک ارتباط موفق

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۳۹۹؛ حر عاملی، وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۳۲.

۲. مستدرک الوسائل، ج ۱۴، ص ۱۶۰؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۳۹.

۳. خصال، ص ۱۶۱؛ فتال نیشابوری، روضة الواعظین، ص ۳۷۳.

۴. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۹۰؛ حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، ص ۱۶۰.

۵. ر.ک: جامعه‌شناسی روابط جنسی، ص ۲۶.

۶. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۱۱۷؛ الکافی، ج ۵، ص ۴۹۷.

و رضایت‌بخش را به اصحاب خود آموزش داده‌اند. تبیین شیوه‌های صحیح ارتباط موفق، برای انسان به اندازه هر یک از وجوه اساسی شخصیت او اهمیت دارد.^۱ بر این اساس، آموزش مهارت‌های جنسی همزمان با ازدواج را می‌توان از ضرورت‌های آموزشی خانواده و جامعه به شمار آورد. از این رو، آموزش در مورد مسائل جنسی، قبل از ازدواج بسیار مهم است. همچنین در صورتی که والدین در تربیت روانی جنسی فرزندان خود قصور کنند، جوانان اطلاعات خود را از رسانه‌های غیر رسمی و دوستان و همسالان خویش کسب می‌کنند؛ مشکل آن‌جا است که این قبیل اطلاعات، معمولاً ناقص و آمیخته با مطالب نادرست است.

ب. عصبانیت

مقابله با عامل عصبانیت، دارای دو فرع است: نخست، مقابله با خشم خویش، و دیگر، مقابله با خشم همسر. برای مقابله با این آفت، دانشمندان اخلاق، به هر دو طرف، حلم و بردباری را توصیه می‌کنند؛ ولی بهره‌برداری از این دستور عمل، برای دو طرف یکسان نیست. حلم‌ورزی برای کسی که خود عصبانی است، الگویی دارد و برای آن‌که با شخص عصبانی مواجه می‌شود، الگویی دیگر.

مهار خشم خویش

به آن‌که خشمگین است، توصیه می‌کنند خشم خود را فرو برد و برای رضای خدا که اهل حلم را دوست می‌دارد، از هر اقدامی که بنیان خانواده را سست می‌کند، خودداری کند. در چنین موقعیتی، انسان برای این‌که خشم خود را کنترل و میل به پرخاشگری را در خود سرکوب کند، باید به چند چیز توجه داشته باشد:

- در نظر داشته باشد که در لحظه خشم، بازیچه شیطان است. پس تلاش کند این دشمن دیرین خود^۲ را از خویشتن براند.

۱. ر.ک: جامعه‌شناسی روابط جنسی، ص ۲۷.

۲. قرآن کریم می‌فرماید: «وَلَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ» از گام‌های شیطان پیروی نکنید که او دشمن آشکار شما است. «(بقره، آیه ۱۶۸ و ۲۰۸؛ انعام، آیه ۱۴۲) و یا فرموده: «إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ؛ همانا شیطان دشمن آشکار انسان است.» (یوسف، آیه ۵)؛ همچنین ر.ک: یس، آیه ۶۰.

- به یاد داشته باشد که بروز خشم ممکن است از سوی طرف مقابل بی‌جواب نماند. پس عاقلانه بسنجد که فرو خوردن خشم، آسان‌تر است یا تحمل اتفاقی که از آن پس خواهد افتاد؛ مثلاً مرد در هنگامی که برافروخته شده، از همسر خود عصبانی است و به پیروی شیطان، تصمیم دارد چنین و چنان کند، از این احتمال غافل نباشد که ممکن است پس از این نزاع، همسرش را از دست بدهد. پس باید زیان‌های بی‌همسری را محاسبه نماید و آن را با تلخی خشمی که از گلو پایین می‌رود و به لذت انتقام نمی‌رسد، مقایسه کند.

- زشتی و خطر کارهایی را که در پی خشم از انسان سر می‌زند، در نظر بگیرد. از خود بپرسد که به چه وسیله‌ای می‌خواهد خشم خود را به کار برد، با زیاد زدن، با فحش و بدزبانی، با اهانت به همسر یا با کتک‌کاری؟ که البته همگی خطرهای آسیب‌های جسمی یا روانی را به دنبال دارد.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرماید: «شِعْتَنَا مَنْ لَا يَعْدُو صَوْتَهُ سَمْعَهُ»^۱ شیعه ما، صدایش از گوشش دورتر نمی‌رود. «فحش و بدزبانی، حرام است و به همین جهت، زینده مسلمان نیست. در این باره رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «خداوند بهشت را بر دشنام‌گوی بد زبان، حرام کرده است.»^۲ و می‌فرماید: «إِيَّاكُمْ وَالْفُحْشَ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْفُحْشَ وَالتَّفَحُّشَ»^۳ از فحش بپرهیزید که خدا دشنام و دشنام‌گویی را دوست ندارد. «باید بداند که اهانت به مؤمن حرام است. امام صادق علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل می‌کند: «مَنْ أَهَانَ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ فَقَدْ اسْتَقْبَلَنِي بِالْمُحَارَبَةِ»^۴ کسی که به بنده مؤمن اهانت کند، به جنگ من برخاسته است. «بداند که ممکن است در اثر خشم دستش به کتک باز شود و سیلی ظالمانه‌ای بزند. این کار اگر هیچ پیامی هم در دنیا نداشته باشد، بار آخرتش را نمی‌توان بر دوش کشید. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «سرکش‌ترین بندگان در برابر خدا، کسی

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۸.

۲. تحف العقول، ص ۴۴.

۳. ورام بن ابی فراس، مجموعه ورام، ج ۱، ص ۱۱۰.

۴. کوفی اهوازی، حسین بن سعید، کتاب المؤمن، ص ۳۲.

است که شخصی را می‌زند که او را زده.^۱ و علی علیه السلام می‌فرماید: «هرکس به ستم دیگری را شلاق می‌زند، خداوند بلند مرتبه او را با شلاق آتشین می‌زند.»^۲

مقابله با همسر عصبانی

وقتی زن یا مرد درمی‌یابد همسرش به حق یا ناحق عصبانی و خشمگین است، باید توجه داشته باشد که اگر او هم بخواهد مانند همسرش رفتار و به اصطلاح مقابله به مثل کند، در حقیقت، در تخریب بنای خانواده با او همکاری کرده است. بنابراین، باید تلاش کند نوع مقابله را تغییر دهد. برای رسیدن به این مقصود، باید چند مرحله را طی کند: نخست آن‌که خود را کنترل کند که عصبانی نشود. پس انسان در مواجهه با همسر عصبانی خود باید پیش از هر چیز تصمیم بگیرد که خودش عصبانی نشود. مرحله دوم این است که سعی کند همسرش را نیز آرام کند و توجه داشته باشد که مقابله نکردن و بردباری، نه تنها به معنای ذلت و خواری نیست، بلکه نشانه بزرگی و توان مدیریت است. سومین و آخرین مرحله این است که تلاش کند صحنه نزاع را به عرصه گفتگو تبدیل کند.

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «هر کس از تو برید، با او بیبوند. هر کس محرومت کرد، تو به او بده. هرکس با تو بدی کرد، تو با او نیکی کن. هر کس دشنامت داد، سلامش کن. با هر کس به دشمنی ات برخاست، انصاف کن و هر کس بر تو ستم کرد، او را ببخش؛ چنان‌که تو هم دوست داری دیگران ببخشند. بخشش را از خدا یاد بگیر. نمی‌بینی خورشیدش یکسان بر نیک و بد می‌تابد و بارانش به طور مساوی بر نیکوکار و بدکار می‌بارد.»^۳

ج. کج خلقی

یکی از عواملی که باعث می‌شود رابطه زن و شوهر سرد و بی‌روح شود، بدخلقی است. انسان بد اخلاق، چه زن چه مرد، همه معاشران خود را فراری می‌دهد و فرصت رابطه صمیمی با دیگران را از دست می‌دهد. همچنین به دیگران اجازه نمی‌دهد با او

۱. الکافی، ج ۷، ص ۲۷۴.

۲. مغربی، قاضی نعمان، دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۵۴۱.

۳. تحف العقول، ص ۳۰۵.

صمیمی باشند. بنابراین، طبیعی است که همسرش نیز از او رنجیده‌خاطر شده، ارتباط گرمی با او نداشته باشد.

برای این‌که بنای خانواده از بد اخلاقی آسیب نبیند، هر یک از زن و مرد باید به دو گونه آگاهی مجهز و به دو فضیلت آراسته شوند: خوش خلقی و تحمل بد اخلاقی.

۱. خوش اخلاقی

خوش اخلاقی، بیش از این‌که موهبتی باشد، اکتسابی است و هر کسی می‌تواند خود را به زینت اخلاق نیکو آراسته کند. بنابراین، اولین چیزی که هر همسری، چه زن چه مرد، باید کسب کند، خوش اخلاقی است. پس نخست باید ارزش خوش اخلاقی و زشتی بد اخلاقی را بداند. از میان همه ستایش‌های خوش اخلاقی، به ذکر دو نکته بسنده می‌کنیم:

نخست آن‌که خوش اخلاقی، جزء ایمان و تکلیف شرعی است. امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّ أَكْمَلَ الْمُؤْمِنِينَ إِيمَانًا أَحْسَنُهُمْ خُلُقًا»^۱ از میان اهل ایمان، ایمان کسی کامل‌تر است که اخلاقش بهتر است.»

دیگر آن‌که به اعتقاد یک مسلمان، حُسن خلق است که انسان را به بهشت می‌برد؛ چون رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «حُسن خلق، درختی است در بهشت، و انسان خوش اخلاق، به شاخه‌ای از این درخت آویخته. پس حتماً او را به بهشت می‌برد. بد اخلاقی، درختی است در جهنم و آدم بد اخلاق، به شاخه‌ای از این درخت آویخته. پس لاجرم او را به سوی آتش می‌کشد.»^۲

در دنیا نیز هرکس بخواهد در جامعه زندگی کند، باید خوش اخلاق باشد. به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «اگر انسان بداند چه فوایدی در حُسن خلق نهفته است، می‌داند که به آن محتاج است.»^۳ بنابراین، خوشبختی دنیا و آخرت انسان، به خوش اخلاقی بستگی دارد.

۱. الکافی، ج ۲، ص ۹۹.

۲. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۹۳.

۳. همان، ج ۱۰، ص ۳۶۹.

در برابر این همه ستایش که از خوش اخلاقی بیان شده، بد اخلاقی مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته است. بر اساس احادیث، انسان بد اخلاق، پیش و بیش از هر کس، به خود زیان می‌رساند. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «مَنْ سَاءَ خُلُقُهُ، عَذَّبَ نَفْسَهُ؛^۱ کسی که اخلاقش بد باشد، خودش را عذاب می‌دهد.» امیر مؤمنان علیه السلام می‌فرماید: «سُوءُ الْخُلُقِ نَكَدُ الْعَيْشِ وَ عَذَابُ النَّفْسِ؛^۲ بد اخلاقی، موجب تنگی زندگی و عذاب جان آدمی است.»

۱۶. تحمل بد اخلاقی

خوش اخلاقی، در محیط خانواده لازم است؛ ولی کافی نیست. در خانواده علاوه بر خوش اخلاقی، زن و شوهر باید از مهارت تحمل بد اخلاقی برخوردار باشند؛ چون اولاً، ممکن است همسر، با وجود همه این سفارش‌ها، خوش اخلاق نباشد و ثانیاً، هر انسان خوش اخلاقی ممکن است بر اثر هیجانات نفسانی گاهی بد اخلاقی کند. بنابراین، زن و مرد، نه تنها به طور یکسان موظف به خوش اخلاقی می‌باشند، بلکه موظف‌اند بدخلقی همسر خود را نیز تحمل کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «هر مردی که بدخلقی همسرش را تحمل کند، خداوند پاداشی به او می‌دهد؛ همانند پاداشی که به ایوب به جهت گرفتاری‌اش داد. و هر زنی که بدخلقی شوهرش را تحمل کند، خداوند پاداشی همانند پاداش آسیه دختر مزاحم (همسر فرعون) به او می‌دهد.»^۳

به این نکته نیز باید توجه داشت که تحمل سختی اگر انتخابگرانه و با هدفی مشخص و مخصوصاً متعالی باشد، آسیبی در پی ندارد؛ بر خلاف وقتی که ناگزیر و از سر اجباری است.

با وجود آن‌که زن و مرد هر دو در حفظ خانواده مسئول‌اند، به نظر می‌رسد در مراعات اخلاق خوش شوهر به عنوان مدیر خانواده سنگین‌تر از زن باشد. به همین دلیل، مراعات خوش اخلاقی بیش از زنان به مردان سفارش شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «ایمان کسی کامل‌تر است که خوش اخلاق‌تر و با خانواده‌اش مهربان‌تر باشد و من از همه شما با خانواده‌ام مهربان‌ترم.»^۴

۱. الکافی، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲. لیلی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، ص ۲۸۵.

۳. مکارم الاخلاق، ص ۲۱۳؛ بحار الأنوار، ج ۱۰۰، ص ۲۴۷.

۴. صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۳۶.

و فرمود: «در روز قیامت کسی به من نزدیکتر است که اخلاقش نیکوتر و خود برای خانواده‌اش بهتر باشد.»^۱

در روایتی از امام صادق علیه السلام آمده است: وقتی سعد بن معاذ از دنیا رفت، رسول خدا صلی الله علیه و آله دستور داد او را غسل دهند و کفن کنند و خود با پای برهنه و بدون عبا در تشییع او شرکت کرد، گاهی طرف راست جنازه را به دوش می‌گرفت و گاهی طرف چپ را، تا این‌که به کنار قبر رسیدند. حضرت خود وارد قبر شد، جسد سعد را در قبر نهاد و با دست خود سنگ لحد را چید و آن را محکم و هموار کرد، مادر سعد که این همه مهربانی و توجه را از رسول خدا مشاهده کرد، با صدای بلند گفت: ای سعد! بهشت گوارایت باد. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: در کاری که به دست خدا است، قاطعانه سخن مگو. سعد اینک به فشار قبر مبتلا است.

پس از بازگشت از قبرستان، اصحاب به حضرت عرض کردند: شما به جنازه سعد، بسیار احترام کردید و با او رفتاری ویژه داشتید که پیش از این با هیچ‌کس نداشتید. فرمود: آنچه من انجام دادم، به پیروی از فرشتگان و جبرئیل بود که در این تشییع حضور داشتند. عرض کردند: پس چگونه فرمودید: دچار فشار قبر شده است؟ فرمود: زیرا سعد با اهل خانه‌اش بداخلاق بود.^۲

د. خساست

یکی از عوامل سردی رابطه بین زن و شوهر، خساست و سخت‌گیری در امر معاش است. کسی که با وجود توانایی مالی، زندگی مرفه را از خانواده خود دریغ می‌کند، نمی‌تواند از همسر و حتی فرزندان خویش انتظار صمیمیت داشته باشد. از طرفی، چنین کسانی خود هم به دنبال رابطه صمیمی نیستند و ترجیح می‌دهند در خلوت خود، به اموال و راه‌های فزونی آن بیندیشند.

برای مقابله با این صفت ناپسند، هر یک از زوجین خصوصاً آن‌که هزینه خانواده را تأمین می‌کند، باید از وظیفه خویش در قبال خانواده باخبر باشد. در این باب، از سوی پیشوایان معصوم سفارش‌های سازنده‌ای شده است. اگر کسی پنج قرص نان یا پنج

۱. بحار الأنوار، ج ۶۸، ص ۳۸۷.

۲. همان، ج ۷۳، ص ۲۹۸.

دینار یا پنج درهم در دست داشته باشد و بخواهد آن‌ها را خرج کند، بهترین راه خرج کردن این است که برای پدر و مادرش هزینه کند، سپس برای خودش و خانواده‌اش، سوم برای خویشان نیازمندش، چهارم برای همسایگان فقیرش و پنجم که پاداشش از همه کم‌تر است، در راه خدا بدهد.^۱

هـ ناراستی

ناراستی، عنوان عامی است که رفتارهای بسیاری مثل دروغ‌گویی و پنهان‌کاری را شامل می‌شود. بدون شک، هر یک از رفتارهای مذکور می‌تواند سبب سردی و دل‌مردگی خانواده گردند.

برای پیشگیری از این آفت، باید رفتار خودمان را اصلاح کنیم. منظور از اصلاح رفتار این است که هر یک از زوجین تلاش کنند این گونه رفتارها را از فهرست برخوردهای خود حد اقل در محیط خانواده حذف کنند؛ دروغ نگویند و پنهان‌کاری نکنند.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: «چه بد انسانی است آن که دو رو و دو زبان دارد؛ برادرش را در حضور او ثنا می‌گوید و در غیابش می‌خورد.»^۲

درمان عمومی طلاق عاطفی

طلاق عاطفی، عارضه‌ای است که علل و اسباب فراوانی دارد. از این رو، باید با علل آن مبارزه نمود و آن را درمان کرد. برخی از اصول و راه‌های درمان این مشکل عبارت‌اند از:

۱. پذیرش ملاک

هر رابطه‌ای در صورتی به خوشی تداوم پیدا می‌کند که بر مبنایی صحیح استوار باشد. بدون در دست داشتن ملاک درست، هیچ رابطه‌ای دوام پیدا نمی‌کند. بهترین ملاک برای رابطه زناشویی، شرع مقدس اسلام است. اگر ما در زندگی خانوادگی به

۱. الکافی، ج ۵، ص ۶۶.

۲. همان، ج ۲، ص ۳۴۳.

معیارهای دینی رضایت دهیم، بسیاری از اختلافات و سوء تفاهم‌ها درمان می‌شود. بنابراین، از همسر خود همان را بخواهیم که دین از او خواسته است.

۲. گفتگو محوری

سکوت، برای بیان مقصود انسان؛ ابزار خوبی نیست، به خصوص وقتی با قهر همراه باشد. خداوند متعال برای بیان مقصود، به انسان زبان و هنر سخن گفتن را عطا کرده و آداب سخن را به او آموخته است. بنابراین، هر مشکلی در خانواده باید مقدمه‌ای باشد برای گفتگوی صمیمی همسران؛ نه بهانه‌ای برای قهر و دوری جستن.

۳. اعتراف به اشتباهات خویش

مشکلات خانوادگی، به‌ندرت محصول اشتباهات یک طرف است. جنس مشکلات خانوادگی، از تعامل نادرست ساخته می‌شود. بنابراین، هر یک از زوجین، سهمی هرچند کوچک در بروز مشکل دارند. گفتگوی بین زوجین برای حل مشکلات، در صورتی نتیجه می‌دهد که هر دو طرف صادقانه به اشتباهات خود اعتراف کنند.

۴. انصاف

انصاف، از اصول مهم ارتباطات است. این امر در رفتار منصفانه و توأم با محبت نسبت به دیگران به وجود می‌آید. امام جواد علیه السلام می‌فرماید: «سه خصلت است که موجب تحکیم و تدارم محبت می‌شود: ... و مراعات انصاف در معاشرت با مردم.»^۱ امیر مؤمنان می‌فرماید: «محبت، به اندازه انصاف ریشه می‌زند.»^۲ و نیز می‌فرماید: «الْإِنصَافُ يَسْتَدِيرُ الْمَحَبَّةَ؛^۳ انصاف، محبت را تداوم می‌بخشد.»

۵. حسن ظن

از اصول مبنایی ارتباطات، حسن ظن است. اگر کسی به همسر خود گمان نیکو نبرد و همه رفتارهای او را با اهداف نادرست تفسیر کند، به هیچ صورتی با او به تفاهم

۱. اربلی، ابوالفتح، کشف الغمة، ج ۳، ص ۱۴۱؛ مالکی، ابن صباغ، الفصول المهمة، ج ۲، ص ۱۰۵۵.

۲. عیون الحکم و المواعظ، ص ۳۲۷.

۳. همان، ص ۴۴.

نمی‌رسد. امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «به برادرانتان گمان خوش برید، تا صفای قلب را بهره بگیرید.»^۱

۶. عیب پوشی

اصل دیگری که ارتباطات انسانی بر آن استوار است، عیب‌پوشی است. مراعات این اصل در محیط خانواده، ضرورتی مضاعف دارد. در صورتی که انسان عیوب همسر خود را آشکار و دیگران را از آن آگاه کند، نمی‌تواند با او به تفاهم برسد. عیب‌پوشی، طرف مقابل را از خطر سقوط می‌رهاند. به همین دلیل، رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «کسی که عیب مسلمانی را بیوشاند، چنان است که مرده‌ای را زنده کرده باشد.»^۲

منابع:

۱. ابن ابی جمهور احسائی، عوالی اللثالی، انتشارات سید الشهداء، قم اول، ۱۴۰۳ق.
۲. ابن حجر، عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه عادل احمد عبد الموجود و علی محمد معوض، دارالکتب العلمیه، اول، بیروت، ۱۴۱۵ق.
۳. ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، سوم، قم، ۱۳۶۳ش / ۱۴۰۴ق.
۴. ابن صباغ مالکی، علی بن احمد، الفصول المهمه فی معرفه الائمه، تحقیق سامی الغریری، داراحدیث، اول، قم، ۱۴۲۲ق.
۵. اربلی، ابوالفتح، کشف الغمه، دارالاضواء، دوم، بیروت، ۱۴۰۵ق / ۱۹۸۵م.
۶. حر عاملی، محمد بن حسن، وسائل الشیعه، مؤسسه آل البيت، اول، بیروت، ۱۴۱۳ق.
۷. حسین بن سعید کوفی، کتاب المؤمن، تحقیق و نشر مدرسه الامام المهدی، قم، اول، ۱۴۰۴ق.
۸. حمیری، عبدالله بن جعفر، قرب الاسناد، تحقیق و نشر مؤسسه آل البيت، قم، اول، ۱۴۱۳ق.
۹. دانیو، آندره مورالی، جامعه شناسی روابط جنسی، ترجمه حسن پویان، انتشارات توس، اول، تهران، ۱۳۸۳.
۱۰. سیوطی، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر، الجامع الصغیر، دارالفکر، اول،

۱. مستدرک الوسائل، ج ۹، ص ۱۴۵.

۲. سیوطی، جلال الدین، الجامع الصغیر، ج ۲، ص ۶۰۹؛ عسقلانی، ابن حجر، الاصابه، ج ۳، ص ۲۹۵.

بیروت، ۱۴۱۰ق

۱۱. -----، جلال الدین عبدالرحمان بن ابی بکر، الدر المثنور، دار المعرفة

بیروت، بی تا.

۱۲. صدوق، امالی، تحقیق: قسم الدراسات الاسلامیه، مؤسسه البعثه، قم، اول ۱۴۱۷ ق.

۱۳. صدوق، خصال، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، ششم، قم، ۱۴۲۴ ق.

۱۴. صدوق، عیون اخبار الرضا، تصحیح حسین اعلمی، مؤسسه اعلمی، بیروت، ۱۴۰۴

ق، ۱۹۸۴ م.

۱۵. صدوق، من لا یحضره الفقیه، تحقیق: علی اکبر غفاری، جامعه مدرسین، قم، دوم

۱۴۰۴.

۱۶. طباطبائی، محمد حسین، المیزان، مؤسسه الاعلمی، بیروت، ۱۴۱۷ق / ۱۹۹۷م.

۱۷. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، منشورات الشریف الرضی، ششم،

بی جا، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲م.

۱۸. طوسی، محمد بن حسن، تهذیب الاحکام، تحقیق سید حسن موسوی خرسان،

دارالکتب الاسلامیه، سوم، تهران، ۱۳۶۴ش.

۱۹. فتال، نیشابوری، محمد بن الفتال، روضه الواعظین، تحقیق: سید محمد مهدی و

سید حسن خرسان، منشورات الرضی، قم، بی تا.

۲۰. فیض کاشانی، ملامحسن، محجه البیضاء، تصحیح: علی اکبر غفاری، جامعه

مدرسین، قم، بی تا.

۲۱. کلینی، محمد بن یعقوب کافی، تحقیق: علی اکبر غفاری، دارالکتب الاسلامیه، تهران،

سوم، ۱۳۸۸ق.

۲۲. لیبی واسطی، علی بن محمد، عیون الحکم و المواعظ، تحقیق: حسین حسینی

بیرجندی، دار الحدیث، قم، اول، ۱۳۷۶ش.

۲۳. مجلسی، محمد باقر، بحار الانوار، تصحیح: محمد باقر بهبودی، المكتبة الاسلامیه،

سوم، تهران، ۱۳۷۴ش.

۲۴. ورام بن ابی فراس مسعود بن عیسی، مجموعه ورام.

۲۵. نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل البيت، دوم، بیروت ۱۴۰۹ق.

۲۶. مغربی، قاضی نعمان، دعائم الاسلام، تحقیق: آصف بن علی اصغر فیضی، دارالمعارف،

قاهره، ۱۳۸۳ق/۱۹۶۳م. ۵. مظفر، محمد رضا، المنطق، مطبعه النعمان، نجف، ۱۳۸۸ق.

جوانی و جایگاه آن در تربیت اسلامی

حسین احمدی منش*

اشاره

دوران جوانی، از مهم‌ترین و در عین حال، پیچیده‌ترین مراحل زندگی است؛ به طوری که هیچ یک از متخصصان امر تعلیم و تربیت، ادعای دست‌یابی به همه مسائل و اسرار آن را ندارند. تنوع احوال، دگرگونی‌های رفتار، خواسته‌ها، موضع‌گیری‌ها، یا حساسیت‌ها موجب گردیده که روان‌شناسان، این مرحله از حیات را «مرحله بحرانی» معرفی کنند. از طرفی، این دوران با توجه به قدرت و نیروی جوان، از بزرگ‌ترین فرصت‌ها و نعمت‌های خداوندی است که در سایه تربیت صحیح می‌تواند خیر و سعادت جوان و جامعه را تأمین نماید.

تعریف جوانی

جوان، در لغت به معنای برنا، تازه، نو و چیزی است که از عمر آن چندان نگذشته باشد. هر چیز که از عمر آن چندان نگذشته باشد، آن را شاب، فتی، حدث و مقابل پیری می‌نامند. از آرای لغت‌شناسان بر می‌آید که جوانی دوره میان کودکی و پیری است. در آیات قرآن مجید، ۱۰ بار به «جوان» اشاره شده که در همه آن‌ها کلمه «فتی» و مشتقات آن (به معنای جوانمرد) به کار رفته است. این تعبیر نشان می‌دهد «جوان» در فرهنگ قرآن «جوانمرد» است و باید اصول جوانمردی، یعنی: پاکی، گذشت، شهامت و رشادت را رعایت کند. در روایات، برای جوان، واژه‌هایی مانند: «الشباب، الشاب، الشبان^۱ و الفتاء^۲»^۳ به کار رفته است. در مطالعه‌ای که سازمان ملل متحد تحت عنوان

* کارشناسی ارشد جامعه‌شناسی، پژوهشگر پژوهشگاه فرهنگ و علوم اسلامی.

۱. تاج العروس، ج ۲، ص ۹۲، ذیل واژه «شب».

۲. ابن منظور، لسان العرب، ج ۷، ص ۱۱، واژه‌های: «الشباب» و «الفتاء».

۳. لسان العرب، ج ۳، ص ۷۵، «حدائة السن»؛ العین، ج ۳، ص ۱۷۷.

«وضعیت جهانی جوانان در دهه‌ی ۱۹۹۰» انجام داده است، این تعریف از جوانان را ارائه داده است: «جوانی مرحله‌ای انتقالی از علایق و آسیب‌پذیری‌های کودکی به حقوق و وظایف بزرگ‌سالی است.»

سن جوانی

درباره محدودده دوره سن جوانان، دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. برخی سنین بین ۱۳ تا ۲۵ و عده‌ای نیز ۲۰ تا ۴۰ سالگی و یا ۱۸ تا ۲۵ را سن جوانی می‌دانند.^۱ شورای عالی جوانان در کشور ما سن ۱۵ تا ۲۹ را رسماً سن جوانی تعیین کرده است؛ اما در کشورهای دیگر، این دامنه متفاوت است. به عنوان نمونه، در آفریقای جنوبی ۱۴ تا ۳۵ سال، در استرالیا ۱۵ تا ۲۵ سال، در چین ۱۴ تا ۲۸ سال و در مالزی ۱۵ تا ۴۰ سال این دامنه را تشکیل می‌دهد.

برای تعیین دامنه سن جوانی، رویکردهای متفاوتی وجود دارد. بر اساس رویکرد مذهبی، جوان کسی است که دوران خردسالی را گذرانده و با بلوغ جسمانی از برخی حقوق فطری و شرعی مانند: حق تسلط بر اموال، ازدواج، طلاق، خرید و فروش برخوردار شده است که در دوران کودکی امکان تحقق آن وجود نداشته است.

در رویکرد زیست‌شناختی و به تبع آن، علوم زیستی و پزشکی، با معیارهایی نظیر: وضعیت جسمانی، قدرت بدنی، سیستم عصب‌شناختی و ساختار مغز، عملکرد غدد درون‌ریز، وضعیت کودکی تا کهولت تعیین می‌گردد.

در رویکرد جامعه‌شناسی، جوانی یک فرایند و سازه اجتماعی است که با وقایع هنجاری همانند: ازدواج، فرزندآوری یا اشتغال تعریف می‌شود. در رویکرد حقوقی - مدنی اشخاص یا نابالغ و صغیرند و یا مرحله بلوغ اجتماعی را پشت سر گذاشته و به سن قانونی هجده رسیده‌اند. در این رویکرد، جوان به نام «جوان بزرگ‌سال» خوانده می‌شود.

۱. قائمی، علی، شناخت، هدایت و تربیت نوجوانان و جوانان، ص ۱۱؛ محمدرضا اشرفی، جوان و بحران هویت،

اهمیت دوران جوانی

بزرگ‌ترین سرمایه هر کشور، نیروی انسانی آن است که مهم‌ترین بخش آن را می‌توان در نسل جوان یافت.^۱

ایام جوانی، دوران درخشندگی و فروغ زندگی، سرور و شادمانی، قوت و قدرت، نشاط، امید و کار و کوشش و شور و هیجان است. یکی از بزرگ‌ترین سرمایه‌های هر جامعه، نسل جوان آن است که با قدرت و نیروی جوانی خود فرازهای سخت را بپیماید و بر مشکلات فایق آید. جوانی، مرحله توانایی و نیرومندی ایام زندگی است که از دو طرف به ضعف و ناتوانی پیچیده شده است. چنانچه قرآن کریم می‌فرماید: «اللَّهُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَشِبَّهًا يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ وَهُوَ الْعَلِيمُ الْقَدِيرُ»^۲ خدا است آن کس که ابتدا شما را ناتوان آفرید؛ آن‌گاه پس از ناتوانی، توانایی بخشید. سپس بعد از نیرومندی، ناتوانی و پیری داد. هرچه بخواهید می‌آفریند و هم او است دانای توانا.»

در این آیه مبارکه، دوران زندگی بشر در سه مرحله خلاصه شده است: ۱. مرحله کودکی و ضعف؛ ۲. مرحله جوانی و نیرومندی؛ ۳. مرحله پیری و ناتوانی.

اهمیت این دوران به گونه‌ای است که دین مبین اسلام همواره به شکل‌های مختلف بر استفاده بهینه از این مقطع عمر، تأکید نموده است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خطاب به ابوذر غفاری می‌فرماید: «يَا أَبَا ذَرٍّ اغْتَنِمِ شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ»^۳ ای ابوذر از جوانی خویش قبل از فرارسیدن دوران پیری استفاده کن.» آری، پیری دوران بهره‌مندی از اندوخته‌های جوانی است؛ چرا که توان و استعداد و ذوق و عشق و شور و حال، همه و همه اوج آن، در جوانی است. امام خمینی رَحِمَهُ اللهُ می‌فرماید: «اسلام آن قدر که به تهذیب این بچه‌های ما و بودن‌های ما کوشش دارد، به هیچ چیز کوشش ندارد.»^۴ در جای دیگر می‌گوید: «تا جوانی در دست توست، کوشش کن در عمل و تهذیب قلب و در شکستن اقبال و رفع

۱. محمدتقی فلسفی، جوان از نظر افکار و تمایل، ج ۱، ص ۵۷.

۲. روم، آیه ۵۴.

۳. مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷۵.

۴. خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، ج ۱۴، ص ۱۱۳.

حجاب، که هزاران جوان که به افق ملکوت نزدیک ترند موفق می‌شوند و یک پیر موفق نمی‌شود.^۱

متأسفانه، شرایط فوق العاده و فرصت استثنایی دوران جوانی کوتاه و زودگذر است و بلبل جوانی روزی از شاخسار عمر خواهد پرید. تا هست قدرش را بدانیم و آن را یک سرمایه شماریم. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «شَيْئَانِ لَيَعْرِفُ فَضْلَهُمَا إِلَّا مَنْ فَقَدَهُمَا: الشَّبَابُ وَالْعَاقِبَةُ»^۲؛ دو چیز است که قدر و قیمت‌شان را نمی‌شناسد؛ مگر کسی که آن دو را از دست داده باشد: جوانی و تندرستی.

سعدی با الهام از سخنان بزرگان می‌گوید:

جواناره طاعت امروز گیر که فردا جوانی نیاید ز پیر
قضا روزگاری ز من در ربود که هر روزش از پی شب قدر بود
من آن روز را قدر نشناختم بدانستم اکنون که درباختم
یکی از مزایا و سرمایه‌های پرارزش نسل جوان، زیبایی و طراوت دوران جوانی است. با فرارسیدن جوانی، نه تنها بدن نیرومند و قوی می‌شود، بلکه عواطف و احساسات نیز شکوفا می‌گردد. شکوه جوانی، به منزله زینت گران‌بها و پرفروغی است که به صاحبش زیبایی و جمال می‌بخشد.

جوانان، دارای روحی پاک و قلبی لطیف و زلال هستند. با آغاز دوران جوانی، میل به جمال روحانی و معنویات، خود به خود در باطن جوانان بیدار می‌شود و علاقه به زیبایی‌های معنوی، همانند تمایل به آراستن ظاهری در ضمیر آنان شکوفا می‌گردد. جوانان به طور طبیعی، به جوانمردی و فضیلت‌های اخلاقی و صفت‌های ممتاز انسانی متمایل‌اند. آنان به طور فطری، شیفته راستگویی، درستکاری، وفای به عهد، امانتداری، عزت نفس، خدمت به مردم و فداکاری هستند و از دروغ‌گویی و نادرستی و عهدشکنی و خیانت متنفرند و از مشاهده گفتار و رفتار نادرست دیگران، خشمگین می‌شوند. یکی از گنجینه‌های گرانقدر جوانی، برخورداری جوانان از عواطف و احساسات پرشور است. در سایه چنین احساساتی، استعداد‌های طبیعی موجود در نهاد آدمی به

۱. همان، ج ۲۲، ص ۳۴۴.

۲. آمدی، عبدالواحد، غررالحکم و دررالکلم، ج ۴، ص ۱۸۳.

فعلیت می‌رسد و جوانان را به حرکت و فعالیت وامی‌دارد و ارزش‌های باطنی، یکی پس از دیگری آشکار می‌گردد. جوانان به طور طبیعی و فطری، خواهان معرفت و شناخت الهی و سجایای اخلاقی هستند. همه این امتیازات، باعث شده است که جوانی و نشاط و بالندگی را، نعمت بزرگ پروردگار بدانیم. بر این اساس، در روز قیامت از این نعمت سؤال می‌شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: در قیامت هیچ یک از بندگان، قدم از قدم بر نمی‌دارند تا از وی چهار سؤال شود؛ از عمرش که آن را در چه راه به کار انداخته و چگونه فانی کرده است، از جوانی‌اش که آن را در چه راهی پایان داده است، از اموالش که از چه راهی به دست آورده و در چه راهی خرج کرده است و از حب و دوستی با اهل بیت علیهم السلام از وی سؤال می‌شود.^۱ در این حدیث، حضرت در کنار ایام عمر، به طور جداگانه از جوانی نام برده‌اند که ارزش اختصاصی جوانی را می‌رساند.

مسئولیت‌دهی به جوان در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله

بزرگان دین، همواره به جوانان توجه ویژه‌ای داشته‌اند؛ به طوری که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برای انجام برخی مسئولیت‌های مهم، جوانان شایسته‌ای را انتخاب می‌نمود و مدیریت امور حساس اجتماعی را بر عهده آنان؛ می‌نهاد به گونه‌ای که پافشاری‌ها و اصرارهای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در پشتیبانی از جوانان لایق و تثبیت مقام آنان، اثری عمیق در افکار مسلمانان و جلب توجه بیشتر آنان به جوانان گذارد. در متون و منابع تاریخی و روایی، به مواردی از آن‌ها اشاره شده است؛ از جمله:

۱. نخستین نماینده پیامبر صلی الله علیه و آله

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله از میان همه مسلمانان آن روز، مُصعب بن عُمیر را که جوانی کم سن و سال و از حافظان و قاریان قرآن بود، برای تعلیم قرآن به مدینه گسیل داشت. او هر روز از خانه بیرون می‌رفت و به خانه‌ها و قبایل انصار مراجعه می‌کرد و ایشان را به پذیرش اسلام دعوت می‌کرد و برای آنان قرآن می‌خواند.^۲

۱. بحار الأنوار، ج ۷۴، ص ۷۵.

۲. ابن هشام، السیرة النبویه، ج ۱، ص ۴۳۴.

۲. نخستین فرماندار مکه^۱

پیامبر خدا ﷺ بعد از فتح مکه، در میان همه یاران، جوان بیست و یک ساله‌ای را به نام «عَتَّاب بن اسید»، برای اداره مکه برگزید^۲ و درباره اهمیت این مسئولیت، خطاب به او فرمود: «ای عَتَّاب! می‌دانی تو را بر چه کسانی گماشتم؟ تو را بر مردمان [شهر] خدای بلند مرتبه گماشتم و اگر برای آنان بهتر از تو سراغ داشتم، او را بر ایشان می‌گماشتم.»^۳ بدیهی است که انتصاب جوانی بیست و یک ساله به فرمانداری مکه، موجب رنجش خاطر و آزرده‌گی بزرگان مکه می‌شد. پیامبر خدا ﷺ، برای پیشگیری از اعتراض آنان، خطاب به مردم مکه نوشت: «کسی در نافرمانی از او، به کمی سنش استدلال نکند؛ زیرا بزرگ‌تر، شایسته‌تر نیست؛ بلکه شایسته‌تر، بزرگ‌تر است.»^۴

۳. فرمانده نبرد با رومیان

پیامبر خدا ﷺ در واپسین روزهای عمر شریفش، فرمان آماده شدن مردم برای جنگ با روم را صادر نمود و دستور داد که مسلمانان به سرعت جهت این امر آماده شوند. آن حضرت ﷺ اسامه پسر زید را که سنش کمتر از ۲۰ سال بود، به فرماندهی این لشکر برگزید.^۵

ویژگی‌های جوانی

دوره جوانی، ویژگی‌هایی دارد که جوان را برای تربیت و خودسازی مهیا می‌سازد. برخی از این ویژگی‌ها عبارتند از:

۱. حق طلبی و فضیلت‌خواهی

جوانان بر اساس فطرت پاک انسانی، به ندای حق و فضایل اخلاقی گرایش دارند و همیشه خواستار جهانی هستند که حق و فضیلت انسانی در آن حاکم باشد. جوانان تا

۱. ابن اثیر، اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۷۸؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابة فی تمییز الصحابة، ج ۵ - ۶، ص ۱۰۰.

۲. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۴۴۰.

۳. اسد الغابه، ج ۳، ص ۴۵۲.

۴. بحار الأنوار، ج ۲۱، ص ۱۲۲.

۵. السیرة النبویه، ج ۲، ص ۶۴۱ - ۶۴۲.

زمانی که روح پاکشان به گناهان آلوده نگشته است، همواره در پی رسیدن به فضایل انسانی‌اند و برای رسیدن به حق تلاش می‌کنند و سختی‌ها برای رسیدن به حق برای آنان معنا ندارد؛ زیرا هدفشان فقط رسیدن به حق است. طبق فرمایش امام علی (ع): «مَنْ جَعَلَ الْحَقَّ مُطْلَبَةً لَّانَ لَهُ الشَّدِيدُ وَ قَرُبَ عَلَيْهِ الْبَعِيدُ»^۱ آن کس که مطلوب و مقصودش حق باشد سختی بر او آسان می‌گردد و دور برای او نزدیک می‌شود.

۲. دین‌گرایی

گرایش به دین، در دوره جوانی بیش از دوران دیگر بروز می‌کند. علاقه به دین، بخشی از گرایش‌های معنوی جوان است. جوان در جستجوی معنویت و کمال‌جویی است و چون دین این گرایش را به بهترین وجه پاسخ می‌دهد، جوان تمایل بسیاری به امور معنوی و دینی دارد. دین، جوانان را با کمال‌ها و زیبایی‌های واقعی آشنا می‌سازد و روح ظریف و لطیف آنان را به کامل‌ترین موجود هستی که خالق موجودات است، پیوند می‌دهد. به علاوه، در پرتو این آشنایی و ارتباط است که جوان هویت و جایگاه واقعی خویش را درمی‌یابد. از این رو است که در قرآن و روایات، اشتیاق، دلبستگی و دلدادگی جوانان به امور معنوی و دینی، که گاه از آن به «خیر» تعبیر شده است، بسیار بیشتر از بزرگسالان به چشم می‌خورد.

قرآن کریم در داستان حضرت موسی (ع) به این نکته تصریح کرده است که این «جوانان» قوم موسی بودند که به او ایمان آوردند و با وجود خوف و ترسی که از فتنه‌های فرعون و نیروهایش وجود داشت، دلدادگی شریعت موسی (ع) شدند: «فَمَا آمَنَ لِمُوسَى إِلَّا ذُرِّيَّةٌ مِنْ قَوْمِهِ عَلَى خَوْفٍ مِنْ فِرْعَوْنَ وَمَلَئِهِمْ أَنْ يَفْتِنَهُمْ وَإِنَّ فِرْعَوْنَ لَعَالٍ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّهُ لَمِنَ الْمُسْرِفِينَ»^۲ سرانجام کسی به موسی ایمان نیاورد، مگر فرزندان از قوم وی؛ در حالی که بیم داشتند که مبدا فرعون و سران آن‌ها ایشان را آزار رسانند...». از این آیه شریفه دو نکته برداشت می‌شود: اولاً، جوانان و فرزندان، از پیشگامان در قبول دین بودند. ثانیاً، جوانان با وجود ترس از شکنجه که از عواقب قبول دین بود، باز هم حاضر نشدند از دین دست بردارند.

۱. غررالحکم، ج ۵، ص ۳۹۲.

۲. یونس، آیه ۸۳.

مطالعه تاریخ اسلام نشان می‌دهد که بیشتر یاران باوفا، مقاوم و صبور پیامبر ﷺ و ائمه اطهار علیهم‌السلام را همین قشر جوانان تشکیل می‌داده است. مصعب بن عمیر، جوانی از اشراف‌زادگان مکه بود که از ویژگی‌های اخلاقی خوبی برخوردار بود. وی چون به محضر پیامبر ﷺ شرفیاب شد، اسلام آورد؛ ولی به سبب آزارها و فشارهای دشمنان ایمان خود را آشکار نکرد. روزی عثمان بن طلحه او را در حال نماز خواندن مشاهده کرد. به مادر مصعب خبر داد که پسرش مسلمان شده است. مادر و بستگان مصعب، از این بابت خشمگین شدند و او را زندانی کردند؛ ولی او از ایمان خود دست برنداشت.^۱ روزی مصعب بن عمیر نزد پیامبر آمد و پوست قوچی بر تن داشت. پیامبر نگاهی به او کرد و فرمود: «بنگرید مردی را که خداوند دلش را نورانی کرده است. او را در حالی دیدم که پدر و مادرش به او بهترین غذاها را می‌خوراندند و بهترین پوشاک را بر تنش می‌کردند؛ ولی دوستی خدا و پیامبر او را به آنی (زندگی سخت) که می‌بینید، واداشت.»^۲

۳. رقت قلب

جوانان به طور طبیعی، کمتر از بزرگ‌ترها در تاریکی‌های روحی و قساوت قلبی غوطه‌ورند و غالباً دارای دلی روشن، قلبی پاک و روح و فکری جوان می‌باشند. به همین دلیل است که زودتر از بزرگ‌ترها به سوی حق و فضیلت رو می‌آورند. این خوی و خصلت نیکو است که مایه تمایل جوان به خیر و نیکی است. جوانان سرزمین‌های آماده و حاصل‌خیز برای افشاندن بذر ایمان و معنویت شمرده می‌شوند و بیش از دیگران، زمینه پذیرش ایمان و معنویت دارند. پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «اَوْصِيكُمْ بِالشُّبَّانِ خَيْرًا فَإِنَّهُمْ أَرْقُ أَفْئِدَةً إِنَّ اللَّهَ بَعَثَنِي بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَحَالَفَنِي الشُّبَّانُ وَخَالَفَنِي الشُّيُوخُ، ثُمَّ قَرَأَ «فَطَالَ عَلَيْهِمُ الْأَمَدُ فَقَسَتْ قُلُوبُهُمْ»؛^۳ شما را به نیکی با جوانان سفارش می‌کنم؛ چرا که آنان، دل‌های رقیق‌تری دارند. به‌راستی که خداوند مرا بشارت‌دهنده و هشداردهنده

۱. محمدی ری‌شهری، محمد، حکمت‌نامه جوان، ص ۴۳۰-۴۳۱.

۲. همان، ص ۴۳۱.

۳. قمی، شیخ عباس، سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۷۶.

برانگیخت. جوانان با من هم پیمان شدند و پیران با من به مخالفت برخاستند. آن‌گاه حضرت این آیه را خواندند: «و عمر آنان به درازا کشید و دل‌هایشان سخت گردید.»^۱ امام صادق علیه السلام در خصوص تفاوت برخورد حضرت یعقوب علیه السلام و حضرت یوسف علیه السلام با برادرانش پس از ندامت و طلب استغفار و این‌که یوسف بی‌درنگ، از خود گذشت نشان داد^۲ و یعقوب تنها وعده داد که در آینده برای آن‌ها طلب مغفرت خواهند کرد،^۳ فرمود: «لِأَنَّ قَلْبَ الشَّابِّ أَرْقٌ مِنْ قَلْبِ الشَّيْخِ؛^۴ بدان دلیل که دل جوان، نازک‌تر از دل پیر است.» و نیز آن حضرت در پاسخ به ابوجعفر احوال که از اندک بودن اجابت‌کنندگان دعوت به مکتب اهل بیت علیهم السلام شکایت داشت، فرمود: «عَلَيْكَ بِالْإِحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ؛^۵ باید به سراغ جوانان بروی، زیرا آن‌ها با شتاب بیشتر به هر امر خیری رو می‌آورند.»

۴. قابلیت و اثرپذیری

طبیعت انسانی در دوران جوانی، از قابلیت و توانایی بیشتری برخوردار است و از آن‌جایی که فکر و دل جوان، هنوز دچار دل‌مشغولی‌های روزگار و مسائل متنوع فردی و اجتماعی نگشته، از موقعیت بسیار مناسبی برای یادگیری بهره‌مند است و قلب و دل او، مانند زمین آماده کشت، هر دانه‌ای را پذیرفته و می‌پروراند. همین خصوصیت، باعث شده است که بزرگان دین بهترین زمان برای تربیت و خودسازی را، دوره جوانی بدانند. امام علی علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام می‌فرماید: «إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدَثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أُلْقِيَ فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلَتْهُ. فَبَادِرْتُكَ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُو قَلْبُكَ، وَيَسْتَعْلِلَ لُبُّكَ؛^۶ قلب نوجوان، مانند زمین خالی است که هرچه در آن بیفشانی، آن را می‌پذیرد. پس

۱. حدید، آیه ۲۰.

۲. یوسف، آیه ۹۱.

۳. یوسف، آیه ۹۸.

۴. سفینة البحار، ج ۷، ص ۳۴۳.

۵. الکافی، ج ۸، ص ۹۳.

۶. نهج البلاغه، نامه ۳۱.

پیش از آن‌که قلبت سخت شود و فکرت به امور دیگر مشغول گردد، به تعلیم و تربیت تو مبادرت کردم و همت خود را بر تربیت تو گذاشتم.»

عادات ناپسند، در دوران جوانی ریشه‌دار نشده است. از این رو، مبارزه با آن سهل و آسان است. جوانان باید از این امتیاز بزرگ به‌شایستگی استفاده کنند. امام خمینی علیه السلام بارها بر ضرورت اصلاح در ایام جوانی تأکید می‌کردند. ایشان در یکی از سخنرانی‌های خود فرمودند: «جهاد اکبر، جهادی است که انسان با نفس طاغوتی خودش انجام می‌دهد. شما جوان‌ها از حالا باید شروع کنید به این جهاد. نگذارید که قوای جوانی از دست‌تان برود. هرچه قوای جوانی از دست برود، ریشه‌های اخلاق فاسد در انسان زیادتر می‌شود و جهاد مشکل‌تر. جوان زود می‌تواند در این جهاد پیروز شود. پیر به این زودی نمی‌تواند. نگذارید اصلاح حال خودتان را از زمان جوانی به زمان پیری ببفتد.»^۱

استاد مطهری علیه السلام می‌گوید: «مولوی مثلی می‌آورد راجع به این‌که هرچه انسان بزرگ‌تر می‌شود، صفات او قوی‌تر و ریشه‌دارتر می‌گردد. می‌گوید: مردی خاری را در معبر مردم کاشت و مردم از این بوته خار در رنج بودند. او قول داد که سال دیگر آن را بکند و سال دیگر نیز کار را به سال بعد موکول کرد و سال‌های بعد نیز به همین ترتیب عمل کرد. از طرفی، درخت، سال به سال ریشه‌دارتر می‌شد و از طرف دیگر، خود او سال به سال ضعیف‌تر می‌گردید؛ یعنی میان رشد درخت و قوت او، نسبت معکوس برقرار بود. حالات انسان نیز مانند خاربن و خارکن است. روزبه‌روز صفات در انسان ریشه‌های عمیق‌تری پیدا می‌کند و اراده انسان را ضعیف‌تر می‌کند. قدرت یک جوان در اصلاح نفس خود، از یک پیر بیشتر است. خاربن در قوت و برخاستن خارکن در سستی و در کاستن.»^۲

باید جوانان عزیز این هشدار امام علی علیه السلام را جدی بگیرند که می‌فرماید: «غَالِبِ الشَّهْوَةِ قَبْلَ قُوَّةٍ ضَرَّأَوْتَهَا فَإِنَّهَا إِنْ قَوِيَتْ مَلَكَتْكَ وَاسْتَفَادَتْكَ وَكَمْ تَقْدِرُ عَلَى

۱. آیین انقلاب اسلامی، ص ۲۰۳.

۲. مطهری، مرتضی، تعلیم و تربیت در اسلام، ص ۷۹.

مُقَاوَمَتَهَا^۱ پیش از آن که تمایلات نفسانی به تجری و تندروی عادت کنند، با آن‌ها مقابله کن؛ زیرا اگر تمایلات در تجاوز و خودسری نیرومند شوند، فرمانروای تو خواهند شد و تو را به هرسو که بخواهند می‌برند و قدرت مقاومت در برابر آن‌ها را از دست خواهی داد.» مولوی می‌گوید:

زان که خوی بد بگشته است استوار مور شهوت شد ز عادت هم چو مار
 مار شهوت را بکش در ابتدا ورنه اینک گشت مارت اژدها^۲
 مواعظ تربیتی و آموزشی لقمان که در قرآن به عنوان الگوی تعامل بزرگسالان و پدران با فرزندان مطرح شده است، مربوط به فصل جوانی فرزند ایشان می‌شود؛ چه آن‌که بر اساس روایتی از امام صادق علیه السلام، لقمان خطاب به فرزندش می‌گوید: «يَا بُنَيَّ إِنَّ تَأْدِيبَ صَغِيرًا انْتَفَعَتْ بِهِ كَبِيرًا^۳ اگر در کوچکی و کم سن و سالی تربیت را بپذیری، در بزرگسالی از آن سود می‌بری.»

۵. فهم قوی

خودسازی، متوقف بر شناخت، ایمان و عمل است و آموختن در سنین پایین، آسان‌تر است. جوانان، قدرت درک آموزه‌ها و معارف دینی را دارند و در این سنین، توان عقلی لازم برای این مهم را پیدا کرده‌اند. به همین سبب، در روایات، تعلیم و تربیت دینی نوجوانان و جوانان و آموزش‌های دینی آنان، از مهم‌ترین وظایف مربیان و والدین دانسته شده است. تعلیم و تربیت در سنین جوانی، به دلیل تقاضا و خواست صریح سرشت دست‌نخورده جوان، هم ماندگار و زوال‌ناپذیرتر است و هم باعث مصونیت دین و آبروی او می‌شود. امام موسی بن جعفر علیه السلام از پدران‌ش نقل کرده است که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «مَنْ تَعَلَّمَ فِي شَبَابِهِ كَانَ بِمَنْزِلَةِ الرَّسْمِ فِي الْحَجَرِ وَمَنْ تَعَلَّمَ وَهُوَ كَبِيرٌ، كَانَ بِمَنْزِلَةِ الْكِتَابِ عَلَى وَجْهِ الْمَاءِ^۴ دانش فرا گرفته شده جوانی، چون نقاشی بر صفحه سنگ است و یادگیری در بزرگسالی، مثل نوشتن روی آب.» جوانی سرشار از

۱. غررالحکم و دررالکلم، ج ۲، ص ۳۹۲.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، ص ۳۲۷.

۳. فیض الاسلام، نهج البلاغه، نامه ۳۱.

۴. علی بن ابراهیم، تفسیر القمی، ج ۲، ص ۱۶۴.

خلاقیت و نوآوری است که اگر از قوه عاقله بهتر استفاده نماید، زمینه رشد و کمال او فراهم می‌گردد و این مطلب، مصداق همان آیه است که می‌فرماید: «... وَ هَبْنَاهُ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا...»^۱ امام علی علیه السلام می‌فرماید: «هرگاه در کاری که با آن مواجه شدی، نیازمند مشورت بودی، ابتدا با جوانان مشورت کن؛ زیرا به لحاظ ذهن، تیزتر و به لحاظ حدس و گمان، سریع‌ترند. سپس آن را بر میان‌سالان و کهن‌سالان عرضه کن تا بررسی کنند و بهترین رأی را برگزینند؛ زیرا آن‌ها تجربه بیشتری دارند.»^۲

آسیب‌های جوانی

جوانی به همان اندازه که می‌تواند فرصتی برای خودسازی باشد، می‌تواند تهدید نیز به شمار آید. از آن‌جا که جوان در عصر شکوفایی دوره و رشد سریع غرایز و احساسات قرار دارد، با آسیب‌ها و بحران‌هایی روبه‌رو است که اگر به موقع مورد شناسایی و کنترل قرار نگیرند، بهار جوانی به خزان تباهی و شکست تبدیل می‌گردد. آفت‌ها و آسیب‌های جوانی عبارت‌اند از:

۱. جهل و ناپختگی

کم‌آگاهی و کم‌تجربگی جوان، امری طبیعی است و به تعبیر امیر مؤمنان علیه السلام: «جَهْلُ الشَّبَابِ مَعْدُورٌ وَ عِلْمُهُ مَحْقُورٌ»^۳ جهالت جوان، توجیه‌پذیر و دانشش اندک است. همین کم‌آگاهی می‌تواند زمینه‌ساز تصمیمات عجولانه باشد. اگر جوان بخواهد دستمایه افراد سودجو نشود، باید در جستجوی علم و دانش باشد؛ همان‌گونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «بَا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ حَظُّنَا إِعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَ دِينِكُمْ بِالْعِلْمِ»^۴ ای گروه جوانان، شرف انسانی را با ادب محافظت نمایید و سرمایه گران‌بهای دین خود را با علم و دانش از دستبرد ناپاکان حفظ کنید.»

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۷.

۲. کشف، آیه ۱۰.

۳. غررالحکم، ج ۳، ص ۳۶۷.

۴. ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: «إِنَّ لِلَّهِ مَلَكًا يَنْزِلُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ فَيُنَادِي يَا أَبْنَاءَ الْعَشْرِينَ جِدُّوا وَاجْتَهِدُوا؛^۱ فرشته الهی هر شب به جوانان بیست ساله ندا می‌دهند و می‌گویند کوشش و تلاش کنید.» و برای نیل به کمال و سعادت آینده مجاهده نمایید.»

در این حدیث، پیامبر بزرگ اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بیست ساله‌ها را به همت و کوشش فرمان داده و به تلاش برای رسیدن به کمال دعوت می‌نماید. یکی از راه‌های رسیدن به کمال، علم‌آموزی است. پیشوایان دین، به جوانان توصیه نموده است تا بهتر با موانع و آسیب‌های دوران جوانی مبارزه کنند.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَام در مورد کلام خدای تعالی که فرمود: «أَوْلَمْ نَعْمَرْكُمْ مَا يَتَذَكَّرُ فِيهِ مَنْ تَذَكَّرُ؟^۲ آیا آن‌قدر شما را عمر نداده بودیم که پند گیرندگان پند گیرند؟»، فرمود: «تَوْبِيخٌ لِأَبْنِ ثَمَانِي عَشْرَةَ سَنَةً»^۳، این آیه، ملامت و سرزنش جوانان غافلی است که به هیچ‌جده سالگی رسیده‌اند و از فرصت جوانی خود استفاده نمی‌کنند.

۲. غرور و مستی

یکی دیگر از آفاتی که بر اثر رشد جسمی، احساس کاذب بی‌نیازی و طغیان غریزه خود دوستی در سنین جوانی خود را نشان می‌دهد، «غرور جوانی» است که قدرت منطق و خویشتن‌داری را از جوان می‌گیرد. از این رو، اولیای الهی از این دوره به دوره جنون و مستی تعبیر کرده‌اند. رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید: «الشَّبَابُ شُعْبَةٌ مِنَ الْجُنُونِ؛^۴ جوانی، شعبه‌ای از دیوانگی است.» احتمالاً منظور از مستی در این روایت، فریفتگی انسان است؛ به گونه‌ای که نتواند ضعف‌ها و آفت‌ها را ببیند.

۳. جاذبه‌های جنسی

یکی دیگر از آسیب‌هایی که از نظر روایات اسلامی شکوفایی جوانان را تهدید می‌کند، جاذبه‌های جنسی است. دوره جوانی، با بلوغ و ترشح هورمون‌های جنسی آغاز می‌شود. جاذبه جنسی که معلول ترشح این هورمون‌ها است، اگر در مسیر صحیح

۱. نوری، حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۲، ص ۱۵۷.

۲. فاطر، آیه ۳۷.

۳. شیخ صدوق، الخصال، ج ۱، ص ۵۰۹.

۴. بحار الأنوار، ج ۷۷، ص ۱۳۵.

هدایت نشود، می‌تواند آینده جوان و جامعه را با خطر جدی مواجه سازد. بر این اساس، امام صادق علیه السلام به زراره فرمودند: متأهل هستی: زراره گفت: خیر. امام فرمود: «كَيْفَ تَصْبِرُ وَأَنْتَ شَابٌّ؟^۱ در حالی که جوان هستی، چگونه در برابر گناه صبر می‌کنی؟» این تعبیر امام علیه السلام دلالت بر شدید بودن گزینه جنسی در جوان است؛ چرا که صبر، در برابر کارهای سخت و طاقت‌فرسا معنا دارد.

جوانان و ضرورت‌ها

این جمله‌ها را بسیار شنیده‌ایم که: «جوان، باید جوانی کند»، «جوانی کردن چاشنی زندگی جوان است و باید باشد» و یا «دنیا، دو روز است. پس باید در این دو روز دنیا خوش بود و از لذت‌های دنیایی، تا حدی توان و امکان استفاده کرد و به قول معروف: به هر چمن که رسیدی، گلی بچین و برو.»

اگر منظور از این جمله، تخلیه صحیح هیجان و حفظ روحیه و شادابی و طراوت جوانی باشد، کلام به جا و منطقی است؛ اما اگر مراد، مقید نبودن به حکم عقل و شرع و بی‌بندوباری باشد، قطعاً جمله ناصوابی است.

در یک نگاه کلی و گذرا، لازم می‌دانیم به بعضی از وظایف به عنوان مهم‌ترین «ضرورت‌ها»، در مسیر بهره‌برداری شایسته از دوره جوانی برای نیل به یک زندگی سالم و با نشاط و موفقیت‌آمیز اشاره کنیم؛ زیرا جوانان همواره بر سر دو راهی گزینه و وجدان اخلاقی یا احساسات و عقل قرار می‌گیرند و ناچارند یکی از آن دو را اختیار نمایند. در این مواقع است که آنان دچار دو دلی و تحیر می‌گردند و به سوی دو نقطه متضاد کشیده می‌شوند. از یک طرف، الهام و ندای وجدان اخلاقی و عقل، جوان را به سوی خود می‌خواند تا او را به راه فضیلت و شرف انسانی سوق دهد و از طرف دیگر، کشش نیرومند گزینه او را به جانب خود می‌کشد تا به ارضای خواهش‌های نفسانی و تمایلات ضد وجدانی وادارش سازد. یکی از مشکلات اساسی دوران جوانی، کنترل غرایز است؛ غرایزی که بر اثر رشد جوان کم‌کم طغیان می‌کند و همه وجود او را در دام خود، اسیر نموده و او را از هرگونه حرکت سازنده باز می‌دارد. آنچه در این راه به تربیت جوان مدد می‌رساند و برای جوانان ضرورت دارد، عبارت‌اند از:

۱. شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۴.

۱. تقویت روحیه تعبد

تقویت روحیه تعبد و بندگی، جوانان را در دایره عنایت ویژه الهی قرار می‌دهد و آنان را در برابر طغیان شهوت و غرایز مقاوم می‌سازد. بر این اساس، عبادت جوان، با ارزش‌ترین عبادت‌ها تلقی شده است. پیامبر ﷺ می‌فرماید: «فَضْلُ الشَّابِّ الْعَابِدِ الَّذِي يَعْبُدُ فِي صَبَاهُ عَلَى الشَّيْخِ الَّذِي يَعْبُدُ بَعْدَ مَا كَبُرَتْ سِنُهُ كَفَضْلِ الْمُرْسَلِينَ عَلَى سَائِرِ النَّاسِ»^۱ فضیلت و برتری جوانی که در نوجوانی به عبادت خدا، روی آورده است، در مقایسه با بزرگسالی که در سن بزرگی، به بندگی پرداخته است، مانند برتری پیامبران بر دیگر انسان‌ها است. آن حضرت در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى يُحِبُّ الشَّبَابَ الَّذِي يَفْنَى شِبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ»^۲ خداوند دوست می‌دارد جوانی را که جوانی خود را در مسیر اطاعت او به مصرف می‌رساند. در جای دیگر می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالشَّبَابِ الْعَابِدِ الْمَلَائِكَةَ، يَقُولُ انظُرُوا إِلَيَّ عَبْدِي تَرَكَ شَهْوَتَهُ مِنْ أَجْلِي»^۳ خداوند به جوانی که بندگی را پیشه خود ساخته است، بر فرشتگان افتخار می‌کند و می‌گوید: نگاه کنید به بنده‌ام که برای رضای من، به شهوتش پشت پا زده است.»

توبه از گناهان و اشتباهات گذشته برای تمامی افراد در هر سن و موقعیتی که باشند، امری است نیکو؛ اما زیبایی آن زمانی به نهایت می‌رسد که جوانی، رو به درگاه الهی آورد و از امور ناشایستی که مرتکب آن شده، توبه نماید. در سخنان رسول خدا ﷺ، یکی از زیباترین امور در ایام جوانی، توبه از گناهان عنوان شده^۴ و آمده است: خداوند جوان توبه‌کار را دوست دارد^۵ و هیچ چیز نزد خداوند متعال، محبوب‌تر از جوان توبه‌کننده نیست.^۶

۱. متقی هندی، کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۷۶.

۲. همان.

۳. کنز العمال، ج ۱۵، ص ۷۷۶.

۴. همان، ص ۸۹۶.

۵. همان ج ۴، ص ۲۰۹.

۶. همان، ص ۲۱۷.

۲. فرصت‌سازی برای پیری

بایسته است که جوان، فرصت زندگی را به رایگان از دست ندهد و ره توشه‌ای برای دوران پیری ذخیره کند. جوانان باید در جوانی به فکر آینده خود و روزگار پیری باشند و برای آن روزگاران، ذخایر مادی و معنوی ببندوزند. رسول گرامی اسلام ﷺ می‌فرماید: «خُذْ مِنْ شَبَابِكَ لَهْرِمِكَ»^۱ از جوانی، برای پیری خود ببندوز! امام علی علیه السلام می‌فرماید: «نخستین چیزهایی که جوانان باید آن‌ها را بیاموزند، کارهایی است که در بزرگسالی بدان نیازمندند.»^۲ راستی اگر کسی دوران جوانی را در بی‌خبری بگذراند، در زمستان عمر چه ره توشه‌ای می‌تواند داشته باشد. فرصت جوانی، ذخیره پیری را نیز در خود دارد؛ چنان‌که امام علی علیه السلام برای استفاده نیکو از این اوقات گران‌بها می‌فرماید: «هَلْ يَنْتَظِرُ أَهْلُ غَضَاظَةِ الشَّبَابِ إِلَّا حَوَانِي الْهَرَمِ»^۳ آیا کسی که اهل خوشی و تن‌پروری جوانی است، جز ناتوانی و ذلت پیری را انتظار می‌کشد؟»

پیامبر اکرم ﷺ از جوانی از صحابه خود خوش‌شان آمد و برای او دعا کردند و فرمودند: «اللَّهُمَّ امْتَعْهُ بِشَبَابِهِ»^۴ پروردگارا! او را از جوانی خود بهره‌مند کن. «خطا است که اگر خیال کنیم بهره‌مندی از جوانی به معنای گناه کردن است. بهره‌مندی از جوانی، برگرفتن زاد و توشه برای دوره ناتوانی پیری است که در سایه طاعت خدا حاصل می‌شود. از این رو، پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: «مَا مِنْ شَابٍ يَدْعُ لِدَّةِ الدُّنْيَا وَ لَهْوِهَا وَ أَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ صِدْقًا»^۵ یعنی جوانی که دامن خودش را پاک نگه می‌دارد و از شهوات مادی دوری می‌گزیند، در پیش خدای متعال اجر هفتاد و دو صدیق را دارد.

در جوانی پاک بودن شیوه پیغمبری است

ورنه هر گبری به پیری می‌شود پرهیزکار

۱. حسن بن محمد دیلمی، اعلام الدین، ص ۳۳۹.

۲. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۳.

۳. غررالحکم، ج ۶، ص ۲۰۰.

۴. بحار الأنوار، ج ۱۸، ص ۱۲.

۵. همان ج ۷۴، ص ۸۴.

در عرصه وسیع زندگی، مصداق‌های بسیاری برای اطاعت خدا وجود دارد؛ که یکی از مهم‌ترین آن‌ها، ترک گناه و آلوده نکردن خود به تیرگی‌ها است.

۳. دانش‌اندوزی

یکی از وظایف جوانان، دانش‌اندوزی است. جوان بر اثر دانش، به بینش درست دینی می‌رسد و می‌تواند حریم دینی خود را بهتر حفظ کند؛ چنان که امام علی علیه السلام می‌فرماید: «یا مَعْشَرَ الْفِتْيَانِ، حَصِّنُوا أَعْرَاضَكُمْ بِالْأَدَبِ وَ دِينَكُمْ بِالْعِلْمِ؛^۱ ای جوانان، آبرو و شخصیت خود را با حفظ ادب و دین خود را به وسیله دانش نگه دارید.»

امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «دوست ندارم جووانی از شما را ببینم، مگر در یکی از دو حالت: یا دانشمند باشد یا در حال دانش آموختن. اگر به دنبال دانش نرود، کوتاهی کرده و سبب تباهی و نابودی عمر خود شده است و اگر عمر خویش را تباه کند، گناه نافرمانی کرده است و در این صورت، سوگند به خدایی که محمد صلی الله علیه و آله را به حق برانگیخت، در آتش دوزخ ساکن می‌شود.»^۲

۴. آراستگی به ادب

یکی از عوامل مؤثر در تربیت و رشد اخلاقی آدمی، پای‌بندی به ارزش‌های اخلاقی در گفتار و رفتار است. امام علی علیه السلام می‌فرماید: «مِنْ سَعَادَةِ الْحَدِيثِ أَنْ لَا يَتَمَّ لَهُ فَضِيلَةٌ فِي رَذِيلَةٍ؛^۳ این از سعادت جوان است که فضیلت او به واسطه رذیلت، کامل نشود.» جوانان می‌توانند با اندیشه پاک و با بهره‌گیری از زلال فطرت و در سایه آموزه‌های دینی، خود را به زیور ادب بیاریند. آموزش آداب، از ضرورت‌های زندگی انسان مؤمن و تعالی‌خواه است. امام صادق علیه السلام در سفارشی نیکو و زیبا می‌فرماید: «إِنْ أُجِّلَتْ فِي عُمْرِكَ يَوْمَيْنِ فَاجْعَلْ أَحَدَهُمَا لِأَدَبِكَ لِتَسْتَعِينَ بِهِ عَلَى يَوْمِ مَوْتِكَ؛^۴ اگر در زندگی دو روز مهلت داده شدی، یک روز را برای آموزش «ادب» قرار ده تا در روز مرگ از آن یاری بگیری.»

۱. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۱۰.

۲. بحار الأنوار، ج ۱، ص ۱۷۰.

۳. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۲۰، ص ۳۳۱.

۴. الکافی، ج ۸، ص ۱۵۰.

در تمام جوامع بشری، متانت و وقار، فضیلت به شمار می‌آید و این ویژگی برای جوانان، یک زیبایی معنوی و نشانه رشد عقلی و شخصیتی است. پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم چه خوب آراستگی به متانت را ستوده و فرموده است: «خَيْرُ شَبَابِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِكُهُولِكُمْ وَ شَرُّ كُهُولِكُمْ مَنْ تَشَبَهَ بِشَبَابِكُمْ»^۱ بهترین جوانان‌تان، کسانی هستند که خود را مانند کهن‌سالان، با وقار قرار می‌دهند و بدترین پیران‌تان، کسانی هستند که خود را شبیه جوانان می‌کنند.»

۵. خویشتن‌داری

جوان، همواره بین دو راهی و در جنگ و گریز میان عقل و احساسات قرار دارد. در این حال، تنها جوانی می‌تواند از این صحنه کشمکش و نزاع بین عقل و شهوت، خیر و فساد و پاکی و آلودگی به سلامت خارج شود که خود را به سلاح ایمان و تقوا مجهز کرده و خویشتن‌دار باشد.

برای جوانی که در معرض طغیان غرایز و احساسات تند و شکوفایی خواهش‌های نفسانی و غریزه جنسی و تخیلات موهوم به سر می‌برد، تقوا به منزله قلعه و حصار مستحکمی است که او را از تاخت و تاز دشمنان مصون می‌دارد و مانند سپری است که از اصابت تیرهای زهراگین شیاطین باز می‌دارد. امام علی علیه‌السلام می‌فرماید: «اعْلَمُوا عِبَادَ اللَّهِ أَنَّ التَّقْوَى دَارٌ حِصْنٌ عَزِيزٌ»^۲ بدانید ای بندگان خدا، تقوا دژی مستحکم و غیر قابل نفوذ است.»

حضرت یوسف علیه‌السلام در سایه همین تقوا بود که توانست با اراده‌ای قوی، از آزمون سخت الهی سربلند بیرون آید و به اوج عزت نایل شود. قرآن مجید رمز پیروزی یوسف علیه‌السلام در عرصه مبارزه با نفس را رعایت دو اصل مهم و اساسی تقوا و صبر می‌داند و می‌فرماید: «إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ»^۳ کسی که پرهیزکاری کند و شکیبایی ورزد، خداوند پاداش نیکوکاران را ضایع نمی‌کند.»

۱. طبرسی، مکارم الاخلاق، ص ۱۱۸.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶.

۳. یوسف، آیه ۹۰.

فصل هفتم: مباحث سیاسی و اجتماعی

جمعیت از منظر اسلام

حجت الاسلام والمسلمین دکتر محمدحسین پوریانی*

اشاره

کنترل جمعیت و تنظیم خانواده، از جمله مسائلی است که با رشد بی‌رویه جمعیت و پیامدهای منفی آن در جهان، ابتدا در غرب و سپس از حدود ۵۵ سال پیش، در ایران و دیگر کشورهای اسلامی مورد توجه قرار گرفته است. گذشته از آن که سردمداری غرب در رواج و تبلیغ این سیاست جمعیتی و در نتیجه استعماری دانستن آن، و همچنین وابسته بودن رژیم پهلوی موجب شد، این سیاست با مخالفت‌هایی روبه‌رو شود. همواره این پرسش نیز مطرح می‌گردد که آیا اصولاً تحدید موالید و تنظیم خانواده، از منظر آموزه‌های اسلامی جایز است یا نه؟ در ابتدا، عمده علمای دین قائل به عدم جواز شده و تعداد اندکی، قائل به جواز تنظیم و کنترل جمعیت شدند. به همین دلیل، با پیروزی انقلاب اسلامی ایران اجرای سیاست کنترل جمعیت به فراموشی سپرده شد و در نتیجه، جمعیت رشد شتابانی به خود گرفت. نتایج سرشماری جمعیت در سال ۱۳۶۵ و مطالعات بعدی، زنگ خطر را برای مسئولان کشور به صدا در آورد: رشد جمعیت ۳/۴ درصدی، دو برابر شدن جمعیت در طی ۲۰ سال، افزایش بیکاری و مشکلات آموزشی و اجتماعی و... از این رو، علمای دین به بازنگری در مبانی اسلامی در باب بحث جمعیت پرداخته و پرسش‌هایی مطرح شد؛ پرسش‌هایی از این قبیل که آیا از منظر اسلامی، تکثیر نسل و افزایش جمعیت، الزامی و واجب است؟ آیا اسلام در این مسأله ساکت است و نظری در باب افزایش یا کاهش جمعیت ندارد؟ آیا اسلام به طور مطلق و در همه شرایط، خواهان افزایش جمعیت است یا آن را مقید به شرایط و صفات خاصی کرده است؟ آیا سیاست جمعیتی ثابت است یا طبق شرایط زمان و مکان تغییر می‌یابد؟ آیا تنظیم خانواده با همان شیوه‌هایی که در مغرب زمین

* استادیار دانشگاه آزاد اسلامی نراق و پژوهشگر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی مرکز مطالعات فرهنگی - اجتماعی.

رواج دارد، مورد پذیرش تفکر دینی است و یا این‌که برخی قابل قبول و برخی نامشروع هستند؟

هدف اصلی نوشتار حاضر، این است که ضمن آشنایی با ادبیات جمعیت، دیدگاه اسلام نسبت به افزایش، کاهش، تثبیت و تناسب جمعیت را مورد واکاوی و بررسی قرار دهیم.

به نظر می‌رسد برای دستیابی به دیدگاه اسلام در مسأله جمعیت، پرداختن به سؤالات زیر حایز اهمیت است:

■ آیا تکثیر موالید، واجب است؟ آیا اصل اولی، تکثیر و تزیاد نسل است؟ آیا تکثیر موالید، به طور مطلق و در هر شرایطی مستحب است یا استحباب آن با توجه به سایر ادله و آموزه‌های دینی، قابل تخصیص یا تقیید است؟ به عبارت دیگر، آیا همان طور که برخی اعتقاد دارند، از منظر دینی، اصل، تکثیر نفوس است و مطلوب آن است که مسلمانان بدون واهمه از محدودیت‌ها و شرایط ویژه خانوادگی و اجتماعی، و با توکل به خداوند و رازقیت او، به تکثیر فرزندان بپردازند و هیچ‌گونه تحدید و کنترلی را اعمال نمایند؟

موالید یا زاد و ولد

موالید یا زاد و ولد، یکی از دلایل عمده در تعداد افراد یک کشور و افزایش جمعیت آن کشور است. داشتن تعداد مطلق موالید (تعداد موالید زنده به دنیا آمده یک کشور در یک سال معین)، شاخص مناسبی برای شناخت حجم نسبی موالید در یک منطقه نیست.

برای مثال، مقایسه مقدار خام موالید کشور ایران و کشور چین، برای فهم این مطلب که در کدام کشور زاد و ولد بیشتری رخ می‌دهد، گمراه‌کننده خواهد بود؛ چون تعداد جمعیت این دو کشور بسیار متفاوت است. تعداد موالید در چین به دلیل جمعیت بیش از یک میلیاردی‌اش، بسیار بیشتر از تعداد موالید در ایران است؛ اما اگر تعداد موالید هر کشور را نسبت به جمعیت‌اش در نظر بگیریم، مشخص می‌شود که نرخ موالید در ایران بسیار بیشتر از چین است (در سال ۲۰۰۶ نرخ موالید چین، ۸ در هزار بوده و ایران در همین سال نزدیک ۱۸ در هزار). به این دلیل، به جای به کار بردن رقم مطلق موالید، نسبت آن را به کل جمعیت (اعم از زن و مرد) در نظر می‌گیرند و آن را میزان یا نرخ

خام موالید می‌نامند. اگر عدد به دست آمده را در هزار ضرب کنیم، در این صورت، تعداد موالید در هزار نفر جمعیت در سال به دست می‌آید. نظر بر این‌که در محاسبه میزان مذکور، کل جمعیت جامعه (اعم از زن و مرد) دخالت داده می‌شوند، این میزان یا نرخ، «میزان خام موالید» نام گرفته است.

جدول زیر، روند نرخ خام موالید را در ایران نشان می‌دهند. در یک نگاه کلی، آمارها بیانگر کاهش نرخ خام موالید در ایران، به‌ویژه از سال ۱۳۶۸ به بعد است.

سال	۱۳۴۵	۱۳۵۵	۱۳۶۰	۱۳۶۵	۱۳۷۰	۱۳۷۵	۱۳۸۰	۱۳۸۵	۱۳۹۰
میزان موالید	۴۸	۴۱/۵	۵۹/۲	۴۵/۶	۲۸/۵	۱۹/۷	۱۷/۲	۱۷/۸	۱۸/۷

جدول ۱: میزان موالید کشور در هزار نفر (۱۳۹۰ - ۱۳۴۵)

طبق جدول فوق، در سال ۱۳۶۰ بالاترین نرخ موالید (نزدیک به ۶۰ در هزار) را تجربه کرده‌ایم؛ اما با اعمال سیاست‌های کنترل جمعیت و تغییر شرایط اجتماعی-فرهنگی، این نرخ در سال ۱۳۷۰ به ۲۸/۵ نفر و در سال ۱۳۹۰ به ۱۸/۷ در هزار کاهش یافته است؛ یعنی در سال ۱۳۹۰ در قبال هر هزار نفر جمعیت، ۱۸/۷ مورد موالید روی داده است. روند میزان خام موالید در ایران، به ترتیب زیر است:

۱. ثابت ماندن نرخ موالید تا سال ۱۳۲۵ در حدود ۴۰ در هزار؛
۲. افزایش از سال ۱۳۲۵ تا ۱۳۴۵ تا حدود ۴۵ و ۴۸ در هزار؛
۳. تنزل در دهه ۱۳۴۵ تا ۱۳۵۵ تحت تأثیر برنامه تنظیم خانواده و افت به سطح ۴۰ در هزار؛
۴. افزایش شدید در دهه ۱۳۵۵ تا ۱۳۶۵ به علت سیاست تشویق موالید و رها شدن برنامه تنظیم خانواده و رسیدن به میانگین حدود ۵۰ در هزار؛
۵. تنزل چشمگیر و معنادار تحت تأثیر از سرگیری کامل و حتی مؤثرتر برنامه تنظیم خانواده و اتخاذ سیاست کنترل جمعیت از طرف دولت، از سال ۱۳۶۸ همراه با خود-آگاهی اجتماعی و همگامی خانواده‌ها و در نتیجه افت به حدود ۲۰ در هزار در سال ۱۳۷۵ و ۱۷ در هزار در دهه ۸۰.

سن متوسط در اولین ازدواج

سن در اولین ازدواج، به‌ویژه نزد زنان، تأثیر مهمی در باروری دارد و معمولاً با بالا رفتن این سن، از تعداد موالید یک زوج کاسته می‌شود؛ چون با بالا رفتن سن ازدواج، از طول دوران بارداری زن کاسته می‌شود. هرچند تصمیم‌گیری زوجین در مورد خواستن یا نخواستن (تقاضای) زن و زمان این تقاضا در دوران حیات خانواده، می‌تواند این رابطه را تحت تأثیر قرار دهد.

جوامع انسانی طی دو قرن اخیر، شاهد افزایش قابل توجه سن ازدواج بوده‌اند. این افزایش، نخست در کشورهای اروپایی اتفاق افتاد و سپس در قرن بیستم به کشورهای دیگر سرایت کرد. ایران نیز همانند سایر کشورها این مسأله را تجربه کرده است. برای نمونه، درصد افراد ازدواج‌کرده ۱۹-۱۵ ساله مرد از ۶/۳ درصد در سال ۱۳۳۵ به ۲/۶ درصد در سال ۱۳۷۵ کاهش یافته است. کاهش درصد مشابه برای زنان در دوره مورد نظر، از ۴۱/۰ درصد به ۹/۱۷ درصد بوده است (کوششی، ۱۳۸۵)؛ به عبارت دیگر، در حالی که در سال ۱۳۳۵، ۴۱ درصد زنان گروه ۱۹-۱۵ ساله ازدواج کرده بودند، این میزان در سال ۱۳۷۵ به کمتر از ۱۰ درصد کاهش یافته است.

در ایران با وجود پایین بودن سن قانونی ازدواج دختران و تشویق‌ها و ترغیب‌هایی که از طرف دولت و مسئولان کشور جهت آسان‌سازی امر ازدواج برای جوانان به عمل می‌آید، میانگین سن ازدواج زنان و مردان، با افزایش همراه است.

پس از انقلاب اسلامی (۱۳۵۷) معیارهای انتخاب همسر با تحول و دگرگونی روبه‌رو شد و ساده‌زیستی و عدم توجه به تجملات اشاعه پیدا کرد که از نتایج مستقیم آن، ثبات و یا کاهش سن ازدواج زنان و مردان بوده است؛ به طوری که در سال ۱۳۶۵ رقم متوسط سن ازدواج زنان، به ۱۹/۹ سال و متوسط سن ازدواج مردان، به ۲۳/۸ سال رسید. طی سال‌های ۷۵-۱۳۶۵ متوسط سن ازدواج زنان و مردان افزایش یافته، ولی شتاب افزایش متوسط سن ازدواج زنان خیلی بیش از مردان بوده؛ به طوری که این رقم افزایش برای زنان و مردان، به ترتیب مساوی ۲/۵ و ۱/۸ سال بوده است.^۱ میانگین سن ازدواج زنان در سال ۱۳۸۵، به ۲۳/۲ سال و مردان در همین سال، به ۲۶/۲ سال افزایش

۱. مجله پژوهش زنان، ش ۱۰.

یافت. مقایسه آمار سال ۱۳۶۵ با سال ۱۳۸۵ در این زمینه، نشان می‌دهد که میانگین سنی ازدواج زنان در دو دهه مورد اشاره، ۳/۳ سال و مردان ۲/۴ سال افزایش یافته است. بالا رفتن سن در اولین ازدواج و علاوه بر این، تمایل زوج برای به تأخیر انداختن زمان فرزندآوری، در کاهش میزان باروری مؤثر می‌باشد.

سال	زنان	مردان
۱۳۶۵	۱۹/۸	۲۳/۶
۱۳۷۵	۲۲/۴	۲۵/۶
۱۳۸۵	۲۳/۲	۲۶/۲

جدول ۲: سن متوسط در اولین ازدواج در ایران (۱۳۶۵ - ۱۳۸۵)

کاهش میزان باروری

طبق آمارهای رسمی، میزان مولید در ایران نسبت به دو دهه پیش، کاهش چشمگیری پیدا کرده است؛ به طوری که در سال ۱۳۶۰، بالاترین نرخ مولید (نزدیک به ۶۰ در هزار) را تجربه کرده‌ایم؛ اما با اعمال سیاست‌های کنترل اجتماعی و تغییر شرایط اجتماعی - فرهنگی، این نرخ در سال ۱۳۷۰ به ۲۸/۵ نفر، و در سال ۱۳۹۰ به ۱۸/۷ در هزار کاهش یافته است؛ یعنی در قبال هر هزار نفر جمعیت، ۱۸/۷ مورد مولید روی داده است. در واقع، میزان باروری نسبت به دهه ۶۰، حدود دو سوم کاهش یافته است.

کاهش باروری کل

بالاترین میزان باروری کل، در سال ۱۳۶۵ بوده که طی آن، زنان در سن باروری، هر کدام به طور میانگین ۷ فرزند به دنیا آورده‌اند. این نرخ در دهه بعد، با شیبی قابل ملاحظه‌ای سقوط کرده و به حدود ۱/۶ فرزند در سال ۱۳۹۰ رسیده است که نسبت به سرشماری ۱۳۷۵، حدود ۱/۴ و نسبت به سال ۱۳۶۵، حدود ۴/۲ فرزند کاهش نشان می‌دهد؛ به عبارت دیگر، در حال حاضر، تعداد فرزندان که یک زن ایرانی طی دوران باروری خود به دنیا می‌آورد، ۱/۶ کودک است؛ یعنی نتیجه ازدواج دو نفر، به وجود آمدن کمتر از دو نفر می‌باشد که اصطلاحاً به این وضعیت، نرخ باروری «پایین‌تر از حد جایگزین» گفته می‌شود. کارشناسان جمعیتی معتقدند در صورتی که نرخ باروری به

میزان کمتر از حد جایگزین برسد و برای مدت طولانی باقی بماند، جایگزینی نسلی به وقوع نپیوسته و طی سال‌های بعد، رشد جمعیت منفی خواهد شد.

رشد منفی جمعیت در آینده نزدیک

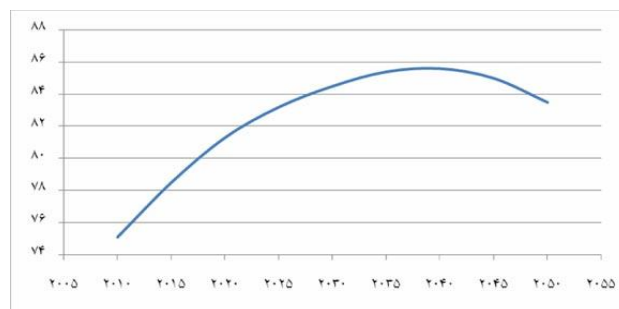
برحسب رشد فعلی جمعیت و ساختار سنی و جنسی آن و همچنین با استفاده از محاسبات مختلف، تعداد جمعیت در سال‌های آتی قابل پیش‌بینی است. این پیش‌بینی، برای شناخت وضعیت جمعیتی در آینده و اتخاذ سیاست‌های جمعیتی پیش‌دستانه ضروری است.

سال	جمعیت
۱۳۹۰	۷۵۵۳۲۰۰۰
۱۴۰۰	۸۴۷۷۹۰۰۰
۱۴۱۰	۸۹۳۸۲۰۰۰
۱۴۲۰	۹۱۱۱۹۰۰۰
۱۴۲۵	۹۰۸۹۶۰۰۰
۱۴۳۰	۸۹۵۶۵۰۰۰

جدول ۳: پیش‌بینی جمعیت ایران (۱۳۹۰ - ۱۴۳۰)

طبق پیش‌بینی فوق، رشد جمعیت ایران از ده سال آینده (۱۴۰۰) به بعد، بسیار کمتر خواهد شد؛ در طی ده سال (۱۴۱۰-۱۴۰۰)، جمعیت ایران حدود ۵ میلیون نفر افزایش پیدا خواهد کرد؛ در حالی که بین سال ۱۳۹۰ تا ۱۴۰۰، بیش از ۹ میلیون افزایش خواهیم داشت و در دهه‌های قبل، شاهد افزایش بیشتری بوده‌ایم. در دهه بعدی (۲۰ - ۱۴۱۰)، این افزایش فقط ۱/۱ میلیون نفر خواهد بود. پس از آن (۱۴۲۵)، جمعیت ایران رشد منفی خواهد داشت و رو به کاهش می‌گذارد.

نمودار زیر، بر اساس پیش‌بینی سازمان ملل متحد است که رشد جمعیت کمتری را برای ایران برآورد کرده است.



نمودار ۱: کاهش جمعیت ایران از حدود ۳۰ سال آینده

بر اساس این پیش‌بینی، در حدود سال ۱۴۲۰، جمعیت کشور به ۸۶ میلیون نفر رسیده و پس از آن کاهش پیدا خواهد کرد و این در صورتی است که روند سیاست‌های جمعیتی فعلی، بازنگری و اصلاح نشود.

سالخوردگی جمعیت

در مباحث جمعیتی، تنها تعداد جمعیت اهمیت ندارد؛ بلکه ترکیب جمعیت از لحاظ سنی نیز مهم است. آمارها و پیش‌بینی‌ها بیانگر کاهش نوجوانان و افزایش سالمندان است. در سال ۱۳۶۵، نزدیک به نیمی از جمعیت ایران، کمتر از ۱۵ سال داشته‌اند. چنین جمعیت جوانی که ناشی از رشد سریع جمعیت بعد از انقلاب بود، تقاضای نسبتاً بالایی را در زمینه غذا، مسکن، شغل، خدمات، آموزش و بهداشت، انرژی و سایر نیازمندی‌های زیستی ایجاد کرد. این افزایش تقاضا، در بعضی مقاطع زمانی، باعث بروز تنگنانهایی در برنامه‌ریزی‌های اقتصادی و اجتماعی شد و فشار بر بخش‌های خدماتی و تولیدی را افزایش داد.

با شروع برنامه‌های تنظیم خانواده و کاهش مولید، میزان جمعیت جوان به حدود ۴۰ درصد در سال ۱۳۷۵ کاهش یافت. ادامه سیاست کنترل جمعیت موجب شد که در سال ۱۳۸۵، جمعیت جوان فقط حدود ۲۵ درصد جمعیت را تشکیل دهد. در طی دو دهه (۱۳۶۵ - ۱۳۸۵)، سهم جمعیت جوان ایران نسبت به کل جمعیت، تقریباً به نصف کاهش یافت.

سال / گروه سنی	۱۴-۰ ساله	۶۴ - ۱۵ سال	۶۵ ساله و بیشتر
۱۳۶۵	۴۵/۴۷	۵۱/۴۶	۳/۰۷
۱۳۷۵	۳۹/۵۲	۵۶/۱۳	۴/۳۵
۱۳۸۵	۲۵/۰۸	۶۹/۷۳	۵/۱۹

جدول ۴: ساختار سنی جمعیت ایران (۱۳۶۵ - ۱۳۸۵) به درصد

انتظار می‌رود با ادامه وضعیت کنونی رشد جمعیت، ساختار سنی جمعیت ایران دگرگون شود و به جای یک جمعیت جوان با دغدغه‌های خاصش، با یک جمعیت سالخورده روبه‌رو باشیم. از جمله عوامل مؤثر در افزایش جمعیت سالمند کشور در دو دهه اخیر، افزایش امید به زندگی به دلیل رشد بهداشت و کاهش میزان باروری بوده است.

از منظر علم جمعیت‌شناسی، «جمعیت به سوی سالمندی»، جمعیتی است که ۷ تا ۱۴ درصد آن جمعیت را گروه‌های سنی ۶۵ ساله و بیشتر تشکیل می‌دهد. در «جامعه سالمند»، این درصد بین ۱۴ تا ۲۰ و در «جامعه سالخورده»، ۲۰ درصد و بیشتر است. طبق جدول فوق، چون در سال (۱۳۹۰)، درصد جمعیت سالمند، ۵ درصد کل جمعیت ایران است، هنوز سالمندی جمعیت آغاز نشده است. اما پیش بینی می‌شود که از سال ۱۴۰۵، جمعیت به سوی سالمندی حرکت کند؛ یعنی بیش از ۷ درصد جمعیت کشور، ۶۵ سال و بیشتر داشته باشند. در سال ۱۴۲۵، جمعیت ایران سالمند می‌شود؛ یعنی ۱۵ درصد جمعیت کشور، ۶۵ سال و بیشتر خواهند داشت. در سال مذکور، کمتر از ۱۶ درصد جمعیت ایران، زیر ۱۵ سال سن دارند. جدول زیر، این دگرگونی ترکیب سنی را بهتر نشان می‌دهد.

سال	۱۴ - ۰ سال	۱۵ - ۵۹ سال	۶۰ سال و بیشتر	۶۵ سال و بیشتر
۱۳۹۰	۲۳/۸	۶۸/۸	۷/۴	۵/۰
۱۴۰۰	۲۴/۶	۶۹/۴	۹/۷	۶/۰
۱۴۱۰	۱۹/۱	۵۹/۴	۱۳/۵	۸/۸
۱۴۲۰	۱۶/۱	۶۵/۰	۱۸/۹	۱۲/۲
۱۴۳۰	۱۵/۴	۵۷/۸	۲۶/۸	۱۸/۶

جدول ۵: پیش‌بینی توزیع درصدی جمعیت در گروه‌های وسیع سنی از سال ۱۳۹۰ تا سال ۱۴۳۰
 پس از گذشت دو دهه از اجرای سیاست‌های کنترل جمعیت، آمارهای جمعیتی نشان می‌دهد که کنترل جمعیت، بسیار فراتر از تمام پیش‌بینی‌ها جلو رفته است و از اهدافی که مسئولان در ابتدای شروع کنترل موالید در نظر گرفته بودند نیز سال‌هاست که عبور کرده‌ایم. بنا به اظهارات محمدجواد محمودی، رئیس مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، مهم‌ترین هدف‌های درازمدت سیاست تجدید موالید کشور در برنامه نخست توسعه، عبارت بودند از کاهش باروری عمومی زنان تا حد ۴ فرزند و نرخ رشد طبیعی، تا ۲/۳ درصد در سال ۱۳۹۰؛ در حالی که وضعیت فعلی، بیش از ۱۶۰ درصد از اهداف پیش‌بینی شده انحراف نشان می‌دهد؛ یعنی قرار بوده که به باروری ۴ فرزند برسیم، ولی حالا به باروری کل ۱/۸ فرزند رسیدیم (حتی کمتر از میانگین کشورهای توسعه یافته)، و رشد جمعیت به جای ۲/۳ درصد، تا ۱/۳ درصد کاهش یافته است.

در صورت ادامه روند فعلی کاهش نرخ باروری و عدم تغییر سیاست‌های جمعیتی کشور، طی سی سال آینده نرخ رشد جمعیت، صفر و سپس منفی خواهد شد که این یعنی سالخوردگی جمعیت (بیش از یک چهارم از کل جمعیت ایران تا سال ۱۴۳۰ سالخورده می‌شوند). معنای دیگر منفی شدن نرخ رشد جمعیت، آغاز روند کاهش جمعیت ایران از سال ۱۴۲۵ خواهد بود. شایان ذکر است که بر اساس مبانی علم جمعیت‌شناسی، کمترین نرخ باروری که ضامن بقای خانواده و جامعه است، ۲/۱ فرزند به ازای هر زن می‌باشد. این در حالی است که در سال ۱۳۹۰، نرخ باروری کشور به ۱/۶ فرزند رسیده است و پیش‌بینی‌ها کمتر شدن این مقدار را نیز نشان می‌دهد.

چنین آمارهای جمعیتی نگران‌کننده‌ای، کشور را با چالش‌های جدی روبه‌رو می‌کند؛ چالش‌هایی مانند: کاهش حجم کل جمعیت ملی، بحران باروری و تجدید نسل، بحران سالمندی جمعیت، بحران کاهش نیروی انسانی در سن کار، کاهش تقاضا و احتمال بحران اقتصادی، کاهش توان نظامی و قدرت بازدارندگی جامعه، افزایش مهاجرت‌های بین‌المللی و تغییرات هویتی و فرهنگی.

علاوه بر چالش‌های جمعیتی، امنیتی و اقتصادی فوق، جامعه با چالش‌های فرهنگی - اجتماعی نیز روبه‌رو خواهد شد. زمانی که جوامع وارد دومین انتقال جمعیتی می‌شوند، نظام ارزشی و نگرشی آن‌ها به ویژه در زمینه ازدواج، تشکیل خانواده و ارزش فرزندان تغییرات اساسی می‌یابد. در این مرحله، شکل سنتی تشکیل خانواده، تعریف سنتی نقش زنان و مردان در خانه و تعهدات و قیود خانوادگی نیز تغییر خواهد کرد و این به علت حضور بیشتر زنان در آموزش و اشتغال و شیوع ارزش‌های اجتماعی طبقه متوسط غرب در جوامع در حال توسعه است. برخی از چالش‌های فرهنگی - اجتماعی ناشی از افت جمعیت عبارت‌اند از:

افزایش سن ازدواج، تمایل کمتر به تشکیل خانواده، افزایش ناسازگاری‌های زوجین، افزایش طلاق، کاهش نرخ شیوع ازدواج، تمایل کمتر برای داشتن فرزند، افزایش نرخ تجرد قطعی.

بر پایه تحلیل‌های جمعیت‌شناختی فوق و هشدارهای آن، به همراه نظر مساعد مقامات ارشد نظام، هیأت دولت لایحه اصلاح قوانین تنظیم جمعیت و خانواده را در مهر ۱۳۹۰، تقدیم مجلس شورای اسلامی کرد. طبق ماده واحده این لایحه، «از تاریخ لازم‌الاجراء شدن این قانون، قانون تنظیم خانواده و جمعیت مصوب ۱۳۷۲ و اصلاحات آن و نیز کلیه محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی که در قوانین مختلف بر اساس تعداد فرزندان برای والدین شاغل یا فرزندان آنان ایجاد شده است، لغو می‌گردد.» هدف لایحه، افزایش جمعیت کشور به لحاظ شاخص‌های مهم سیاسی، امنیتی، اقتصادی و اجتماعی می‌باشد.

مطالعات کارشناسی متعددی از سوی نهادهای گوناگون، از جمله مجمع تشخیص مصلحت و شورای عالی انقلاب فرهنگی، در دستور کار قرار می‌گیرد تا مبانی فقهی

موضوع و همچنین ضرورت اصلاح سیاست تنظیم خانواده و راهکارهای افزایش جمعیت، بررسی گردد.

تنظیم خانواده و کنترل جمعیت

پیش از ادامه بحث، ضروری است که معنای دو اصطلاح که گاه مترادف با یکدیگر به کار برده می‌شود و اختلاف نظراتی را به وجود می‌آورد، مشخص شود. کنترل جمعیت، نوعی سیاست جمعیتی است که هدف عمده‌اش، تقلیل و کاهش جمعیت با در نظر گرفتن اوضاع و امکانات طبیعی، اقتصادی و اجتماعی یک جامعه می‌باشد.^۱

اصطلاح «تنظیم خانواده»، در ده‌های اخیر برای اطلاق به گونه‌ای از سیاست جمعیتی به کار رفته و امروزه به دلیل دارا بودن بار معنایی مثبت مبنی بر اراده و اختیار افراد در اقدام به کاهش ابعاد خانواده و در نتیجه کاهش رشد جمعیت کشور، برای توجیه مفهوم کنترل جمعیت کاربرد وسیعی پیدا کرده است.

تنظیم خانواده، به تدابیری اطلاق می‌شود که طی آن‌ها بارداری زنان، کنترل و فاصله‌گذاری می‌شود تا خانواده‌ها بتوانند تعداد فرزندان را که مایل‌اند بیاورند. آگاهی و مسئولیت‌پذیری زوجین، در این تعریف دخالت جدی دارد. این دست‌والعمل‌ها گاهی جنبه حکومتی پیدا می‌کند و به یک برنامه تبدیل می‌شود. در این صورت، به عنوان یکی از سیاست‌های دولتی شناخته می‌شود.

در تعریفی دیگر، تنظیم خانواده این گونه تعریف شده است: تلاشی است به منظور تنظیم بارداری در خانواده؛ به گونه‌ای که با احکام دین و ارزش‌های اخلاقی منافات نداشته باشد و در جهت تحقق رفاه خانواده به شکل خاص، و نیز رفاه جامعه به نحو عام انجام می‌شود.^۲

هدف تنظیم خانواده، ایجاد توازن میان امکانات اقتصادی - اجتماعی و تعداد فرزندان، آن هم به صورت آگاهانه و ارادی است. در حالی که کنترل جمعیت، همواره در جهت کاهش فرزندان است؛ ولی تنظیم خانواده می‌تواند در جهت افزایش، کاهش و

۱. جهانفر، محمد، مبانی جمعیت‌شناسی، ص ۲۰۳.

۲. طلعتی، محمدهادی، رشد جمعیت و تنظیم خانواده و سقط جنین، ص ۹۸.

یا هماهنگی تعداد فرزندان با مقتضیات زیستی، اقتصادی و اجتماعی خانواده باشد. بنابراین، سخن از مشخص کردن تعداد فرزندان نیست تا گفته شود داشتن دو فرزند بهتر است یا بیشتر؛ بلکه تعداد مطلوب فرزند، به نسبت امکانات و توان خانواده و جامعه بستگی دارد.

نگارنده این سطور نیز اصطلاح «تنظیم خانواده» را بر اصطلاحات دیگر ترجیح می‌دهد؛ به این جهت که به نظرات فقهی نزدیک‌تر است.

	کنترل جمعیت	تنظیم خانواده
۱	معطوف به کاهش جمعیت است	متوجه کاهش و افزایش آن است
۲	دولت، عامل فعال است (اجبار)	خانواده، عامل فعال است (اختیار)
۳	صرفاً جنبه کمی دارد	هم کیفی و هم کمی
۴	هدف، رشد و توسعه جامعه است	هدف، سلامتی خانواده و جامعه است
۵	به مسائل انسانی کمتر توجه دارد	به مسائل انسانی توجه بیشتری دارد
۶	امری عمومی و همگانی است	امری خصوصی و خانوادگی است

جدول ۶: مقایسه کنترل جمعیت و تنظیم خانواده (تقوی، ۱۳۸۹: ۱۰۴)

نظریه‌های جمعیتی

الف. طرفداران نظریه افزایش جمعیت

بر اساس این نظریه، کره زمین به طور نامحدود یا لاقلاً دارای امکانات و منابع لازم جهت حیات و رفاه انسانی است و نباید از این بابت بیم به خود راه دهیم. بنابراین، نباید از ازدیاد نفوس آدمی بیم داشت؛ بلکه بر عکس، باید با توجه به مزایا و محاسنی که این امر می‌تواند داشته باشد، مانند پیشرفت جامعه و افزایش قدرت حکومت، از آن استقبال کرد.

می‌توان گفت بیشتر ادیان و مذاهب، شاهان و سلاطین در این دسته قرار دارند. دین یهود، پیروان خود را به افزایش جمعیت و پراکنده شدن در سراسر گیتی تشویق می‌کند. دین مسیح نیز به طور کلی، ازدواج و افزایش جمعیت را سفارش می‌کند.

کلیسای کاتولیک، همواره با هر نوع حرکتی که منجر به محدود کردن خانواده برای بچه‌دار شدن باشد، مخالفت می‌ورزید و استعمال هر نوع روش پیشگیری از بارداری را رد می‌کرد. مخالفت صریح واتیکان با کاربرد هرگونه وسیله پیشگیری از بارداری، هنوز به قوت خود باقی است؛ هرچند پاپ بندیکت در سال ۲۰۰۹ در مصاحبه‌ای گفته است که استفاده از کاندوم در بعضی مواقع، از جمله توسط روسپی‌ها برای جلوگیری از گسترش بیماری ایدز، موجه است.

آیین پروتستان، مسائل پیش‌گیری از بارداری را به صورت برنامه عمومی که منجر به تحدید نسل شود، مجاز نمی‌داند؛ اما در حالت‌های فردی، به شخص اجازه می‌دهد که بنابر دلایل اقتصادی، بهداشتی و سلامت بدنی مادر یا فرزند، این کار صورت گیرد. کلیسای ارتدکس نیز ترک باروری بدون علت را گناه بزرگی می‌داند؛ البته در این مورد، خواهان آن است که دو شرط در نظر گرفته شوند: ۱. وضعیت اقتصادی زوجین؛ ۲. وضعیت سلامت زن.^۱

در آیین‌های معروفی چون: هندوئیسم، بودائیسیم و دین زرتشت نیز زیادی اولاد را برکت و نشانه توجه خداوند می‌شمردند. دین اسلام نیز با افزایش جمعیت موافقت دارد و به‌ویژه با فرزندگشی و سقط جنین به جهت بیم از فقر و تنگدستی، مبارزه کرده و آن را گناهی بزرگ دانسته است.

علاوه بر نظریات منتج از ادیان، مدافعان مکتب سوداگری در اروپا (قرن ۱۷) نیز معتقدند که افزایش جمعیت، سرچشمه‌ای از نیروی سیاسی، اقتصادی و نظامی است. آنان چنین می‌اندیشیدند که تعداد و تراکم زیاد جمعیت، انسان را به کار بیشتر و رقابت و تولید رو به افزایش وامی‌دارد که نتیجه آن، تولید ثروت است.^۲

۱. همان، ص ۴۶.

۲. تقوی، نعمت‌الله، جمعیت و تنظیم خانواده، ص ۷۹-۷۸.

دلائل	طرفداران افزایش جمعیت	
فرزندآوری، امری یزدانی و افتخاری بزرگ	زرتشت	۱
مخالفت با از بین بردن حیات به هر شکل	آیین بودا	۲
باروری، امری مبارک و همراه با زندگی بهتر	دین یهود	۳
سفارش پروردگار (موضع متعادل‌تر کلیساهای ارتدکس و پروتستانی)	مسیحیت	۴
معطوف بودن مشیت الهی به ازدیاد اولاد	اسلام	۵
برتری اقتصادی، سیاسی و نظامی جامعه - افزایش رقابت	مرکانتیلیست‌ها (سوداگران)	۶
در یک جامعه بی‌طبقه، هیچ کس فقیر نمی‌ماند - پیشرفت برنامه‌های اقتصادی؛ به استثنای چین به جهت اتخاذ سیاست تک‌فرزندی	سوسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها	۷
افزایش قدرت اقتصادی و نظامی حکومت	فاشیسم و نازیسم	۸

جدول ۷: طرفداران افزایش جمعیت و دلایل آنان

ب. طرفداران نظریه کاهش جمعیت

این دسته از متفکران مسائل جمعیتی، معتقدند که افزایش جمعیت به تدریج به فقر و تنزل سطح زندگی خانواده و جامعه می‌انجامد و بنابراین، باید با به کار بستن راه‌های مختلف، از این افزایش جلوگیری کرد.

بسیاری از جمعیت‌شناسان، دیدگاه‌های جامعه‌شناختی مبتنی بر کنترل جمعیت را به توماس مالتوس (۱۷۶۴-۱۸۳۴) کشیش انگلیسی، نسبت می‌دهند.

نظریه وی از یک سو دارای زمینه‌های اجتماعی، نظیر فقر و هراس از کاهش منابع مورد نیاز بشر بود و از سوی دیگر، بین افزایش جمعیت و عوامل طبیعی مثل: میل جنسی، ازدواج و رابطه زناشویی، ارتباط برقرار می‌کرد. وی در این کتاب نگاه بدبینانه-

ای به آینده بشریت ترسیم می‌کند (گرسنگی، فقر و انفجار جمعیت) و راه چاره را در کاهش رشد جمعیت، می‌بیند.

مالتوس، یکی از علل مهم تیره‌بختی و عدم پیشرفت بشر را تمایل و توانایی بیش از حد وی به تولید مثل، بدون توجه به مقدار غذایی که در دسترس آن‌ها است، می‌داند. اگر موانعی در راه ازدیاد نفوس وجود نداشته باشد، افزایش جمعیت تابع تصاعد هندسی (۲، ۴، ۸، ۱۶، ۳۲، ...) و افزایش مواد غذایی و دیگر ارزاق مورد نیاز تابع تصاعد حسابی (۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ...) است و در نتیجه، پس از مدت زمان معینی فاصله بسیاری بین این دو - و به ضرر مواد غذایی - به وجود آمده و بشریت دچار قحطی و فقر می‌گردد. البته عواملی مانند: جنگ، بیماری‌های همه‌گیر، خشکسالی، فقر و کم‌غذایی، موجب افزایش مرگ و میر شده و در عمل، شاهد چنین رشد جمعیت و فاصله بسیار عمیق بین مواد غذایی و رشد جمعیت نبوده‌ایم.

دلایل	طرفداران کاهش جمعیت	
عدم تناسب بین رشد جمعیت با رشد مواد غذایی و در نتیجه، فقر و بدبختی انسان‌ها	مالتوس	۱
منابع محدود و افزایش جمعیت، مانع رسیدن به مطلوبیت اقتصادی	مکتب کلاسیک اقتصادی	۲
عدم تناسب بین رشد جمعیت با رشد مواد غذایی و در نتیجه، فقر و بدبختی انسان‌ها	نومالتوسی‌ان	۳

جدول ۸: برخی طرفداران کاهش جمعیت

ج. طرفداران جمعیت ثابت

طرفداران این نظریه، نه با افزایش جمعیت موافقاند و نه با کاهش آن؛ بلکه اعتقاد دارند وقتی جمعیت به «حد کافی» رسید، دیگر نباید افزایش یا کاهش داشته باشد. به نظر اینان، دگرگونی‌های مداوم جمعیت، تعادل نظام اجتماعی را بر هم می‌زنند. از

هواخواهان معروف این نظریه، جان استوارت میل است که صادقانه آرزو می‌کند اخلاف وی تا آن‌جا که ممکن است در ثبات جمعیت کشور خود بکوشند.^۱

د. طرفداران نظریه حد متناسب جمعیت

این نظریه که اساس تفکرات و برنامه‌های امروزی جمعیتی را تشکیل می‌دهد، در حقیقت، بر این اصل استوار است که رابطه جمعیت و امکانات زیستی، یک مفهوم ثابت و ایستا نیست؛ بلکه بسته به امکانات بالقوه و بالفعل جامعه، تغییر و تحول می‌یابد. جمعیت متناسب، جمعیتی است که وصول به اهداف خاص سیاسی، اقتصادی و اجتماعی مورد نظر را به بهترین وجه امکان‌پذیر سازد.

نظریه حد متناسب جمعیت، در طول دوره قرون وسطی و حتی پس از رنسانس، کمتر مورد توجه بوده است. در این دوران، به سبب انگیزه‌های سیاسی یا دینی و همچنین این واقعیت که میزان مرگ‌ومیر بالا و رشد جمعیت کند بوده است، همواره از نظریه افزایش جمعیت حمایت می‌شد و پس از آن، به دوران اندیشه‌های مالتوس و غلبه نظریه کاهش جمعیت می‌رسیم. از حدود قرن هیجدهم، نظریه حد متناسب جمعیت در آثار فلاسفه و اقتصاددانان مورد توجه قرار گرفت. مونتسکیو و ژان‌ژاک روسو در بیان هدف‌های سیاسی و اجتماعی جامعه ایده‌آل به این مفهوم توجه کردند.^۲ طبق این دیدگاه، میزان جمعیت باید به گونه‌ای تنظیم شود که برای همه امکان زندگی خوش و آزادانه در حد متوسط فراهم باشد؛ از جمله: فرصت شغلی، تغذیه مناسب و بهداشت.

نظریه «جمعیت متناسب» برای نخستین‌بار به طور رسمی توسط «کارل وینکل بلخ» آلمانی در نیمه اول قرن نوزدهم عنوان شد. آلفرد سووی نیز معتقد است که باید در دفع دو خطر کوشید: زیادی جمعیت و کمی جمعیت. میان این دو حد است که می‌توان تصویری از تعادل یا وضعی متناسب و منطقی از جمعیت داشت.^۳

۱. همان، ص ۸۳-۸۲.

۲. رشد جمعیت و تنظیم خانواده و سقط جنین، ص ۶۲.

۳. جمعیت و تنظیم خانواده، ص ۸۵.

سیاست افزایش جمعیت

امروزه آمارهای نگران‌کننده در باره: کاهش میزان باروری، کاهش نرخ باروری کُل، رشد منفی جمعیت در دهه‌های آتی و سالخوردگی جمعیت، موجب شد که در سه سال اخیر مجدداً بحث افزایش جمعیت و کنار گذاشتن شعار «فرزند کمتر، زندگی بهتر» مطرح شود. برای نمونه:

– امام خمینی رحمته‌الله‌علیه:

«مملکت ایران ۳۵ میلیون حالا می‌گویند جمعیت دارد. وسعتش آن قدر است که برای صد و پنجاه میلیون تا دویست میلیون جمعیت کافی است؛ یعنی اگر دویست میلیون جمعیت داشته باشد، در ایران به رفاه زندگی می‌کنند.»^۱

– مقام معظم رهبری:

«من معتقدم که کشور ما با امکاناتی که داریم، می‌تواند ۱۵۰ میلیون نفر جمعیت داشته باشد. من معتقد به کثرت جمعیت. هر اقدام و تدبیری که می‌خواهد برای متوقف کردن رشد جمعیت انجام گیرد، بعد از ۱۵۰ میلیون انجام بگیرد.»^۲

نگاه اسلام درباره جمعیت

در گام اول، سعی ما این است که مسأله جمعیت را صرفاً از ناحیه احکام اولیه و بدون عنایت به ضرورت‌ها و مصلحت‌های عارضی و ثانوی بررسی نماییم. پس از بررسی، درمی‌یابیم که حکم اولی اسلام، استحباب تکثیر نسل می‌باشد. سپس با استفاده از ادله‌های فقهی و گاه کلامی و همچنین بحث‌های کارشناسی (مصالح و مفاسد جامعه و خانواده) در محدوده احکام ثانوی، به بیان چهار فرض یا سؤال می‌پردازیم و از این میان، به دو فرض اشاره می‌نماییم:

■ آیا مسلمانان ملزم به تکثیر نسل به هر شکل ممکن هستند؟ آیا شرایطی این اصل را مقید نمی‌سازد؟ (فرض الزام به تکثیر)

■ با توجه به بحث تنظیم خانواده، آیا ما ملزم به کاهش موالید و جمعیت هستیم؟ (فرض الزام به کاهش)

۱. خمینی، روح‌الله، صحیفه امام، ج ۷، ص ۳۹۳، ۱۳۵۸/۲/۵.

۲. در دیدار با کارگزاران نظام، ۱۳۹۰/۵/۱۶.

■ آیا اسلام درباره افزایش و کاهش جمعیت، ساکت است؟ (فرض بلا شرط؛ نه کاهش و نه افزایش)

■ آیا تقیدات و تراحم‌هایی وجود دارد که حکم اولی را تغییر دهد؟ (فرض الزام به تکثیر، به شرط مقتضی)

به طور کلی، در شریعت اسلام دو گونه قانون و حکم وجود دارد:

■ قوانین و احکام اولیه که مربوط به شرایط عادی و معمولی زندگی انسان و فراتر از زمان و مکان هستند.

■ قوانین و احکام ثانویه که مربوط به شرایط اضطراری و غیر عادی‌اند.

احکام ثانویه، بر احکام اولیه نظارت دارند و در شرایط غیر عادی، آن‌ها را تغییر داده یا به کلی آن‌ها را بر می‌دارند؛ مثلاً وجوب روزه‌داری در ماه رمضان، از احکام اولیه است که مربوط به شرایط عادی است؛ اما اگر روزه‌داری موجب ضرر گردد و سلامتی انسان را دچار مشکل سازد، در این‌جا حکم ثانوی، یعنی «قاعده دفع ضرر» وارد عمل می‌شود و وجوب روزه را از کسانی که روزه‌داری برای آن‌ها ضرر دارد، برمی‌دارد.

ادله اولیه راجع به جمعیت، طبق مبانی اسلامی (قرآن و احادیث) چیست؟ بنابراین، در گام اول، سعی ما این است که مسأله را صرفاً از ناحیه احکام اولیه و بدون عنایت به ضرورت‌ها و مصلحت‌های عارضی و ثانوی بررسی نماییم.

با رجوع به آیات و احادیث که در سطور پایین شرح داده می‌شود، شریعت اسلام به مطلوبیت ازدواج، فرزندآوری و تکثیر جمعیت حکم داده است. این ادله، از دیدگاه کلامی و فقهی قابل تبیین است:

آیات و روایات مطلوبیت ازدواج و فرزندآوری

همه موجودات بر اساس غریزه طبیعی، برای حفظ نسل خود به تناسل مشغول هستند و انسان نیز علاوه بر غریزه طبیعی، بر مبنای فطرت و عقل، به بقای نوع خود توجه دارد. این ضرورت، از طریق ازدواج و فرزندآوری پاسخ داده می‌شود. بنابراین، هر اقدامی که از تناسل جلوگیری کند، مخالف فطرت و طبیعت آدمی است. طبق دیدگاه قرآنی، خلقت و بقای نوع انسانی، بر اساس رابطه زوجیت شرعی تحقق می‌-

یابد.^۱ یکی از مهم‌ترین دلایل تأکید و اهتمام شارع مقدس به امر ازدواج، حفظ نسل و بقای نوع انسان است.

بنابر این تعریف و با توجه به وضعیت بیولوژیک دو جنس زن و مرد، هدفی جز تولید مثل و باقی گذاشتن نوع انسان منظور نبوده است. سایر احکام مربوط به روابط زن و مرد، از قبیل: احکام رعایت عفت، زناشویی، اختصاص داشتن زوجه به زوج، احکام طلاق، عدّه، اولاد، ارث و... هم بر اساس همین واقعیت وضع شده است.^۲ در منابع فقهی نیز ضمن تأکید بر استحباب ازدواج، آن را راهی برای تناسل معرفی نموده است، به عبارت دیگر، حفظ نسل یکی از مقاصد اسلام است و ازدواج نیز برای حفظ آن مقرر شده است. از آن، دوام نوع و ماندگاری نسل است و در اساس، از فلسفه‌های مهم روا شمردن ازدواج با یک یا چهار زن، و روا شمردن ازدواج‌های موقت در اسلام، همان زاد و ولد و افزون کردن نسل است.

برخی آیات و روایاتی که مؤید ادله فوق هستند، عبارت‌اند از:

«وَأَنْكِحُوا الْأَيَامَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُعْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»^۳ بی‌همسران را و بردگان و کنیزان شایسته‌تان را همسر دهید. اگر تهی دست باشند، خداوند از فضل خویش، بی‌نیازشان کند. خداوند، گشایش‌بخش و دانا است.»

«...فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً أَوْ مَا مَلَكَتْ أَيْمَانُكُمْ ذَلِكَ أَدْنَىٰ أَلَّا تَعُولُوا»^۴ از زنان، چندان که شما را نیکو است، به زنی گیرید: دو دو، سه سه، چهار چهار. اگر بترسید داد نکنید، پس یکی یا کنیزانی که به دست آوردید.»

«نِسَاءُكُمْ حَرْثٌ لَكُمْ فَاتُوا حَرْثَكُمْ أَنْتُمْ شِئْتُمْ...»^۵ زنانان کشتزار شمایند. هرگاه خواهید، به کشتزار خود درآیید.»

۱. نساء، آیه ۱.

۲. طباطبائی، محمدحسین، المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳. نور، آیه ۳۲.

۴. نساء، آیه ۳.

۵. بقره، آیه ۲۲۳.

«وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً...»^۱ و خداوند هم از خودتان، برای‌تان جفت‌هایی نهاده و از جفت‌هاتان، شما را فرزندان و نوادگانی داده و...»

«و عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ... وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا»^۲ بندگان خدای رحمان کسانی هستند که می‌گویند: ای پروردگار ما! از همسران و فرزندان ما روشنی چشم به ما ببخش و ما را برای پرهیزکاران، پیشوا قرار بده»؟

در این آیه، یکی از صفات عبادالرحمن این است که از خدا می‌خواهند تا نسلی به آن‌ها عطا کند که روشنی چشم آنان باشد. در قرآن کریم، فرزندان، «مایه زینت زندگی»^۳ و «یار و مددکار انسان»^۴ معرفی شده‌اند.

علاوه بر آیات قرآنی، احادیث متعددی نیز در این مورد وارد شده است: جابر از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: چه چیزی انسان مؤمن را از این باز می‌دارد که همسری بگیرد، تا شاید خداوند فرزندی برای او روزی کند تا زمین را با «لا اله الا الله» سنگین نماید.^۵

از امیر مؤمنان، علی علیه السلام در حدیث «اربعامة» نقل شد که می‌فرمود: ازدواج کنید؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بارها فرمود: «مَنْ كَانَ يُحِبُّ أَنْ يَتَّبِعَ سُنَّتِي فَلْيَتَزَوَّجْ فَإِنَّ مِنْ سُنَّتِي التَّزْوِيجَ وَاطْلُبُوا الْوَالِدَ...» هر کس دوست دارد که پیرو سنت من باشد، باید ازدواج کند؛ زیرا ازدواج سنت من است، در جستجوی فرزند باشید...^۶

۱. نحل، آیه ۷۲.

۲. فرقان، آیه ۶۳ و ۷۴.

۳. کهف، آیه ۴۶.

۴. اسراء، آیه ۶.

۵. وسائل الشیعه، ج ۱۴، باب ۱، ص ۳.

۶. همان، ج ۲۰، ص ۱۵.

طبق روایات مذکور، تولید مثل و فرزندآوری، امری پسندیده و ممدوح بوده و نسبت به آن تأکید و ترغیب فراوان صورت گرفته است. از منظر متون دینی، فرزند شایسته، نعمتی از نعمت‌های الهی و گلی از گل‌های بهشت است. امام صادق علیه السلام فرمود: «إِنَّ الْوَلَدَ الصَّالِحَ رِيحَانَةٌ مِنْ رِيَّاحِينَ الْجَنَّةِ؛ فرزند صالح، گلی از گل‌های بهشت است.»^۱

روایات دال بر مطلوبیت افزایش نسل مسلمانان

پس از اثبات ضرورت و مطلوبیت حفظ نسل از راه ازدواج، مسأله استحباب افزودن نسل مسلمانان مطرح می‌شود. با ذکر تعدادی از روایات، استحباب کثرت اولاد مشخص خواهد شد. روایات متواتر نبوی وجود دارد که از طریق شیعه و سنی رسیده و به‌صراحت تکثیر اولاد را تشویق کرده و آن را مایه مباهات رسول اکرم صلی الله علیه و آله در روز قیامت بر سایر انبیا و امت‌ها می‌داند.

در صحیح‌ه محمد بن مسلم به روایت از امام صادق علیه السلام آمده است: پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «تَزَوَّجُوا فَإِنِّي مُكَاتِرٌ بِكُمْ الْأُمَمَ عَدَا فِي الْقِيَامَةِ؛ ازدواج کنید که من به سبب زیادی جمعیت شما، بر دیگر امت‌ها مباهات می‌کنم.»^۲

در صحیح‌ه جابر بن عبدالله آمده که وی گفت: ما در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله بودیم. حضرت فرمود: همانا بهترین زنان شما، زنی است که زیاد بچه بزاید و مهربان و عزیز در میان خویشاوندان خود و فرمان‌بردار شوهرش باشد...»^۳

در صحیح‌ه عبدالله بن سنان از امام صادق علیه السلام نقل می‌کند: مردی نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آمد و گفت: ای پیامبر خدا! دختر عمویی دارم که زیبایی، خوش‌صورتی و دین او را می‌پسندم؛ ولی نازا است.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: با وی ازدواج نکن؛ زیرا یوسف بن یعقوب با برادرش دیدار کرد و از او پرسید: ای برادر! چگونه پس از من توانستی با زنان ازدواج کنی؟ او گفت: پدرم به من فرمان داد و گفت: اگر می‌توانی نسلی پدید آری که زمین را آکنده از تسبیح

۱. کلینی، فروع کافی، ج ۶، ص ۳، ح ۱۰.

۲. کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲، ح ۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۳.

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۲۸.

سازند، چنان کن. او گفت: فردای آن روز مردی دیگر نزد پیامبر ﷺ آمد و همانند آن سخن را به پیامبر ﷺ رسانید. آن حضرت به او گفت: با زن سَوَاء اما زایا، ازدواج کن؛ زیرا من در روز قیامت با فزونی تان بر امت‌ها مباحثات می‌کنم. راوی گفت: من به امام صادق علیه السلام گفتم: «سَوَاء» چیست؟ امام فرمود: زن زشت منظر.^۱

طبق حدیث فوق، در جایی که امر دایر است میان ازدواج با زن زشت‌رو اما زایا یا زن زیبا اما نازا، حضرت ﷺ اولی را ترجیح داده‌اند و دلیل آن هم در ذیل روایت ذکر شده است: افزایش تسبیح‌کنندگان خداوند در روی زمین. نتیجه آن‌که افزایش کمی مسلمانان، مورد عنایت ایشان است.

قسمتی از دعای بیست و هفتم از صحیفه سجادیه نیز به مطلوبیت کثرت مسلمانان از آن جهت که موجب قدرت و شوکت آنان می‌شود، اشاره دارد:

«خداوندا! بدین جهت، دشمنان‌شان را سست گردان!... و میان آن‌ها و میان خوراک‌هایشان فاصله انداز!... و مدد رسیدن به آن‌ها را از ایشان قطع کن! و در جمعیت و تعدادشان کاهش بده!... و دستشان را از گشادگی ببند!» تا آن‌که عرض می‌کند:

«بار خداوندا! رحم زن‌هایشان را عقیم کن! و اصلاّب مردانشان را از نطفه خشک نما!... و به زمینشان اجازه مده تا برایشان رویدنی برویاند! بار خداوندا! به واسطه آن، اهل اسلام را قدرت بخش و خانه‌هایشان را مصون بدار و اموالشان را بدان بارور و با ثمر کن!... تا به جایی برسد که در هیچ نقطه از بسیط خاک، غیر تو پرستیده نشود! و پیشانی کسی برای غیر تو به خاک مالیده نگردد.»

از مجموع احادیث گذشته، می‌توان توصیه شارع درباره ازدواج جهت حفظ نسل، مطلوبیت حصول فرزند و تکثیر نسل را به عنوان قانون کلی و حکم اولی در زندگی نوع بشر، استنتاج کرد. مجموع این روایات، دلالت روشنی بر استحباب تکثیر نسل دارد. شایان ذکر است که فقهای عظام شیعه بر مبنای روایات و احادیث مذکور، در آثار و مباحث فقهی خود بر حفظ نسل، اهمیت ازدواج، دقت در انتخاب همسر و افزوده شدن نسل مسلمانان توجه داشته‌اند و مباحثی مانند کنترل جمعیت و یا تنظیم خانواده، بدین صورت که امروزه مطرح است، در فقه شیعی سابقه نداشته است.

۱. الکافی، ج ۵، ص ۳۳۳، ح ۱؛ وسائل الشیعه، ج ۲۰، ص ۵۳.

حال که استحباب ازدواج جهت حفظ نسل، مطلوبیت حصول فرزند و تکثیر نسل را به عنوان قانون کلی و حکم اولی شرع در زندگی نوع بشر، استنتاج شد، پس محل نزاع کجا است؟ نزاع اصلی این است که آیا از نظر شارع تکثیر نسل الزامی است یا خیر؟ آیا تکثیر نسل به طور مطلق و در هر زمان و مکانی و شرایطی، مطلوب و لازم است؟ در پاسخ به این سؤالات، بین علمای اسلام اختلاف نظر وجود دارد و بحث جمعیت را به موضوعی اختلافی و چالشی سوق داده است. البته این آرا بیشتر مربوط به متفکران معاصر می‌باشد که در طی حدود ۶۰ سال اخیر و با ورود برنامه‌های تنظیم خانواده به کشورهای مسلمان ابراز شده است. در واقع، اگر سیاست‌های کنترل جمعیت که بعدها به تنظیم خانواده تغییر نام داد، از غرب وارد کشورهای اسلامی نمی‌شد، به احتمال قوی در منابع فقهی هم این‌گونه مسائل مطرح نمی‌گردید. در گذشته، این مسائل یا مطرح نبوده و یا به طرح مبانی اولیه اسلام که همانند دیگر ادیان به افزایش نسل مسلمانان توجه داشته، بسنده می‌شده است.

از حیث اصطلاح، مسأله تحدید یا تنظیم نسل در عبارات کتب قدما تحت عناوین: «العزل»، «الفخاذ» و «سفیح الماء» آمده است و بحث تحدید نسل را شاید بتوان در خلال مباحث ضرر رساندن به قوای جسمی و بدنی جستجو کرد. از این رو، ظاهر عبارت قدما، متعرض این گونه معانی (کنترل جمعیت به معنای امروزی از راه عزل) نیست؛ ولی می‌توان استفاده کرد که غالباً این گونه امور، به‌ویژه عزل، به منظور تمتعات جنسی، بدون آن‌که به حصول فرزند منتهی بشود، صورت می‌گرفته است؛ یعنی افرادی که این عمل را انجام می‌دادند، غالباً به قصد کنترل جمعیت نبوده است و قصد آنان، لذت جنسی بدون حصول فرزند بوده است.^۱

در عبارات فقهای جدید، این مسأله به‌صراحت تحت عناوین «تحدید النسل»، «ضبط النسل» و در بسیاری موارد تحت عنوان «تنظیم النسل» مطرح شده است. در باره این عناوین، همان‌طور که گفته شد، در کتب قدما بحث مستقلی وجود ندارد و این گونه مباحث، اصلاً مطرح نبوده است. شاید از نخستین کسانی که در این باره مطالبی نوشتند

۱. رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین، ص ۳۵.

و موضوع تنظیم نسل را از جنبه‌های فقهی و دینی بررسی کردند، علمای مصر و به‌ویژه الازهر، مانند شیخ احمد ابراهیم در سال‌های ۱۹۳۶ تا ۱۹۵۳^۱ بودند.

در پاسخ به آنچه محل نزاع است و با توجه به دیدگاه‌های علمای اسلامی در باب جمعیت، می‌توان چهار فرض را طرح کرد:

۱. الزام به تکثیر جمعیت (موافقان افزایش جمعیت و مخالف برنامه‌های کنترل جمعیت و تنظیم خانواده)؛

۲. الزام به کاهش جمعیت (مخالفان افزایش جمعیت و موافقان برنامه‌های کنترل جمعیت و تنظیم خانواده)؛

۳. بلا شرط (اسلام نه نظری درباره کاهش جمعیت دارد و نه نظری درباره افزایش آن)؛

۴. تکثیر نسل به شرط مقتضی (موافقان افزایش جمعیت به اقتضای شرایط).

به نظر ما، اسلام با فرض چهارم موافق است؛ یعنی به صورت اقتضایی خواهان افزایش جمعیت است. از این رو، در صورتی که شرایط فراهم نباشد، تکثیر نسل مستحب و الزام‌آور نخواهد بود. بی‌تردید، آیین اسلام، پیروان خود را به افزایش جمعیت یا ایمان و شایسته، به اندازه‌ای که در توان آنان باشد، فرا می‌خواند. اکنون به بررسی برخی از این چهار فرض بر اساس مبانی اسلامی می‌پردازیم:

الزام به تکثیر نسل (موافقان افزایش جمعیت)

عده‌ای از اندیشمندان و علمای دین، با بیان ادله‌هایی با سیاست کنترل جمعیت مخالفت کرده و به الزام تکثیر نسل رأی داده‌اند. اینان خود به دو دسته تقسیم می‌شوند: عده‌ای معتقدند هر گونه برنامه‌ای - کنترل جمعیت و تنظیم خانواده - که در صدد تحدید و پیش‌گیری از افزایش نسل مسلمانان باشد، از نظر شرع مردود است و ما ملزم به تکثیر نسل مسلمانان هستیم و هیچ شرطی نباید مانع از پیاده کردن این حکم اولیه اسلام باشد. گروه دیگر، این نظر افراطی را تعدیل کرده و معتقدند که اگرچه شریعت اسلام، پیش‌گیری از رشد جمعیت را جایز نمی‌داند (یعنی حکم اولیه و اصلی افزایش

۱. ایازی، سید محمدعلی، اسلام و تنظیم خانواده، ص ۱۸.

جمعیت است)، اما در مواردی که رفع حرج و سهولت تکلیف بر مکلفان نامیده می‌شود، اجازه می‌دهد که برنامه کنترل جمعیت در سطح فردی و فقط در مواردی که اسلام آن را مشخص کرده و در زمان محدود به اجرا در آید.

از جمله این علما، می‌توان به سید محمدحسین حسینی تهرانی اشاره کرد که به طور کامل با سیاست سامان‌دهی خانواده به مخالفت برخاست و با نگارش «رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین»، سیاست مهار زاد و ولد و پذیرندگان آن را مورد انتقاد شدید قرار داد و نوشت:

«امروز، مسأله کنترل جمعیت و شعار: جمعیت کمتر، زندگی بهتر، به قدری جدی گرفته شده و هیاهو و تبلیغات بر سر عواقب و خطراتی که برای آن شمرده می‌شود، به قدری فراگیر گشته که کمتر کسی مجال تفکر، تحلیل و یا احیاناً تشکیک در این مسأله را می‌یابد و متأسفانه این جوسزدگی، چنان حاکم گشته که حتی از سوی کسانی که انسان کوچک‌ترین شکی در خلوص نیت و دلسوزی‌شان برای جامعه و اسلام ندارد، عکس العمل‌های انفعالی و جانبداری مشاهده می‌شود؛ تا حدی که گاه انسان متحیر می‌ماند که چگونه عقل سلیم و ذهن حکیم تحت تأثیر تبلیغات فریبنده‌ای قرار گیرد که با اندکی توجه و دقت، نادرست بودنشان قابل تشخیص است.»^۱

وی تا آن‌جا پیش می‌رود که می‌نویسد: «سلامت بدن و روان زن، در زاییدن است؛ در حامله شدن و شیر دادن است... زن باید مانند مرد پیوسته راه تقرب را بپیماید و آن وقتی است که دوش به دوش مرد نماز بخواند و روزه بگیرد و طواف کند و این فقط در وقتی است که حامله باشد و یا طفل خود را شیر دهد... بنابراین، زنان باید پیوسته یا حامله باشند و یا شیر دهند تا در کاروان انسانیت و حرکت به سوی معبود و محبوب، و قبله مشتاقان و کعبه عاشقان... با مردان هم‌آهنگ باشند.»^۲

در ادامه، به دیدگاه شماری از علما و مراجع اشاره می‌گردد:

۱. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، رساله نکاحیه: کاهش جمعیت، ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، ص ۱۰۸.

۲. همان، ص ۴۲-۴۱.

آیت‌الله نوری همدانی

«عده‌ای از لحاظ این‌که جمعیت روی زمین به سرعت رو به افزایش می‌رود، چنین فکر می‌کنند که زمانی فرا خواهد رسید که مردم از جهات اقتصاد زندگی به مضیقه خواهند افتاد و زمین قدرت تغذیه و تأمین لوازم زندگی بشر را نخواهد داشت و از این رو، مردم را به جلوگیری از افزایش نسل تشویق، بلکه وادار می‌کنند. به علاوه، متأسفانه سقط جنین را یک عمل منطقی و موجه جلوه می‌دهند؛ ولی این عقیده همان طور که بعضی از دانشمندان هم تصریح کرده‌اند، درست نیست؛ زیرا سطح زمین به اندازه‌ای وسیع است که به ۵۰۰ میلیون کیلومتر بالغ می‌شود و اگر آن را به طور تساوی میان جمعیت فعلی روی زمین تقسیم کنیم، به هر فردی ۵ هکتار از خشکی و تقریباً ۱۲ هکتار از دریاها می‌رسد؛ علاوه بر این، گنج‌های فراوان و معادن بسیار زیادی در آن قرار داده شده است. در این صورت، اگر تمام قدرت‌های علمی و امکانات صنعتی خود را در راه بهره‌برداری از این منابع خداداد به کار بیندازند، زمین می‌تواند چندین برابر جمعیت کنونی را به طور کامل اداره کند (نوری همدانی، ۱۳۷۴: ۲۸۸).

آیت‌الله جعفر سبحانی

«صاحب‌نظران می‌گویند: اگر در این مملکت (ایران)، رودخانه‌ها سدبندی شود، زمین‌های بایر آباد گردند، از تمام زمین‌های زراعتی به‌خوبی استفاده شود، صید ماهی به صورت صحیح اداره گردد و سطح فکر مردم بالا برود، این مملکت قادر به اداره ۱۵۰ میلیون نفر خواهد بود. کشور ایران هم‌اکنون دچار کمبود نیروی انسانی است. در همین سال‌های اخیر، متجاوز از یک میلیون کارگر خارجی در نقاط مختلف کشور مشغول کار و بازار کار گرم، و نیروی انسانی کمیاب بود؛ مع الوصف، چگونه دم از کنترل ازدیاد جمعیت می‌زنیم؟ در حالی که نیاز مبرم به نیروی انسانی داریم؟ در این کشور، کمبود پزشک و مهندس، تکنسین و استادکار برای همه ملموس است و هر روز دست نیاز به خارج دراز کرده و دسته دسته دکتر و مهندس و... وارد می‌کنیم. کشورهای پیشرو که برای جلوگیری از ازدیاد جمعیت در کشورهای در حال رشد، کارشناس می‌فرستند، بهتر است جمعیت خود را در حد فعلی نگاه دارند، تا جمعیت دیگر کشورها به نیمی از جمعیت آنان برسد، سپس برای آنان طرح و برنامه بریزند... بهتر نیست که بودجه‌ای که در راه کنترل جمعیت مصرف می‌شود، در راه فراهم ساختن

وسایل زندگی خانواده‌های فقیر مصرف گردد و به جای انسان‌کشی، به احیای انسان‌های فقیر و بی‌دفاع پردازیم.^۱

آیت‌الله حسینی طهرانی

«محدوده کشور ایران، به تصدیق کارشناسان داخلی و خبرگان خارجی، از جهت استعداد و کثرت زمین‌های حاصلخیز و قابل کشت و زراعت و باغداری و دامداری، وفور آب و رودخانه‌ها و امکان آبیگرها، و از جهت انواع معادن، می‌توان از مرغوب‌ترین کشورهای جهان به حساب آورد و ظرفیت آن را دارد که به‌آسانی و راحتی ۲۰۰ میلیون نفر را در مهد خود بپذیرد و بپرورد. اما امروزه می‌بینیم که از جهت کمبود افراد کشاورز در کشتزارها و باغ‌ها، و از جهت کمبود افراد کارگر در کارخانجات، در مزیقه‌ای عجیب به سر می‌بریم.» (ص ۴۱)

تکثیر نسل به شرط مقتضی (افزایش جمعیت به اقتضای شرایط)

طبق این فرض، بر اساس مبانی اسلامی، اصل و حکم اولی به تکثیر نسل است؛ اما در عین حال، اسلام تزاخم و شرایط زمان و مکان را در نظر می‌گیرد. اسلام مسلمانان را به ازدواج، فرزندآوری و تکثیر نسل تشویق و دعوت می‌کند؛ اما شرایطی را نیز برای آن در نظر گرفته است. از این رو، اسلام به کیفیت جمعیت توجه دارد و تکثیر نسل را منوط به تحقق کیفیت مطلوب جمعیت، مثلاً صالح بودن، کرده است. اسلام، در مجموع، به صورت اقتضایی خواهان افزایش جمعیت است؛ یعنی رشد جمعیت با شرایط مشخص و از این رو، در صورتی که شرایط فراهم نباشد، تکثیر نسل مستحب و الزام‌آور نخواهد بود.

برای تشخیص این‌که آیا تکثیر اولاد به صورت مطلق مستحب است یا آن‌که استحباب آن مقید به شرط یا شروطی است، باید باز به ادله شرعی رجوع کرد؛ با مراجعه به دسته‌های دیگر از روایات، می‌توان استنباط کرد که این استحباب، مطلق نیست و مقید به حفظ کیفیت است؛ یعنی از مجموع روایات تکثیر نسل و سایر روایات به دست می‌آید که اسلام در کنار رشد کمی نسل، بعد کیفی آن را نیز - چه از حیث

۱. سبحانی، جعفر، منشور جاوید، ص ۸۲.

جسمانی و چه از حیث معنوی و روحانی - مد نظر قرار داده است؛ در واقع، آنچه مستحب است، تکثیر نسلی «سالم» و «صالح» است.

آیت‌الله مؤمن قمی

«ما هم‌رأی با این نظر هستیم که بی‌تردید، آیین اسلام، بلکه تمامی ادیان آسمانی، پیروان خود را به افزایش جمعیت با ایمان و شایسته، به اندازه‌ای که در توان آنان باشد، فرا می‌خواند. در این باره روایات زیادی از هر دو گروه شیعه و سنی وارد شده که به‌روشنی بر این مدعا دلالت دارند.»^۱

اهداف ناظر بر جمعیت متناسب بر اساس متون دینی

۱. ترغیب جوانان به امر ازدواج

در سال‌های اخیر، متأسفانه آمار ازدواج کاهش و سن ازدواج افزایش یافته است. سن ازدواج در حال حاضر، نسبت به دهه ۶۰ بین ۳ تا ۴ سال، افزایش داشته است؛ در حالی که ازدواج از دستورهای مورد تأکید اسلام است. در سوره نور، آیه ۳۲ می‌فرماید: «و زنان و مردان مجرد خود... را همسر دهید. اگر تنگ‌دست باشند، خداوند آن‌ها را به فضل خویش بی‌نیاز خواهد کرد...»

۲. تشویق زوجین به فرزندآوری

قرآن کریم، زاد و ولد موجودات از جمله انسان را لطف و مرحمت خداوند و نشانه‌ای از قدرت لایتناهی او می‌خواند (نوح، آیه ۱۲؛ فاطر، آیه ۱۱). در حالی که امروزه نگرشی منفی نسبت به فرزندآوری وجود دارد؛ به این معنا که غالب زوجین امروزی سعی می‌کنند در ۲ الی ۴ سال اول ازدواج، بچه‌دار نشوند و سپس به ۱ یا ۲ فرزند اکتفا کنند. از این رو، می‌بینیم که نرخ باروری در ایران، حتی از کشورهای غربی مانند آمریکا و فرانسه نیز کمتر است.

۱. الكلمات السديدة في مسائل الجديدة.

۳. افزایش جمعیت صالح و با ایمان

آیین اسلام، پیروان خود را به افزایش جمعیت با ایمان و شایسته فرا می‌خواند. در این باره روایات بسیاری از شیعه و سنی وارد شده که به روشنی بر این مدعا دلالت دارند.

۴. کیفیت جمعیت، مهم‌تر از کمیت آن

در اسلام، کمیت یا کثرت عددی، به‌تنهایی امتیاز و مطلوبیت محسوب نمی‌شود؛ بلکه بر مدار حق بودن، ملاک برتری است و از اهمیت بیشتری برخوردار است. در آیه ۶ سوره اسراء می‌فرماید: «آن‌ها؛ کافران و منافقان که بیش از شما در دنیا زیسته‌اند هم مثل شما بودند؛ حتی از شما نیرومندتر و دارای فرزندان بیشتر... آن‌ها به یاوه‌گویی سرگرم بودند و اعمال‌شان در دنیا و آخرت تباه شد. پس به واقع زیانکار شدند.» طبق این آیه شریفه، تعداد زیاد جمعیت مانع از تباهی نیست. به همین دلیل، در بند سوم، بر افزایش جمعیت صالح و با ایمان تأکید شده است.

۵. حفظ شوکت و عظمت مسلمانان

جمعیت با توجه به ویژگی‌های مطلوبی که باید داشته باشد، سرمایه اصلی هر کشور و موجب قدرت و عظمت آن است. یکی از اهداف مهم ناظر بر جمعیت، حفظ شوکت و عظمت جامعه اسلامی است.

۶. تنظیم خانواده، حقی دائمی

با توجه به اصل «لاضرار» و «عسر و حرج»، برنامه تنظیم خانواده باید به عنوان یک حق و ضرورت دائمی برای خانواده‌ها مورد تأکید قرار گیرد. سلامتی جسمی و روانی والدین و حتی فرزندان و برقراری تناسب بین امکانات مادی و معنوی خانواده با تعداد اولاد به منظور امکان برای زندگی بهتر، ضرورتی دائمی است.

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. اجوبه الاستفتاءات (۱۳۸۱)، سید علی خامنه‌ای، مسأله ۱۲۵۵، الهدی.
۳. استفتائات از محضر امام خمینی، ج ۳، جلوگیری از بارداری و سقط جنین، انتشارات اسلامی، وابسته به جامعه مدرسین قم.

۴. امام خمینی، رساله نوین، تهیه و تنظیم بی‌آزار شیرازی، ج ۳، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۵. ایازی، سید محمدعلی (۱۳۷۴)، اسلام و تنظیم خانواده، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۶. پاینده، ابوالقاسم (۱۳۶۲)، نهج الفصاحه، انتشارات جاویدان، تهران:
۷. پرسا، رولان (۱۳۵۳)، جمعیت‌شناسی اجتماعی، ترجمه منوچهر محسنی، تهران: نشر دانشگاه.
۸. پورتال مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه، Psrc.ac.ir
۹. تقوی، نعمت‌ا... تقوی (۱۳۸۹)، جمعیت و تنظیم خانواده، تبریز: انتشارات آیدین.
۱۰. جهانفر، محمد (۱۳۷۶)، مبانی جمعیت‌شناسی، تهران: انتشارات دهخدا.
۱۱. حر عاملی (۱۴۱۶ ق)، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام لایحیاء التراث، جلد ۱۴.
۱۲. حسینی تهرانی، سید محمد حسین، رساله نکاحیه: کاهش جمعیت ضربه‌ای سهمگین بر پیکر مسلمین، تهران: ۱۳۷۰.
۱۳. حلم سرشت، پریش و دل‌پیشه، اسماعیل (۱۳۸۵)، جمعیت و تنظیم خانواده، تهران: انتشارات چهره.
۱۴. خمینی، سید حسن (۱۳۸۲)، مبانی فقهی تنظیم خانواده، تهران: انتشارات پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
۱۵. سبحانی، جعفر (۱۳۶۰)، منشور جاوید، اصفهان: کتابخانه امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام.
۱۶. سید محمدحسین طباطبائی، تفسیرالمیزان (۱۳۸۲)، ترجمه سید محمدباقر موسوی‌همدانی، دفتر انتشارات اسلامی، قم.
۱۷. شهید ثانی (۱۴۱۱ ق)، الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیه، بیروت: انتشارات دارالعالم الاسلامی، ج ۵.
۱۸. صحیفه نور، رهنمودهای امام خمینی، ج ۳۹/۴، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۱۹. طلعتی، محمد هادی (۱۳۸۳)، رشد جمعیت، تنظیم خانواده و سقط جنین، قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۲۰. کتابی، احمد (۱۳۷۰)، نظریات جمعیت‌شناسی، تهران: انتشارات اقبال.
۲۱. مجلسی، محمد تقی، بحار الانوار، تهران: نشر اسلامیه، ج ۱۰۴.
۲۲. محمودی، محمد جواد، تحولات جمعیتی، چالش‌های پیش‌رو و لزوم تجدیدنظر در سیاست‌های جمعیتی ایران، فصلنامه علمی - تخصصی برداشت دوم، مرکز بررسی‌های استراتژیک ریاست جمهوری، ش ۱۱، ۱۳۸۹.

۲۳. مرکز آمار ایران، دفتر آمارهای جمعیت، نیروی کار و سرشماری سال‌های مختلف.
۲۴. مطهری، مرتضی (۱۳۴۷)، خاتمیت، قم: انتشارات صدرا.
۲۵. مکارم شیرازی (۱۴۱۹ ق)، «تحدید النسل»، مجله فقه اهل‌البيت، ش ۱۱ و ۱۲.
۲۶. مکارم شیرازی (۱۴۱۹ ق)، المسائل المستحدثة فی الطب (القسم الثاني)، مجله فقه اهل‌البيت، ش ۱۰.
۲۷. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۵ ق)، الكلمات السديدة فی مسائل الجديدة، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۸. میرزایی، محمد (۱۳۷۸)، نوسانات تحدید موالید در ایران، فصلنامه جمعیت، ش ۲۹-۳۰، پاییز و زمستان.
۲۹. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام، ج ۲۹.
۳۰. نوری طبرسی، حسین (۱۴۰۷ ق)، مستدرک الوسائل، مؤسسه آل‌البيت، قم، ج ۱۴.
۳۱. نوری، حاج میرزا حسین، مستدرک الوسائل، ج ۱۴.

صهیونیسم؛ ویژگی‌ها و اهداف

علی ابوالحسنی*

اشاره

صهیونیست‌ها، بیش از نیم قرن است که بر فلسطین سیطره یافته‌اند و ظلمی بس عظیم بر ملت فلسطین و مسلمانان روا داشته‌اند. بدون تردید، آزادگان جهان خود را در غم این ملت مظلوم شریک دانسته و شناخت مشکلات و مصائب فلسطینیان و اقدام عملی برای حل آن‌ها را بخشی از وظایف خود می‌دانند. شناخت صحیح از صهیونیسم، منشأ، اهداف و ماهیت آن، سرمایه ارزشمندی برای روشنگری و در نهایت، مقابله با این پدیده در جهان و به‌ویژه جهان اسلام و آزادسازی قدس شریف است.

امام خمینی علیه السلام، آخرین جمعه روز ماه مبارک رمضان را به عنوان روز قدس نامگذاری نمودند تا نام و یاد فلسطین و مظلومیت آن زنده بماند و مسلمانان در این روز، نفرت خود را از صهیونیسم اعلام کنند. ایشان با آگاهی از ویژگی‌ها و اهداف صهیونیسم، بارها در مناسبت‌های مختلف، خطر آن را گوشزد نموده‌اند:

«من همان گونه که بارها در سال‌های گذشته قبل و بعد از انقلاب هشدار داده‌ام، مجدداً خطر فراگیری غده چرکین و سرطانی صهیونیسم را، در کالبد کشورهای اسلامی گوشزد می‌کنم و حمایت بی‌دریغ خود و ملت و دولت و مسئولین ایران را از تمامی مبارزات اسلامی ملت‌ها و جوانان غیور و مسلمانان، در راه آزادی قدس اعلام می‌نمایم.»^۱

* دانش‌آموخته حوزه علمیه و پژوهشگر.

۱. خمینی، روح‌الله، صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۱۱۵.

ایشان همچنین فرموده‌اند:

«این جانب به برادران اسلامی در همه کشورها، خصوصاً برادران عرب و ملت عظیم عرب که پیشتازان اسلام‌اند، خطر عظیم اجانب، به‌ویژه صهیونیسم را کراراً اعلام کرده‌ام. لازم است در شهر رمضان که ماه اجتماعات اسلامی است، مؤمنین در مجامع عمومی، پرده از توطئه‌های این غول جهان‌خوار برداشته و خطرات این دشمن انسانیت را برملا کنند.»^۱

این مقاله که در صدد بیان ویژگی‌ها، ماهیت، اهداف و توطئه‌های صهیونیسم است، در محورهای ذیل سامان یافته است:

مفهوم صهیونیسم

صهیون،^۲ نام کوهی در بیت‌المقدس است که جایگاه هیکل سلیمان نبی ﷺ بوده است. گاه، این واژه نزد یهودیان به معنای شهر قدس، شهر برگزیده خداوند و شهر مقدس آسمانی به کار می‌رود و به طور اعم، بر سرزمین مقدس نیز اطلاق می‌شود؛ ولی در متون دینی یهود، صهیون اشاره به آرمان و آرزوی یهود برای بازگشت به سرزمین داوود و سلیمان ﷺ و تجدید دولت یهود دارد؛ به عبارت دیگر، صهیون برای یهود، سمبل رهایی از ظلم، تشکیل حکومتی مستقل و حکمرانی بر جهان است و از این رو، یهودیان خود را فرزندان صهیون می‌دانند.^۳

صهیونیست، به کسی اطلاق می‌شد که به دلیل دل‌بستگی به کوه صهیون و سرزمین بیت‌المقدس، زندگی رهبانی را برگزیده، تارک دنیا شده و با سکنا گزیدن در کوه صهیون و ترک زندگی مادی، به عبادت در آن دیار مشغول می‌شد؛ اما با ظهور و تولد آن در قرون هفدهم و هجدهم، به مرور به اشاعه و ترویج نگرش‌های نژادپرستانه مبتنی بر برتری و رجحان قوم یهود بر سایر اقوام مبادرت کرد. این تبلیغات، سبب شد که در اواخر قرن نوزدهم، واژه «صهیونیست» به کسانی اطلاق شود که یهودیان را نژاد اصیل

۱. همان، ج ۸، ص ۲۱۸.

2. Zion.

۳. بخشی، علی‌آقا، فرهنگ علوم سیاسی، ص ۳۶۹.

وقوم برتر می‌دانستند و معتقد بودند که خداوند بنی‌اسرائیل را بر سایر اقوام برتری داده و حاکمیت بر کره زمین را به آنان واگذار نموده است.^۱

در برخی از متون، تعریف اصطلاح صهیونیسم این‌گونه ذکر شده است: «صهیونیسم، مرام و مسلک حزب بین‌المللی یهود، و مسلک گروهی است که طرفدار سلطه و نفوذ یهودیان بر اقوام و ملل دیگرند؛ نهضتی که از اواخر قرن نوزدهم به منظور ایجاد میهن یهودی در فلسطین پدید آمد؛ نهضتی مایه‌گرفته از آرمان مسیحایی طایفه بنی‌اسرائیل برای رسیدن به ارض موعود و تشکیل ملت و دولتی واحد.»^۲

صهیونیسم، دارای ابعاد مختلف است، از آن جمله: صهیونیسم سیاسی، دینی، کارگری، دموکراتیک، رادیکال، و توسعه‌طلب. معروف‌ترین تقسیم صهیونیسم، طبقه‌بندی آن به دو بخش سیاسی و دینی است. صهیونیسم دینی، با مهاجرت یهودیان در قرن ۱۴ شمسی (قرن ۲۰ میلادی) به فلسطین مخالف است؛ بلکه در انتظار انسانی رهایی‌بخش در آخرالزمان نشسته است که یهودیان و تمام آدمیان را به سرزمین ابراهیم و موسی عليه السلام یا سرزمین نجات بازگرداند.^۳

رابطه یهود و صهیونیسم

یهودی، کسی است که به پیامبری حضرت موسی عليه السلام و کتاب تورات اعتقاد دارد. این چنین شخصی، از نظر اسلام در شمار «اهل کتاب» است. اما صهیونیست، یهودی است که متعصبانه معتقد به برتری قوم یهود است و بازگشت به ارض موعود اورشلیم را حق و وظیفه خود می‌داند و در آرزوی حکومت جهانی یهود به سر می‌برد و در این راه، از هیچ کاری دریغ ندارد.^۴

۱. واعظی، حسن، نبرد نابرابر روند ظهور و سقوط رژیم صهیونیستی، ص ۱۱-۱۲.

۲. جدید بناب، علی، عملکرد صهیونیسم نسبت به جهان اسلام، ص ۲۲.

۳. ر.ک: احمدی، حمید، ریشه‌های بحران در خاورمیانه، ص ۳.

۴. رحمانی، شمس‌الدین، تصویر آینده، ص ۴۳.

صهیونیست، شامل یهودیان نژادپرست است که بر اساس آموزه‌های تلمود^۱ و انحرافات تورات^۲ عمل می‌کنند. ویژگی این یهودی که به دنبال بازگشت به ارض موعود فلسطین و حاکمیت بر جهان و به خدمت خود درآوردن تمام اقوام و ملل دیگر است، همان صفاتی است که قرآن بیان می‌کند؛ چه آن یهودی که در زمان کنونی زندگی کند و چه آن که در قرن‌های گذشته زندگی می‌کرده است.^۳

منظور ما از قوم یهود و یهودی که در این نوشتار دارای صفات منفی است، شامل یهودیانی است که در جهت منافع صهیونیسم و در مقابله با مسلمانان گام بر می‌دارند. پس باید اذعان داشت که در جهان کنونی، یهودیانی وجود دارند که نه تنها مخاطب صفات منفی مورد نظر ما نیستند، بلکه خود در حال مبارزه با صهیونیسم هستند. نتیجه سخن این که نگاه ما به مقوله قوم یهود، نژادی و قومیتی نیست.

البته باید به این مسأله نیز اذعان داشت که صهیونیست‌هایی هم وجود داشته و دارند که یهودی نیستند؛ به عنوان مثال، «صهیونیست‌های مسیحی» در آمریکا که هم اکنون زمام امور سیاسی را در دست دارند، از زمره یهودیان صهیونیست نیستند؛ اما به هر حال، مسلم است که بیشتر صهیونیست‌ها یهودی هستند و وجود اندکی از مسیحیان صهیونیست و یهودیان ضد صهیونیست، خللی به بحث ما وارد نمی‌کند. البته این صهیونیست‌های مسیحی، آرمان‌های توراتی ندارند و نژاد یهود را برتر نمی‌دانند؛ بلکه صرفاً به دلیل آن که موافق، حامی و به دنبال تشکیل حکومت یهودیان و بازگشت یهود به فلسطین هستند، آن‌ها را صهیونیست می‌نامیم. آن‌ها با کمک به صهیونیست‌ها می‌خواهند زمینه ظهور حضرت عیسی علیه السلام فراهم شود و مسیحیت را بر جهان حاکم کنند. طبیعی است که این صهیونیسم‌ها تحت شمول صفات یهود در قرآن نمی‌شوند.^۴

۱. تعریف رسمی تلمود، عبارت است از: خلاصه‌ای از شریعت شفاهی که پس از قرن‌ها تلاش عالمانه دانشمندان مقیم فلسطین و بابل، در آغاز قرون وسطی (با تفسیر جدید) به بار نشسته است. (آدین اشتاین سالتز، سیری در تلمود، ترجمه باقر طالبی دارابی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، تهران، ۱۳۸۲، ص ۹)

۲. قرآن کریم در آیات مختلف، به تحریف تورات اشاره نموده است؛ از آن جمله: نساء، آیه ۶۴؛ مائده، آیه ۱۴، ۱۵ و ۴۱.

۳. آجیلی، هادی، ارتباط هویتی میان یهود و صهیونیسم، ص ۳۷۸.

۴. همان، ص ۳۷۹.

در واقع، آن یهودی که در قرآن مثالش آورده شده، نمونه کاملش همین صهیونیست‌های یهودی هستند.

از نظر تبارشناسی نیز، صهیونیسم در ماهیت امر، حرکتی در سراسر تاریخ یهود است؛ زیرا یهودیانی که دارای ویژگی‌های صهیونیسم بوده‌اند، از ابتدای تاریخ یهود تا کنون وجود داشته‌اند. اما صهیونیسم مصطلح امروزی، از قرن ۱۸ و ۱۹ به وجود آمده است.

انطباق صفات منفی یهود در قرآن با صهیونیسم

انطباق صفات و ویژگی‌های منفی یهود در قرآن کریم، با ویژگی‌های صهیونیسم امکان‌پذیر است. در ذیل به برخی از دلایل این انطباق، اشاره می‌کنیم:

صهیونیست‌ها، در محتوای سمبل دینی خود، «کوه صهیون» و بازگشت به ارض موعود را قرار دادند. این سمبل، پایه اصلی فرهنگ و گروه یهودی را تشکیل می‌دهد.^۱ صهیونیسم، مبانی فکری نژادپرستانه خود را از کتاب‌های تحریف شده یهود گرفته است؛ به عنوان مثال، خانم «گلد مایر» و «بگین» به این نکته اشاره می‌کنند که: «این زمین، به ما وعده داده شده بود و ما بر آن حق داریم.» «موشه دایان» نیز می‌گوید: «اگر بر تورات مسلطیم، اگر خود را قوم تورات می‌دانیم، باید بر سرزمین‌های توراتی نیز مسلط شویم؛ سرزمین‌های قضات و ریش سفیدان، بیت المقدس، حبرون، اریحا، و باز هم جاهای دیگر.»^۲

از سخن «موشه دایان» در خصوص تسلط بر تورات و سرزمین‌های توراتی، این‌گونه بر می‌آید که: «به طور کلی، جغرافیایی که سران کشور اسرائیل برای این کشور مد نظر دارند و آن را مبنای جنگ افروزی‌ها و توسعه‌طلبی‌های سرزمینی خود قرار داده‌اند، جغرافیای توراتی است.»^۳ در آن‌جا که آمده است: «این زمین را از نهر مصر تا به نهر عظیم، یعنی فرات، به نسل تو بخشیده‌ام.»^۴

۱. رامهریزی، معصومه، یهود در قرآن، اسرائیل در فلسطین، ص ۱۵۶.

۲. روزبه گارودی، اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، ص ۳۹. به نقل از: کریمی‌نیا، محمد مهدی، ماهیت اعتقادی و دینی صهیونیسم، ص ۶۸.

۳. همان، ص ۱۶.

۴. تورات، سفر پیدایش، باب ۱۵، آیه ۱۹.

مهاجرت، ریشه در سنت دینی یهودیان دارد و معتقد به رجعت یهودیان به ارض موعود هستند. مهاجرت، به عنوان یک سیاست عملی، دارای ریشه عقیدتی در جامعه یهودی می‌باشد و صهیونیسم از این بستر مناسب برای تحقق آرمان‌های سیاسی خود بهره جست.^۱

ویژگی‌های صهیونیسم

صهیونیسم، دارای صفات و ویژگی‌های ناپسند و منفی است که از گذشته در میان قوم یهود نیز وجود داشته است و قرآن کریم نیز به بسیاری از آن‌ها در آیات مختلف اشاره نموده است؛ از جمله:

۱. بی‌ایمانی

قرآن کریم می‌فرماید: «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤْيَا بِهٍ تَمَنَّا قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ»^۲ پس وای به حال کسانی که کتاب را با دست خود می‌نویسند و آن‌گاه می‌گویند این کتاب از ناحیه خداست، تا به این وسیله، بهایی اندک به دست آورند. پس وای بر ایشان از آنچه دست‌هاشان نوشت و وای بر آنان از آنچه به دست آوردند.» در کتاب‌های دینی یهود، مطالب بسیاری خلاف شرع یهود دیده می‌شود؛ به عنوان مثال، در باب یازدهم کتاب دوم سموئیل به‌وضوح به داوود پیامبر زنای محصنه (زنای با زن شوهردار) نسبت داده شده و کودک زاده‌شده در نتیجه این عمل - نعوذ بالله - حضرت سلیمان عليه السلام نبی، معرفی می‌گردد.

«موریس کونوپنیکی» صهیونیست می‌گوید: «امروز، هنوز بخش اعظم ملت اسرائیل از مذهب دوری می‌جویند.» و نیز «ایزمن» از رهبران صهیونیسم در نامه‌ای به رهبران صهیونیست اروپایی غربی انتقادی می‌کند که سه برداشت از آن استفاده می‌شود: الف. صهیونیسم صرفاً نگاه ابزاری به مذهب دارد؛ ب. سران این جریان، از گسترش عقاید

۱. یهود و صهیونیسم از منظر قرآن، ص ۲۴۳.

۲. بقره، آیه ۷۹.

مذهبی میان یهودیان هراسانند؛ ج. بیشتر یهودیان نسبت به دین، مبدأ و معاد بی‌اعتقاد هستند.^۱

۲. تحریف‌گری

قرآن کریم در این باره می‌فرماید: «مَنْ الَّذِينَ هَادُوا يَحْرَفُونَ الْكَلِمَ عَن مَّوَاضِعِهِ وَ يَقُولُونَ سَمِعْنَا وَ عَصَيْنَا وَ أَسْمَعُ غَيْرَ مُسْمَعٍ وَ رَعِنَا لِيَا بَالسِّنْتِهِمْ وَ طَعْنَا فِي الدِّينِ وَ لَوْ أَنَّهُمْ قَالُوا سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا وَ أَسْمَعُ وَ أَنْظَرْنَا لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ وَ أَقْوَمَ وَ لَكِن لَعَنَهُمُ اللَّهُ بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا»^۲ بعضی از گروندگان به کیش یهودیت کلمات را - در سخنان خود - با جابه‌جا کردن، تحریف می‌کنند و اگر می‌گفتند شنیدیم و اطاعت کردیم، تو نیز به سخن ما گوش بده، و مهلت بده تا سخن خود بگوییم، برایشان بهتر و استوارتر بود؛ ولی خدا به جهت کفرشان لعنت‌شان کرده بود. دیگر ایمان نمی‌آورند، مگر اندکی.»

این ویژگی در عصر حاضر، دارای مصادیق فراوانی است که از آن جمله، تلاش صهیونیسم برای تحریف قرآن کریم است.^۳ مورد دیگر، تحریف تورات است، مانند: ادعای تاریخی که یهودیان از نژاد خالص و واحدی هستند و نیز اولین ساکنان فلسطین که حق حاکمیت بر آن را دارند، یهودیان هستند و ادعای این‌که سرزمین‌های نیل تا فرات از سوی خداوند به بنی‌اسرائیل وعده داده شده؛ در حالی که این سرزمین‌ها در تورات به حضرت ابراهیم علیه السلام وعده داده شد.^۴

۳. تهمت به خدا و پیامبران

عقاید صهیونیسم وقتی برگرفته از تورات باشد، طبیعی است که افتراهایی که در تورات به خدا و پیامبران بنی‌اسرائیل بسته شده، در عقاید صهیونیست‌ها نیز استمرار می‌یابد. مسائلی مانند اسطوره «پاک‌سازی قومی» که قساوت قلب و دستور قتل عام را به حضرت یوشع و حضرت موسی علیهما السلام نسبت می‌دهند، از جمله افتراهایی است که به پیامبران بنی‌اسرائیل نسبت داده شده است. «ابا ابان» صهیونیست، در کتاب «قوم من» به

۱. احمدی، محمد، پژوهش صهیونیست، ص ۳۲۵.

۲. نساء، آیه ۴۶؛ طباطبائی، محمدحسین، ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۵۷۶.

۳. قزوینی یزدی، حاجی بابای، رساله‌هایی در رد یهودیت، ص ۲۷.

۴. فیندلی پل، فریب‌های عمدی، به نقل از: یهود و صهیونیسم از منظر قرآن، ص ۲۱۰.

حضرت سلیمان علیه السلام تهمت مستبد بودن زده و حکومت وی را یک حکومت استبدادی و دیکتاتوری معرفی می‌کند.^۱

۴. تکذیب پیامبران

در قرآن کریم این‌گونه آمده است: «وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَقَفَّيْنَا مِنْ بَعْدِهِ بِالرُّسُلِ وَآتَيْنَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ الْبَيِّنَاتِ وَأَيَّدْنَاهُ بِرُوحِ الْقُدُسِ أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَى أَنْفُسُكُمْ اسْتَكْبَرْتُمْ فَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ وَفَرِّقُوا بَيْنَهُمْ»^۲ ما به موسی کتاب دادیم و در پی او پیامبرانی فرستادیم و به عیسی بن مریم معجزاتی دادیم و او را با روح القدس تأیید کردیم. آیا این درست است که هر وقت رسولی به سوی شما آمد و کتابی آورد که باب میل شما نبود، استکبار بورزید، طایفه‌ای از فرستادگان را تکذیب نموده و طایفه‌ای را به قتل برسانید. رویه صهیونیست‌ها مبنی بر توجه به آیاتی از تورات که به سود ایشان است و عدم اعتنا به آیات دیگر که این قوم را از کردار زشت نهی کرده و سرزنش می‌کنند، موجب شده تا برخی از پیامبران بنی‌اسرائیل را تکذیب کنند و حتی آن‌ها را ضدّ یهود بخوانند و از کاهنانی که برخی از این پیامبران را اسیر یا به قتل رساندند، با تعبیر «مجتهدان پیامبرکش» تعریف و تمجید نمایند؛ به عنوان مثال، حضرت «ارمیا»، «اشعیاء»، «هوشع»، «عاموس» و «میکاه» در زمره این پیامبران هستند.^۳

۵. ادعای تقرب به خدا

اسطوره‌سازی صهیونیسم در اسطوره‌های «قوم برگزیده» و «وعده»، نشانگر اعتقاد و رویه صهیونیسم در معرفی قوم یهود به عنوان نزدیکان و مقربان خداوند است؛ به صورتی که حتی خدا را نیز فقط خدای یهود می‌دانند و نه خدای سایر ملل؛^۴ به عنوان مثال، در تلمود آمده و صهیونیست‌ها به آن معتقدند: «روح یهودی‌ها، از روح دیگران افضل است؛ زیرا ارواح یهود، جزء خداوند است؛ همان‌گونه که فرزند، جزء پدر می‌باشد. روح‌های یهود، نزد خداوند عزیزتر است؛ زیرا ارواح دیگران، شیطانی و مانند

۱. ابا ابان، قوم من (تاریخ بنی‌اسرائیل)، ص ۴۷.

۲. بقره، آیه ۸۷ ترجمه‌المیزان، ج ۱، ص ۳۲۸.

۳. اسطوره‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل، ص ۱۸۲.

۴. صایغ، انیس، ده فرمان جنبش صهیونیسم، ص ۱۶.

ارواح حیوانات است» و «بهشت، مخصوص یهود است و جهنم، جایگاه مسلمانان و مسیحیان است.»^۱

۶. گرایش به سحر و جادو

«ویل دورانت» درباره استمرار این تمایل می‌گوید: «معتقدات سحری که در آداب پرستش قدیم وجود داشت، با وجود جلوگیری انبیا تا زمان متأخر در میان یهود برقرار ماند.»^۲ این صفت، به طور مشخص در دوران قرون وسطی در اروپا متعلق به یهودیان بود؛ به طوری که بسیاری از یهودیان را به دلیل همین جرم، از سوی کلیسا به آتش کشیدند و جادوگری به دلیل آن‌که حرفه یهودیان محسوب می‌شد و دشمنی یهود و مسیحیت در این دوران در اوج خود بود، یک جرم اجتماعی با مجازات اعدام به شمار می‌آمد.^۳

از سوی دیگر، تسلط یهود بر صنف سینما، به‌ویژه سینما هالیوود، و ساختن فیلم‌های تخیلی، جادوگری و استفاده از جلوه‌های ویژه، باعث ترویج این گرایش یهود در عرصه سینما شده است؛ بدین معنا که حرفه جادوگری و یا تمایل خود به این حرفه را با ساختن جلوه‌های ویژه سینمایی و فیلم‌هایی با مضامین سحر و جادو، استمرار بخشیده‌اند.^۴

۷. مکر

یکی از ابزارهای رسیدن به اهدافی که در پروتکل‌های صهیون به‌وضوح بیان شده، استفاده از مکر و حيله است. حتی خود یهودیانی، مانند: اسرائیل شاهاک و گروه خاخام‌های ضد صهیونیست، مانند دکتر برگر، معتقدند که سران صهیونیسم با مکر و حيله، یهودیان عوام را فریب داده و به سوی فلسطین کشانده‌اند و وعده‌های تو خالی داده‌اند؛ به عنوان مثال، دیوید بن گوریون از رهبران صهیونیسم، در سال ۱۹۱۵م. در یک سخنرانی می‌گوید: ما هرگز در نظر نداریم که اعراب را کنار بزنیم، زمین‌هایشان را بگیریم و یا از مالکیت محروم کنیم. این در حالی بود که از ۴۷۵ دهکده فلسطینی در

۱. شیرازی، محمد، دنیا بازیچه یهود، ص ۱۲۲.

۲. علم الهدی، جواد، شناخت صهیونیسم بین‌الملل و انقلاب اسلامی ایران، ص ۴۳.

۳. همان.

۴. فواد بن سید عبدالرحمن الرفاعی، نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌ها، ص ۴۳.

سال ۱۹۴۹م، ۳۸۵ دهکده به کلی ویران شد و مردم آن آواره شدند. در پروتکل اول دانشوران صهیون آمده است: ما برای حکومت و اداره جهان، از مکر و فریب استفاده می‌کنیم.^۱

۸. نژادپرستی

از آن‌جا که یهود، بیشترین نعمت و معجزه را از سوی خداوند دریافت کرد و همواره از لطف و احسان الهی بهره‌مند شد، تصور کرد که قومی برگزیده است و از سایر اقوام جدا و حتی برتر و بالاتر است.^۲

قرآن کریم بیان می‌کند که یهود همواره خویشتن را قومی برتر دانسته،^۳ خود را فرزندان و دوستان خدا می‌نامیدند.^۴ بهشت را از آن خود دانسته^۵ و یهود را از آتش جهنم مصون^۶ و آن را تنها قوم هدایت‌شده الهی می‌دانستند.^۷

نژادپرستی، از مهم‌ترین آموزه‌های یهود محسوب شود؛ به گونه‌ای که یهود و نژادپرستی در طول تاریخ هیچ گاه از یکدیگر جدا نبوده است؛ بلکه پیوند عمیقی با یکدیگر داشته‌اند.^۸

اسرائیل شاهاک، از جمله یهودیان منتقد نسبت به صهیونیسم، در کتاب «نژادپرستی دولت اسرائیل» در خصوص نژادپرستی صهیونیسم این‌گونه بیان می‌کند: «دولت اسرائیل به تمام معنا نژادپرست است؛ زیرا در آن‌جا تبعیض نژادی در همه زوایای زندگی و میان همه افراد ملت به چشم می‌خورد. این تبعیض، در مورد هر فرد غیر یهودی به صرف این‌که یهودی نیست، اعمال می‌شود.»^۹ در پروتکل دوم دانشوران صهیون چنین آمده است: «هر قربانی ما در برابر خداوند، با هزار قربانی غیر یهودی

۱. ارتباط هویتی میان یهود و صهیونیسم، ص ۲۲۳.

۲. یهود در قرآن، اسرائیل در فلسطین، ص ۵۹.

۳. بقره، آیه ۲۴۷.

۴. مائده، آیه ۱۸.

۵. بقره، آیه ۱۱۱.

۶. بقره، آیه ۸۰.

۷. بقره، آیه ۱۳۵.

۸. یهود در قرآن، اسرائیل در فلسطین، ص ۱۵۹.

۹. آلفرد.م. لیلیانتال، ارتباط صهیونیستی، ص ۱۲۱.

برابری می‌کند.» یعنی هر یهودی، ارزشی معادل هزار غیر یهودی دارد. در تلمود نیز آمده است: «همان گونه که انسان بر حیوانات فضیلت دارد، یهود نیز بر ملت‌های دیگر فضیلت دارد.»^۱

۹. رواج فساد در زمین

فساد از هر شکل و هر نوعی که باشد، یکی از وسایل جهت پیشبرد اهداف صهیونیسم است. خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: «لُعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَى لِسَانِ دَاوُدَ وَعِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ ذَلِكَ بِمَا عَصَوْا وَكَانُوا يَعْتَدُونَ * كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ»^۲ از بنی اسرائیل آنان که کافر شدند، به زبان داود و عیسی بن مریم لعنت و نفرین شدند و این برای همان عصیانی بود که ورزیدند و اصولاً مردمی تجاوزپیشه بودند. مردمی بودند که از زشتی‌هایی که می‌کردند، دست برنمی‌داشتند. راستی، بد اعمالی انجام می‌دادند.» عیاشی و شهوت‌رانی یهود، به زمان پیامبر ﷺ محدود نمی‌شود؛ بلکه در طول تاریخ، آنان متصف به این رذیله اخلاقی بوده و هستند.^۳ در پروتکل اول دانشوران صهیون آمده است: «ما غیر یهود را با شراب و عیاشی غافل نگاه می‌داریم.»^۴ جان فاستر فریز در کتاب «یهودی فاتح» می‌نویسد: «در آمریکا تجارت «ویسکی» فقط در اختیار یهود است؛ چرا که ۸۰٪ از اعضای اصلی بازرگانان شراب، یهودی هستند. یهودی‌ها، اداره خانه‌های فساد در هر یک از کشورهای اروپایی و آمریکایی را بر عهده گرفتند.»^۵

۱۰. قساوت قلب و جنایت:

در سوره بقره آمده است: «پس با این معجزه، باز چنان سخت‌دل شدید که دل‌هایتان چون سنگ یا سخت‌تر از آن شد؛ چه آن‌که از پاره‌ای سنگ‌ها نهرها بجوشد و برخی دیگر از سنگ‌ها بشکافد و آب از آن بیرون آید و پاره‌ای از ترس خدا فرود آیند و [ای

۱. دنیا بازیچه یهود، ص ۱۲۴.

۲. مائده، آیه ۷۸ و ۷۹؛ ترجمه المیزان ج ۶، ص ۹۲.

۳. عملکرد یهود در عصر نبوی، ص ۱۲۲.

۴. عجاج نویض، پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۵۰.

۵. دنیا بازیچه یهود، ص ۵۲.

سنگدلان بترسید که] خدا از کردار شما غافل نیست.»^۱ در مورد این که چه امری باعث سنگدلی یهود شد، خداوند می‌فرماید: «پس چون پیمان شکستند، آنان را لعنت کردیم و دل‌هایشان سخت گردانیدیم [که موعظه در آن اثر نکرد]. کلمات خدا را از جای خود تغییر می‌دهند و از آن کلمات که به آن‌ها پند داده شد، نصیب بزرگی را از دست دادند و دائم بر خیانت‌کاری آن قوم مطلع می‌شوی؛ جز قلیلی از ایشان [که با ایمان و نیکوکارند]. پس تو از آن‌ها درگذر و [کار بدشان را] عفو کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد.»^۲ این آیات نشان‌دهنده یکی از ویژگی‌های قوم یهود است که صهیونیست‌ها نیز از آن بی‌بهره نیستند.

صهیونیست‌ها در «روز ۹ آوریل ۱۹۴۸م، به دستور «مناخیم بگین»، از رهبران اسرائیل، ۲۵۴ نفر از اهالی «دیر یاسین» را قتل عام کردند.^۳ کشتارهای «خان یونس» و «بنی سهیلا»، قصابی زنان، کودکان و مردان سالخورده در شب ۱۶ سپتامبر ۱۹۸۲ «صبرا و شتیلا»، قتل عام روستای «کفر یاسن» و بمباران غیر نظامیان در بیروت، از موارد بارز این جنایات است.^۴ در پروتکل اول دانشوران صهیون آمده است: «حاکمیت بر جهان، جز با زور و خشونت میسر نیست.»^۵

۱۱. ثروت‌پرستی

از زمانی که حضرت موسی علیه السلام برای آوردن الواح به کوه طور رفت و سامری گوساله‌ای از طلا و نقره برای بنی‌اسرائیل ساخت تا به حال، ثروت، بزرگ‌ترین معبود یهود به شمار می‌رود. سعی هر یهودی بر آن است که ثروت‌های جهان را در اختیار خود داشته و بدین وسیله، بر مردم سلطه و حکومت کند. خداوند متعال می‌فرماید: «وَ لَقَدْ جَاءَكُمْ مُوسَىٰ بِالْبَيِّنَاتِ ثُمَّ اتَّخَذْتُمُ الْعِجْلَ مِن بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَالِمُونَ»^۶ [و نیز] موسی آن همه معجزات را برای شما آورد؛ [چرا شما] بعد از آن، گوساله را انتخاب کردید و با

۱. بقره، آیه ۷۴.

۲. مائده، آیه ۱۳.

۳. اسطوره‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل، ص ۵۶.

۴. فیندلی پل، فریب‌های عمدی، ص ۶۵.

۵. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۴۹.

۶. بقره، آیه ۹۲؛ ناصر مکارم شیرازی و دیگران، تفسیر نمونه، ج ۱، ص ۳۴۹.

این کار ستم نمودید؟» و آیه: «وَتَرَىٰ كَثِيرًا مِّنْهُمْ يُسَارِعُونَ فِي الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَأَكْلِهِمُ السُّحْتَ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَعمَلُونَ؛^۱ بسیاری از آن‌ها را می‌بینی که علاوه بر نفاق درونی‌شان، در گناه، دشمنی و رشوه‌خواری‌شان از یکدیگر پیشی می‌گیرند. راستی، چه اعمال بدی است که مرتکب می‌شوند.» در پروتکل اول دانشوران صهیون آمده است: «دوران حاکمیت دیانت، سپری شده و زمان حکومت پول و سرمایه، فرا رسیده است.»^۲ و در پروتکل دوم نیز می‌خوانیم: «به کمک مطبوعات، طلا در دست ما انباشته می‌شود.»^۳ خاخام ریچران، در سخنرانی خود به سال ۱۸۶۹م در شهر پراگ این گونه ایراد سخن می‌کند: «اینک ملت یهود گام‌های بزرگی به سوی قله جهان برداشته و هر روز که می‌گذرد، بر قدرت و توانایی و نفوذ ما افزوده می‌شود. ما خداوند این زمان، یعنی طلا را مالک هستیم؛ همان خداوندی که توسط هارون به صورت گوساله‌هایی در آمد و ما آن را پرستش کردیم. اکنون به صورت خداوند تمام جهان در آمده است. زمانی که طلاهای جهان را به دست خود بینیم... بر جهان تسلط کامل خواهیم یافت.»^۴

۱۲. مادی‌گرایی

ارتباط عمیق یهودیان و صهیونیست‌ها با تشکیلات فراماسونری، نه تنها میزان علاقه این قوم به مادی‌گرایی را نشان می‌دهد، بلکه تلاش آن‌ها را برای دور کردن انسان‌ها از معنویات و ترویج مادی‌گرایی مشخص می‌کند.^۵

۱۳. رباخواری

قرآن کریم در این زمینه می‌فرماید: «فَبِظُلْمٍ مِّنَ الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّت لَّهُمْ وَبِصَدِّهِمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا * وَأَخَذِهِمُ الرُّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبُطْلِ وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ مِنْهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا؛^۶ به جهت ظلمی که از ناحیه همین‌ها که در یهودیت خود تعصب ورزیدند، سر زد، ما چیزهایی را که قبلاً برایشان حلال و طیب

۱. مائده، آیه ۶۲؛ ترجمه المیزان، ج ۶، ص ۳۶.

۲. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۵۱.

۳. همان، ص ۲۶۰.

۴. دنیا بازیچه یهود، ص ۴۰.

۵. ارتباط هویتی میان یهود و صهیونیسم، ص ۲۱۷-۲۱۶.

۶. نساء، آیه ۱۶۰ و ۱۶۱؛ ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۲۱۰.

بود، بر آنان حرام کردیم و نیز برای این‌که با تلاش بسیار از راه خدا جلوگیری می‌کردند و ربا می‌گرفتند؛ با این‌که از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می‌خوردند و ما برای کفرپیشگان از آنان عذابی دردناک آماده کرده‌ایم.^۱ نظام سرمایه‌داری و بانکداری مدرن که بر اساس رباخواری استوار است، از زمره سیستم‌هایی هستند که توسط یهود تأسیس شده‌اند.^۲ طراحان و پایه‌گذاران صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی که از مراکز اصلی رباخواری هستند، یهودیان هستند.^۳ مانند خانواده روچیلدها که در قرن ۱۹ در اروپا و آمریکا پراکنده بودند و نظام اقتصادی جهانی را بر پایه ربا بنیان نهادند.^۴ در پروتکل چهارم دانشوران صهیون آمده است: «ثروت ملت‌های غیر یهود، توسط معاملات ربوی به خزانه ما می‌آید.»^۵ و نیز در تلمود آمده است: «ربودن اموال دیگران به وسیله ربا، مانعی ندارد؛ زیرا خداوند شما را به ربا گرفتن از غیر یهودی امر می‌فرماید.»^۶

۱۴. جنگ‌افروزی

اشغال کشور فلسطین، جنگ‌های متعدد با اعراب، جنگ با لبنان و سوریه و حتی بانیان و عاملان برانگیختن جنگ‌های جهانی اول و دوم و نیز کسانی که از این جنگ‌ها بیشترین منفعت را نصیب خود کردند، صهیونیست‌ها بودند.^۷ آمار تجاوزات اسرائیل از زمان تأسیس این دولت تا کنون، نشان می‌دهد که تجاوز این رژیم در مناطقی چون: سوریه، لبنان و اردن بسیار گسترده است.^۸ در پروتکل هفتم دانشوران صهیون آمده است: «در آسیا و اروپا، باید جنگ و فتنه و آشوب به پا نمود.»^۹

۱. دنیا بازیچه یهود، ص ۲۹-۱۶.

۲. جهان زیر سلطه صهیونیسم، ص ۲۲۷.

۳. دنیا بازیچه یهود، ص ۱۷۱.

۴. عفیف عبدالفتاح طباره، چهره یهود در قرآن، ص ۱۲۵.

۵. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۷۱.

۶. دنیا بازیچه یهود، ص ۱۲۶.

۷. فاتحین حقیقی جنگ، ص ۵۷.

۸. چهره یهود در قرآن، ص ۱۲۵.

۹. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۱۲۵.

۱۵. پیمان شکنی

در آیات بسیاری از قرآن کریم، از نقض میثاق‌های بنی اسرائیل سخن رفته و به دنبال آن، به عقوبت خداوندی اشاره شده است. در آیات ۸۳ تا ۸۵ سوره بقره، مواد میثاق و عهد خداوند با بنی اسرائیل، در ۱۸ ماده بیان شده است؛ از قبیل: یکتاپرستی، نیکی به پدر و مادر، نیکو سخن گفتن با مردم و برپایی نماز. در ادامه، برخی از آیاتی که از عهد خداوند با آنان سخن می‌گفت، اشاره‌هایی نیز به عهدشکنی بنی اسرائیل شده است. وفای به عهد، یکی از مهم‌ترین خصوصیات انسانی است که شرافت و زیور انسانیت است. رژیم صهیونیستی، به پیروی از اجداد بنی اسرائیل خود، به نقض پیمان‌های منطقه‌ای و بین‌المللی مبادرت کرده است.^۱

شیوه نگرش و برخورد اسرائیل با قراردادهای متعددی که در جریان صلح خاورمیانه و از زمان تأسیس این کشور تا کنون با پیمان‌های بین‌المللی داشته است، بیانگر عدم تعهد این کشور به این قراردادها است. بیش از ۶۶ قطعنامه از سوی شورای امنیت، در انتقاد و محکومیت دولت اسرائیل صادر شده که این کشور اعتنایی به آن‌ها ننموده است.^۲ نقض قراردادهایی مانند: قرارداد مادرید (۱۹۹۲م)، قرارداد اسلو و توافق‌نامه غزه - اریحا (۱۹۹۳م)، قرارداد طابا (۱۹۹۵م)، توافق‌نامه صلح مرینلد (۱۹۹۸م)، قرارداد «وای ریور»^۳ یا شرم الشیخ^۲ (۱۹۹۹م) و قرارداد کمپ دیوید (۲۰۰۰م)، همگی نشانه قانون‌گریزی و عدم پای‌بندی اسرائیل و صهیونیست‌ها، در مقابل پیمان‌های بین‌المللی است.^۳

۱۶. تروریسم:

تروریسم دولتی اسرائیل، با فعالیت گروه تروریستی «ایرگون» و جنایت‌هایی که به صورت تروریستی با قتل عام مردم بی‌دفاع اتفاق افتاده، بر کسی پوشیده نیست. ترور رهبران حماسی (مانند: دکتر فتحی شقاقی، رنتیسی و شیخ احمد یاسین) و فعالان حزب‌الله لبنان، از جمله شواهد تروریست بودن صهیونیست‌ها

۱. یهود در قرآن، ص ۱۷۷.

۲. فیندلی پل، فریب‌های عمدی، ص ۲۰.

۳. نبرد نابرابر روند ظهور و سقوط رژیم صهیونیستی، ص ۱۷۵.

است؛^۱ به عنوان مثال، قتل عام «دیر یاسین» در سال ۱۹۴۸م از جمله فعالیت‌های گروه تروریستی «ایرگون» و دسته «اشتران» بوده است.^۲ در پروتکل هفدهم دانشوران صهیون آمده است: «برای کاستن شوکت و عظمت رؤسای غیر یهود، هر از گاهی، یکی از شخصیت‌های برجسته آن‌ها را ترور می‌کنیم.»^۳

۱۷. جاسوسی

صهیونیسم همواره در نقاط مختلف جهان به ترویج و توسعه جاسوسی مبادرت می‌ورزد؛^۴ به عنوان مثال، شواهدی مبنی بر نصب دستگاه‌های جاسوسی توسط اسرائیل در سفارت‌خانه‌های بلغارستان برای شنود مکالمات آن‌ها در کشورهای مختلف به دست آمده است.^۵

۱۸. موضع‌گیری خصمانه

کینه یهود از صدر اسلام تاکنون، به شکل‌های مختلف ظاهر شده است؛ گاهی در قالب توهین به مقدسات و تفرقه‌افکنی میان مسلمانان و گاهی نیز در به وجود آوردن شاخه‌های دینی، مانند وهابیت و بهائیت جهت نابودی درونی دین اسلام و جنگ‌افروزی.^۶

۱۹. برتری‌جویی

آنچه را صهیونیست‌ها پیگیری می‌کنند، مانند تلاش آن‌ها برای سیطره بر رسانه‌ها، منابع اقتصادی و سیاسی جهان، طرح اسرائیل بزرگ و در نهایت تشکیل فراماسونری، همگی بیانگر برتری‌جویی و استکبار یهود و صهیونیسم

۱. المر برگر، خاطرات یک یهودی ضد صهیونیسم، ص ۱۱.

۲. چهره یهود در قرآن، ص ۱۲۴.

۳. عجاج نوبهض، همان، ص ۳۴۲.

۴. نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌ها، ص ۱۳۳.

۵. ارتباط هویتی میان یهود و صهیونیسم، ص ۲۱۹.

۶. نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌ها، ص ۷۵.

در جهان می‌باشند؛^۱ چنان‌که در پروتکل اول دانشوران صهیون، هدف نهایی صهیونیسم حاکمیت بر جهان دانسته شده است.^۲

اهداف صهیونیسم

صهیونیسم، سال‌ها قبل از اجرای اهداف خود، برنامه‌های خود را به صورت مکتوب و علنی منتشر ساخته‌اند؛ اما به دلیل غیر منطقی بودن این اهداف، جدی تلقی نشده و اقدامی قابل قبولی در جهت پیشگیری از آن‌ها به عمل نیامده است.^۳

اهداف صهیونیسم، در تأسیس وطنی ملی برای یهودیان خلاصه می‌شود. آن‌ها در کنفرانس بال در آغاز سال ۱۸۹۷م فلسطین را به بهانه این‌که در برهه‌ای از زمان در آن زیسته‌اند، انتخاب کردند.^۴

البته آنچه تاکنون یهودیان از فلسطین به چنگ آورده‌اند، هدف نهایی آنان را تأمین نمی‌کند؛ زیرا اسرائیل با مرزهای محدود موجود، تنها پایگاهی عملیاتی و پلی برای رسیدن به اهداف صهیونیسم و هوس‌ها و طمع‌های یهود است. این نقطه، تنها جای پایی است که یهودیان می‌خواهند بعدها نقاط دورتر و وسیع‌تری را تحت تصرف درآورند. یهود وقتی به سایر کشورهای عربی می‌نگرد، از پشت عینک آرزوها و آمال دور و درازی نگاه می‌کند که رهبران آن‌ها تصریح کرده و کنگره‌های آن‌ها تصویب نموده‌اند.^۵ برخی از این آمال و اهداف عبارت‌اند از:

۱. وحدت قوم یهود؛ خواه در نیویورک به زندگی خود ادامه دهد و خواه در حیفا؛ مهم مرکزیت اسرائیل در حیات هر یهودی است.
۲. جمع‌آوری ملت یهود در وطن تاریخی‌اش، یعنی سرزمین اسرائیل، از راه مهاجرت از کشورهای مختلف.
۳. حمایت از حکومت اسرائیل که بر اساس دیدگاه انبیا در مورد عدل و صلح بنا شده است.

۱. عملکرد یهود در عصر نبوی، ص ۳۱۸.

۲. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۵۲.

۳. پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، پیشگفتار.

۴. مصطفی رجب، «درآمدی بر اهداف و سیاست‌های جنبش صهیونیسم».

۵. اکرم زعیترا، سرگذشت فلسطین، ترجمه علی اکبر هاشمی رفسنجانی، ص ۳۷۷.

۴. حفظ هویت ملت یهود از راه تشویق به تربیت یهودی و عبری و ارزش‌های معنوی و فرهنگی یهود و دفاع از حقوق یهودیت در هر نقطه از جهان.^۱
۵. توسعه ارتش انبوه و افزایش نیروی پلیس برای اتمام برنامه‌های خود. در پروتکل هفتم صهیونیسم آمده است: «یکی از اهداف بزرگ ما که باید نسبت به تحقق آن عنایت ویژه‌ای داشته باشیم، این است که همه طبقات در همه کشورهای جهان از بین بروند و فقط طبقه پرولتاریا باقی بماند؛ با چندتایی میلیونر که به منافع ما و پلیس و ارتش ما خدمت کنند.»^۲
۶. از بین بردن ادیان دیگر در جهان. در پروتکل چهاردهم دانشوران صهیون آمده است: «زمانی که پادشاهی خود را برپا کردیم، اجازه نخواهیم داد هیچ دینی جز دین ما که دین خداوند یکتا است، وجود داشته باشد.»^۳
۷. احیای زبان عبری.^۴
۸. حاکمیت بر جهان. در پروتکل اول دانشوران صهیون آمده است: «هدف نهایی ما (صهیونیسم جهانی)، حاکمیت بر جهان است و این هدف، جز با خشونت و زور به دست نمی‌آید.»^۵

منابع:

۱. قرآن کریم.
۲. تورات.
۳. تلمود.
۴. ارتباط صهیونیستی، آلفرد.م. لیلیانتال، ترجمه سید ابوالقاسم حسینی، مرکز نشر آثار پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، تهران، چاپ اول، ۱۳۷۹.
۵. ارتباط هویتی میان یهود و صهیونیسم، هادی آجیلی، فصلنامه راهبرد، شماره ۴۱، ۱۳۸۵.

۱. المسیری، عبدالوهاب، گفت‌مان صهیونیستی، ص ۱۱۳-۱۱۴.
 ۲. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۸۳.
 ۳. همان، ص ۳۲۱.
 ۴. نبرد نابرابر روند ظهور و سقوط رژیم صهیونیستی، ص ۱۴.
 ۵. پروتکل‌های دانشوران صهیون، ص ۲۴۸.

۶. اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، روزه گارودی، ترجمه نسرين حکمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹.
۷. اسطوره‌های بنیان‌گذار سیاست اسرائیل، روزه گارودی، ترجمه حمیدرضا آذیر و حمیدرضا شیخی، مشهد، انتشارات گهرشاد، ۱۳۷۷.
۸. پروتکل‌های دانشوران صهیون برنامه عمل صهیونیسم جهانی، عجاج نویهص، ترجمه حمیدرضا شیخی، چاپ سوم، مشهد، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۴.
۹. پرونده اسرائیل و صهیونیسم سیاسی، روزه گارودی، ترجمه نسرين حکمی، چاپ اول، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۴.
۱۰. پژوهش صهیونیست، محمد احمدی، چاپ اول، تهران، مؤسسه فرهنگی پژوهشی ضیاء اندیشه، ۱۳۷۶.
۱۱. تاریخ یک ارتداد، اسطوره‌های بنیانگذار سیاست اسرائیل، روزه گارودی، ترجمه مجید شریف، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی، ص ۲۳.
۱۲. تصویر آینده، شمس الدین رحمانی، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۹.
۱۳. جهان زیر سلطه صهیونیسم، قم، انتشارات سپاه، بی‌تا.
۱۴. چهره یهود در قران، عقیف عبد الفتاح طباره، ترجمه سید مهدی آیت الهی.
۱۵. درآمدی بر اهداف و سیاست‌های جنبش صهیونیسم، مصطفی رجب، روزنامه الشرق، چاپ قطر، ۲۰۰۳/۷/۱۴ م.
۱۶. دنیا بازیچه یهود، محمدحسینی شیرازی، چاپ اول، قم، بینش آزادگان، ۱۳۸۱.
۱۷. ده فرمان جنبش صهیونیسم، انیس صایغ، ترجمه سعید حقیقت شناس، چاپ اول، تهران، المعی، ۱۳۸۰.
۱۸. رساله در رد یهودیت، حاجی بابا قزوینی یزدی، چاپ اول، قم، مؤسسه فرهنگی انتشارات حضور، ۱۳۷۸.
۱۹. ریشه‌های بحران در خاورمیانه، حمید احمدی، تهران، کیهان، ۱۳۶۹.
۲۰. سرگذشت فلسطین، اکرم زعیتیر، ترجمه اکبر هاشمی رفسنجانی، چاپ پنجم، قم، بوستان کتاب، ۱۳۸۲.
۲۱. سیری در تلمود، آدین اشتاین سالتز، ترجمه باقر طالبی دارابی، مرکز مطالعات و تحقیقات ادیان و مذاهب، تهران، ۱۳۸۲.
۲۲. شناخت صهیونیسم بین‌الملل و انقلاب اسلامی ایران، سید جواد علم الهدی، تهران، دفتر انتشارات اسلامی، بی‌تا.

۲۳. صحیفه نور، روح‌الله خمینی، ج ۲۰.
۲۴. صهیونیسم، یوری ایوانف، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، چاپ اول، تهران، انتشارات فرهنگ، ۱۳۵۱ش.
۲۵. عملکرد صهیونیسم نسبت به جهان اسلام، علی جدید بناب، چاپ اول، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی ره، ۱۳۸۲ش.
۲۶. عملکرد یهود در عصر نبوی، علی جدید بناب، چاپ اول، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی ره، ۱۳۷۹ش.
۲۷. فاتحین حقیقی جنگ، شمس‌الدین رحمانی، تهران، بی‌نا، بی‌تا.
۲۸. فرهنگ علوم سیاسی، علی آقا بخشی، تهران، مرکز اطلاعات و مدارک علمی ایران، ۱۳۷۴ش.
۲۹. فریب‌های عمدی، فیندلی پل، ترجمه محمد حسین آهوئی، چاپ اول، تهران، وزارت امور خارجه، ۱۳۷۸ش.
۳۰. قوم من (تاریخ بنی‌اسرائیل)، ابا ابان، ترجمه نعمت‌الله شکیب اصفهانی، چاپ اول، تهران، یهودا بروخیم و پسران، ۱۳۵۸ش.
۳۱. گفتمان صهیونیستی، عبدالوهاب المسیری، ترجمه سید مرتضی حسینی فاضل، چاپ اول، قم، زمزم هدایت، پژوهشکده تحقیقات اسلامی، ۱۳۸۶.
۳۲. ماهیت اعتقادی و دینی صهیونیسم، محمد مهدی کریمی نیا، کتاب نقد، شماره ۳۲.
۳۳. المر برگر، خاطرات یک یهودی ضد صهیونیسم، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۹ش.
۳۴. مطالعات منطقه‌ای: اسرائیل شناسی - آمریکا شناسی، بیژن اسدی، جلد چهارم، ۱۳۷۹ش.
۳۵. نبرد نابرابر روند ظهور و سقوط رژیم صهیونیستی، حسن واعظی، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۷۹ش.
۳۶. نفوذ صهیونیسم بر رسانه‌ها، فواد بن سید عبدالرحمن الرفاعی، ترجمه حسین سروقامت، چاپ اول، تهران، کیهان، ۱۳۷۷ش.
۳۷. یهود در قرآن، اسرائیل در فلسطین، معصومه رامهرمزی، تهران، قبله اول، ۱۳۸۸ش.
- یهود و صهیونیسم از منظر قرآن، هادی آجیلی، چاپ اول، تهران، دانشگاه امام صادق، ۱۳۹۰ش.